د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، تولنيزه ،علمي ، فرهنګي او نشراتي ارګان ته ښه راغلاست!

تاریخ نشر: 27 دسامبر 2023 میلادی

ترجمه و تفسیر سوره ها جزء بیست و پنج (25) وبیست و شش (26)

مولانا امین الدین « سعیدی - سعیدافغانی» فرزند مولانا داکتر محمد سعید « سعید افغانی » بنابر توکل، فضل و مرحمت الله سبحانه تعالی و علمیت و تخصص دینی و تسلط و بلدیت کامل از قواعد و ظوابط زبانهای « عربی، دری و پشتو » توانست تا در طی مدت « پنج سال » ، پروسه « تتبع، تحقیق و نگارش » تفسیر احمد را تکمیل کرده و به زیور چاپ برساند.

باید خاطر نشان ساخت که:

قرآن عظیم الشأن؛ رهنما و هدایت به راه « الصِرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » است ، برعلاوه اینکه نور و شفا بخش قلب است بلکه تدبر، تفکر و عمل صالح به آن باعث مدارج « علم و یقین » شده و انسان را به سعادت و رستگاری میرساند.

تفسیراحمد به شکل « ساده ، عام فهم و مستند » توام با درنظر داشت شیوه تفسیر « قرآن به قرآن و احادیث پیامبر بزرگوار« ﷺ » و اجتناب از درج مسائل اختلافی ، تحقیقات ادبی و بلاغی » نوشته شده و همچنان کوشش شده تا منحیث « فرهنگ لغات قرانی » نیز مورد استفاده قرار گیرد.

تفسیراحمد به اساس تقسیم بندی، بصورت کل در قید « ۱۲ جلد » یعنی « سی جزء » و هر جلد به صورت اوسط از « ۹۰۰ الی۱۰۵۰ » صفحه تهیه و تنظیم شده و مهتمین آن هریک : محترم دکتور صلاح الدین « سعیدي - سعید افغاني » ومحترم انجینیر عتیق الله « یاسر» میباشند و همچنان یکتعدادی از علمای بزرگوار، معتمد، وجید کشور، بشمول اکادمی علوم و تعداد از پوهنتون های افغانستان ، بالای جزء های مختلفی آن تقاریظ نگاشته اند.

www.said-afghani.org

تفسیر

احمد

جزء - (25 - 26)

امین الدین «سعیدي - سعید افغاني»

(2023 م)-(1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین

سوره ها جزء بیست و پنج (25) وبیست و شش (26)

تفسیر احمد

شامل سورۀ های

الشوری، الزخرف، الدخان، الجاثیه، الا حقاف، محمد، الفتح، الحجرات، ق، الذاریات.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الشوری	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ شوری	
2		ارتباط سورۀ شوری با سورۀ فصلت	
3		نامگذاری سوره	
4		موضوعات مطرح در سورۀ شوری	
5		در آیات (1 الی 12) وحی الهی و انذار، «أم القری» به بحث گرفته میشود .	
6		راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش	
7		وحی چیست؟	
8		مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش	
9		رؤیای پیامبران	
10		مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسّط فرشته	
11		شیوه وترتیب فرودآمدن فرشته نزد پیامبر (ص)	
12		بشارت‌های وحی	
13		تأثیر فرشته‌ای وحی بر پیامبرﷺ	
14		درآیات (13 الی 19) در باره اینکه ؛ دین آسمانی از آدم تا خاتم در اصول یکی است، دعوت به سوی دین و پایداری در آن، مردود شمردن دلیل ستیزه گران.	
15		اصطلاحات شرعیات وشریعت	
16		در آیات (20 الی 26) به پیامبر ص دستور می فرماید که به قومش بگوید:من در برابر دعوتم - جز نزدیکی و قرب و عشق الهی - هیچ ومکافاتی را طلب نمی کنم .	
17		در آیات (27 الی 36) یاد آور می شود که روزی آنان را بنا به حکمت خود و مصلحت حال و وضع و ظرفیت آنان - جز به اندازه ی معین نخواهد داد، چون وفور ثروت موجب نافرمانی و	

		گمراهی انسان است؛ مگر شماری اندک.	
18		در آیات (37 الی 43) در باره صفات مؤمنان راستین بحث بعمل می آورد .	
19		خشم وعصبانیّت	
20		پیشگیری ومعالجه عصبانیت	
21		سایر راه های کنترول خشم و جلوگیری از عصبانی شدن	
22		تغییر حالت و موقعیت	
23		رابطه خشم وغضب با صحت وسلامتی انسان	
24		شوری در اسلام	
25		شوری دراصطلاح شرعی	
26		حکم شوری	
27		فیصله شوري معلم است یا ملزم؟	
28		موضوعاتیکه درآن شوری صورت میگرد	
29		کیفیت وچگونگي شوری	
30		اهل شوری چه کسانند؟	
31		عفو و گذشت	
32		در آیات (47 - 53) در باره انواع وحی آسمانی و کلام قدیم الهی بحث بعمل آمده .	
33		حقیقت وحی	
	الزخرف	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورۀ زخرف	
2		ارتباط سورۀ زخرف با سورۀ قبلی	
3		عمده ترین مطالب این سوره	
4		در آیات (1 الی 8) موضوع آیات الله هدیه ای نفیس برای انسان است، وهکذا درباره مشرکان قریش و مجازات شان ،بحث آمده است .	
5		لمس قرآن کریم بدون وضوء	
6		لمس قرآن که در غلاف باشد	
7		استدلال علمای که به عدم لمس قایلند	
8		در آیات (9 الی 25) در باره نعمتهای الله ،انواع دروغ پردازیها ونظریات باطل مشرکان و رد آنها،	
9		استفاده ازطلا ونقره برای مرد	
10		تقلید چیست؟	
11		معني اصطلاحی تقلید	
12		فواید حاصله از این تعریف	

13	تقلید از مذاهب أربعه	
14	دیدگاه ائمهٔ اربعه درباب تقلید از آن ها	
15	اقوال امام ابو حنیفه (رح) وشاگردش ابو یوسف	
16	اقوال امام مالک (رح)	
17	اقوال امام شافعی (رح) و امام نووی (رح)	
18	اقوال امام احمد حنبل (رح):	
19	حکم خروج از مذاهب أربعه	
20	در آیات (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا، بحث بعمل آمده .	
21	روش برخوردمخالفین با پیامبر اسلام	
22	عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:	
23	ـ کاهن است	
24	ـ ساحر (جادوگر) است	
25	ـ مسحور است	
26	در مورد رد تهمت: كذّاب (درغگو)	
27	مفتری (افتراگر) است	
28	اتهام شاعر بودن بررسول الله (ص)	
29	اتهام اضغاث و احلام	
30	چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد	
31	چرا پیامبر را ازجمله بشر فرستاد!	
32	مشرکین کفار روش اجداد خود رامقدس میشمردند	
33	چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!	
34	چرا معجزه‌ای مانند معجزه موسی ندارد؟!	
35	چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست؟!	
36	طرح درخواست نامعقول	
37	درخواست تبدیلی قرآن	
38	درخواست های جاهلانه	
39	فضیلت وبرتری	
40	در آیات (36 الی 45) درباره رویگردانی از یاد الله ، وپایداری پیامبرص بر سر دعوت خویش .	
41	کار،روش وسیاست گمراهانه ای شیطان	
42	اینک در آیات (46 الی 56) موضوعات از جمله قصه وداستان موسی ع و فرعون را که مایه ی پند و اندرز میباشد .	
43	در ایات (57 الی 66) درباره قصه ی عیسی ع	

		که مایه پند و اندرز است، بحث بعمل آمده است .	
44		در آیات (67 الی 80) گوشه ای از احوال روز قیامت ، به بحث گرفته شده است .	
45		در آیات (81 الی 89) موضوع الله سبحان وتعالی نه فرزند دارد و نه شریک ،	
	الدخان	وجه تسمیه	
1		هدف کلی سورهٔ دخان	
2		تعداد آیات، کلمات وحروف سورهٔ الدخان	
3		ارتباط سورهٔ دخان با سورهٔ قبلی	
4		محتوای سوره	
5		تلاوت سورهٔ دخان در شب جمعه	
6		در آیات (1 الی 9) در باره نزول قرآن کریم در شب مبارک قدر، بحث بعمل آمده است .	
7		«لَوح مَحْفوظ»	
8		«بیت العزة»	
9		نزول همه کتب آسمانی در رمضان	
10		مسئله ای نزول قرآن بصورت تدریجی	
11		چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟	
12		در آیات (10 الی 16) در باره مشرکان و عذاب دردآور، که عاید حالشان میگردد ، بحث بعمل آمده است .	
13		منظوراز دود چیست؟	
14		نظریات مفسرین در مورد این دود	
15		احادیث وارد شده در مورد دود	
16		در آیات (17 الی 33) نیز بیان می یابددکه : بسیاری از پیشینیان در ایمان نیاوردن به پیامبران خود، هم چون این مشرکان بودند.	
17		یهودیان چه کسانی هستند؟	
18		اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟	
19		خروج موسی علیه السلام باقوم بنی اسرائیل از مصر	
20		بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده آند	
21		در آیات (35 الی 50) به بیداری مردم قریش پرداخته وبرای شان بیان میدارد که مبادا به سرنوشت فرعون وفرعونیان دچار نشوند و بدانند که روز قیامت آمدنی است و خوراک بدکاران	

		ثمره ی تلخ درخت زقوم و آب جوشان دوزخ وخونابه ی دوزخیان خواهد بود.	
22		در آیات (51 الی 59) موضوع پرهیزگاران در روز قیامت ، به بحث گرفته میشود .	
23		روشنایی در بهشت	
24		اما مَهر حوران بهشتی	
25		میوه های بهشتی	
26		جاودانگی جنت وجنتیان	
27		زبان قرآن	
28		اعجاز قرآن	
	الجاثیه	وجه تسمیه: یانامگذاری سوره	
1		تعداد آیات، کلمات وحروف این سوره	
2		ارتباط سورۀ الجاثیه با سورۀ قبلی	
3		محتوای سوره	
4		در آیات (1 الی 6) در باره آیات الهی در هستی، واثبات وحدانیت الله سبحان وتعالی، مورد بحث قرار داده میشود.	
5		نشانه های عظمت او در آسمان و زمین	
6		در آیات (7 الی 11) وای بر دروغ پردازان ، بحث بعمل می آورد .	
7		قرآن کتاب هدایت است	
8		در آیات (12 الی 20) درباره نعمت های بزرگ الله بر بندگانش، نعمت دین و قانون راستین .	
9		ایمان به کتاب‌های آسمانی	
10		حقیقت ایمان به کتب آسمانی	
11		ضرورت انسان به کتاب	
12		چگونگی ایمان به کتب آسمانی	
13		ایمان به پیامبران علیهم السلام	
14		حقیقت نبوت چیست؟	
15		حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام	
16		مسؤلیت أنبیاء	
17		اسلام دین همه أنبیاء است	
18		شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی	
19		تعریف قرآن	
20		اولین و بزرگ ترین معجزه‌ای قرآن مجید دین اسلام است	

21		در آیات (21 الی 29) موضوعاتی از قبیلی ؛ فرق میان نیکوکاران و بدکاران درحیات و ممات، مادی گرایان منکر زنده شدن، وموضوع ؛ بیم و هراس قیامت؛ به بحث گرفته میشود .	
22		هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست	
23		سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام	
24		جهان قبل از اسلام	
25		سختی‌های روز رستاخیز	
26		در آیات (30 الی 37) در مورد مکافات نیکان ومجازات بدان، بحث بعمل آمده است .	
27		ایمان داشتن به قیامت	
28		قیامت نزدیک است	
29		ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می یابد	
	الأحقاف	وجه تسمیه	
1		تعداد ایات ، کلمات وحروف سورۀ	
2		ارتباط این سوره با سورۀ قبلی	
3		محتوای سورۀ احقاف	
4		اعجاز قرآن کریم	
5		حروف مقطعات	
6		در آیات (1 الی 6) درباره اثبات ذات الله و نفی خدایان دروغین ،مورد بحث قرارمیگیرد	
7		در آیات (7 الی 14) موضوعاتی در باره شبهاتی در مورد پیامبری و قرآن، به بحث گرفته میشود .	
8		شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی	
9		پیامبرعلم غیب ندارد	
10		در آیات (15 الی 20) درباره نیکی با پدر ومادر، فرزند خوب، فرزند نافرمان، وموضوع انکار قیامت ، بحث بعمل آمده است .	
11		نیکی به والدین	
12		قبولی اعمال دارای مراتبی است	
13		در آیات (21 الی 28) داستان وقصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عادیان مورد بحث قرار داده میشود.	
14		در آیات (29 الی 35) در باره ایمان جن به قرآن، موضوع دلایل زنده شدن، ودستور به صبر و شکیبایی ،	

15		لجاجت کفار ومشرکین در برابر پیامبران	
16		صبر انبیاء علیهم السلام	
17		پیامبران «أولُوا الْعَزْمِ» صاحب شریعت	
18		پیامبران «أولُوا الْعَزْمِ» عبارتند از	
	مُحَمّد	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات،کلمات، وتعداد حروف	
2		نام مُحَمّد صلی الله علیه وسلّم در قرآن کریم	
3		ارتباط سورۀ ﷴ با سورۀ قبلی	
4		فضیلت سورۀ ﷴ	
5		محتوای سورۀ	
6		در آیات (1 الی 3) درباره احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمده است .	
7		در آیات (4 الی 9) درباره حکم جهاد ، وموضوعاتی در باره ، اسیر و گشته در قرآن کریم ؛ بحث بعمل آمده است.	
8		فلسفۀ جِهاد در اِسلام	
7		جِهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال	
8		جهاد چه وخت فرض عین می شود	
9		حکم قرآن عظیم الشأن در بارۀ اسراء جنگی غیر مسلمان	
10		در آیات (10 الی 15) یکبار دیگر بندگان را به توجه و تأمل در آثار پیشینیان بدکردار ونافرمان ، واحوال مؤمنان وچگونگی بهشت وا می دارد،	
11		هلاکت قوم ثمود	
12		هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»	
13		باد«ریح العقیم»	
14		نزول عذاب الهی	
15		در آیات (16 الی 23) در باره حال ووضعیت منافقان که از جمله کافران اند وحال ووضعیت مهتدون (راه یافتگان) بحث بعمل می آورد .	
16		به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه	
		در آیات (24 الی 35) در مورد حال منافقان هنگام جان دادن و فلسفه ی جهاد، مورد بحث قرار گرفته .	
17		فعالیت های شرّیرانه شیطان در قرآن	
		راه مقابله و مبارزه با شیطان	
18		در آیات (36 الی 38) مسلمانان را به جهاد	

		با جان و مال و انفاق در راه الله و خوار و بی مقدار شمردن دنیا و عشق به ایمان وتقوا تشویق وترغیب می کند.	
	الفتح	وجه تسمیه	
1		شأن نزول سورۀ فتح	
2		فضیلت سورۀ فتح	
3		تعداد آیات، کلمات وحروف	
4		واقعۀ حدیبیه	
5		ارتباط سورۀ فتح با سورۀ محمد	
6		معانی نام سوره	
7		دورنمای کُلی سوره	
8		هدف کلي سوره	
9		خصوصیات های استثنایی این سوره	
10		محتوای سورۀ فتح	
11		صلح حدیبیه یا فتح مُبین	
12		امتیازات صلح حدیبیه	
13		در آیات (1 الی 7) در باره فضایل صلح حدیبیه و آثار آن در مردان و زنان مؤمن و منافقان و مشرکان ،	
14		در آیات (8 الی 11) در باره پیامبر گرامی، برگزیدن او و بیعت یاران بزرگوارش در حدیبیه، به بحث گرفته است .	
15		فرق بین «کبیر» و «عظیم»	
16		در آیات (11 الی 17) یکبار دیگرصورت حال عربهای بیابان خیمه نشین را مورد بحث قرار میدهد که در سفر حدیبیه از دستور پیامبرص سر پیچی وطوری تصورو گمان کردند که از این سفر جور و سلامت بازنخواهند گشتند؛	
17		در آیات (18 الی 26) در باره مکافات و اطمینان خاطر مسلمانان درمورد بیعت رضوان که الله سبحان وتعالی از آنان راضی و خرسند است،بحث بعمل می آید.	
18		قطع درخت بیعت الرضوان	
19		در ایات متبرکه (27 الی 29) در باره تحقق بخشیدن رؤیای پیامبر، اوصاف والا و یاران برگزیده‌اش ، بحث بعمل آمده است .	
20		اقسام خواب ها	

21		تعبیر خواب	
22		تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته	
23		حدود رؤیا	
24		فتح عظیم مکّه	
25		انگیزۀ فتح مکه	
26		ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام	
27		آماده باش جنگی رسول الله ﷺ	
28		حرکت سپاه اسلام به سوی مکه	
29		ورود سپاهیان اسلام به مکه	
30		ورود پیامبر اسلام به مسجدالحرام	
31		نمازگزاردن رسول الله وایراد سخنرانی	
32		بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن	
33		اولین آذان بر بام کعبه	
34		نماز فتح یا نماز شکرانه	
35		دروس حاصله از آیۀ مبارکه	
	الحجرات	وجه تسمیه	
1		ارتباط سورۀ حجرات با سوره فتح	
2		تعداد آیات، کلمات وحروف	
3		محتوای سورۀ حجرات	
4		حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!	
5		در آیات (1 الی 5) موضوع رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبرص مورد بحث قرار میگیرد .	
6		تأثیرات این آیه بر صحابۀ کرام	
7		آداب و اخلاق در اسلام	
8		شیوۀ سخن گفتن رسول الله ﷺ	
9		مأموریت پیامبر ﷺ چیست؟	
10		صدا زدن به بهترین نام	
11		أدب حضرت عمر در برابر پیامبر اسلام	
12		در آیات (6 الی 8) در باره آداب اجتماعی و تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود، به بحث گرفته میشود .	
13		فاسق کیست؟	
14		نشانه های فاسق در قرآن کریم	
15		نهایت سرنوشت فاسقان	
16		در آیات (9 الی 10) به مقابله ومبارزه دو گروه مؤمن اشاره می کند که باید میانشان آشتی	

		برقرار گردد.	
17		در آیات (11 الی 13) درباره وظیفه ی مؤمن نسبت به مؤمن و غیرمؤمن ، بحث بعمل امده است .	
18		تمسخر و استهزای دیگران	
19		ریشه‌های تمسخر	
20		احتیاط و دقت در شوخی و مزاح	
21		تأثیر آیهٔ منع تمسخر و سخریه بر سلف صالح	
22		در آیات (14 الی 18) در باره پایه ی ایمان درست، بحث بعمل آمده است .	
23		ایمان و اسلام	
23		عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت	
	ق	وجه تسمیه	
1		تلاوت سورۀ ق	
2		حکمت تلاوت آن	
3		فضیلت سورۀ (ق)	
4		تعداد آیات،کلمات وحروف سوره	
5		ارتباط سوره «ق» با سوره حجرات	
6		محتوای و موضوعات مورد بحث	
7		در آیات (1 الی 11) در باره انکار مشرکان، اززنده شدن بعد از مرگ ، و ردّ انکارشان ، را مورد بحث قرار میدهد .	
8		زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَث بعد الموت)	
9		ثبت اعمال و اقوال انسانها	
10		انسان در روزقیامت ازقبرخارج میشود ویا از اجداث	
11		مردگان از اجداث چگونه خارج می شوند؟	
12		درآیات (12 الی 22) یکبار دیگر به آنان هشدارمی دهد که اگر دست برندارند، سرانجام وسرنوشت شان مانند ملتهای دروغین قبلی خواهد شد.	
13		تکذیب پیامبران	
14		اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند.	
15		قـوم تُـبَّـع	
16		اصحاب الرَّس	
17		اصحاب الرَّس چه کساني هستند؟	

18		اصحاب «ایکه» در قرآن	
19		علت نامگذاری به اصحاب ایکه	
20		اساسی ترین انحرف اصحاب «ایکه»	
21		اصحاب «ایکه» درمخالفت حضرت شعیب	
22		هلاکت قوم ایکه	
23		تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان	
24		سکرات موت	
25		سکرات مرگ	
26		هنگام مرگ ایمان کافر پذیرفته نمی شود	
27		در آیات (23 الی 35) در باره گفتگوی انسان کافر و فرشته ی مأمور در قیامت، وحالات پرهیزگاران را به بیان میگیرد .	
28		بهشت	
29		دوزخ	
30		وسعت و عمق دوزخ	
31		نعمت های بهشت مثل ومانندی ندارد	
32		در آیات (36 الی 45) درباره : نابودی و رسوایی منکران و بی باوران در این دنیا، مایه ی پندپذیری و عبرت خردمندان است.	
33		زنده شدن، آفرینش تازه‌ای است	
34		حشر بندگان	
35		پوشش بندگان در رستاخیز	
	الذاریات	وجه تسمیه	
1		تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف آن	
2		علت اختلاف نظرچیست؟	
3		ارتباط سورۀ ذاریات با سورۀ قبلی	
4		زمان نزول	
5		محتوای و موضوعات مندرج در این سوره	
6		عمده ترین هدف آموزشی سورۀ ذاریات	
7		در آیات متبرکه (1 آلی 14) موضوعات : قسم خوردن الهی در اثبات زنده شدن و روز معاد ، مورد بحث قرار کرفته است .	
8		مفهوم ایمان به روز آخرت	
9		مؤ جزی درباره هویت دوزخیان منحرف	
10		در آیات (15 الی 30) از مؤمنان پرهیزگار و اوصاف و مکافات روز آخرتشان بحث بعمل می آورد	

11		چگونه میتوان متقی شد	
12		تهجد و قیام شب	
13		بهترین ذکر	
14		مجالس ذکر	
15		پابندي به برترین ذکر	
16		نطق وسخن گفتن نعمت الهی است!	
17		سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام	
18		مهمانداری در اسلام	
19		حدود تشریفات برای مهمان	
20		دعای مهمان برای مهماندار	
21		بدرقه کردن مهمان مستحب است	
22		در آیات(31 الی 46) ادامه ی قصه وداستان ی پیامبران الهی ، ازجمله ابراهیم، لوط، موسی وسایر پیامبران به بیان گرفته میشود.	
23		در آیات (47 الی 60) نشانه های هستی در اثبات وحدانیت وقدرت الهی را به بحث گرفته است .	
24		متهم کردن پیامبران به جادوگر ودیوانه	
25		عبادت	
26		میعاد اجل و رزق	
27		اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می گردد	
28		اسباب دینی	
29		مکثی بربعضی ازمنابع و مأخذها	

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

د « تفسیر احمد » د ځانګړنو مهم ټکي

د «تفسیر احمد» په ژباړه او تفسیر کې تر ډېره برېده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسیر او د موضوعاتو په بیانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسیر کې د سورتونو تفسیر په مستنده توګه یعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله ﷺ له نبوي احادیثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره برېده هڅه شوې ده چې په تفسیر کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسیر کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجیبو او بې اعتباره احادیثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنیوی وشي. همدارنګه د ټولو روایتونو سرچینې په علمي او اکدمیکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسیر کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زیاته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړین او حیاتي ګڼل کیږي، په ځانګړې توګه په ښوونځیو او پوهنتونونو کې د زده کړیالانو لپاره.

د قران کریم د آیتونو او د هدایت کوونکو پیغامون په تشریح او تفسیر کې فرقه یي او مذهبي تعصباتو ته هیڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسیر په لیکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهیمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره برېده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ایتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهیمو سره د بلدتیا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسیر پیل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسیر یوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
- د مبارکو آیتونو د تفسیر په برخه کې په یوه آیې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهیم یې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ یې په مبارکه آیتونو کې راغلی پیغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضیح په برخه کې مي تر ډېره برېده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حدیثونو او روایتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتیا او بې ځایه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.
- په دې بحث کې د آیتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتو له مخې ځای پر ځای یې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځلیکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.
- د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخیستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراییلیتو او نور بې سندو او جعلي تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځیني موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی ﷺ ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکې په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.
- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.
- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.
- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي بنیګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد ﷺ سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی. یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړې.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سوره الشوري
جزء – (25)

سورۀ الشورى در مكه نازل شده و داراى پنجاه وسه آيه وپنج ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره به سبب توصيف مؤمنان به اين وصف كه ايشان در امور خود باهم به مشورت مى پردازند، و از آن روى كه شورى در اسلام قاعده و زيربناى نظام سياسى و اجتماعى زندگى مسلمانان و تَحَقُّق بخش مصالح علياى أُمت اسلامى است، «شورى» ناميده شد.
محور اساسى اين سوره، بيان حقيقت وحىّ و چگونگى ارتباط خداوند متعال با پيامبران است. مباحث اخلاقى مانند توبه، گذشت، و صبر نيز در اين سوره مطرح شده اند.

تعداد آيات، كلمات وحروف سورۀ شورى:

طوريكه در فوق هم ياد آور شديم: سورۀ (شورى) مكى است، مگر اين آيت: «ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ»، و آيات «وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡبَغۡيُ هُمۡ يَنتَصِرُونَ» تا: «فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ». مدنى ميباشد.
اين سوره داراى (53) پنجاه وسه آيت، داراى (5) پنج ركوع، و دارى (869) هشت صد وشصت ونه كلمه، و (3585) سه هزار و پنج صد وهشتاد وپنج حرف، و (1617) يک هزار وشش صد وهفده نقطه است.
(تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را مى توانيد در سورۀ طورهمين تفسير (تفسير احمد) به تفصيل مطالعه فرمايد.
در ضمن قابل ياد دهانى ميدانم كه در قرآن عظيم الشأن هفت سوره پشت سر هم كه باحروف رمز (حم) آغاز ميشوند به نام (حواميم) و يا (حاميمات) ناميده ميشوند كه همۀ آنها از وحى قرآن و كتاب خداوند متعال سخن ميگويند و ارتباط معنوى حروف رمزى (حم) با مسأله وحى و نزول قرآن و كتاب روشن ميسازد.

ارتباط سورۀ شورى با سورۀ فصلت:

- پروردگار با عظمت سورۀ فصلت را با ياد قرآن ختم فرمود، و اينك هم سورۀ شورى را با ياد قرآن شروع كرده است.
- توصيف قرآن و تأكيد نزول وحى بر قلب مبارک پيامبرﷺ نور و رحمت و اثبات روز قيامت و مجازات ومكافات.
- بحث درباره ى عقايد باطل كافران و هشدار به آنان، اثبات ذات بى همتاى كردگار و حكمت و قدرت او از روى دلايل ديدنى در هستى.
- تشويق مؤمنان به استقامت و پايدارى.
- دلدارى پيامبر خاتم در برابر آزار و طنز وعتاب وبرخاش كه از مشركان و دشمنان مى ديد.

نامگذارى سوره:

به عنوان اهتمام دادن به منزلت شورى در اسلام، و به منظور آموزش مؤمنان كه زندگى خود را بر اين روش بى نظير و كامل يعنى «شورى» بنا نهند، سورۀ شريف به سورۀ

«شوری» موسوم شد؛ زیرا «شوری» در زندگی فرد و جامعه اثری بزرگ و والا دارد. الله متعال فرموده است: «وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ».

موضوعات مطرح در سورۀ شوری:

قبل از همه باید گفت که موضوعات عمدۀ این سوره همان موضوعات سوره های مکی مي باشد که امور عقیده یعنی «توحید و رسالت و حَشر و جزا» را بررسی می‌کند. و مدار سوره عبارت است از «وحی و رسالت» که هدف اساسی سوره‌ی مبارک همین است.

- سورۀ شوری با اثبات منبع وحی و منبع رسالت شروع میشود. پس خدای عز و جل است که وحی را بر پیامبران نازل کرده، والله تعالی است که؛ برای رسالت خود هر کس را از بندگان که بخواهد بر می گزیند، تا بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات دهد، و آنها را به سوی نور هدایت و ایمان راهنمایی کند.
- سورۀ شوری بعد از آن مبحث برخی از مشرکین را پیش کشیده، آنهایی که نسل و فرزند را به خداوند متعال نسبت داده‌اند که نزدیک است آسمان‌ها از ترس وبیم گفتۀ ناپسند و زشت آنها، شکافته شوند. در همان حال که آن مشرکان در گمراهی دست و پا می زنند، ساکنان عالم بالا در تسبیح وثنا خوانی الله تعالی مستغرقند. و بدین ترتیب کفر و گردنکشی ساکنان زمین را با ایمان و باور و تسلیم ساکنان آسمان مقایسه کرده است.
- سوره بعد از آن به بحث در مورد حقیقت وحی و رسالت بازگشته و مقرر می‌دارد که دین خدا یکی است و تمام پیامبران را بدان مبعوث نموده است. و هرچند شرایع پیامبران مختلف است اما دین آنها یکی است؛ یعنی دین همه‌ای آنان دین اسلام است که نوح، موسی، و عیسی علیه سلام و دیگر پیامبران (عليهم السّلام أجمعين) بر آن مبعوث شده‌اند. همان گونه که میفرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ اَلدِّينِ مٰا وَصّٰى بِهِ نُوحاً وَ اَلَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ.».
- این سوره سخن را به بحث در باره‌ای تکذیب‌کنندگان قرآن که منکر حشر و پاداش می باشند انتقال داده است و آنان را به عذاب سخت در روزی تهدید میکند که از هول آن موی سر سفید گشته و قلوب از جایشان کنده میشوند.
در صورتی که آنها در دنیا راه ریشخند و مسخره را پیش گرفته و تعجیل قیام قیامت را می‌خواهند.
- همچنان در این سوره بعد از این‌که دلایل ایمان مکنون در این عالم مشهود را یاد آور شد، که دلایلی از آثار صنع و حکمت و قدرت خداوند متعال میباشند، آنگاه انسان را به پذیرفتن و تسلیم شدن و پیروی از حکم او و قبل از روبرو شدن با آن روز پرهراس، فراخوانده است که در آن روز نه ثروت فایده دارد و نه قوم و خویش، که فرموده است: اِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ.
- قابل تذکر است؛ همان‌طور که در آغاز سوره آمده است، سوره با بحث درباره‌ای وحی و قرآن خاتمه می‌یابد تا تناسب اول و آخر گفتار فراهم آید: «وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرِي مَا اَلْكِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِيمٰانُ... تا آخر.».

ترجمه و تفسیرسورهٔ شوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشایندهٔ و مهربان

حم (١)
(حم). (حاء میم) (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (١)
حم: حروف مقطع هجائی و نشان اعجاز قرآن است.

عسق(٢)
عسق [عین سین قاف] (اسرار کتاب خداست) (٢)
عسق: حروف مقطع.

تفسیر:
علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلّم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن عظم الشأن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه میباشد، نظم و ترکیب یافته است. جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و مفسر زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است.
امام ابن تیمیه رحمه الله نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطّعات» افتتاح شده اند، به طورحتم تفوق و برتری قرآن درآن ذکر شده واعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند: «الم * ذلِکَ اَلْکِتابُ * المص کِتابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ الم * تِلْکَ آیاتُ اَلْکِتابِ اَلْحَکِیمِ * حم * وَ اَلْکِتابِ اَلْمُبِینِ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ» و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن عظیم الشأن أند.(مختصر تفسیر ابن کثیر 27/1.).

خوانندگان گرامی!
در آیات متبرکه (1 الی 12) وحی الهی و انذار، «أم القری» به بحث گرفته میشود.

كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٣)
این گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به و پیامبراني که قبل از تو بودند وحی میکند.(٣)

تشریح لغات واصطلاحات:
«كَذَٰلِكَ»: این گونه، این چنین. «يُوحِي إِلَيْكَ»:: به تو وحی می کند، استمرار وحی در طول رسالت پیامبر. « الْعَزِيزُ »: مقتدر، چیره و غالب شکست ناپذیر، ظفرمند در فرمانروایی.« الْحَكِيمُ»: فرزانه و با حکمت در کارها.

تفسیر:
عزّت، قدرت، حکمت و عظمت الهی همه و همه در وحی الهی تبلور یافته است، بناءً نباید عظمت وحی وکلام الهی را دست کم بشماریم و یا خدا ناخواسته کم اهمیت جلوه دهم. در این هیچ جای شکی نیست که وحی از جانب پروردگار با عظمت وحکیم است، و اطاعت پیروی از آن، برای انسان عزّت، استواری و پایداری نصیب میفرماید، از جانب دیگر، همه أنبیاء علیهم السلام به یك سر چشمه متصل اند و از یك منبع، وحی

دریافت کرده اند و شیوه و محتوی وحی همه أنبیاء، مشابه یکدیگر است، وحی از سر چشمه حکمت است و لذا مطالب آن ماندگار است و خدشه بردار میباشد.

استعمال کلمه «قَبْلِكَ» و «بعدك»:

در قرآن عظیم الشأن کلمه **«قَبْلِكَ»** خطاب به پیامبر اکرم ﷺ زیاد مورد استعمال قرار گرفته است، یعنی پیش از تو پیامبرانی آمده‌اند، ولی در هیچ جا از قرآن عظیم الشأن کلمه «بعدك» نیامده است و این امر نشان دهنده خاتمیّت (خاتم الأنبياء) پیامبر اسلام محمّد ﷺ میباشد.

راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش:

قبل از همه باید گفت که: نبوّت یک بخشش الهی است، که این بخشش به مجرّد رغبت و علاقه یا رنج و زحمت وتلاش دست یافتنی نیست، طوریکه برخی از فلاسفه بدین باور اند که نبوت را می توان با تلاش و کوشش زیاد، تحمیل انواع عبادات بر خود، انجام سخت‌ترین طاعات، پایداری در پاکی درون، تنظیف افکار، پاک‌کردن اخلاق و ریاضت و سخت کوشی نفس و بدن، به مقام نبوّت، دست یافت، دروغ وباطل میباشد. (لوامع النوار البهية267/2).

مطابق نص قرآنی؛ نبوّت نعمتی ربّانی و الهی است، «أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٖ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَبُكِيّٗا۩ ٥٨» (سورۀ مريم: 58).

«آنان که پیغمبرانی بودند از سُلاله آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمره کسانی که آنان را - به سوی ایمان- رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی- برگزیدیم».

الله متعال این راه را «وحی» نام نهاده و میفرماید: «إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ﴿163﴾ [النساء: 163]. «ما به تو- ای پیغمبر، قرآن و شریعت را - وحی کردیم، همانگونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم و- همانگونه که-به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نواسه گان-او-، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و زبور را به داود دادیم.».

وحی چیست؟:

وحی: ارتباط مخفی و سریع است، اگر چه اسباب مختلف داشته باشد (فتح الباری (9/1)، ر.ک: المصباح المنیر (651،652) این ارتباط گاهی با «الهام» صورت میگیرد، مانند الهام الله متعال به حوّاریون: «وَإِذۡ أَوۡحَيۡتُ إِلَى ٱلۡحَوَارِيِّـۧنَ أَنۡ ءَامِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّنَا مُسۡلِمُونَ﴿111﴾ [المائدة: 111]. (و آن گاه که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من- عیسی- ایمان بیاورید.)

همچنان الهام به مادر موسی: «وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَرۡضِعِيهِۖ فَإِذَا خِفۡتِ عَلَيۡهِ فَأَلۡقِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحۡزَنِيٓۖ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيۡكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ٧»[القصص: 7].(ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده).

همچنین وحی به معنی «اشاره» آمده است، چون الله متعال اشاره‌ای زکریا پیامبر به قومش را، وحی نامیده: «فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ مِنَ ٱلۡمِحۡرَابِ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ أَن سَبِّحُواْ بُكۡرَةٗ

وَعَشِيّا - ١١» (سورۀ مريم:11). (بعد - از اين بشارت، زكريا - از محراب - عبادت- بيرون آمد و به پيش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بديشان گفت: بامدادان و شامگاهان - به شكرانه اين نعمت كه در سرنوشت آينده همه شما تأثير بسزا دارد- به تسبيح و تقديس - الله متعال- بپردازيد).

كلمه‌ای «وحى» در قرآن كريم، بيشتر به معنى خبردادن و آگاه‌كردن است و بدين معناست كه الله متعال، بندگان منتخبش را از هر نوع هدايت و علمى كه بخواهد، به طور پنهانى و غير عادى براى بشر، آگاه و باخبر مى‌سازد.

مقام های وحی الله متعال به فرستادگانش:

الله متعال در تبيين اين مقامها ميفرمايد: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآيِٕ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيم - ٥١» [الشورى: 51].

«هيچ انسانى را نسزد كه الله متعال با او سخن بگويد، مگر از طريق وحى - به قلب، به گونه الهام در بيدارى و يا خواب در غير بيدارى- يا از پس پرده‌اى - از موانع طبيعى- و يا اين كه الله متعال قاصدى را - به نام جبرئيل- بفرستد و او به فرمان آفريدگار آن‌چه را كه الله متعال مى‌خواهد - به پيغمبران- وحى كند. به راستى كه او والا و سنجيده كار است».

پس وحی سه مقام دارد:

مقام اوّل: القاى مطالب وحى شده به قلب پيامبر ﷺ، بطورى كه هيچ شكى به دل راه ندهد كه آن چه القاء شده از جانب الله متعال است. همانگونه كه در صحيح ابن حبّان روايت شده كه رسول الله ﷺ فرمود: «إنّ روح القدس نفث في روعي أنّ نفساً لن تموتَ حتّي تستكملَ رزقَها و اجلَها، فاتّقوا اللهَ و أجملوا في الطّلب» (تفسير ابن كثير (6/ 215) تفسير الشورى (51). «همانا جبرئيل به قلبم القاء كرد كه هيچ كس تا روزى‌اش را تمام نكند و مدت عمرش را سپرى نكند، از دنيا نمى‌رود، پس پرهيزگار باشيد و در طلب روزى خوب عمل كنيد».

«القاء» و ابن الجوزى بر اين باور است كه مراد الله متعال از وحى در آيه‌اى فوق، وحى در حالت خواب و رؤياست. (زاد المسير (297/7)

رؤيای پيامبران:

تفسير ابن الجوزى در مورد مقام اوّل وحى، بی‌ترديد جزو وحى است، زيرا رؤياى أنبياء حق است، لذا خليل الرّحمن ابراهيم خليل الله هنگامى كه رؤياى ذبح اسماعيل را در خواب ديد، بلا فاصله اقدام نمود و اين رؤيا را فرمان الله متعال برشمرد، الله متعال در اين رابطه ميفرمايد: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴿102﴾ فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ﴿103﴾ وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ﴿104﴾ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴿105﴾ [الصافات: 102-105]. (وقتيكه (فرزندش) در كار وكوشش به سنى رسيد كه ميتوانست با او بايستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب ديده‌ام كه من تو را ذبح مى كنم، پس بنگر كه چه ميبينى ونظرتچيست؟ (فرزند) گفت: اى پدر! آنچه را مأمور شده اى انجام ده اگر الله بخواهد مرا از صابران خواهى يافت.(103) پس چون

(پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند. (104) و او را ندا کردیم که ای ابراهیم! (105) حقا که خواب (خود) را راست گرداندی البته ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.)

در حدیثی که بخاری و مسلم از عائشه (رض) روایت کرده‌اند، آمده است: «أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ».(اوّلین مرحله‌ی آغاز وحی به رسول الله ﷺ رؤیای راستین بود، و هرچه را در خواب می‌دید همچون روشنی صبح تحقّق پیدا می‌کرد). (جامع الأصول (12/ 37)

مقام دوم: کلام الله متعال با رسولش در پشت پرده است؛ همانگونه که الله متعال با موسی علیه السلام سخن گفت. الله متعال در چند مورد از کتابش این موضوع را یادآور شده است. مانند: «وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ» [الأعراف: 143].«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت!».

«فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ﴿11﴾ إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوًى﴿12﴾ وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ﴿13﴾ إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ﴿14﴾ [طه: 11-14]. «هنگامی که به کنار آتش رسید، - از سوئی - ندا داده شد: ای موسی! بدون شک من پروردگار تو میباشم. کفش هایت را از پا بیرون بیاور، چرا که در سرزمین پاک و مبارک «طُوی» هستی. من تو را - برای مقام رسالت- برگزیده‌ام، پس گوش فرا ده بدآنچه وحی میشود - تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی- قطعاً من «الله» هستم، هیچ معبودی جز من شایسته پرستش نیست، پس تنها مرا عبادت کن و به یاد من نماز برپا دار».

و از جمله اشخاصیکه که الله متعال با آن‌ها سخن گفت، آدم علیه السلام بود: **«قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ »** [البقرة: 33]. «فرمود: ای آدم! آنان را از نام هایشان آگاه کن».

همچنین الله متعال وقتی بنده و رسولش، محمّد ﷺ را بسوی آسمان عروج داد، با او سخن گفت.

مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسّط فرشته:

مراد اللهِ متعال در آیه‌ی ذیل این نوع الهام است: **«أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولٗا فَيُوحِيَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ»** [الشورى: 51]. «و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل- بفرستد و - الله متعال- به فرمان خویش، آنچه را که می‌خواهد - به پیغمبران- وحی کند. (ر.ک: عالم الملائکة صفحه (40).

شیوه و ترتیب فرود آمدن فرشته نزد پیامبر:

با تأمّل در نصوص قرآن و سنّت، در می یابیم که فرشته‌ای وحی سه حالت دارد (عالم الملائکة صفحه (40)

اوّل: پیامبر ﷺ فرشته را در شکل و صورت واقعی او می بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر ما ﷺ، اتّفاق افتاده است.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله ﷺ حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می‌کند و با او به گفتگو می پردازد و پیامبر ﷺ هم گفتارش را حفظ می‌کند. این نوع وحی سبک‌ترین احوال پیامبر ﷺ بوده است و اوّلین وحی که در نزدیکی غار حراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت‌های وحی:

رسول الله ﷺ قبل از اینکه با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می‌دید و صدایی میشنید، ولی آن فرشته‌ای که نوری پدید می‌آورد و او را مورد خطاب قرار می‌داد، را مشاهده نمی‌کرد مسلم نیز، در صحیح خود از ابن عبّاس روایت می‌کند که فرمود: **«مَكَثَ رسولُ اللهِ (ص) بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضَّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلاَ يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا»** «رسول الله ﷺ پانزده سال در مکه باقی ماند، مدّت هفت سال نور را مشاهده می‌کرد و صدا را میشنید، ولی چیزی نمی‌دید و مدّت هشت سال به ایشان وحی می شد و ده سال در مدینه زندگی کرد». (شرح نووی بر صحیح مسلم (15/ 104)، آن چه ابن عباس(رض)، در مورد مدّت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدّت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحیَّ در مکه سیزده سال است.).

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می‌شنید و نورش را می دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می‌کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد» (نووی، شرح مسلم (104/15)

تأثیر فرشته‌ای وحی بر پیامبر ﷺ:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آن‌چه پیامبر ﷺ به آن دچار می شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است».

امّا این ادّعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع میشود، رنگش زرد میگردد، وزن اش کاهش می یابد و تعادلش را از دست میدهد؛ انسان جِنّ زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار میدهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی میشود.

امّا ارتباط فرشته با رسول الله ﷺ، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او میشد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ای زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی الله علیه وسلم میشنیدند. (روایت ترمذی (جامع الاصول 41/12).

سپس رسول الله ﷺ از جای بر می خواست، در حالیکه تمامی آن چه که فرشته‌ای وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر می داد که چه آیاتی به او وحی شده است.

حضرت بی‌بی عائیشه فرموده اند که: در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله ﷺ نازل می شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانیش فرو می ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله ﷺ بر پشت شتر قرار داشت و وحی بر ایشان نازل می‌شد، شتر از شدّت سنگینی رسول الله ﷺ نزدیک بود بر زمین بخوابد. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1).

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله ﷺ خُرد شود.(صحیح بخاری، کتاب الصلاة 12، جهاد31، و نسّائی جهاد 4، و احمد (184/5).یعلی بن امیة در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر ﷺ که مدّت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ای بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخُر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت». (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری 9/9)

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿۴﴾

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و او بلند مرتبه بزرگ است. (۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«**الْعَلِيُّ**»: والا و برتر و بلند مرتبه.« **الْعَظِيمُ** »: یگانه و بی همتا در بزرگی.

تفسیر:

تذکر دو وصف »علی» و «عظیم» در آیهٔ متبرکه یعنی: بلند مرتبه بزرگ قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف الله متعال بر تمام مخلوقاتش دلالت میکنند، واین وصف واقعاً هم مناسب این مقام با عظمت میباشد.

در آیهٔ مبارکه بیان شده که: مالکیّت حقیقی از آنِ الله تعالی است، وآنعده اشخاصیکه خیال و فکر مالکیّت آنرا به اصطلاح در سر خود می پروراند، آنرا باید از سر خود بیرون نمایند. و به ادعای های غیر مواجه نه پردازند، در ضمن در این هیچ جای شکی نیست که: مالکیّت مطلق پروردگار بر جهان هستی، پشتوانه عزّت و حکمت هم می باشد.

واقعاً چی زیبا است که میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آیه26، سورهٔ آل عمران). (بگو: ای پروردگارا! تو متصرف و صاحب بادشاهی (جهان) هستی، بادشاهی را به هر کسی که بخواهی میدهی، و بادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت میدهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل میکنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.)

زمانیکه مالك الله تعالی باشد، پس دیگران امانتداری بیش نیستند و باید طبق رضای مالك اصلی عمل کنند. این خطاب به انسانهای مغروری است! که ای انسان در حالیکه تو مالك مُلك نیستي پس چرا با داشتن آن مغرور و با از دست دادنش مأیوس میشوی! این انسان باید به یک حقیقت پی ببرد که: عزّت و ذلّت به دست پروردگار با عظمت است، نباید از دیگران توقّع عزّت نمایم.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿5﴾

نزدیک است که آسمان‌ها (از عظمت وحی) از بالایشان بشکافند، در حالیکه فرشته‌ها با ستایش پروردگارشان راتسبیح می‌گویند وبرای کسانی که درزمین هستند آمرزش می

خواهند. آگاه باش که الله آمرزگار مهربان است. (۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

« تَكَادُ »: نزدیک است.«يَتَفَطَّرْنَ» (فطر): شفکافته شوند. از هم می شکافد. «تکاد یتفطرن»: نزدیک است از هم شکافته شود، نزدیک است در هم شکند. [مریم/۹۰].

تفسیر:

نزدیک است که آسمانهای هفتگانه که یکی بالای دیگر قرار دارد، با ضخامت و استحکام بنای خویش، از عظمت حق تعالی دو نیمه شوند. فرشتگان الهی پروردگار را از اموری که سزاوار او نیست منزه می دانند، او تعالی را به همه اوصاف نیکو ستایش می کنند و از وی می خواهند گناهان فرزندان مؤمن آدم را بیامرزد. «أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» آگاه باش، که واقعاً الله بخشایندهای گناهان بندگان می باشد و نسبت به آنها مهربان است، و با وجود کفر و نافرمانی آنها، در سزا و عقاب آنان شتاب و تعجیل نشان نمی دهد. یعنی که مجازات را از آنان بازمی گرداند ومکافات نیکو عنایت شان می کند.«وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» و برای ساکنان زمین طلب بخشش میکنند.

در التسهیل آمده است: آیه عام است و از آن قصد خاص میشود؛ زیرا فرشته‌ها فقط برای مؤمنان ساکن زمین طلب بخشش می‌کنند. پس مانند فرموده‌ای «وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» می باشد. (التسهیل ۱۷/۴.)

امام قرطبی در تفسیر خویش میفرماید: در آغاز آیه الله تعالی هیبت و عظمت خود را ابراز داشته، و در آخر لطف و مژده‌ای خود را اعلام فرموده است. (تفسیر قرطبی ۱۶/۵.)

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿۶﴾

كساني كه جز الله برای خود دوستان ومددگاران انتخاب کردند، الله متعال مراقب ایشان است و تو بر آنان وکیل و مسؤل نیستی (تا آنان را بر ایمان آوردن وادار کنی). (۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

« **دُونِهِ**»: غیر از او، به جای او. « **حَفِيظٌ** »: مراقب، نگهبان.«**وَكِيلٍ**»:کسی که کار مردم به او واگذار شود، متولی امور.

تفسیر:

یعنی اینکه الله سبحان وتعالی به اعمال مشرکان که غیر او تعالی را پرستش وعبادت می کنند آگاه است، همه را برمی شمارد و نگه می دارد تا در روز جزا با آنان محاسبه نماید. ای پیامبر! تو نگهبان و بر شمارنده اعمال آنان نیستی که برای آنان جزا دهی، بلکه تبلیغ کننده پیام حق تعالی می باشی تا حجت را بر آنان اقامه کنی. از این رو رساندن پیام الهی کار تو و حساب اعمال کار الله است.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴿7﴾

و این گونه قرآنی [به زبان] عربی [فصیح و گویا] به تو وحی کردیم تا [مردمِ] ام القری [شهر مکه] و کسانی را که پیرامون آن هستند، بیم دهی، و آنان را از روز جمع شدن [یعنی روز قیامت] که شکی در آن نیست بترسانی، [روزی که] گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش سوزان. (۷)

تشريح لغات واصطلاحات:

«كَذٰلِكَ»: هم چون وحی پیشین. « **قُرْآنًا عَرَبِيًّا** »: قرآنی به زبان عربی [یوسف/۲]، [طه/۱۱۳]، [زمر/۲۸]، [فصلت/۳]. « **أُمَّ الْقُرَى** »: مکه مکرمه، مادر قریه ها، مادر شهرها، قریه ها.

تفسیر:

ام القری:

طوریکه یادآور شدیم: «ام القری» نام مکه معظمه است که مرکز آبادي ها بود، در برخی از روایات آمده است که: اولین نقطه‌ای که سر از آب بیرون آورد همانا مکّه بود، لذا آن را «مادر آبادی‌ها» خوانده‌اند.

امام فخررازی فرموده است: «ام القری» یعنی مرکز دهات که عبارت است از مکه. و به عنوان والایی مقامش به این اسم موسوم شده است؛ زیرا در آن، خانه کعبه و مقام ابراهیم قرار دارد. و عرب اصل هر چیز را مادر آن میخوانند.

حتی گفته میشود: این قصیده از اُمهات قصاید فلان است. (تفسیر کبیر ۱۴۷/۲۷.)

کلمه «ام القری» فقط دو بار در قرآن کریم آمده است یکی در این آیۀ متبرکه، و بار دیگری در (آیۀ:92، سورۀ انعام» طوریکه می خوانیم: «وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ» (و (بگو) این است کتابی مبارک؛ که نازل کرده‌ایم، تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن نازل شده است. تا به وسیله آن مردم ام القری (مکه) و مردم اطرافش را بترسانی. و آنانی که به روز قیامت ایمان می‌آورند، به آن نیز ایمان دارند. و ایشان بر نمازهای خویش محافظت دارند.)

«يَوْمَ الْجَمْعِ»: یکی از نام های قیامت »يَوْمَ الْجَمْعِ» است، روزی که همه مردم يك جا جمع میشوند، روزی که جسم با روح، عمل با انسان، ظالم با مظلوم و کیفر و پاداش با عامل آن جمع می‌شود. «لاٰ رَيْبَ فِيهِ» در وقوع این روز هیچگونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد، وبه طور یقیین این روز به وقوع می پیوندد. که «فَرِيقٌ فِي اَلْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي اَلسَّعِيرِ» گروهی از آنان یعنی مؤمنان در بهشت پرنعمت جا می‌گیرند، و گروهی از آنان یعنی کافران در سیاه چاه‌های آتش قرار می گیرند؛ چون انسان‌ها بعد از حساب و کتاب به دو گروه سعادتمندان و شقاوتمندان تقسیم میشوند، طوریکه در (آیه: 105 سورۀ هود) میفرماید: «يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ» (روزی که (قیامت) برسد هیچکس سخن نمی‌گوید مگر به اذن الله، پس (در آن روز) برخی از آنان بدبختند و برخی از آنان نیکبخت.).

«سَعادت»، به معنای فراهم بودن اسباب نعمت. «شَقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری است. در این هیچ جای شکی نیست که لحظه وزمان برپایی قیامت و به پایان رسیدن دنیا، قبل از قبل مشخّص و معیّن شده است. در روز قیامت سکوت بر همه‌ای افراد حکمفرماست، مگر آنعده اشخاصیکه اجازه تکلّم داشته باشند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴿8﴾

و اگر خداوند می‌خواست آنان را امت یگانه‌ای قرار می داد، (و اجبارا هدايت مي‌كرد، ولي هدايت اجباري فايده اي ندارد) ولی هرکس را که بخواهد در جوار رحمتش در می آورد، و ستمکاران [مشرك] یار و یاوری ندارند.(۸)

پروردگار با عظمت ما حکیم ودانا است و همه کارهایش حکیمانه است، اگر چه فکر انسان به حکمت کارهای او نرسد. سنّت پروردگار با عظمت بر این است که انسان‌ها را آزاد بگذارد تا آنان راه خود را خودشان انتخاب نمایند، در غیر آن الله تعالی میتوانست که همه انسانها را اجباراً در راه حقّ قرار دهد.

درضمن قابل یاد دهانی است که منحرفین از راه حقّ، قبل از اینکه بر کسی دیگر ظلم کنند،در حقیقت به خود ظلم روا داشته اند.

بنابر این قرآن عظیم الشأن میفرماید: هر که را الله متعال بخواهد عزیز یا ذلیل می‌کند، معنایش این است: کسانی که از طریق ایمان و عمل صالح، لیاقت دریافت عزّت و هدایت را پیدا کنند خداوند آنها را در مسیر رحمت و هدایت خود قرار می‌دهد، امّا کسانی که با کفر و نفاق و لجاجت زمینه سعادت را در خود کور کنند خداوند برای آنان کاری نمی کند.

ابوحَیان أُندلسی جیانی (۶۵۴-۷۴۵ ق) یکی از مشهور ترین مفسر ومحدث اسلامی می فرماید: این آیۀ مبارکه؛ متضمن تسلی‌خاطر پیامبر است در مقابل زجری که از کفر قومش می‌کشید، و نشان می دهد که هدایت امری است مبتنی بر خواست الله متعال، اما هر کس اهل سعادت باشد خدا او را به رحمت خود داخل می‌کند؛ یعنی او را به دین اسلام هدایت می کند.(البحر المحيط ۵۰۹/۷.).

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿9﴾

آيا آنها غير الله را ولي خود برگزيدند در حاليكه ولي تنها خداوند است، و اوست كه مردگان را زنده مى‌كند و اوست كه برهمه چيز قادر است. (۹).

تشریح لغات واصطلاحات:

«**اتَّخَذُوا**»: گرفتند، انتخاب کردند.

تفسير:

کسانی که « أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء» جزالله چیزهایی را به دوستی گرفته و با پرستش آنها، آنان را یاور و سرپرست خود قرار داده اند مرتکب بدترین وزشت ترین اشتباه وخطا شده اند. زیرا تنها الله سبحان وتعالی کارساز است و بندگانش باید با پرستش و طاعتش و نزدیکی جستن به او با انواع تقرّبات ممکن او را به یاوری و دوستی بگیرند، چرا که فقط او به تدبیر بندگانش می پردازد، و به طور خاصی بندگان مومن خود را از تاریکی ها به سوی نور هدایت می کند و به لطف خود آنان را کمک نموده و در همه کارهایشان آنان را سرپرستی می نماید.« وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ»: و او مردگان را زنده می گرداند و او بر همه چیز تواناست. یعنی زنده کردن و میراندن در دست اوست و مشیّت و قدرت او نافذ می باشد پس او سزاوار آن است که به تنهایی پرستش شود، چرا که شریکی ندارد

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴿10﴾

ودر باره هرچیزى كه اختلاف و نزاع كرديد، حكم و فيصلۀ آن به الله متعال بر ميگردد. اين است الله(ج)، پروردگار من، كه بر او توكل كرده‌ام و به سوى او باز ميگردم. (۱۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ»: آن چه در آن اختلاف کردید. « حُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ »: فیصله آن با الله است.« أُنِيبُ»: باز می گردم، روی می آورم.

تفسیر:

باید یاد آور شد؛ تا زمانیکه انسان در روی زمین است، واضح است که باید بین خود اختلاف نظر داشته باشند، هدایت ورهنمود الهی، کتاب الله(ج) و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم همین است که: بندگان در هر چیزی (ازکار دین) که به اختلاف مواجه شوند، تنها مرجع فیصله دادن و حکم قضاوت کردن در همان قضیه پروردگار با عظمت است.

در این آیۀ مبارکه، کلمۀ «تَوَكَّلْتُ» در صیغۀ ماضی و کلمه «أُنِيبُ» در صیغۀ مضارع استعمال شده که شاید بتوان گفت: توکّل برخاسته از ایمانی ثابت ولی انابه در هر روز و هر لحظه لازم است.

کلمۀ «عَلَيْهِ» و «إِلَيْهِ» مقدّم بر «تَوَكَّلْتُ» و «أُنِيبُ» آمده است، یعنی نه بر دیگری توکّل کنید و نه به دیگران مراجعه نمایید.

از فحوی جمله: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ» فهمیده میشود که: شرعیت دین مقدس اسلام، تنها جوابگوی مسائل اخلاقی و اعتقادی نیست، بلکه در هر چه از مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی وسایر امورات اجتماعی و خانوادگی دچار اختلاف شدید به دین مراجعه نماید دین است که حل کننده همه این مشاکل میباشد و به اصلاح کلید حل را دارا است.

در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم؛ به هنگام اختلاف باید به دستور الله تعالی وسنت رسول الله ﷺ مراجعه کنیم و بر الله تعالی توکّل کنیم.

در آیۀ مبارکه میفرماید: ای محمد ﷺ! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من در تمام امور خویش بر پروردگار خویش توکُل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم« و به‌سوی او باز می‌گردم» نه به‌سوی غیر وی.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴿11﴾

او آفرينندۀ آسمانها و زمين است، از جنس خودتان براى شما همسرانى قرار داده و چهار پايان را نيز جفت‌ها (نر و ماده) قرار داد و به اين تدبير شما را زياد ميگرداند. همانند او چيزي نيست، و او شنوا و بينا است (۱۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«فطر» در لغت به معنای شکافتن و جدا کردن است و این تعبیر شاید اشاره به این باشد که زمین و آسمان در آغاز توده‌ای واحد و متراکم بوده است که در اثر انفجار شکافته شده و کرات تفکیك شده‌اند.

تفسیر:
«فاطِرُ» یعنی خلقت چیزی که قبلًا مشابه نداشته است. یعنی: الله تعالی آفریننده و ابداع کننده آن ها از عدم است، و واقعیت امر همین است که؛ آفرینش آسمان ها و زمین کاملاً ابداعی و ابتکاری است.
هدف از زوجیّت بقای نسل است.
«يَذْرَؤُكُمْ» به معنای تکثیر است که بعد از کلمه «ازواج» آمده است.
«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» با اینکه هیچ چیز مثل الله تعالی نیست لکن او با همه پیوند دارد، شنوا و بیناست و همه‌ای آفریده ها را زیر نظر دارد.مگر باید گفت که: دیدن و شنیدن خداوند متعال با سایر دیدن ها و شنیدن ها متفاوت است.
«يَذْرَؤُكُمْ»: شما را به وفور و کثرت می آفریند. از مادهٔ زرء به معنی آفریدن و پراگندن.
ابن قُتیبه فرموده است: عرب «مِثل» را در جای «نَفس» قرار داده و میگویند: **«مثلی لا يقال له هذا»** یعنی **«أنا لا يقال لی هذا»**. معنی آیه چنین است: هیچچیز مانند الله متعال نیست.(حاشیه‌ای حمل بر جلالین ۴/۵۵.) صفوة التفاسیر سورهٔ: شوری).
و امام قرطبی فرموده است: آنچه در این باب به عنوان اعتقاد پذیرفته میشود این است که خدای عز و جل در عظمت و کبریا و ملکوت و أسماء نیکویش با هیچ چیز از مخلوقاتش همگون و شبیه نیست. و هیچکس به او تشبیه نمیشود. و آنچه که شرع بر خالق و مخلوق اطلاق کرده است به معنی حقیقی در بین آن دو شباهتی موجود نیست؛ زیرا صفات قدیم خدا به خلاف صفات مخلوق است و صفات آنها از اعراض و اغراض جدا نیست. و خدای متعال از اعراض و اغراض مُنَزَّه است. و بعضی از محققان گفته‌اند: توحید یعنی اِثبات ذاتی غیر مشابه با دیگر ذات‌ها و غیر معطّل از صفات.
واسطی افزوده است: ذاتی مانند ذاتش نیست و مانند اسمش اسمی نیست و مانند عملش عملی نیست. و مذهب اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت چنین است.(قرطبی ۱۶/۸.)

وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ﴿11﴾

و او شنوا و بینا است و اعمال آنها را می‌بیند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿12﴾

کلید های آسمانها و زمین از آن اوست برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می گرداند اوست که بر هر چیزی داناست (۱۲)

تفسیر:
«مَقالِيدُ» جمع «مقليد» به معنای کلید است. کلید وسیله بستن و باز کردن است و کسی که کلید زمین و آسمان را دارد می‌تواند رزق را باز وبسته نماید.این بدین معني است که: الله تعالی صاحب حکمت و عدالت تام است »اوست که به‌هر چیزی داناست» لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمیماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست.
و هدف کلی آیه در خطاب به بت پرست اینست:شما که مصروف بت پرستی بجاي الله واحد هستید، دارای هیچ قدرت نمی باشید.

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه (13 الی 19) در باره اینکه؛ دین آسمانی از آدم تا خاتم در اصول یکی است، دعوت به سوی دین و پایداری در آن، مردود شمردن دلیل ستیزه گران به بحث گرفته شده است.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴿13﴾

از دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نورزید. چیزی که مشرکان را به‌سوی آن دعوت می دهی، بر آنان سنگین است. الله هرکس را بخواهد به سوی خود انتخاب میکند و هر کس را که به درگاه او رو آورد به سوی خویش هدایت میکند.(۱۳)

تفسیر:

«شَرَعَ لَكُمْ»: بیان داشته، یا به معنی روشن نموده آمده است. **«الَّذِی»**: ذکر چنین موصولی اشاره به اهمّیّت دین اسلام دارد که جامع همه اصول و ارکان ادیان آسمانی است. چرا که **(الَّذِی)** در میان موصولات اصل، و آئین اسلام نیز در میان ادیان خدا اصل است. **«يَجْتَبِی إِلَيْهِ»**: برای تبلیغ دین به عنوان پیغمبر بر می‌گزیند. برای گزینش دین خود انتخاب می نماید، مرجع ضمیر (ه) خدا یا دین خدا است. **«يَهْدِی إِلَيْهِ»**: به سوی خود یا آئین خود هدایت می‌کند. مرجع ضمیر (ه) باز هم خدا یا دین خدا است. (تفسیر نور .خرمدل).

ابو الحجاج مجاهد (۲۱ - ۱۰۴ یا ۱۰۵ ق) در تفسیر خویش در باره مفهوم این آیه مبارکه می نویسد: «خداوند متعال هیچ پیامبری را برنینگیخت جز این‌که او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعایر فرعی دین و تفاصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر باهم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال میفرماید: **«لِكُلّ جَعَلْنَا مِنكُم شِرعَةَ وَمِنهَاجاً»** (سورۀ المائدة: 48). «برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته‌ایم«.

صاوی المالکی در تفسیر آیۀ مبارکه مینویسد: «از آنجایی که آنها بزرگ پیامبران اولولعزم و اصحاب شرایع عظیم می باشند، آنها را مخصوصاً نام برده است؛ زیرا هر یک از آن پیامبران دارای شریعتی جدید بود و اگر غیر آنها پیامبر دیگری مبعوث می شد شریعت قبلی را تبلیغ می‌کرد و بدین ترتیب پیامبران یکی بعد از دیگری به هم یاری می‌رسانند و شریعت‌های متعددی در راستای تأکید بر یک موضوع و مطلب می‌آمدند تا اینکه خدا آن را به بهترین دین یعنی دین مکرم‌ترین و ارجمندترین پیامبر، پیامبر ما، حضرت ﷴ صلّی الله علیه وسلم خاتمه داد. پس معلوم شد که شریعت ما امت ﷴ صلی اله علیه وسلم در اصول اعتقادات و اصول احکام حاوی تمام شرایع پیشین است. (برای تفصیل مراجعه شود: صاوی ۳۲/۴).

«أَنْ أَقِيمُوا اَلدِّينَ وَلاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»: (به آنها توصیه کردیم که دین حق را پایدار و برقرار بدارند، و دین اسلام را که عبارت است از یگانه دانستن خدا و طاعت از او و ایمان به کتاب‌هایش، و ایمان به پیامبرانش و ایمان به حشر و جزا، پذیرا باشند.
امام قرطبی در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: یعنی دین را همیشه محفوظ نمایید و بدون ایجاد اختلاف و آشفتگی در آن، آن را پایدار و برقرار بدارید. اصول آن را اجرا کنید و در آن اختلاف نورزید، که این دین عبارت است از: توحید و نماز و روزه و زکات و حج و غیره. تمام اینها به عنوان یک دین و آیین واحد و غیرقابل تجزیه، برشما فرض شده اند. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۱).

اصطلاحات شرعیات و شریعت:

ریشه‌ای هر دو کلمه، از «شرع» است و معنی لغوی شرع، قانون و دستور است. و همچنین به معنی «یافتن راه» نیز آمده است.
و **شَرَعَ يشرِعُ**، یعنی: قانون گذاری کرد (یا راه را پیدا کرد)، قانون گذاری میکند. طوریکه الله تعالی در آیهٔ فوق میفرماید: **«شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»** (شوری 13) یعنی: دینی را برای شما وضع کرد که به نوح توصیه کرده بود. و به کسی که قانون را وضع می کند «شارع» گویند.
و معنی اصطلاحی شریعت عبارتست از: یکسری قوانین و احکام و برنامه هایی که برای سعادت انسانها وضع شده است. حال به مجموعه ای این قوانین و برنامه ها، شریعت گویند و به کسی که آن قوانین را وضع نموده شارع گویند که همان ذات پاک الله تعالی است.
و حاکم و شارع تنها و تنها الله تعالی است و لاغیر، چنانکه یعقوب به یوسف علیهما السلام میفرماید: **«إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ»** (سوره یوسف 67) یعنی: هان آگاه باش که حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست.
و کسی که این قوانین را برای مردم بیان کرده، مبلغ شریعت گویند که همان پیامبران علیهم السلام هستند و در اسلام محمد مصطفی ﷺ است. طوریکه الله تعالی میفرماید: «فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِينُ» (نحل 35) یعنی: ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟ و در مورد پیامبر اسلام ﷺ میفرماید: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (سوره نور﴿54﴾) یعنی: (ای محمد) بگو: «خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود! امّا اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!»
توجه: (احتمالاً شرعیات مترادف با شریعت باشد.)

یادداشت:

در این آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که:نام هر پنج پیامبر اولوا العزم هریک: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه تذکر یافته است.درضمن قابل یادآوری است که:محور دعوت انبیا یکی بوده است و همه آن بزرگواران مردم را به

توحيد و معاد، تقوی و عدالت، نماز و روزه، احسان به والدین و رسیدگی به محرومان دعوت می‌کردند.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴿14﴾

و مردم (در دین) راه تفرقه و اختلاف نپیمودند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی برایشان حاصل شد. و این تفرقه به سبب کینه و بغاوت در میان خودشان بود، و اگر سخن سابق از سوی پروردگارت صادر نشده بود که تا زمانی معین (مهلت) یابند، به یقین در میان آنان فیصله می‌شد و البته کساني که بعد از آنها وارثان کتاب شدند در حقانیت آن دچارشك و تردیدند، شکي تواءم با بدبیني و سوء ظن. (۱۴)

«لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ» مکافات ومجازات آنان را تعجیل می‌کرد و به سرعت ریشه‌ای آنان را از بیخ بر می کند.

ابن کثیر گفته است: یعنی اگر قبلاً از جانب خدا فرمانی مبنی بر مهلت دادن بندگان تا روز موعود پیشی نگرفته بود، کیفر آنان را سریعاً تعجیل می‌کرد. (مختصر ۲۷۲/۳).

از فحوی آیهٔ متبرکه فهمیده میشود که؛ با وجود سفارش پیامبران به وحدت بازهم مردم اختلاف کردند. و با تاسف باید گفت که عامل بیشترین تفرقه‌های که در دین پدید آمده است، اکثراً عاملین این اختلافات علماء و دانشمندان دینی بودند، که بخاطر منافع و مصالح شخصی خویش به تعبیر، تحریف و تهدید به عقاب پیروان خویش پرداخته اند. و در نهایت باید گفت که؛ سرچشمه اکثر تفرقه ها حسادت و ظلم و فزون طلبی است.

«لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ»: **«شکّ»** به معنی تساوی احتمال هست و نیست آن چیز یا درستی و نادرستی آن مطلب.

بیضاوی گفته است: یعنی آنها کتاب را آن طور که شایسته بود نمی دانستند و ایمان حقیقی نداشتند، بنابر این در شک و تردید به سر می برند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۲).

«شکّ» از جمله کلمات قرآنی است که (15) باردر آیات قرآنی تذکر یافته است، که ازآنجمله در شش آیهٔ قرآنی همراه با صفت **«مریب»** آمده است، بطورمثال در سوره های: (هود: 62، 110/ ابراهیم: 9، سبأ: 54، فصلت: 45، شوری: 14). برخی از مفسرین در تفاسیر خویش **«شک مریب»** را به معنی نوعی «تأکید بیشتر در همان شک اولی» تفسیر نموده اند.

منظور از شک این است که اعتقاد، سست و ضعیف شود و یقین از بین برود، البته باید گفت که: مجرد وسوسه در نفس شک نمی باشد، زیرا این ها با ایمان منافات ندارد و فهم آیات قرآنی طوری فهمیده میشود که: شک زمانی موجب کفر است که به انکار منجر شود.

عامل شک در قرآن، را برخاسته از روح لجاجت معرفی میکند، ولی باید گفت؛ شکی که توءام با سوءظنّ باشد، از جمله مخرّب ترین شک ها بشمار میرود.

شک و عوامل شک آفرین، آفت وبلای است که همواره انسانهای مؤمن مهذب را تهدید می‌کند، بنابر همین اصل که مؤمن باید همواره خود را از این آفت خطیر حفظ کند که به آن مبتلا نشود.

در ضمن باید گفت که: یقین نقطه مقابل شک است، همانگونه که علم نقطه مقابل جهل است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است و یقین به معنی تعین صددرصدی یک طرف به طوری که هیچ احتمالی در مقابلش وجود ندارد، آمده است.

آثار یقین: همانا مِلاک ایمان، نشانهٔ پرهیزکاران، نشانهٔ مؤمن، اخلاص در عمل و تقوی و پرهیز از گناه، رفع وسواس نفسانیه، بزرگترین بی نیازی، کوشش در زندگی، نیرومند شدن، کوتاهی آرزوها، دور کردن حوادث و مشکلات زندگی جلب نکردن رضایت مردم با عملی که موجب خشم خداست، عمل اندک و مداوم به واسطه یقین در نزد خداوند، حرص نورزیدن به دنیا، فراموش کردن دنیا و... همه از آثار یقین است.

فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴿15﴾

پس از این جهت (مردم را به‌سوی دین حق) دعوت کن و طوریکه به تو حکم شده پایداری کن، و از خواسته‌های آنان پیروی مکن. (و به آنان) بگو: به هر کتابی که از سوی الله نازل شده است ایمان آورده‌ام و به من دستور داده شده که در میان شما به عدالت حکم کنم، الله(ج) پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما برای ماست و اعمال شما برای شماست، هیچ حجتی میان ما و شما (ناگفته) نمانده است، الله میان ما جمع خواهد کرد و بازگشت همه به‌سوی اوست. (١٥)

تفسیر:

«رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ»: «الله متعال پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفریننده ما و آفریننده شما

«لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»: «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم« میان ما و شما گفت‌وگویی نیست» یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است.

مفسر مشهور ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی 127) از مفسران عهد تابعین میفرماید: «این حکم مربوط به دوره مکی بود که »آیهٔ سیف» نازل نشده بود زیرا این آیه کریمه مکی است و آیهٔ سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل‌شد».

حافظ ابن کثیر(عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمربن کثیر قرشی) (701 ق - 774 ق) مفسر و محدث مشهور اسلامی در باره تفسیر این آیهٔ مبارکه با زیبای خاصی مینویسد: این آیه دارای ده جملهٔ مستقل میباشد، وهر جمله آن حاوی احکام خاص است، گویا در این آیهٔ واحد، ده فصل برای احکام ذکر شده است ونظیر آن در تمام قرآن جزء آیهٔ الکرسی آیهٔ دیگری نیست، در آیهٔ کرسی هم ده فصل برای احکام آمده است:

حکم اول: **«فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ»** یعنی اگر چه دعوت توحید شما بر مشرکین سنگین است، اما شما به خاطر آن، دست از دعوت برندارید وپیاپی به آن مشغول باشید.

(یعنی تبلیغ دین همراه با مشکلاتی است که انسان آنرا باید تحمّل نماید)

حکم دوم: **«وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»** یعنی خود شما براین دین که دیگران را دعوت میدهید، استوار بمانید، واین استقامت طوری صورت گیرد، که به شما دستوربه آن داده شده است. یعنی در تمام احکام، عقاید، اعمال، اخلاق، عادات و معاشرت بر اعتدال صحیح، پا بر جا باشید، به هیچ جانب افراط و تفریط کوچکترین تمایلی نباشد، و ظاهر است که اینگونه استقامت، کاری آسان نیست، از اینجا بود که رسول الله در جواب به بعضی صحابه که از او پرسیدند: موی مبارکات سفید شده است، فرمود: **«شیبتنی هود»** یعنی سورۀ هود مرا پیر کرده است، و در سورۀ هود همین حکم به همین الفاظ آمده بود. (معارف القرآن، جلد 7 صفحه 121).

حکم سوم: **«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»** یعنی شما در انجام فریضۀ تبلیغ خود، به مخالفت مخالفین اعتنایی نکنید.

حکم چهارم: **«قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ»** یعنی شما اعلام بفرمایید که من هر کتابی که الله نازل فرموده است، ایمان دارم.

حکم پنجم: **«وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»** مفهوم ظاهری آن این است که به من امر شده است، تا در باره معامله نزاع با یکدیگر که پیش من می آیید میان شما عدل بر قرار کنم.

بعضی در اینجا عدل را به معنی برابری قرار داده اند، مفهوم آیه را چنین بیان فرموده اند که در میان شما تمام احکام دین را برابر سازم که بر همه أنبیاء وهمۀ کتا بها ایمان بیاوریم، واز تمام احکام الهی اطاعت کنم، چنین نباشد که بر بعضی ایمان بیاورم، و بر بعضی خیر، یا به بعضی احکام عمل کنم وبه بعضی دیگر عمل نکنم.

حکم ششم: **«اللَّهُ رَبُّنَا»** یعنی خداوند متعال پروردگار همه ما است.

حکم هفتم: **«لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»** یعنی اعمال ما به درد ما میخورد که هیچ نفع و ضرری از آن با شما نمیرسد، واعمال شما به درد شما میخورد که به من نفع و ضرری نمیرسد، بعضی از مفسرین فرموده اند که این آیه، در مکۀ مکرمه زمانی نازل شد، به کفار دستور جهاد نرسیده بود، آیات احکام جهاد این حکم را منسوخ کرد؛ زیرا حاصل این است که چون کسی به نصحیت وتفهیم متأ ثر نشود، باید با او قتال کرده، سرکوبش نمود، نه این که او به حال خود واگذار بشود، وبعضی فرموده اند، که این حکم منسوخ نیست، و مطلب این آیه این است که وقتی ما به دلایل و براهین حق را ثابت کردیم، پس عدم تسلیم آن فقط به عناد وسینه زوری است، وقتی عناد آمد بحث به دلایل بی جاست اعمال شما به پیش شما و اعمال من به پیش من می آید. (تفسیر قرطبی)

حکم هشتم: **«لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ»** مراد از حجة بحث وگفتگو است، با این مطلب که پس از وضوح و ثبوت حق، باز هم اگر شما عناد به کار میبرید، پس بحث وگفتگو ی بی فایده است. میان ما وشما بحثی وجود ندارد.

حکم نهم: **«اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا»** یعنی در روز قیامت همۀ ما را جمع مینماید، و به هر کاری جزا می دهد.

حکم دهم: **«وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ»** یعنی برگشت همه ما بسوی اوست. (تفسیر معارف القرآن تألیف: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی ـ سوره شوری).

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴿16﴾

و کسانی که در باره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مخاصمه ومجادله می پردازند حجتشان پیش پروردگارشان باطل است، و بر آنان غضب [از جانب خداوند] است، و عذابی سخت [در پیش] دارند. (۱۶)

«محاجه» از **«حج»** به معنای قصد است و به آن نوع گفتگویی گفته میشود که قصد گوینده اثبات یا اِبطال چیزی باشد.**«داحضة»** دحض: لغزیدن و سقوط. **«داحضة»**: ساقط شونده.

مفسر مشهور جهان اسلام مجاهد میفرماید: «این گروه مردمی بودند که گمان میکردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می پرداختند، تا شاید مجدداً آن ها را به جاهلیت برگردانند». و در مورد دلایلی را که برای فریب مسلمانان و فضلیت خویش، پیش میکردند این بود که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!».

بصور کل باید گفت که: هر سعی وتلاش که برای ایجاد شک و تردید در صفوف مؤمنان، صورت گیرد، فرق نمی کند به هر عنوانی که باشد، موجب قهر و عذاب الهی می گردد.

شأن نزول آیهٔ 16:

938- ابن منذر از عکرمه روایت می‌کند: هنگامی که آیهٔ **«إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»** [النصر:1] نازل شد. مشرکان به مسلمانانی که در مکه ساکن بودند گفتند: مردم گروه گروه دین الله را پذیرفتند، شما برای چه در بین ما قرار دارید، از نزد ما بروید. پس آیهٔ **«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ...»** نازل شد.

- عبدالرزاق از قتاده روایت کرده است: یهود و نصاری می‌گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیغمبر ما قبل از پیغمبر شماست و خود ما در خیر و فضیلت از شما برتریم. در این مورد آیهٔ **«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ...»** نازل شد.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴿17﴾

خداوند کسی است که کتاب آسمانی و میزان را به حق نازل کرده است و تو چه میدانی شاید قیامت نزدیک باشد. (۱۷)

«الْمِيزَانَ»: معیار و میزان ارزیابی و ارزشها. مراد قواعد و ضوابطی است که در قرآن، یا در کتابهای آسمانی دیگر گنجانده شده است و جداکننده حق از باطل است.**«میزان»:** ترازو، ترازو وسیله عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است.

به‌قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است.

به قولی دیگر مراد این است: خداوند متعال وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میان شان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود.

و در این هیچ جای شک نیست که قرآن عظیم الشأن، بهترین واحسنترین میزان و وسیله‌ای تشخیص حقّ از باطل است. و قرآن عظیم الشأن چون به حق نازل شده است

«أَنْزَلَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ» باطل درآن راهی ندارد. و در نهایت باید گفت که: قرآن حقیقتی بس والا دارد که برای سعادت بشریت نازل شده است.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴿18﴾

آنها که به قیامت ایمان ندارند (به تمسخر) تقاضای تعجیل در ظهور قیامت می‌کنند، ولي آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، بدانید آنانی که در بارۀ قیامت شک داشته و به مجادله می‌پردازند، درگمراهی دورازحق قرار دارند.(۱۸)

«مشفقون منها»: از آن میترسند.«يمارون»: در شک و تردید به سر می برند.

یادداشت: کلمه «يمارون»: از مری است. مری؛ یعنی، دست کشیدن به پستان شتر ماده در وقت دوشیدنی سپس این کلمه برای مجادله و گفتگو میان دو کس اطلاق می شود؛ زیرا هر کدام از دو طرف می کوشد تا آنچه طرف مقابل دارد از او بگیرد.

تفسیر:

ایمان باید بر اساس و بنیاد علم استوار باشد: علم و ایمان و خوف اگر در کنار هم قرار داشته باشد مفیدیت بزرگی دارد، ولی اگر یکی از آنها نباشد کار ساز نیست (طوریکه ابلیس، فرعون و تعداد دیگر؛ علم داشتند امّا ایمان و خوف نداشتند.) در حدیث شریف آمده است که در یکی از سفرهای شخصی ازرسول الله ﷺ به آواز ندای بلند ی خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول الله ﷺ با صدایی همانند صدای وی جواب فرمودند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان سوال کرد؟ قیامت چه وقت است؟ رسول الله ﷺ جواب فرمودند: «ويحك إنها كائنة فما أعددت لها». «وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد جواب داد: «حُبُ اللهِ و رسولهِ:دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول الله ﷺ فرمودند: «أنت مع منأحببت» «در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوست شان داری».

خوانندۀ محترم !

در طول تأریخ زندگی رسول الله ﷺ همیشه این سوال تکرار شده که قیامت چه وخت قایم می گردد.جواب به سوال را میتوان در سه آیات ذیل به دقت مطالعه فرمود:

اول: در (آیۀ 187، سورۀ الأعراف) می خوانیم: «يسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يسْأَلُونَکَ كَأَنَّکَ حَفِي عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يعْلَمُونَ». (از تو در باره قیامت می پرسند که چه وقت رخ می دهد؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او نمی تواند وقتش را ظاهر کند. (این واقعه) بر (اهل) آسمان ها و زمین سخت و دشوار است، نمی آید (قیامت) به سراغ تان مگر ناگهانی باز از تو در باره قیامت می پرسند، گویا تو از آن آگاه هستی، بگو: جز این نیست که علم آن نزد الله است، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.)

دوم: «يسْأَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يدْرِيکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (الأحزاب:63) (مردم از تو در بارۀ (وقت فرا رسیدن) قیامت می‌پرسند، بگو: علم آن تنها نزد الله است و تو چه دانی شاید که قیامت نزدیک باشد.)

سوم: «يسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَيانَ مُرْسَاهَا» (النازعات/42) (و از تو درباره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟!
قرآنکریم با اینکه دانش زمان دقیق برپایی قیامت را مخصوص خداوند میداند اما پاره ای نشانه ها را برای قیامت ذکر می‌کند که از آن با عنوان «اَشْراطُ السَّاعه» تعبیر می‌کنند.
کلمۀ (ایان) مساوی (متی) و برای سؤال از زمان است و (مُرسی) به اصطلاح (مصدر میمی) است، و با (ارساء) یک معنی دارد و آن به معنی «اثبات یا وقوع چیزی» است، لذا به کوههای محکم و ثابت، «جبال راسیات» گفته می‌شود، بنابر این جمله (ایان رسیها) مفهومش این است: در چه زمان قیامت وقوع پیدا می‌کند و ثابت می‌شود؟
سپس اضافه می‌کند که ای پیامبر! درپاسخ این سؤال صریحاً (بگو این علم تنها نزد پروردگار من است، و هیچکس جز او نمی‌تواند وقت آنرا آشکار سازد) (قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو). ولی دو نشانه سربسته برای آن بیان می‌کند، نخست میگوید: (قیام ساعت در آسمانها و زمین، مسأله سنگینی است) (ثقلت فی السماوات و الارض) چه حادثه ای ممکن است از این سنگین تر بوده باشد، در حالیکه در آستانهٔ قیامت، همه کُرّات آسمانی به هم می ریزند، آفتاب خاموش، ماه تاریک، ستارگان بی فروغ و اتمها متلاشی میگردند، و از بقایای آنها جهان نو با طرحی تازه ریخته میشود.
دیگر اینکه قیام ساعت، ناگهانی است، و بدون مقدمات تدریجی، و به شکل انقلابی، تحقق می‌یابد.
باردیگر می‌گوید: (چنان از تو سؤال می‌کنند که گوئی تو از زمان وقوع قیامت با خبری)! (یسئلونک کانک حفی عنها).
بعد اضافه می‌کند که در جواب آنها بگو: این علم تنها نزد خدا است ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند که چنین علمی مخصوص ذات پاک او است، لذا پی در پی از آن می پرسند. (قل انما علمها عند الله و لکن اکثر الناس لا یعلمون.).
ممکن است بعضی از خود سؤال کنند چرا این علم مخصوص ذات خدا است و هیچکس حتی پیامبران را از آن آگاه نمی‌سازند؟
جواب این سؤال این است که: عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می‌شود که هیچگاه مردم قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، و این عدم آگاهی اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیت ها و پرهیز از گناه خواهد داشت. کی قیامت بر پا میشود؟

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴿19﴾

خدا نسبت به بندگانش مشفق ومهربان است هر که را بخواهد روزی می دهد و اوست نیرومند غالب. (١٩)
«لَطِيفٌ»: کسی که دارای لطف و مرحمت زیاد است. لطف او بر بندگانش در همه امورشان جاری است. **«يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ»:** منظور توسعه روزی و نعمت است. یعنی از جمله الطاف الهی، رزق و روزی‌ای است که آن ها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هر که را» از آنان »بخواهد» به هرگونه که بخواهد «روزی می دهد» پس روزی را بر

این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند.**«الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»** و اوست قدرت و نیرومند، قدرت الله تعالی هرگز شکست نمي پذیرد.

خوانندگان گرامی !

در ایات متبرکه قبلی اشاره بعمل آمد که الله سبحان وتعالی نسبت به بندگانش مهربان و مددکار است و آنان را به سوی خیر و نیکی و دوری ازبدی های وگناه ها تشویق وترغیب کرد و سبب گمراهی مشر کان و ومجازات شانرا به بیان گرفت. اینک در آیات (20 الی 26) یکبار دیگر به پیامبر ﷺ دستور می فرماید که به قومش بگوید: من در برابر دعوتم - جز نزدیکی و قرب و عشق الهی - هیچ پاداشی ومکافاتی را طلب نمی کنم.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴿20﴾

کسی که کشت آخرت را بخواهد در کشت او می افزاییم، کسی که کشت دنیا را بخواهد از آن به او می دهیم. و او در آخرت هیچ بهره ای ندارد.(٢٠)

همچنان از فحوی این آیه مبارکه معلوم میشود که؛ انسان در انتخاب راه خود آزاد است، کسانیکه دنیا را برای خود هدف قرار میدهند، به یاد داشته باشند که از آخرت هیچ سودی برای شان نمی رسد.

در ضمن قابل یاد آوری است که: ایمان به آخرت ایمان با خدا و ایمان به پیامبران وکتب اسمانی از اهمیت خاصی در دین اسلام برخوردار می باشد.

قرآن عظیم الشأن دنیا وآخرت را در دهها آیه مبارکه در کنار هم بیان فرموده و تاکید میدارد که اعتقاد به آخرت در صورتی در کردار و شخصیت انسان تأثیر میگذارد که بین زندگی دنیا و زندگی آخرت رابطه ای وجود داشته باشد. در غیر این صورت، تأثیری برکردار او در زندگی دنیا نخواهد داشت.

کسانیکه معتقد باشد که دوسیه زندگی انسان در این دنیا با مرگ او بسته می شود و در آخرت زندگی جدیدی شروع می کند که رابطه ای با زندگی قبل ندارد، چنین اعتقادی بر کردار او در زندگی دنیا تاثیری نخواهد داشت.

بنابر این، بررسی رابطه دنیا و آخرت امری ضروری وحتمی است.

از دیدگاه قرآن، دنیا و آخرت از یک دیگر جدا نیستند، بلکه پیوستگی و رابطه تنگاتنگی میان آن ها برقرار است. عقاید، اخلاق و اعمال ما در دنیا، تعیین کننده سرنوشت ما در آخرت بوده، چهره آن جهانی ما همان صورتی است که دردنیا برای خویش ساخته ایم، به طور کلّی، آخرت چیزی جز باطن دنیا نیست: «یعلَمونَ ظهِراً مِن الحَیوةِ الدُّنیا و هُم عَنِ الأَخِرةِ هُم غفِلونَ».

(روم آیه:7) (از زندگانی دنیا تنها ظاهر را می دانند، در حالیکه از آخرت غافل‌اند.).

به گفته بسیاری از مفسّران، هدف این آیهٔ مبارکه اینست که: در دنیا برای آخرت بکوشی، زیرا سهم انسان از دنیا چیزی جز کار برای آخرت نیست.

در تعلمیات دینی بر این نقطه تأکید به عمل آمد ه است که؛ اعتقاد داشتن به آخرت سبب می شود که انسان در دنیا خود را اصلاح کند و زندگی خویش را بر پایه دساتیر الهی وسنت رسول الله ﷺ استوار سازد.

الله تعالی، خواهان ترجیح آخرت بر خواسته های زودگذر دنیایی: در حالیکه انسان ها خواستار نعمت های زودگذر دنیا هستند، خداوند آخرت را برایشان بر می گزیند: طوریکه در (آیة:67، سورۀ انفال) آمده است:
«تُرِيدونَ عَرَضَ الدُّنياوَاللَّهُ يرِيدُالأَخِرة».
از جانب دیگر ترجیح آخرت بر دنیا به حکم عقل است، طوریکه در (آیهٔ 64، سورۀ عنکبوت) ترجیح و برگزیدن آخرت بر دنیا را به مقتضای دانش دانسته است. الله تعالی اشخاصی را که به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اند سرزنش نموده میفرماید: «أرضيتم بالحيوة الدّنيا من الأخرة» (آیه 37 سورۀ توبه).
از جانب دیگردر آیات (64 سورۀ عنکبوت وآیه 20 سورۀ حدید نیز دنیا لهو و لعب معرفی و به انتخاب آخرت و ترجیح آن بر دنیا سفارش شده است. ترجیح آخرت از آن جهت است که باقی و جاودانه می ماند. لذّت های آن مخلوط با درد و رنج نیست و سعادت آن، جسمی و روحی و به دور از هرگونه شقاوت است. قرآن عظیم الشأن همیشه برگزیدن دنیا و آخرت را در برابر هم قرار داده است: **«مِنكم مَن يريدُ الدُّنيا و مِنكم مَن يريدُ الأخِرةَ»**(آیه 152 سورۀ آل عمران)
ولی ترجیح دادن زندگی دنیایی بر آخرت، نشانۀ کفر است، قرآن عظیم الشأن، ترجیح زندگی دنیایی بر آخرت را از صفات کافران می شمارد و آن را نشانه گمراهی صاحبانش معرّفی کرده است: **«و وَيلٌ لِلكفرينَ مِن عَذاب شَديد الَّذِينَ يستَحِبُّونَ الحَيوةَ الدُّنيا عَلَى الأَخِرَةِ... أُولئِک فِی ضَلَل بَعيد.»** (سورۀ ابراهیم آیه 2).از منظر قرآن کریم، دنیا و آخرت از یکدیگر جدا نیست، بلکه پیوستگی و رابطه ای محکم میان آنها برقرار است.
کوری (اشخاص بی بصیرت) در دنیا موجب کوری در آخرت: هرکس در این دنیا کور دل باشد، در آخرت هم کور دل و گمراه تر خواهد بود: **«وَ مَن كانَ فِی هذِهِ أَعمی فَهُوَ فِی الأَخِرَةِ أَعمی وَ أَضَلُّ سَبِيلاً.»** (آیه 72 سورۀ اسراء) (و هر کس در این دنیا کور (دل و بی بصیرت) باشد، پس وی در آخرت نیز کور است و از راه راست گمراه‌تر است.).
زیان کاران دنیا وآخرت: برخی از انسان‌ها در دنیا و آخرت زیان کار شمرده میشوند: **«خَسِرَ الدُّنيا وَالأخِرَةَ»** (آیهٔ 11، سورۀ حج)
در باره کافران آمده است: در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود. (آیهٔ 41، سورۀ مائده) ونیز و نیز اعمال کافران در دنیا و آخرت تباه است. (آیهٔ 22، سورۀ آل عمران).
زمخشری فرموده است: به طریق مجاز عملی که برای به دست آوردن فایده انجام می شود، به حرث، «کشت» موسوم شده است، و تفاوت آن دو عمل در این است: آنکه برای آخرت کار می‌کند، حسنات و نیکی‌هایش چند برابر می‌شود، و آنکه برای متاع دنیوی تلاش می‌کند، به قسمتی از مقصودش نایل می‌آید نه به تمام مقصود و خواستش (تفسیرکشاف ۱۷۱/۴.)
در التسهیل آمده است: کشت و بذرپاشی برای آخرت عبارت است از تلاش برای آن، و کشت و زرع برای دنیا نیز چنین است. این «حرث» از کشت زمین استعاره شده است؛ زیرا برزگر تلاش می‌کند و از عمل خود امید و انتظار سود را دارد. (التسهیل ۲۱/۴.)

بعد از آن عبادت کافران را برای غیر خدا در حالیکه خدا خالق است و بر بندگان فضل و کرم دارد، نکوهش کرده و میفرماید:

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿21﴾

آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه الله بدان اجازه نداده برایشان بنیاد دینی نهاده اند و اگر فرمان قاطع [در باره تاخیر عذاب در کار] نبود، حتماً بین آنان فیصله می‌شد، و بی‌گمان برای ظالمان عذاب دردناکي است. (۲۱)

تشريح لغات واصطلاحات:

« أَمْ »: آیا. شاید که. بلکه (بقره / 214) « شَرَعُوا »: قانونگذاری کرده‌اند. پی افکنده‌اند. پدید آورده‌اند. « الْفَصْلِ »: حکم کردن. فیصله دادن. جدا کردن حق از باطل. مراد همان چیزی است که در آیه 14 همین سوره از آن بحث شد.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴿22﴾

(در آن روز) ظالمان را در (قیامت) خواهی دید که از آنچه انجام داده‌اند، سخت بیمناک‌اند، در حالیکه آن عذاب حتما برایشان واقع شدنی است، و آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، در باغ های بهشت هستند، برای آنان نزد پروردگارشان هر چه بخواهند میسر است، این است آن فضل بزرگ. (۲۲)

«ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَضْلُ اَلْكَبِيرُ»: این نعمت‌ها و پاداش، بزرگترین مکافاتی است که با هیچچیز برابر نیست. امام قرطبی فرموده است: عبارت است از فضل و کرمی غیرقابل توصیف و بیان، و عقل به حقیقت آن راه‌یاب نیست؛ زیرا خدای عز و جل وقتی میگوید: «کبیر است» چه کسی قدر و میزان آن را معین می‌کند و تخمین می زند. (تفسر قرطبی ۲۰/۱۶.)

ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴿23﴾

اين (ثواب بزرگ) همان چيزي است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن مژده میدهد، بگو من هيچ پاداشي از شما بر رسالتم درخواست نمي‌كنم جز دوست داشتن نزديكانم و هر کس عمل نيكي انجام دهد بر نيكي اش مي افزائيم، چرا كه خداوند آمرزنده و شكرگزار است.(۲۳)

«يقترف»: کسب کند، بدست آورد.

تشريح لغات واصطلاحات:

« عَلَيْهِ »: در برابر آن همه فضل و لطفی که در آخرت نصیب مؤمنان نیکوکار می‌شود. در برابر تبلیغ رسالت و رنج دعوت.« إِلاّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی »: مگر شور و شوق تقرّب به الله با انجام حسنات و دوری از سیّئات. یعنی آنچه از شما می‌خواهم در پیش گرفتن راه خدا است. «الْقُرْبی»: تقرّب.« یَقْتَرِفْ »: کسب کند. به دست آورد.« حُسْناً »: زیبائی. « نَزِدْ لَهُ

فِيهَا حُسْناً »: بر زیبائی حسنه او می‌افزائیم. یعنی آن را جزای مضاعف می‌دهیم و ده برابر و بیشتر بشمار می‌آوریم.

تفسیر:

در حدیثی از ابن عباس (رض) روایت است «قالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ القَرَابَةِ» [رواه البخاری: 4818]. (ابن عباس(رض) روایت است که گفت: هیچ قبیلهٔ در قریش نبود مگر آنکه پیامبر ﷺ با آن قبیلهٔ قرابتی داشتند، [وبرای قریش گفتند: من از شما در مقابل رسالت خود چیزی نمیخواهم] «مگراینکه صلهٔ قرابتی را که بین من وشما است بجا آورید».

احکام و مسائل متعلق به این حدیث عبارت است از:

1 - بدون شک ذریهٔ طاهرهٔ پیامبر ﷺ از نگاه حسب و نسب، و از نگاه عفت و طهارت، بالاترین و والاترین نسب و خانواده‌ای است که در روی زمین بوجود آمده است.

2 - ابوحاتم روایت می‌کند که: چون آیت (مودت قربی) نازل گردید: مردم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی که خداوند محبت آن‌ها را لازم گردانیده است کی ها اند؟ فرمودند: «فاطمه و دو فرزندش»، ولی این حدیث از نگاه سند ضعیف است، زیرا طوری که امام ابن کثیر(رح) می‌گوید: در سندش شخص مجهولی وجود دارد، و علاوه بر آن آیهٔ کریمه (مودت قربی) در مکه نازل گردید، و فاطمه (رض) در این وقت بطور یقین فرزندی نداشت، زیرا وی با علی کرم الله وجهه در سال دوم هجری بعد از غزوهٔ بدر در مدینه ازدواج نمود، و با آن هم اگر حدیث ابی حاتم ثابت شود، معنایش این است که پیامبر ﷺ از آینده خبر داده‌اند، و این امر نسبت به پیامبر ﷺ اشکالی ندارد، والله تعالی أعلم.

شأن نزول آیات 23 – 26:

940- طبرانی با سند ضعیف از ابن عباس (رض) روایت کرده است: انصار گفتند: کاش برای رسول الله مال جمع میکردیم. آنگاه الله تعال «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را نازل کرد. پس عده‌ای گفتند: این سخن را محض برای کمک به خانواده خود و دفاع از آن ها گفت. پس خداوند «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِن يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿24﴾ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴿25﴾ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ» را نازل کرد.

آیا می‌گویند: (پیغمبر) بر الله دروغ بسته است؟، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد و خدا باطل رامحو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا میکند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ على قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ﴿24﴾

آیا می گویند: (محمد) بر خدا دروغ بسته است؟ [ای محمد!] اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می نهد و باطل را نابود و حق را با سخن خود پایدار می کند. همانا او به راز سینه ها آگاه است. (۲۴)

قاضی ابوالسعود محمد بن محمد العمادی (متوفی سال 951 هجری) در تفسیر خویش «تفسیر ابی السعود» در تفسیر ایه مبارکه مینویسد: «آیه کریمه شاهدی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر میباشد که اگر آن حضرت ﷺ بر خداوند متعالی دروغ برمی‌بست، الله تعالی به طور قطع او را ـ با کوبیدن مهر بر قلبش ـ از این کار باز می داشت، به گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی بست و او نمیتوانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

«و خدا باطل را» یعنی: شرک و افترارا «محو می کند» پس اگر آورده‌های پیامبرصلی الله علیه وسلم باطل می بود، قطعاً الله تعالی آن‌ها را محو و نابود می‌کرد چنانکه عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «و حق را» یعنی: اسلام را «استوار می دارد» ولذا آن را «با کلمات خویش» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می‌دارد «همانا الله به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که در دل های بندگان است «داناست».

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴿25﴾

و اوست که توبه بندگانش را میپذیرد و گناهان را می بخشد و آنچه را انجام میدهید میداند. (۲۵)

از فحوی آیه متبرکه معلوم میشود که: اختیار قبولی وعدم قبولی توبه گناهکاران و عفو ازخطا ها و سئیات بندگان، تنها وتنها در دست پروردگار است. خداوند تمام گناهان را می بخشد.

«يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ»: (زیرا کلمه «سیئات» جمع همراه الف و لام است یعنی همه گناهان) و الله تعالی با وعده عفو، منحرفان را به توبه تشویق می‌کند. بناءً توبه باید همراه تغییر در رفتار، کردار و گفتار انسان باشد، در غیر آن نوعی ازتظاهر و ریاکاری بشمار می رود، والله تعالی می داند که بنده اش، مصروف چه اعمالی است.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴿26﴾

و (دعای) کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت میکند، و از فضل خود به آنان می افزاید و برای کافران عذاب شدیدی است.(۲۶)

الله تعالی دعای مؤمنان نیکوکار خویش را می‌پذیرد.وآنرا استجابت می نماید بشرطیکه دعا ایشان، با ایمان و عمل صالح توام باشد.

خوانندگان گرامی!

در ایات قبلی آمد که: الله سبحان وتعالی، دعای مؤمنان را اجابت می کند، اینک در آیات متبرکه (27 الی 36) یاد آور می شود که روزی آنان را بنا به حکمت خود و مصلحت حال و وضع و ظرفیت آنان - جز به اندازه ی معین نخواهد داد، چون وفور ثروت موجب نافرمانی و گمراهی انسان است؛ مگر شماری اندک.

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴿27﴾

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست. (۲۷)

تفسیر:

«وَ لَوْ بَسَطَ اَللّٰهُ اَلرِّزْقَ لِعِبٰادِهِ لَبَغَوْا فِی اَلْأَرْضِ»: اگر الله سبحان وتعالی روزی بندگان را وسیع و فراوان می داد سر گردنکشی و یاغی‌گری بلند می‌کردند و با اشاعه‌ای معاصی و گناهان و تبهکاری در زمین فساد راه می‌انداختند؛ زیرا ثروتمندی و بی‌نیازی موجب طغیان و گردنکشی است.

ابن کثیر فرموده است: یعنی اگر روزی را بیش از احتیاج به آنها عطا می‌کرد، همین امر آنها را به یاغی‌گری و گردنکشی و تعدی به یکدیگر و سرمستی وامی‌داشت. و قتاده گفته است: بهترین زندگی آن است که تو را سرمست و گردنکش نکند. (مختصر ۲۷۷/۳).

شأن نزول آیۀ 27:

941- حاکم به قسم صحیح از علی (روایت کرده است: اصحاب صفه نعمت‌های دنیا را آرزو کردند و گفتند: کاش ثروت و مکنت به ما نیز روی می آورد. این کلام عزیز «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» در مورد آن ها نازل شد.

خباب بن ارت (رض) می‌گوید: «این آیه کریمه در باره ما اهل صفه نازل شد زیرا ما به اموال بنی قریظه و نضیر و بنی قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آن ها را داشتیم».

در حدیث قدسی آمده است: «برای بعضی از بندگانم فقط بی نیازی مصلحت است، و اگر او را بینوا کنم، دینش را بر او تباه کرده‌ام. و مصلحت بعضی نیز در بینوایی است، و اگر او را بی نیاز کنم دینش را فاسد کرده‌ام» (ابن کثیر آن را از انس(رض) چنین نقل کرده است.)

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴿28﴾

و اوست کسی که باران را پس از آنکه [مردم] ناامید شدند فرود مي آورد و رحمت خود را می‌گستراند و اوست کارساز ستوده. (۲۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الغیث»: باران. «قنطوا»: مأیوس و ناامید گشتند. مراد ناامیدی مردمان از نیامدن باران و خشکی زمین، و به پایان رسیدن فصل آن است. « رَحْمَتَهُ »: لطف و مرحمت خود. مراد ثمرات و محصولات حاصل از باران است. (رَحْمَة) را باران هم معنی کرده‌اند (ملاحظه شود: اعراف / 57، فرقان / 48، نمل / 63)

تفسیر:

محدث معروف أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی (61 هـ - 118 هـ، 680 - 736 م) میفرماید: «به ما نقل کرده‌اند که‌مردی به عمر بن خطاب (رض) گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر(رض) فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیه کریمه را تلاوت کرد: «وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ» (الشوری: 28) «اوست کسی‌که باران را پس از آن‌که ناامید شدند، فرود میآورد». «وهموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفت‌ها و ناملایمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می‌باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴿29﴾

و از نشانه های [قدرت] اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از [انواع] جاندارانی در میان آن دو پراگنده است و او بر جمع نمودن آنها هنگامیکه بخواهد قادر است. (۲۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«خَلْقُ»: آفرینش. آفریده‌ها. «بَثَّ»: پخش و پراکنده کرده است. مراد پدید آوردن و افزایش و پراکندن است. «دَآبَّةٍ»: جنبنده. این کلمه شامل انسانها و موجودات ریز ذرّه بینی و حیوانات غول‌پیکر و تمام چیزهای زنده می‌باشد. (ملاحظه شود: بقره / 164، انعام / 38، فاطر / 45). «مَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍ »: این آیه و آیه 49 سوره نحل، با صراحت بیان می‌دارند که دروسعت آسمان نیز جنبندگان زنده موجود و فراوان اند. «جَمْعِهِمْ»: گرد آوردن ذوی‌العقول، یعنی انسانها، برای حساب و کتاب قیامت. مراد گرد آوردن انسانها (ملاحظه شود سوره: نساء / 87، انعام / 12، مرسلات / 38) و سایر حیوانات (تکویر / 5) در هنگامه قیامت است.«هُوَ عَلَيا جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٌ»: برخی این جمله را دالّ بر این می‌دانند که چه بسا روزی و روزگاری، موجودات ذوی‌الشعور آسمانها و زمین با یکدیگر تماس حاصل کنند و جهانیان با یکدیگر ارتباط پیدا نمایند.

تفسیر:

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار کننده تفسیر «فتح القدیر» امام شوکانی میفرماید: «من بر این نظرم که خدای متعال در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمان ها نیز موجودات زنده و جانداری را آفریده است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آن‌ها برای زندگی حیوانی آماده است».

صاحب تفسیر «المنیر» نیز میگوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرموده خدای متعال: «وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍ» (الشورى: 29) وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی دانند، همان طوری که سفینه های فضایی جدید و کاوش های نجومی، به دنبال کشف وجود پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیه مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه ـ بنابر یکی از اقوال- این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آن ها را در زمین پراکنده‌است».

همچنان برخی از دانشمندان بدین عقیده اند که: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همانطور که دلایل فلکی نشان دهنده‌ای حیات در کره‌ای مریخ است. و به این آیه استدلال کرده‌اند: «وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰابَثَّ فِيهِمٰا مِنْ دٰابَّةٍ»، می‌گویم: امکان دارد در این فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره‌ای زمین انسان موجود نیست؛ چون الله متعال فرموده است: «قٰالَ فِيهٰا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهٰا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهٰا تُخْرَجُونَ». (آیه:25 اعراف). (او) فرمود: در این زمین زندگی میکنید و در آن می میرید و از آن (برای محاسبۀ روز قیامت) بیرون آورده میشوید.

قابل تذکر است که: در «فِيهَا» و «مِنْهَا» مرجع ضميرِ (ها) أَرْض است.
در ضمن باید یاد آور شدکه: مدت زندگی در این دنیا واستفاده از نعمت های آن نامعلوم وابدی نیست، ولی در این هم هیچ جای شکی نیست که: انسان پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد. «مِنْها تُخْرَجُونَ» وانسان اگر خواسته باشد، میتواند از همین دنیا به بهشت جاویدانه دست یابد.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴿30﴾

و هر مصیبتی که به شما برسد به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اید، و او از بسیاری (گناهان‌تان) در می گذرد. (۳۰)

تفسیر:

از فحوی آیهٔ مبارکه با تمام وضاحت معلوم میشود که: میان اعمال انسان و حوادث تلخ و شیرین زندگی رابطه وجود دارد، مشکلات انسان، تنها عکس‌العمل بخشی از خلاف های اوست، نه تمام آن. زیرا خداوند از بسیاری خطاهای انسان در می‌گذرد. در ضمن قابل یاد آوری است که:مصیبت‌ها جنبه هشداری دارد و اگر انتقامی بود عفو در کار نبود. به یاد داشته باشید که: دود اعمال جنایات کارانه وگناهان که انسان مرتکب آن می گردد ضرر اش به چشم خود انسان میرسد، به پروردگار با عظمت ضربه را وارد نمی کند، ولی باید گفت که: انسان‌ها نمی‌توانند همه عوامل را تحت سلطه خود بگیرند و از آثار گناهانشان بگریزند.
«فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» تعبیر: «أيديکم: دستانتان به عمل آورده» بدین‌خاطر به‌کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می شود «و او از بسیاری» از گناهانی که بندگان انجام می دهند «در می‌گذرد» و از روی کرم آن ها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می رساند؛ گناهانش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوارتر از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آن‌ها را عفو می‌کند و بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد.
باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، دارای اجرو صاحب پاداش است. به قولی: آیه کریمه مخصوص به کافران می باشد. یعنی: کافران به‌سبب گناهانشان به مصیبت ها دچار می‌گردند، بی‌آن‌که این مصیبت ها کفاره‌کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به‌همراه داشته باشد چنانکه الله تعالی، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به‌سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می دهد.
در حدیث شریف به روایت امام بخاری و امام مسلم از ابی سعید خدری و ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «والذي نفسي بيده ما يصيب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن إلا كفر الله عنه بها من خطاياه حتي الشوكة يشاكها». «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و مریضی و

نگرانی وپریشانی به مؤمن نمی‌رسد مگر این که خداوند به‌سبب آن، برخی ازگناهانش را از او کفاره میکند و می بخشاید، حتی آن خاری را که برتنش می خلد».
همچنین در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده استکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها ابتلاه الله تعالي بالحزن ليكفرها». «چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، الله متعال او را به اندوه مبتلا می‌کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید».
همچنین در حدیث شریف آمده‌است: «ما ينزل العقاب إلا بذنب ولا يرتفع إلا بتوبة». «عذاب جز به سبب گناهی فرود آورده نمی شود و جز با توبه‌ای برداشته نمی شود».
در حدیث آمده است: «شاخه‌ای درختی به بنی آدم آسیب نمی رساند، و یا پایش نمی لغزد، و یا رگی از بدنش تکان نمی خورد جز به سبب گناهی که از وی سر زده است، اما خداوند بیشتر گناهان را می بخشاید».

فواید:

مصیبت وارده به انسان موجب زدودن گناهان و ناپاکی ها می شود، و مصیبت وارده بر پیامبران موجب بالا رفتن درجات و منزلت آنها می شود؛ زیرا پیامبران از گناهان و و ناپاکی معصوممند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴿31﴾

و شما هرگز نمي توانيد در زمين از قدرت خداوند فرار كنيد، و غير از خدا هيچ ولي و ياوري براي شما نيست! (۳۱)

توجه:

برخی از دانشمندان میفرمایند: دور نیست در سیارات و اقمار و کرات فوقانی غیر از فرشتگان مخلوقاتی شبیه مخلوقات زمین موجود باشد. همان‌طور که دلایل فلکی نشان دهنده‌ای حیات در کره‌ای مریخ است. وبه این آیه استدلال کرده‌اند: «وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَثَّ فِيهِمٰا مِنْ دٰابَّةٍ»، میگویم: امکان دارد دراین فضای بیکران، غیر از انسان، مخلوقاتی دیگر موجود باشند، اما در مورد وجود انسان، ما یقین داریم که جز بر کره‌ای زمین انسان موجود نیست؛ چون خدا فرموده است: قٰالَ فِيهٰا تَحْيَوْنَ، وَ فِيهٰا تَمُوتُونَ، وَ مِنْهٰا تُخْرَجُونَ. (تفسیر صفوات التفاسیر علی صابونی)

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴿32﴾

از نشانه هاي او كشتيهائي است كه مانند كوههای برجسته در بحر روانند.(۳۲)

«الجواری» جمع جارية، کشتیهای روان.

تشريح لغات واصطلاحات:

« الْجَوارِی »: جمع جَارِيَة، کشتیهای روان. صفت به جای موصوف استعمال شده که (سُفُن) است و در اصل السُّفُنُ الْجَوارِی است.«أَعْلام»: جمع عَلَم، کوهها.

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴿33﴾

اگر بخواهد باد را ساكن مى گرداند و كشتى ها بر روى بحر آب متوقف مى مانند، قطعاً در اين نشانه هائي است براي هر صبر كننده شكرگزار. (٣٣)

تفسیر :

«یظللن»: میمانند. میشوند.

«رواکد»: جمع راکده، ثابت. ساکن دانشمند مشهور اسلامی «جابر بن حیان» (متولد 721 میلادی وفات 815 میلادی در کوفه) میفرماید: «از این جهت ازکشتی‌های روان در بحررا نام برده است، که آب متضمن دلایلی بس عظیم و دال بر قدرت الله می باشد؛ زیرا آب جسمی است لطیف و شفاف، و مواد سنگین در آن فرو می رود، و آنگهی کشتی‌ها با این‌که حامل اجسام سنگین و انبوه‌اند، معهذا خدا در آب قدرتی قرار داده است که آن را حمل کرده و مانع فرو رفتن آن می شود، و بعد از آن باد را وسیله‌ای حرکت کردن آن قرار داده است و وقتی الله تعالی بخواهد کشتی پهلو بگیرد، باد را متوقف می‌کند و کشتی از جایش تکان نمی خورد».(تفسیر صاوی ۳۹/۴).

أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ﴿34﴾

يا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالي كه سرنشينانش مرتكب شده اند هلاك ميسازد، و در عين حال بسياري را مي بخشد. (٣٤)

وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ﴿35﴾

و کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که آنان را [از عرصه قدرت ما] هیچ گریزگاهی نیست. (۳۵)

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴿36﴾

پس آنچه به شما داده شده است، بهرۀ چند روزه زندگانی دنیاست. و برای کسانی که ایمان آورده‌اند و به پروردگارشان توکل کرده‌اند، آنچه نزد خداوند است، بهتر و پایدارتر است.(۳۶)

خوانندگان گرامی!

بعد از بیان دلایل توحید و قدرت الله سبحان وتعالی و پرهیز از فریبکاریهای دنیا و آماده شدن برای سرای آخرت که بهترین است و متصف بودن انسان مؤمن به دو وصف ایمان به الله و توکل و اعتماد بر او؛ هم چنین دوری از گناهان؛ مانند زنا، قتل، شرک، دزدی و حذر از آنچه که شریعت منع اش می کند، برپا داشتن نماز، ادای زکات مال، تشاور ومشوره در کارهای عمومی و خصوصی، شجاعت و جدیت در بازپس گرداندن حقوق غصب شده وغیره موضوعات حیاتی به بحث گرفته شد: اینک در آیات متبرکه (37 الی 43) در باره صفات مؤمنان راستین که امر پروردگارشان را اجابت می کنند، بحث بعمل می آورد.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴿37﴾

و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز می‌کنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می بخشند. (۳۷)

تشريح لغات واصطلاحات:

« كَبَآئِرَ الإِثْمِ »: گناهان کبیره، گناهان بزرگ، گناهان کبیره عبارت ازگناهانی است که از آنها بیم داده شده، و یا این که حدّ و تعزیری در برابر آنها واجب گشته است (ملاحظه شود: صفوةالبیان لمعانی القرآن).« الْفَوَاحِشَ »: گناهانی است که بسیار زشت و بسیار بد و شرم آور، چون زنا و قتل و امثال آنها. بسیاری (كَبَآئِرَ الإِثْمِ) را گناهان کبیره، و (الْفَوَاحِشَ) را شرک و زنا و هرگونه گناهی دانسته‌اند که دارای حدّ باشد. عطف (الْفَوَاحِشَ) بر (كَبَآئِرَ الإِثْمِ) عطف خاصّ بر عام است «يَغْفِرُونَ»: می‌بخشند. گذشت می‌کنند.

خشم و عصبانیّت:

خشم و عصبانیّت به معنی خشمگین و غضبناک بودن، حالت و کیفیت خاصی است که بر انسان بوجود می اید، که در این حالات انسان تعادل قوای ارادی و تسلط خود را بر اثر این ناراحتی و خشم از دست می دهد. (فرهنگ معین، ج۲، ص ۲۳۱۱)

در منابع دینی و اخلاق اسلامی، بحث عصبانیت تحت عنوان «غضب» و «غیظ» مطرح گردیده و از جمله مباحث رذایل و «نبایدهای اخلاقی» شمرده میشود.

اما از دیدگاه روانشناسی، خشم و غضب در واقع یک حالت نفسانی و درونی است که انسان را وادار به عمل ورفتاری پرخاشگرانه و غلبه و انتقام نسبت به دیگری می کند. البته اصل «قوه غضب» در انسان وجود دارد و در حفظ و بقای وی نقش به سزایی ایفا می کند؛ اما این قوه نیز مانند سایر قوای نفسانی باید تحت کنترل و در جهت صحیح از آن استفاده بعمل اید، و از افراط و تفریط تعادلی در آن ایجاد گردد؛ زیرا افراط در آن موجب خلل فکری و عقل می شود و خطرات و خسارات جبران ناپذیری را به دنبال دارد. و تفریط در آن نیز موجب جبن وترس وخوف شده و در نتیجه انسان را بی غیرت و بی تفاوتی نسبت به مسئولیت های فردی و اجتماعی خویش میگرداند.

بصورت کل حالت خشم یا غضب را در شخصت انسانها را به سه کتکوری تقسیم نمود:

- برخی انسانها دروقت خشم و غضب متاسفانه از حد و مرز ایمان خارج میشوند و به عملی دست می زند که؛ نتایجی جبران ناپذیری را ببار می آورد.
- برخی از انسانها متأسفانه اصلاً عصبانی نمیشوند حتی در موارد که لازم است وعقل شرع نیز اجازه می دهدکه باید عصبانی شود، باز هم خشمگین نمیشوند.
- و برخی از انسانها هستندکه به هنگام خشم از حد اعتدال خارج نمیشوند و بر رفتار خود کاملاً تسلط دارند و از عقل و ایمان خود استفاده می کنند.

مفسر مشهور اسلام احمد بن‌محمد صاوی(1175-1241ق) مینویسد: «گذشت وحلم در موقع پیدایش خشم، از مکارم اخلاق است. اما به شرط این‌که حلم وحوصله به مردانگی خلل وارد نکند و به امری واجب زیان نرساند. مثلاً در موقع که به الله تعالی اهانت صورت
می گیرد؛ قهر وغضب واجب است نه حلم و حوصله.

امام شافعی میفرماید: «آن‌که خشمش برانگیخته شود و خشمگین نگردد، الاغ است».

شاعر دراین بابت گفته است: «حوصله و حلم بیجای انسان، جهل است و نادانی» (تفسیر قرطبی ۳۳/۱۶).

پیشگیری و معالجه عصبانیت:

قرآن مجید انسانها را در آیات متعددی به پیشگیری و معالجه عصبانیت و خشم شدید، تشویق کرده و میفرماید: **«الَّذينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظَ.»**.
همان هایکه در توانگری و تنگدستی، انفاق میکنند؛ و خشم خود را فرو میبرند. (آل عمران ۱۳۴)
در بسیاری از آیات قرآنی وروایات اسلامی در بابت عصبانیت، غیظ و غضب، قبل از آنکه به معالجه اشاره نماید به، جنبه های پیشگیرانه آنرا مورد بحث قرار داده است.
دین اسلام در صدد آن است که؛ انسان ها به هیچ وجه دچار خشم و غضب نشوند؛ به همین جهت قرآن عظیم الشأن در (آیهٔ ۸۴ سوره یوسف و آیه ۳۷ سوره شوری)، مسلمانان را در مورد فرو بردن خشم و پیشگیری از آن تشویق میکند.
به تاسف باید گفت که در برخی از اوقات در زندگی انسان حالاتی پیش میاید که انسانها باید عصبانی شوند، واین مساله، کاملاً طبیعی و عادی است؛ چرا که در برخی مواقع حتی موارد کوچک هم می توانند ما را تحریک به خشم کند. متاسفانه خشم و عصبانیت احساساتی هستند که به سختی می توان آنها را کنترل کرد اما با به کارگیری چند روش کار آمد می توان تلاشی سودمند در جهت کنترل این احساسات کرد.
قویترین حربه‌ای شیطان که با آن می تواند انسان را به چاه تاریک گمراهی کشانده و نور ایمان را در وجودش خاموش نماید، عصبانیت نابجاء است.
اولین راه وروش غلبه برخشم وعصبانیت را همین آیه (37 شوری) بیان داشته است طوریکه: «وَ الَّذينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ» (و همچنین [برای] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت پرهیز میکنند. و چون خشم و غضب کنند، آنها می بخشند.)
دومین راه وروش غرض غلبه بر خشم و عصبانیت همانا تقوا و پرهیزکاری است: خداوند متعال انسانها ی متقی و پرهیزکار را اینگونه معرفی میکند که این اشخاص قدرت غلبه بر خشم خود را دارند و یکی از مهمترین عوامل دارا بودن این قدرت همین روحیه تقوا و پرهیزکاری آنهاست «وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقينَ﴿133﴾ الَّذينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمينَ الْغَيْظَ وَ الْعافينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ﴿134﴾
و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد.) (آل‌عمران:133-134)

سایر راه های کنترول قهر و جلوگیری ازعصبانی شدن:

سایر راه های کنتر ل برخشم وجلوگیری از عصبانی شدن عبارتند از:گفتن ذکر شریف در
وقت عصبانیت **«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»** ویا گفتن **لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»**

تغییر حالت و موقعیت:

اگر شخص عصبانی نشسته، باید ایستاده شود، اگر ایستاده باشد بنشیند و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و یا از محل دور شود و خود را به کار دیگری مشغول سازد. این تغییر حالت در فرونشاندن آتش خشم بسیار مؤثر و مفید است.

- آهسته آهسته نفس بکشید، اما نفس های عمیق بکشید تا واکنش استرسی که معمولاً همراه با عصبانیت همراه است را خنثی کنید.
- یک کلمه یا عبارت آرامش بخش را تکرارکنید، که می تواند این موارد باشد« آرام باش»، «بیخیال» یا «من کنترل خشم خود را در دست دارم.»
- برروی عضلات خود فشار دهید و سپس آن ها را رها کنید.

با خود فکر کنید و راه حل هاي ديگري را به غير از عصبانيت براي حل مشکل پیدا کنید.

- نوشیدن آب سرد به رفع عصبانیت کمک می‌کند. به همین دلیل است که همیشه در زمان عصبانیت به افرادی که عصبانی هستند گفته می‌شود آب بنوشند تا از شدت عصبانیت آنها کم شود؛ زیرا نوشیدن آب باعث می‌شود به مغز اکسیژن برسد.
- دوش گرفتن، وضؤ گرفتن نیز یکی از تکنیک‌های کنترل و غلبه کردن بر خشم است. با دوش گرفتن آب به کل عضلات بدن میرسد و این امر باعث میشود تا از شدت عصبانیت کاسته شود. همچنین رسیدن آب به بدن در زمان عصبانیت باعث شل شدن عضلات بدن شده وافراد را به آرامش میرساند.

در زمان عصباینت و خشم چیغ نزنید! به تأسف دیده شده که انسانها در وقت خشم و غضب چیغ و فریاد می زنند و خیلی سریعتر از حالت معمول حرف میزنند. بهتر است سعی کنید تا در زمان عصبانیت ملایم‌تر حرف بزنید. با انجام اینکار عصبانیت خود را نیز پنهان کرده‌اید و رفتار شما در این حالت بهتر و مطلوب‌تر است. فراموش نکنید که مخاطب شما هم باید اجازه حرف زدن داشته باشد.

- برای کنترل عصبانیت و غلبه بر خشم، مثبت فکر کردن می‌تواند راهکار مناسبی باشد. در زمان عصبانیت جنبه‌های مثبت اتفاق را در نظر بگیرید و به مسائل خوب فکر کنید. در مورد موضوعی که باعث خشم شما شده فکر نکنید، در عوض به چیزهای خوب و مثبت بیندیشید.

رابطه خشم و غضب با صحت و سلامتی انسان:

اطباء بدین باورند که: هیجانات و انفعالات شدید وپیش از حد نورمال وبا ابزار گوناگون به شتاب تپش قلب و تنفس و بالا رفتن فشار خون منجر می‌گردد، روی انسان سرخ گشته و شاهرگ‌ها ورم می‌نماید شخص خشمگین نبض قلبش به صد و شصت نبض [در دقیقه] رسیده و با بالا رفتن فشار، خطر خون‌ریزی مغزی، ترمبوس مغزی [فلج مغزی] و یا لختگی خون در قلب و یا هم به کوری ناگهانی می انجامد.

اطبا بدین عقیده اند که: بیشتر حالات قند خون بعد از هیجان شدید به وجود می‌آید چون انسان هنگامی که عصبانی می‌گردد، غده مخاطی - ملكة غده‌ها - دستور و طلب چربی نموده و به جگرامرنموده، تا مقدار فراوانی قند به وی برساند آن هم مقدار زیادی قندعرضه می دارد، و نهایتاً درخون قند افزایش یافته، به همین سبب است که دانشمندان گفته اند: قند خون غالباً پس از انفعال بسیار شدید ایجاد می‌گردد.

همچنان عصبانیت شدید و افراطی به بالا رفتن چربی خون و به سخت شدن رگ‌ها و به مریضی قلبی می‌آنجامد.
در ضمن قابل تذکر است که: انفعالات و هیجانات شدید مانع حرکت روده‌ها میگردد، شخصی که از لحاظ ذهنی عصبی باشد با بی تحرکی مزمن و همیشگی درگیر است، بی تحرکی مزمن نیز سبب پوسیدگی و پوکی و در پایان به سرطان های روده منجر می‌گردد.
اما بزرگترین خطر انفعالات شدید، دستگاه مصونیت در انسان را تضعیف مینماید، و با ضعف دستگاه مصؤنیت میکروب‌ها و باکتری های مولد امراض در وجود انسان نیز فعال می‌گردند، زیرا دستگاه مصونیت از امراض میکروبی و سرطانی جلوگیری به عمل می آورد.
نود و نه درصد از مریضان مبتلا به ایدز دارای سرطان می‌باشند،چون دستگاه مصونیت فعالیت خود را از دست داده و سلول های [سرطانی] نیز رشد بی پایان خود را به انجام رسانده‌اند.
لذا حلم وبردباری مهمترین و برترین اخلاق می‌باشد، و پیامبر ﷺ از عصبانیت نهی نموده است، در حدیثی از ابو هریره روایت شده است که شخصی نزد پیامبر آمد و به پیامبرﷺ گفت مرا توصیه و پند دهید، پیامبر فرمود: «خشمگین مشوید» چند بار خواسته خود را تکرار کرد، باز پیامبر ﷺ فرمود: خشمگین مشوید. (بخاری (5765)
حِلم و بُردباری خُلق بسیار عالی و برتری است، و توحید بر بردباری و علم کمک شایانی می‌نماید، چون اگر بر این باور باشید که تمام امور در سلطه قدرت خداوند متعال است و تمام افعال خداوند از روی حکمت بوده، و هر آنچه خداوند اراده نماید انجام پذیرد و هر چیزی انجام پذیرفته باشد خداوند خواسته است، واراده وی منوط به حکمت مطلق و حکمت مطلق نیز مربوط به خیر مطلق است، و هر آنچه خداوند بخواهد به وجود آید و هر آنچه خداوند نخواهد به وقوع نپیوندد، پس با این توحید و باور سبب آرامش و سلامتی خود را فراهم نموده‌اید. توحید راحتی، آرامش، اعتماد، پیشگیری و تندرستی است.
طوریکه خداوند متعالی میفرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴿78﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ﴿79﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴿80﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ﴿81﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴿82﴾ (الشعراء: 78-82) (آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. (۷۹) آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می نوشاند. (۸۰) و چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا میدهد. (۸۱) و آن ذاتی که مرا می میراند، باز زنده‌ام می‌گرداند. (۸۲) و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را بیامرزد.)
همچنانکه خداوند ذکر کرده است، ابراهیم نگفته است، و مرا مریض نموده و شفایم می دهد. در آیهٔ [مذکور] مریضی به انسان نسبت داده شده است و انسان به علت ضعف توحید دچار اضطراب و افسردگی می‌گردد، و اسباب کینه و خشم او از شرک سرچشمه می‌گیرد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿38﴾

و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، و نماز را برپا داشتند و کارشان در
میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می کنند.(۳۸)

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿38﴾

و کسانی که ندای پروردگارشان را استجابت کرده‌اند، و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می کنند.(۳۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

« أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»: کار و بارشان شورائی است. مهمترین مسأله اجتماعی همان اصل « شوری » است و یک برنامه عمومی و همگانی مسلمانان است.»

بَيْنَهُمْ»: با یکدیگر، میان هم کارشان در میان خود، به شیوه ی مشورت است. اجماع اولی الامر بر پایه ی شوری است و یکی از ارکان اساسی و اصولی دین اسلام به شمار می آید.

تفسیر:

شوری در اسلام:

شوری از شور گرفته شده و شور درلغت به معني كشيدن عسل از قالب موم وتصفيه آن است،

شوری در اصطلاح شرعی:

عبارت ازگرفتن آراء ونظريات مردم خبير وآگاه دريك موضوع مشخص بخاطر رسيدن به نظريكه صواب يانزديك به صواب باشد است.

شوری یک اصل اساسی نظام سیاسی اسلام و یک رکن نظام سیاسی اسلام میباشد، و در دین مقدس اسلام از اهمیت خاص برخوردار می باشد.

محدثين روايت نموده اند که رسول الله ﷺ؛ بعد ازینکه در جنگ احد از مدينه بمشوره صحابي خارج ميشود و شکست می خورد باز هم خداوند کریم امر به شوري ميكند و پيامبر اكرم ﷺ علاوه ازمسايل عامه حتي به مسايل شخصي خود مشوره مي نمود طوريكه در واقعه افك با حضرت علي كرم الله وجهه وزيد بن ثابت مشوره نمود.

دين مقدس اسلام 1400 سال قبل از امروز شوري را به مسلمين ارزاني نموده بود وحتي يكي از سوره هاي قرآنكريم را بنام شوري مسمي نموده است ودرحديث شريف آمده: **«ماخاب من استخار ومانِدم من استشار»** نااميد نشد كسيكه استخاره كرد و پشيمان نشد كسيكه مشوره كرد.

حکم شوری:

طوريكه در فوق یاد آور شدیم: شوری يك اصل از اصول اساسی دولت اسلامي بوده حکم آن واجب و لازم است امیر مکلف هست در مسایل و قضایای مهم و عمده‌ای کشورش با اهل خبره و مردمان چیز فهم کشورش مشوره کند.

رسول الله ﷺ با وجوديكه در روشنايي وحي زنده گی ميكرد وهرآن از راه وحي راهنمایی میشد بازهم مامور به شوري شده بود **«وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ»** وامر مطابق

قاعده اصولی در صورتی که قرینۀ صارفه وجودنداشت تقاضای وجوب مي کند چنانچه از ابو هریره رضی الله تعالی عنه روایت شده که فرموده بود: «مارأیت احداً قط كان اكثر مشورةً لاصحابه من رسول الله ﷺ» یعنی ندیدم كسي را هرگز نسبت به پیغمبر ﷺ که بااصحاب خود مشوره بیشتر بکند.

(قرینه صارفه، مقابل قرینه معینه می اید و عبارت است از قرینه‌ای که کلام را از معنای حقیقی خود بر گردانده و بر معنای مجازی آن حمل می نماید؛ یعنی بیان گر این مطلب است که مراد جدی متکلم، معنای مجازی کلام وی است نه معنای حقیقی آن.این قرینه را از آن رو صارفه می‌گویند که لفظ را از معنی حقیقی خود به معنی مجازی منصرف می‌کند.)

فیصله شوري معلم است یا ملزم؟:

يك تعداد علماء بدين باور اند که: نتیجه شوري ملزم است وامیر مكلف است به آن عمل کند زیرا انسان وقتیکه به يك كار مامور شود بالایش لازم است تا به آن عمل کند و عمل کردن پیامبر به مشوره اصحاب کرام درجنگ احد که ظاهراً المناك و درد آور بود این قول را تایید مي كند و بعض علماء دیگر عقیده دارند که نتیجه شوري ملزم نبوده بلکه معلم است به این معني كه درنتیجه شوري حکم به امیر روشن مي شود وامیر اختیار دارد که چه تصمیم مي گیرد عمل مي کند به نتیجه شورى يا نميكند به اين دليل که در آیه کریمه گفته شده «واذا عزمت فتوكل علي الله» توفیق میان دو قول که در جوامع اسلامي هنوز هر فریق در هر قولیکه منافع خود را ببیند عمل مي کند وجود دارد موضوعات چگونه است از صلاحیت هايي شورى و يا از صلاحیت خود رئیس جمهور یا خلیفه؟ اگر از موضوعات اختصاصات یا صلاحیت های شورى باشد نتیجه شوري درآن موارد ملزم است و اگر رئیس جمهور در موضوعاتی مشوره کرد که از اختصاصات خودش است نتیجه شورى در این موارد معلم است که اکنون قوانین اساسی درکشورها حدود صلاحیت ها راتعیین مي کند.

موضوعاتیکه درآن شورى صورت میگیرد:

علماء بدین نظر اند: موضوعاتیکه درشورى مطرح میشود باید ازمسایل اجتهادی باشد یعنی در موضوعاتیکه درآن صراحت نص وجود داشته باشد شورى تصمیم گرفته نمیتواند مثلاً این موضوع هیچ وقت به شورى پیش نمیشود. اگر به شورى پیشکش میشود صرف به مفهوم اینکه آیا این امرصریح در نص است و یا خیر؟ اینکه پول خودرابه بانك های ربوی بگذاریم یا نگذاریم زیرا حکم قطعی دراین زمینه وجود دارد، که گذاشتن پول دربانک های ربوی حرام است وهمچنان نمیتوانیم درمورد نوشیدن شراب یا خمر شورى کنیم، از همین جهت است که اصحاب کرام وقتیکه پیامبر اکرم ﷺ چيزي میگفت مي پرسیدند که: آیا وحي است یا نظر محض اگر وحی نمیبود باز نظر میدادند طوریکه در غزوه بدر پیامبر اکرم در پائین آب جای گرفته بود حباب ابن المنذر رضی الله عنه پرسید آیاوحي شده که اینجا مرکز بگیرید پیامبر اکرم ﷺ فرمود نخیر خودم اجتهاد کردم. او فرمود ای رسول الله ﷺ، این جای مناسب نیست ویک جای دیگر را نشان داد که باید آنجا بروند پیغمبر ﷺ پذیرفت و آنجا جا بجا شدند که نتیجه خوبی را به دنبال داشت.

و همچنان در صلح حدیبیه وقتی متن تهیه شد نزد يك بود که امضاء شود عمر فاروق رضی الله عنه برخاست نزد ابوبکر صدیق آمد صحبت کرد ونزد رسول الله رفت گفت آیا

شما رسول الله متعال نیستي؟ فرمود: بلی هستم. گفت آیا ما مسلمان نیستیم؟ پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت: چرا نه. حضرت عمر رضی الله عنه گفت: آیا آنها مشرك نیستند؟ مبارک فرمود، بلی هستند.

عمر(رض) فرمود: پس چرا ذِلت را بِپَذیریم (استرداد مشرکین وعدم استرداد مسلمین پیامبر اکرم ﷺ برایش گفت که به اساس وحی این کار را انجام داده ام. عمر رضی الله تعالی عنه قانع شد و سکوت کرد وبه وحی گردن نهاد.

کیفیت و چگونگي شوری:

در دین مقدس اسلام نص صریح در میکانیزم و ساختار شوری وجود ندارد شاید حکمت هم همین باشد که مسلمانان در این رابطه مجال و فرصت باز داشته باشند و به اساس ضرورت و مصالح امت در زمان و مکان و شرایط بخصوص طریقه مناسب اختیار نمایند چنانچه در مورد تعداد اشخاص شوری یا اهل حل و عقد نص صریح قرآنکریم وجود ندارد حضرت پیامبر ﷺ گاهی بایك نفر مشوره میکرد مثلي که در تعیین جای با حباب ابن المنذر در غزوه بدر مشوره کرد ویا دو نفر مشورت میکرد که اکثراً با ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما مشوره میکرد چنانچه در غزوۀ احزاب با سعد ابن معاذ وسعد ابن عباده رضی الله عنهما مشوره کرد وحتي در مورد واقعه افك باعلي کرم الله وجهه وزید ابن ثابت مشوره کرد و در جنگ و صلح حدیبیه با جماعه یی از اصحاب کرام مشوره کرد ولیکن رسول اکرم ﷺ به اساس مواصفات چون عشرۀ مبشرۀ سابقون الاولون کاتبین وحي، خلفاء راشدین چون ابوبکر یار اول پیامبر ﷺ وعمر فاروق، عثمان ذی النورین علی کرم الله وجهه یار شجاع و دلیر پیامبر مثلاً با قاریان قرآنکریم مشوره میکرد.

اهل شوری چه کسانند؟

در دو آیه کریمۀ ذیل از شوری' بحث شده «فبما رحمة من الله لنت لهم ولوكنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفرلهم وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ واذاعزمت فتوكل على الله» (آل عمران/159) ترجمه: (پس به سبب مهربانی از خدا نرم شدی برای ایشان واگر می بودی درشت خو سخت دل پراگنده می شدند از دور وبر تو پس درگذر از ایشان وآمرزش بخواه برایشان ومشورت کن با ایشان پس آنگاه که قصد محکم کردی پس توکل کن برخدا هرائینه خدا دوست می دارد توکل کننده گان را).

«وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (الشوری / 38) ترجمه: کارشان بین شان به مشورت صورت میگیرد" پس وقتی به این هردو آیه کریمه نگریسته شود دیده می شودکه ضمیر (هم) ضمیر جمع بوده به تمام مسلمین راجع است ولکن آیه اول در مورد اصحاب کرام نازل شده و هیچ نوع تحدید صورت نگرفته که بازهم تمام امت را دربرمی گیرد و در آیه مبارکه دوم گفته شده که ازجمله صفات مؤمنین یکی هم این است که درتمام مسایل مشوره مي کنند که بازهم تحدید نشده لهذا همه مسلمین حق شوری را دارند و آیا امام میتواند نظر تمام مسلمین را جمع کند و از ایشان نظر خواهی نماید به عباره دیگر ربفرندوم را انجام دهد؟ بلي نظرعام فقهاء کرام همین استکه در قضایایي نادر که در یکسال یکبار و یا در چندین سال یکبار رخ میدهد میتواند امام نظر تمام مردم را بگیرد البته بشکل یك ریفرندوم یا نظر خواهي عمومي و اما در مسایل دوامدار چون نظارت و

کنترول بر امور دولت، طرح و تصویب قوانین، وغیره چون که به کار زیاد ضرورت دارد بدلایل و اوضاع نامساعد همه نمیتوانند حضور فزیکي بهم رسانند مي توانند در چوکات قانون نمایندگان خویش را انتخاب و ارسال نمایند البته با در نظر داشت مواصفات و دانايي لازم که شریعت پیشنهاد کرده انتخاب شوند و مواصفاتی را که شریعت اسلامی در نظرگرفته بصورت انگشت شمار اینها اند:

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴿39﴾

وکسانی که چون ستم برایشان رسد یاری میجویند [وبه انتقام برمیخیزند] (۳۹)

ابراهیم نخعی گفته است: یعنی آنانکه بیزارند از این‌که خود را خوار کنند تا فاسقان و ستمکاران بر آنان چیره و گستاخ شوند. (قرطبی ۳۹/۱۶).

ابو سعود گفته است: بعد از اینکه آنها را به سایر اوصاف فضیلت توصیف کرد، در اینجا آنها رابه صفت دلیری و شجاعت نیز توصیف میکند. و این امر با توصیف آنها به بخشایندگی منافات ندارد؛ چون هر یک در جای خود نیکو است و پسندیده. (قرطبی ۳۹/۱۶).

تشریح لغات واصطلاحات:

« الْبَغْيُ »: ظلم، تجاور و تعدّی. « يَنتَصِرُونَ »: انتقام می گیرند، یاری می جویند، همدیگر را کمک می کنند، حق خود را تصاحب میشوند.

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴿40﴾

و سزای بدی، بدیی مانند آن است، و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است یقیناً خداوند ظالمان را دوست ندارد.(۴۰)

تشریح لغات واصلاحات:

« إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ »: این نکته قابل ذکر است که تسلیم شونده ظلم، و دفاع‌کننده از ظلم، و کننده ظلم، و کمک‌کننده ظلم، همه محکوم و گنهگار اند.

تفسیر:

با در نظر داشت اینکه در انتقام، اجروثواب نیست ولی بالعکس در عفو ثواب است. ولی با آنهم تشویق به عفو، اصلاح، و بخشش، نباید برای دفاع از ظلم و ظالمین و نیرومندی بیشتر ظالمین صورت گیرد.

مفسر شهیر جهان اسلام امام فخررازی فرموده است: بعد از اینکه فرمود: **«اَلَّذِينَ إِذٰا أَصٰابَهُمُ اَلْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»**، به دنبال آن مقرر داشت که انتقام باید به مثل مقید، و بدون اضافه باشد. و عمل زشت از این‌رو به «سیئه» موسوم شده است که سبب انزجار طرف می‌گردد (تفسیر کبیر)

«فَمَنْ عَفٰا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اَللّٰهِ» هرکس از ستمکار صرف نظر کند و میانه‌ی خود را با دشمن اصلاح نماید، در مقابل این عمل خدا پاداش جزیل به او میدهد. ابن کثیر میافزاید: خدای متعال عدالت یعنی قصاص را مشروع قرار داده، وفضل یعنی عفو را تشویق کرده است، پس هر کس صرف نظر کند خدا اجر وپاداش او را ضایع نمیکند. در حدیث آمده است: «خدا عزت بنده‌ی عفوکننده را میافزاید». (تفسیر کبیر ۱۷۴/۲۷.) «إِنَّهُ

لاٰ يُحِبُّ اَلظّٰالِمِينَ» الله از آغازگران ستم وتجاوزگران در انتقام، خشمگين است وآنها را دوست ندارد.

«فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» :(اجر و پاداش او با الله است)

در قرآن عظيم الشأن دوبار عبارت »فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» آمده است: يك بار در سوره‌ى نساء (آيه 100) كه مربوط به مهاجرين مخلص است و يك بار در اين آيه كه مربوط به عفو از بدى‌هاى مردم است، پس معلوم مى‌شود كه مكافات عفو و اصلاح هم وزن مكافات وثواب مهاجرت الى الله است.

همچنان قابل ياد آورى است كه: انتقام از ظالم و ستمگر، حقّ مشروع انسان است كه نه در دنيا مورد سرزنش است و نه هم در آخرت عقاب دارد. ولى بايد گفت كه: انتقام براى شخصى است كه قدرت گرفتن انتقام را در خود داشته باشد، ولى شخصيكه توانمندى انتقام را ندارد، حق دارد كه غرض اخذ انتقام از ظالم خواستار كمک از ديگران شود، ولى نبايد فراموش كرد كه: قصاص قبل از جنايت نارواست.

يادداشت:

قابل يادآورى است كه: قانون مماثلت در اسلام: از آنجا كه قوانين اسلام طبق عقل وفطرت و عدل است، در امور مختلف برابرى را با صراحت مطرح كرده است، كه ما در اينجا به چند مثال اكتفا ميكنيم:

- در آيه (149 سوره بقره) آمده است: «فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»(هركس به شما تعدّى و تجاوز كرد، به مانند آن بر او تعدّى كنيد).
- همچنان در آيه (228 سوره بقره) آمده است: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ».(و براى زنان همانند وظايفى كه بر دوش آنها است، حقوق شايسته‌اى قرار داده شده است).
- در آيه (90 سوره مائده) آمده است:«وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»:(هر كس از شما به عمد شكارى را در حال احرام بكشد سزا و كفّاره‌اش كشتن نظير آن حيوان از چهار پايان است).
- در ايه (126 سوره نحل) آمده است:«وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ».(و هرگاه خواستيد مجازات كنيد تنها به مقدارى كه بر شما تعدّى شده كيفر دهيد).

وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴿41﴾

و هركس بعد از ستمى كه ديده است، (براى دفع آن) انتقام گيرد، بر آنان راهى (عتاب و عقاب) نيست. (۴۱)

تشريح لغات واصطلاحات:

« إنْتَصَرَ »:در اينجا مراد انتقام گرفتن است.« مِن سَبِيلٍ »: راهى براى مؤاخذه. مراد عتاب و عقاب است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿42﴾

تنها راه مؤاخذه بر آنهايى است كه به مردم ظلم كنند و در زمين به ناحق سركشى مى‌كنند. براي آنها عذاب دردناكي است. (۴۲)

تشريح لغات واصطلاحات:

«يبغون»: سركشى مى كند.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴿43﴾

و هرکس که شکیبایی وگذشت پیشه کند، بی گمان این ازکارهای استوار و سترگ است.(۴۳)

تفسیر:

یعنی کسی که (در برابر ظلم دیگران) شکیبائی صبر وگذشت کند و (زمام اختیار را از دست ندهد، و با وجود قدرت، از ظالم) درگذرد(ولی بداند که این عمل باعث گستاخی ظالم نمی‌گردد، این کار او) از زمره کارهائی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ماندگار شد.

صاوی گفته است: به خاطر ترغیب و اهمیت دادن به صبر و برای نشان دادن سر انجام نیکوی آن، صبر را تکرار کرده است.(تفسیر صاوی ۴/۴۱.)

عفو و گذشت:

اسلام دین جامعی است که هم حقّ مظلوم را به رسمیّت شناخته است و هم راه را برای عفو و گذشت باز گذاشته است. در دین مقدس اسلام ظلم کردن به انسان حرام است، خصوصاً اگر وی برادر یا خواهر مسلمانت باشد، پیامبر ﷺ میفرماید: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لا يَظْلِمُهُ، وَلا يُسْلِمُهُ».

(بخاری: 2442) «مسلمان، برادر مسلمان است. بدین جهت به او ظلم نمی‌کند و او را تسلیم (ظالم) نمی نماید.».

و فرمودند: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:2447) «ظلم، باعث تاریکی های (متعددی) در روز قیامت می گردد».

شخصی که مورد ظلم واقع شده شرع اسلامی برایش اجازه فرموده است که اگر خواسته باشد، در حق ظالم دعا کند که: بار الها تو در برابر ظلم مجرمین انتقام گیرنده هستی، پس انتقام مرا از فلان شخص ظالم بگیر و وی را مجازات کن.

اما جدا از اینکه چگونه دعا کند، بهتر است بدانیم که یک مسلمان متقی نباید در برابر برادران و خواهران مسلمان خود قصد انتقام داشته باشد، هر چند که در حق او جفایی صورت گرفته باشد، و اولی اینست که از آنها درگذرد و عفو نماید، چرا که خداوند متعال عفو کنندگان را دوست می دارد.

الله تعالی میفرماید: «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/134) «وکسانی که خشم خود را فرو می خورند و از مردم گذشت می‌کنند (و بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین میشوند) و خداوند (هم) نیکوکاران را دوست دارد».

و همچنان طوریکه در آیه فوق خوانیم: «وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (الشوری / 43) (و هرکس که شکیبایی وگذشت پیشه کند، بی‌گمان این از کارهای استوار و سترگ است.)

و در جایی دیگر میفرماید: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (النور: 22) «باید عفو کنند و از دیگران درگذرند، مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟!». و از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «و ما ضَرَبَ رَسُولُ اللَّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئاً قَطُّ بِيَدِهِ، ولا امْرأَةً ولاَ خَادِماً، إلاَّ أَنْ

يُجَاهِدَ فی سَبِيلِ اللَّهِ، وما نِيلَ مِنْهُ شَیْءٌ قَطُّ فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ إِلاَّ أَنْ يُنْتَهَکَ شَیْءٌ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تعالی: فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ تَعَالَی». (رواه مسلم). (پیامبر ﷺ فرموده است: هرگز به خاطر ضرری که به او وارد شد، از صاحبش انتقام نگرفت، مگر اینکه چیزی از محارم (و حدود) خداشکسته میشد که درآن صورت برای خدا انتقام میگرفت.) (مسلم (2328).

همچنان از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «... وَمَا انْتَقَمَ رسول الله صلی الله علیه وسلم لِنَفْسِهِ إِلا أَنْ تُنْتَهَکَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا».

(بخاری:3560)(رسول الله ﷺ بخاطر خودش، انتقام نمیگرفت مگر اینکه به دین خدا بی حرمتی میشد که آنگاه، بخاطر آن، انتقام میگرفت».

و شایسته است که ما نیز به مانند پیامبرخویش حس انتقام جویی را نسبت به برادر و خواهر مسلمان خود نابود کنیم و بجای آن از جفای آنها درگذریم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (44 الی 46) در باره زیان دیدن کفرپیشگان در آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ﴿44﴾

و هر که را الله به گمراهی خود واگذارد دیگر هیچ کس پس از خدا یار و یاور او نیست. و ظالمان را خواهی دید که وقتی عذاب را می بینند می‌گویند: آیا راهي به سوي بازگشت (و جبران) وجود دارد؟! (۴۴)

تشریح لغات واصطلاحات:

«ما له»: نیست برای او.« لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ »: هنگامی که چشمانشان به عذاب افتاد و در کنار آن قرار گرفتند یعنی وقتی عذاب را دیدند. « مِن بَعْدِهِ »: سوای او. غیر از او. « مَرَدٍّ »: رجوع و برگشت.

تفسیر:

یعنی کسی که الله سبحان وتعالی گمراهش سازد، بغیر ازالله یار و یاوری ندارد (تا او را مدد کند و او را در قیامت از عذاب نجات دهد. ای مخاطب، آن روز) ظالمان کفرپیشه را خواهی دید که وقتی چشمانشان به عذاب می‌افتد خواهند گفت: (پروردگارا) آیا راهی است که دوباره بدنیا(به جهان و جبران گذشته‌ها) باز گردانیده شویم تا درین مرتبه خوب نیکو کار شده از آنجا بر گردیم و حاضر شویم.

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ﴿45﴾

و آنان را می بینی که بر آتش عرضه میشوند، [در حالی که از شدت رسوایی سرافکنده اند] زیر چشمی به آن مینگرند. و مؤمنان می‌گویند: البته زیانکاران کسانی‌اند که در روز قیامت خود وخانواده خود را به خسارت وزیان افگندند. آگاه باشید! مسلماً ستمکاران در عذابی پایدار و جاودانه اند.(۴۵)

تشریح لغات واصطلاحات:

«یعرضون علیها»: بر آتش عرضه می شوند. « خَاشِعِينَ »: فروتنان؛ درماندگان.« الذُّلِّ»: زبونی و ذلت. طرف: چشم، گوشه ی چشم. من طرف خفي ← خفي: زیر چشمی، با گوشه ی چشم،

دزدانه و مخفیانه. «يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ» از ترس و هراس دزدانه نگاه می‌کنند، مانند انسانی که او را می برند که با شمشیر گردنش را بزنند و قادر نیست مستقیم و به تمامی آن را نگاه کند« أَهْلِيهِمْ »: زن و فرزندانشان، کسانشان.

تفسیر:

ابن عباس (رض) فرموده است: چشم را پایین انداخته و به خواری نگاه میکند. قتاده و سدی گفته‌اند: از شدت ترس دزدانه نگاه میکنند. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ﴿46﴾

و آنان را دوستانی نیست که در برابر خداوند یاریشان کنند، و هر کس را که الله گمراه سازد او را هیچ راهی [به سوی نجات و سعادت] نیست.(۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَوْلِيَاءَ»:دوستان، سرپرستان، حمایت کنندگان. « يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ اللهِ »: ایشان را برای نجات از عذاب الهی یاری دهند. بجز الله سبحان وتعالی کسی ندارند که ایشان را یاری و کمک کند. «ماله **مِنْ سَبِيلٍ** »: او را هیچ راهی نیست. او هیچ راه نجاتی ندارد.

تفسیر:

در دو آیه مبارکه قبلی، مبحث راجع به گمراه شدن ظالمان توسط الله متعال به بیان گرفته شد، در این آیه مطرح کردن تهدیدات بیشتری است، از جمله آنکه در آنجا فرمود: «فَما لَهُ مِنْ وَلِيٍّ» هیچ کسی نیست که او را یاری وکمک کند، در این آیه با تمام صراحت فرمود: «ما كانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِياءَ» هیچ گروهی نیست که آنان یاری وکمک رساند.یعنی نه در دنیا برای شدن راه هدایت است و نه در آخرت راه نجات.

ابن کثیر فرموده است: یعنی هر کس الله او را گمراه کند راه نجاتی ندارد. (تفسیر کبیر ۱۷۸/۲۷).

خوانندگان گرامی!

بعد از بیان وعده ها و وعیدها و اهداف نهایی قرآن عظیم الشأن؛ یعنی، پذیرش دعوت الله سبحان وتعالی و بندگی خالصانه و بدون ریا، اینک در آیات (47 ـ 53) که از جمله آیات پایانی این سوره مبارکه در باره انواع وحی آسمانی و کلام قدیم الهی بحث بعمل می آورد.

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ﴿47﴾

اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پيش از آنکه روزي فرا رسد که دیگر بازگشتي براي آن دربرابراراده خدا نیست، در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه می توانید انکار کنید. (۴۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

« **اسْتَجِيبُوا**»: جواب دهید، اجابت کنید، بپذیرید.« **مِنْ قَبْلِ**»: پیش از آن که.« **يَأْتِيَ**»: بیاید، فرارسد. « **مَرَدَّ** »: بازگشت. « **نَكِيرٍ** »: انکار، دفاع.

تفسیر:

قابل تذکر است آنچه که انسان را از خسارت حفظ می‌کند همانا پیروی از انبیاست. (در آیات قبلی بحث از خاسرین بود، در این آیه مبارکه می‌فرماید: درمانش همانا اطاعت از الله سبحان وتعالی است. این بدین معنی که:هرچه زودتر البته مخلصانه فرمان پروردگار با عظمت خویش را پذیرا گردید، پیش از آن که روزی (قیامت‌نام) فرا رسد که الله سبحان وتعالی هرگز آن را برنمی‌گرداند. در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه اصلاً می‌توانید (بعد
ازشهادت دادن نامه اعمال و فرشتگان و اندامهای بدن، کارهای خود را) انکار کنید.
ابو سعود (رح) فرموده است: یعنی نمیتوانید اعمالی را انکار کنید که مرتکب شده‌اید؛ زیرا در نامه‌ای اعمالتان ثبت است، و اعضایتان بر آن گواهی میدهد. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳.)

یادداشت:

درمورد اینکه هدف از: «يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ» در آیه مبارکه چیست؟ مفسران نگاشته اند که دو احتمال وجود دارد:
اول: گناهکار بازگشتی به دنیا ندارد.
دوم: آن روز قطعی است و قابل تجدید نظر نیست.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴿48﴾

و اگر آنها روي گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را نگهبان آنها قرار نداده ایم، وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است و البته وقتی از جانب خویش رحمتی به انسان بچشانیم به آن شاد میشود (و ما را فراموش می‌کند). و اگر بلائي به خاطر اعمالي که انجام داده اند به آنها رسد (نعمتها را فراموش می‌کند)، یقیناً انسان ناسپاس است.(۴۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«حَفِيظاً»: مراقب، محافظ و نگهبان..« إذا أذقنا»: وقتی چشاندیم « رَحْمَةً »: نیکی و خوبی. لطف و مرحمت. نعمت و ثروت. « سَيِّئَةٍ »: بلا و بدی. زیان و ضرر و فقر و مریضی.(زاد المسیر). « كَفُورٌ »: بسیار ناسپاس و ناشکر (ملاحظه شود: هود / 9). بسیار کافر و بی‌دین.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴿49﴾

فرمانروایی آسمان ها وزمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می آفریند، به هر کس که بخواهد دختران میبخشد وبه هر کسي که بخواهد پسران میبخشد.(۴۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مُلْکُ»: مالکیّت و حاکمیّت. کشور و مملکت. « إِنَاثاً »: جمع أُنثی، دختران (ملاحظه شود: نساء / 117). «الذُّکُورَ »: جمع ذَکَر، پسران (ملاحظه شود: انعام / 39).

تفسیر:

منظور از آیه این است که انسان نباید از داشتن مال و مقام مغرور شود، و باید بداند که تمام آنها فقط از آن الله تعالی یگانه می‌باشند، و کلید تصرف در آسمان و زمین، در قبضهٔ قدرت او تعالی قرار دارد، می دهد، منع می‌کند، می‌گیرد و قضا و قدرش برگشت ندارد

و حکمش تعقیب نمي شود. و با چه زیبای واعجاز میفرماید **«يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ إِنٰاثاً»** به هرکس از بندگانش که بخواهد فرزند دختر عطا می‌کند.

«وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ اَلذُّكُورَ» و به هر کس که بخواهد فقط فرزند پسر عطا می‌کند. (صفوت التفاسیر محمد علی صابونی).

یادداشت:

از آنجا که اعراب جاهلی پسر را برتر از دختر می شمردند، الله سبحان وتعالی در خلقت

هر دو، کلمه »يَهَبُ« را استعمال نموده تا بدین ترتیب بفهماند که پسر و دختر، هر دو هدیه‌ی الهی هستند.

واز جانب دیگر در آیه مبارکه؛ کلمه «إناثا» برکلمه «الذكور» مقدم ذکر یافته است؛ زیرا الله سبحان وتعالی عنایت و اهتمام بخصوصی به زنان دارد و بدین وسیله نیز، دیدگاه عرب جاهلی را که از دختر بیزار بودند و به وجود پسر افتخار می کردند، مردود می شمرد.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴿50﴾

و یا اینکه هم پسر و هم دختر به آنان می‌دهد، و (الله) هرکه را بخواهد عقیم می‌کند چون او بس آگاه و تواناست. (۵۰)

تشریح لغات واصطلاحات:

«یزوجهم»: آنها را با هم گرد می آورد و جفت هم می کند یعنی برخیها گاهی پسر و گاهی دختر عطا می کند یا اینکه دوگاندی پسر یا دختر میبخشد.

تفسیر:

شیخ ناصر الدین عبد الله بیضاوی در تفسیر خویش بنام «درانوار التنزیل و اسرار التاویل معروف به تفسیر بیضاوی» در مورد تفسیر این آیهٔ مبارکه مینویسد: یعنی بنا به مقتضای مشیت و اراده‌ی خدا، حال و وضع بندگان در مورد اولاد مختلف و متفاوت است، بدین معنی به بعضی فقط یک صنف می بخشد وبه بعضی از هردو صنف و بعضی را نازا قرار می دهد.

منظور از آیه بیان قدرت خدای متعال در عالم است و هر طور که بخواهد آن را عملی میکند. از این رو گفته است: «إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» علم و قدرتش به آخرین درجه رسیده است. و هر کاری را برمبنای مصلحت و حکمت انجام می‌دهد. ابن کثیر گفته است: خدا انسان را به چهار گروه تقسیم کرده است: به بعضی فقط دختر می بخشد، به بعضی تنها پسر می‌دهد، به بعضی هردو را عطا می‌کند و بعضی را از هر دو محروم می‌کند، و آنها را عقیم و بدون اولاد و نسل قرار می دهد.

یادداشت:

مفسرآن می نویسند که: ـ لوط و شعیب ـ سلام الله علیهما. فقط دختر داشتند،

ـ ابراهیم ـ سلام الله علیه ـ تنها پسر داشت که تعدادشان به هشت فرزند میرسید.

ـ پیامبر ﷺ هم پسر داشت و هم دختر.

ـ عیسی و یحیی ـ سلام الله علیهما ـ نه پسر داشتند و نه دختر.

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ﴿51﴾

و هيچ انسانی را سزاوار نيست كه الله با او سخن بگويد مگر از راه وحی يا از پس پرده يا اينكه الله فرستاده ای (فرشته) بفرستد وآن (فرستاده) به حكم او (الله) هر چه را بخواهد وحی می‌كند، چرا كه او بلند مقام و حكيم است. (۵۱)

تشريح لغات واصطلاحات:

« مَا كَانَ لِبَشَرٍ... »: ارتباط الله باجهان انسانيّت، از سه راه امكان‌پذير است و بس:

الف - وحی، يا القای به قلب، به گونه الهام در بيداری يا به صورت خواب در وقت خفتن (ملاحظه شود: سوره قصص / 7).

ب - از پشت حجاب (ملاحظه شود سوره: قصص / 30 - 42).

ج - ارسال فرشته وحی به سوی پيغمبران (ملاحظه شود سوره: نساء / 163).

تفسير:

حقيقت وحی:

حقيقت وحی در عقايد اسلامی مبتنی است بر اينكه وحی، اعلام و خبررسانی از جانب الله متعال به يكی از مخلوقاتش به واسطهٔ فرشتهٔ وحی است كه مفاهيم تشريعی و دينی كه الله سبحان وتعالی از بندگانش در زمين می خواهد بدان عمل كنند و قوانينش را بپذيرند را بدان ها می رساند.

اين آيه در كمال صراحت دلالت دارد بر اينكه الله متعال منبع وحی است و اوست كه شيوه و طبيعت وحی را مشخص می‌دارد و پيامبران كه انسان هستند تنها دريافت‌كننده‌ی وحی می باشند.

و چون اين‌گونه است وحی در نگرش اسلامی واقعيتی مستقل از وجود پيامبر ﷺ و از مشاعر و عواطف اوست، و پيامبر توليدكنندهٔ وحی نيست و هيچ تاثيری در ايجاد و تعيين طبيعت آن ندارد بلكه تنها وحی رااز الله متعال دريافت می نمايد و وظيفه اش منحصر در حفظ وحی و تبليغ آن به مردم بر حسب اوامر الله متعال به كاملترين وجه ممكن است.

اين امر ضرورتاً بدان معناست كه نبوت، رويدادی اكتسابی نيست كه پيامبر (نبی) بتواند آن را با اجتهاد و تلاش و هوش و شيوايی خود كسب نمايد بلكه انتخاب و گزينشی از جانب الله متعال برای يكی از بندگانش است.

و چون وحی منبعی بجز الله متعال ندارد اين امر در نگرش اسلامی بدان معناست كه حقيقت وحی، خارج از زمان و مكان است و نيز بدان معناست كه اساس وحی تحت تاثير عوامل زمانی ـ مكانی قرار نمی‌گيرد چرا كه منبع و نازل كننده‌اش والاتر و چيره بر تمام شرايط زمانی و مكانيِ خلق شده است.

و اين امر نيز ضرورتاً بدان معني است كه قرآن، محصولی فرهنگی و تاثير پذيرفته از شرايط پيرامونی جايی كه پيامبر در آن زندگی ميگردند و يا متاثر از قوم وی در آن زمان نمی باشد؛ چرا كه قرآن از جايی غير از ديار عرب ها بر آنان نازل شده و منبع آن خدايی است كه علم او بر همه چيز احاطه دارد. برای معلومات بيشتر در اين مورد بهتر است به مواخذ های ذيل مراجعه شود:

1 -(معجم الموضوعات المطروقه فی التأليف الإسلامی، عبد الله الحبشی، (۲/۱۲۵۶) و (۲/۱۳۳۸).

2 -تثبيت دلائل النبوه، القاضى عبد الجبار، وإثبات نبوه النبى، أبو الحسن اليزيدى، والصفديه، ابن تيميه، وغيرها.).

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾(52)

و این چنین روحی از حکم خود را (قرآن را) به تو وحی کردیم، (تو) نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست، ولی آن (قرآن) را نوری گردانیدیم که با آن هرکس از بندگان ما را که بخواهیم هدایت می‌کنیم و البته تو (مردم را) به راه راست هدایت می‌کنی (۵۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«رُوحاً»: مراداز روحاً قرآن عظیم الشأن است که به انسانها حیات جاودانه میبخشد.(ملاحظه شود: سورۀ انفال: 24). یا مراد همه چیزهائی است که الله متعال بدو وحی فرموده است (ملاحظه شود: سورۀ نحل: 2).

«الْكِتَابُ»: مراد قرآن است.

«الإِيمَانُ»: ایمان. مراد تنها باور و تصدیق مجرّد نیست، بلکه مراد آگاهی کامل از ایمان و آشنائی به تفاصیل قوانین دینی است که با خود آورده است (ملاحظه شود: سوره بقره: 143). **«نُوراً»:** نور عظیمی

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا»:شیخ محمد علی صابونی در صفوة التفاسیر در تفسیر آیه می نویسد: قرآن »روح« است زیرا وسیله هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر میباشد که قلبها به وسیله آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در میایند «و تو پیشتر نمی دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول الله صلّی الله علیه و سلّم امی بودند، نه می‌خواندند و نه می‌نوشتند «و نمی دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنی ایمان و تفاصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همه شرایع و احکام است.

باید دانست که این آیه‌کریمه، نفی‌کننده حقیقت ایمان از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوت نیز از جهل به خداوند جلّ جلاله و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده‌اند و روایات متعددی در این مورد که انبیا علیهم السلام را از این نقیصه تنزیه می‌کند، در دست است بلکه چنان که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الهی متکی میباشند، یعنی: تو قبل از نبوت تفاصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی.

گفتنی است؛ آیه کریمه دلیل بر آن است که پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم قبل از نبوت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسک نبوده‌اند.

«ولی وحی را نوری گردانیدیم که هرکه از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنیم» یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمائی‌ای بر توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به وسیله آن، هرکه را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی‌های جهالت و گمراهی به‌سوی نور هدایت و علم بیرون

می آوریم و به سوی دین حق راهنمون میشویم »و قطعاً تو به سوی راهی راست» که اسلام است »هدایت می‌کنی» یعنی: فرامی‌خوانی و راهنمون می شوی.
خوانندۀ محترم! برادر و خواهر مسلمان!
روح، مایۀ حیات و زندگی است و قرآن کریم رمز حیات معنوی انسان است. همان گونه که جسم بدون روح متلاشی و متعفن می‌شود، جامعه‌ی بدون کتاب و قرآن در معرض متلاشی شدن است. آن گونه که حقیقت روح برای انسان با این حواس پنجگانۀ محدود درك نشدنی است، حقیقت قرآن با تمام عُمق و بُعد آن چنانچه لازم است، نیز درك ناشدنی است و آن طور که روح کهنه نمی‌شود، قرآن کریم نیز کهنه شدنی نیست.
در مورد عظمت قرآن کریم کفایت میکند که گفت:«لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (آیه 21 سورۀ حشر) (اگر این قرآن را برکوهی نازل میکردیم البته آن را از ترس الله خاشع و عاجز و از هم پاشیده میدیدی. و این مثال ها را برای مردم بیان می‌کنیم تا که ایشان باندیشند.). الله اکبر.
این آیه کریمه که در باره قرآن شناسی است در حقیقت ناظر به عظمت و اهمیت قرآن است. سراین عظمت هم آن است که هر کلامی به اندازه متکلمش عظیم و بزرگ است.
صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴿53﴾
راه آن خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است،برای اواست. آگاه باشید! که رجوع تمام امور (عالم آفرینش) به سوی خداست. (۵۳)
خاتمه:
این سوره با آیه وحی شروع شد، «حم، عسق، كَذلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ» و با آیه وحی پایان می‌پذیرد. «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ».
الهی استدعا و تمنا داریم که قرآن کریم را چراغ و رهنمای زندگی ما و خانواده های ما قرار دهی.

امین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ الزخرف

جزء 25

سورۀ زخرف در مكۀ مكرمه نازل شده ودارای هشتادونه آیه وهفت ركوع است.

وجه تسمیه :

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که این سوره هشتاد و نه آیه دارد و به جز آیه‌ی 45، بقیه آیات آن در مکّه نازل شده است.

این سوره به سبب آنکه در برگیرندۀ اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسۀ آنها با نعمت های آخرت است، «زخرف» نامیده شد.

نام این سوره از آیۀ 35 گرفته شده که در آن کلمۀ «زخرف» بکار رفته است. زخرف به معنای طلا و نقره و زینت وتجملات می‌باشد. که بسی به آن فریب می خورند، در حالیکه در نظر پروردگار باعظمت به اندازه‌ی بال پشه‌ای هم ارزش ندارد. از این‌رو آن را به نیکان و تبهکاران میدهد، و راد مردان و اشرار نیز از آن برخوردار می شوند. ولی آخرت را جز به بندگان پرهیزگار عطا نمی‌کند. بنابر این دنیا منزلگاه فنا و نابودی است و آخرت مقر پایداری و بقا می باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورۀ زخرف :

سورۀ زخرف دارای هشتاد ونه آیات می باشد، که به جز آیۀ 45، بقیه سایر آیات این سوره در مکّه نازل شده اند.

تعداد کلمات این سوره به: هشتصدوسی‌وسه کلمه میرسد، تعداد حروف سورۀ زخرف به سه هزار و چهارصد حرف میرسند. (معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور تفسیر «احمد» به تفصیل مطالعه فرماید.

ارتباط سورۀ زخرف با سورۀ قبلی :

الله تعالی سوره شوری را با یادی از قرآن و وحی ختم فرموده است، سورۀ زخرف را نیز با همان مطالب آغاز کرده است.

عمده ترین مطالب این سوره :

سورۀ زخرف از جملۀ سوره های مکی بوده، ومانند سایر سوره های مکی، بنیاد عقیده‌ی اسلام و اصول ایمان؛ «ایمان به یگانگی خدا ﷻ، رسالت، زنده شدن، کیفر و پاداش» را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

عمده ترین مطالب این سوره درباره قرآن به اثبات منبع و مصدر وحی، و درستی این قرآن پرداخته است که الله تعالی آن را با فصیح‌ترین زبان و خالص‌ترین بیان، بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل کرده است تا برای پیامبر اومي معجزه‌ی درخشان باشد.

درسورۀ زخرف بعد از آن به ذکر دلایل دال بر قدرت و یگانگی الله تعالی پرداخته است که در این عالم گسترده، در آسمان و زمین و کوه و دشت و در دریاها و رودخانه‌ها و آب سرازیر شده از آسمان و کشتی‌های روان بر سطح آب، و حیواناتی که خدا آنها را برای انسان مسخره کرده است تا گوشت آنها را بخورند و از آنها سواری بگیرند، پخش و پراگنده شده است.

همچنان در این سوره، خرافات و بت‌پرستی‌هایی را مورد بحث قرار داده است که در جامعه‌ای جاهلی مرسوم و مقرر بود، آنها از داشتن دختر بیزار و متنفر بودند، با این وجود ازراه سفاهت ونادانی برای خدا دختران قرار می‌دادند، و گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدا می باشند، آنگاه آیات نازل شده این انحراف را تصحیح کرد، و

نهاد انسان را به فطرت بازآورد و آنها را به حقیقت قطعی و برتر و روشن‌تر متوجه ساخت.

ـ سوره زخرف دعوت حضرت ابراهیم علیه السّلام را به اختصار باز گفته است. ابراهیم(ع) که مشرکان گمان می‌برند از نسل او و بر آیین او می باشند، این سوره ادعای آنها را رد وتکذیب کرده ومشخص می‌کند که ابراهیم (ع) اولین شخصی بود که از بت ها تبری و دوری جست.

ـ بعد از آن به تکذیب و رد شبهه‌ای ناروا و پوچ رو آورده است که مشرکان آن را پیرامون رسالت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم برانگیخته بودند. آنان پیشنهاد و درخواست می‌کردند که رسالت باید بر مردی صاحب جاه و مال و مقام نازل شود، نه انسانی فقیر و یتیم مانند حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم، آنگاه آیات اعلام داشت و معین کرد که جاه و ثروت، معیار بزرگی و کرامت انسان و استحقاق نایل آمدن به مناصب والا نیستند. و حطام دنیا به اندازه‌ای پست و حقیر است که خدا خواست آن را وسیله‌ای رفاه کافران قرار دهد و مؤمنان را از آن بی نصیب کند.

ـ برای تأکید همان حقیقت قبلی، داستان حضرت «موسی(ع) و فرعون» یادآور شده است، اینک می بینیم فرعون ستمکار به ملک و سلطنتش مغرور است و در مقابل حضرت موسی(ع) فخر فروشی می کند، همانطورکه رؤسای نادان قریش در مقابل حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم اظهار عزت می‌کنند، سپس نتیجه‌ای آن غرق شدن و نابودی شد.

ـ و سوره با بیان قسمتی از احوال و شداید آخرت و بیان حال شقاوتمندان محروم که در اعماق دوزخ به خود می پیچند، خاتمه یافته است.

یادداشت:

سورهٔ زخرف از سور«حوامیم» است (حوامیم عبارت ازهفت سوره از قرآن عظیم الشأن که؛ با«حم» شروع می شوند و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی آند.
«سورهٔ حوامیم» عبارتنداز: (مؤمن، فصلّت، شوري، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف).

ترجمه و تفسیر سورۀ زخرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

حم ﴿١﴾

حاء میم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است.)(1)

یعنی ؛(حم) الله سبحان وتعالی به مرادش بدان آگاه است. در ضمن باید گفت که : این دو حرف، از حروف مقطعه است.و حروف مقطع و نشان ازاعجاز قرآن است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 8) موضوع آیات الله هدیه ای نفیس برای انسان است، وهکذا درباره مشرکان قریش و مجازات شان، به بحث قرار داده میشود .

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

قسم به این کتاب واضح (که حقایقش آشکار، و بیانگر حق و باطل).(٢)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مبین:» آشکار و آشکار کننده.

تفسیر :

«الْكِتَابِ الْمُبِينِ»: هدف از آن قرآن عظیم الشأن است که از الفاظ و عبارات روشنی فراهم آمده است و روشنگر عقائد و احکام الهی و مفاهیم والای اخلاقی است (ملاحظه شود: سورهای: مائده آیه: 15، یوسف آیه: 1، شعراء آیه: 2، نمل آیه: 1).

قرآن عظیم الشان که راه حق را از راه انحراف و گمراهی نمایان و جدا نموده و مایحتاج انسان را از قبیل احکام و دلایل شرعی بیان می‌کند.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾

که ما آن را [به زبان] عربی [فصیح و گویا] گردانیدیم تا [در آن] تعقّل کنند.(3)

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: تا احکام آن را بفهمید و در معنی آن به دقت بنگرید و دریابید که اسلوبش استوار است و از دایره‌ای توانایی انسان خارج می باشد.

امام بیضاوی میفرماید: الله تعالی به قرآن قسم یاد کرده است که آن را قرآن عربی قرار داده است. و این بیان از جمله بدایع بلاغت به شمار می آید؛ زیرا قسم و مورد قسم با هم متناسبند. و یادآور این است که چیزی از آن والاتر نیست تا به آن قسم یاد شود، و چنین بیانی به بلیغ ترین و دقیق ترین وجه بر شرف و عزت قرآن دلالت دارد. (شیخ زاده ٢٨٨/٣.).

کلمۀ «قرآن» از ریشۀ «قرأ» مأخوذ وبه معنی کتاب خواندنی است. وکلمۀ «عربی» از «عرب» به معنی واضح و آشکار آمده است، یعنی قرآن به زبان عربی گویا و بدون ابهام بوده، و خصوصیت قرآن عظیم الشأن بمثابه یک کتاب آسمانی، آن است که روشن و روشنگر است. دارای مقام ومنزلت معنوی ومحتوی آن حکمت آمیز، استوار وپایدار است.

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾

وهمانا این کتاب نزد ما درلوح محفوظ ثبت است که بلند مرتبه و پُراز حکمت است.(۴)

تشريح لغات واصطلاحات :

«أُمِّ الْكِتَابِ»: اصل هر کتابی، مراد لوح محفوظ است (ملاحظه شود سورهٔ های: رعد: 39، سورهٔ بروج: 22). «عَلِيٌّ»: والا. در بالاترين مرتبه اعجاز است و ناسخ همه کتابهای آسمانی بوده و مقدّم بر جملگی آنها است. «حَكِيمٌ»: مستحکم و خلل ناپذیر، مالامال از حکمت، حکمت آمیز، حکمت آموز.

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: برای اینکه ساکنان زمین قرآن را دارای شرف عظیم بدانند، خدا شرف آن را درعالم بالا بیان کرده است؛ یعنی قرآن در لوح محفوظ نزد ما دارای مکانتی عظیم و شرف و فضلی فراوان است. (مختصر ۲۸۴/۳)

لمس قرآن کریم بدون وضوء :

علماء از این آیهٔ کریمه و همچنان از (آیات:13- 14 سورهٔ عبس) «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ١٣ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍۭ١٤» چنین استنباط نموده اند که شخص مسلمان نباید قرآن عظیم الشأن را بدون وضوء، لمس نماید زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلی بزرگ می دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آن‌ها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

قرآن عظیم الشأن در(آیهٔ: 79 سورهٔالواقعه) میفرماید:«لا یَمَسُّهُ إِلا الْمُطَهَّرُونَ» (که به آن دست نمی رساند مگر پاکان (فرشته‌ها). بناءً بر اساس این آیه مبارکه و برخی احادیث مانند: «لا یمس القرآن إلا طاهر»، یعنی: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند».

جمهور فقهاء و از جمله ائمهٔ مذاهب اربعه و گروهی دیگر از علماء لمس کردن قرآن بدون وضوء را جائز نمیدانند، ولی هستند برخی دیگر از علماء مانند شیخ ابن تیمیة و ابن القیم و علمای مالکی مذهب و یک عده دیگری از علماء که: لمس قرآن را بدون وضوء جائز میدانند، ولی برای خروج از خلاف بهتر است که قرآن را بدون وضوء لمس نکرد، اما قرائت قران بدون وضوء و بدون لمس کردن مصحف هیچ اشکالی ندارد.

لمس قرآن که در غلاف باشد :

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، اکثریت علماء لمس قرآن کریم را برای کسی که وضوء ندارد یا بروی غسل واجب است بدون حایل جایز نمی دانند، پس بر طبق این رای استفاده از پلاستیک از هر جنس و رنگی که باشد مانعی ندارد زیرا حایل است. ولی بنظر می رسد که حتی دست زدن بدون حایل نیز جایز باشد زیرا دلیلی که برای منع اینکار وارد است یا صحیح نیستند یا اینکه مربوط به قرآن نمی شوند.

اما حمل قرآن بصورت دائم مادامیکه به مکانهای نامناسب همچون دستشویی و امثال آن برده نشود ممانعتی ندارد، ولی توصیه میشود چنین کاری صورت نگیرد زیرا ممکن است انسان گاهی درشرایطی قراربگیرد که ناخواسته به قرآن بی حرمتی صورت گیرد.

استدلال علمای که به عدم لمس قایلند :

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم لمس قرآن نزد امام مالک، امام شافعی امام احمد و جمهور علماء بدون وضوء جایز نیست و به آیهٔ ذیل استدلال نموده اند: «لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سورهٔ واقعه 79) یعنی: و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند.

همچنان حکم خویش را به حدیث ذیل استناد می سازند «لا یمس القرآن الا الطاهر» (البانی آنرا در الارواء 1/158 صحیح دانسته و برخی علماء آنرا ضعیف میدانند.)
یعنی: قرآن را جز طاهر (از بی وضویی و شخص جنب) لمس نمی کند.
ولی آنعده از علمای که: دست زدن به قرآن را بدون وضوء را جایز می دانند، و دلایل مانعین لمس قرآن کریم بدون وضوء را چنین جواب داده اند: اگر ضمیر (یمسه) به قرآن برگردد، شکی نیست که این رای (دست نزدن به قرآن بدون وضوء) صحیح است ولی اکثر مفسرین آن ضمیر را به «لوح محفوظ» که در آسمانهاست نسبت داده و گفته اند که «المطهرون» منظور ملائکه است. زیرا اگر به آیات ماقبل توجه کنیم این امر را متوجه میشویم: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ* لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه 77-79) یعنی: که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند].
طوریکه علامه عبدالرحمن سعدی در کتاب تفسیرخود می نویسد: «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» در کتابی نگاشته شده است که از چشم و دید خلق پنهان و پوشیده است و این کتاب پنهان لوح محفوظ می باشد. یعنی این قرآن در لوح محفوظ نوشته شده است و نزد خداوند و فرشتگانش در ملاء اعلی مورد بزرگداشت است.
و احتمال دارد منظور از کتاب پنهان کتابی باشد که در دست فرشتگانی است که خداوند آن ها را با وحی و رسالت خویش پایین می فرستد. منظور این است که این کتاب از نگاه و دسترس شیطان ها پنهان است و آن ها قدرتی برای تغییر دادن و افزودن به آن یا کاستن از آن را ندارند.» و نیز مؤید این اینکه منظور لوح محفوظ است نه قرآن، آیات زیر است: «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ* مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ* كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (عبس 13-16) یعنی: درالواح پرارزشی ثبت است،الواحی والا قدرو پاکیزه، به دست سفیرانی است والا مقام و فرمانبردار و نیکوکارا!» پس منظور در آیه ی «لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه 77)، قرآن نیست بلکه لوح محفوظ است.
و اگر هم فرض بداریم که منظور قرآن است، می گوییم؛ لفظ «طاهر» از الفاظ مشترک است چنانکه هم بر مومن اطلاق می شود و هم بر کسی که از حدث اکبر (جنب) طاهر است اطلاق می شود، و نیز بر کسی که طاهر از بی وضویی است نیز اطلاق می شود.
و اگر بر قواعد اصولی تعیین کنیم، متوجه می شویم منظور از "طاهر" در اینجا، غیر مؤمن است یعنی مشرکان حق ندارند آنرا لمس کنند. حدیث صحیح در این باره: «المؤمن لا ینجس» (بخاری) یعنی: مؤمن نجس نیست. و در مورد مشرکان: «انما المشرکون نجس» (سورۀ توبه: آیۀ: 28).
و اما حدیثی که برای نفی دست زدن بدون طهارت آمده است، ضعیف است و حدیث ضعیف حجت نیست.
و این مذهب امام ابوحنیفه و داؤد ظاهری و ابن عباس و ابن حزم و جماعتی از سلف است و ابن منذر نیز این رای را اختیار کرده است. والله اعلم
پس بنظر می رسد که چون رای دوم ارجح است، برای خواندن قرآن، چنانکه قرآن در دست گرفته باشید یا روی لحد قرار گرفته باشد و یا از روی مونیتور خوانده شود، (فرقی ندارد) نیاز به وضوء ندارد.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ﴿٥﴾

آيا به خاطر آنكه شما قومی اسرافکار هستيد، پند [قرآن] را از شما باز گردانيم؟(۵)

تشريح لغات واصطلاحات :

«أفنضرب عنكم»: آيا از شما باز داريم ؟ آيا از شما بدور و منصرف داريم؟

«صفحا»: اغماض،اعراض و رو گردانی.

تفسير :

قبل از همه بايد گفت كه :در فرهنگ قرآن، اسراف به هر كاری كه موجب به هدر رفتن نعمت‌های الهی گردد گفته می‌شود. لذا در اين آيات، افراد بی اعتنا به كتاب آسمانی، مسرف خوانده شده‌اند.

مفسر مشهور جهان اسلام تابعی جليل القدر قتادة بن دعامة (61هـ ـ 118 هـ، 736 ـ 680 م) كه به تأسف در مرض طاعون وفات يافت والله تعالى غريق رحمتش كند، در تفسير اين آيۀ مباركه مينويسد: «به الله قسم؛ اگر در آن هنگام كه اوايل اين امت، قرآن را رد كردند، قرآن از ميان شان برداشته ميشد، آن ها هلاک می شدند اما الله سبحان وتعالى به آنان با رحمت خويش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بيست سال ـ يا به مدتی كه خواسته بود ـ آنان را به سوی قرآن فراخواند». (تفسير كبير ۱۹۵/۲۷).

ابن كثير ميفرمايد: «قتاده در اين سخن به معنايی ظريف و دقيق اشاره كرده است زيرا او می‌گويد: باری تعالى از لطف و رحمتی كه بر اين امت دارد، دعوت شان به سوی خير و اندرز حكيمانه را كه همانا قرآن است ـ فرونگذاشت، هر چند آنان از حد گذشته و از اين دعوت رويگردان بودند بلكه پيوسته آنها را به سوی آن فراخواند تا كسانی را كه هدايت شان را مقدرنموده، به وسيله آن هدايت كند و بركسانی هم كه شقاوت وگمراهی را مقدر كرده، حجت را تمام نمايد». (مختصر ۲۸۵/۳).

خوانندۀ محترم !

اگر تأريخ أنبياء را مطالعه و ورق بزنيم، به وضاحت در خواهيم يافت كه؛ همه أنبياء توسط دشمنان جاهل خويش مورد استهزا وتمسخر قرار گرفته اند، ولی اين استهزاء هيچ وقت مانع كار تنويری ورساندن وحی اسمانی ورسالت الهی به سمع مردم نشده، انبيا هميشه با كار خستگی ناپذيرخويش وبادر نظرداشت همه اهانات ها واستهزاء ها در ميان مردم می رفتند، وإتمام حُجَت می كردند.

آنان از وجود چند نفر مزاحم واستهزاء كار، احمق وجاهلی ترس و حراسی نداشتند وبه كار و رسالت خويش ادامه می دادند، در اين هيچ جای شكی نيست كه: همين عامل استهزای، مرسلين الهی، موجب، هلاكت و نابودی آن قوم گرديده است.

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ﴿٦﴾

و چه بسيار پيغمبران را در ميان امت‌های پيشين فرستاديم.(۶)

تفسير :

يعنی (فرستادن پيغمبری به سوی شما چرا بايد اصلاً مايه عجيب باشد؟ قبلاً) ما پيغمبران زيادی را به ميان ملّتهای پيشين روانه كرده‌ايم. درحاليكه فرستادن انبيا يكی از سنّت‌های الهی است .

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿٧﴾

و هيچ پيامبرى به نزد آنان نيامد مگر آنكه او را استهزا كردند(7)

تفسير :

مفسر صاوى در تفسير اين آيه مباركه مى نويسد : اين بيان براى تسلى خاطر پيامبر صلّى الله عليه و سلّم است؛ يعنى اى محمد! غم مخور و افسرده خاطر مباش، امرى كه براى تو پيش آمده است، براى پيامبران قبل از تو نيز پيش آمده بود.(صاوى ۴/۴۴.)

«مَا يَأْتِيهِمْ...»: اشاره به اين حقيقت است كه مخالفتها و مسخره‌كردنها مانع اين نشده است كه خداوند متعال ارسال پيغمبران را قطع كند، و مؤمنان راستين هم بدانند كه اين رويگردانى هاى از حقّ و مبارزه با آن، و شكنجه خوبان و تمسخر ايشان، سابقه طولانى در تاريخ انبيا و رسول دارد.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴿٨﴾

ما كساني را كه نيرومندتر از اينها بودند هلاك كرديم، و نمونه‌هايى از عذاب پيشينيان گذشته است.(8)

تشريح لغات واصطلاحات :

«بَطْشاً»: نيرومندى، دليرى. حمله و يورش. تندى و تيزى.«مِنْهُمْ»: از قريشيان و مكّيان.«مَثَلُ»: سرگذشت. نمونه زندگى.

تفسير :

امام فخررازى فرموده است: كفار قريش در زمينه‌اى كفر و تكذيب همان راه و روشى را پيش گرفته بودند كه كفار قبل از آنها پيش گرفته بودند. پس بايد از مصيبتى كه بر آن ملت‌ها نازل شد برحذر باشند؛ چرا كه ما وضع آنها را برايشان مثل زديم.(تفسير كبير ۱۹۵/۲۷)

خوانندگان گرامى !

در آيات متبركه (9 الى 25) در باره نعمتهاى الله سبحان وتعالى ، انواع دروغ پردازيها ونظريات باطل مشركان و رد آنها، به بيان گرفته ميشود .

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴿٩﴾

و اگر از آنان بپرسى آسمان ها و زمين را چه كسى آفريده است؟ مسلماً مي‌گويند: خداوند قادر و دانا آنها را آفريده است. (۹)

تشريح لغات واصطلاحات :

« سَأَلْتَهُمْ »: از آنان پرسيدى. [عنكبوت/61 و۶۳]، [لقمان/۲۵]، [زمر/۳۸]. « الْعَزِيزُ »: چيره و غالب، شكست ناپذير، ظفرمند.

تفسير :

در اين هيچ جاى شكى نيست كه: مشركان آفريدگار آسمان و زمين را الله تعالى مى دانستند ولى زمانيكه بحث عبادت در ميان مى آمد، بت ها راموردِ پرستش خويش قرار مى دادند.

«لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ اَلْعَزِيزُ اَلْعَلِيمُ» قطعاً خواهند گفت: تنها خدا آنها را آفريده است، كه در ملكش مقتدر است و به مخلوقش آگاه است. قرطبى گفته است: پذيرفته‌اند كه خلق و ايجاد از آن او مى باشد، اما به خاطر نادانى و سفاهت، ديگرى، را در عبادتش انباز و شريک قرار مى دهند. (تفسير قرطبى ۱۶/۶۴).

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴿۱۰﴾

همان خدایی كه زمین را محل آسایش شما بندگان قرار داد و در آن راه ها قرار داد تا شاید راه یابید. (۱۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَهْداً»: گاهواره. مكان آماده. محل استراحت و آسایش. (ملاحظه شود: مجمع‌البيان الحديث).« سُبُلًا » جمع سبیل، راهها. و به وسيله اين راهها به مقاصد دين و دنيا، چون علم تجارت و سیاحت و امور دیگر آشنا و هدایت شوید.

تفسیر :

قابل یاد آوری است که: زمین به خودی خود قابل سکونت نبود، ولی پروردگار با عظمت آنرا برای استفاده انسان ها مهار و آماده ساخت وبشکل عام هدف از خلقت زمین وآسمان همانا استفاده وبهره‌گیری انسان است.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۱﴾

وآن ذاتی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، وبه وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم، شما نیزاین گونه (ازقبرها) بیرون آورده میشوید.(11)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بِقَدَرٍ»: به اندازه لازم. به مقدار معیّن. مفسربیضاوی فرموده است: یعنی به میزانی که مفید باشد نه زیان بخش. (تفسیر بیضاوی ۱۷۷/۲). «أَنشَرْنَا»: زنده گردانديم (ملاحظه شود سورۀ: انبیاء آیه: 21).

« بَلْدَةً مَيْتًا»: سرزمینی مرده.

تفسیر :

یعنی فرستادن آب از آسمان به مقدر معینی است؛ نه آن را طوفانی می سازد که غرق کند و نه ناچیز می نماید که نیازهای زندگی را برطرف کرده نتواند. به وسیله باران، زمین خشک را سرسبز می نماید و انواع میوه ها و سبزیجات را بیرون می آورد که شما و چار پایان شما از آنها استفاده می نمایید. همچنان که پروردگار بزرگ زمین مرده را زنده می سازد، به همان گونه مرده ها را زنده می نماید و از قبرهای شان برای حساب بیرون می آیند.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴿۱۲﴾

و آن ذاتی که همه زوجها را آفريد، و براي شما از كشتيها و چهار پایان مرکب هائي قرار داد كه بر آن سوار شويد.(12)

تفسیر :

«الأَزْوَاجَ»: جفتها. مراد نرها و ماده‌ها و مثبتها و منفیها و بالاخره همه جنسهای مخالف است. (ملاحظه شود: یس: 36). حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: «الأزواج» یعنی اصناف و انواع از قبیل شیرین و ترش، و سفید و سیاه و نر و ماده. (حاشیه‌ای جمل ۷۷/۴).

ابن کثیر در تفسیر ایهٔ مبارکه: «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ اَلْفُلْكِ وَ اَلْأَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ» می نویسد: یعنی آن را برایتان مسخر و رام کرده است تا گوشت آنها را بخورید و بر پشت آنها سوار شوید. (مختصر ۲۸۵/۳).

لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾

تا بر پشت آنها به خوبي قرار گيريد، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامي كه بر آنها سوار شدید متذکر شوید، وبگوئيد پاك و منزه است آن ذاتی كه اين رابرای ما مسخر

ساخت و گرنه ما توانائي آن را نداشتيم. (١٣)

تشريح لغات واصطلاحات :

«لِتَسْتَوُوا»: (سوي): تا قرار گيريد ،تا مستقرّ گرديد و جا خوش كنيد. «مُقْرِنينَ»: (قرن): رام‌كنندگان ،توانايان. به زير فرمان درآورندگان و نگاه‌دارندگان.

وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

و يقيناً ما به سوی پروردگارمان باز می گرديم (١۴)

تشريح لغات واصطلاحات :

«مُنقَلِبُونَ»: برگردندگان (ملاحظه شود: اعراف / 125، شعراء / 50).

تفسير :

«وَ إِنَّآ إِلَي رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ»: اين آيه اشاره دارد به اينكه: بعد از اين جهان معاد و محاسبه در ميان است و نبايد هنگام سوار شدن بر مركبهای وداشتن زرق و برق دنيا وسيله غرور شمرد. و تكبر نمود.

در اين آيه مباركه درس واضحی برای ما انسان ها كه؛ هنگام استفاده و بهره‌گيری و بهره مندی، از نعمت هاي الهی بايد همراه ياد الله و تشكّر از او باشد (نه سبب غرور و غفلت).زيرا اعتراف به عجز، خود نمونه‌ای از شكر است.

در حديث شريف به روايت ابن عمر(رض)آمده است كه رسول الله ﷺ در هنگام سفر ـ چون سوار مركب خويش می شدند ـ سه بار تكبير گفته و آنگاه می خواندند: «سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ﴿13﴾ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ﴿14﴾ [الزخرف: 13-14]

سپس چنين دعا می‌كردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِى الْمَالِ وَالأَهْلِ».

«بارالها! ما در اين سفر خواهان نيكي و تقوی و عملی هستيم كه باعث خشنودی تو باشد. بار الها! اين سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزديک كن. ای الله! تويی همراه ما دراين سفر،و تو جانشين ما در خانواده هستی. بارالها! از مشقت های سفر، و ديدن مناظرغم انگيز، و تحول ناگواردر مال و خانواده به تو پناه ميبرم».

و زمانيكه از سفر به نزد خانواده خويش باز ميگشتند، می‌گفتند: «آيبون تائبون إن‌شاءالله عابدون لربنا حامدون». «توبه كننده بازگشت كرده‌ايم و اگر خدا بخواهد برای او ـ كه پروردگارما است ـ عبادتگر و ستايشگريم». گفتنی است كه خاوندأ در سوره »هود/41»،

دعای ديگری را برای ما بر زبان نوح عليه السلام تعليم داده است كه چون به كشتی سوار ميشويم، بايد آن دعا را بخوانيم و آن اين دعاء است: «بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرِيٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ» (سورۀ هود:41).

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

آنها براي خداوند از بندگانش جزئی (مانند فرزند و شريک) قرار دادند، راستی كه انسان بس ناسپاس آشكار است(15)

تفسير :

امام بيضاوی مفسر مشهور جهان اسلام درتفسير آيۀ مباركه:«اَلۡإِنسَٰنَ لَكَفُورٞ مُّبِينٌ» مينويسد: يعنی كفر و ناسپاسيش آشكار است؛ زيرا نسبت دادن فرزند به خدا از فرط نادانی ناشی ميشود و مقام خدا را تحقير ميكند. (بيضاوی ٢٧٧/٢).

هدف از جزء در اينجا، فرشتگانند زيرا مشركان ايشان را دختران خدای سبحان ميپنداشتند و فرزند جزئی از پدرش ميباشد چنان كه در حديث شريف آمده‌است: «فاطمة بضعة منی: فاطمه پاره تن من است». «به راستی كه انسان بس ناسپاسی آشكار است» زيرا او آشكارا منكر نعمتهای خداوند جلّ جلاله بر خود می‌شود و از آنجا كه نعمتهای

خداوند جلّ جلاله بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می‌باشد چنانکه این گروه نادان ـ هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند ـ همین دروغ بزرگ را در میان آوردند. (تفسیر انوار القرآن).

أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾

(ای مشرکان) آیا خدا از مخلوقات خود بر خویش دختران را انتخاب کرده و برای شما پسران را برگزیده است؟ (١۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَصْفَاكُمْ»: برای شما انتخاب کرده است (ملاحظه شود سورهٔ: اسراء:40)

تفسیر :

ابن کثیر فرموده است: این شدید ترین اعتراض به آنها است.(مختصر ٢٨۶/٣.)
«اِتَّخَذَ»: برگزیده است. برگرفته است.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴿١٧﴾

در حالی که چون یکی از آنان را به آن چه برای رحمن مثل زده است، مژده دهند، چهره‌اش از فرط ناراحتي سياه مي‌شود، و مملو از خشم ميگردد! (١٧)

تشریح لغات واصطلاحات :

«كَظِيمٌ»: پرازخشم ولبریز ازغم واندوه (ملاحظه شود: یوسف:84، نحل: 58).

تفسیر :

امام فخررازی در تفسیر خویس مینویسد که: هدف از آیهٔ مبارکه یادآوری کم عقلی وحماقت و خیره سری آنها می‌باشد؛ چون موجودی که تا این حد نقص و ننگ به شمار می‌آید، چگونه جایز است آن را به خدا نسبت داد؟ روایت شده است که به یک عرب خبر دادند که زنش دختر زائیده است، پس خانه‌ای را که زنش در آن بود ترک نمود. (تفسیر کبیر ٢٠١/٢٧).

«ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً»: برای خداوند مهربان همسان و همانند می‌سازد. چرا که فرزند از جنس والدین خود و نظیر و شبیه ایشان در جنسیّت است. برای خداوند مهربان مثال می آورد و مثل می زند.

أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

آیا کسی که به زیب و زیور پرورش یافته و در وقت خصومت و مجادله نمی تواند مقصود خود را آشکار و اثبات کند (به الله نسبت می دهند؟).(18)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْحِلْيَةِ»: زینت. زیور. «يُنَشَّأُ»: پرورش می یابد.

تفسیر :

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر دکتور علی صابونی در تفسیر آیهٔ مبارکه «وَ هُوَ فِي الْخِصٰامِ غَيْرُ مُبِينٍ» می نویسد: «یعنی زن به سبب نقص عقلش، وقتی به استدلال بپردازد و سخن بگوید، نمی‌تواند دلیل و حجت خود را کامل بیان کند و خیلی کم زنی را می یابی که سخن را خراب نکند، و معانی مبهم و درهم نیاورد، پس چگونه می توان موجودی را با این نقایص به خدا نسبت داد؟» (التسهیل ٢۶/۴).

همچنان ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «زن در ظاهر و باطن ناقص است. نقص ظاهرش را با به کار بردن زیورآلات جبران می‌کند.

شاعر گفته است: و ما الحلی إلا زینة من نقیصة یتمّم من حسن إذا الحسن قصّرا «زیور جز آراستن و خود آرایی چیزی نیست. وقتی حسن و نیکی کم شود، زیور حسن را تکمیل می‌کند».
اما ضعف معنویش عبارت است از این‌که از انتقام‌جویی ناتوان است. همانطور که وقتی مردای مژده‌ای تولد دخترش را به او دادند گفت: «فرزندی نیک نیست، کمک و نصرتش گریه می باشد و نیکیش دیبا». (مختصر ۲۸۷/۳).
همچنان آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.
استفاده از طلا و نقره برای مرد :
در اصل آراستن با طلا برای مردان حرام است، همانطورکه پوشیدن ابریشم برای آنان حرام می باشد.
ابوداؤد و غیره از علی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده اند که گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ هَذَيْنِ حَرَامٌ عَلَى ذُكُورِ أُمَّتِي»: «این دو (طلا و ابریشم) برای مردان امتم حرام هستند»(ابوداود 4057)
ترمذی از ابو موسی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کرده که گفت: پیامبرصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا» «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امتم حرام شده اند».
در صورت نیاز، مباح است؛ چنانچه که صاحبان سنن روایت کرده اند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عرفجه بن أسعدرَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وقتی بینی اش قطع شد، اجازه داد که از بینی طلایی استفاده کند. (ابو داود 4232)
فقها گفته اند که گروهی از صحابه دندانهای خود را با نوارهای طلایی بستند تا نیفتند، چون این کار به معنای گذاشتن بینی طلایی است.
ابوالخطاب (المغنی ابن قدامة 18/1) می گوید: پوشاندن نوک شمشیر با طلا ممانعتی ندارد، چون شمشیر عمررَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ در زیوراتی طلایی بود؛ چنان که امام احمد گفته است. (فضائل الصحابة 256/1(325).
ترمذی از مزیده عصری رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه در حالی وارد شد که شمشیرش با طلا و نقره آراسته شده بود. (ترمذی 1690)
اما الماس ظاهراً حرام نیست چون نص در مورد طلا آمده نه در مورد چیزی دیگر؛ امّا زیورات از قبیل: الماس گران بها، لؤلؤ و جواهرات گران قیمت مثل: پلاتین و مانند آن برای مردان مکروه می باشد، چون ازجمله اسراف به شمار می رود که نیازی به آن نیست، و با این کار قلب فقرا شکسته میشود.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴿١٩﴾

و فرشتگان را که بندگان پروردگار مهربان هستند، مؤنث قرار دادند. آیا در وقت آفریدن آنان حاضر بودند؟ این گواهي آنها نوشته مي شود و از آن بازخواست خواهند شد! (۱۹)

تفسیر :
مفسران گفته اند: خدا در مورد کفار عرب سه سخن را بازگفته است:
اول، اینکه آنها فرزند را به خدا نسبت دادند.
دوم، اینکه دختران را به او نسبت داده‌اند.

سوم، اینکه بدون دلیل و برهان بر مؤنث بودن فرشتگان گواهی داده‌اند. اما قرآن آنان را در این سخنان تکذیب کرده است. بعد از آن گمراهی وبهتانی دیگر افزودند وگمان بردند که این امرخدا را راضی و خشنود می‌کند. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شأن نزول آیۀ 19:

ـ ابن منذر از قتاده روایت کرده است: گروهی از منافقان می‌گفتند: خدا با جن خویشاوندي کرد، از این وصلت فرشتگان پیدا شدند. پس خدای بزرگ آیۀ «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثاً» را نازل کرد.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُم مَّا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴿۲۰﴾

آنان گفتند: اگر پروردگار مهربان میخواست ما فرشتگان را عبادت نمیکردیم، آنان هیچ اطلاع ودلیلی به این ندارند. و ایشان جز از حدس و تخمین، سخنی نمی‌گویند. (۲۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لَوْ شَآءَ الرَّحْمَانُ » : مشرکان تنها برای توجیه عقائد فاسد و اعمال خرافی خود چنین سخنی می‌گفتند . درست است که در عالم هستی چیزی بی‌اراده خدا واقع نمی‌شود ، ولی الله خواسته است که ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم . خود آنان اگر کسی حقوقی از ایشان را پایمال می‌کرد ، هرگز از مجازات او چشم‌پوشی نمی‌کردند و نمی‌گفتند : چه مانعی است، دست تقدیر چنین کرده است.« يَخْرُصُونَ » : تخمین می‌زنند و ناسنجیده می‌گویند (ملاحظه شود : انعام / 116 و 148 ، یونس / 66).(تفسیر نور).

تفسیر :

مفسر قرطبی فرموده است: و این سخن از جانب آنها گفته‌ی حق است و از آن قصد باطل و ناروا شده است؛ چون همه چیز به اراده‌ای خدا اتفاق می‌افتد و مسلم است مشیت، غیر رضایت است و استدلال به مشیت درست نیست؛ چون اگر آنها به جای بت ها خدا را پرستش می‌کردند، می دانستیم خدا آن را از آنان اراده کرده است. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۶).

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَهُم بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿۲۱﴾

آیا به آنان پیش از آن [قرآن] کتابی داده ایم که بدان تمسك می جویند.(21)

تشریح لغات واصطلاحات :

« قَبْلِهِ » : پیش از قرآن .

امام فخر رازي درتفسیر آیه مبارکه فرموده است: یعنی آیا چنان گفتار ناروایی را در کتابی منزّل قبل از قرآن یافته اند تا بر آن تکیه کرده و به آن استدلال کنند و آن را دستآویز قرار دهند؟ (تفسیر کبیر ۲۰۶/۲۷).

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿۲۲﴾

بلكه آنها ميگويند ما پدران خود را بر دینی یافته‌ایم و ما بر نقش قدم آنها روان و راه یافته‌ایم. (۲۲)

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: أُمَّةٍ یعنی آیین و طریقه، و از این‌رو به امّت موسوم شده است که به سویش رومی‌آورند. (ابو سعود ۵/۴۲).

باید یاد آور شد پیروی ونقش قدم برداشتن به آداب و رسوم و عقاید نیاکان در صورتیکه مستند به کتاب آسمانی وسنت رسول الله ﷺ نباشد محکوم است. در ضمن باید گفت: گذشتگان و نیاکان که سنّت های غلط را اساس و پایه گذاری کرده‌اند، نباید فراموش کنند

که مسئول خطاء و اشتبهات راکه نسل های بعدی به پیروی آن، مرتکب میشوند نیز مسؤل میباشند.

وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾

و همچنین ما هیچ رسولی پیش از تو در هیچ شهر و دیاری نفرستادیم جز آنکه اهل ثروت و مال آن دیار به رسولان گفتند که ما پدران خود را بر دین و عقایدی یافتیم و از آنها البته پیروی خواهیم کرد. (٢٣)

تفسیر :

امام بیضاوی در این مورد می نویسد: آیه خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم را تسلی داده و نشان مي دهد که تقلید در چنین مواردی، گمراهی در دین است و نیاکان آنها سندی قابل ملاحظه و قابل اعتماد نداشته اند.

از اینرو مترفین را مخصوصاً ذکر کرده است تا نشان دهد که ناز و نعمت و حب بطالت وتنبلی، آنها را از دقت وتأمل بازداشته وبه سوی تقلید کورکورانه منحرف کرده است. (تفسیر بیضاوی ١٧٨/٢).

«كَذٰلِكَ»: به همین منوال. همین گونه. یعنی مشرکان در همه ادوار تاریخی، زمانیکه ازارایه برهان واوردن حجّت عاجز وناتوان می شوند، سلسله خصومت با حقیقت را جنبانده‌اند، و دست به دامان تقلید زده‌اند.«أُمَّةٍ»: دین و آئین.

«مُقْتَدُونَ»: اقتداءکنندگان. پیروی کنندگان. مقلّدان.

بناءً پیروی از افکار وعقاید پیشینیان قابل بازنگری و بررسی است و اقتدای مطلق و بی‌چون و چرا در فهم منطق قرآن وسنت رسول الله ﷺ، معنی ندارد.

عبدالعزیز بن محمد نَسَفی معروف به عزیزالدین نسفی یکی از عرفای مشهور سده هفتم هجری میفرماید: «این آیه، تسلیت و دل جوئی از رسول الله ﷺ است، با بیان این‌که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان واضح برتقلید در عقاید و اصول دین می باشد.

تقلید چیست؟

«تقلید یعنی انقیاد و خضوع بدون اختیار و نیز احاطه تفویض و پیروی بدون نظر و استدلال. گفته شده: قَلَّدَ فلان فلاناً یعنی از او بدون هیچ‌گونه حجت و دلیلی پیروی نمود.» (ابن منظور، لسان العرب، مادة قَلَّدَ، ج 3، ص 365.) «جعل القلادة فی العنق»، به معنی گذاشتن قلاده در گردن است که از قلاده گرفته شده است که شخص به وسیله آن تقلید می‌کند و تقلیدُ الهدی فی‌الحج یعنی قلاده را در گردن قربانی گذاشتن و بردن آن به حَرَم برای قربانی کردن.) (شوکانی، ارشاد الفحول، صفحه 239./ زحیلی، اصول الفقه الاسلامی، جلد 2، صفحه 1148.).

در معجم لاروس نیز معنی فوق به طور جامع بیان می‌شوند: التقلید: اتباع و پیروی از کسی بدون نظر و تأمل در دلیل آن. والتقلید: پیروی شخص از دیگری در اعمال و سلوکش. (معجم لاروس، باب قَلَّدَ.)

و باب آن به صورت قَلَّدَ (ماضی)، یقَلِّدُ (مضارع) و تقلید (مصدر) صرف می‌شود و کلمات الاقتداء، الاتباع، الاستصواب دارای معنی لغوی یکسان هستند و معنی اصطلاحی آن‌ها متفاوت است.

معنای اصطلاحی تقلید:

تعریف برگزیده از مجموعی تعاریف به تعریف ارایه شده امام شوکانی اکتفاء میداریم: «هو قبول رأي من لاتقوم به الحجة بلاحجة»(تقلید قبول دیدگاه بدون دلیل از کسی است

که دلیلی بر آن ارائه نداده است.) و یا «العمل بقول الغیر من غیر حجة» (عمل به گفته کسی بدون دلیل می باشد). (شوکانی، ارشاد الفحول، جلد 2، صفحه 239.)

فواید حاصله از این تعریف :

1- خارج شدن عمل به قول رسول اکرم ﷺ که تقلید محسوب نمی شود؛ زیرا اساساً قول، فعل و تقریر ایشان حجت است و عمل به سنت رسول اکرم ﷺ که از جملۀ ادلۀ استنباط و احکام است و تقلید محسوب نمی‌شود.

2- قبول روایت، آنچه راوی از کسی که قول او حجت است، روایت کند، تقلید محسوب نمیگردد. (حلیمه بوکروشه، مجلة الأمة، شماره های 90 و 91، صفحه 107.)

زیرا در صورت حجت بودن روایتش، به گفته‌ای استناد می شود که حجت است و روایت راوی ثقه فقط ارتباطی بر اخذ قول حجت است که در این حالت قبولش تقلید محسوب نمی‌گردد.

تعریف آمدی: نیز همانند تعریف شوکانی است: «التقلید هوالعمل بقول الغیر من غیرحجة ملزمة.» (آمدی، الأحکام فی اصول الأحکام، ج 4، ص 227.»

3- همچنین ایشان در کتاب القول المفيد في أدلة الاجتهاد والتقليد میفرماید: عمل به اجماع نیز جز تقلید محسوب نمی شود. با توجه به اینکه اجماع، جزء ادلۀ استنباط احکام است، پس استناد به آن تقلید محسوب نمی شود.(نک: شوکانی، القول المفید فی ادلة الاجتهاد والتقلید، ص 54 تا 62.)

4- امام شوکانی بر این باور است که استفتاء عوام از مفتی باید با فهم دلیل و استدلال مفتی باشد و در صورت فهم عامی از دلیل مجتهد، عمل عامی را نمی‌توان تقلید دانست؛ زیرا در این حالت، عامی به دلیل شرعی عمل نموده نه قول مجتهد؛ پس تقلیدی انجام نگرفته است.

5- استناد قاضی به شهادت شهود نیز تقلید محسوب نمیگردد؛ زیرا تقلید، قبول قول بدون دلیل است وشهادت شهود جزء ادلۀ حقوقی محسوب میگردد.

ابن تیمیه و غزالی- رحمهماالله- تقلید باطل را چنین تعریف می‌کنند: «التقلید الباطل المذموم هو قبول قول الغیر بلا حجة.» (تقلید باطل مورد نکوهش قبول دیدگاه دیگران بدون دلیل است.). (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، ج 15، ص 15./- غزالی، المنخول، صفحه 472.)

پس اگر قبول قولی از روی ادله شرعی باشد، مذموم و باطل نیست؛ بلکه جایز و حتی بنابر دیدگاه علمایی همچون شوکانی واجب است.

امام غزالی در ذیل تعریف برگزیده خود می نویسد: قبول قول رسول الله ﷺ و صحابهش نیز اگر قائل به حجیت آن باشیم، تقلید محسوب نمیشود.

تقلید از مذاهب أربعه :

قبل از همه باید گفت که: بنابر قول جمهور، هیچکس ملزم به تقلید از امام و مذهب خاصی نیست، ولی اگر شخصی عامی یا عالمی که اهلیت اجتهاد را ندارد ملزم به اتّباع است و در صورت ضرورت می تواند تقلید کند؛ و در این راستا اثبات گردید که التزام به مذهب معین واجب نیست و شخص می‌تواند بنابر اجماع صحابۀ کرامش از هرکس که قولش را مطابقت شریعت ببیند تبعیّت نماید و چنان‌چه در این چارچوب، دلیل قوی‌تر از امام مقلَّدَش را یافت، وظیفه دارد به این دلیل قوی تمسک جوید و از تعصب بی‌جا و خروج از حق و حقیقت جلوگیری نماید. با این اوصاف افرادی قائل به وجوب التزام به مذهب معیّن و مدوّن از جمله مذاهب اربعه که مدارس فقهی بزرگ، جامع، مستدل، منظم و با پیروان بسیار زیاد می‌باشند.

دیدگاه ائمۀ اربعه درباب تقلید از آن‌ها:

اقوال امام ابو حنیفه(رح) و شاگردش امام ابو یوسف:

مؤرخان مینویسند که :امام صاحب ابو حنیفه (رح) در اصل از افغانستان می باشد. جدش در زمان خلافت حضرت عمر (رض) به دین اسلام مشرف شد وی سپس به کوفه آمده و در آنجا اقامت گزید.

امام ابوحنیفه (رح) در سال 80 هجری در کوفه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان بدنیا آمد، و در سال 150 هجری در بغداد وفات یافت.

امام أعظم أبوحنیفه(رح) میفرماید: «این رأی و نظر من است، پس هرکس نظری بهتر از نظر من را داشته باشد، آن را قبول می‌کنیم.» (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20.)

ابن‌قیم، ازامام ابوحنیفه وامام ابویوسف؛ نقل کرده که آنان می‌گویند: «برای هیچ‌کسی حلال و جایز نیست که از ما تقلید کند و رأی و نظر ما را بپذیرد، مگر زمانی‌که از ادلهٔ آن آگاه باشد.» (شوکانی، القول المفید فی ادلة الأجتهاد والتقلید، صفحه 88.)

همچنین می‌فرماید: «هرگاه سخن من با کتاب خدا و سنت پیامبرﷺ مخالفت داشت، آن را ترک کنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، صفحه 16 به نقل از (الایقاظ ص150 و آن را به امام احمد/ نیز نسبت داده است.)

اقوال امام مالک (رح):

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی‌عامر بن عمرو بن حرث بن عثمان بن جثیل بن سعد بن ذی اصبح اصبحی متولد سال (90، یا 93، یا 95 در مدینه به دنیا آمده و در سال 179 وفات نموده است).

امام مالک (رح) میفرماید: «من انسانی هستم که هم به حق اصابت می‌کنم و هم خطاء، پس قول و نظرم را با کتاب و سنت بسنجید. هر آنچه که با کتاب و سنت موافق باشد، آن را بگیرید و به آن عمل کنید و هر آنچه که با کتاب و سنت موافق نباشد، آن را رها کنید و به آن عمل ننماید.» (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20. / - شوکانی، القول المفید فی ادله الأجتهاد و التقلید، 42./- شوکانی، ارشاد الفحول، 243/2 به نقل از ابن حزم.)

روایت است امام مالک (رح) در نزدیکی مرگش میفرمود: دوست داشتم به خاطر هر مسئلۀ که با رأی خود، حکم آن را بیان کرده‌ام، تازیانه‌ای به من زده شود؛ زیرا صبر و تحمل تازیانه آن جهان را ندارم. (شوکانی، ارشاد الفحول، 466/2.) و نیز گفته است: «به جز سخن پیامبر ﷺ سخن کسی دیگر از انسان‌ها چنین نیست که حتماً پذیرفته شود؛ بلکه می توان سخنش را پذیرفت یا ترک کرد.» (ناصرالدین آلبانی، روش نماز پیامبرﷺ، ترجمه عبدالله ریگی احمدی، صفحه 17./- آلبانی آن را به امام احمد نیز نسبت می دهد نک: مسائل الإمام أحمد، 276.).

خوانندۀ محترم !

امام مالک میفرمایند: از چهار کس علم فرا نگیرید: از نادان و از صاحب بدعتی که مردم را به بدعت خود دعوت می‌کند و از دروغگو اگر چه بر پیامبر دروغ نمی بندد و از عالمی که دارای فضل و تقوی است اما نمی داند دارای چه علمی است و نمی‌داند که چه چیز را روایت می‌کند.

اقوال امام شافعی(رح) و امام نووی(رح):

محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبیدبن عبد یزید بن هشام بن مطلب بن عبد مناف بن قصی قریشی از بنی‌المطلب و مادرش از قبیلۀ ازد می باشد.

او در سال (150هـ متولد و در روز جمعه آخرین روز ماه رجب سال 204 در مصر وفات کرد.)

امام شافعی میفرماید: «إذا صحّ الحديثُ فهوَ مذهبي»«هرگاه حدیثی صحیح و ثابت شود،

قول مرا به دیوار بکوبید و هرگاه برای حکم مسئله‌ای حجت و دلیلی را دیدی، آن قول من است.» (ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی، 211/20.)
همچنین بیهقی از ایشان چنین نقل کرده است: هرگاه انسان ثقه و عادلی خبر دیگری را روایت کرد تا اینکه به پیامبر ﷺ ختم شد، پس آن خبر، از پیامبر ﷺ ثابت شده است و هیچ حدیثی از پیامبر ﷺ هرگز رها نمی‌شود مگر حدیثی که حدیث صحیح‌تری با آن مخالف باشد. (شوکانی، ارشاد الفحول، 52/2.)
ابن قیم در کتاب أعلام الموقعین از امام شافعی چنین نقل می‌کند: هر مسئله‌ای که در آن خبری از رسول خدا ج صحیح و ثابت شده است و خلاف گفتهٔ من باشد، اعلام می‌کنم که در زمان حیات خود و بعد از مرگم از قول خود رجوع می‌کنم.». (شوکانی، ارشاد الفحول، 52/2.)
نیز فرموده اند: «هرگاه در کتاب من، موردی خلاف سنت پیامبر ﷺ یافتید، سنت پیامبر ﷺ را بگیرید و سخن مرا رها کنید.» و در روایتی فرموده: «از آن پیروی نمایند و به سخن کسی دیگر توجه نکنید.» (آلبانی، روش نماز پیامبر ج، ص 19 به نقل از: ذم الکلام (1/47/3) و خطیب در (الاحتجاج) 12/8.) ونیز فرموده‌اند: «إذا صح الحدیث فهو مذهبي»(نووی و شعرانی، 57/1). «هرگاه حدیثی صحیح باشد (و مخاف قول من باشد) آن مذهب من است.»

اقوال امام احمد حنبل (رح) :

ابوعبدالله احمد بن محمد بن هلال شیبانی مَروزی بغدادی در سال 164 هجری در بغداد متولد شد و در سال 241 هجری وفات نموده است.
در میان ائمهٔ اربعه، از امام احمدبن حنبل (رح)، اقوال بیشتری در ارتباط با مذمت و نکوهش رأی وارد شده است و علاوه بر آن، ایشان بیشتر از همه، مردم را از تبعیت از رأی علما بر حذر داشته و آنان را به تبعیت از سنت پیامبر ﷺ ملزم کرده است. ابن‌قیم در أعلام الموقعین نقل می‌کند که ایشان صراحتاً از عمل کردن به رأی دیگران به‌طور مطلق نهی کرده است.
همچنین ابن‌جوزی / و بعضی از اصحابش چنین گفته‌ای را از وی نقل کرده اند. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ص 57.)
ائمهٔ اربعه بر مقدم نمودن نص بر آراء و نظرات شان اجماع و اتفاق دارند بنابر این، عالمی که به نص عمل می نماید و قول علما را رها می‌کند، موافق ائمهٔ مذاهب است و مقلدی که اقوال علما را بر نص مقدم می‌دارد، مخالف خدا و رسول خدا ج و مخالف پیشوای مذهبش و سایر علمای اسلام عمل میکند. (ابن تیمیه، مجموع‌الفتاوی، صفحه 57.)
امام احمد(رح) میفرماید: از من و مالک و شافعی و اوزاعی و ثوری تقلید نکنید؛ بلکه احکام مسائل را از جایی بگیرید که ایشان از آنجا گرفته‌اند و میگوید: کسی که در مسائل دینی‌اش از دیگران تقلید کند، نشانه کم فهمی اوست. ابن قیم / میگوید: بدین خاطر است که امام احمد کتابی را در فقه تألیف نکرده است. (ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، صفحه 61. وزحیلی، اصول الفقه الإسلامی، جلد 2، صفحه 1130.).

حکم خروج از مذاهب أربعه :

مؤرخین می نویسند: امام شافعی (رح) بعد از اینکه در ساله 200 ه از عراق به مصر سفر کرد برخی از اقوال خود را تغییر داد که در برخی از کتاب‌ها همچون (منهاج الطالبین اثر نووی، به اقوال قدیم – آرای صادره در عراق، و اقوال جدید، آرای صادره در مصر) مشهور شدند. (مراجعه شود: رستاقی، القدیم و الجدید من اقوال الامام الشافعی، صفحه 47- 48.)

همچنان صدور فتوا توسط شاگردان مذاهب برخلاف مذهب در کتاب های فقهی بسیار مشاهده می‌گردد همچون فتاوایی که امامان ابو یوسف و محمّد (رحمهما الله) برخلاف دیدگاه امام أعظم / و فتاوای نووی/ بر خلاف امام شافعی/ و... صادر شده است.
خوانندۀ محترم !
با در نظر داشت نظریات وبیانات صریح ائمۀ اربعه و شاگردانشان در بحث خروج از مذهبِ آن‌ها، هستند برخی از شاگردان و امامان مذاهب که خروج از مذهب را حرام دانسته و چنین مجوزی را برای مقلّد جایز ندانسته‌اند و اساس استدلال آن‌ها بخاطر مدوّن و جامع بودن مذاهب است به گونه‌ای که دیدگاه صحابهش از چنین صفتی بی بهره است، از جمله امام الحرمین در این زمینه چنین ابراز می دارد: اجماع محققین بر این است که برای عوام جایز نیست که از شخص صحابی تقلید کند. بلکه بر آن ها واجب است که از ائمۀ اربعه تقلید کنند؛ زیرا آن ها، مسائل را عمیق بررسی و در آن ها تعقل نموده؛ و مطالب را فصل بندی و تبویب کرده اند. حالات مختلف هر مسئله را بیان کرده‌اند؛ و بر شیوۀ قدما بر مسائل، وارد شده اند؛ زیرا کسانی که زودتر رفته اند، هر چند، برای مسلمانان، در دین، الگو و قدوه هستند، در اصلاح و ویرایش روش های مختلف اجتهاد، گرفتار نیامدند. راه های تفکر و تأمل و مباحثه و منازعه را تبیین نکردند؛ در حالیکه ائمۀ مذاهب، نسل های بعدی را از تفکر و تهمل و تعقّل در راه و روش اصحاب، بی‌نیاز کردند. پس عوام، مأمور به پیروی از مذاهبِ آن‌ها هستند.(جوینی، البرهان، 284/2.)
ابن حجر هیتمی/ در جواب این سؤال: آیا تقلید از غیر ائمۀ اربعه جایز است؟ می‌گوید: خلاصه و لب مطلب این است؛ تقلید غیر از ائمۀ چهارگانه، در افتا (فتوی دادن) و قضاء (داوری و قضاوت) جایز نیست.
اما در کارهای شخصی، تقلید از غیر ائمۀ چهارگانه، ـ البته از کسانی که تقلیدشان جایز است نه از مذاهب بدعی و خرافی مانند غلات و باطنیه و برخی از مذاهب ظاهری ـ جایز است. به شرط اینکه، مذهبی را که میخواهد تقلید کند؛ از طریق روایت عدل از عدل دریافت کرده باشد و تفاصیل و متعلقات آن را بنابر آن مذهب، بشناسد. اگر خواست که تقلید آن امام را با دیگری درآمیزد، نباید دچار تلفیق شود؛ زیرا برخی از تلفیقات ممنوع هستند.
مانند تقلید شخصی از امام مالک/ در عدم نجاست سگ و تقلید از امام شافعی/ در مسح بعضی از سر با هم در یک وضو، که به اتفاق بلکه گفته شده به اجماع، ممنوع است.
هرگاه شروطی که برای تقلید ذکر کردیم، و دیگر شروط مورد نیازی که در جای خود مشخص است، فراهم شد؛ عبادات وداد و ستدهای مقلِّد بر اساس آن تقلید، صحیح است.
در غیر این صورت، صحیح نیست و دچارگناه می‌شود،که باید فوراً به آن پایان دهد.
موافقت اجتهاد آن مجتهد با یکی از مذاهب چهارگانه، نقل متواتر آن مذهب و تدوین مستقل آن، لازم نیست؛ بلکه کافی است، از یکی از کتاب‌های مذاهب مخالف، که مطمئن و مورد اعتماد باشد، آن را بگیرد. (گل محمّدی، پایان نامه کارشناسی ارشد " التزام به مذهب فقهی معین"، ص 90 و 91 به نقل از (هیتمی، الفتاوی، 325/4).
و حتی برخی دلیل اجماع را برای این ممنوعیّت بیان می‌کنند، صاحب کتاب فواکة الدوانی می‌نویسد: امروزه اجماع مسلمانان بر این است که پیروی یکی از ائمۀ چهارگانه – ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد ـ رحمهم الله ـ واجب است و خروج از مذهب آن‌ها جایز نیست. تحریم تقلید غیر ائمۀ چهارگانه، با وجود اینکه، همه بر هدایت بوده‌اند؛ فقط به خاطر این است که مذهب آن‌ها حفظ نشده است و شاگردان و پیروان آن‌ها فوت شده‌اند و (مذهب امام خود را) تدوین نکرده‌اند. به خاطر همین است که بعضی از محققین گفته‌اند: رأی معتمد این است که تقلید ائمۀ چهارگانه جایز است و تقلید غیر از آن ها هم، جایز است، به شرطی که مذهبشان، در همان مسئلۀ مورد تقلید، حفظ و تدوین شده باشد

به گونه‌ای که شرایط و دیگر معتبرات مذهب، شناخته شود. اما اجماعی که امثال ابن صلاح، امام الحرمین و قرافی در منع تقلید اصحاب نقل می‌کنند، حمل بر تقلیدی می شود، که آن شرایط را ندارند. (قیروانی، فواکة الدوانی، 470/8). البته با همهٔ این اوصاف بسیاری از فقها با این دیدگاه مخالفند و همانطور که پیشتر هم ذکر شد اجماع صحابهٔ کرامش بر عدم وجوب تقلید از هر مجتهد معیّنی با هر درجه‌ای از اجتهاد شکل گرفته و با همهٔ این اوصاف گفتار، کردار و پندار ائمهٔ اربعه و شاگردانشان صراحتاً ابراز می دارد که آن ها تقلید از خود را نه تنها واجب ندانسته‌اند بلکه همیشه و در همه حال خود و دیگران را به سوی حق سوق داده و لازمهٔ این عملکرد نیز این است که حق را منحصر در تفکّرات و اجتهادات فردی خاص خلاصه نکرد، پس ادعای اجماع بر وجوب تقلید بر آن ها نادرست می باشد.

جامع و مستدل بودن مذاهب چهارگانه جدای از اینکه ارزش والای آن‌ها را نشان میدهد بلکه خدمت شایان این مدارس عظیم فقهی بر هیچ فردی پوشیده نیست ولی نباید تصوّر کرد که فقط منهج و روش آن ها تدوین گشته و جامعیّت دارد و روش و منهج سردمداران صدر اسلام و بزرگمردان خیرالقرونش نابود گشته و آن جامعیت لازم را ندارد بلکه بر هر صاحب خردی پوشیده نیست که آنچه ائمهٔ اربعه و مسلمانان دارند خوشه‌چینی از خرمن غنی و ناب آن رادمردان تاریخ بشریت اش بوده و منهج و سبک آن‌ها همیشه پایدار بوده و خواهد بود و با تمسک به آن؛ که همان تمسک به قرآن کریم و سنّت نبویّ شریف است مسلمانان با این حبل متین جواب هر مسئله و دوای هر دردی را دارند، پس با همهٔ ادلهٔ ذکر شده و دلایلی که عدم وجوب به مذهب معیّن را ثابت می نمایند به نظر می رسد خروج از مذهب با استدلال و دوری از تتبّع رخص و تلفیق نادرست و بر مبنای تمسک بر شریعت اسلام جایز می باشد. (و اللهُ العليمُ أعلمُ بِالصوابِ).

خوانندۀ محترم !

اهل سنت و جماعت یک مرجع تقلید دارد که فقط تقلید از آن شخص را واجب می داند نه اشخاص دیگر، و او نیز کسی نیست بجز شخص پیامبر ﷺ، و دلیل این امر را دستور الله تعالی بر انسانها می داند که میفرماید:«قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (آل عمران 31) یعنی: (ای پیامبر) بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.»و می فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر 7) یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (واجرا کنید)، وازآنچه نهی کرده خود داری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!

و باز میفرماید: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (نساء 80) یعنی: کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سرباز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسؤول نیستی).

و این دستورات که در قرآن آمده فقط برای تبعیت از شخص رسول الله ﷺ بطور مطلق بیان شده است، بعبارتی خداوند انسانها را ملزم نموده که فقط از یک شخص - بطور مطلق و بدون چون و چرا - اطاعت کنند و آن هم پیامبر ﷺ است نه غیر او.

خلاصه اینکه: تقلید از یک عالم یا شخص معین بگونه ایکه در تمامی امورات فقهی از او تقلید شود، مورد ذم و لوم است لذا آنچه که بر مسلمانی واجب است؛ تقلید بدون چون و چرا از پیامبر ﷺ است و بغیر از ایشان کسی دیگر چنین لیاقتی ندارد. و بقیه علماء زمانی پیروی می شوند که اقوال و آرای فقهی یا عقیدتی خود را به گفته ی الله و رسول بازگردانند. البته بشرطیکه ثابت شود که روایت آنها صحیح است، زیرا گاهی روایاتی نقل می شوند که یا ضعیف است یا دروغ که در اینصورت مقبول نخواهد بود و الحمدلله

اهل سنت بر خلاف اهل بدعت حساسیت بسیار بالا و دقیقی نسبت به صحت یا ضعف روایت دارد و همه را پالایش نموده اند. (و اللهُ العلیمُ أعلمُ بِالصواب).

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾

(پیامبرشان) گفت: آیا اگر دینی را هم برای شما بیاورم که هدایت بخش‌تر از دینی باشد که پدرانتان را بر آن یافته اید (باز هم از آیین میراثی پیروی میکنید؟!) گفتند (بلی) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم! (٢٤)

تشریح لغات واصطلاحات :

« أُرْسِلْتُم بِهِ» : همراه با آن فرستاده شده‌اید و برای تبلیغ آن برانگیخته شده‌اید .

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾

لذا ما از آنها انتقام گرفتیم، پس ببین که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود؟ (٢٥)

زمانیکه مرض لجاجت بر انسان ها و یا قوم حاکم شود، قدرت تشخیص از بین میبرد، و همین تحجّر و تعصّب،است که سبب نادیده گرفتن حقایق میگردد، در این هیچ جای شکی نیست که پایان کفر و نتیجه لجاجت همان نابودی است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (26 الی 35) در باره مردود بودن تقلید از نیاکان مشرک، بی مقدار بودن دنیا، بحث بعمل آورده میشود .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾

و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من بی تردید از آنچه می پرستید، بیزارم. (٢٦)

«برآء»: بیزار. کنار. آن مصدر است به معنی کنار شدن از چیزیکه مجاورت آن ناپسند است.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾

و جز آن خدایی که مرا آفریده، که یقیناً او مرا هدایت می کند. (٢٧)

تشریح لغات واصطلاحات :

«فَطَرَنِی»: مرا از نیستی به هستی آورده است.

«سَيَهْدِينِ»: مرا هدایت خواهد کرد.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

و(الله) آن را در میان فرزندانش کلمهٔ ماندنی قرارداد تا آنان (به توحید) باز گردند.(٢٨)

تفسیر :

عبادت را برای الله تعالی خالص سازند، با توبه و استغفار و ترک کفر و گناهان به او تعالی رجوع نمایند. آری! این کلمه بزرگترین رابطه یی است که هر مؤمن را با برادرش پیوند می دهد و جمع می نماید.

امام مجاهد گفته است: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً یعنی «لا إله إلا الله» که در بین ذریت ابراهیم تا روز قیامت کسانی آن را می‌گویند. (مختصر ابن کثیر ٢٨٨/٣.).

قابل یادآوری می دانیم که: صرف ایمان داشتن برای یک مسلمان کافی نمیباشد، بلکه ایمان باید به هدایت الهی تداوم داشته باشد. و در این هیچ جای شکی نیست که: تمام انسانها حتّی أنبیاء به هدایت الهی ضرورت دارند.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ ﴿٢٩﴾

ولي ما اینان و پدرانشان را (از نعمت هایم) برخوردار ساختم، تا آنکه حق و فرستاده آشکار الهی به نزدشان آمد. (٢٩)

تشریح لغات واصطلاحات :
«مَتَّعْتُ»: بهره‌مند ساختم. مهلت دادم.«الْحَقُّ»: حقیقت. هدف ازآن قرآن عظیم الشأن است.«مُبِينٌ»: روشنگر و بیانگر. واضح و روشن. یعنی پیغمبری که رسالتش ثابت و روشن است. همانا محمد ﷺ می باشد.

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٠﴾

و هنگامی که حق به سویشان آمد، گفتند: این جادوست و ما به آن کفر میورزیم. (٣٠)

تفسیر :
ابو سعود(رح) فرموده است: قرآن را سحر نامیدند و به آن کافر شدند و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را تحقیر کردند، و دشمنی و اهانت به حق را به کفر قبلی خود افزودند (ابو سعود ٥/۴٣.)

یعنی زمانیکه وحی از جانب الله تعالی بر پیامبرﷺ نازل شد، کافران گفتند: این قرآن سحر است و وحی نمی باشد، ما از آن انکار داریم و بدان ایمان نمی آوریم.
در این هیچ جای شکی نیست که انسان ذاتاً توجیه‌گر است. بناءً کفّار تهمت سحر به قرآن می زدند تا کفر خود را توجیه کنند. در ضمن با وضاحت در میابیم که: تأثیر و نفوذ قرآن عظیم الشأن بر جان وقلب کفّار به حدّی و اندازۀ ذی تاثیر بود که آن را سحر و جادو قلم داد کردند.
یکی از عادت دشمنانه کفار در طول تأریخ در مقابل وحی آسمانی ودر مقابل پیامبران از جمله پیامبران اولعزام و بخصوص در مقابل رسول الله ﷺ؛ همین که همیشه بهانه‌گیری میکردند، و هر روز حرفی نو ولجاجت نورا در میان می آوردند، یکبار می گفتند: قرآن سحر است و بار دیگر بهانه تراشی میکردند که؛ چرا قرآن به فلان نازل نشد و یا چرا بر شخصی دیگری نازل نشد.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾

و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگي (مرد ثروتمندي) از این دو شهر (مکه و طائف نازل نشده است؟!(٣١)

تفسیر :
کافران تفاخر را در شخصیت انسان ها به مال ودارئی معیار قرار می دادند، بناءً میگفتند که قرآن باید بر یک نفر ثروتمند باید نازل می شد.

شأن نزول آیات 31 - 32:
حضرت قتاده(رض) و دیگران در شأن نزول دو آیۀ «31 - 32» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف آن دو مرد بزرگ: ولیدبن مغیره از مکه و عروه‌بن مسعود ثقفی از طایف است.
- ابن منذر از قتاده روایت کرده است: ولید بن مغیره گفت: اگر آنچه محمد (ص) میگوید حق می بود قرآن به من و یا به ابن مسعود ثقفی نازل میشد.

روش برخورد مخالفین با پیامبر اسلام:

پیامبر ﷺ آخرین و برترین فرستادۀ خدا و پنجمین پیامبر از پیامبران اولو العزام است که در جزیرة العرب مبعوث شد اما دینش جهانی است و همه انسانها و همه زمانها را مورد خطاب قرارداده است.
پیامبر اسلام مدت 13 سال دین اسلام را در مکه تبلیغ نمود و در سال سیزدهم از دعوت خود، برای در امان ماندن خود و پیروانش از آزار مشرکان مکه، به یثرب مهاجرت نمود و در آن شهر که بعداً به افتخار او مدینة النبی مسمی شد حکومت اسلامی را پایه

گذاری نمود.در سال ششم هجری نامه هایی را به سران قدرت های آن زمان فرستاد وآنان را به قبولی دین مقدس اسلام دعوت نمود و در سال هشتم هجری مکه را فتح نمود. انسانها ی لجوج در طول تاریخ با پیامبران الهی به روش های مختلفی وخیلی خصمانه ودشمانان واحیناً جاهلانه به مخالفت ولجاجت پرداخته است.که برخی از این روش ها در آیات متبرکه بیان گردیده ما در اینجا ببرخی از آن اشاره بعمل می آوریم:
عمده ترین این تهمت ها عبارت بودند از:

- کاهن است:

کفار ومشرکین به پیامبر ﷺ تهمت وارد می کردند که: او با جنّ و پری در تماس است و اخبار گذشتگان و آیندگان را از آنان میگیرد و بعداً آنرا در اختیارما قرار میدهد: «وَلاَ بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ» (آیۀ:42 حاقه)؛ (و گفته غیبگو و کاهن نیست، اندکی عبرت می‌گیرید.).

- ساحر (جادوگر) است :

یکی دیگر از تهمت شان متهم ساختن رسول الله ﷺ به اینکه، وی ساحر (جادوگر) است، قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (آیۀ:4 ص) (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. و کافران گفتند: این جادوگر دروغگو است.)
در واقعیت باید بعرض رسانید که:تأثیر قرآن عظیم الشأن برقلب وفکر کفّار به حدّی قوی وذی تاثیر است، که آن را سحر و جادومسمی ساختند وگفتند: «هذا سِحْرٌ».

- مسحور است:

آنان تهمت بستند که رسول الله ﷺ مسحور است (کسی که جادوگری، او را سحرکرده است و عقل و دانش آن دست خوش سحر شده است.)
یعنی بدین تعبیر می گفتند، پیامبر ﷺ؛ مجنون و دیوانه است. طوریکه در (آیۀ: 8 فرقان) میفرماید: «قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَّسْحُوراً» (یا چرا گنجی (از آسمان) بر او انداخته نمی‌شود، یا چرا باغی ندارد که از (میوه های) آن بخورد؟ و ظالمان گفتند: شما جز از انسان جادوزده پیروی نمیکنید؟)
ولی قرآن عظیم الشأن به رد این اتهامات به تمام قوت پرداخته، ورسول الله ﷺ را بحیث «مُعَلَّم»: به فتح و تشدید لام - یعني تعليم داده شده؛ معرفي داشته ميفرمايد: «أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» (آیه:13 -:14 دخان) (این پند برای آنان چه سود؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق) نزد آنان آمده بود.، باز از وی روی گرداندند و گفتند: او دیوانۀ آموخته شده است.)

در مورد رد تهمت: کذّاب (درغگو)

الله تعالی در(آیۀ 4، سورۀ ص) میفرماید: «وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان به سویشان آمده است. وکافران گفتند: این جادوگر دروغگو است).

مفتری (افتر اگر) است:

یکی دیگر از تهمت وافترا که بر پیامبر صلی علیه وسلم بستند، تهمت شان بر کتاب الهی

یعنی قرآن عظیم الشأن است که می گفتند: این کتاب از خود اوست، ولی به دروغ آن را به الله تعالی نسبت داده است.
طوریکه در (آیهٔ - 101 سورهٔ نحل) آمده است: «قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَيَعْلَمُونَ»؛ (مشرکان) میگویند: «تو تنها دروغ پردازی.» (چنین نیست) بلکه بیشترشان نمی‌دانند.)

اتهام شاعر بودن بر رسول الله:

مشرکین اِتهام بستند که پیامبر ﷺ این آیات را با خیال‌پردازی به هم بافته است و حقیقت ندارد. طوریکه در (آیهٔ:10 سورهٔ طور) آمده است: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ»؛ «بلکه می‌گویند: «شاعری است که (حادثه) مرگ مشکوکی را برای او انتظار می‌کشیم!).

اتهام اضغاث و احلام :

«اضغاث»: ضغث (به فتح اوّل): مخلوط کردن. «ضغث الحديث ضغثا: خلطه»، آن به کسر اول به معنی دسته علف و مانند آن و نیز به معنی امر مختلط و حدیث مختلط است. جمع آن اضغاث آید.
«احلام»: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد گوید: لكن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خواب های آشفته است.
مشرکین اتهام می بستند که: پیامبر ﷺ و قرآن عظیم الشأن افکار آشفته است که نمي توان آن را فهمید. قرآن عظیم در رد این اتهام در (آیهٔ 5، سورهٔ أنبیاء) میفرماید «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ)؛ بلکه (مشرکان) گفتند: «(این قرآن) یك دسته خواب های پریشان است؛ بلکه آن را [به دروغ به خدا] نسبت داده است، بلکه او شاعر است؛ پس باید نشانه‌ای (معجزه‌آسا) برای ما بیاورد؛ همان گونه که پیشینیان (از پیامبران با معجزه) فرستاده شدند.»

چرا قرآن بر ثروتمندان نازل نشد:

مشرکین اتهام می بستند که: چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد؟! «وَقَالُوا لَوْلاَ نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» (آیهٔ 13، سورهٔ زخرف) و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی (مکه، طائف) فرو فرستاده نشده است؟!».

چرا پیامبر را از جمله بشر فرستاد !

اتهامات دیگر کفار ومشرکین این بود که می گفتند چرا الله پیامبر ﷺ را بشر فرستاده است؟! طوریکه در(آیه 94 سورهٔ اسراء) میفرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً»؛ (و هیچ چیزی مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، وقتیکه هدایت به‌سوی آنان آمد، مگر اینکه گفتند: آیا الله انسان را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟!).
از آنجائیکه شخصیّت و کرامت والای انسان، برای اشخاصی جاهلی ناشناخته بود، طوری فکر می کردند که انسان لیاقت نبوّت را ندارد.
قرآن عظیم الشأن به رد ودفع وبی مفهوم و بی منطق دانستن این نقد با زیبای خاصی پرداخته ودر سورهٔ بعدی همین سورهٔ میفرماید: «قُل لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ

مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِنَ السَّمَاءِ مَلَكاً رَسُولاً» (آیه 95 سورۀ اسراء)؛ (بگو: اگر در زمین فرشته های می بودند که به اطمینان راه میرفتند، البته بر آنها فرشته ای را از آسمان به عنوان پیغمبر نازل می‌کردیم!).

وبه چه زیبای فرمود، اگر در زمین فرشته ها می بود به یقیین پیامبر از جنس فرشته را از آسمان برای شان نازل می کردم.

در ضمن باید یاد آور شد که: تعیین رسالت و پیامبری از جانب الله تعالی میباشد و تعیین پیامبر و انتخابی نمی باشد، طوریکه مشرکین وکفار آنرا مطرح میکردند.

مشرکین وکفار روش اجداد خود را مقدس می شمردند:

آنان در مقابل دعوت رسول الله ﷺ استدلال می کردند ومی گفتند که: ما نمی خواهیم مخالف روش اجدادخویش عمل کنیم:

قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 104، سورۀ مائده) میفرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَاأَنْزَلَ اللهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَايَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ»؛ (و هنگامیکه به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا فرود آورده، و به سوی فرستاده[اش] بیایید.) در جواب میگویند: «آنچه را که اجداد ما برای به میراث گذاشته است و از آنان بدست آورده ایم همان بس ما است»اگر به طور مثال اجداد شان هیچ چیزی را نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند (باز از آن‌ها پیروی می‌کنند)؟ آیا چند خدا را با یک خدا عوض کنیم؟!

آنان تصور می‌نمودند که خدا بخشی از کارهای خود مانند مغفرت و شفاعت را به خدایان دیگر واگذار کرده است؛ در این صورت پرستش خدای یگانه بدون پرستش واسطه ها سودی نمی بخشید.

چرا نبوت در قبیله ما نباشد؟!

مشرکین وکفار بر اثر عدم درک مفهوم نبوت و رهبری الهی آن را در سطح رقابت‌های قبیله‌ای مطرح می‌کردند و می‌گفتند: ما با قبیله عبد مناف (قبیله پیامبر) بسان دو اسب مسابقه دوش به دوش هم پیش می رفتیم ناگهان قبیله عبدمناف با ادعای نبوت خواست بر ما سبقت بگیرد، نه! ما هرگز ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه بر ما نیز وحی گردد و آن چه بر دیگر پیامبران خدا (وحی) نازل می‌گردد بر ما نیز نازل شود، طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَاأُوتِيَ رُسُلُ اللهِ» (آیه 124 سورۀ انعام) (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آنکه آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:) الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید.

چرا معجزه‌ای مانند معجزه موسی(ع) ندارد؟!

برخی از اعراب کم و بیش از طریق اخبار یهود از معجزه‌های حضرت موسی اطلاع داشتند و به پیامبرصلی الله علیه والسلام اعتراض می‌کردندکه: چرا معجزه‌ای مانند معجزه‌اي موسی با خود ندارد. «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلاَ أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىمِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ» (آیه 48: قصص)؛ (پس چون حق از جانب ما به سوی‌شان آمد، گفتند: چرا

مانند آنچه که به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد کفر نورزیده‌اند؟ گفتند: این دو (قرآن و تورات) جادویی‌اند که یکدیگر را تأیید می‌کنند. و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم) با در نظر داشت اینکه معجزه های مثل موسی علیه السلام ولی «و گفتند: ما همه را انکار می‌کنیم».

استدلال همیشگی دشمنان، و منطق همیشگی شان همین است که؛ کلام حقّ را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز داشته باشند.

چرا فرشته‌ای همراه پیامبر همراه نیست؟!

«وَقَالُوا لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لاَيُنْظَرُونَ» (آیه 8 انعام)؛ (و [مشرکان] گفتند: «چرا هیچ فرشته‌ای بر او فرود نیامد.» ولی اگر (بر فرض) فرشته‌ای فرود می آوردیم، حتماً کار تمام شده بود؛ سپس (اگر مخالفت می‌کردند) مهلت داده نمی شدند.)

مفاد این اعتراض این است که انسان برای هدایت انسان کافی نیست، بلکه موجودی از غیر جنس وی به آن ضمیمه گردد. در حالیکه بر عکس است، اثر پذیری هم جنس از هم جنس به مراتب عملی‌تر و استوارتر است چنان‌چه درآیه بعد آمده است:«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً»(25)؛ واگر(بر فرض) اورا فرشته‌ای قرار میدادیم، حتماً وی را [بصورت] مردی در میآوردیم».

کفار در این بهانه‌گیر، خویش بدین باور اند که: انسان را شایسته مقام رسالت نمی‌دانستند و تقاضای دیدن فرشته را داشتند.

ولی سنّت الهی چنین است که اگر قرار باشد معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و آنان بعد از دین و ملاحظه نموده معجزه انکار ورزند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد.

طرح درخواست نا معقول:

یکی از پیشنهادهای آنان این بود که آن‌ها در صورتی حاضرند خدای محمد را بپرستند که او آلهه آنان را بپرستد، خداوند متعال در جواب به این درخواست، سوره کافرون را نازل نمود: «قُلْ يَاأَيُّهَا الْكَافِرُونَ لاَ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلاَ أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»(26)؛ بگو: «ای کافران! آنچه را (شما) میپرستید (من) نمی پرستم، و آنچه را (من) می پرستم شما نمی پرستید،»

درخواست تبدیلی قرآن:

بعد از اینکه بت ها وخدایان دروغین مشرکین عرب، مورد نقد، آیات قرانی واقع شد، این عمل موجب قهر وغضب مشرکین واقع شد، بناءً نزد رسول الله ﷺ رفتند و تقاضای نمودند که قرآن دیگری بیاورد که در آن، از خدایان شان به شیوه مورد نقد قرار نگرفته باشد: قرآن عظیم الشأن در (آیه 15 سورۀ یونس) میفرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لاَيَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَايَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ (و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کسانی که به ملاقات ما امید ندارند، می‌گویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن، بگو: مرا نرسد که از پیش خود آن را تغییر دهم، مگر آنچه که به من وحی می‌شود از آن پیروی می‌کنم. من

اگر نافرمانی پروردگارم را کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم).
باید یاد آور شد که مشرکین این حقیقت رانمی دانستند که: هیچ شخصی حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌تواند قانون الهی را تغییر دهد. هیچ بشری حتّی پیامبر، در قرآن دست نداشته است. همچنان این مشرکین درک این را نداشتند که رسالت و پیامبری از جانب الله
متعال است و انتخابی نمی باشد!

درخواست های جاهلانه :

یکی از بهانه جاهلانه،کفار مشرک قریش درمورد رسول الله ﷺ این بود، که چرا پیامبرﷺ بشر مانند ما است، بناءً طرح وپیشنهاد جاهلانه را در مورد ایمان آوردن خویش به پیامبر ﷺ پیش کشیدند وگفتند: «ما به تو ایمان نمی اوریم» زیرا تو مثل ما بشر هستی. وما غرض ایمان آوردن با تو پیشنهادات داریم، این درخواست وپیشنهادات مشرکین در سوره اسراء (آیات 90-93) یکجا با دلایل شان به شرح ذیل چنین فورمولبندی گردیده است:
«قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكَ» (و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم)
1- تا زمانیکه: «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً»؛ (تا اینکه از زمین چشمه ای برای ما جاری سازی !)
2 - ویا «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلاَلَهَا تَفْجِيراً»؛ (یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی و نهرها را در آن جاری سازی !)
3 - و یا «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً»؛ (یا اینکه آسمان را طوریکه ادعا می‌کنی، پاره پاره بر سر ما بیندازی. !)
4 - و یا «أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ قَبِيلاً»؛ (و یا الله و فرشتگان راروبه روی ما بیاوری.!)
5 - و یا «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِن زُخْرُفٍ»؛ (یا اینکه خانه ای از زر و زیورات داشته باشی !)
6 - و یا «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ»؛ (و یا اینکه به‌سوی آسمان بالا روی.!)
7 - و یا «وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَّقْرَؤُهُ»؛ (و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم!)
پروردگار با عظمت به رسول الله ﷺ میفرماید: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا»؛ (بگو: پروردگارم پاک و منزه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟).
در این شک نیست که: هر شخص مطابق به فهم ودید فکری اش درخواست دارد، ملاك نبوّت در دید و فهم مشرکان همان باغ و چشمه و مادّیات وغیره وغیره بود، در حالیکه هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی گروهی ازمردم به فکر باغ و طلا و نقره افکار واندیشه های خویش را مصروف ساخته بودند.

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

آيا آنان هستند كه رحمت پروردگارت را تقسيم می كنند؟ در حاليكه ما معيشت آنان را در زندگی دنيا بين آنان تقسيم كرده‌ايم و بعضی را بر بعضی ديگر برتری‌هايی داده‌ايم تا بعضی از آنان بعضی ديگر را به خدمت گيرند و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوري مي‌كنند بهتر است. (۳۲)

«سخريا»: مسخر. زير فرمان. بكار گرفته شده.

تشريح لغات واصطلاحات :

«ليتخذ بعضهم بعضا سخريا»: تسخير در اينجا به معنی بهره كشی ظالمانه نيست، بلكه منظور بكار گرفتن عموم مردم برای خدمت به يكديگر و چرخاندن زندگی تعاونی و ايجاد نظم در اجتماع است.

تفسير :

در التسهيل در تفسير آيۀ متذكر می نويسد: يعنی همان‌طور كه روزی را در دنيا تقسيم كرده‌ايم، همان‌طور هم عطايای دينی را تقسيم كرده‌ايم. وقتی مسائل ناچيز و ناپايدار را ناديده نمی‌گيريم، بهتر و شايسته‌تر آن است كه موارد شريف و پايدار را ناديده نگيريم. (التسهيل ۲۸/۴).

«وَ رَفَعْنٰا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ»: در بين خلق در امر روزی و معيشت تفاوت برقرار كرده‌ايم، و آنها را در مراتبی متفاوت قرار داده‌ايم، اين يكی را ثروتمند می‌يابی و آن يكی را بينوا. و آن ديگری متوسط الحال.

«لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا» تا عموماً در خدمت هم باشند و به يكديگر خدمت كنند و امور زندگی سازمان بيابد.

صاوی فرموده است: منظور از اينكه انسان‌ها از لحاظ روزی تفاوت دارند، اين است كه بعضی از بعضی ديگر بهره گيرد، و اگر حال و وضع همه يكسان ميبود، هيچ‌كس برای ديگری كاری انجام نمی‌داد. آنگاه نظام عالم به نابودی و فساد می انجاميد. (صاوی ۴/۴۸.)

و ابوحيان گفته است: سُخْرِيًّا به ضم سين به معنی خدمت درآوردن است نه از سخريه به معنی استهزا و تمسخر. وحكمت آن، عبارت است از اينكه انسان ها به يكديگر ارفاق و همياری كنند تا هر كس به منافع خود نايل آيد. و اگر هر كس تمام كارهای خود را به عهده بگيرد، توانايی آن را ندارد و نابود ميشود.

و گفته‌ی نَحْنُ قَسَمْنٰا برای پرهيز از رواوردن به طلب دنيا آمده و توكل به خدا را يادآور است. (البحر ۱۳/۸).

حضرت قتاده(رض) گفته است: انسان ناتوان وكم درايت و گنگ را مي يابی كه در ناز و نعمت و روزی غرق است. و از طرفی انسان ديگری را با درک و تدبير و فصاحت و شيوايی سخن می‌يابی كه در تنگنای معاش درمانده است.

امام شافعی گفته است: و من الدليل على القضاء و كونه بؤس اللبيب و طيب عيش الأحمق. (البحر المحيط ۱۳/۸).

«از دلايل وجود قضا و وجود خدا اين است كه خردمند بينوا، و ابله در ناز و نعمت است».

فضيلت و برتری :

فضيلت به معنی نوعی برتری می باشد و در قرآن كريم آيات بسياری وجود دارد كه ميفرمايد، به بعضی نسبت به بعضی ديگر، فضيلت هايی داديم. زن و مرد نسبت به يک

دیگر فضیلت هایی دارند - کودک و بزرگسال نسبت به یک دیگر فضیلت هایی دارند - تصریح دارد که مؤمنان نیز نه تنها مساوی نیستند، بلکه برخی نسبت به برخی دیگر فضیلت‌هایی دارند و حتی تصریح دارد که به برخی از انبیا، نسبت برخی دیگر از انبیا، فضیلت‌هایی داده است، و البته همه آنها در مقابل داده‌ها و به تناسب آنها، مکلف و مسئول هستند. چه نبی و رسول باشند و چه مردمان عادی.

برتری میتواند در ساختار جسمی، فکری و استعدادها باشد که این امر سبب احساس نیاز به یکدیگر وخدمت به همدیگر است وبدین وسیله جامعه تشکیل میشود. انسان در این برتری نقشی ندارد.

و نوع دیگر، برتری آن است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می‌کند، طوریکه در (آیهٔ:11 سورهٔ مجادله) آمده است: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (الله تعالی از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کسانی را که صاحب علم و دانش‌اند، به درجاتی رفعت و بزرگی میدهد وخداوند به آنچه انجام می‌دهید به خوبی آگاه است.).

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾

اگر (این) نبود که مردم (در گمراهی) همه یک امت شوند، ما برای کسانی که به الله مهربان کفر می ورزند خانه هایی با سقف هایی از نقره می ساختیم و برای آنان زینه های از نقره قرار می دادیم که به وسیلهٔ آنها بالا بروند. (٣٣)

تشریح لغات واصطلاحات :

« أُمَّةً » : ملّت . مراد ملّت گمراه و بی‌دین است . « سُقُفاً » : جمع سَقْف ، آسمانه خانه . پوشش بالای اطاق . « فِضَّةٍ » : نقره .

« مَعَارِجَ » : جمع مَعْرَج ، پلّه . زینه . بالارو . « يَظْهَرُونَ » : بالا روند . بر شوند .

وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ﴿٣٤﴾

و برای خانه هایشان [نیز] در ها و تخت هایی [از نقره می ساختیم] که بر آنها تکیه کنند. (٣۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«سُرُراً»: جمع سَرِير، تختها.

وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴿٣٥﴾

و انواع وسائل تجملي (برایشان قرار می دادیم)، اما همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهیزگاران است. (٣۵)

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: (زخرف) یعنی طلا، یعنی سقف و درها و تخت هایی از طلا و نقره برای آنان قرار میدادیم. (تفسیر قرطبی ۸۷/۱۶)

«زُخْرُفاً»: زر وزیور. زینت‌آلات و وسائل تجملی. بعضی (زُخْرُفاً) را عطف بر (سُقُفاً) دانسته، و اشاره به وسائل زینتی مستقلّی می دانند که در اختیار این همچو اشخاص گذاشته میشود. و برخی عطف بر (مِن فِضَّةٍ) دانسته و در اصل (مِن زُخْرُفٍ) بوده، سپس منصوب به نزع خافض شده است. در این صورت مفهوم جمله چنین می شود: سقفها و

درها و تختهای خانه های آنان را بعضی از طلا و بعضی از نقره ترتیب می دادیم.
«لَمَّا»: بجز. مگر. این واژه به معنی (إلاّ) است.
همچنان مفسرین می نویسند که: در سیاق آیات حقارت و ناچیزی مکانت دنیا را نشان می دهد، و به اندازه‌ای بی‌ارزش است که اگر فتنه بر نمی‌خاست آن را به کافران اختصاص می داد و خانه و در و پلکان و سقف خانه‌ی کافران را از طلا و نقره قرار می داد، و تمام نعمت های دنیا را به آنان می داد؛ چون در آخرت نصیبی ندارند، اما خدا در مورد بندگان مهربان است.
از این رو بعضی از کفار را ثروتمند و بعضی را بینوا کرده است و به بعضی از مؤمنان ثروت عطا کرده و بعضی را فقیر قرار داده است. در حدیث آمده است: «اگر دنیا در نزد خدا به اندازه‌ی بال یک پشه ارزش می‌داشت، به کافر اجازه نمی‌داد که حتی یک جرعه آب از آن بنوشد». (اخراج از ترمذی و گفته است حسن صحيح مي باشد.)
زمخشری گفته است: اگر گفته شود: برخورداری بیش از اندازه‌ی کفار از نعمت نعمات و امکانات مادی موجب فتنه و روآوردن مردم به کفر می‌شد، به همین خاطر خداوند تمام نعمت‌ها را به آنان اختصاص نداد، پس چرا آن را به مسلمانان نداد تا مردم به اسلام روآورند؟ در جواب گفته می شود: گشایش و فراخی نیز مفسده می باشد؛ زیرا در آن صورت مردم به خاطر دنیا، به اسلام می‌گرویدند و چنان دینی از آن منافقان است. پس حکمت در آن است که در هر دو گروه غنی و فقیر موجود بوده و فقیر بیش از غنی باشد. (تفسیر کشاف ۱۹۷/۴.)
درحدیث شریف به روایت سهل بن سعد (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقي منها كافرا شربة ماء».
«اگر دنیا در نزد خداوند به‌اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی نوشانید».
همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از زنان خویش »ایلاء» کردند، عمربن خطاب (رض) نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی بوریا سخت و درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارک شان مشهود بود پس بی اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول‌الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده الله تعالی از خلق وی هستید...؟! رسول الله ﷺ که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذت‌ها و نعمت های آن‌ها در زندگانی دنیای‌شان به آن‌ها داده شده است»، یعنی آن‌ها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟».
واقعاً هم زر وزیور وزرق وبرق دنیا، همه اینها اسباب برخورداری زندگانی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت برای پیرهیزگاران است.
خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (36 الی 45) درباره رویگردانی از یاد الله ، وپایداری پیامبرصلی الله علیه وسلم بر سر دعوت خویش ، بحث بعمل می اید .
وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۳۶﴾

و هر کس از یاد خدای رحمان غافل وروی گردان شود، برای او شیطانی بگماریم که او همنشین اوست.(۳۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يَعْشُ»: غافل شود، رخ بتابد و روی بگرداند، کور شود. «ذِكْرِ»: یاد. قرآن. (ملاحظه شود : آل‌عمران / 58 ، اعراف / 63 ، حجر / 6 و 9) .«ذِكْرِ الرَّحْمنِ»: قرآن خدا، خدا را یاد کردن، تذکیر و اندرز خدا. «نُقَيِّضْ»: آماده می سازیم، فراهم می آوریم و تهیّه می بینیم.«قَرِينٌ»: همنشین و همدم.

تفسیر :

درآیات قبلی، بحث از کفّار و غرق شدن شان در مادیات بعمل آمد ، اینک در این آیه مبارکه از آثار غوطه‌ور شدن انسان در زر و زیور به بیان گرفته میشود .

طوریکه درفوق گفتیم «يَعْشُ» از «عشو» به معنای آفتی در چشم است که سبب ضعف دید یعنی کورمی‌گردد. این کلمه هرگاه با حرف «عن» همراه باشد به معنای اعراض کردن است.

واقعاً کسی که از یاد الله (کتاب الله وسنت رسول الله ﷺ) غافل واز آن روی گرداند، وبا این دو منبع اساسی هدایت نشود و به آن عمل نکند، الله سبحان وتعالی شیطانی را مقرر می دارد که او را گمراه ساخته گناهان را برایش خوب جلوه میدهد و طاعات را زشت وبد معرفی مینماید. این شیطان، شب و روز با او یکجا می باشد، همراه و رفیق اوست و جز به وسیله یاد خداوند رحمن از آن نجات حاصل نخواهد کرد.

درضمن قابل تذکر است : که مطابق تعریف قرآن عظیم الشأن «وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا - 72»: (و هر کس در این دنیا کوردل و گمراه باشد، در آخرت نیز کور و گمراه‌تر خواهد بود.) در قیامت علاوه بر صحنه‌هایی که انسان‌ها مُهر بر لب وگونگه برانگیخته می‌شوند، عده‌ای هم نابینایند. نابینايیِ آنجا ریشه در کور دلی دنیا دارد.

واضح است :کسیکه در دنیا از دیدن حقّ کور است، «يَعْشُ» در آخرت نیز کور محشور می‌شود.

کار،روش وسیاست گمراهانه ای شیطان:

قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 168، سورۀ بقره) روش و سیاست ابلیسانۀ شیطان لعین را «خُطُواتِ» یعنی سیاست گمراهی گام به گام معرفی داشته است.

مرحلۀ اول آن از القای وسوسه ها در فکر و روان انسان آغاز می یابد. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» (سورۀ طه، آیۀ 120).

در مرحلۀ دوم مرحله تماس یعنی کار عملی اغاز می شود .« مَسَّهُمْ طائِفٌ» (آیۀ 201، سورۀ اعراف).

در مرحلۀ سوم، شیطان در صورت که انسان را سست عنصر یافت ، بخصوص انسان که به أوامر و هدایات صریح الهی (ج)، اعتنا نمیدارد ،یعنی انسان بی تفاوت ، بی توجه ، بی مبالات ، ولاقید باشد ، در اینجا است که : کار شیطان اسانتر شده ، وتوان آنرا در می یابد که در قلب انسان به آسانی نفوذ و داخل شود. «فِي صُدُورِ النَّاسِ» (آیۀ: 5، سورۀ ناس) .

مرحلهٔ چهارم: مرحله ای است که شیطان در روح انسان سست عنصر ولاقید باقی می‌ماند. «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (آیهٔ :36، سورهٔ زخرف) .
مرحلهٔ پنجم: مرحلهٔ است که شیطان میتواند انسان را بمثابهٔ عضو حزب و فریقهٔ خویش انتخاب وقرار دهد. «حِزْبُ الشَّيْطَانِ» (آیهٔ 19، سورهٔ مجادله) .
مرحلهٔ ششم: ابلیست شیطان به درجهٔ می رسد که: سرپرستی انسان را بدون چون وچرا بدوش میگیرد. «وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا» (آیهٔ 119، سورهٔ نساء).
ومرحلهٔ هفتم: مرحله ای است که: انسان خود در عمل به بمثابه يك عضوبرجسته شیطان مبدل میشود: «شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ ... » (آیهٔ 112، سورهٔ انعام) .
باید گفت که :سقوط انسان، از قبول وسوسه‌ی شیطان شروع وآغاز می یابد .«يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس، 5). در صورتیکه وسوسه های شیطانی در انسان اثر گذاشت انسان از یاران شیطان می‌شود، «إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (اسراء، 27.). و در نهایت خودش شیطان می‌گردد.که همانا «شَيَاطِينَ الْإِنْسِ» (انعام ، 122).
قابل دقت ویادآوری است که: وسوسه‌ها و تبلیغات، به تنهایی عامل انحراف در انسان نمیگردد ، بلکه گوش دادن و دل سپردن و جذب شدن، عامل مؤثّر بحساب می اید .هکذا ایمان نداشتن به آخرت، «لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (انعام ، 113) سبب تسخیر و نفوذ شیطان درروح وروان انسان میگردد.
بناً با تمام وضاحت دریافته میتوانیم که: سلطهٔ شیطان در أثر اعمال خود ما انسانها که ناشی از عدم سمع قبول وپیروی هدایات صریح الهی، سنت نبوی و تخلف از دساتیر شرعی صورت میگرد.
در ضمن نباید فراموش کنیم: که تلاش شیطان برای بازداشتن انسان از پیروی راه حقّ در این فرصت کوتاه زمانی حیات خود که دارد، بینهایت جدّی ومتعدد است، که عمده ترین آن همانا انتخاب بنده و انسان در عدم پیروی از دساتیر آسمانی و الهی (ج) است.
الهی ما را هدایت خیر و نیکي نصیب نما ! آمین

شأن نزول آیهٔ 36 :

- ابن ابوحاتم از ﷴ بن عثمان مخزومی روایت کرده است: قریش گفت: برای هرکدام از اصحاب ﷴ (مردی را آماده کنید و پیشش بفرستید تا او را از این راه مانع شود. پس طلحه را به نزد ابوبکر صدیق (فرستادند. طلحه در حالیکه ابوبکر (در میان گروهی از مردم بود آمد.
ابوبکر صدیق به او گفت: مرا به چه چیز دعوت میکنی؟ گفت: تو را به عبادت لات و عزی دعوت می‌کنم. ابوبکر صدیق گفت: لات چیست؟ گفت: پروردگار ماست. گفت: عزی چیست؟ گفت: [بت‌های دیگر] دختران خدا هستند. گفت: پس مادر آن‌ها کیست؟ طلحه خاموش ماند و نتوانست جواب بدهد و به رفقای خود گفت: جواب این مرد را بدهید، آن ها خاموش ماندند. طلحه گفت: ای ابوبکر! برخیز من شهادت می دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه و شهادت می دهم که ﷴ فرستاده اوست. پس خدا «آیهٔ وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً» را نازل کرد.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾

و بی تردید شیطان ها چنین کسانی را از راه الله باز می دارند، در حالیکه گمان مي‌کنند هدایت یافتگان حقیقي آنها هستند. (٣٧)

حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

تا آنکه به نزد ما آید [و به آن شیطان] گوید: ای کاش بین من و تو فاصله به اندازه مشرق و مغرب بود ! و چه بد همنشینی است.(۳۸)

تفسیر :

طبری فرموده است: این از باب تغلیب است، همان طور که می‌گویند: قمران، عمران، ابوان، پس در اینجا مشرق بر مغرب تغلیب یافته است.(تفسیرطبری.)

ابو سعید خدری(رض) گفته است: وقتی کافر زنده می‌شود با همدم شیطانش ازدواج می‌کند. و با او به آتش می‌رود و از او جدا نمی‌شود.

بصورت کل باید گفت که :ندامت‌ها در دنیا می‌تواند ثمربخش باشد ولی در آخرت ندامت جز حسرت سودی را ببار نمی آورد .

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿۳۹﴾

هرگز این گفتگو ها امروز (آرزوی دوری از شیطان) به حال شما سودي ندارد، چرا که ظلم کردید، وهمه در عذاب مشترک خواهید بود.(۳۹)

تفسیر :

قابل یادآوری است که : مجرمان درروز قیامت آرزو می‌کنند که حد اقل در جهنّم از شیاطین دور باشند، ولی قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: آنها در عذاب هم با شياطين شريك اند و از هم جدا نمی‌شوند.

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۴۰﴾

پس آیا تو می توانی [دعوتت را] به کران بشنوانی؟ یا کوران و کسانی را که در گمراهی آشکارند هدایت کنی؟(۴۰)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: یاری ، همراز وهمدم شدن با شیطان، سبب کری و کوری باطنی انسان می‌گردد.

قابل یاد آوری است؛ در یک جامعه که روحیه پذیرش حق ضعیف گردد، مطمیناً سخن رسول الله ﷺ هم دیگرتاثیری نخواهد داشت.

در ایه متذکره خطاب به پیامبر صلی اله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! آیا می توانی شخصی را که خداوند از شنیدن حق ناشنوا ساخته بشنوانی، یا آنکس را که الله تعالی دلش را از راهیابی کور کرده رهنمایی کنی و یا کسی را که طور واضح در سرکشی و گمراهی واضح و آشکار به سر می برد هدایت کنی؟ تو توان این کار را نداری، تنها و تنها کارت رساندن پیام الهی است و هدایت بر ذمه تو نمی باشد.

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ ﴿۴۱﴾

پس اگر تو را از دنیا ببریم، یقیناً از اینان انتقام خواهیم گرفت. (۴۱)

تفسیر :

هدف از انتقام الهی، همان مجازات وسزای عادلانه اوست، نه کینه و عقده که معمولًا ریشه‌ی درانتقام‌های بشری بملاحظه میرسد.

أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ﴿۴۲﴾

یا اگر به تو آنچه [از عذاب] به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، زیرا ما بر آنان مسلط و مقتدریم. (۴۲)

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: الله متعال آن را در روز بدر به حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم نشان داد. و ابن کثیر فرموده است: یعنی در حال حیات تو یا بعد از مرگت، حتماً از آنها انتقام می‌گیریم و آنان را کیفر می دهیم. تا خدا انتقام پیامبر را از دشمنان نگرفت و چشمش بدان روشن نشد، و در مورد بزرگان آنان به داوری نشست، جان حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را نگرفت. (مختصر ابن کثیر ۳/۲۹۰.)

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴۳﴾
پس به آنچه به تو وحی شده است محکم چنگ بزن، یقیناً تو بر راهی راست قرار داری. (۴۳)
تشریح لغات و اصطلاحات :
«إِسْتَمْسِکْ»: با تمام توان چنگ بزن و محکم برگیر. مراد ماندگاری بر قرآن و کاملاً عمل بدان است. «الَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ»: مراد قرآن است.
وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿۴۴﴾
وبه راستی که [قرآن] بر تو وقومت پندی است و ازشما سوال خواهد شد.(۴۴)
یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیهٔ: «لَقَد أَنزَلنَآ إِلَیکُم کِتَٰبا فِیهِ ذِکرُکُم» [أنبياء:10] «به‌تحقیق که ما به‌سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست« در حدیث شریف به روایت معاویه (رض) از رسول الله ﷺ آمده است که فرمودند: «قطعاً این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آن‌ها در آن کشمکش نمی‌کند جز اینکه خداوند متعال او را بر چهره‌اش در آتش می‌افگند تا آن‌گاه که (قریش) دین را برپا دارند».
به قولی: معنی آیه این است: قرآن یادآوری‌ای برای تو و قوم توست که به‌وسیله آن امور دین را به‌یاد آورده و بدان عمل می‌کنید «و به‌زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی که الله متعال برای شما قرار داده‌است. یا به زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت.
مفسرقرطبی می فرماید : «صحیح آن است که قرآن برای هر کسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن‌گاه وی به حدیث شریف نقل شده از ابن‌عباس (رض) استناد می‌کند که فرمود: رسول الله ﷺ از سفر جنگی‌ای برگشتند، سپس فاطمه را فراخوانده و به وی فرمودند: «يا فاطمة، اشتري نفسك من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئا». «ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی توانم کرد». آن حضرت ﷺ مانند این سخن را به زنان و اهل‌بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «ما بنوهاشم بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، و لا قريش بأولي الناس بأمتي، إن أوليالناس بأمتي المتقون، ولا الأنصار بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون، ولا الموالي بأولي الناس بأمتي، إن أولي الناس بأمتي المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد علي أحد فضل إلا بالتقوي».
«بنی‌هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من، پرهیزگارانند و نه قریش سزاوارترین مردم به امت من‌اند، بی‌گمان سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی (عجم) سزاوارترین مردم به امت من‌اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانه بر سر آن بالا می ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری جز به تقوی نیست«.

﴿وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴿۴۵﴾

و از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده ایم بپرس، آیا غیر از پروردگار مهربان معبوداني براي پرستش آنها قرار داديم؟(۴۵)

تعداد ازمفسرین در تفسیر این آیه می نویسند: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به‌رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امت‌ها اجازه داده‌ایم؟. هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم صلواة بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

ابو سعود فرموده است: منظور این است که تمام پیامبران در امر توحید اجماع داشته‌اند، و نیز خاطرنشان می سازد که فراخوانی به سوی توحید، بدعت و امری نوظهور نیست تا تکذیب گردد و با آن مخالفت شود. (ابو سعود ۵/۴۵).

و ابو حیان گفته است: ظاهراً شنونده مورد خطاب است و سؤال در اینجا مجاز است و منظور تأمل و اندیشه ورزیدن در ادیان پیامبران است که آیا در هیچ یک از ادیان آنها جواز پرستش بت‌ها آمده است؟ و این همان روشی است که شعرا پیش گرفته‌اند و از دشت و دمن و کوه و دیار سؤال کرده‌اند. از جمله: «از زمین بپرس چه کسی رودخانه هایت را شکافته، و چه کسی درختانت را غرس کرده و چه کسی میوه‌هایت را چیده است؟ و اگر به طور شفاهی جوابت ندهد، به پند و عبرت جوابت را میدهد». و تمام اینها مجاز است. (البحر ۱۹/۸).

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی به بیان گرفته که : مردم قریش، پیامبر خاتم را طعنه می زدند که ثروت و مکنت و ریاست ندارد. اینک در آیات (46 الی 56) هم موضوعات شبیه آن را مطالعه می کنیم : از جمله قصه وداستان موسی علیه السلام و فرعون را که مایه ی پند و اندرز میباشد .

در آیات متبرکه فرعون با طنز و ریشخند به موسی علیه السلام می گفت: من دارای جاه و مقامم و سرزمین مصر و رود نیل و سایر دریا ها که از آن منشعب وپرکنده می شوند،هستم .

همچنان فرعون می گفت: من بازوبند و گردنبند زرین دارم، موسی ندارد. فرعون قومش را چنان حقیر و بی ارزش و خوار و زبون کرده بود که همگی - خواه ناخواه - پیرو او شده بودند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۴۶﴾

و به راستی ما موسی را با نشانه های خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم، پس گفت: من فرستاده پروردگار جهانیانم. (۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَلَئِهِ»: درباریان و بزرگان قوم فرعون

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿۴۷﴾

ولي هنگامي که با آیات ما (به‌سوی) آنان آمد، پس ناگاه آنان [از روی تمسخر] به آنان می خندیدند.(47)

تشریح لغات واصطلاحات :
«مِنْهَا يَضْحَكُونَ » : به معجزات خنديدند . از آنها به خنده افتادند .
تفسیر :
مفسر مشهور جهان اسلام شیخ قرطبی در این مورد می نویسد :از این جهت به او خندیدند تا به پیروان خود وانمود کنند که آن دلایل و آیات سحرند و آنها نیز قدرت چنان اعمالی را دارند. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۶.)
ملاحظه مینمایم زمانیکه موسی علیه السلام با براهینی که به قدرت و یگانگی الله متعال و بر راستی و درستی دعوتش دلالت می کرد به سوی فرعون و قومش آمد، او و سران قومش به چیزی که موسی علیه السلام آورده بود می خندیدند و مسخره میکردند و به معجزه ها و پند آموزیهایش استهزا مینمودند.
وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿۴۸﴾
ما هيچ آيه (و معجزه اي) به آنها نشان نمي‌داديم مگر اينكه از ديگري بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنان را به عذاب گرفتيم تا شايد باز گردند. (۴۸)
تفسیر :
الله تعالی فرعون و قومش را به انواع مجازاتها مانند هجوم ملخ، پشه، بقه، خون، طوفان و دیگر چیزها گرفتار ساخت تا شاید از کفر و گناهان به سوی توحید و طاعت باری تعالی بازگردند.
وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾
و (به موسى) گفتند: اى جادوگر! پروردگارت را با آنچه كه به تو عهد كرده است براى ما بخوان، ما حتماً هدايت تو را خواهيم پذيرفت. (49)
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿۵۰﴾
هنگامى كه عذاب را از آنان دور كرديم، ناگاه عهدشكنى كردند.(50)
تفسیر :
یعنی همینکه عذاب از نزد آنان مرفوع شد، بدون درنگ خیانت و به نقض عهد پرداختند و به کفر و گمراهی رو آوردند.
«كشفنا» كشف: زايل كردن و آشكار كردن
«ينكثون» نكث: شكستن. مثل نقض كردن انسان در سختى‌ها و شدايد، دست از كفر و شرك بر ميدارد و موحّد مى‌شود. ولى انسانها مشرک دیده شده است که به تعهّدات خود در برابر الله سخت بی وفا وغیر متعهد است.
الله تعالی در قرآن کریم، در آیات متعددی صفات برخی از بندگانش را بیان میکند که در هنگام مصیبت به او روی میآورند، ولی همینکه به رفاه و نعمت و یا پس از رفع مصیبت و نقمت، به زندگی عادی بر می گردند، دوباره از آن روی میگردانند، در اینجا بطور نمونه به چند مثال قرآني توجه خوانندگان را جلب میدارم:
«قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴿63﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ﴿64﴾ (الأنعام:63-64) (بگو كيست كه شما را از تاريكى‌هاى بيابان و بحر نجات دهد؟ در حاليكه او را به زارى و در نهان مى‌خوانيد كه اگر از اين تاريكى ما را نجات دهد، حتماً از شكرگزاران خواهيم بود.(64) بگو: الله شما راز اين تاريكى‌ها (بلكه) ازهرمصيبتى ديگر، نجات مى دهد. باز هم شما (به جاى شكر) شرک مى‌ورزيد؟.)

قابل یاد آوری است که: از بدترین انواع ناسپاسی انسان، همانا شرك است.
راحتی و احساس رهایی وبی نیازی، زمینه‌ای غفلت از خدا و شرك به اوست.
همچنان در (آیه 75 - 76 سوره التوبة) میفرماید: «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴿75﴾ فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ﴿76﴾ (و از آنان (منافقین) کسانی هستند که با الله عهد کردند که اگر از فضل خود به ما (مال و ثروت) دهد، حتماً صدقه می دهیم و از نیکان خواهیم شد. (76) پس چون (الله) از فضل خود به آنها داد، به آن بخل ورزیدند و اعراض کنان برگشتند.)
باید گفت که: انسان، ناسپاس و عهد شکن است. نباید به پیمان و قول‌های وی در حال فقر و بخصوص در حالات اضطرار، چندان اعتمادی نمود در این هیچ جای شك نیست که: برای انسان مال وثروت ارزشمندی است که عامل سقوط انسان از مقام خویش نگردد، ولی اگر لیاقت و ظرفیّت نباشد، نعمت های الهی برای انسان به عذاب وعقوبت مبدل می گردد.
همچنان طوریکه در (آیه:12 سورۀ یونس) میفرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (و چون به انسان رنجی برسد (خواه) به پهلو یا نشسته یا ایستاده باشد ما را به کمک می خواند، پس هرگاه رنج و مصیبت را از او دور کنیم چنان به راه خود می رود که گویا ما را به دور کردن رنجی که به او رسیده بود، به کمک نخوانده است، این طور برای اسراف کاران آنچه انجام می دادند، زینت داده شده است.)
باید گفت که: ایمان به الله تعالی، در عمق روح انسان عجین می باشد، وحوادث تلخ، روزگار عامل بیداری وجدان وفطرت دین دوستی انسان می گردد. در ضمن باید گفت: آنعده اشخاصیکه مصروف دعا، طاعت وعبادت به اصطلاح موسمی و فصلی می باشند، برای شان باید گفت که: ایمان و توبۀ موسمی و موضعی فایدۀ ندارد. بخاطریکه شرع و عبادت را مطابق شرع و نقل نه موسمی و نه فصلی باید مطابق احکام شرع یعنی امرالهی و سنت رسول الله اجرا کرد. یقیین باید داشته باشند که این کارشان بی‌ارزش و بی ثمر میباشد.
چنانچه الله تعالی در قرآن کریم در (آیۀ 67، سورۀ الإسراء) میفرماید «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنسَانُ كَفُورًا» (و هرگاه در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که میخوانید از نظرتان ناپدید میگردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد وبه خشکی برساند روی گردان میشوید. و انسان بسیار ناشکر است.).
واقعیت امر همین است که: جاذبه‌ها وزیبا های ظاهری دنیا به قدری دلفریب است که انسان پس از ساعتی نجات از مهلکه، همه چیز را فراموش می‌کند. ولی به تاسف باید گفت که انسانها این را فراموش نموده اند که: فراموش کردن خداوند پس از نجات، نشانه های روشن وواضح کفران نعمت می باشد.قرآن عظیم الشأن از توجّه‌های موسمی و موضعی انسان که به هنگام اضطرار پیش می‌آید و بعد فراموش می‌شود، انتقاد می‌کند.
و باز هم در (آیه: 75 سورۀ المؤمنون) میفرماید: «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ (و اگر بر آنها رحم می‌کردیم و آنچه از رنج و سختی که به آنان رسیده، برطرف می‌ساختیم، (نه تنها بیدار نمی‌شوند، بلکه) در طغیانشان لجاجت می‌ورزند و (در این وادی) سرگردان میمانند). واقعیت امر همین است که: خدمت و محبّت به اشخاص بی شخصیّت، بی ثمر است.

همچنان در (آیۀ:8، سورۀ الزمر) آمده است: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ (و چون به انسان زیانی برسد، پروردگارش را می‌خواند در حالیکه با توبه روی به درگاه او آورده است، باز چون نعمتی از سوی خود به او ببخشد آن (مصیبتی) را که به خاطر رفع آن به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌کند و برای الله شریکانی قرار می‌دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه سازد. بگو: مدتی اندک از کفر خود برخوردار شو، البته تو از دوزخیان هستی.).

و باز هم در (آیۀ 49، سورۀ الزمر) میفرماید: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (پس چون سختی و ضرری به انسان برسد، ما را می‌خواند. باز وقتی از سوی خود به او نعمتی عطا کنیم گوید: جز این نیست که آن نعمت بر اساس دانش و تدبیری که دارم به من داده شده! نه، چنین نیست. بلکه این نعمت وسیله آزمایش است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.).

انسان ازجمله مخلوقات است که؛ اساساً آسیب پذیر می باشد، انسان به قدری عاجز است که به مجرّد رسیدن یک خطر جزی به ناله وفغان آغاز می کند، ولی آنچه در این میان مورد انتقاد است نادیده گرفتن لطف الهی است. بسیاری از انسانها نمی دانند که؛ نعمت‌ها و تلخی‌ها وسیلۀ برای آزمایش هستند تا سپاسگزار و ناسپاس از هم شناخته شوند.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۵۱﴾

و فرعون در میان قوم خود ندا داد: گفت: ای قوم من! آیا حکومت وپادشاهی مصر و این نهرها که از زیر (قصر های) من جاری است، از من نیست؟ آیا (عظمت مرا) نمی بینید؟(۵۱)

تفسیر :

امام قرطبی فرموده است: مهم‌ترین این رودخانه‌ها عبارتند از چهار رودخانه: رودخانه‌ی «پادشاه»، رودخانه‌ی «طولون»، رود «دمیاط» و رودخانه‌ی «تینس» که عموماً از نیل منشعب می‌شوند. (تفسیرصاوی ۴/۵۱).

و قتاده گفته است: باغ‌هایی در پای قصرش قرار داشت و رودخانه‌هایی جاری بود.(البحر المحیط ۲۲/۸).

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿۵۲﴾

مگر نه این است که من از این کسی که خوار وحقیر است و نمی تواند روشن و گویا سخن گوید، بهترم؟(۵۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَمْ»: بلکه. «مَهِينٌ»: حقیر. پست. مراد فرعون، فقیر و بی پول و بی‌دار و دسته و عشیره و قبیله و لشکر و سپاه و جاه و مقام است.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که : جمله‌ی »أَنَا خَيْرٌ» در قرآن عظیم الشأن ، صرف يك بار از ابلیس صادر شده است و بار دیگر هم از فرعون.

ابو سعود در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: فرعون براساس این‌که حضرت موسی زمانی لکنت زبان داشت، برای سبک نمودن ایشان در انظار عامه مردم، این را به حضرت موسی نسبت می‌داد. اما چون وقتی از الله طلب کرد زبانش را بگشاید و

گفت:«وَ اُحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی،» خدا لکنت زبانش را برطرف کرد. (ابو سعود ۵/۴۶).
«لا یَکَادُ یُبِینُ»: نمی‌تواند فصیح صحبت کند و مراد خود را واضح و روشن به دیگران بگوید. اشاره به لکنت زبان موسی پیش از پیغمبری است (ملاحظه شود سوره های: طه / 27 - 36، قصص / 34). و یا این که اشاره به اختلاف زبان عبری و قبطی است.
چرا که موسی دارای زبان عبری و فرعون و فرعونیان دارای زبان قبطی بودند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سوره زخرف) نوشته عبدالرؤوف مخلص هروی)

فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾

(اگر موسی راست می‌گوید) پس چرا دستبند های از طلا بر او آویخته نشده است؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تاءیید کنند).(53)

تشریح لغات واصطلاحات :

«فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ ؟»: پس چرا برای او فرستاده نشده است ؟ «أَسْوِرَةٌ»: جمع سِوار، دستبند، النگو. در میان آنان رسم بوده است که چون یکی را رئیس می‌کردند، دستبند و النگوی زرین به دستش می نمودند و گردن‌بند به گردنش می‌آویختند. «مُقْتَرِنِینَ»: همراهان. همدمان. کسانی که در رکاب کسی و در کنار او خواهند بود.قابل تذکر است که: زینت کردن مردان به طلا، کار فرعونی بود.

تفسیر :

ابوحیان فرموده است: بعد از این‌که فرعون خود را به داشتن عزت و ملک ستود، و خود را با حضرت موسی مقایسه کرد، و او را به ناتوانی و داشتن یاران اندک توصیف کرد، اعتراض نموده و گفت: اگر راست می‌گوید چرا خدایش به او ملک عطا نکرده و چرا به او بازوبند نداده و چرا فرشتگان را یاور و معین و مددکار او قرار نداده است؟! (البحر المحیط ۲۲/۸).

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿۵۴﴾

پس (فرعون) قوم خود را سبک و بی خرد شمرد، پس آنان از او اطاعت کردند. البته آنان قوم فاسق بودند. (۵۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«إِسْتَخَفَّ»: سبکسر و فرومایه کرد.کم خرد و بی‌خبر نمود (روم / 60).

تفسیر :

به یقین که قوم فرعون به علت بدکارگی خویش از طاعت و عبادت خداوند بیرون شدند و دعوت فرعون گمراه و گمراه کننده را پذیرفتند

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴿۵۵﴾

چون ما را به خشم آوردند ازآنان انتقام گرفتیم، پس همه را غرق کردیم.(۵۵)

تفسیر :

ملاحظه فرمودید کسی که به نهر آب افتخار می‌کرد، «وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» در همان نهر غرق شد. و در برخی از حالات وضع طوری پیش میاید که، جزای و عذاب علاوه در روز قیامت دراین دنیا هم صورت میگیرد.
«آسَفُونَا»: ما را خشمگین کردند. این نکته قابل توجّه است که نه خشم و کین در باره

خداوند مهربان مفهومی دارد، و نه رضایت و خوشنودی خدا بدان معنی که در میان ما مشهورومعروف است. بلکه خشم و کین او به معنی اراده مجازات، و رضایت و خوشنودی او به معنی اراده اجر و ثواب است.
در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «چون خدای تبارک وتعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می‌خواهد می‌دهد در حالیکه آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان‌که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است.آنگاه این آیه را تلاوت کردند: «فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمنَا مِنهُم فَأَغرَقنَٰهُم أَجمَعِينَ٥٥» (الزخرف: 55).

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾

و هلاک آن قوم را مایه عبرت آیندگان قرار دادیم. (۵۶)

تفسیر :

فرعون و قوم او را بعد از غرق نمودن پیشرو و پیشقدم کسانی ساخت که در قرنهای آینده مانند عملکرد آنان انجام دهند؛ یعنی همچنان جزایی برای شان داده می شود. به همین گونه آنان را عبرت و پندی برای همه دوره های آینده تا قیام قیامت ساخت.
به شهادت تاریخ، نابود کردن قدرت‌های جبار، سنّت حتمی الهی است.
و در ضمن باید گفت که: حوادث گذشتگان پند وعبرت برای آیندگان میباشد.

خوانندگان گرامی !

در ایات متبرکه (57 الی 66) درباره قصه ی عیسی علیه السلام که مایه ی پند و اندرز است، بحث بعمل آمده است .

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٥٧﴾

و هنگامي كه درباره فرزند مريم (عيسی) مثال ذكر شد، ناگهان قوم تو از آن مي خنديدند (و مسخره مي‌كردند). (۵۷)

یادداشت :

تنها نامی که از زنان در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است همانا ، نام مریم است. متباقی زنان با نام بیان نشده‌اند، بطور مثال مادر موسی »أُمِّ مُوسی» (قصص، 7).، خواهر موسی »لِأُخْتِهِ» (قصص، 11)، همسر عمران »امْرَأَتُ عِمْرانَ» (ل عمران، 35.)، همسر فرعون »امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ» (قصص، 9)، همسر عزیز مصر «امْرَأَتُ الْعَزِيزِ» (وسف، 30.)، همسر لوط «امْرَأَتَ لُوطٍ» (تحریم، 10)، همسر ابولهب »امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (تبت، 2.)، همسران پیامبر «نِساءَ النَّبِيِّ» (احزاب، 30.)، همسر نوح »امْرَأَتَ نُوحٍ» (تحریم، 10.) و خانمی که بافندگی می‌کرد. «كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها» (نحل، 99.) .

شأن نزول آیۀ 57:

946- احمد به سند صحیح و طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رسول الله ﷺ (به قریش گفت: بدون عبادت خدای عزوجل به عبادت هیچ مخلوقی خیر نیست، گفت: آیا تو نمی‌گفتی که عیسی پیغمبر و بندۀ صالح خداست، ما یقین داریم که عده‌ای اورا پرستش کرده اند.آنگاه خدای عزوجل آیۀ «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً...» را نازل کرد.
- احمد 1 / 317 ح 2921، طبرانی 12740، واحدی 740 از ابن عباس(رض) روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 / 104 می‌گوید: «در این اسناد عاصم بن بهدله ثقه است، اما حفظ خوب ندارد و باقی راوی های احمد صحیح هستند» و آخر

این «پس نازل شد...» سخن ابن عباس(رض) است. «تفسیر شوکانی» 2380 تخریج محقق.

﴿وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾﴾

و گفتند: آيا معبودان ما بهترند يا او(مسيح)؟ (اگر معبودان ما در دوزخند مسيح نيز در دوزخ است چرا که معبود واقع شده!) ولي آنها اين مثل را جز از طريق جدال (ولجاج) براي تو نزدند، آنها گروهي کينه توز و پرخاشگرند.(۵۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

«خَصِمُونَ»: جمع خصم، دشمن سر سخت.

تفسير :

در التسهیل آمده است: این مثال را جز به صورت جدل نزده‌اند. جدل یعنی اینکه انسان بخواهد طرف را مغلوب کند، اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل.

در حقیقت ابن زبعری و امثال او به خوبی می دانستند که حضرت عیسی مشمول فرموده‌ای: حَصَبُ جَهَنَّمَ نشده است. اما آنها قصد مغالطه داشتند، از این رو خدا آنها را به قومی مجادله‌گر توصیف کرده است. (التسهیل ۳۲/۴).

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۵۹﴾﴾

در حالیکه عیسی جز بنده ای نیست که بر او انعام کردیم و او را نمونهٔ هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم.(59)

تفسير :

امام فخر رازی فرموده است: یعنی او را به صورت ضرب المثل درآوردیم و او را بدون پدر خلق کردیم. همانطور که آدم را خلق کردیم. (قرطبی ۱۰۵/۱۶).

«أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ»: مراد نعمت نبوّت است. «مَثَلاً»: نشانه‌ای از قدرت و عظمت خدا. چرا که تولّدش از مادر، بدون پدر، آیتی از قدرت و نشانه بارزی از عظمت خداوند بود و بنی‌اسرائیل همچون مَثَل، آن را روایت می‌کردند. نمونه و الگوی عفّت و پاکی و تقوا، و اسوه خداشناسی و یکتاپرستی.

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿۶۰﴾﴾

و هر گاه بخواهيم به جاي شما در زمين ملائکه اي قرار مي‌دهيم که جانشين (شما) گردند. (۶۰)

﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۱﴾﴾

و همانا او [عيسى] نشانه قيامت است، پس هرگز در (قيامت) شك نداشته باشيد، و از من پيروى كنيد، اين راهى راست است.(۶۱)

أحادیث وارده در باره فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قبل از روز قیامت ـ که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید ـ متواتر میباشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول الله ﷺ است که فرمودند: «... در اثنایی که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرو می فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالیکه دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی علیه السلام را دریابد مگر اینکه می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آنگاه دجال را می جوید تا سرانجام او را در «باب الد» درمی‌یابد و به قتلش میرساند...».

﴿وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۶۲﴾﴾

و شیطان شما را (از راه الله) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است. (۶۲).
وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۶۳﴾
و چون عیسی با معجزه‌های آشکار آمد، گفت: بدون شک برای شما حکمت آورده و آمده‌ام تا بعضی از امور را برای شما بیان و روشن کنم که در آنها اختلاف می ورزید، پس تقواي الهي پیشه کنید و از من اطاعت نمائید. (۶۳)
تشریح لغات واصطلاحات :
«الْبَيِّنَاتِ»: معجزات، آیه های روشن.
«الْحِكْمَةِ»: نبوّت، شریعت حکیمانه، برنامه راستین و عقائد درست (ملاحظه: سوره آل‌عمران / 48). «بَعْضَ الَّذِى...»: احکام مورد اختلاف تورات. بخشهائی از اختلافات که در سرنوشت انسانها از نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه مؤثّرند؛ نه اختلافات در اموری که سر نوشت ساز نیستند، همچون نظرات مختلفی که درباره منظومه شمسی و سایر کرات، و ماهیّت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها است.
تفسير :
ابن جوزی گفته است: از این جهت گفته است: «بَعْضَ اَلَّذِى تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» و نگفته است تمام امور؛ زیرا پیامبران فقط امور دین را بیان می‌کنند نه امور دنیا را.(التسهیل ۳۲/۴.) امام طبری فرموده است: یعنی امور دینی را نه امور دنیوی. (مختصر ۲۹۵/۳. ابن کثیر گفته است: نظر ابن جوزي نیکوست.)
إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۴﴾
بی‌گمان خداوند پروردگار من است و پروردگار شماست، او را عبادت کنید که راه راست همین است.(64)
فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿۶۵﴾
از میان امت عیسی گروه هایی [درباره او و دینش] اختلاف کردند و بعضي او را خدا پنداشتند واي بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناك.(65)
تفسير :
ملاحظه شده است که: آنعده رفاقت ها و دوستی های که بر پایه و بنیاد تقوا استوار نباشد، اخیر الامربه دشمنی تبدیل می شود.
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۶۶﴾
آنها چه انتظاري مي‌کشند؟ جز اینکه قیامت ناگهان و در حالیکه از آن بی‌خبرند به سراغ شان بیاید. (۶۶)
تشریح لغات واصطلاحات :
«بَغْتَةً»: ناگهانی
تفسير :
از فحوی آیهٔ مبارکه معلوم می شود: که وقوع قیامت ناگهانی است و زمان وقوع آن بر کسی معلوم نیست.
خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (67 الی 80) گوشه ای از احوال روز قیامت ، به بحث گرفته شده است .
الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿۶۷﴾
دوستان درچنین روزی، بعضی دشمن بعض دیگرباشند، مگر پرهیزگاران(67)

تفسير :

ابن کثیر گفته است: هر نوع دوستی و محبت که برای خدا نباشد، در روز قیامت به عداوت مبدل می‌شود. جز آنکه به خاطر خدای عز و جل می باشد، که آن دوستی برای همیشه برقرار است و پایدار می ماند. (مختصر ۳/۲۹۵).

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: دوستی به طور کلی در روز قیامت به دشمنی مبدل می‌شود، جز دوستی پرهیزگاران که به منظور شرافت و مشعوف کردن قلوب آنها، پایدار مي ماند.

«اخلاء»: خُلّه (بضم خ): دوستی و مودت خالص خلیل دوست و رفیق است »در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت باهم دشمن می شوند زیرا آن اموری راکه در دنیا با یک دیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به‌سبب آن‌که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است »مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقواپیشه‌گان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنانکه در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لو أن رجلين تحابا في الله، أحدهما بالمشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالي يوم القيامة بينهما، يقول: هذا الذي أحببته في». «اگر دو شخص در راه رضای خداوند متعال باهم دوستی کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان الله تعالی روز قیامت آن دو را باهم گرد میآورد، میفرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست میداشتی».

در آیهٔ مبارکه ملاحظه نمودیم که: دوستی‌هایی که اساس و بنیاد آن به تقوا استوار نباشد، اخیرالامر به دشمنی تبدیل می شود.

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه‌کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه‌بن ابی معیط نازل شد که باهم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول‌الله ﷺ همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول الله نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر اورا به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

(مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن (جلد سوم سورهٔ زخرف) نوشتهٔ عبدالرؤوف مخلص هروی تأریخ، چاپ (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾

ای بندگان من ! امروز بر شما هیچ ترسی و شماغمگین نخواهید شد.(68)

تفسیر :

برای گروه پرهیزگاران نیکوکار که به خاطر رضای الله با هم دوستی دارند گفته می شود: از عذابم نترسید و به خاطر چیزهایی که از زندگی دنیا از دست تان رفته اندوهگین مباشید؛ یعنی که از آینده خوفی ندارند و بر گذشته ها اندوه و تأسفی متوجه شان نمی باشد.

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾

همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و همیشه تسلیم حق بودند. (۶۹)
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾
شما و همسران تان به بهشت در آئید در حالیکه شادمان و مسرورید.(70)
«تُحْبَرُونَ»: غرق شادمانی می گردید.
يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧١﴾
بر ایشان ظرفها و جام های طلایی چرخانده می‌شود و هر چه دل بخواهد و هر چه چشم از آن لذت ببرد در بهشت موجود است و شما در آن جاودانه هستید.(71).
تفسیر :
ابو سعود فرموده است: این است نعمت فراوان شادی و سرور کامل؛ زیرا هر نعمت ناپایدار موجب ترس و هراس می شود. (ابو سعود ۵/۴۹).
«بِصِحَافٍ»: جمع صحفة، کاسه، ظرف.
وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾
این همان جنتی است که شما وارث آن میشوید به خاطر اعمالي که انجام میدادید. (۷۲)
تفسیر :
ابن کثیر گفته است: یعنی اعمال صالح شما سبب شده است که مشمول رحمت خدا شوید؛ زیرا هیچ‌کس به سبب عملش وارد بهشت نمی شود، بلکه به سبب رحمت و فضل خدا بدان نایل می‌آید، اما درجات آن بر مبنای اعمال صالح است. (مختصر ۲۹۶/۳).
در حدیث آمده است: هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد. کافر منزل مؤمن را در آتش به ارث می‌برد و مؤمن منزل کافر را در بهشت به ارث می برد. و این مفهوم گفته‌ی خدا می باشد که فرموده است: وَ تِلْكَ اَلْجَنَّةُ اَلَّتِی أُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (حدیث از ابن ابی حاتم است.).
لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾
برای شما در آنجا میوه‌های بسیار هست که از آنها می خورید. (۷۳)
تفسیر :
در حدیث است: «در بهشت انسان میوه‌ای را نمی خورد مگر اینکه در جای آن دیگری می روید» (ابو سعود ۵/۴۹.)
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾
بی تردید گناهکاران در عذاب دوزخ جاودانه اند. (۷۴)
تشریح لغات واصطلاحات :
« الْمُجْرِمِينَ » : مراد و گناهکاران کفرپیشه است . به قرینه مقابله با مؤمنانی که در آیه‌های قبلی سخن از آنان بود .
تفسیر :
مفسر صاوی فرموده است: منظور از مجرمین کفار است؛ زیرا ذکر آنان در مقابل ذکر مؤمنان آمده است. (تفسیرصاوی ۴/۵۴.).

لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

[عذاب] ازآنان تخفيف نمييابد وآنها درآنجا نااميد شده وخاموش هستند.(۷۵)

تشريح لغات واصطلاحات :

«لايُفَتَّرُ»: كاسته نمی‌گردد و سبک نمی شود. تخفيف داده نمی شود.

«مُبْلِسُونَ»: نااميدشدگان. اندوه گينان. خاموشان از فرط اندوه و از شدّت گرفتاری (ملاحظه شود: انعام / 44، مؤمنون / 77، روم / 12 و 49).

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿۷۶﴾

و ما بر آنان ظلم نكرديم، ولی آنان خود ظالم بودند (۷۶).

وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ﴿۷۷﴾

و فرياد می‌كشند: ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت بايد عليه ما حكم مرگ صادر كند. می گويند: شما در اينجا ماندني هستيد!(۷۷)

تشريح لغات واصطلاحات :

«مَالِكُ»: نام فرشته ای است كه رئيس و مسؤل فرشتگان دوزخ است.

«ماكثون»: درنگ كنندگان. توقف كنندگان.

تفسير :

با تأسف بايد گفت كه رزوگاری برخی از انسانها در نهايت به لحظاتی ميرسد كه از مأمور و مسؤل دوزخ محتاج به استمداد كمک می شود، و صدا ميزند: «يا مالِكُ» ای مالک (نگهبان دوزخ)! پروردگارت بايد عليه ما حكم مرگ صادر كند. ديده می شود كه آرزو و خواهش دوزخيان مرگ و نابودی است. الهی ما را از اين روزگار و لحظات دشوار نگاه داری.

طوريكه يادآور شديم :«مالک»، نام محافظ و مسؤل دوزخ و «رضوان» نام مسؤل و محافظ جنت است. محققان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روی »مالک» ناميدند؛ كه ملک و دارايی، علقه و وابستگی‌ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ ميباشد چنانكه دليل نامگذاری خازن بهشت به »رضوان» اين است كه: رضا به حكم خداوند متعال، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه‌گونه صلاح و فلاح ميباشد.

مالک دوزخ »پاسخ می‌دهد» به مجرمان »همانا شما ماندگاريد» در عذاب به‌طور هميشه و شما را ـ با مرگ يا غير آن ـ از دوزخ نجاتی نيست. ودوزخيان در عذب دردناكی ماندگار می باشند.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿۷۸﴾

قطعا حقيقت را برايتان آورديم ليكن بيشتر شما حقيقت راخوش نداشتيد.(۷۸)

تشريح لغات واصطلاحات :

« لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ » : ما حق را برايتان آورديم . گوينده می‌تواند الله متعال ، مالک و ساير دستياران او باشد . مراد از حق ، دين راستين و همه حقايق سرنوشت‌ساز است .

أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿۷۹﴾

بلكه آنها تصميم محكم بر توطئه گرفتند ما نيز اراده محكمي (درباره آنها) داريم. (۷۹)

تشريح لغات واصطلاحات :

«أَبْرَمُوا»: عزم را جزم كردند، تصميم محكمی‌گرفتند. «أَمْراً»: مراد حيله و نيرنگ و توطئه قتل پيغمبر اسلام است.«مُبْرِمُونَ»: تصميم‌گيرندگان، عزم را جزم‌كنندگان.

تفسیر :
مقاتل در شأن نزول آیه مبارکه فرموده است: این آیه در مورد تدبیر حیله به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم در دارالندوه نازل شده است.(تفسیرقرطبی ۱۱۸/۱۶.)
همچنان ابو الحسن مقاتل بن سلیمان بن بشیر مفسر ومحدث مشهور قرن دوم هجری دربیان شأن نزول آیه کریمه می‌فرماید : این آیه درباره توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم ﷺ در دارالندوه پلان نموده بودند، نازل شد.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿۸۰﴾

آیا شاید گمان کنند که ما راز و رازگویی شان را نمیشنویم؟ بلی (میشنویم)، و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می نویسند.(80)

تفسیر :
آیا کافران گمان میکنند که خداوند امور پنهانی ضمایر و سخنانی را که با همدیگر به گونه راز مطرح میکنند نمیشنود؟ چنین نمی باشد؛ زیرا حق تعالی می شنود و می داند، به همه امور آگاه است و هیچ امر پوشیده یی از او پنهان نمی باشد، بلکه فرشتگان بزرگوار که فرستادگان الله تعالی هستند، سخنان و اعمال آنان را می نویسند تا از جانب حق تعالی در روز قیامت مورد محاسبه قرار گیرند.

شأن نزول آیۀ 80 :
947- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سه نفر بین کعبه و پرده های آن قرار داشتند. دو نفر قریشی و یکی ثقفی و یا دو نفر ثقفی و یکی قریشی بود. یکی از آن میان گفت: آیا فکر می‌کنید که خدا سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر آشکار سخن گفتید می‌شنود و اگر پنهان گپ بزنید نمی شنود. پس خدای بزرگ آیۀ «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم» را نازل کرد. (طبری 31002 و این مرسل و ضعیف است.).

خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (81 الی 89) موضوع الله سبحان وتعالی نه فرزند دارد و نه شریک ، به بحث گرفته میشود .

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿۸۱﴾

بگو اگر برای[خدای] رحمان فرزندی میبود، من اولین عبادت کنندگانم.(۸۱)
«الْعَابِدِينَ»: پرستندگان، عبادت‌کنندگان.

تفسیر :
شیخ قرطبی فرموده است: این همانند آن است که به طرف می‌گویی: اگر آنچه را که گفتی به دلیل ثابت شود، من اولین فردی خواهم بود که به آن ایمان می‌آورم، که در واقع مبالغه در بعید بودن، و داشتن نرمش در سخن گفتن است. (قرطبی ۱۱۹/۱۶.)
و طبری گفته است: عبارت است از ملاطفت در خطاب. و بیضاوی گفته است: از این کلام وجود فرزند برای خدا و پرستش پیامبر برای آن لازم نمی‌آید، بلکه منظور نفی هر دوی آنها به بلیغ‌ترین وجه است. و انکار کردن فرزند از جانب او برای عناد و ریا نیست، بلکه منظور این است که چنانچه برای خدا فرزندی بود، او اولین فردی می‌بود که به آن اعتراف کند؛ زیرا پیامبر در مورد خدا آگاه‌تر است و می‌داند چه امری برای او درست و چه امری درست نیست.(در مورد معنی آیه گفته‌ی نیک و درست همین است. و بنا به قول ضعیفی «ان» به معنی ما می‌باشد؛ یعنی خدا دارای فرزند نیست، و سخن در این‌باره به اتمام می‌رسد. سپس گفته است: فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ و این قولی است ضعیف.)

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۸۲﴾

پاک و منزه است پروردگار آسمان‌ها و زمین و پروردگار عرش، از آنچه [درباره او] توصیف میکنند. (۸۲)

یعنی از داشتن همسر، فرزند، شریک و دیگر اوصاف باطلی که کافران او را بدان توصیف می کنند منزه است و نامهای مقدس دارد.

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿۸۳﴾

پس آنان را به حال خودشان رها کن تا در یاوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که بدان وعده داده می شوند ملاقات کنند. (و نتیجه کار خود را ببینند). (۸۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يَخُوضُوا»: فرو روند، سرگرم یاوه و بیان اباطیل شوند.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿۸۴﴾

و او ذاتی است که در آسمان معبود است و در زمین (نیز) معبود می باشد و او حکیم و علیم است.(84)

تشریح لغات واصطلاحات :

«إِلَهٌ»: معبود.«الْحَكِيمُ»: کسی که تمام کارهایش از روی حساب و حکمت است.«الْعَلِيمُ»: کسی که از همه چیز آگاه و باخبر است.

تفسیر :

در التسهیل آمده است: یعنی معبود ساکنان آسمان و زمین است. (التسهیل ۳۳/۴.)

و ابن کثیر گفته است: یعنی خدای ساکنان آسمان و زمین است که ساکنان آن دو او را پرستش می‌کنند و در پیشگاه با عظمتش سر فروتنی و ذلت فرو می نهند. (مختصر ۲۹۸/۳.)

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾

و خجسته است کسی که پادشاهی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن اوست و علم قیامت مخصوص اوست و به سوی او برگردانیده میشوید.(۸۵).

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۸۶﴾

و کسانی را که به جای خدا می پرستند، اختیار شفاعت ندارند، مگر کسانی که شهادت به حق داده باشند و به خوبي آگاهند. (۸۶)

تفسیر :

«يَدْعُونَ»: به فریاد می‌خوانند، می‌پرستند. «الْحَقِّ»: وحدانیّت خداوند متعال عدل، انصاف، راست و درست. «وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»: درحالیکه می‌دانند، یعنی گواهی و شهادتشان از روی علم و آگاهی بوده، یا این که میدانند اگر خدا بدیشان اجازه دهد،شفاعت میکنند، و میدانند برای چه کسی یا کسانی شفاعت کنند. ذکر (شَهِدَ) به صورت مفرد، و (يَعْلَمُونَ) به صورت جمع، با توجّه به لفظ و معنی (مَنْ) است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۸۷﴾

و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده ؟ مسلما خواهند گفت الله! پس چگونه [از حقیقت] بازگردانیده می شوند.!(87)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَنَّى»: چگونه؟ «يُؤْفَكُونَ»: بازگردانده می شوند، از حق منصرف و به سوی چیزهای دیگری رهنمود می شوند.

وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

آنها چگونه از شکایت پیامبر که ميگويد: پروردگارا! بدون شک اینها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند.(88)
تشریح لغات واصطلاحات :
«وَقِيلِهِ»: گفته و سخن.
تفسير :
حضرت قتاده درتفسیر این آیه مبارکه می نویسد : این گفته‌ای پیامبرتان می باشد که از دست قومش به خدای عز و جل شکایت می برد. (مختصر ۲۹۸/۳)
خوانندۀ محترم!
پیامبران همیشه در برابر اشخاص لجوج به الله پنا ه می بردند، ومی گفتند: «يا رَبِّ إِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لا يُؤْمِنُونَ» بناءً مبلّغان دینی در کار زار تبلغی وتنویری وکار دعوت خویش نباید از لجاجت اشخاص لجوج خسته ونا امید ومایوس شوند، در ضمن توقّع پذیرش حقّ را از جانب همه مر دم هم نداشته باشند.
لجاجت در لغت، به معنی یا فشاری در انجام کاری که، مخالف میل طرف مقابل باشد،ودراصطلاح، به اصرار ورزیدن در کاری همراه با عناد ودشمنی که، از انجام آن نهی شده، گفته میشود.
یکی از پلیدترین صفاتی که در قرآن از آن به صراحت یا به صورت مفهومی یاد شده و مورد سرزنش قرار گرفته، لجاجت و اصرار ورزیدن بر سخنان وعقاید باطل است که، در نتیجه به تکذیب انبیاء، کتب آسمانی، و حتّی منجر به قتل أنبیای الهی گردیده است.
یکی ازعواملی که برای لجاجت متصور است، همانا تقلید بی چون و چرا از عقاید دیگران است؛ چرا که، گاهی با استناد به آن حکم عقل را سرکوب کرده و جلوی واضح ترین برهان ها و معجزات ایستادگی میکنند، قرآن عظیم الشأن اینگونه تقلید اشخاص لجوج را مردود شماریده و میفرماید: «وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ» (آیۀ 104، سورۀ مائده) (و چون به آنها گفته شود که به آنچه الله نازل کرده و به سوی پیغمبر بیایید، میگویند: آن رسم و رواجی که پدران خود را برآن یافته‌ایم ما را بس است، اگرچه پدران شان چیزی را نمی دانستند و به حق هدایت شده نبوده‌اند.)
زمانیکه کفار به سوی کتاب الله ورسول او دعوت میشدند، به دلیل تقلید بی قید و شرط از آداب نیاکان خویش، در قابل این دعوت ایستادگی کرده و از پذیرش آن خود داری می کردند.
عامل دیگر لجاجت همانا تکبر و استکبار است، مستکبر به کسی گفته میشود که بخواهد با ترک پذیرفتن حق، خود را بزرگ جلوه داده و خود را بزرگتر از آن بداند که حق را بپذیرد.
فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾
اکنون که چنین است از آنها روي برگردان و بگو سلام، (وداع با شما)، اما به زودي خواهند دانست! (که چه سرنوشتی دارند!). (٨٩)
در فرهنگ عرب، دو موقع سلام می‌کنند؛ یکی هنگام ورود و ملاقات و دیگری هنگام خروج و خداحافظی. چنانکه در پایان هر نماز میگوییم: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته». مراد از سلام در این آیه نیز سلامِ خدا حافظی و متارکه است.
صاوی گفته است: به معنی دوری جستن و تبری کردن از آنها می باشد. و در آیه مشروعیت سلام بر کفار مقرر نیست.(حاشیه صاوی ۴/۵۶).
و قتاده گفته است: به او امر شد از آنان صرف نظر کند. و بعدا به او امر شد که با آنها بجنگد، در نتیجه صرف نظر کردن با آیه‌ی شمشیر منسوخ گشت. (تفسیر قرطبی ۱۲۴/۱۶)

خوانندهٔ محترم !
در آیه مبارکه خطاب به رسول الله ﷺ میفرماید: ای پیامبر! گذشت را در پیش گیر، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و با سلام و ترک انتقام با آنان روبرو شو. این روش ابرار نیکوکار با نادانان و جاهلان است؛ زیرا ابرار نیکوکار با کافران به بدی مقابله نمی کنند و مانند آنان کارهای جاهلانه را انجام نمی دهند. در نهایت کافران خواهند دانست که روز قیامت چگونه عذابی در انتظارشان است.
وظیفهٔ مسلمانان است که حتّی با مشرکان، هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند، دین اسلام اساساً دین صلح و دین همزیستی مسالمت آمیز است، و پیروان خویش را به همزیستی مسالمت‌آمیز اجتماعی دعوت می نماید، و هدایت می فرماید: مشرکان لجوج را به حال خویش رها کنید و با آنان منازعه نکنید.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ الدخان

جزء 25

سورۀ دخان در مكۀ مكرمه نازل شده، داراى پنجاه ونه آيه وسه ركوع است.

وجه تسميه :

اين سوره را بخاطر«دخان» ناميدند كه مشركان زمان پيامبر صلّى الله عليه و سلّم در آن به قحطى و خشک سالى اى تهديد ميشوند كه وضع وحالت شخص گرسنه را چنان برهم ميزند كه؛ از شدت گرسنگى، گويى در فضا دودى را مى بيند. همچنين اين سوره، متضمن تهديد نسلهاى بعدى به ظهوردودى در آسمان به مدت چهل روز است، كه ظهور اين دود، نشانهاى از نشانه هاى قيامت ميباشد.

ابن جريراز ابو مالک اشعرى روايت كرده است، رسول الله ﷺ فرمود: من شما را از سه چيز مى ترسانم يكى دخان (دود) كه براى مؤمنان نوعى زكام پديد مى آورد، و در تمام بدن كافر داخل ميشود تا جايى كه هر مسمع. و مشام او بيرون مى آيد، و دوم دابه (دابة الارض) كه نوعى حيوان عجيب از زمين بيرون مى آيد و سوم دجال، اين روايت را ابن كثير نقل كرده و فرمود: «هذا اسناد جيد».

هدف كلى سورۀ دخان :

هدف وغرض كلى اين سوره را ميتوان در يك كلمه خلاصه نمود، و آن اين است كه مى خواهد كسانى را كه دربارۀ كتاب الله (قرآن عظيم الشأن) شك دارند از عذاب دنيا و عذاب آخرت انذار كند. و اين غرض را در اين سياق بيان مى‌كند كه: قرآن كتابى است روشن كه ازجانب الله تعالى نازل شده بر كسى كه او به سوى مردم گسيل داشته، تا انذار شان كند. و به اين منظور نازل كرده تا رحمتى از او به بندگانش باشد. و در بهترين شب نازل كرده، شب قدر كه در آن شب هر امرى بطور خلل ناپذيرى تقدير ميشود.

تعداد آيات، كلمات و حروف سورۀ الدخان :

درمورد تعداد آيات سورۀ دخان علماء نظريات مختلفى را ارايه داشته اند؛ مطابق قرائت اهل كوفه تعداد آيات آن پنجاه و نه ميباشد. بنابر قرائت اهل بصره تعداد آيات اين سوره پنجاه و هفت آيه ميباشد. بنابر قرائت ديگر قراء، پنجاه و شش آيه است. اختلاف آيات در چهار مورد است:

1- **«حم»** از نظر اهالى كوفه

2- **«إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَيَقُولُونَ»** (آيۀ 34) از نظر كوفى

3- **«إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ»** (آيۀ 43) از نظر عراقى، شامى و مدنى اوّل.

4 - **«فِي ٱلۡبُطُونِ»** از نظر عراقى، مكّى و مدنى اخير.

باين ترتيب ميبينيم كه اختلاف در مورد مسايل بنيادى نيست. الله تعالى در ثقه بودن دقيق بودن قرآن كريم خود تضمين داد. تفاوت در مسايل فرعى و طريق حساب است.

بصوركل اين سوره داراى سيصدوچهل‌وشش كلمه بوده. و تعداد حروف اين سورۀ داراى هزاروچهارصدوهشتادويك حرف مى باشد. (تفصيل معلومات درمورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را مى توانيد در سورۀ طور (تفسير احمد) همين تفسير بطور مفصل مطالعه فرمايد.

ارتباط سورۀ دخان با سورۀ زغرف :

خداوند متعال سورۀ زخرف را به وعده های عذاب و تهدید ها ختم کرد و سورۀ دخان را نیز با وعده های عذاب و هشدارهای الهی جلّ جلاله شروع کرده است.

- هر دو سوره (زغرف ودخان) با قسم به قرآن کریم آغاز شده اند.
- آیه ی 83 سوره زغرف وآیه 10 سوره دخان از جهت هشدار - با هم تشابه دارند.
- الله سبحان وتعالی از قول پیامبر ﷺ در سوره ی زخرف می فرماید: «یا رب إن هؤلاء قوم لایؤمنون» [زخرف/۸۸]، سپس به او دستور می دهد که با بی باوران و خودخواهان چگونه رفتار نماید: «فاصفح عنهم و قل: سلام فسوف یعلمون» [زخرف/۸۹]. و از قول موسی علیه السلام در این سوره می فرماید: «فدعا ربه أن هؤلاء قوم مجرمون» [همین/۲۲]. همچنین موسی علیه السلام می فرماید : «و إني عذت بربي و ربکم أن ترجمون و إن لم تؤمنوا لي فاعتزلون.» [همین سوره آیات متبرکه ، 20 و21).

محتوای سوره :

طوریکه یاد آور شدیم سورۀ دخان در مکه نازل شده و اهداف اولی و اساسی سوره های مکی را که مستحکم کردن عقیده و تثبیت پایه‌های ایمان، توحید، رسالت، و زنده شدن بعد از مرگ مورد بحث قرار میدهد.

- آغاز سوره از حروف مقطعه (حم) و سپس بیان عظمت قرآن است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می‌کند.

قرآن عظیم الشأن که به ذات خود معجزۀ ابدی، وماندگار برروی زمین است، در شبی پربرکت و بالاتر از تمام شب های عمر یعنی «شب قدر» نازل گردیده است.

سورۀ «الدخان» مبحث را در مورد موضع‌گیری مشرکان در مقابل قرآن مورد بحث گرفته است.

- بخش مهمی این سوره از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناك آنها سخن می گوید.
- در بخش دیگری این سوره برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی(علیه السلام) و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، نابودی و هلاکتشان، بحث می‌کند.
- مسالۀ قیامت و عذابهای دردناك دوزخیان و پاداشهای جالب و روحپرور پرهیزگاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهند.
- همچنان دراین سوره در مورد هدف خلق، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین اشاره بعمل آورده است.
- سر انجام، سوره را با بیان عظمت قرآن همانگونه که آغاز شده بود پایان میدهد.

و از آنجا که در آیۀ دهم این سوره سخن از دخان مبیـن به میان آمده این سوره به عنوان سورۀ دخان نام گرفته است.

تلاوت سورۀ دخان در شب جمعه :

تعدادی از مسلمانان بدین عقیده و باور اند که تلاوت سورۀ دخان در شب جمعه سنت می باشد، غرض معلومات باید به عرض رسانید که؛ هیچ گونه روایت صحیحی در فضل قرائت سوره دخان وارد نشده است و تمام روایاتی که درمورد و یا فضیلت سورۀ دُخان وارد شده یا این روایات موضوع هستند و یا ضعیف، من جمله روایتی که میگوید: «من

قرأ الدخان ليلة الجمعة أصبح مغفورا له» (روايت ترمذی)، يعنی: (هر كسی كه شب جمعه سورۀ دخان را بخواند صبح نميكند مگر اينكه گناهانش آمرزيده باشد.) اين روايت موضوعی است و ابن الجوزی آنرا در كتاب موضوعات ذكر كرده است، بنابر اين نبايد به روايات ضعيف و يا موضوع متكی شد، ولی در مورد فضائل اعمال اگر روايات ضعيفی وارد شده باشد و كسی آنها را عملی كند در مورد ممانعتی وجود ندارد وجايز می باشد.

ترجمه و تفسیر سورة الدخان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

حم ﴿۱﴾

حا، میم؛ (مفهوم این دو حرف به الله معلوم است، از جمله از حروف مقطّعه اند). (۱)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 9) در باره نزول قرآن کریم در شب مبارک قدر، بحث بعمل آمده است .

وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

قسم به این کتاب آشکارا، و بیانگر (حق و باطل که دارای معانی واضح و الفاظ فصیح است، احکام مفصّل دارد و در وعده و وعید خود صادق است.)(۲)

تفسیر :

مبین (آشکار) از جمله یکی از صفات قرآن عظیم الشان میباشد، والله تعالی با این توصیف می خواهد هر چه بیشتر کتاب خود را به مردم معرفی نماید و یکی دیگر از امتیازاتش را نسبت به دیگر کتاب های آسمانی روشن نماید؛ زیرا هدایت ها و دستورات هیچ کتابی همانند قرآن آشکار ومبین نیست.

قرآن مجید ویا قرآن کریم :

خود قرآن صفات متعددی برای خود بیان داشته است، از جمله:

ـ درقرآن مجید صفات متعددی بخود بیان داشته است که برخی از این صفات عبارتند از:

- «وَ الْقُرْءَانِ الْمَجِيدِ»[ق/۱] (با شکوه)
- «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ»[واقعه/۷۷] (کریم به معنی ارجمند)
- «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ»[فصلت/۴۱] (عزیز به معنی قوی و محکم)
- «وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ»[یس/۲] (حکیم به معنی حکمت‌آموز)
- «وَ الْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ»[حجر۸۷] (عظیم به معنی بزرگ)
- «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ»[فصلت/۴۱] عزیز به معنی قوی و محکم)
- «وَ هَاذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ»[انبیاء/۵۰] (مبارک به معنی خجسته)
- «وَ قُرْءَانٍ مُّبِينٍ»[حجر/۱] (مبین به معنی روشن‌گر)
- «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا»[یوسف/۲] (عربی به معنی زبان روشن، گویا و فصیح)
- «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ»[زمر/۲۸] غیر ذی عوج به معنی هیچ کجی.)
- «الْقُرْءَانِ ذِي الذِّكْرِ»[ص/۱] (ذی الذکر به معنی پراندرز)
- «بَشِيرًا وَ نَذِيرًا»[فصلت/۴] (بشیر به معنی بشارت‌گر و نذیر به معنای هشدار دهنده.)
- «قَيِّمًا»[کهف/۲] (قیم به معنی راست و درست)

ولی درمیان این همۀ صفات که برای قرآن عظیم الشأن آمده اند، دو وصف بی نهایت مشهور می باشد که همانا؛ «کریم» و «مجید» می باشد.

«کریم» از مادۀ کرم (بر وزن فرس) است و کرامت بمعنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزّت است. پس کریم بمعنی سخی است همچنین بمعنی نفیس و عزیز نیز است و هر چیزیکه در نوع خود شریف است با کَرَم توصیف میشود.
و قرآن کریم: یعنی قرآن شریف، محترم و گرانقدر.

مفسرین در صفت کریم می نویسند که :

ـ قرآن کریم بیانگر آن است که قرآن عزیز و گرامی است، چون سخن الله است که بر پیامبر ﷺ وحی شده است.
ـ برخی از مفسرین گفته اند کریم است، چون عطاء و بخشش آن زیاد است.
قرآن به صفت کریم نامیده شده، چون دلایلی را که به حق میرساند، به خوبی ارائه کرده است.
ـ برخی گفته‌اند: کریم اسم جامع و شامل است برای هر چیز که مورد ستایش قرار می‌گیرد و قرآن به خاطر پدیده های مورد ستایشی که در آن قرار دارد (مانند هدایت و نور و بیان و حکمت) کریم نامیده شد.
«مجید» از ماده «مجد» به معنی گستردگی شرافت و جلالت است، و این معنی در باره قرآن کاملاً صادق می باشد، چرا که محتوایش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، و هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و وسنن.
صفت مجید بیانگر یکی دیگر از خصوصیات کلام الهی یعنی قرآن عظیم الشأن است، و آن اینکه این کتاب مجد و عظمتی به انسان می‌بخشد که هیچ کتابی دیگری بخشیده نمی تواند، زیرا کلام الهی است که بالاتر ازاو چیزی نیست؛ نیز کتابی است که باطل در آن راه ندارد و دست تحریف بدان نرسیده، همچنین زیاده و کاستی در آن راه نیافته است (اخذ شده از: تفسیر ثعلبی، جلد9، صفحه 219) نوشته: از ابو اسحاق احمد بن محمد ثَعلَبی نیشابوری مشهور ترین مفسر، محدث و زبانشناس سده چهارم و پنجم هجری قمری).

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ﴿٣﴾

که ما آنرا در شبی پُربرکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده ایم. (٣)

تفسیر :

«مُبَارَكَةٍ»: پُرخیر و برکت.
«لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ»: یعنی قرآن را در شبی با فضیلت و کرم، یعنی شب قَدْر و در ماه مبارک رمضان نازل کردیم. هدف ازآن شب قدر است که آغاز نزول وحی در آن بوده است.
قرآن عظیم الشأن در آن شب از لوح المحفوظ از آسمان هفتم به آسمان دنیا نازل شد. ویا در آن شب، قرآن به طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزه» نازل شده‌است.

«لَوح مَحْفوظ»:

کیفیت وچگونگی لوح محفوظ معلوم و مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هر آنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و «لَوح مَحْفوظ» لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصؤن می باشد.
خداوند متعال در سوره ی بروج میفرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»

در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید. (تفسیر سعدی)

بخاری در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبر ﷺ میفرماید: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد. او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید». بخاری (3191).

«بیت العزة»:

کیفیت «بیت العزة» آن مشخص نیست، فقط می دانیم که در آسمان اول یا همان آسمان دنیا قرار گرفته است، و مشهور است که خداوند تبارک و تعالی در شب قدر قرآن را به بیت العزة نازل فرمود و سپس در طول بیست و سه سال از بیت العزه بر پیامبر ﷺ نازل شد. چنانکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «فصل القرآن من الذكر، فوضع في بيت العزة في السماء الدنيا، فجعل جبريل عليه السلام ينزله على النبي صلى الله عليه وسلم، ويرتله ترتيلا» مستدرک حاکم (2835).

یعنی: قرآن از لوح محفوظ جدا گشت و در بیت العزه که در آسمان دنیاست قرار گرفت، و سپس جبریل علیه السلام آنرا (به مرور) بر پیامبر ﷺ نازل کرد و آیات آنرا برایش بصورت ترتیل تلاوت کرد».

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی (٦١ هـ- ١١٨ هـ، ٦٨٠–٧٣٦م) میفرماید: قرآن تماماً در شب قدر از امالکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به »بیتالعزه» که در آسمان دنیاست نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیستوسه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد ﷺ فرود آورد. (تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، آیه ی 3 از سوره ی دخان).

ابن جزی (محمد بن أحمد بن عبد الله بن يحيى بن يوسف بن عبد الرحمن بن جُزَي الكلبي الغرناطی (متولد سال 693 هجری موافق به 8 مارچ سال 1294 میلادی وفات 741 هجری، موافق اواخر اکتوبر، سال 1340 میلادی) مؤرخ، فقیه وخطیب مشهور جهان اسلام می نویسد:کیفیت نزول قرآن در شب قدر چنین است: در آن شب آن را به آسمان دنیا نازل کرد و بعداً جبرئیل آن را کم کم بر پیامبر صلّی الله علیه وسلم نازل کرد. بناءً به قول ضعیفی ابتدای نزولش را در شب قدر شروع کرد. (التسهیل ۳۴/۴).

امام قرطبی فرموده است: از این رو شب قدر را شب به برکت توصیف کرده است که در آن شب خیر و برکت و ثواب را بر بندگان نازل میکند.

نزول همه کتب آسمانی در رمضان :

حدیثی راکه حضرت ابوذر غفاری روایت نموده است میفرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صحیفه های حضرت ابراهیم به تأریخ سوم رمضان، تورات به تأریخ ششم، انجیل به تأریخ سیزدهم و زبور به تأریخ هجدهم رمضان نازل گردیده است، و قرآن کریم به تأریخ بیست و چهارم رمضان بر رسول الله ﷺ، پیامبر اسلام، نازل شده است.

مسئله ی نزول قرآن بصورت تدریجی :

قرآن در لوح محفوظ ثبت شده است و سپس بصورت یکجا در شب قدر که در ماه مبارک رمضان است بر بیت العزة در آسمان دنیا نازل گشت و سپس در طی مدت بیست سه سال و به مرور بر پیامبر ﷺ نازل شده است.«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (بروج 20-21) یعنی: (این آیات، سحر و دروغ نیست) بلکه قرآن باعظمت است...که در لوح محفوظ جای دارد!

«إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (دخان 3) یعنی: که ما آن را در شبی پر برکت

نازل کردیم؛ ما همواره انذارکننده بوده‌ایم !

اکثر علما می‌گویند قرآن دارای دو نزول است:

الف: یک نزول در شب قدر انجام گرفته و قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده است.

ب: و نزول دوم که بر اثر حوادث و وقایع و مناسبات بوده از آسمان دنیا به زمین و بر پیامبر ﷺ نازل گشته است.

که این امر از مضمون حدیث ابن عباس رضی الله عنه برداشت می شود که طبرانی در معجم خویش روایت کرده است.

خلاصه اینکه؛ نزول قرآن در شب قدر که از شب های مبارک رمضان میباشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد (نه بر پیامبر ﷺ) ولی نزول آن از آسمان دنیا (بر پیامبر ﷺ) بصورت تدریجی بود که برحسب نیاز در ظرف بیست‌وسه سال بر رسول الله ﷺ نازل گردید.

چرا در شب قدر و نه در روز قدر؟

شب خصوصیت های بخصوصی منفرد به خود را دارد که: «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» (آیه:96 سورة انعام) شب را برای این که شما آرام بگیرید ومورد آرامش وسکون قرار گیرید. شب یعنی سکوت و سکون و خلوتی برای رو آوردن به معبود یگانه. چشم انداز دیگر قرآن نسبت به شب، تاریکی است. ظلمتی که باید از آن عبور نمود و به سِمَت صُبح رهایی و روشنایی رفت.

با آنکه بعد از آن شب، بارها در روز، وقتی پیامبرﷺ در سفر یا حضر بودند، یا در اثنای جنگ، بر ایشان وحی نازل می شد. ظاهراً آنچه در شب قدر اتفاق افتاد، بعد از سال ها شب زنده داری های طولانی پیامبرﷺ بوده است. بعد از آن نیز بارها به پیامبر ﷺ فرمان داده شده تا قسمتی از شب را بیدار بماند: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» پاره‌ای از شب را شب زنده داری کن، نَافِلَةً لَّكَ، به منزله کاری داوطلبانه و به نفع خود، عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا. باشد تا بر انگیخته شوی و به مقام ستوده‌ای صعود کنی. يعني روح و روانت ساخته شود و رُشد کنی. پیامبرﷺ تا دو ثلث شب یا نیمی از شب را بیدار می بودند. برای ما هم این فرصتی است که باید غنیمت بشمریم.

به پیامبر ﷺ خطاب شده که: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (آیه5 سوره مزمل) ما به زودی گفتار سنگینی بر تو القاء خواهیم کرد؛ پس پاره‌ای از شب را برخیز، دو ثلث شب یا نیم شب را، کمتر یا بیشتر، و به خدای خود روی کن.

در سورۀ «مُزَمِل» و «مُدَثِر» آمده است که یکی از راه های آمادگی دریافت الهامات ربّانی تمرکزهای خاص شبانه است. از همین جاء است که فرو آمدن نخستین وحی، عمدتاً در شب به دنبال تمرکزهای فوق العادۀ پیامبر ﷺ رُخ داده است.
بر همگان روشن است که دو چیز عامل رُشد و تعالی انسان است. یکی امکانات بیرونی، دیگری هم استعداد خود انسان. مفسرین کوشیده اند روح را جبرئل تفسیر نموده، آنرا از فرشتگان متمایز سازند و اگر فرشتگان را که اسباب هدایت الهی برای بشر اند در این شب بدانیم آیا لازمه و مکمل آن بکار بردن استعداد درونی که خداوند متعال از روح خود در ما دمیده است: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي نیست؟ همان استعداد خاصی که در ما (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) نهاده شده. ما انسان را در عالي ترين «تقويم»، يعني استعداد بالا آمدن و قیام آفریدیم. هیچ موجودي جز انسان نمی تواند رشد و تعالی پیدا کند. قرآن کریم دربارۀ حضرت عیسی(ع) میگوید: «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (سوره بقره آیه87) ما او را با نیروی مقدسي نیرومند ساختیم.
«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ.» (آیه:5 شوره قدر) (آن شب) تا طلوع فجر، (سراسر) سلام و درود است.
این «سلام» در واقع همان «سلامت» است. میدانیم که قرآن بهشت را «دارالسّلام» گفته است.
اسم دین ما هم «اسلام» است که با «سلام» و «تسلیم» از یک ریشه است. «اسلام» يعني خودت را به سلامت برسانی؛ با اسلام است که انسان روح خود را با سلامت و«سلم» و آشتی آشنا میسازد. یا: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ. (آیه 46 سوره حجر) (به آنان خطاب می‌شود:) با سلامت و امنیّت به باغها وارد شوید.)
سراسر قرآن همه سخن از سلم و سلامت است. مي‌گويد پیامبران آمده‌اند تا شما را به وادی سلامت «دار السلام» رهنمای نماید. پس، در شب قدر تا مطلع فجر، هیچ ناسالم و خطاء و اشتباهی امکان وقوع ندارد. تا طلوع فجر همه سراسر سلم و سلامت است. از این فرصت بی نظیر فیض ببرید.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۴﴾

در آن (شب مبارک) هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم میگردد. (۴)

تفسیر :

یعنی در شب قدر انجام هر امر حکم شده ثابتی، از جمله؛ مدت عمرها و رزق و روزی بندگان و همچنان حوادثی که در همان سال به وقوع می پیوندد در لوح محفوظ مُقَدَر میشود؛ بدون اینکه در آن تغییر و تبدیلی صورت گیرد.(تفاصیل در تفسیر مسیر، از عایض بن عبد الله القرنی).
ابن عباس(رض) فرموده اند: یعنی امور دنیا را از قبیل حیات و مرگ و روزی تا سال بعد مشخص می‌کند.
سایر مفسرین فرموده اند: یعنی الله متعال در شب قدر ماجرای آن سال از جمله روزی و اجل بندگان و تمام امور خیر، شر، نیک و بد آنان را از لوح محفوظ پاک می‌کند. «شب قدر» شبی است طوریکه یاد آور شدیم در آن شب؛ قرآن عظیم الشأن بر پیامبر ﷺ نازل شده است و فضیلت عبادت در این شب از تمام شبها بیشتر است. در این شب مقدرات

یک سال انسان معین میگردد. از با فضیلت ترین اعمال در چنین شبی «احیاء» می باشد که
به معنی پاس داشتن یک شب تا صبح است.
«يُفْرَقُ»: جدا می‌شود و بیان می‌گردد.

أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

امری است از سوی ما، بی‌گمان ما فرستنده بودیم. (۵)

تفسیر :
از فحوی آیهٔ مبارکه چنین استنباط می شودکه: این امر مُحکم و حکم نافذ به اساس فرمان است که از جانب حق تعالی صادر شده است. بنابر این هر چیزی به قضا و قدر الله تعالی صورت می‌گیرد و آنچه را به سوی پیامبرانش وحی می‌فرستد، به اذن و علم الهی انجام می‌یابد. یقیناً الله تعالی پیامبران را به سوی مردم به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده می فرستد. (تفاصیل در تفسیر مسیر، مؤلف: عایض بن عبد الله القرنی).

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾

رحمتی است از سوی پروردگارت، که او شنوای داناست (۶)

تفسیر :
(نزول کتاب و فرستادن أنبیاء) از طرف پروردگار رحمت بزرگی برای بندگانی است که به سوی شان فرستاده می شوند؛ زیرا پیامبران علیهم الصلواة مردم را به استوارترین راه رهبری می‌کنند و ایشان را از گناهان و معاصی تزکیه می نمایند. هدف از نزول کتاب، همراه با پیامبر هشدار دهنده، تربیت و رحمت است. خداوند متعال سر چشمه رحمت است، «الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ»، هم پیامبر مایهٔ رحمت است، «رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ» (سورهٔ أنبیاء:107) و هم قرآن، کتاب رحمت است. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»
در عظمت قرآن عظیم الشأن همین قدر بایدگفت که: این کتاب در شب مبارك قدر نازل شده است.«فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ» کتابی است روشنگر وبرای هشدار.
«الْمُبِينِ» رحمتی است از طرف خداوند. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ»

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٧﴾

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر اهل یقین هستید.(۷)

تفسیر :
شما ای اهل مکه (یقین دارید) به آن که او تعالی پروردگار آسمانها و زمین است پس وی را به یگانگی عبادت کنید و به او چیزی را شریک نیاورید.
همچنان یقین داشته باشید به این که محمد ﷺ فرستاده الله تعالی است.

لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

هیچ معبودی جز او نیست، زنده میکند و میمیراند، پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (۸)

تفسیر:

بنابراین تنها ذات الله تعالی مستحقّ عبادت می باشد و واجب است عبادت برای او خالص ساخته شود، از پیامبرش محمد ﷺ پیروی صورت گیرد و از کتابش یعنی قرآن عظیم الشأن هدایت خواسته شود.
امام فخر رازی گفته است: منظور از این آیه این است که وقتی نازل‌کننده و فرستنده به چنین جلال و عظمتی موصوف باشد، نازل شده و فرستاده شده-که قرآن باشد - در غایت شرف و رفعت قرار دارد. (تفسیر کبیر ۲۴۱/۲۷).

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾

ولی نه آنها در شک عمیق (با حقایق) بازی می‌کنند. (۹)

تفسیر :
ولی آنان (کفار و مشرکین) با غفلت به محبّت دنیا مصروف اند، در شهوات مشغول می باشند و نمی دانند که چه چیزی در انتظار آنان است.
خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (10 الی 16) در باره مشرکان و عذاب دردآور، که عاید حالشان میگردد ، بحث بعمل آمده است .

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾

پس به انتظار روزی باش که آسمان دودی آشکار پدید آورد. (۱۰)
تشریح لغات واصطلاحات :
«ارتقب»: منتظر باش.
تفسیر :
ابن عباس(رض) فرموده است: وقتی پیامبر صلّی الله علیه وسلم از قریش زیاد اذیت و آزار دیدند، دست دعا به درگاه الهی بلند کرد و گفت: «بار الهی ! عذابت را بر قوم «مضر» تشدید فرما، و سالهایی مانند سال های یوسف بر آنان مقرر فرما».
آنگاه با تنگی معیشت و قحطی مواجه شدند، تا جایی که مردار را خوردند، و دود آن طور شدید شد که انسان با برادر خود صحبت می‌کرد و صدایش را میشنید اما از بس که دود شدید و غلیظ در بین آسمان و زمین پخش و منتشر شده بود، او را نمی دید.
ابن مسعود(رض) گفته است: پنج علامت از علامت‌های قیامت تاکنون به تحقق پیوسته‌اند: «الدخان، الروم، القمر، البطشه، و اللزام».(البحر ۳۴/۸).
ابن عباس (رض) فرموده است: دخان هنوز متحقق نشده است بلکه از علائم قیامت است. و کمی قبل از قیامت می‌آید، به مؤمن مانند زکام اصابت میکند.
اما سر کافران و منافقان را داغ می‌کند و آن را می‌پزد. تا جایی که سر هر یک از آنها بسان کله‌پاچه پخته می شود، و مانند مست می‌دود و تلوتلو میخورد. در حالیکه دود سینه‌اش را پر می‌کند و از بینی و دو گوش و عقبش بیرون می اید. (گفته‌ی ابن مسعود روشن‌تر است و ابو سعود آن را برگرفته و گفته است: سیاق نظم قرآن کریم چنان مقتضی است. و ابن کثیر هر دو نظر را ادا کرده و سپس رأی ابن عباس را ترجیح داده و گفته است: در آنچه که آورده است دلایل قانع کننده مقرر است وانگهی دخان جزو علایم منتظره می‌باشد و ظاهر قرآن نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. ابن کثیر ۳۰۰/۱۳).

خوانندۀ محترم !
طوریکه یاد آور شدیم علایم ونشانه‌های قیامت با هم متفاوتاند. برخی از این علایم به زمین مربوط می‌شوند، از قبیلی فرو رفتن در زمین خشک سالی و برخی به انسان ها مرتبط میشوند چون افزایش جمعیت زنان و کاهش جمعیت مردان. برخی نیز به اخلاق تعلق دارند از قبیل گسترش زنا و برخی به آسمان و فلک وابسته‌اند، مانند پدید آمدن دود.

منظور از دود چیست؟

آیا این نشانه تا هنوز اتفاق افتاده است؟ وبصورت کل منظور از دود چیست ؟ طوریکه در (آیات 10 - 13 سورۀ الدخان) خوانیدم: «فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ ١٠ يَغۡشَى ٱلنَّاسَۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٞ ١١ رَّبَّنَا ٱكۡشِفۡ عَنَّا ٱلۡعَذَابَ إِنَّا مُؤۡمِنُونَ ١٢ أَنَّىٰ لَهُمُ ٱلذِّكۡرَىٰ وَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٞ مُّبِينٞ ١٣». «منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند. * دودی که تمام مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک است.* (مردم رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند:) پروردگارا، عذاب را از ما برطرف گردان، زیرا ما ایمان آورده ایم. * چگونه بیداری برای آنان فایده دارد در حالیکه پیامبری روشنگر به نزدشان آمده است؟».

نظریات مفسرین در مورد این دود :

علماء ومفسرین در مورد دودیکه در این آیه به آن اشاره شده است، دو دیدگاه دارند.
1- برخی معتقدند که منظور از این دود همان تنگی و گرسنگی است که قریش بر اثر دعای آن حضرت ﷺ به آن گرفتار شدند. به آسمان چشم میدوختند و در اثر شدت بلا و مصیبت چیزی جز دود نمیدیدند. این دیدگاه حضرت عبدالله بن مسعود(رض) و گروهی از علمای سلف است. علامه ابن جریر طبری همین دیدگاه را ترجیح داده است. (تفسیر طبری، (228/11).
مسروق بن اجدع میگوید: ما در مجلس عبدالله بن مسعود (رض) نشسته بودیم که شخصی آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن، واعظی داستان سرایی میکند و معتقد است که دودی می آید و چشم و گوش منافقان را کور و کر می‌کند و مؤمنان را دچار حالتی مانند سرماخوردگی می سازد. ابن مسعود که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: کسی که می داند، سخن بگوید. و کسی که نمی‌داند، بگوید: خداوند بهتر می داند. زیرا یکی از نشانه‌های علم، آن است که انسان، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی دانم. خداوند به پیامبرش فرمود: «قُلۡ مَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦» [ص» 86]. «ای پیغمبر (بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم، و از زمره‌ی مدّعیان (دروغین نبوّت نیستم». آن حضرت(ص) چون دید مردم به دین الله متعال پشت کرده‌اند، فرمود: «خدایا، آنان را به قحط سالی، هم چون قحط سالی، زمان یوسف گرفتار کن.» آنان گرفتار چنان خشک سالی شدند که همه چیز را نابود کرد، تا جایي که مردم بر اثر گرسنگی، گوشت و پوست مردار را می خوردند. (بخاری: (4774) و مسلم، (7244).
همچنین ابن مسعود میگوید: پنج مورد ازاین پیشین‌گویی ها «عذاب ملازم» «روم»، «مؤاخذه کبری»، «ماه» و «دود» است.
«عذاب ملازم» منظور از «الزم» این آیۀ مبارکه است:«فَقَدۡ كَذَّبۡتُمۡ فَسَوۡفَ يَكُونُ لِزَامَۢا» [الفرقان: 77]. «چون آیات خداوند را تکذیب کردید، پس عذاب خداوند بر شما لازم شد و در هیچ حالتی آنان را رها نخواهد کرد».

«روم» اشاره به این آیه دارد:«الٓمٓ﴿1﴾ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ﴿2﴾ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ﴿3﴾ [الروم: 1-3]. «الم، روم شکست خورد* آنان نیز پس از چند سالی پیروز خواهد شد».
«مؤاخذه کبری» اشاره به آیه‌ی مبارکه است: «يَوۡمَ نَبۡطِشُ ٱلۡبَطۡشَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ١٦» [الدخان: 16]. یعنی: «روزی که با گرفتی سخت (در جنگ بدر) آنان را گرفتار کنیم، براستی که ما انتقام گیرنده هستیم».
«ماه» اشاره به این فرموده‌ی خداوند است: «ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ﴿1﴾ [القمر: 1]. «قیامت هرچه زودتر فرا می‌رسد».
2- برخی از علماء معتقدند که دود یکی از نشانه هایی است که هنوز به وقوع نپیوسته است
و در قرب قیامت به وقوع می پیوندد و این دیدگاه حضرت علی بن ابی طالب و ابن عباس
و ابو سعید خدری(رض) است.
حافظ ابن کثیر رحمه الله این دیدگاه را ترجیح داده و به احادیثی که پیش از این ذکر شد، استدلال کرده است.
برخی از علماء این آثار را با هم تلفیق کرده‌اند، به این شکل که دو دود خواهد بود، یکی پدیدار گشته و دیگری در آخرالزمان پدید خواهد آمد.
اولین نشانه که آشکار شده همان است که قریش آن را به شکل دود میدیدند و این غیر از آن دود حقیقی‌ای است که از نشانه‌های قیامت به شمار میآید.
ابن مسعود می گفت: دو دود خواهد بود که یکی گذشته (یعنی آن که بر قریش ظاهر شد) و دیگری باقی مانده است. این دود فاصله زمین و آسمان را پر می‌کند و برای مؤمن مانند سرماخوردگی خواهد بود و منافذ و چشم و گوش کافران را سوراخ می‌کند» (تذکره، (صفحه/655).
نظر راجح در این مورد آن است که دود یکی از نشانه های به وقوع نپیوسته ایست که در آخرالزمان به وقوع می پیوندد. منظور این آیه‌ی مبارک نیز همین است: «فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ﴿10﴾. «چشم به راه روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می کند».
یعنی این دود به صورت واضح در آسمان پدید می‌آید و هر فردی می‌تواند آن را ببیند.
بنابر این، منظور سخن ابن مسعود در مورد آن چه قریش گرفتار آن شده‌اند. محض خیال و توهمی است که آنان بر اثر شدت گرسنگی و سختی دچار آن شدند. همچنین این آیهٔ مبارک: «يَغۡشَى ٱلنَّاسَۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٞ﴿11﴾ [الدخان: 11]. «حقیقتاً این دود آنان را فراگرفته بود و در حالیکه مردمان را به وحشت انداخته، به مردم گفته می شود: این عذابی دردناک است».

احادیث وارد شده در مورد دود :

حذیفه بن اسید (رض) می‌گوید: در حالیکه سرگرم گفتگو و مذاکره بودیم، رسول الله ﷺ نزد ما آمد و پرسید: در مورد چه چیزی سخن می‌گویید؟ گفتیم: در مورد قیامت. فرمود: قیامت تا آن گاه برپا نمی شود که قبل از آن ده علامت را مشاهده کنید و سپس آن ها را بر شمرد: دودی که عالم را فرا می‌گیرد. دجال... صحیح مسلم، (7667).

حضرت ابو هریره (رض) روایت کرده است که آن حضرت ﷺ فرمود: «بَادِرُوا بِالأَعْمَالِ سِتًّا، طُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا أَوِ الدُّخَانَ أَوِ الدَّجَّالَ أَوِ الدَّابَّةَ أَوْ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ أَوْ أَمْرَ الْعَامَّةِ». «با اعمال نیک بر شش چیز پیشی گیرید: طلوع آفتاب از مغرب، دود، دجال، دابه، مرگ، وقوع قیامت» مسلم، (7584).

عبدالله بن ابی ملیکه گفت: «روزی نزد ابن عباس(رض) رفتم. گفت: دیشب تا صبح خوابم نبرد. من عرض کردم: چرا؟ گفت: گفته‌اند ستاره های دنباله داری پدیدار گشته است. من ترسیدم که دود نیز پدید آمده باشد و تا صبح نخوابیدم» (روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم. ابن کثیر گفته است: اسناد منسوب به ابن عباس (رض) صحیح است.)

شأن نزول آیۀ 10:

روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان شأن نزول آیۀ کریمه از ابن‌مسعود (رض) نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول الله ﷺ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر رسول الله ﷺ سخت دشوار آمد، آن حضرت ﷺ چنین دعا کردند: «اللهم أعني عليهم بسبع كسبع يوسف». «بار خدایا! مرا بر آنان به هفت سال قحطی ـ مانند سال های یوسف ـ یاری کن«. پس بر اثر دعای آن حضرت ﷺ، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوان ها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: «فَٱرۡتَقِبۡ يَوۡمَ تَأۡتِي ٱلسَّمَآءُ بِدُخَانٖ مُّبِينٖ﴿10﴾ [الدخان: 10] پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول الله ﷺ برایشان باران طلبیدند و باران نازل شد.

مفسّران درباره ی مراد از این دود اختلاف کرده اند؛ گفته شده است که این همان دودی است که مجرمان را به هنگامی که در روز قیامت به نزدیک آتش برده می شوند فرا می گیرد. و خداوند به پیامبرش دستور داده تا برای آنها منتظر همان روز باشد. و این معنی را این امر تاکید می نماید که طریقه و روش قرآن در تهدید کردنِ کافران و مهلت دادن به آنها این گونه است و آنها را از آن روز و عذابش میترساند و مومنان و پیامبران را دلجویی میدهد که کسانی که آنها را اذیت و آزار می رساند، باید منتظر آن روز باشند.

و نیز مؤید آن است که خداوند متعال در این آیه فرموده است:«أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ» چگونه یادآوری برای آنان فایده ای دارد؟ در حالیکه پیامبری بیانگر نزد آنان آمده است. و این در روز قیامت به کافران گفته می شود؛ آنگاه که آنها درخواست می کنند که به دنیا باز گردند: زمان بازگشت تمام شده است.

يَغۡشَى ٱلنَّاسَۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١١﴾

که همه مردم را فرا می گیرد، این عذابی دردناک است. (١١)

تشریح لغات واصطلاحات :

«هَذَا»: این عذاب قیامت. این قحطی و خشکسالی شدید.«يَغْشَى» می‌پوشاند، فرا می‌گیرد.

تفسیر :
شیخ ابن کثیر نظریات و آرای مختلف درباره »دخان» را نقل نموده، ودر پایان مجموعی این روایات چنین نتیجه گیری نموده است:
این قول که »دخان» از نشانه‌هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی‌تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل میکند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حذیفه بن اسید غفاری(رض) است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالیکه ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که شما ده نشانه رانبینید:
1- طلوع آفتاب را از مغرب آن.
2- ظهور دخان.
3- ظهور دابه الارض.
4- خروج یأجوج و مأجوج.
5- نزول عیسی بن مریم (علیهماالسلام).
6- خروج دجال.
7- وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.
8- خسوفی در مغرب.
9- خسوفی در جزیره العرب.
10- آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می آید و همه مردم را می میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می‌گذراند و هر جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می‌باشد».
همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه‌ای شبیه زکام می‌شود اما کافر را چنان فرو می‌گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می شود...».

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

[می گویند] پروردگارا! این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان میآوریم.(١٢)

تشریح لغات واصطلاحات :
« الْعَذَابَ » : عذاب آخرت . قحطی و خشکسالی گریبانگیر قریش .
« إِنَّا مُؤْمِنُونَ » : ما اینک از غفلت بدر آمده‌ایم و ایمان آورده‌ایم . ما ایمان می‌آوریم ، یعنی تصمیم داریم که ایمان بیاوریم .

تفسیر :
مفسرشیخ بیضاوی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: که مشرکان قریش نزد رسول اکرم ﷺ آمده و گفتند: اگر الله متعال این عذاب را از ما برطرف و دور گرداند، ما مسلمان میشویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی ای بود که به سبب آن این دود را میدیدند.
(تفسیربیضاوی ٣١٢/٣).

أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ﴿١٣﴾

[اما] چگونه پند گیرند؟ در حالیکه پیغمبر روشنگر (حق با معجزات و منطق روشن) نزد آنان آمده بود. (١٣).

تشریح لغات واصطلاحات :
«أَنَّى» : کی؟ چگونه ؟ « الذِّكْرَى»: بیداری . پندپذیری . « مُبِينٌ » : روشن . روشنگر

. « رَسُولٌ مُّبِينٌ » : پیغمبری که روشن بود که پیغمبر است . پیغمبری که رسالت او روشن و گویا بود . پیغمبری که حق و باطل را روشن و از هم جدا می‌کرد .

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿۱۴﴾

سپس از او روي گردان شدند، و گفتند: او ديوانهٔ است که ديگران به او تعليم ميدهند! (۱۴)

تشريح لغات واصطلاحات :

« ثُمَّ » : بعد از آمدن چنین پیغمبری و شنیدن حقائق از او .

« مُعَلَّمٌ » : تعلیم شده . یاد داده شده .

تفسير :

امام فخر رازی گفته است: کفار مکه در مورد پیدایش قرآن از جانب حضرت محمد صلّی الله علیه و اله و سلم دو نظر داشتند: بعضی می‌گفتند: محمد این سخنان را از یک نفر می‌آموزد، و بعضی دیگر می‌گفتند: محمد مجنون است و جن در حالت اضطرابش این سخنان را بر او القا میکند. (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷.) به رسول الله ﷺ اتهام می بستند که: یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است.

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿۱۵﴾

ما اين عذاب را اندکی از شما بر ميداريم [ولی شما] در حقيقت باز (به شرک خود) بر ميگرديد! (۱۵)

تفسير :

از عادت همیشگی گنهکاران همین است، هرگاه قهر الهی را مشاهده ولمس می نمودند می گفتند: ما ایمان آوردم. «إِنَّا مُؤْمِنُونَ» ولی همین که خطر ازسرشان بر طرف می شد دوباره به شرک خویش مراجعه و از اسلام روی گردان میشدند.

«إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ...»: این جمله، اگر مربوط به آخرت باشد، متضمّن معنی شرط است. ولی اگر راجع به دفع قحطی و خشکسالی و رفع بلا از قریش باشد، معنی چنین است: ما مدّت کمی عذاب را از شما به دور میگردانیم، ولی شما دوباره به کارهای زشت و پلید قبلی خویش مراجعه، وبه اذیّت و آزار مسلمانان دست اقدام دوباره می کنید.

امام فخر رازی فرموده است: هدف از یادآوری این نکته اینست که: آنها به وعده های خویش وفا نمی‌کنند، و آنها در حالت درماندگی دست تضرع و زاری به درگاه الله سبحان وتعال بلند می‌کنند، و به محض اینکه خوف و خطر از ایشان برطرف شود، آنها به کفر و تقلید از پیشینیان باز می گردند (تفسیر کبیر ۲۴۴/۲۷).

ابن مسعود(رض) گفته است: بعد از اینکه پیامبر صلّی الله علیه وسلم برای آنان طلب باران کرد و عذاب ازآنها برطرف شد، آنها به تکذیب پیامبر صلّی الله علیه وسلم دوباره بازگشتند.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴿۱۶﴾

روزیکه گیر وداری سخت وسترگ آغاز کنیم،[آنگاه]ماانتقام گیرنده‌ایم(۱۶)

باید گفت که الله تعالی سرچشمه رحمت است، ولی نباید این را فراموش کرد که دربرخی ازموارد دارای قهر سختی هم می باشد، بخصوص در مورد آنعده از اشخاصیکه که وحی الهی را به بازی و تمسخر بگیرند، گرفتار قهر شدید از جانب پروردگار با عظمت می گردند.

تشريح لغات واصطلاحات :
«يَوْمَ»: روز قيامت. روز جنگ بدر.«نَبْطِشُ»: آن را به تندی مي گيريم: (ملاحظه شود سورۀ: اعراف /195، شعراء/ 130، زخرف/8).«الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى»: يورش تند، حمله شديد. مراد مجازات سخت است.

تفسير :
ابن مسعود(رض) گفته است: «البطشة الكبرى» يعنى روز «بدر». و ابن عباس (رض) فرموده است: عبارت است از روز قيامت.
ابن كثير درمورد مى فرمايد : ظاهر آن است كه روز قيامت است، هر چند روز بدر نيز روز «بطش» بود (مختصر ٣٠٢/٣)
وامام فخر رازى ميفرمايد كه: گفتۀ دوم صحيح‌تر است؛ زيرا تهاجم روز بدر به اين حد نمى‌رسد كه به چنين وصفى عظيم موصوف گردد، و چون انتقام كامل فقط در روز قيامت حاصل ميشود. و به دليل اينكه آن را به «كبرى» توصيف كرده است بايد عظيم‌ترين انواع بطش باشد و آن هم فقط در روز قيامت تحقق مى يابد.(تفسير كبير ٢٤٤/٢٧.) بعد از آن كفار قريش را متوجه مصايبى ميكند كه گريبانگير گردنكشان قوم فرعون شده و ميفرمايد:

خوانندگان گرامى !
در آيات قبلى بيان يافت كه : مشركان مكه بر سر كفرشان پاى مى فشارى داشتند .اينك در آيات متبركه (17 الى 33) نيز بيان مى يابددكه : بسيارى از پيشينيان در ايمان نياوردن به پيامبران خود، هم چون اين مشركان بودند. از جمله فرعون هم موسى را آزار مى داد و هم به او ايمان نياورد كه سرانجام الله سبحان وتعالى پيامبر خود را يارى رساند و فرعون و سران حكومت و ساير پيروانش را در بحر غرق و مايه ى عبرت آيندگان شدند.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

و به يقين پيش از آنان قوم فرعون را آزموديم و پيامبرى بزرگوار برايشان آمد.(١٧)

تشريح لغات واصطلاحات :
«كَرِيمٌ»: بزرگوار.

تفسير :
«فَتَنَّا»: آزمايش وامتحان است. (لغويون مى نويسند كه: كلمه «فتنه» در اصل به معنى قرار دادن طلا در كوره آتش است، تا از ناخالصى‌ها تصفيه شود، سپس براى هرنوع آزمايشِ سختى كه جوهرۀ انسان را نشان دهد بكار رفته است.)
در اين هيچ جاى شكى نيست كه:آمدن انبيا براى مردم نوعى آزمايش است تا مشخص شود چه كسانى حقّ را مى‌پذيرند و چه كسانى دست به لجاجت ميزنند، و از دعوت برحق شان روى مى گرانند. قابل ياد آورى است كه: آزمايش الهى سنّتى مستمرّ و حتمى است.

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

[و با ايشان گفت] كه بندگان خدا (بنى اسرائيل) را به من بسپاريد، كه من پيامبرى امين براى شما هستم. (١٨)

تفسير :

یکی از وظایف اساسی، بنیادی و ضروری که در برابر انبیا و پیامبران علیهم السلام قرار دارد، همانا امانت داری در گرفتن وحی و رساندن آن به مردم است.درضمن باید گفت که: رمز موافقیت شان همین است که باید در جامعه اعتماد مردم را نیز بخود جلب نمایند.

همچنان باید؛ در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام در خواست رهایی بنی اسرائیل را از الله تعالی بعمل آورد، براساس و بنیاد وظیفه رسالت اوست نه به خاطر حمایت از قوم و قبیله خاصی خودش که به وی تعلق داشت.

یهودیان چه کسانی اند؟

قبل از بحث در مورد قوم بنی اسرائیل، میخواهم بیان بدارم که: یهودیان چه کسانی اند و چرا اساساً بدین نام مسمی شده اند:

در تفسیر «المحرر الوجیز ابن عطیه» که یکی از تفاسیر معتبر در جهان اسلام می باشد در این بابت مي نويسد:

منظور از «وَٱلَّذِينَ هَادُواْ» (سورة البقرة:آیه 62]. یهودیان هستند. و بدین خاطر به این نام، مسمی شده اند که؛ گفته‌اند: «إِنَّا هُدۡنَآ إِلَيۡكَ» [الأعراف: 156]. **«به سوی تو بازگشتیم»**. بنابراین کلمه یهود از «هَادَ يَهُودُ» یعنی بازگشت، گرفته شده است.

عدۀ هم گفته‌اند: یهود منسوب به یهودا پسر یعقوب است که بر اثر تعریب دچار تغییر شده و به صورت یهود درآمده است.

زهراوی هم حکایت کرده است که یهود از تهوید به معنی نرم و با وقار سخن گفتن گرفته شده است. و یا کلمه «هادوا» یا از «هَادَ» به معنی بازگشت، ویا ازیهوذا پسر یعقوب گرفته شده و براثر تعریب تغییر کرده است ویااینکه از «تَهَوَّد» به معنی آرام وبا وقار سخن گفتن یاحرکت کردن، گرفته شده است.

آلوسی (شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۰۲-۱۸۵۴) در تفسیر آیۀ «وَٱلَّذِينَ هَادُواْ» (سورۀالبقرة: 62) می فرماید: یعنی کسانی که یهودی شدند.

و کلمۀ «یهود» یک لفظ عربی است که از «هَادَ» به معنی بازگشت و توبه کرد، گرفته شده است که در این صورت علت نامگذاری یهودیان به این اسم این است که آنان از عبادت گوساله توبه کردند، و این توبه کردن دشوارترین کار بود برای آن‌ها، و یا اینکه کلمۀ «یهود» معرَّب «یهوذا» است که در این صورت نام بزرگترین فرزند یعقوب بر یهودیان اطلاق گردیده است. (تفسیر ابن عطیه: جلد 1، صفحه 326 و جلد 4، صفحه 87. تفسیر آلوسی: جلد 1، صفحه 278.).

اما بنی اسرائیل چه کسانی هستند؟

خداوند متعال فرموده است: «يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ» (البقرة: 47). «ای فرزندان اسرائیل! نعمتی را که به شما ارزانی داشته‌ام به یاد بیاورید».

در تفسیر آلوسی در باره بنی اسرائیل آمده است که: «اسرائیل» یک اسم غیر عربی و مرکب است از«ایل» که یکی از اسماء خدا است، و «إسرا» که به معنی عبد، برگزیده، انسان یا مهاجر است. و اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است. سپس آلوسی گفته است که خداوند یهودیان را به اسرائیل نسبت داده‌است نه به یعقوب تا آنان را به طاعت و عبادت تشویق کند، چراکه کلمه اسرائیل بیش از لفظ یعقوب در برگیرندۀ این مفهوم است. همانطور که اگر گفته شود ای پسرِ صالح از خدا اطاعت کن نسبت به ای پسرِ زید از

خدا اطاعت کن تشویق بیشتری در بردارد، چون انسان به طور طبیعی تمایل دارد که از آثار نیاکان خود پیروی کند حتی اگر ناپسند باشد. (تفسیر آلوسی: ج 1، ص 242-241.)
پس منظور از بنی اسرائیل ذریهٔ حضرت یعقوب از دوازده پسرش است. (تفسیر المنار: جلد 1، ص 289.) و اولین کسی که از بنی اسرائیل وارد مصر شد، حضرت یوسف پسر یعقوب علیه السلام بود که بعد ها برادرانش هم به وی ملحق شدند و بدین ترتیب نسل او در آنجا رو به افزایش گذاشت تا جائیکه گفته شده وقتی که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند، نفوس آنان ششصد هزار نفر بود، و این افزایش جمعیت در مدت چهارصد سال صورت گرفته است. (تفسیر المنار: جلد 1، ص 312).

خروج موسی علیه السلام باقوم بنی‌اسرائیل از مصر:

چون اقامت موسی علیه السلام در مصر به طول انجامید و فرعون و قوم فرعون هم به کفر و گمراهی خود ادامه دادند، خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که شبانه با بنی اسرائیل مصر را از مسیری که برایشان تعیین شده است ترک کنند، پس حضرت موسی علیه السلام هم این فرمان الهی را اجابت کرد (و راهی سرزمین موعود شدند) ضمناً خداوند به موسی علیه السلام اعلام کرده بود که فرعون با لشکریانش آنان را دنبال خواهند کرد. خداوند متعال میفرماید: «وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنۡ أَسۡرِ بِعِبَادِيٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ﴿52﴾ (الشعراء: 52). «ما به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان مرا کوچ بده، بی‌گمان شما تعقیب میشوید».
وقتیکه فرعون از خروج موسی و بنی‌اسرائیل از مصر اطلاع پیدا کرد، قهر وغضب وجودش را فراگرفت و لشکریان خود را از شهرهای مختلف جمع آوری کرد. «فَأَرۡسَلَ فِرۡعَوۡنُ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ﴿53﴾ [الشعراء: 53]. «پس فرعون (مأموران خود را) به شهرها فرستاد تا (لشکریانش را) جمع کنند».
وقتیکه لشکریان فرعون جمع شدند، فرعون آنان را به حرکت درآورد و موسی علیه السلام
وقومش را دنبال کردند. خداوند متعال میفرماید: «فَأَتۡبَعُوهُم مُّشۡرِقِينَ﴿60﴾ فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلۡجَمۡعَانِ قَالَ أَصۡحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدۡرَكُونَ﴿61﴾ قَالَ كَلَّآۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهۡدِينِ﴿62﴾ فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ﴿63﴾ [الشعراء: 60-63]. «پس (فرعون و فرعونیان) بنی اسرائیل را در هنگام طلوع آفتاب دنبال کردند. هنگامیکه دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما (در چنگال فرعونیان) گرفتار میشویم. (موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است و او قطعاً مرا (به راه نجات) رهنمایی می‌کند. پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به بحر بزن، پس بحر از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید».
ابن عباس(رض) گفته است: در سطح بحر دوازده راه بوجود آمدند که هر راه به قبیلهٔ از بنی‌اسرائیل تعلق داشت. خداوند متعال این راهها را در سطح بحر خشک و سهل العبور قرار داده بود بطوریکه بنی اسرائیل توانستند به آسانی از آن بگذرند. خداوند در سوره‌ی طه به این نکته اشاره کرده و فرموده است: «فَٱضۡرِبۡ لَهُمۡ طَرِيقٗا فِي ٱلۡبَحۡرِ يَبَسٗا لَّا تَخَٰفُ دَرَكٗا وَلَا تَخۡشَىٰ» [طه: 77]. «راهی خشک برای آنان در بحر بگشا. (راهی که چون در آن گام بگذاری) نه از فرعونیان می‌ترسی که به تو برسند و نه (از غرق شدن در آب) هراسی خواهید داشت».

سپس فرعون و لشکریانش، موسی و بنی اسرائیل را در بحر تعقیب کردند و موج بحر آنان را در برگرفت و خداوند همهٔ آنان را غرق کرد و به هلاکت رسانید. «فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلۡيَمِّ مَا غَشِيَهُمۡ﴿78﴾ [طه: 78]. «فرعون با لشکریانش آنان را دنبال کرد وبحر بطور شگفت انگیزی آنان را در (میان امواج) خود گرفت»

«وَأَنجَيۡنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ﴿65﴾ ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ﴿66﴾ [الشعراء:65-66].

«موسی و تمام کسانی که با او بودند نجات دادیم و سپس دیگران (= فرعون و لشکریانش) را غرق کردیم».

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿۱۹﴾

و بر خدا برتری مجویید که من برای شما دلیل آشکار آورده ام. (۱۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«لَا تَعْلُوا»: تکبر نورزید و بزرگی نکنید. طغیان، سرکشی و مخالتف نکنید.
(ملاحظه فرمایدسورهٔ های:مؤمنون آیه: 91، قصص آیه: 4، اسراء آیه 4، نمل آیه31).
«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجّت. معجزه.

تفسیر :

پیامبرش را تکذیب نه نمایید، در حالیکه با دلیل واضح معجزهٔ آشکاری که بر درستی رسالت آن دلالت می‌کند به نزد شما آمده.این برهان ومعجزه آشکار عبارت است از: معجزه عصاء، ید بیضا و سایر معجزات نهگانه آن.

واقعیت امر اینست که: اگر یکبار ریشه گناه و فساد وبشکل عام انحراف از راه حق در تار وپوت انسان رسوخ ونفوذ کند، انسان را به مرحلهٔ می رساند که؛ دیگر ارشاد الهی ودعوت انبیا ء هم به وی اثری نخواهد داشت.

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ﴿۲۰﴾

و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا سنگسار کنید.(۲۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عُذْتُ»: به الله پناه برده‌ام. «تَرْجُمُونِ»: اینکه مرا سنگسار کنید. تکیه روی مسأله رجم، یعنی سنگسار کردن بدین خاطر است که اغلب پیغمبران و مردان خدا را بدین نحو تهدید و در نهایت به قتل رساندند.(برای مزید معلومات مراجعه به سوره های: کهف آیهٔ: 20، یس آیه: 18، هکذا داستان: شعیب علیه السلام (درسورهٔ: هود آیهٔ: 91) و حضرت ابراهیم علیه السلام (در سورهٔ: مریم، آیهٔ 46) ودرمورد نوح علیه السلام (به سورهٔ: شعراء آیهٔ: 116).

«رجْم»، به معنی مطلق قَتْل نیز استعمال شده است (ملاحظه شود: معجم‌الفاظ القرآن الکریم).

تفسیر :

فرعونیان موسی علیه السلام را تهدید به مرگ نموده ومی خواستند که؛ با سنگسار او را بقتل برسانند، پس حضرت موسی علیه السلام از آزارشان به خدای منان پناه برد.

از دروس این آیهٔ مبارکه یکی هم اینست که: تهمت ها، تهدید ها و شکنجه نباید مانع کار تبلیغی مبلغیـن گردد، انسان در همه احوال به الله بزرگ خویش پناه ببرد و در کار خویش از الله طلب کمک و یاری کند، تکیه بر الله تعالی و پناه جستن به الله تعالی به

انسان قوت و متانت نصیب میفرماید تا در برابر ستمگران، جهلا وظالمین ایستادگی و مقاومت کند.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ﴿٢١﴾

و اگر به من ایمان نمی آورید، پس از من کناره گیری کنید. (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید). (٢١)

تفسیر :

«إِعْتَزِلُونِ»: اگر به من ایمان نمی‌آورید و به نبوت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس از من کناره گیری کنید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید و از جنگ با من دست بردارید و به کاری من کاری نداشته باشید.

ابن کثیر فرموده است: یعنی به من تعرض و پرخاش نکنید و بگذارید کار به صورت مسالمت آمیز برگزار شود، تا خدا در بین ما حکم کند. (مختصر ٣/٣٠٢).

قابل یاد آوری است که: حضرت موسی علیه السلام با داشتن معجزه ها، خواهان درگیری مسلحانه و مقابله با مخالفان خویش نبود، بلکه او میخواست با یک پلان منظم و منطقی در مقابل مخالفین خویش به اهداف عالی خویش نایل شود.

در این در خواست حضرت موسی علیه السلام دو خواست اساسی را مطرح میکند:

اول: فرعون و فرعونیان، او را نیازارند و آزادش بگذارند.

دوم: مزاحم ایمان آوردن مردم نشوند و سدّ راه دعوت شان را نگریند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ﴿٢٢﴾

آنگاه به درگاه پروردگارش ندا در داد که یقینا آنها قوم مجرم‌اند. (٢٢)

تشریح لغات واصطلاحات :

«دَعَا»: به فریاد خواند. ندا داد.(در این شکی نیست که:بعد از طی چندین مرحلهٔ دعوت و هدایت، نفرین جایز است.).

«مُجْرِمُونَ»: گناهکاران. در اینجا هدف همان کافران است.

فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ﴿٢٣﴾

(به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب شما میآیند. (٢٣)

تفسیر :

بعد از اینکه فرعون وقومش دعوت موسی علیه السلام را رد کردند، پروردگارش را دعا نمود و گفت: پروردگارا! این گروه، قومی کافر و بدکاراند وپروردگار با عظمت از آنان انتقام گرفت. در همین هنگام بود که خداوند متعال به موسی علیه السلام هدایت فرمود: تا قوم بنی اسرائیل را بدون اجازه ومشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ دعای موسی‌علیه السلام را پروردگار با عظمت استجابت نمود، وقوم خویش شبانه بیرون آورد.

الله تعالی به موسی علیه السلام وحی فرموده بود که: بندگانم را شب هنگام در تاریکی کوچ وحرکت دهند، تا حال‌شان پوشیده‌تر باشد. الله تعالی به حضرت موسی وحی نموده بود که: من چنان تدبیری را اتخاذ نموده ام که؛ فرعون و لشکریانش شما را تعقیب کرده نتواند، آنگاه شما را نجات داده و فرعون ویاران شان را درآب غرق خواهم ساخت.

«أَسْرِ بِعِبَادِی«: «اسراء» به معنای کوچ دادن در شب است. و«رهو» به معنای راه باز و آرام و گسترده است، (مراجعه شود به سورهٔ هود آیه81، حجر آیه 65، طه، آیهٔ 77، شعراء، آیهٔ 52).«لَيْلاً»: ذکر این کلمه برای تأکید است.

«مُتَّبَعُونَ»: تعقیب شوندگان. دیده شده که حرکت شبانه بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی علیه السلام نوعی از مبارزه بی سر و صدا است که فرعون تحمّل آن را نداشت بناءً سربازان خویش را که در آن ثروتمندان، باغداران، و صاحبان قصر های مجلل حضور داشتند، به تعقیب آنان و غرض قلع وقم آنان فرستاد. در این داستان دیده شد که: داشتن ثروت و دارایی وداشتن، امکانات مادی که فرعونیان از آن برخوردار بودند، در برابر قهر الهی عامل نجات دهنده نمی باشد.سنّت پروردگا با عظمت، انقراض و هلاکت اقوام ستمگر، ظالم و خدا ناشناس، و روی کار آمدن قومی دیگر است. با تمام صراحت باید گفت که: کامیابی‌های دنیا زود گذر است. و نه باید به آن مغرور شد.

زندگی دنیوی برای انسان از نظر قرآن عظیم الشأن چیزی جز خسران نیست؛ مگر به آنعده اشخاصیکه «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (تین:6) (مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیك انجام دادند که برای آنان پاداشی قطع ناشدنی و همیشگی است).

یکی از مهم ترین خطراتی که انسان در دنیا با آن مواجه است، محبت جاه، مقام چوکی و منصب است که از جمله زینت های دنیوی بحساب می اید.

درنهایت باید عرض داشت که: دوری ازایمان وعمل صالح سبب سقوط است و ایمان، عامل دوری از هرگونه خطا ها، پستی و نزول های تباه کن میباشد.

باید گفت که: انسان در اصل خلقت خودپستی ندارد ولی سقوط اش به وادی بدبختی اش در

طی عمل که در طیّ مراحل زندگی اش که انجام می دهد، واقع میشود.

انسان که از جمله بهترین واشرف ترین مخلوقات الهی در روی زمین میباشد، ولی اگر یکبار سقوط وانحرف کند، سقو طش از همه موجودات پست تر است. که الله تعالی همه ما وشما را از آن نگاه بدارد.

وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ﴿۲۴﴾

و بحر را هنگامی که آرام است رها کن، زیرا ایشان لشکری اند غرق شدنی اند.(۲۴)

تفسیر :

الله تعالی در خطاب به حضرت موسی علیه والسلام میفرماید: «وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا»: بحر را به حالت خودش ساکن و گشاده پشت سر بگذار، و با عصا بر آن نزن تا دوباره یکجا شود، زیرا موسی علیه السلام می خواست همینکه بنی اسرائیل در جانب دیگر از آب خارج شوند، آب را دوباره با عصای خویش بزند که رود نیل دوباره به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان وسربازان فرعونی حایلی ایجاد شود، و دیگر نتوانند به تعقیب آنان بپردازند، اما الله تعالی به حضرت موسی علیه وسلم،دستور فرمود، که بحر را همان طور آرمیده و ساکن به حال خودش بگذار، تا فرعون به تصور اینکه بحر خشک است، به آن داخل و گرفتار بلا شوند. همینکه موسی علیه السلام از ضمانت پروردگارش خویش اطمینان حاصل کرد، و دلش آرام گرفت و اضطرابش از بین رفت، بحر را به حالت خویش باقی گذاشت و در نتجیه فرعون و سر بازان فرعونی غرق دریا شدند.

مُجاهِد بْن جَبْر (21 - 104 هجری) - (642 - 722 میلادی) که اکثراً به «جُبير» شهرت دارد واز جمله تابعین می باشد در معنی این آیه مبارکه میفرماید: «بحر را

همچنان با راه‌های خشک شده آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان داخل آن شوند و چون همه آن‌ها به آن داخل شدند، آنگاه ما بحر را به هم می آوریم که همه غرق شوند».

در اینجا میخواهم توجه خوانندگان را بک مطلب جلب نمایم که: هر راه بازی که در پیشروی انسان قرار دارد،نشانه لطف الهی نیست، در داستان تعقیب بنی اسرائیل توسط سربازان فرعون ملاحظه نمودیم که الله تعالی برای شان راه بحر راهم باز گذاشت تا فرعونیان به تعقیب بنی اسرائیل داخل بحر شوند، همینکه داخل شدند، همه شان را در آب غرق ساختند. الله تعالی آنان را درآبی و دریایی غرق نمودند که به آن آب باغ های آنها سر سبز میشد مینازیدند، در نهایت در همان آب غرق شدند.

یادداشت :

رود نیل به قدری عظیم وبزرگ است که قرآن عظیم الشأن از آن به بحر تعبیر بعمل آورده است .

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿٢٥﴾

(پس ازغرق شدن) چه بسيار باغها وچشمه ها كه ازخود به‌جاي گذاشتند.(٢٥)

«كَمْ»: چه زياد! بسيار فروان .

وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾

و کشت و زرعها و مقام و قصر های عالی رها کردند و رفتند. (٢٦)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَقَامٍ»: اقامتگاه. جایگاه. هدف از ازآن قصر ها و یلاها و منازل مجلل است.

«كَرِيمٍ»: پرارزش و گرانبها.

تفسیر :

در واقعیت تمام باید بعرض رسانیده شود که داشتن ثروت، وسرمایه مایۀ سعادت برای انسان نمی گردد، بلکه در بیساری از مواردهمین ثروت و داریی؛ مایه و موجبات تباهی و هلاکت و مصیبتی برای انسان را ببار می آورد .

همچنان در این هم شکی نیست که غرق شدن در عیّاشی، و دوری از کتاب الله وسنت رسول الله انسان را در صف مخالفان و معاندین راه حق وأنبیاء قرار میدهد.

حضرت قتاده فرموده است: که هدف از «وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ» همان اماکن نیکو و قشنگ و سراها و منازل مسکونی و غیره است.(البحر ۳۶/۸).

وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ﴿٢٧﴾

و چه نعمتی که در آن شاد و خرم بودند. (۲۷)

تفسیر :

«فَاكِهِينَ»: «فاکه» این اصطلاح به اشخاصی خطاب میشود که: در ناز و نعمت و آسودگی زندگی بسر می برند، و به اصطلاح از جمله اشخاص متنعمان میباشند، آنان: از انواع لذت های دنیوی مستفید می باشند.

فرعونیان هم که به اصطلاح «فکهین» خوانده شده، وقتیکه کافر شدند به هلاکت و نابودی گرفتار آمدند؛ زیرا گناه را مرتکب شدند که موجب زوال نعمت های داده شد و در نتیجه عذابی الیم گرفتار وغرق در آب شدند.

كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾
این طور (شد) و ما همه ای این نعمت‌ها را از آنها گرفتیم و به قوم دیگری دادیم. (٢٨)
تشریح لغات واصطلاحات :
«قَوْماً ءَاخَرِينَ»: گروه دیگری، مراد بنی‌اسرائیل است.
تفسیر :
پروردگار با عظمت نعمت هایی را که به فرعون و قومش باقی گذاشتند از آنان سلب کرده و به قوم دیگری از بنی اسرائیل بخشید.
ابن کثیر در این مورد فرموده است: منظور از آنها بنی اسرائیل است که (بعد از غرق شدن فرعون و قومش) بر سر زمین قبطی ها و دیار مصر تسلط پیدا کردند.
طوریکه الله تعالی میفرماید: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴿137﴾. (137 سورۀ اعراف) (و آن قوم مستضعف (بنی اسرائیل را در مشارق و مغارب سرزمینی که در آن برکت نهادیم (سر زمین شام) وارث خزانه و سلطنت گردانیدیم. و سخن نیک (وعده نیک) که پروردگار تو به بنی اسرائیل داده بود به سبب اینکه صبر ورزیده بودند، به کمال رسید (تحقق یافت). و آنچه را که فرعون و قومش می ساختند و آنچه از باغها را که بر پایه‌ها افراشته بودند، نابود کردیم.) و در جای دیگر میفرماید: «وَ أَوْرَثْناها بَنِی إِسْرٰائِيلَ» (الشعرا- 59) (مختصر ٣٠٣/٣).
سرزمین‌هایی که در اختیار فرعونیان بود، آنچنان وسیع بود که یک سر آن در شرق قرار
داشت و سر دیگر آن در غرب، این سر زمین ها دارای محصولات و برکات مادّی ومعنوی
بسیاری بود، زیرا محلّ بعثت انبیای الهی و مدفن بسیاری از آنان بود.
در نتیجه ملاحظه نمودیم: آنانیکه سعادت خویش را در مال وماديات زیاد می سنجیدند، وبه حالاتی واوضاعی مواجه شدند که همین مال مایه هلاکت شان را هم مهیا ساخت.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴿٢٩﴾
پس نه آسمان برآنان گریست و نه زمین و [هنگام نزول عذاب هم] مهلت نیافتند.(٢٩)
تشریح لغات واصطلاحات :
«مُنْظَرِينَ»: مهلت داده شده گان.
تفسیر :
بعد از اینکه فرعون وقومش به هلاکت رسیدند، و الله متعال عقوبت و جزایی را که بر آنان مقدّر کرده بود به تأخیرنه انداخت، بلکه در وقتش اجراو واقع شد.نه آسمان و نه زمین به حال شان گریه کرد، زیرا؛ آنان از این ناچیزتر و حقیرتر بودند که کسی به هلاکت و نابودی شان گریه کند.«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمْ...»: اعراب زمانیکه شخصی مهم و بزرگی وفات میافت، در توصیف شان میگفتند: «بكت عليه السماء والأرض، وبكته الريح وأظلمت له الشمس». «آسمان و زمین و باد بر او گریستند و آفتاب بر درگذشت وی تاریک شد».

همچنان اعراب عادت داشتند که برای اهمیت داده مرده های خویش می گفتند: آسمان و زمین برحال او گریه کردند.آفتاب کسوف کرد (آفتاب گرفتگی) و ماه خسوف (ماهتاب گرفتگی). ازهمین قبیل اصطلاحات متعددی در بین مردم مروج بود، ولی در مورد هلاکت فرعون و قومش نه اهل آسمان (فرشتگان) برآنان گریه کرد و نه اهل زمین و نه کسی بر حال شان دلسوزی و تاثر نشان نداد و نه قطره اشکی را هم به حال رقتبار شان ریختند.
در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات في غربته غابت فيها بواكيه إلا بكت عليه السماء والأرض». «هیچ مؤمنی نیست که در غربت بمیرد؛ مگر اینکه آسمان و زمین بر او می‌گریند».
همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «ما من عبد إلا وله في السماء بابان، باب يخرج منه رزقه وباب يدخل منه عمله وكلامه، فإذا مات فقداه وبكيا عليه». «هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می‌آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می‌شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم میکنند و بر او می‌گریند». سپس رسول الله ﷺ این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی‌آید که مراد، بندگان مؤمن‌اند.
امام مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی میرد، جز اینکه آسمان و زمین چهل صبح بر او می‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجب می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می‌کرد، نگریست؟ و چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگریست؟»».
پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی در بین مردم به وجو نیامد، بر خلاف مؤمنان که با مرگ شان، جای نماز خواندن‌شان از زمین و محل عروج و صعود اعمال شان از آسمان، برای‌شان میگریست. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی بیند زیرا نفس وی بزرگ‌ترین چیز در چشم وی است لذا خداوند در این آیه کریمه از این واقعیت خبر می دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴿٣٠﴾

و البته ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلّت و خواری نجات دادیم. (٣٠)
«الْعَذَابِ الْمُهِينِ»: یعنی ازعذاب ذلّت بار، همانا از: شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی، کشتن پسران، و زنده نگاه داشتن دختران شان برای خدمتکاری و هوسرانی، بیگاری و کارهای بسیار سنگین وغیره (ملاحظه شود سورۀ های: بقره، آیۀ: 90، آل‌عمران، آیۀ: 178، نساء، آیۀ: 14).

مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ﴿٣١﴾

از فرعون که متکبری سرکش از زمره اسراف کاران بود. (٣١)

تفسیر
:
«عَالِياً»: متکبّر: برتری جوی متجاوز (سورۀ: یونس، آیۀ 83، مؤمنون، آیۀ:46) قوم بنی

اسرائیل از جانب فرعون و زورمندان شان به عذاب های مختلف که ازحدود الهی تجاوز می کرد مجازات میشدند. بنی اسرائیل از جانب فرعونیان در قید بردگی و غلامی، خواری و ذلالت، در عذاب و شکنجه‌ای سخت زندگی خویش را پیش میبردند، برآنان کارهای شاقه خلاف کرامت انسانی بر آنان تحمیل می شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنان شان را برای خوشگزرانی خویش زنده نگه می داشتند.

امام صاوی میفرماید: این از جمله برشمردن نعمت هایی است که به بنی اسرائیل عطا کرده بود و مقصود از آن تسلی خاطر و مژده دادن به پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم است که خود او و قومش را از دست مشرکین نجات خواهد داد؛ زیرا آنها در ستمکاری به پای فرعون نرسیده‌اند. (صاوی ۴۸/۶۰).

وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴿۳۲﴾

و آنها را در آن دور بر عالمیان به علم و دانش (کتاب آسمانی تورات) برگزیدیم و برتري داديم. (۳۲)

تفسیر:

«إِخْتَرْنَاهُمْ»: ایشان را برگزیدیم و امت منتخب کردیم.

«عَلَى عِلْمٍ»: آگاهانه از روی شناخت. یعنی خدا می دانست که بنی اسرائیل مردمان مؤمنی بودند و استحقاق گزینش داشتند، و دیگران اغلب بت‌پرست و اهل فسق و فجور بودند. ولی بعدها راه خلاف و نزاع در پیش گرفتند و از صراط مستقیم منحرف شدند.(مراجعه شود: آل‌عمران / 105، یونس / 93، جاثیه / 17) و خداوند برای همیشه کسانی را بر ایشان گماشت که آنان را شکنجه سخت و عذاب بد برساند. (ملاحظه شود سورۀ: اعراف آیه: 167).

بسیاری از مفسرین رمز این برتری بنی اسرائیل وتعداد کثیری از پیامبران در این قوم ودر ضمن صبر و پایداری‌شان با موسی علیه السلام در راه دین و دعوت بود، أما وقتی که آن‌ها این اوصاف را ترک نمودند الله تعالی هم وضع را بر آنان دگرگون ساخت وآنان را از این جایگاه برگزیده محروم ساختند.

بیشترین پیامبران در بنی اسرائیل آمده آند :

قرآن عطیم الشأن در(آیۀ 124، سورۀ الأنعام) میفرماید: «وَ إِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ».(و چون آیه و نشانه‌ای (از سوی خدا برای هدایت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو:) خداوند بهتر می‌داند که رسالت خود را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. به زودی به آنها که گناه کردند، به سزای آن مکر و نیرنگ‌ها که می‌کردند، خواری و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسید.).

در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی وکوشش و مال و جاه به دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله است و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که و هر کجا که بخواهد میبخشد.

واقعاً هم بیشترین أنبیایی که ذکر آنها در قرآن عظیم الشأن آمده اعم پیامبران اولولعزم و غیره برای بنی اسرائیل فرستاده شده اند، و دلیلش هم اینست که بنی اسرائیل قومی سرکش و طغیانگر بودند و زیر بار انبیاء نمیرفتند و به آسانی تسلیم حق نمیشدند، و اهل غدر بودند، و عهد و پیمان الهی را میشکستند، و انبیاء را قتل و عام میکردند، مثلاً آنها هفتاد نفر از پیامبرانشان را کشتند، و کارشان به جایی کشیده میشد که فحش و ناسزا به پروردگارشان میگفتند.

قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 100، سورۀ بقره) میفرماید: «أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُم بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند» (یعنی: آن پیمان را دور افگنده و زیرپا نهادند؟) «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند).

حسن بصری فرموده است : «قطعاً هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعدا آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهدی می بندند و فردا آن را می شکنند».

وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ﴿۳۳﴾

و آیاتی (از قدرت خویش) به آنها دادیم که در آن آزمایش آشکار بود.(۳۳)

تفسیر :

امام فخر رازی گفته است: آیات ودلایلی از قبیل شکافتن دریا و سایه انداختن ابر برآنها و نازل کردن من و سلوا و مرغ های بریان و سایر آیات درخشان را به آنان عطا کرد که خدا آن را به احدی دیگر نداد. (تفسیر کبیر ۲۴۸/۲۷).

«الآيَاتِ»: معجزات. دلائل.

«بَلآءٌ»: آزمایش قبل از همه باید گفت که: داده های الهی، وسیلۀ ابتلا و آزمایش میباشد. الله تعالی به قوم بنی اسرائیل معجزه های آشکار و روشنی را به دست موسی علیه السلام عطا کرد؛ معجزه هایی که با آن ها در فراوانی و تنگدستی و در آسانی و دشواری مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند تا شکر گزاران از کافران باز شناخته شوند. تا بنگریم که چگونه عمل میکنند، بنی اسرائیل از غرق شدن در بحر نجات یافتند، آب بحر به چند شق تبدیل شد، ابر بمثابه سایه بان برسر شان آمد، خوراک من وسلوی برا این قوم نازل شد، این و سایر معجزات که براین قوم فرود آمده است، باز هم انحراف و ناشکری مینمودند.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ﴿۳۴﴾

البته این (مشرکان) می‌گویند. (۳۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«هؤُلآءِ»: مشرکان و کفّار مکّه.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی اشاره به سرنوشت فرعون و فرعونیان بعمل آمد .اینک در آیات متبرکه (35 الی 50) به بیداری مردم قریش پرداخته وبرای شان بیان میدارد که مبادا به سرنوشت فرعون وفرعونیان دچار نشوند و بدانند که روز قیامت آمدنی است و خوراک بدکاران ثمره ی تلخ درخت زقوم و آب جوشان دوزخ و خونابه ی دوزخیان خواهد بود.

إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ﴿۳۵﴾

غیر از این مرگ اول ما (زندگی دیگر) نیست و ما بار دیگر زنده نخواهیم شد.(۳۵)

تشريح لغات واصطلاحات :
«بِمُنشَرِينَ»: زنده شدگان. برانگیخته شدگان.
تفسیر :
باید با تمام قوت بیان داشت که: ایمان داشتن به قیامت وروز جزا، مرز اساسی بین ایمان و شرك است. مشرکین که: خالقیّت الله را قبول نداشتند، بدین عقیده وباور بودند، که زندگی همین چند روزدردنیا می باشد، و مرگ همین یکبار است که صورت میگیرد، دیگر چیزی بنام مرگ و مردن وجود ندارد، وبه اصطلاح این مرگ اولین و اخرین خواهد بود، زنده شدن دوباره، حساب اعمال، پاداش و جزایی در میا نیست.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۶﴾

اگر راست میگوئید پدران (مردهٔ) ما را زنده کنید. (۳۶)
تفسیر :
«فَأْتُوا بِئَابَآئِنَا...»: مشرکان در خطاب به مؤمنان می گفتند، اگر شما در این عقیده که الله تعالی مرده ها را از قبر دوباره زنده می‌کند راستگوی هستید، پس پدران و نیاکان ما را برای ما زنده گردانید.مشرکین می خواستند به طرح استدلال های بی بنیاد وغیر منطقی خویش معاد وروز قیامت را در این دینا داشته باشند، و نمی خواهند تا بر پای قیامت انتظار بکشند.
در روایتی آمده است که: کفار قریش روزی از رسول الله ﷺ خواستند تا خداوند متعال در همین دنیا مردگان را برایشان زنده کند وسران قوم شان از جمله قصی‌بن‌کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد ﷺ وروز بر پای قیامت صحبت و مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد.
امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد : کفار مکه در مورد نفی حشر و نشر چنین استدلال کرده و گفته اند: اگر حشر و نشر ممکن و معقول است، پس پدران مرده‌ای ما را زنده کنید تا در مورد درستی ادعای شما راجع به حشر و نشر روز قیامت، برای ما دلیل باشد (تفسیر کبیر ۲۴۹/۲۷) و قرطبی گفته است: گوینده‌ی این سخن ابو جهل بود، او به پیامبر صلّی الله علیه و سلم گفت: ای محمد! اگر در گفتهٔ خود صادق هستی، دو نفر از پدران ما را زنده کن. اول قصی بن کلاب که مردی راستگو بود، تا ازاو بپرسیم بعد از مرگ چه میشود؟ (تفسیر قرطبی ۱۴۴/۱۶).

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴿۳۷﴾

آیا آنان (مشرکان مکه) بهترند یا قوم «تبع»؟ و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنان را به خاطر اینکه قوم مجرم بودند، نابود کردیم. (۳۷)
تشريح لغات واصطلاحات :
«تُبَّعٍ»: تُبّع حِمْيَری، یکی از شاهان یمن و شخصی صالحی به شمار میرفت.
تفسیر :
داستان قوم او برای اهل مکّه بکلی روشن و شناخته بود (ملاحظه شود: المصحف الميسّر). قوم تُبّع جمعیّتی بودند با قدرت و نیروی فراوان ودارای حکومت وسیع و گسترده.
در تفسیر نمونه در مورد «تُبّع» می نویسد، این لقب عمومی برای تمام ملوک و شاهان یمن مورد استعمال قرار می گیرد.

در مورد اینکه قوم قریش در نیرومندی و مکنت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. باید متذکر شد که: قریش، عرب عدنانی‌اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیتی عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند.

طوریکه یاد آور شدیم که: «تبع» لقب تعدادی از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

امام قرطبی در مورد قوم «تبع» مینویسد: «مراد از تبع، یک شخص واحد نیست بلکه هدف از آن شاهان یمن‌اند زیرا لقب شاهانشان »تبع» بود چنان که »خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است.

امام قرطبی میافزاید: اما ظاهراً از آیات قرآنی چنین بر می آید که این سخن الله تعالی ناظر بر یکی از شاهان تبابعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس(رض) آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد».

اما قرطبی اضافه می کند: این تبع (والله اعلم) همان «ابوکرب» جهان گشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار مریضی حادی گردید و از تصمیم خویش منصرف گشته و برای اولین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آنکه به مدینه حمله کرد وقصد داشت تا آن را ویران سازد، به اوخبر دادند که مدینه، هجرت گاه پیامبری خواهد بود که نام وی »احمد (ص)» است پس از مدینه نیز دست برداشت».

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴿۳۸﴾

وما آسمانها وزمین وآنچه رابین آنهاست بیهوده وبی هدف خلق نکردیم.(۳۸)

تفسیر:

«لعب» به کار بی هدف، بی پروگرام و بی نتیجه اطلاق می شود. یعنی اینکه الله تعالی زمین و آسمان و موجودات میان آن ها را بی فاید و بی هدف خلق نه نموده، بلکه بر مبنای حکمت عظیم و مقصد بزرگی افریده شده است.

هدف خلقت دارایی هدف برحق است، از اینکه ما به کنه این هدف پی نمی بریم مشکل در فهم محدود بشری ما نهفته است، علم واقعی، پی بردن به حقانیّت و حکمت کارهای الهی
است. طوریکه در آیه بعدی میفرماید:

مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾

ما آن دو را جز به حق نه آفریدیم لیکن بیشترشان نمی دانند.(۳۹)

تفسیر :

در این شک نیست که: بیشتراز مردم به علّت نادانی از حق روی گردان اند و نمی اندیشند
و از مشاهدهٔ نشانه ها و شنیدن موعظه ها پند نمی‌گیرند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ﴿۴۰﴾

همانا روز قیامت که روز فصل و جدایی (مؤمن و کافر) است وعده‌گاه جمیع خلایق است.(۴۰)

تفسیر :
«يَوْمَ الْفَصْلِ»: روز عدل الهی میان محِقّ و مبطل. روز جدائی بین حق و باطل است (ملاحظه شود سورۀ: صافّات آیه: 21). روز قیامت روز فاصله حقّ از باطل و نیکان از بدان است. دراین روز روابط بی اثرند جز شفاعت. در این روز نه شخص به شخص چیز کمک رسانده میتوناند و نه جماعتی به جماعت دیگری با در نظر داشت اینکه در روز قیامت، همه جمعند و انسان در جمع است، امّا تنهاست.

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ﴿۴۱﴾

روزیکه هیچ دوستی از دوستی (دیگر) چیزی را دفع نکند و آنان مدد نمیشوند.(۴۱)

تفسیر :
«لا يُغْنِى»: یعنی سودی نمی رساند. بی نیاز نمی‌گرداند (ملاحظه شود سورۀ: یونس آیه: 36، یوسف آیه 68، مریم آیه: 42). در روز قیامت، هیچ همنشینی برای همنشینش دیگری فایده نمی رساند، هیچ رفیقی به رفیق خویش یاری کرده نمی تواند، و هیچ خویشاوندی از خویشاوندش ضرری را دفع کرده نمی تواند. بصورت کل درآن روز، هیچ قوم و قریبی نه می‌تواند به نزدیکانش هیچگونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند.
«مولی»: کلمۀ است که معنی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر، کاکا، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴿۴۲﴾

مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست ناپذیر و مهربان است.(۴۲)

تشریح لغات واصطلاحات :
«الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»: اشاره به رحمت در عین قدرت خداوند ذوالجلال است.

تفسیر :
پروردگار با عظمت ما در پادشاهی و حکمش با عزت، در انتقام از دشمنانش نیرومند و به دوستانش مهربان است.
غیر الله متعال، نه می تواند خطر را رفع کند و نه آن را به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.
پروردگار باعظمت ماهمان غالبی‌است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمیتواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش بی نهایت مهربان است.

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ﴿۴۳﴾

البته درخت زقوم. (۴۳)

تفسیر :
«الزَّقُّومِ»: عبارت از درختی تلخ و بد بو و خوراک گناه پیشه در جهنم میباشد. (ملاحظه شود سورۀ: صافّات آیۀ: 62).
به تعریف دیگر «زقوم» خوراک انسانها «أثيم» اشخاصیکه داریی گناه بسیاری، مذنب و مجرم بزرگ است میباشد. از جمله مذنبین کفار میتوان از ابوجهل، ویارانش و امثال شان از ملحدان مجرم در هر عصری که هستند یاد نمود، زیرا آیه مباره برماقبل و ما بعد خویش، بر این معنی دلالت می‌کند.

همچنان «زقوم»: درختی است که الله تعالی آن را در جهنم آفریده و آن را به نام »شجره ملعونه» نامیده است، زمانیکه دوزخیان گرسنه میشوند، به سوی این درخت آمده و از آن تناول مینمایند. طوریکه همچو عبارتی در سورۀ صاقّات آیات (62 - 64) تذکر یافته است: «أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴿62﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴿63﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴿64﴾ (آیا این (نعمت جنت) برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم.(63) بدون شک ما آن را وسیلۀ شکنجه و رنج برای ظالمان قرار دادهایم.(64) آن درختی است که از قعر دوزخ می روید.)

در خت زقوم طوریکه یاد آور شدیم در دوزخ می روید، همان طوریکه انسان مجرم در دوزخ همیشه میماند، درخت زقوم هم به ارادهی الله تعالی همیشه باقی میماند.

شان نزول آیات 43 – 44:

949- ک: سعید بن منصور از ابو مالک روایت کرده است: ابو جهل خرما و مسکه می آورد و میگفت: بخورید این زقومی است که محمد شما را از آن می ترساند. پس آیة «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ﴿43﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ﴿44﴾ نازل شد.

طَعَامُ الْأَثِيمِ﴿۴۴﴾

خوراک گنهگاران است. (۴۴)

تفسیر:

مفسرابو حیان فرموده است: **«أثیم»** صفت مبالغه می باشد و به معنی **«کثیر الاثم»** است و به مشرک تفسیر شده است. (البحر ۳۹/۸.)

«الأَثِيم»: بسیار گناهکار (ملاحظه شود سورۀ های: بقره آیه: 276، نساء آیه: 107،شعراء آیه: 222).

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ﴿۴۵﴾

مانند مس گداخته شده در شکم ها می جوشد. (۴۵)

تفسیر :

«الْمُهْلِ»: میوۀ درخت زقّوم مانند، مس و یا نقرهای است که با آتش ذوب شده باشد، در شکم های کافران میجوشد و روده های بدکاران را قطع میکند. (برای معلومات مزید ملاحظه شود سوره های: کهف آیه: 29، معارج آیه: 8).

«يَغْلِی»: میجوشد.

كَغَلْيِ الْحَمِيمِ﴿۴۶﴾

همانند جوشش آب گرم. (۴۶)

تفسیر :

در این آیۀ مبارکه میفرماید که: جوشش میوۀ درخت زقُّوم در شکم های مجرمان، مانند جوشش آبی است که بسیار داغ باشد.

«الْحَمِيم»: آب جوش و آب بسیار داغ (ملاحظه شود: سورۀ ها انعام آیه: 70، یونس آیه: 4، حجّ آیه: 19).

خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴿۴۷﴾

(به مأموران دوزخ هدایت داده میشود) او را بگیرید پس وی را به سختی به سوی قعر دوزخ پرتابش کنید.(۴۷)

تشريح لغات واصطلاحات :
«فَاعْتِلُوهُ»: او را روی زمین بکشید. او را به قعر دوزخ پرت کنید. از ماده (عتل).
«سَوَآءِ»: وسط (ملاحظه شود سورهٔ: بقره آیهٔ: 108، صافّات آیه: 55)

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ﴿۴۸﴾

سپس بر بالای سرش از عذاب آب جوشیده فرو ریزید. (۴۸)
تشریح لغات واصطلاحات :
«صُبُّوا»: بریزید. «عَذَابِ الْحَمِيمِ»: عذاب آب جوشان و بسیار گرم.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴿۴۹﴾

(به او گفته میشود: عذاب را) بچش، چون تو بسیار عزت مند و (گرامی) و بزرگوار هستی.(۴۹)
تشریح لغات واصطلاحات :
«ذُقْ»: بچش.
تفسیر :
باید گفت: گناه را که انسان مرتکب میشود؛ سبب قهر و عذاب الهی قرار میگیرد، و دوزخیان که به این قهر الهی گرفتار شده اند، هم از درون میسوزند و هم از بیرون، و در این هیچ جای شکی نیست که: عذاب قیامت شامل عذاب جسمی و عذاب روحی است (عذاب جسمی همانا سرب داغ وجوشان و عذاب روحی، شنیدن تحقیر و تمسخر که برای شان گفته میشود: شما بودید که در دنیا تنها برای خود عزّت و کرامت قائل بودید. و به اصطلاح مقام جایگاه با کرامتی داشتی، و دیگران از خود کرده ذلیل میدانستید، ولی امروز اینست حال و نتیجه اعمال شما در دنیا، البته این سخن ها به طور تمسخر و توهین امیز برای شان گفته می شود.)
همچنان در روایات آمده است که: فرشتگان بالای سر دوزخیان با گرزی از آهن میکوبند به طوریکه دماغش شکافته میشود، سپس بر سرش آب جوشان میریزند وآن آب همه آنچه راکه درشکم وی است، پاک میسوزاند و میروبد.
شأن نزول آیهٔ:49
950- اموی در مغازی از عکرمه روایت کرده است: رسول الله ﷺ (با ابوجهل ملاقات کرد و گفت: خدای عزوجل به من دستور داده است تا که که به تو بگویم: «أَولَىٰ لَكَ فَأَولَىٰ٣٤ ثُمَّ أَولَىٰ لَكَ فَأَولَىٰٓ٣٥» [القيامة: 34-35] یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق بپیوندی...!
ابو جهل لباس خود را از دست پیامبر کشید و گفت: نه تو می توانی بر ضد من کاری بکنی ونه خدای تو، تو خود میدانی که من قوی ترین و استوارترین مرد اهل بطحاء هستم، کسی تاکنون بر من پیروز نشده است و در کرم و سخاوت همتا ندارم. خدای عزوجل او را به سبب این سخن در جنگ بدر به قتل رساند و خوار و ذلیلش ساخت. و آیهٔ «ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» در باره او نازل گردیده است. (ابن کثیر 6005 به شماره‌گذاری محقق اسناد اموی از عکرمه را بیان کرده که مرسل است.).
951- ابن جریر از قتاده به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، همان منبع، جلد25، صفحه 134.).

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿۵۰﴾

به يقين اين همان چيزی است كه هميشه درباره آن ترديد می كرديد. (۵۰)

خوانندگان گرامی !

در آيات متبركه (51 الی 59) موضوع پرهيزگاران در روز قيامت ، به بحث گرفته ميشود .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴿۵۱﴾

بی‌گمان پرهيزگاران در مقامی امن هستند.(۵۱)

تفسير:

پرهيز گاران كه با انجام طاعات و اجتناب از گناهان از الله تعالی می ترسند، در جايگاه و مقام راستينی و بهشت برين قرار دارند بهشت كه از تمام آفات هراس ها، غم ها در امان‌اند و همه انواع شادمانی‌ها را در می يابند.

بزرگترين نعمت الهی، امنيّت است، **زيرا «مَقامٍ أَمِينٍ» قبل** از ساير نعمت‌ها مطرح شده است. ناگفته نبايد گذاشت كه: امنيّت در بهشت يك امنيّت جامع است، نه در آن ترس از مرگ است، نه در آن رقيب است، نه در حسادت، نه در آن زوال و انقراض. و اين نعمت ابدی و زول ناپذير راالشخاصی كمايي مينمايد و كسانی مستحق آن می شوند كه متقی باشد.

«أَمِينٍ»: بدون ترس و خوف. دارای امن و امان.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿۵۲﴾

در (ميان) باغها و (در كنار) چشمه سارها. (۵۲)

تفسير:

مطابق روايات اسلامی بهشت بوی معطر و پاكيزه‌ای دارد كه در گوشه گوشه‌ی آن می پيچد و مؤمنان اين بو را از راه بسيار دور استشمام می‌كنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاكم با سند صحيح آمده است كه رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هركس شخصی از اهل ذمّه را به قتل برساند، بوی بهشت راكه از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی‌كند». (صحيح الجامع الصغير (355/5) شماره (6324)

در حديثی ديگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يُرَحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هركس هم پيمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را كه از مسافت چهل سال قابل استشمام است، احساس نميكند.» صحيح الجامع الصغير (337/5) شماره (6333)

روشنايي در بهشت :

امام قرطبی به نقل از ساير علماء در مورد روشنايي در بهشت مينويسد: در جنت شب و روزی وجود ندارد وجنتيان همواره در يک نور هميشگی هستند و اوقات شب را با پايين آوردن پرده‌ها و بستن درها و ساعات روز را با بلند شدن پرده‌ها و باز شدن درها می شناسند. ابو الفرج بن جوزی اين مطلب را بيان كرده است. (التذكرة، قرطبی (504)

ابن كثير در تفسيرآيه ی «لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا إِلَّا سَلَٰمٗاۖ وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا﴿62﴾ تِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنۡ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّٗا﴿63﴾ [مريم: 62-63]. مينويسد: (در آن جا هيچ سخن بيهوده نمی‌شنوند، بلكه سلام (ميشنوند)، روزی شان صبح و شام برايشان آماده

است.(63) این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث میدهیم.)
در آيه‌ی یادشده از عبارت «صبح و شام» استفاده شده است. منظور تمام اوقات است و این‌گونه نیست که صبح هوا روشن شود و شب تاریک.
ابن تیمیه در این مورد میفرماید: «وَالجَنَّةُ لَيسَ فِيهَا شَمسٌ وَلا قَمَرٌ وَلا لَيلٌ وَلا نَهارٌ، لكِنَّ تُعرَفُ البُكرَةُ وَالعَشيَّةُ بِنورٍ يَظهَرُ مِن قِبَلِ العَرشِ» (در بهشت آفتاب و ماه و شب و روز وجود ندارد؛ البته صبح و شام با نوری که از طرف عرش میتابد، شناخته می شوند».
(مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام ابن تیمیه (312/4).

يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ﴿۵۳﴾

لباس هایی از حریر نازک وضخیم میپوشند، ودرمقابل یکدیگر مینشینند.(۵۳)
تفسیر:
«سُنْدُسٍ»: تکه های ابریشمی لطیف و نازک.«إِسْتَبْرَقٍ»: پارچه های ابریشمی ضخیم و درخشان.

كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿۵۴﴾

این چنین (است مقام پرهیزگاران) و حورهای گشاده چشم را همسر آنان قرار میدهیم.(۵۴)
تفسیر:
طوریکه یاد آور شدیم در بهشت، نعمت‌ها متعدّد و متنوّع برای استفاده جنتیان آماده گردیده
است، الله تعالی با همسران زیبا و خوش چهره‌ای که دارای چشم‌های فراخاند کرامتشان می‌بخشد.
«حور»: جمع حوراء، به معنی زن سپیدفام سیمین بدن است. به‌قولی: حوراز (حورالعین ـ یعنی شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی‌آن) گرفته شده است.
«عین»: که مفرد آن **«عیناء»** است، به معنی زنان درشت چشم می‌باشد.
مجاهد می‌گوید: «حور را از آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آن‌ها، سرگشته می‌ماند و خیره می‌شود».
بیضاوی در این مورد فرموده است: یعنی آنان را با حور العین، و حوریان سفید و دارای چشمانی بزرگ قرین و همدم می‌کنیم. «حوراء» یعنی زن سفید اندام، و «عیناء» یعنی زن چشم درشت.(تفسیر بیضاوی ۱۸۲/۲).
گفته‌اند: سه چیزغم وپریشانی را ازدل بیرون میکند:«آب، سبزه وصورت زیبا».

اما مَهر حوران بهشتی :

درحدیث شریف آمده است: «إخراج القمامة من المسجد مهور الحور العين».
«بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است».
در حدیث شریف دیگری به روایت أنس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «كنس المساجد مهور الحور العين». «جارو کردن مساجد، مهرهای حورعین است«.
همچنین درحدیث شریف آمده است:«مهور الحور العين قبضات التمر، وفلق الخبز».
«مهرهای حورعین؛ مشت‌های خرما وپاره‌های نان است«، که درراه خدا انفاق میشود.

پس میتوان گفت که: هرسه اینها جزء مهر حور عین است.

یادداشت :

«بحور عین»... درجنت هیچ تکلیفی مطرح نیست. پس، عقد و تزویجی به معنای مشهور و رایج این جهان، وجود ندارد. [تفسیر روح المعانی، ج۱۳، ص ۱۳۵، سوره ی دخان]. و آنچه قرآن بیان می فرماید به تناسب میزان فهم، در این دنیاست. «حور و غلمان ولدان»، از رحمتهای الله سبحان وتعالی برای اهل ایمان اند و روابط محبت آمیز انسان با آنان همانند عواطف نسبت به دوستان و فرزندان و سایر عزیزان است که طبعا - هم چنان که درتفسیر روح المعانی بدان اشاره فرمودند - ازدواج و هوس جنسی و نیاز جنسی اصولا مطرح نیست.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ﴿٥٥﴾

آنها هر نوع میوه اي را بخواهند در اختيارشان قرار ميگيرد، و در نهايت امنيت به سر ميبرند. (۵۵)

تفسیر :

یعنی: جنتیان در بهشت هر میوه ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می طلبند، پس هر میوه ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقّت فوراً برایشان حاضرودر اختیار شان قرار می گیرد.

«آمِنِينَ»: در امن و امان. زندگی بسر می برند.

میوه های بهشتی :

در جنت درختان بسیار، پاکیزه و گوناگون وجود دارد؛ از جمله: درخت تاک انگور، خرما، انار، صدر و طلح. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴿31﴾ حَدَآئِقَ وَأَعۡنَٰبا﴿32﴾ [النبأ: 31-32].

«بی‌گمان بهره‌ی پرهیزکاران رستگاری، باغ های خرم و درختان انگور است».

«فِيهِمَا فَٰكِهَة وَنَخل وَرُمَّان﴿68﴾ [الرحمن: 68]. «در آن دو - بوستان- انواع میوه ها و از جمله خرما و انار است».

«وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ﴿27﴾ فِي سِدر مَّخۡضُود﴿28﴾ وَطَلۡح مَّنضُود﴿29﴾ وَظِلّ مَّمۡدُود﴿30﴾ وَمَآء مَّسۡكُوب﴿31﴾ وَفَٰكِهَة كَثِيرَة﴿32﴾ [الواقعة: 27-32]. «و افراد نیک بخت و نیک بختان چه وضعیتی دارند؟ در - سایه‌ی- درختانِ سدرِ بی‌خارند و - در کنار- درختان انبوه و پُربار موز و - زیر- سایه‌ی گسترده و - در کنار- آبی جوشان و روان و میوه های فراوانِ هستند».

«فِيهِمَا مِن كُلِّ فَٰكِهَة زَوۡجَانِ﴿52﴾ [الرحمن: 52]. «در آن دو – بوستان - از هر میوه‌ای دو گونه است».

ابن کثیر به نکته‌ی بسیار جالبی اشاره دارد که بر عظمت و فراوانی میوه‌های بهشت دلالت دارد. وی بیان میدارد که درخت «سدر» که در دنیا میوه‌ی بسیار کوچک و خارهای بسیار دارد و «طلح» که در دنیا تنها از سایه‌ی آن استفاده می شود، در بهشت دارای میوه های بسیار و لذیذی دارند. آن‌گونه که یک میوه از آن ها، هفتاد رنگ و طعم دارد. پس در باره‌ی درختانی که در دنیا میوه های خوب و زیبا دارند چه گمان کنیم، درختانی مانند: سیب، خرما، انگور و...؟ و چه می پنداریم در باره‌ی گل‌های بهشت؟

حاصل سخن این‌که، در بهشت نعمت‌هایی وجود دارد که: «لا عَینَ رَأَت وَلا أُذُنَ سَمِعَت وَلا خَطِرَ عَلی قَلبِ بَشَرٍ»
درختان بهشت همواره میوه می دهند. مانند درختان دنیا نیستند که در زمان خاصی میوه دهند. میوه‌های درختان بهشت ماندگار هستند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴿۵۶﴾

در جنت مرگ را نچشند، به جز مرگ نخستین را که قبلاً چشیده بودند و الله آنان را از عذاب دوزخ حفظ نموده است. (۵۶)

تفسیر:

همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملاً آسوده خاطر می باشند.

«الْمَوْتَةَ الأُولى»: مراد مرگ بعد از فرا رسیدن اجل در دنیا است.

جاودانگی جنت وجنتیان :

از فحوی آیه (56 الدخان) بر می اید جنت و زندگی درجنت همیشگی است و از بین نمی رود و بهشتیان نیز در آن جاودانند، نه از بهشت کوچ می‌کنند و نه در آن می میرند.

قرآن عظیم الشأ ن در (آیه: 107 - 108 سورۂ الکهف) میفرماید: «إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا﴿107﴾ خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلًا﴿108﴾

(بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ‌های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند».

احادیثی متعددی در مورد نبود مرگ در بهشت و دوزخ از پیامبر ﷺ بیان گردیده است که در ذیل به چند حدیث اکتفا میداریم:

- پیامبر ﷺ میفرماید: «يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ» «ای بهشتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی‌میرید. ای دوزخیان! برای همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید». این نوشتارها بیان‌گر این است که بهشت و بهشتیان، فنانا پذیر نیستند.

- در حدیثی از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله ﷺ میفرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى شَبَابُهُ» «هرکس وارد بهشت شود خوشحال می گردد، آسیب نمی بیند، لباس‌هایش کهنه نمی شوند و جوانیش از بین نمی رود.» (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعیم الجنه، (2181/4)، شماره (2836).

از زبان رسول الله ﷺ به ندای ربانی و آسمانی توجه فرمایید که بهشتیان را پس از داخل شدن به بهشت ندا می‌دهد. رسول الله ﷺ میفرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلاَ تَسْقَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيَوْا فَلاَ تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشِبُّوا فَلاَ تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلاَ تَبْتَئِسُوا أَبَدًا، فَذالُک قَولُ اللهِ تَعالی: «وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴿43﴾ [الأعراف: 43]. «منادی ندا میدهد: دیگر تندرست میمانید و هرگز بیمار نمیشوید، زنده هستید و هرگز نمی میرید، جوان میمانید و هرگز پیر نمیشوید، بهره‌مند هستید و هرگز بینوا نمیشوند.

آری این گونه الله متعال می‌فرماید: «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست که آن‌را به خاطر کارهای - شایسته‌ای- که انجام دادید، به ارث می‌برید».

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿۵۷﴾

این فضل وبخششی از سوی پروردگار توست، این همان رستگاری بزرگ است.(۵۷)

تفسیر :

این نعمت های بزرگ و بینظیری که از جانب پروردگار در جنت نصیب جنتیان گردیده است، همه ای آنها از لطف پروردگار با عظمت ورهنمود های گرانبهای رسول الله صلی الله علیه وسلم میباشد. سعادت واقعی برای مؤمن مسلمان اینست که درسایۀ تقوا توانسته است ازاتش جهنم نجات یابد. که:

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و این همان رستگاری بزرگی برای مؤمنان متقی است.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿۵۸﴾

جز این نیست که ما قرآن را به زبان تو به آسانی روان ساخته‌ایم، تا شاید که پند گیرند.(۵۸)

تفسیر :

یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهمها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند. یعنی از تهدیداتش پند بگیرند و از احکامش سودمند شوند.

زبان قرآن :

زبان قرآن عظیم الشأن زبان عربی است که تمامی این اعجاز و بلاغت را بر انسانها عرضه می کند و این قدرت زبان عربی است که سایر زبان های دیگر از آن برخوردار نیستند و حتی متفکران و مستشرقین نیز بدان اعتراف نموده اند که هیچ زبانی در دنیا بمانند قدرت ادبی زبان عربی نیست.

و ما این قدرت را در سایر زبانها نمی بینیم و لذا چه زبانی مناسبتر از عربی که قرآن با آن زبان نازل گردد چنانکه الله تعالی میفرماید: «قُرآنًا عَرَبِيًا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (سورۀ الزمر 28)یعنی: قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی، شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند.

و باز میفرماید: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف 2)یعنی: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید). برای اینکه معنی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح ترین، واضح ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت‌های لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین‌گونه است که خداوند متعال شریف ترین کتاب را با غنی ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف ترین فرشتگان و در شریف‌ترین مکان زمین (مکه) نازل کرد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

اعجاز قرآن :

مسلمانان بدین باور و عقیده اند که قرآن عظیم الشان کتاب مقدس وکلام پروردگار است، قرآن کلام الهی است، وتوسط جبرئیل بر پیامبر اسلام ﷺ بزبان عربی نازل شده است.

مسلمان بصورت مطلق بدین باور وعقیده اند که در قرآن تحریفی صورت نگرفته وکتابی که اکنون در دست بشریت قرار دارد عبارت از همان کتابی است که بر پیامبر ﷺ وحی

گردیده است. تعداد کثیری از علماء و دانشمندان مسلمان تأکید می کنند که برای حفظ هیچ کتابی اعم از آسمانی و غیر آسمانی، به اندازه قرآن عظیم الشأن سعی وتلاش صورت نگرفته است. و امروز پانزده قرن از نزول آن میگزرد در جهان دو جلد قرآنی را یافته نمیتوانیم با هم حتی یک کلمه اختلاف داشته باشند.

قرآن عظیم الشأن در پنج مورد از انسانها خواسته است که اگر شکی در آسمانی بودن وحی این کتاب، دارند بیایند با هم متحد شوند و مانند آنرا بیاورند. (سوره های اسراء-88/هود-13/بقره-23و24/یونس-38) قرآن مردم را از راهی آشکار به مقابله با خود فرا خوانده است.

یکی از محقیقین اسلامی میفرماید: «...می دانیم که پس از ظهور اسلام و قرآن در سرزمین عربستان، مبارزه با دین جدید شروع شد و اعراب مشرک در این راه از بذل جان و مال دریغی نداشتند و نیز می دانیم که هم زمان با ظهور اسلام یگانه هنر اعراب فصاحت و بلاغت در شعر و سخن بود که هفت قصیده ممتاز آویخته در کعبه نمونه ای از این هنر به شمار میرفت. با این حال در مقابله با قرآن از آوردن یک سطر عربی نظیر آن فرو مانده و بناچار دست به شمشیر بردند.».

فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ﴿٥٩﴾

(اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزي الهي و آنها منتظر عذاب و شکست باشند). (٥٩)

تفسیر:

«فَارْتَقِبْ»: پس منتظر آن خیر وپیروزی باش که خداوند به تو وعده داده است.

« إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ» و مسلّما آنان هم منتظر عذابی خواهند بود که آنها را فرا خواهد گرفت.

این دو انتظار کشیدن با هم تفاوت دارند. پیامبر و پیروانش منتظر خیر و خوبی در دنیا و آخرت هستند و دیگران در دنیا و آخرت منتظر شر می باشند.

در خاتمه باید گفت که : الله سبحان وتعالی با فرستادن قرآن به مردم اتمام حجّت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشید.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الکریم.
و من الله التوفیق

بِسۡمِ اللَّهِ الرَّحۡمَنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ الجاثیه

جزء 25

سورهٔ جاثیه در مکه نازل شده دارای سی وهفت آیه وچهار رکوع است.

وجه تسمیه :

نام این سورهٔ مبارکه از آیهٔ: «وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّة جَاثِيَةً» [الجاثية: 28] آخذ گردیده است.
سورهٔ »جاثیه» بعد از سورهٔ »دخان» نازل شد و محور اساسی این سوره را، بیان روش مشرکان در رویا رویی با حُجت ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویا رویی قرآن عظیم الشأن با آنان در جهت درمان شان و بیان فرجام کارشان میباشد.

نامگذاری سوره الجاثیه :

سوره به خاطر تخوف (ترساندن)، انذار، هیبت خوفناک که؛ انسان در روز حساب با آن روبرو میشود به نام سورهی «جاثیه» موسوم شده است؛ زیرا در آن روز مردم هراسان و آشفته، دست به زانو در انتظار حساب وبه اصطلاح سرنوشت خویش نشسته اند. و بیم و اضطرابی همه انسانها را فرا گرفته، وهیچ کس اساساً وقوع همچو روز را درذهن خویش هم متصور نمیکردند: «وَ تَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتابِهَا اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».(درآن روز هر امتی را میبینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هرامتی بهسوی نامه اعمال خود فرا خوانده میشود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما میدهند.)
ترس بیم و وحشتی که در آن روزبندگان را فرامیگیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیر خوارش را فراموش میکند، زنان باردار سقط جنین میکنند ومردم دچار مستی وگیجی میشوند.گویی عقلشان را از دست دادهاند:
«يٰأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ﴿1﴾ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ﴿2﴾. (سورهٔ الحج، آیات 1 - 2).
(ای مردم! از پروردگارتان بترسید، چون زلزلهٔ قیامت چیز بس بزرگ است.
روزی که آن را ببینید، هر شیردهندهای از آن کس که شیر میدهد، غافل میشود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را مینهد. و مردم را مست میبینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.
ملاحظه میشود که؛ حوادث سخت و خوفناک روز قیامت، هم عاطفه را میگیرد، «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ» هم عقل را.
در این آیات مبارکه، قرآن عظیم الشأن با در خطاب قرار دادن همه عالم بشریت، با تمام صراحت و هشدار سخت وتکان دهنده تذکر داده است که راه نجات از همه خطرات روز قیامت همانا تقوا است.
روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوهٔ بنی مصطلق نازل شد و رسول الله صلّی الله علیه وسلّم آن را بر مردم قرائت فرمود، ومردم درهیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوریکه همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر. (تفسیر صفوة التفاسیر).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الجاثیه :

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم؛ این سوره مکی و پس از سوره دخان نازل شده است .

این سوره دارای (4) رکوع، و (37) سی وهفت آیت، و (492) چهار صد ونود ودو کلمه، و (2131) دو هزار ویک صد وسی ویک حرف، و (987) نه صد وهشتاد وهفت نقطه است.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را میتوانید در سورهٔ طور تفسیر «احمد» مطالعه فرماید.

ارتباط سورهٔ الجاثیه با سورهٔ قبلی :

بعد از اینکه الله تعالی سورهٔ دخان را با یاد قرآن کریم به پایان رسانید، سورهٔ جاثیه را نیز با یاد قرآن شروع کرده است.

بصورت کل گفته میتوانیم که : اهداف نهایی هر دو سوره، اثبات وحدانیت الله متعال از راه بیان دلایل قدرت او در آفریدن هستی و مبارزه با مشرکان و بی باوران تباهکار و بیان سرنوشت ملتهای فاسد پیشین میباشد .

محتوای سوره :

سورهٔ جاثیه در مکه نازل شده و مباحث عقیدهٔ اسلامی، مسائل توحید، رسالت و اثبات آخرت و منظره حشر و نشر و مبارزات با بت پرستان بوده و ایمان به خدای متعال و یگانگیش، و ایمان به قرآن و نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم و ایمان به آخرت و بعث و جزا را به طور مفصّل مورد بحث و بررسی قرار داده است و محور سوره عبارت است از اقامهٔ دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان.

سوره با بحث در مورد منبع و منشأ قرآن عظیم الشأن شروع شده که عبارت است از خدایی که در ملکش مقتدر است و در خلقت و آفرینش جهان هستی حکیم است، آنکه قرآن مجید را از روی مهر و رحمت بر بندگان نازل کرده است، تا چراغی پر فروغ فرا راه آنان باشد، و راه سعادت و خیر را برای بشریت روشن گرداند.

سوره بعد از آن، دلایل منتشر در این جهان گسترده و بیکران را یاد آور شده است.

مثلاً، در آسمان های شگفت‌انگیز دلایل مقرر است، و در زمین پهناور آیات موجود است. و در خلق انسان و دیگر جانداران و مخلوقات، و در پشت سر هم آمدن شب و روز و مسخر کردن باد و باران، آیات فراوانی را میتوان مشاهده نمود. و تمام آنها گواه و گویای عظمت خدا و جلال و عظمت او و می‌باشند و قدرت و یگانگیش را نشان می‌دهند. بعد از آن درباره مجرمان تکذیب‌کننده‌ی قرآن سخن به میان آورده است. آنان که آیات پر فروغش را می‌شنوند، اما جز تکبر و طغیان و گردنکشی چیزی نمی‌اندوزند. و سوره آنها را به عذاب دردناک در اعماق دوزخ تهدید کرده است.

همچنان در این سوره دربارهٔ نعمت‌های گرانقدری که خدا به بندگانش ارزانی فرموده، سخن به میان آورده است، تا او را سپاسگزار باشند و در مورد نعمت‌هایی که به آنها اعطا شده، باندیشند و دریابند که منبع و مصدر این نعمت‌های ظاهری و باطنی تنها ذات الله تعالی می‌باشد، و جز «الله» خالق و روزی دهنده‌ای نیست.

دراین سورهٔ در مورد انواع عطایا و بخشش‌های خداوند متعال به بنی اسرائیل، و اِنکار و نافرمانی آنها در مقابل آن همهٔ فضل و اِحسان زبان گشوده و موضع گیری تبهکاران سرکش در مقابل دعوت پیامبران علیهم السلام را یادآور شده و روشن کرده است که در بازار عدل و عدالت الله متعال، مجرمان و نیکوکاران یکسان نبوده و اشرار و رادمردان برابر نیستند. بعد از آن سبب گمراهی مشرکان را بیان کرده که عبارت است از

ستمکاری و برگرفتن هوی و هوس خود به عنوان خدا و معبود، تا اینکه بصیرتشان محو و تیره گشت و هرگز به حق هدایت نشدند.
هکذا در این سوره با یادآوری جزای عادلانه‌ی روز قیامت که در آن روز انسان‌ها به دو فرقه تقسیم می شوند: گروهی در بهشت جا می‌گیرند و گروهی روانه‌ی دوزخ میشوند، خاتمه یافته است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورۀ الجاثیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

حم ﴿١﴾

حم [حا میم] از حروف مقطّعات است و خداوند متعال به مراد خویش در معنی آن داناتر می‌باشد.(1)

تفسیر :

قرآن عظیم الشأن ، از همین حروف الفبا که در اختیار همه است تألیف یافته و به تدریج نازل شده است. «حم، تَنْزِيلُ الْكِتابِ» .

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره آیات الهی در هستی، عبرت اهل دل است، واثبات وحدانیت الله سبحان وتعالی ، مورد بحث قرار داده میشود .

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴿٢﴾

این کتاب نازل شده از سوی خداوند عزیز وبا حکمت.(2)

تفسیر :

باید یادآور شد که :در اولین آیه و آخرین آیه این سوره، خداوند با دو صفت عزیز و حکیم مورد توصیف قرار گرفته است .

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ﴿٣﴾

بی‌گمان در آسمان ها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است.(٣)

تفسیر :

«آيَاتٍ»: دلائل و نشانه های فراوان بر وجود الله سبحان وتعالی ، و نشانه‌های بزرگ بر یگانگی او.

در این هیچ جای شکی نیست که: آفرینش آسمان های هفتگانه و زمین، براهین و دلائل واضحی است که هر که به الله تعالی و رسولش ایمان داشته باشد در آن می اندیشد و از اثرش ایمانش فزونی می‌یابد.

آسمان و زمین و هر آنچه در آن است، همه نعمت ها و نشانه های قدرت خداوند است. هر آنچه موجود است، چیزی جز نشانه ی او نمی باشد و هیچ کس را توان بر شمردن همه آنها نیست. خداوند در قرآن کریم بارها انسان را به دیدن این نشانه ها دعوت کرده است. ما در این جا به بعضی از این نشانه ها اشاره میکنیم:

نشانه های عظمت او در آسمان و زمین :

نشانه های عظمت پروردگار در آسمان وزمین را میتوان در آیات ذیل مورد مطالعه مزید فرماید: (آل عمران، 19؛ بقره، 164؛ روم، 22؛ جاثیه، 3؛ عنکبوت، 44؛ یونس، 3؛ عنکبوت، 61؛ غافر، 57؛ ذاریات، 47-48؛ أنبیاء، 32؛ رعد، 2).همچنان: بزرگی، گستردگی، وسعت وبیشمار بودن کرات آسمانی وکهکشان ها آشکار ترین نشانه بر قدرت بی انتهای خداست که به گوشه ای از این عظمت اشاره می کنیم:

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴿٤﴾

و همچنین در آفرینش شما، و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه هائی

است برای قومی که یقین می‌کنند.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِي خَلْقِكُمْ»: در خلقت شما از زمان پیدایش حیات در شکم مادران تا زمان ممات و خدا حافظی از این جهان.«يَبُثُّ»: پراکنده می‌دارد.«دَآبَّةٍ»: جنبنده.
«لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: برای کسانی که در پی رسیدن به یقین باشند.

تفسیر :

در آفرینش شما - ای انسان- از نطفه و بعد از آن از خون لخته شده، و مراحل مختلفی که برای آفرینش شما مقرر شده، و در آنچه الله پخش و پراکنده میکند از مخلوقات متنوع و مختلفی که بر روی زمین مي جنبند، نیز برای افرادی که به طور یقین و قطع قدرت پروردگار عالمیان را تصدیق میکنند، دلایلی متجلی مکنون است.
«ودرآفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تانطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختنتان به [طور] انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند در شما قرار داده است »و در آنچه که از انواع جنبندگان پراکنده میگرداند» یعنی: همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کنند به طوری‌که اهل یقین که پذیرای حق می باشند، با مشاهده و تأمل در آن ها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی همتا، پی می برند.

وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴿٥﴾

و (در) اختلاف شب و روز و در آنچه از روزی که الله از آسمان نازل کرده و زمین را به وسیله آن پس از خشک شدنش زنده گردانیده است و (نیز) دروزش بادها، برای قومی که اهل تفکرند نشانه‌هایی است.(۵)

تفسیر
:

«إِخْتِلافِ»: دگرگونی. آمد وشد.
«رِزْقٍ»: یعنی روزی که شامل (باران و برف و نور و اشعّه‌های گوناگون کیهانی.) میشود.ابن کثیر فرموده است: خدای متعال باران را به روزی نام برده است؛ زیرا به وسیله‌ای آن روزی فراهم میشود. (مختصر ۳۰۸/۳)
«تَصْرِيفِ»: وزش بادها و تغییر جهت آنها، و بالطبع جابه جائی هوا یک بار به جهت جنوب و بار دیگر به جهت شمال می وزد و یک بار گرم و دیگر بار سرد است.
احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) مینویسد: الله تعالی در سه آیه شش دلیل را ذکر کرده است: آیه‌ی اول را به **يُؤْمِنُونَ** و دومی را به **يُوقِنُونَ** و سومی را به **يَعْقِلُونَ** ختم کرده است. وجه تفاوت تعبیر آنها این است که وقتی انسان در آسمان و زمین بیندیشد و این که باید صانعی داشته باشند، ایمان می‌آورد.
و وقتی در آفرینش خود نظر کند ایمانش افزایش مییابد و یقین حاصل میکند.
و وقتی در دیگر موجودات دقت کند، عقلش کامل و علمش مستحکم میگردد. (تفسیر صاوی ۴/۶۳).

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴿۶﴾
این ها آیات خداست که به حقّ و راستی بر تو می خوانیم؛ اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به کدام سخن بعد ازسخن خدا وآیاتش ایمان میآورند!(۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«تِلْكَ ءَايَاتُ اللهِ»: مراد آیات قرآن است.**«بِالْحَقِّ»:** به حق و حقیقت، راست و درست.
«بَعْدَ اللهِ وَءَايَاتِهِ»: بعد از سخن خدا و آیه های او. بغیر از خدا، که همه چیز دالّ بر بودن او است، بعد از سخن الله قرآن، و بعد از نشانه های موجود در گستره جهان.

تفسیر :

یعنی اینها دلایل و براهین دال بر یگانگی و توانایي او می باشند و آن را به صورت حق و یقین بدون ابهام و اشتباه، بر تو بازگو میکنیم.**«فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اَللّٰهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ)** (آیه:6 جاثیه) وقتی کفار مکه گفتهٔ خدا و دلایل و آیاتش را تصدیق نمیکنند، پس چه سخن و گفته‌ای را تصدیق کرده و به آن ایمان می‌آورند؟ منظور بزرگ جلوه دادن تکذیب قرآن است از جانب آنان که با وجود روشنی بیان و اعجازش آن را تکذیب می‌کردند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (7 الی 11) درمورد اینکه ؛وای بر دروغ پردازان ، بحث بعمل می آورد .

وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴿۷﴾
وای بر هر دروغگوی گنهکار،(7)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أفاك»: بسیار دروغگو، شخصی که درغگو ماهر وفنی باشد.**«أثيم»:** بسیار گناهکار. یعنی گناهکار افراط گر.نابودی و هلاک ازآن هر دروغگو و جنایتکار افراطگر است.

تفسیر :

امام فخر رازی میفرماید: این تهدید و وعیدی است بس عظیم.**«أَفَّاكٍ»** یعنی بسیار دروغگو. **«أَثِيمٍ»** یعنی آنکه در ارتکاب گناه افراط میکند. (تفسیر کبیر ۲۶۱/۲۷).

يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴿۸﴾
که آیات الهی را که بر او خوانده می‌شود، میشنود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلاً آنرا نشنیده است، چنین کسی را به عذاب دردناك مژده بده! (۸).

تشریح لغات واصطلاحات :

«يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا» مستکبرانه اصرار میورزد. از روی تکبّر بر کفر و فسق پافشاری و پایداری می‌کند.

تفسیر :

«ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا» یعنی سپس به کفر خود ادامه داده و در انحراف وگمراهیش بیشتر فرو میرود و از ایمان آوردن به آیات امتناع میورزند، و به اصطلاح خود را طوری وانمود میسازند که گویا اصلاً چیزی را نه شنیده اند.
«فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» پس ای محمد! مژده‌ی عذابی دردناک را به او بده. به عنوان ریشخند آن را مژده نام نهاده است؛ زیرا مژده برای خبر خوش مي آید.
در التسهیل آمده است به منظور بزرگ جلوه دادن اصرار بر کفر چنین فردی آن را به ثُمَّ عطف کرده است، تا نشان دهد که بعد از شنیدن آیات الله سبحان وتعالی ، باز هم بر کفر اصرار می‌ورزد که چنین امری از عقل و طبیعت دور است (التسهیل ۳۸/۴).

شأن نزول آیهٔ 8:

مفسران در مورد شأن نزول این آیه میفرمایند که در مورد: «نضر بن حارث» نازل شده

است، که قصه های عجم را بازگو می‌نمود و مردم را مشغول می‌کرد و نمی‌گذاشت به قرآن گوش کنند. اما آیه عام است و شامل تمام افراد متصف به صفت مذکور می‌شود.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴿٩﴾

و هنگامی که به چیزی از آیات ما آگاه می شود، آن را به مسخره گیرد؛ ایناند که برای آنان عذاب اهانت کننده است. (۹)

تفسیر :

«إتَّخَذَهَا هُزُواً»: آیات الهی را به تمسخر می‌گیرد و با بی‌اعتنائی از کنار آنها میگذرد. آیات الهی را مایهٔ استهزاء دیگران و بازیچه قرار دادن ایشان میسازد. چون در مسخره اهانت است، مجازات مسخره‌کنندگان هم عذاب خوار کننده‌است.

مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴿١٠﴾

پیش رویشان دوزخ است، و آنچه [از ثروت، ومتاع دنیا] به دست آورده اند و آنچه غیر از الله را دوستان خود گرفته‌اند، چیزی از عذاب را از آنان دفع نمیکند، و برای آنان عذابی بس بزرگ است. (۱۰)

تفسیر :

«وَرَآئِهِمْ»: این کلمه؛ از اضداد است و میتواند به معنی: پشت سر ایشان، یا پیش روی ایشان باشد. به هر حال، هدف اینست که دوزخ (بر سر راه آنان) است (ملاحظه شود: سورهٔ های: انسان. 27، ابراهیم/16 و 17، مؤمنون/100).

ابو سعود در بارهٔ جملهٔ **«وَلَا مَا اتَّخَذُوا»** فرموده است: آوردن نفی در وسط آیه: با در نظر داشت اینکه فایده نرساندن بت‌ها از فایده نرساندن اولاد روشن‌تر و جلی‌تراست، بر مبنای گمان فاسد آنها است؛ چون از آنها انتظار شفاعت دارند، و نیز متضمن استهزا به آنها میباشد.(ابو سعود ۵/۵۸).

بصورت کل باید گفت: دوزخ در پیشاپیش آنان قرار دارد، و ورود آن در دوزخ حتمی است، یکجا با عذاب و عقوبت و زنجیرهای دوزخ انتظار آنان را میکشد. دیگر مال وثروت که جمع آوری کردند و فرزندانی که از خود باقی گذاشتند به درد شان نمی خورد و عذاب جهنم را از آنان دفع کرده نمی تواند. همچنین بُتان و خدایانی که برای خود گرفته بودند و شب و روز به عبادت آن مصروف بودند، و آنها را به جای خداوند جلّ جلاله می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زیانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند، بلکه آنچه را که کسب کرده‌اند و آن حاصل را که به دست آورده اند، نتیجه و ثمره آنرا می بینند. «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ﴿١١﴾

این (قرآن) سراسر هدایت است؛ و کسانی که به آیات پروردگارشان کفر ورزیده اند، آنان را عذابی است از نوع عذابی بسیار سخت و دردناک. (۱۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«هُدىً»: هدایت و راهنمائی. هادی و راهنما. **«رِجْزٍ»:** عذاب. شکنجه. رنج (ملاحظه شود سورهٔ های: اعراف آیه: 134 و 135، انفال آیه 11). **«رِجْزٍ أَلِيمٍ»:** سخت ترین عذاب. بدترین شکنجه. طاقت فرساترین رنج (ملاحظه شود سورهٔ: سبأ آیه 5). طوریکه مفسرزمخشری در مورد کلمه «رِجْز» میفرماید: یعنی شدیدترین عذاب. و منظور از آیات ربهم قرآن است. (تفسیرکشاف ۲۲۷/۴).

قرآن کتاب هدایت است:

قرآن عظیم الشأن، سراسر و یك پارچه هدایت است: فرامین و نواهی آن، داستان ها و تشبیهات آن، همه و همه مایه هدایت است.

قرآن کریم که از جانب خداوند متعال بر پیامبر ﷺ وحی شده کتابی است

که از جانب حق تعالی غرض نجات انسانها از گمراهی و دستیابی به هدایت بر آنحضرت ﷺ وحی گردیده است.
قرآن شریف کتابِ زندگی است، کتابِ نجات است، کتابِ عزّت است، کتابِ جهاد است، کتابِ اخلاق است، کتابِ عرفان است، کتابِ پروگرام است، کتابِ نظم است، کتابِ جوابگوی به ضروریات بشری تا روز قیامت است، کتابِ قانون است، کتابِ حقوق است، کتابِ خانواده و زندگی خانوادگی است، کتابِ جامعه بشری است.
قرآن عظیم الشأن «اعجاز» است، و معجزاتِ متعددی همراه دارد، بطور مثال پروردگار با عظمت که فرستنده این کتاب است به تمام صراحت و وضاحت به همه مخالفین خویش در همه قرون واعصار خطاب نموده میفرماید: که شما مشکوك در ارسال این کتاب از جانب الله تعالی میباشید، شما مانند این کتاب و یا هم ده(١٠) سوره مانند این کتاب بیاورید این مبارزه در طول پانزده قرن تا هنوز از جانب مخالفین قرآن، لاجواب مانده است. هیچ شخصی، هیچ گروهی هیچ پوهنتونی و هیچ اکادمی نتوانسته؛ یک سوره مانندِ این قرآن کریم را به جهان ارائه کند. بنابراین کتابِ معجزه است، قرآن کتابِ ادب است، قرآن کریم آنقدر شیرین است، کتابِ آهنگ است، هیچ شاعری در جهان نتوانسته است تمامِ اشعارِ خود را با یک آهنگ به سراید و دارای یک نظم باشد، تنها «کتابِ الهی» است که از اول تا آخردارای یک نظم و اعجازی میباشد.
قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی در (آیۀ 82، سورۀ نساء) میفرماید: «أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» (آیا در مفهوم و معانی قرآن فکر و تدبر نمیکنند؟ و در حالیکه اگر قرآن از طرف غیر الله بود البته در (احکام و معانی) آن اختلافات بسیاری می یافتند.).
اگر در نوشته ها و تالیفات نویسندگان با دقت نظر اندازیم به وضاحت در میابیم که مطالب نوشته شان هم از لحاظ ادبی و هم از لحاظ فهمی دارای فراز و نشیب میباشند، برخی نوشتها دارایی مطالب قوی وبرخی از آن ضعیف است، و هم از نظرِ آهنگ و وزن گاهی اشعار بهم نمی خواند، اما تنها کتابی که هم معانيِ آن یکدیگر را حمایت می‌کند، مجموعه‌ای کتاب یک مطلب را تعقیب می‌کند، و همه در این معني هماهنگ هستند، و چنین الفاظ و آیات هم از نظرِ الفاظ و فصاحت و بلاغت و زیبایيِ سخن بگونه‌ای است که مثلِ دانه‌ای تسبیح، مثلِ دانه‌های مروارید در رشته چیده شده است و خیلی زیبا و موزون است، چینن هنری دارد، هیچ کجای آن ناموزون و ناهماهنگ نیست.
قرآن عظیم الشأن است که در ذات خود معجزه است و اعجازِ آن درجبهات مختلف می باشد.
قرآن کریم کتاب هدایت است: هدایتِ قرآن کریم هدایتِ همه جانبه است، هم راه و آدرس برای زندگی ما ترسیم نموده و نشان میدهد.
قرآن کریم فن رهبریت و قیادت دارد، قرآن کریم جاذبه دارد، قرآن کریم انرژی بخش قوت انسان است، قرآن کریم نورِ است، عظمت وقوت نور قرآن چنان معجزه آساء است که اگر یکبار در قلب انسان جا گیرد، انسان را به سوی پروردگار با عظمت همراهی میکند.
قرآن عظیم الشأن در (28 سورۀ حدید) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿28﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد و برایتان نوری قرار دهد که در روشنی آن حرکت کنید. و تا شما را بیامرزد و الله آمرزنده مهربان است.).
خوانندۀ محترم !
قرآن عظیم الشأن برای اثبات اعجاز خود، ساده‌ترین راه را مطرح می‌کند که دعوت از

مردم برای آوردن سوره‌ای مثل آن است. «فَأْتُوا بِسُورَةٍ من مِثْلِهِ» نه تنها کلّ قرآن، بلکه حتّی یك سوره از آن هم دارای معجزه عظیمی است.
قرآن عظیم الشأن در مقابله خویش با دشمنان اش، تخفیف هم قایل شده، و به آوردنِ یك سوره مثل قرآن هم قانع نموده است.
همچنان در این مبارزه و مقابله خویش زمان بندی نه نموده و مکان معیّنی را نام نه برده است، برای انسان ها تا روز برپای قیامت، تا پایان عمر بشر و در همه جای زمین، این درخواست مطرح است.
در مبارزه طلبی قرآن، اشخاص و نفرات خاصّی را تعیین نکرده است، در این مقابله مخصوص عوام الناس نیست، بلکه در این مقابله از همه دانشمندان، حقوقدانان، ادیبان و نوابغ همه و همه دعوت بعمل آورده که در این مبارزه و مقابله اشتراک نمایند.
خوانندگان محترم !
در آیات متبرکه (12 الی 20) درباره نعمتهای بزرگ الله سبحان وتعالی بر بندگانش، نعمت دین و قانون راستین را مورد بحث قرار میدهد.
اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿١٢﴾
الله ذاتی است که بحر را برایتان مسخر ساخت تا کشتی‌ها به حکم او در آن روان شوند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمت هایش را بجا آورید.(۱۲)
فضل و مرحمت از جانب پروردگار با عظمت است،که همه ابحار و دریا ها را برای استفاده انسان ها مسخر گردایند است، تا در آن کشتیها خویش را برای مسافرت و انتقال اموال بار بری به فرمانش در روی آن به حرکت در آیند و مردم به وسیله آنها به طلب روزی و تجارت بپردازند.
امام فخر رازی میفرماید: سطح آب را به صورت صاف و نرم خلق کرده است که کشتی بر آن حرکت کند، و چوب را طوری خلق کرده است که سبک باشد و بدون این که در آب فرو رود، بر سطح آن باقی بماند، و جز خدا هیچ کس بر چنین امری قادر نیست. (تفسیر کبیر ۲۶۲/۲۷).
در این شکی نیست که: این نعمت ها از فضل و رحمت خداوند است، ولی انسان نیز باید برای بدست آوردن آن سعی و تلاش خویش را بخرچ دهد. باید با انجام طاعات و حسن عبادات شکر گزاری کنند، در الوهیت یگانه بشناسند و با انجام طاعات و ترک نواهی یگانگی را مخصوص او دانند.
امام قرطبی میفرماید: الله متعال کمال قدرت خود را بیان کرده و تمام نعمت هایش را بر بندگان یادآور شده و روشن کرده است که هر چیز را برای منافع آنان خلق کرده است و از فضل و کرم او و نسبت به بندگان سرچشمه گرفته است.(قرطبی ۱۶۰/۱۶). در ضمن قابل یادآوری است که: توجّه به نعمت‌ها، روحیّه‌ی شکر را در انسان زنده و تقویه میکند، همان طوری که اقیانوس ها را پروردگار با عظمت برای استفاده انسان رام ساخته است، باید انسان ها هم برای پروردگار خویش و هدایت و رهنمود های قرآنی و هدایت رسول الله ﷺ رام، مطیع و فرمانبردار شوند.
وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

و همه آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است از سوی خود برای شما مسخّر ورام کرد؛ یقیناً دراین نشانه هایی است برای کسانی که میاندیشند.(13)

«جَمِيعاً مِنْهُ»: جملگی این تسخیر از سوی الله سبحان وتعالی حاصل میگردد (ملاحظه شود: تفسیر کبیر). همه آنچه ذکر شده است، از فضل و لطف الله بر شما است (ملاحظه شود: المختصر). همه این‌ها با تمام خصوصیات که: دارند، از سوی الله اند و به فرمان او در خدمت انسانها بوده، همه این نعمت ها براهین و نشانه های آشکار و واضحی است که به یگانگی وعظمت حق تعالی دلالت میکند؛ البته برای کسانی که در براهین بیندیشند، از آنها پند گیرند و فایده مند شوند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿١۴﴾

به مؤ منان بگو: کساني را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهد تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می‌دادند جزا دهد. (۱۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يَغْفِرُوا»: ببخشند وصرف نظر کنند وگوش به اذیت وآزار کافران ومشرکان ندهند.

تفسیر :

در این آیه مبرکه به رسول الله ﷺ وظیفه داده شده است، تا شیوه و نوع برخورد با کفّار را به مؤمنان تعلیم دهد در این آیهٔ مبارکه آمده است که یا رسول الله بگو: از کافران که دریافت پاداش و رحمت حق تعالی را اراده ندارند و از عذابش نمي ترسند، عفو و گذشت نمایید. مسلمانان مکّه در زمانیکه گرفتار دشمنی و آزار مشرکان مکّه بودند، خواستند در مقابل کفار معامله بالمثل کنند، اما پروردگار با عظمت به رسول الله ﷺ هدایت فرمود که به مسلمانان بگوید عجله نکنید که هنوز شما قوی نیستید و آنان را به من واگذار کنید.

زیرا الله تعالی در برابر آزار و اذیتی که به مسلمانان رسانده اند وتدبیر سنجیده اند به حساب آنان رسیدگی میکند و عذاب شان مینماید.

همچنان در این آیه مبارکه درسی است برای مسلمانان که: لازمه‌ی ایمان، گذشت و بزرگواری عفو بخشش است، و زمانیکه انسان هدف به رسیدن به به اهداف بلند دینی، در برابر خود مطرح میکند، ضرورت مبرم است تا از شتابزدگی پرهیز کند. در ضمن باید گفت؛آنچه که موجب غضب و قهر الهی میگردد، استمرار و اصرار بر انحراف و خلاف است که کفار و مشرکین مکه بدان آغشته بودند.

مقاتل فرموده است: یک نفر در مکه به حضرت عمر رضی الله عنه ناسزا گفت.

حضرت عمر خواست او را بزند، اما خدا دستور عفو را داد و این آیه را نازل کرد. (تفسیر کبیر ۲۶۳/۲۷).

امام ابن کثیر گفته است: به مسلمانان امر شده بود که در مقابل اذیت و آزار مشرکان و اهل کتاب صبور و شکیبا باشند تا از این راه انس و الفت آنان را به دست آورند، اما وقتیکه آنان بر دشمنی خود اصرار ورزیدند خدا برای مؤمنان جنگ و جهاد را مشروع کرد. (مختصر ۳۰۹/۳).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴿١۵﴾

وهرکس که کار نیک انجام دهد به سود خوداوست وهرکس که کار بد کند به زیان خود اوست، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده میشوید.(15)

تفسیر :

قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی به این اصل عالی اشاره به عمل آورده میفرماید: نتیجه عمل به خود انسان برمی‌گردد، بطور مثال در (آیهٔ 12، سورهٔ لقمان) میفرماید:

«وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (و هر كس (الله را) شكر گزارد در حقيقت به نفع خود شكر گزارى مى‌كند و هر كس ناشكرى كند (بداند كه الله بى‌نياز ستوده است.).

همچنان در (آيۀ:41 ، سورۀ زمر) ميفرمايد: «فَمَنِ اهْتَدى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها» هر كس هدايت پذيرفت، به نفع خوداوست و هر كس گمراه شد، به ضرر خود اوست.

بايد ياد آور شد كه: نظام مكافات و مجازات عدل الهى بى نهايت عادلانه و بر اساس عملكرد نيك و بد خود انسان است. انسان ها در برابر قانون الهى مساوى هستند. (انسان، هر كه باشد و عمل، هر چه باشد، مورد مكافات و مجازات قرار ميگيرد. پروردگار با عظمت انسان را آزاد خلق نموده است. در ضمن بايد گفت كه: خداوند، به كار خير انسان اصلاً نيازى هم ندارد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴿١٦﴾

و همانا ما به بنى اسرائيل كتاب و حكومت و نبوّت عطا كرديم، و از پاكيزه ها به آنان روزى داديم و آنان را بر جهانيان [و مردم عصر خويش] برترى بخشيديم.(16)

تشريح لغات واصطلاحات :

«الْكِتَابَ»: جنس كتاب مراد است. از جمله: تورات و انجيل. «الْحُكْمَ»: حكومت و فرماندهى. قضاوت.«فَضَّلْنَاهُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ»: ايشان را به سبب ايمان قوى و يقين صادق بر ديگر مردمان روزگار خود برترى داده بوديم.

تفسير :

صاوى در تفسير آيه مباركه مى نويسد : منظور از آن تسلى خاطر پيامبر صلّى الله عليه و سلم است. طوريكه ميفرمايد: اى محمد! از كافر بودن قومت غمگين مشو؛ چون نعمت هاى بس بزرگ را به بنى اسرائيل داديم، اما آنها سپاسگزار نشدند، بلكه بر كفر خود اصرار ورزيدند، پس قوم تو هم مانند آنها مي باشند.(تفسيرصاوى ۴/۶۵).

ايمان به كتاب‌هاى آسمانى :

خوانندۀ محترم !

ايمان به كتاب هاى الهى كه بر پيامبران عليهم السلام نازل گرديده است، از جمله سومين رُكن از اركان ايمان بحساب مى ايد، زيرا خداوند متعال از لطف ورحمتى كه بر مخلوقاتش دارد جهت هدايت آنان پيامبرانش را با معجزاتى فرستاده و بر آنان كتاب هايى نازل فرموده تا اينكه سعادت و خوشبختى دنيا و آخرت برايشان محقق گردد، و تا اينكه منهج و برنامه و دستور العملى باشد كه انسان‌ها در صورت اختلاف بدان رجوع كنند.

طوريكه خداوند متعال در (آيۀ 25، سورۀ الحديد) اين هدف چنين بيان فرموده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴿25﴾ (البته ما پيغمبران خود را با دلايل واضح فرستاديم و با آنها كتاب و ترازو را نيز نازل كرديم تا مردم در ميان خود عدالت را قايم كنند. و آهن را كه در آن نيروى سخت و منافع براى مردم است نازل كرديم، تا الله بداند چه كسى او و پيغمبرانش را ناديده يارى ميكند، زيرا الله قوى (و) غالب است.)

همچنان در (آيۀ 213 سورۀ البقره) آمده است: «كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ» (مردم (در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پيغمبران مژده دهنده و بيم دهنده

را فرستاد، و با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند).

حقیقت ایمان به کتب آسمانی :

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب هایي دارد که بر پیامبران علیهم السلام وحی فرموده، که این کتاب‌ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند.

حکم آن :

ایمان به همه کتاب هایی که خداوند متعال بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می‌شود. خداوند متعال میفرماید:

«يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا﴿136﴾ [النساء: 136]. «ای مؤمنان! به خداوند ورسولش وآن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا وفرشتگانش وکتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بداندکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت انسان به کتاب :

ایمان داشتن بر کتب آسمانی فواید بیشماری و متعددی دارد که از جمله میتوان:

- تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.
- تا کتاب نازل شده بر پیامبر مرجع عدلی الهی باشد، که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.
- تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار ﷺ چنین حالی پیش آمد.
- وتا اینکه این کتاب‌ها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دائره آن را نداشته باشند. «كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ» [البقرة: 213]. «مردم يك امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگي ایمان به کتب آسمانی :

ایمان به کُتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:

ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبرانش علیهم الصلاة و السلام نازل فرموده است، یعني بشکل خلاصه بدون اینکه شرح شود ایمان داشته باشد.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتاب هایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی، و همچنین ایمان داشته باشی که الله متعال علاوه از اینکه نیز، کتابهایی بر پیامبرانش علیهم السلام نازل فرموده که نام ها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی داند.

ـ همه این کتاب ها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرك و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت تمام أنبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتاب‌های آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ» [البقرة: 285]. «رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است ومؤمنان (هم) هريك به خداوند وفرشتگانش وکتابهایش وفرستادگانش ایمان آورده‌اند».

همچنان میفرماید: «ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ﴿3﴾ [الأعراف: 3]. «آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی مکنید چه اندك پند می پذیرید».

وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿۱۷﴾

و به آنان دلائل واضح و روشن در باره دین دادیم. پس اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه حقیقت برای‌شان حاصل شد (آن اختلاف هم) از روی عداوت و حسادت بود که در میان شان وجود داشت، البته پروردگار تو روز قیامت در میانشان دربارۀ چیزی که در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد.(17)

تشريح لغات واصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: معجزاتی دالّ بر حقّانیت پیغمبران و صداقت دین الله. دلائل و براهین روشن.**«الأمْرِ»:** کار و بار دین و احکام آن، و امر نبوّت و شریعت.

«الْعِلْمُ»: آگاهی ومطلع شدن ازدین الله واحکام و قوانین آن. آگاهی از نبوّت خاتم الانبياء و اطّلاع از ظهور اسلام.**«بَغْياً بَيْنَهُمْ»:** به سبب حبّ ریاست و برتری‌جوئی و عداوت و حسادت میان خود (ملاحظه شود سورۀ: بقره / 213، آل‌عمران / 19، شوری / 14).

تفسير :

«بَيِّنَاتٍ مِّنَ الأمْرِ»: معجزاتی که حقّانیت پیغمبران بنی‌اسرائیل و صداقت دین آسمانی ایشان را نشان می‌داد و می‌نمایاند. دلیل ها و حجّت های روشنی که کارو بار دین و شریعت خدائی را به اثبات می رساند. دلائل و براهینی که صفات پیغمبرخاتم و درستی دین اسلام را ثابت می‌کرد (ملاحظه شود سورۀ: بقره / 89 و 146).

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: یعنی موضوع نبوت پیامبر و شواهد نبوتش را بیان کردیم، که از تهامه به یثرب هجرت میکند و مردم یثرب او را یاری میدهند. (حاشیه‌ی جمل ۱۱۶/۴).

«إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ»:

از مضمون آیات تا اینجا دوامر مستفاد می گردد، یکی با اعطای کتاب ونبوت به بنی اسرائیل، نبوت آنحضرت ﷺ، تأیید گردید، دوم اینکه به آنحضرت تسلی داده شد که همان علل اختلافی که به بنی اسرائیل پیش آمده بود، همان نیز در اختلاف قوم تو با تو، وقوع یافته است، یعنی حب دنیا و حسد و انانیت، نه اینکه در دلایل شما نقضی وجود دارد لذا غمگین نباشید.

(معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رح).

ایمان به پیامبران علیهم السلام :

ایمان به پیامبران یکی از ارکان (ششگانه) ایمان است که ایمان بدون آن کامل نمیشود.
ایمان به پیامبران علیه السلام عبارت از اعتقاد جازم به این امر است که خداوند متعال پیامبران و رسولانی دارد که جهت تبلیغ و رساندن دستوراتش آنانرا برگزیده است، کسی که از آنان پیروی کند رستگار میشود و کسی که از آنان نافرمانی کند خوار و ذلیل می‌گردد.
بر مسلمان است که بر تمام أنبیاء و پیامبران ایمان داشته باشد. فرق نمی کند چه کسانی که خداوند از آنان نام برده و چه کسانی که نام نبرده است، کما اینکه هر پیامبری در باره پیامبر بعد از خود مژده می دهد و پیامبر بعدی، پیامبر قبلی را تصدیق می‌کند.
طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیۀ:136، سورۀ البقرة) میفرماید: «قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴿136﴾ (شما بگوید که ما ایمان آوردیم به الله و به آنچه نازل شده به ما، و به آنچه نازل شده به ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب، و به نوادگان یعقوب، و ایمان آوردیم به آنچه که به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه پیغمبران از جانب پروردگارشان دریافت کرده‌اند، و (در ایمان آوردن) میان هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما تنها به او تعالی منقادیم وبس).
کسی که يك پیامبر را تکذیب کند این بدین معنی است که گویا تمام پیامبران را تکذیب کرده است، و کسی که از يك پیامبر نافرمانی کند بدین معنی است که گویا از تمام پیامبران نافرمانی کرده است.
طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴿150﴾ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا﴿151﴾ [النساء: 150-151]. «به راستی آنان به خدا و فرستادگانش کفر می ورزند و میخواهند در میان خدا و فرستادگانش جدائی بیندازند و می‌گویند به برخی ایمان می‌آوریم و برخی (دیگر) را انکار می‌کنیم و می خواهند بین این (و آن) راهی برگزینند این گروه در حقیقت کافرند و برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته‌ایم».

حقیقت نبوت چیست؟

نبوت واسطه بین خالق و مخلوق در تبلیغ شریعت اوست، که خداوندمتعال بر هر کسی بخواهد منت مي‌گذارد و هر کسی را بخواهد از میان مخلوقاتش (بندگانش) بر مي‌گزیند، هیچ کس دیگری غیر از ذات پاك او اختیاری در این باره ندارد لذا میفرماید: «ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ﴿75﴾ [الحج: 3]. «خداوند از فرشتگان و (نیز) از مردمان رسولانی بر مي‌گزیند، خداوند شنوای بیناست».
نبوت بخشیده میشود کسب نمیشود، با کثرت طاعت و عبادت بدست نمیآید، و نه با اختیار پیامبر یا طلب او، این فقط انتصابی است که هر کسی را خداوند متعال بخواهد برمي‌گزیند، لذا میفرماید: «ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ ١٣» [الشوری: 13]. «خداوند به سوی (حقیقت) خویش هر کس را که بخواهد برمي‌گزیند و هر کس را که رو به سوی او می نهد، به سوی خویش هدایت مي‌کند».

حکمت فرستادن پیامبران علیهم السلام:

ـ نجات دادن انسانها از عبادت و بردگی مخلوق و ترغیب آنان به سوی آزادی و پرستش خالق، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴿107﴾ [الأنبیاء: 107]. «و تو را جز مایه رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم».
ـ شناساندن هدف یا انگیزۀ آفرینش انسانها به آنان، و بیان اینکه هدف آفرینش فقط یکتا دانستن و پرستش ذات باری تعالی است که جز بوسیله پیامبران علیهم السلام که خداوند

متعال خودش آنان را برگزیده و بر جهانیان برتری داده شناخته نمیشود، چنانکه میفرماید: «وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴿36﴾ [النحل: 36]. «به یقین در میان هر امتی رسولي را بر انگیختم (با این دعوت) که خداوند را بندگي کنید و از طاغوت بپرهیزید».

- اینکه با فرستادن پیامبران بر انسان‌ها اتمام حجت کند. لذا میفرماید: «رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا﴿165﴾ [النساء: 165]. «رسولانی مژده آور و بیم دهنده (فرستادیم) تا برای مردم پس از (ارسال) رسولان بر خداوند حجتی (در میان) نباشد و خداوند پیروزمند حکیم و دانا است».

- بیان بعضی غیبیاتی که انسان ها نمی توانند با عقل خودشان آنها را در یابند مانند اسم ها و صفات خداوند، شناخت فرشتگان و روز آخرت وغیره.

- اینکه خداوند پیامبران را اخلاق فاضله و کامل عنایت فرموده و آنان را از هرگونه شبهات و شهوات پاك و معصوم قرار داده و سپس الگو و سرمشق امت هایشان گردانید. چنانکه میفرماید: «أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ» [الأنعام: 90]. «اینان (پیامبران) کسانی‌اند که خداوند (آنان را) هدایت کرده است، پس به شیوه آنان اقتدا کن».

- اصلاح و تزکیه و تطهیر نفوس انسان‌ها و بر حذر داشتن آنان از همه آنچه که برای آنان عیب شمرده میشود. طوریکه میفرماید: «هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ» [الجمعة: 2]. «اوست که در میان درس ناخواندگان رسولي از خود آنان بر انگیخت که آیاتش را بر آنان میخواند و آنان را پاك میدارد و به آنان کتاب و حکمت مي آموزد».

رسول الله ﷺ میفرمایند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاَقِ» «جز این نیست که من مبعوث شده‌ام تا اینکه پایه‌هاي اخلاق را تکمیل کنم». (سند امام احمد و مستدرك حاكم).

مسؤلیت أنبیاء:

پیامران علیه السلام مسؤلیت های بسیار والا و ارزشمندی دارند از جمله:

- تبلیغ شریعت و دعوت مردم به سوی پرستش خدای یکتا و ترك پرستش غیر او. چنانکه میفرماید: «ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا﴿39﴾ [الأحزاب: 39]. «(همان) کسانی که پیام های خداوند را مي‌رسانند و از او مي ترسند و جز خدا از کسی نمي‌ترسند، و خدا (به عنوان) حسابرس، بس است».

- بیان آنچه که خداوند بعنوان دین نازل فرموده، چنانکه مي‌فرماید: «وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ﴿44﴾ (النحل: 44). «و به تو قرآن نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی آنچه را که بر آنان فرو فرستاده شده است و باشد که اندیشه کنند».

- راهنمایی امت به سوی خیر و باز داشتن آنان از هرگونه شر و بشارت دادن آنان به اجر و پاداش وآنان را ترساندن از سزا و عقاب چنانکه میفرماید: «رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» [النساء: 165]. «رسولانی مژده آور و بیم‌دهنده».

- اصلاح انسان‌ها با رهبری پاك و الگوی نیك در گفتار و کردار.

- اقامت شریعت و تطبیق آن در میان بندگان.

- گواهی آنان در روز قیامت بر امت هایشان به اینکه آنان رسالت خویش را به بهترین و کامل‌ترین وجه ممکن رسانیده‌اند.

چنانکه خداوند متعال میفرماید: «فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۭ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا﴿41﴾ (النساء: 41). «پس (حالشان) چگونه است، آنگاه که از هر امتی گواهی

(در میان) آوریم و تو را بر این امت گواه بیاوریم».

اسلام دین همه أنبیاء است:

اسلام دین همه پیامبران ورسولان است. طوریکه در (آیۀ 19 سورۀ آل عمران) آمده است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (بی‌گمان دین (حق) نزد خداوند، اسلام است». همه أنبیاء علیهم السلام مردم را به سوی یکتا پرستی و ترك پرستش غیر الله دعوت می نمودند، اگر چه شرایع و احكام شان با هم متفاوت بود، اما در اصل كه توحيد است با هم متفقند چنانکه رسول الله ﷺ میفرمایند: «الأَنْبِياءُ إِخْوَةٌ لِعَلاَّتٍ» «پیامبران با یکدیگر مثل برادر مادری اند». (مسند امام احمد و مستدرك حاكم.)

خواننده محترم !

جا دارد که بگویم: دعوت همۀ أنبیاء الهی بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه اشراف و ستمگران است و به همین دلیل است که، اشراف نسبت به سایرین با أنبیاء علیهم السلام در مخالفت و دشمنی قرار گرفته اند.

- همچنان آنان چون جرئت ندارند که منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، شعار میدهند که گویا: أنبیاء لایق آن اصلاحات نیستند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴿١٨﴾

سپس تو را بر شریعت و دین حقي قرار داديم، از آن پيروي كن و از خواهشات آنان نمی‌دانند پیروی مکن.(١٨)

تفسیر :

امام بیضاوی میفرماید: یعنی از آراء جاهلانی که دنباله رو شهوات و هوس هایشان هستند، پیروی مکن. منظور رؤسای قریش است که می‌گفتند: به دین پدرانت برگرد. (تفسیر بیضاوی ٣/٣٢٣).

«شَرِيعَةٍ»: دین وپروگرام، راه،مسیر وطریقه.**«الأمْرِ»**: کاروبار دین. هدف اینکه دین اسلام است که دین همه پیغمبران الهی می باشد. (ملاحظه شود سورۀ آل‌عمران / 19 و 85 ، شوری / 13).

از فحوی این آیه مبارکه بر می اید که:احکام شریعت برای مسلمانان کفایت میکند، و بر مسلمانان واجب است از آن پیروی نمایند.

همچنان بر پیامبران صلوات علیهما نیز واجب می باشد که مانند سایر مردم از شریعت پیروی می کنند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیامبر اسلام محمد ﷺ با یک پروگرام جهانی برای همه عالم بشریت مبعوث گردیده است. نه برای یک قوم و یا هم یک منطقه. شریعت اسلام در برگیرنده عرب و عجم است سیاه و سفید، و در نهایت برای عالم بشریت بوده، و قرآن عظیم الشأن نیز میفرماید «دین اسلام برای همه جهانیان مبشر و منذر است»؛ همچنین در آیه ١٩ سوره انعام، به پیامبر خطاب شده است که «بگو این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این پیام به او برسد، هشدار دهم».

دین مقدس اسلام علاوه بر ادعای خاتمیت، مدعی جاودانگی را نیز مینماید. ادعای خاتمیت با جاودانگی ملازمه‌ای ندارد، زیرا ممکن است خداوند با ارسال آخرین پیامبر خود دفتر نبوت و شریعت را ببندد و طی نمودن ادامه راه را به عقول مردم بسپارد. پس بحث جاودانگی دین و اثبات آن خود مسئله‌ای مهم و از مباحث تکمیلی و ضروری بحث خاتمیت می باشد.

شریعت و صلاحیتش برای هر زمان و مکانی:

ایمان داریم که اسلام عقیده و شریعت است، و شریعت اسلام با هر زمان و مکانی سازگاری دارد، و اینکه هیچ چیزي براي انسان پیش نمي‌آید مگر اینکه در قرآن براي آن

راهنمايي وجود دارد، رد کردن هر حکمی از احکام اسلام مانند تکذیب آن است و این هر دو، موجب بیرون رفتن از دایره‌ی اسلام میشوند. الله متعال میفرماید: «وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ﴿89﴾ [النحل: 79]. «و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله ای هدایت و مایه ای رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است». هر چیزی که امت اسلامی بدان دچار شود در قرآن راه حلی برای آن بیان شده است، این بیان هم دو گونه دارد:

1- نص صریحی در مورد آن در قرآن وجود دارد.

2- ارجاع آن به دلایلی که قرآن آنها را مشروع و حجت قرار داده است.

طوریکه میفرماید: «ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴿18﴾ [الجاثية: 18]. «سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آیین و راه روشنی از دین (خدا که برنامه ای تو و همه ای أنبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس از این آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آیین رستگاری و راه نجات است) و از هوا و هوس‌های کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی خبرند و از راه حق آگاهی ندارند)».

قرآن شریعتی را با خود آورده که از گمراهی معصوم است، شریعتی که پیروی و اجرای آن واجب است، هیچ نقطه مقابلی به غیر از هوای نفس ندارد، یا هدایت قرآن یا هوای نفس.

طوریکه الله متعال میفرماید: «وَأَنِ ٱحۡكُم بَيۡنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَهُمۡ وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ» [المائدة: 49]. «و (به تو ای پیغمبر فرمان میدهیم به اینکه) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزو های ایشان پیروی مکن، و از آنان بر حذر باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند)».

در این آیه به حکم کردن به تمامی آنچه که خداوند نازل کرده امر شده و از پیروی هوا نهی کرده است.

در جای دیگر بیان میفرماید که پیروی از هدایات الله متعال تنها راه نجات از گمراهی وشقاوت وپشت کردن به آن موجب سختی، معیشت در دنیا وعذاب دردناک در قیامت است:«قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ﴿123﴾ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ﴿124﴾ [طه:123-124]. «خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (اي آدم و حوّا و اهریمن!) از بهشت فرو آیید(و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندانتان) دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هرکه از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد. و هرکه از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزینند)، زندگی تنگ (وسخت وگرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدا دادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهدگشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه‌ی قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می آوریم».

در آیه‌ای دیگری به کفر کسانی که به فرامین نازل شده‌ای خداوند حکم نمی‌کنند صحه می‌گذارد و میفرماید: «وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴿44﴾ [المائدة: 44]. «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (و قصد توهین به احکام الهی را داشته باشد) او و امثال او بیگمان کافرند».

و در جای دیگر سوگند یاد میکند که افرادی که پیامبر را در تمام کارهایشان حکم قرار ندهند ایمان ندارند: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤمِنُونَ حَتَّىٰ يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَينَهُم ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِم حَرَجا مِّمَّا قَضَيتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسلِيما﴿65﴾ [النساء: 65]. «امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

پیامبر ﷺ در حجة الوداع فرمود: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابُ اللَّهِ وسنة رسوله». [رواه مسلم]. «میان شما دو چیز به جا گذاشته‌ام، که اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت رسولش». [مسلم آن را روایت کرده است].

إِنَّهُمْ لَنْ يغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴿١٩﴾

آنان از (عذاب) الله چیزی را از تو دفع کرده نمی توانند و ظالمان دوستان یکدیگرند و الله هم یار و مددگار پرهیزگاران است. (١٩)

تفسیر :

در صورتی که با کافران در امور باطل موافقت کنی و در گمراهی از آنان پیروی نمایی، به یاد داشته باشید که آنان هیچ خطری وعذابی را به هنگام قهر الهی از تو دفع کرده نمی توانند.

در ضمن قابل یاد آوری است که: پیروی از هوسهای جاهلان به منزلۀ پذیرش ولایت آنان و در مدار ظالمان قرار گرفتن است. از هوس‌های مردم دوری کن و نگران تنهایی نباش.

تقوا را پیشه کن زیرا تقوا سبب دریافت امدادها و حمایت های الهی است.

خداوند یار و یاور پرهیزگاران است، به کمک ویاری شان می رسد، از آنان دفاع می نماید و در امور دنیوی و اخروی شان تصرف می نماید و چنین ولایتی جز با طاعت الهی حاصل نمی گردد.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: بسیاری از مطالب را تنها می توان از راه وحی شناخت، عقل و تجربه نمی تواند به آن دسترسی یابد.

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يوقِنُونَ﴿٢٠﴾

این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیلۀ بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند. (٢٠)

تفسیر :

الله تعالی بصیر است. قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 9، سورۀ احراب) می فرماید «**كَانَ اللَّهُ** بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً» (و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست) رسول الله صلی علیه وسلم نیز بصیر است. طوریکه در (سورۀ یوسف، آیۀ 108) می خوانیم: «قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴿118﴾ (ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هرکس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و الله متعال (از هر شریکی) منزه است و من از مشرکان نیستم.)

همچنان طوریکه در آیه:(٢٠) خواندیم «این (قرآن و شریعت آسمانی) وسیلۀ بینش و بصیرت بشریت و سبب هدایت و رحمت کسانی است که اهل یقین هستند.».

واقعاً قرآن عظیم الشأن که؛ به سوی پیامبر ﷺ وحی شده کتاب است که انسان را به سوی حق و حقیقت هدایت ورهنمایی می کند، این کتاب، به امور خیر امر نموده و حق و باطل را از هم جدا می سازد، همچنان رحمتی برای مؤمنان است که با باورمندی به مقتضای آن عمل مینمایند و از هدایتش پیروی می کنند.

تعریف قرآن :

کلمۀ قرآن مصدرمادهی«قرأ» به معنای تلاوت و خواندن میباشد و اطلاق آن بر کلام خداوند عزوجل از باب اطلاق مصدر بر اسم مفعول است. خداوند عزوجل فرماید: «إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ﴿17﴾ [القیامة: 17]. «جمع و خواندن آن بر ماست.» و فرماید: «فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ﴿18﴾ [القیامة: 18]. «وقتی آن را خواندیم تو از خواندنش پیروی کن.».

اما در اصطلاح برای قرآن تعریفی که جامع شرایط تعریف منطقی باشد ارائه نشده، جزاینکه

بگوییم:قرآن کتابی استکه به «بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴿1﴾ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿2﴾ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴿3﴾ [الفاتحة: 1-3]. شروع میشود و به «مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ - ۶» [الناس: 6].خاتمه می یابد.

در تعریف قرآن گفتهاند: کلام خداوند عزوجل که بر محمد ﷺ نازل شده و تلاوت آن عبادت است.

اولین و بزرگ ترین معجزهای قرآن مجید دین اسلام است:

قرآن مجید آخرین هدایت نامه مذهبی و عقیدتی برای جهان بشریت میباشد. هدایت نامهای که تا به امروز نیرومند و مفصلتر از آن دیده نشده است. اما ادیان قبلی به دلیل اینکه برای ازمنه خاصی آمده بودند امروزه ناقص تلقی میشوند. اما قرآن کریم آخرین هدایت نامهای است که از هر گونه نقص وکمبودی پاک است. قرآن کریم کتابی است که انسان ها را از انواع ضلالت و انحراف نجات میدهد و در زندگی شان اخلاص و معنویت به وجود میآورد و در این خصوص هیچ کتابی بهتر از آن در تصور انسان نمیگنجد.

قرآن مجید عملاً درزندگی انسان ها انقلاب و تحول آورد و بهترین نمونه جامعه مدنی و اخلاقی را به جهانیان ارائه کرد که تاکنون بهتر از آن دیده نشده است.

قرآن کریم تمام مسایل و مشکلاتی را که تاکنون پیش آمده یا در آینده تا قیامت پیش خواهد آمد با روش معجزانهای حل مینماید. و چنان اصول و قوانینی بیان میکند که بر اساس آن میتوان در هر زمان بهترین جامعه را پایه گذاری کرد و در هر نقطهای حیات انسانی را به شکل نوینی تنظیم نمود. و از آن جایی که قرآن کتاب الهی است از هر گونه اشتباهات بشری و نقایص قانونی پاک و مبرا است و چون آخرین کتاب است لذا از هر گونه اضافه و تجدید نظر بینیاز میباشد. و چون جاودانه و دایمی است لذا نیازی به تغییر و نسخ ندارد و از آنجایی که کامل است به پیوست و تبصره ضرورتی ندارد.

«يَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا» [المائدة: 3]. «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به اتمام رسانیدم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم».

چنانچه قوانین قرآن مجید به اجرا درآید، مشکلاتی که تا هزاران سال مغز متفکران و جامعه شناسان را به خود مشغول کرده است و هیچ گاه آخرین حل آن ارائه نشده پیش نخواهند آمد، و بسیاری از مشکلات اقتصادی و سیاسی در چنان محیطی بروز نخواهد کرد. بلی، آنچه که امروز بعد از هزاران سال تجربه و اشتباه، متفکران جهان به آن دست یافته‌اند قرآن مجید 1400 سال قبل آن را به زبان پیامبر درس نخوانده بیان نموده است. بدون تردید این هدایت نامه و این قانون که نامش اسلام می باشد نمونه اعلام قدرت الهی است. «**صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍ**» [النمل: 88]. (صنعت خداست که همه چیز را محکم و استوار ساخته است).

وبه دلیل اینکه اصول و قواعد اسلامی از قرآن برگرفته شده‌اند معجزه میباشند. «هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ﴿2﴾ [الجمعة: 2]. (او کسی است که رسولی را در بین ناخواندگان و بی سوادان از میان خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه بگرداند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد. گرچه پیش از بعثت پیامبر آنان در گمراهی آشکاری به سر می بردند».

شرح و توضیح این بعد اعجازی قرآن مجید در واقع شرح و توضیح خود اسلام است، که برای آن کتابخانه هایی در کار است.

در زمینه عقاید، اخلاق و معاشرت لازم است جامعیت اعجازآمیز قرآن مجید و حکمت های گوناگونش مورد تدبر عمیق قرار بگیرد اگر چه دسترسی کامل به نکات و اسرار و زیبایی های شگفت انگیز آن برای هیچ انسانی در هیچ زمانی ممکن نیست.

«وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ﴿27﴾ [لقمان: 27]. «اگر چنین شود که تمامی درختان زمین قلم و تمام آب دریا مرکب شوند و هفت دریای دیگر به آن افزوده شود و تبدیل به مرکب شوند سخنان خدا یعنی صفات او به پایان نرسند به راستی که خدا غالب با حکمت است». «قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا﴿109﴾ [الكهف: 109]. «بگو: اگر دریا برای نوشتن سخنان پروردگارم مرکب شود پیش از آنکه سخنان پروردگارم به انتها برسد دریا ته خواهد کشید گرچه دریایی دیگر به کمکش بیاوریم».

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (21 الی 29) موضوعاتی از قبیلی ؛ فرق میان نیکوکاران و بدکاران درحیات و ممات، مادی گرایان منکر زنده شدن، وموضوع ؛ بیم و هراس قیامت؛ به بحث گرفته میشود .

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴿٢١﴾

آیا کسانی که مرتکب بدی‌ها شدند، گمان کردند که ما آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند؟ تا زندگانی و مرگ شان برابر باشد؟ چه بد حکم می‌کنند! (٢١)

تشریح لغات و اصطلاحات :
«اجْتَرَحُوا»: بدست آورده اند. مرتکب شدن قابل تذکر است که:«اجْتَرَحُوا»:
و«اکتساب» یکی است. جز این که ا جتراح در به دست آوردن گناهان، و اکتساب
دربدست آوردن حسنات و سیئات هر دو به کار می رود. «سَوَآءً»: یکسان، برابر. حال
(هُمْ) در فعل (نَجْعَلَهُمْ) است. «مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ»: زندگی و مرگـشان. «سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ» مساوی قرار دادن خود ومؤمنان حکم و قضاوتی بی نهایت بدی است.
امام مجاهد فرموده است: مؤمن در حالت ایمان مرگ را میپذیرد و با ایمان زنده میشود،
وکافر بر کفر می میرد و بر کفر زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۱۶۶/۶).

تفسیر:
ابن کثیر در تفسیر خویش دراین مورد می نویسد: یعنی نسبت به ما و به عدالت ما درمورد یکسان قرار دادن نیکان و تبهکاران گمانی بسیار بد بردهاند.
همان طور که از خار خرما به دست نمی آید، همان طور هم تبهکاران به مقام رادمردان نیک نائل نمی آیند. (مختصر ۳۱۱/۳).
دراین هیچ جای شکی نیست که: ارتکاب گناه، خطر است ولی بیشترین خطر متوجه آنعده از انسانها می گردد، که به سراغ گناه می روند.
پروردگار با عظمت ما در این آیهٔ مبارکه میفرماید: آیا کسانی که با ارتکاب گناه بسیار سرکشی می کنند و با پیامبر ﷺ مخالفت دارند، می پندارند که خداوند متعال آنان را مانند کسانی مقرر می دارد که با ایمان به حق تعالی اعمال نیکو را انجام می دهند، در طاعات شان به پروردگار اخلاص دارند و در بندگی او تعالی صداقت کار اند؟ این پندار باطلی است و الله هرگز مؤمنان را با کافران و نیکوکاران را با بدکاران در دنیا و آخرت برابر نمی سازد. وحکم کردن در مورد مساوت این دو گروه بسیار ناپسند است.

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿۲۲﴾

والله آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است تا هر کس به موجب آنچه کسب نموده سزا وجزا داده شود وآنان مورد هیچ گونه ظلمی واقع نمیشوند.(22)

تفسیر :
«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ بِالْحَقِّ»: خداوند آسمان ها و زمین را بر محور قانون حق آفریده است، و در همه جا حق و عدل و نظم و ترتیب حاکم است.
مفسر محي الدين شيخ زاده محمد بن مصطفي گفته است: چون به منظور اظهار حق، آسمان و زمین را خلق کرد و خلق آن دو از جمله حکمت و عدلش بود، انتقام گرفتن از ظالم به خاطر مظلوم، از آن لازم آمده و بدین ترتیب حشر و جزا ثابت میشود. (شیخ زاده ۳۲۵/۳.) حاشیه محي الدين شيخ زاده علي تفسير القاضي البيضوي.
باید یاد آور شد که: نظام هستی بر اساس حقّ بنا شده است، و در آیه هیچ جای شکی نیست که: با انسانها هم بر بنیاد حقّ رفتار می‌شود.

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴿۲۳﴾

پس آیا دیدی آن را که هوی و هوس خود را معبود خویش گردانیده و الله او را با وجود آگاهیش گمراه ساخته و بر گوش و دل او مهر نهاده، و بر چشمش پرده قرار داده است؟ پس چه کسی بعد از الله او را هدایت کند؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟ (۲۳)

تفسیر :

قبل از همه باید به بیان گرفت ؛ که الله سبحان وتعالی در قرآن عظیم دربارهٔ دو گروه تعبیر «خَتَمَ اللَّهُ» بیان نموده است: يك بار در باره كفّار

طوریکه در (آیه ، 7 سوره بقره که می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ»

وبار دیگر این اصطلاح رادرمورد هواپرستان در همین آیه مبارکه (آیهٔ:23 سور ه جاثیه) «خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ»،مراد از هوی‌پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است.

واضح است که :هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می‌اندازد، نه چشم حقیقت را می‌بیند و نه گوش حقّ را می‌شنود و نه دل درك صحیح دارد.

یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش انسان به مادّیات معرفی شده است.

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» ای انسان! آیا پند و عبرت نمی‌گیرید؟ مفسرصاوی در تفسیر خویش فرموده ست : الله تعالی کفار را به چهار صفت توصیف کرده است:

اول: پرستش هوس.

دوم: گمراهی آگاهانه.

سوم: زدن مهر بر شنوایی و قلوب آنها.

چهارم: کشیدن پرده بر بینایی آنها. و هر یک از آن اوصاف موجب گمراهی است. پس رساندن هدایت به آنها به هیچ وجه امکان پذیر نیست. (تفسیر صاوی ۴/۶۷).

هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست:

«هَوَاهُ» هوی به معنی تمایل نفس به شهوت است و گفته شده که در اصل، به معنی سقوط از بلندی گرفته شده است؛ زیرا سبب می شود انسان سقوط کند و در دنیا گرفتار انواع مصائب و در آخرت گرفتار آتش دورزخ شود و جهنم را از این حیث هاویه گفته اند که قعر آن به قدری پایین است که حساب ندارد. بعضی برای این کلمه، دو معنی ذکر کرده اند؛ بالا بردن و ساقط کردن و گاهی ترکیبی از هر دو را ذکر کرده اند (بالا بردن و سپس فرو افگندن)

هدف از هوی پرستی نادیده گرفتن رسالت اساسی انسان وتوجه و پیروی از غریزه است. هوی پرستی ابزار شناخت را از کار می اندازد، نه چشم حقیقت را می بیند و نه گوش حقّ را می‌شنود و نه دل درك صحیح دارد.یکی از عوامل هوی پرستی، گرایش انسان به مادّیات است. چنانکه در (آیهٔ 175، سورۀ اعراف) میفرماید: **«أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ»** (هوا پرستی اساس محنت هاست.).

علماء میفرماید که: هوی پرستی نوعی شرك و هوی‌پرست سزاوار توبیخ است. انسان ذاتاً موجودی پرستش‌گر است امّا در انتخاب معبود منحرف میشود و به جای خداوند متعال به سراغ هوس‌ها میرود. هوی پرستی، سبب مسدود شدن درهای هدایت به روی انسان است.

پیروی از هوای نفس و وسوسه های شیطان، یکی از انحرافات فکری و عملی انسان است. غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هوی پرستی، موجب اعراض وتنفراز خداوند متعال و دین و همه معنویات می شود .غرق شدن در شهوات پست حیوانی به هر گونه

احساسی تعالی – اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی یا عملی یا هنری – منافات دارد. همه آنها را می میراند.
آدم شهوت پرست، نه تنها نمی تواند احساسات عالی مذهبی را در خود بپروراند؛ احساس عزت و شرافت و سیادت را نیز از دست می دهد؛ احساس شهامت و شجاعت و فداکاری را نیز فراموش میکند. آن که اسیر شهوت است، جاذبه های معنوی اعم از دینی و اخلاقی و علمی و هنری، کمتر در او تاثیر دارد.
هوی پرستی و پیروی از خواهش های نفس، نقش پررنگی در عدم گرایش انسان به معنویت و دین ایفا می کند. قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی به این واقعیت اشاره نموده است: از آن جمله در آیهٔ 23، سورهٔ جاثیه مطالعه نمودیم.
حضرت ابو امامه فرموده است، که من از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمود: معبودانی که زیر آسمان دنیا عبادت می شوند مبغوض ترین آنها در نزد خداوند متعال «هوا» یعنی خواهش های نفسانی است.
از حضرت شداد بن اوس روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: دانشمند کسی است که نفس خود را در کنترول بگیرد، و برای پس از مرگ عمل کند، وفاجر کسی است که نفس خود را پشت سر خواهش ها قرار دهد، و با وجود آن، آرزوی، بهتری قیامت را داشته باشد، و حضرت سهل ابن عبدالله تستری فرموده است: مرض شما خواهش های نفسانی شماست، بلی، اگر شما با آنها مخالفت کنید، همین مرض خودش مداوای شما هم هست. (تفسیر قرطبی).

شأن نزول آیة 23 :

952- ک: ابن منذر و ابن جریر از سعید بن جبیر روایت کرده اند: قریش مدتی یک سنگ را عبادت می‌کردند و چون سنگ خوبتر از سنگ اول به دست می آوردند، اولی را به دور می‌انداختند و به عبادت سنگ برتر میپرداختند. در این خصوص الله تعالی آیهٔ: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...» را نازل کرد.
ولی برخی از مفسرین در شأن نزول این آیه می نویسند که: این ایهٔ مبارکه دو سبب نزول دارد: اول: مربوط به این بخش از آیه است: «أَفَرَءَيتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ» [الجاثية: 23] که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می پرستیدند، سپس چون ـ به ظن خود ـ چیز بهتری ازآن را مییافتند، سنگ را به دور افگنده و آن چیز دیگر را میپرستیدند.
به قولی دیگر: این بخش ازآیه درباره حارث بن قیس سهمی‌یکی از تمسخر کنندگان دین حق‌ـ نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، میپرستید.
برخی از مفسرین در باب شأن نزول دوم میفرمایند: سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: «وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمعِهِۦ وَقَلبِهِۦ» [الجاثية: 23] که در باره ابو جهل نازل شد زیرا شبی او و ولیدبن مغیره به خانه کعبه طواف میکردند؛ در این اثنا باهم درباره رسول الله ﷺ به گفت‌وگو پرداختند، ابو جهل به ولید گفت: به خدا قسم؛ من خوب می‌دانم که محمد ﷺ در ادعای نبوت راستگواست.
ولید بر آشفت و به او گفت: خاموش باش! مگر چه چیزی تو را به این باور کرده است؟ ابو جهل گفت: ای أبا عبد شمس! ما او را در کودکی‌اش «راستگوی امین» مینامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو مینامیم؟! به خدا قسم

که من خوب میدانم او راستگو است! ولید گفت: پس دراین صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز میدارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمیآوری؟ ابوجهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر لقمه نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.
در حدیث شریف آمده است: **«لا يؤمن أحدكم حتي يكون هواه تبعا لما جئت به»**. «یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده‌ام».
همچنین در حدیث شریف به روایت ابوامامه (رض) آمده است که گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: **«ما عبد تحت السماء إله أبغض إلي الله من الهوي»**. «در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفورتر از هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

سنگپرستی در اعراب قبل از اسلام:

عرب های ساکن در جزیره عربی به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته‌ای از دین های گذشته چون یهودیت و مسیحیت پیروی می‌کردند و دستهٔ دیگر بر دین حنیف ابراهیم و اسماعیل علیه السلام بودند. خصوصاً در حجاز و سرزمین مکه مکرمه اینگونه بود تا اینکه مردی به نام عمرو بن لحی خزاعی ظهور کرد. او حاکم حجاز بود و به عنوان مردی اصلاحگر و اهل عبادت خود را نشان می داد. برای معالجه سفری به شام کرد. در آنجا اطلاع پیدا نمود که اهل شام بت می‌پرستند و این کار را پیش خود مفید تلقی کرد و همراه خود در برگشت از شام تعدادی از بت ها آورد، و با حفاری بت‌های مدفون شده قوم نوح چون ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را که در جریان طوفان ناپدید شده بودند را با ارشاد و راهنمایی‌های شیطان پیدا کرد؛ آن ها را از زیر خاک خارج نمود و در بین قبایل عرب توزیع و دستور به عبادت کردن شان داد. آن‌ها نیز آن را قبول کردند.
بنابراین، شرک در سرزمین حجاز و جاهای دیگر از سرزمین عرب وارد شد و به سبب آن دین ابراهیم علیه السلام تغییر یافت و چهار پایان برای بت‌ها وقف و قربانی گشتند. به همین خاطر رسول الله ﷺ او را در آتش دیدند که روده‌هایش را در آتش به دنبال خود می‌کشد که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خویش آن را آورده اند. (بخاری (حدیث 3521) ومسلم (حدیث 2856).

جهان قبل از اسلام :

قبل از بعثت رسول الله ﷺ جهان در گمراهی آشکاری قرار داشت. اهل کتاب و امّیها و بقیهٔ ساکنان زمین همگی در چنین وضعی بودند. تنها باقیمانده های اهل کتاب متمسک به دین حق، باقی مانده بودند ولی آن‌ها نیز قبل از بعثت دچار انقراض و نابودی شدند. در چنان وضعی تاریکی جهل و گمراهی سایه خویش را بر اهل زمین گسترانیده بود.
در حدیث آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ، [يعني: أبغضهم] عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»«الله تعالی به ساکنان زمین نگاه نمود وبرهمگان جز باقیمانده اهل کتاب خشمگین شد». (رواه مسلم).
در چنین وضع و حالی که جاهلیت سایه شوم خود را بر عالم گسترانده بود و رسالت دین‌های آسمانی نابود شده بود، الله تعالی محمد ص را مبعوث کرد تا مردم را از تاریکی های جهل و گمراهی به نور و روشنایی راهنمایی کند: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ

فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ﴿164﴾ [آل‌عمران: 164].

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان را در میانشان مبعوث گردانید تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». منظور از: «وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ» قبل از بعثت رسول الله ﷺ می‌باشد.

همانطور که گفته شد جاهلیت به چیزی گفته می‌شود که در آن جهل و ناآگاهی وجود داشته و علم در آن موجود نباشد. بنابراین، هرچیزی که به جاهلیت منسوب باشد مذموم و نکوهیده است.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

و گفتند: جز همین زندگانی دنیوی، زندگی دیگری نداریم، می‌میرم و زنده می شویم و جز زمانه ما را هلاک نمیسازد. حال آنکه ایشان هیچ علمی به این (ادعا) ندارند، بلکه تنها گمان می‌کنند.(24)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ٱلدَّهۡرُ» «روزگار، طبیعت».«نَمُوتُ‌وَنَحۡيَا»: میمیریم وزنده میشویم. یعنی ما میمیریم وفرزندان‌ما جایگزین ما میشوند، وزندگی به همین شکلی پیش میرود (ملاحظه: مؤمنون / 37).«مَا يُهۡلِكُنَا إِلاَّ الدَّهۡرُ»: ما را جز مرور روزگار و گذشت عمر از میان بر نمیدارد.

شأن نزول آیۀ 24 :

- ابن جریر از ابو هریره (روایت کرده است: مشرکان می‌گفتند: این شب و روز است که باعث هلاکت ما می‌شوند. آنگاه خدا: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» را نازل کرد.

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٢٥﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده شود، بهانه‌شان جز این نیست که گویند اگر راست می‌گویید پدران ما را زنده کرده) بیاورید. (٢٥)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بَيِّنَاتٍ»: روشن، مستدلّ. (آیات)است. «مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلاّ أَن قَالُوا...»: کلمهٔ (حجّت) خبر (كَانَ) و جملهٔ (أَن قَالُوا) اسم آن است. گفتار بی‌اساس ایشان را (حجّت) نامیدن، کنایه از این است که آنان دلیلی جز بی‌دلیلی ندارند.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٢٦﴾

بگو: الله [ست که] شما را زندگی می بخشد سپس می میراند آنگاه شما را به سوی روز قیامت که شکی در آن نیست گرد می آورد ولی بیشتر مردم [این را] نمی دانند. (٢٦)

تشریح لغات واصطلاحات :

«إِلَي يَوۡمِ ٱلۡقِيَامَةِ»: در روز قیامت. «فِيهِ»: دربارهٔ گردآوری، دربارهٔ روز قیامت.

تفسیر :

در این آیۀ مبارکه پروردگار با عظمت به پیامبر ﷺ میفرماید: ای پیامبر! برای کافران بگو: خداوند بزرگ شما را برای گذراندن مدت عمری که برای تان مقدر کرده است زنده می سازد، بعد از آن می میراند، باز در روز محشر دو باره زنده می نماید تا از اعمال تان حساب بگیرد. اما بیشتر بندگان حقیقت زنده شدن بعد از مرگ را نمی دانند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ﴿٢٧﴾

فرمانروایی و حاکمیت آسمانها و زمین مخصوص برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می‌شود اهل باطل زیان می‌بینند.(27)

تشریح لغات واصطلاحات :

«تَقُومُ السَّاعَةُ»: قیامت برپا می‌شود.«الْمُبْطِلُونَ»: مدّعیان باطل. باطل‌گرایان (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 173، عنکبوت آیه 48، روم آیه 58، غافر آیه 78).

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٢٨﴾

در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته است، هر امتی به سوی نامه اعمال خود فرا خوانده می شود، و (به آنها میگویند) امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید به شما میدهند.(28)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أُمَّةٍ»: جماعت. ملّت.«جَاثِيَةً»: از جثو مشتق است که به معنی نشستن به زانو، بر سر زانوها نشستن برای خشوع و خضوع در برابر قاضی القضات دادگاه قیامت، و به خاطر ترس و هراسی است که مردمان را فرا می‌گیرد.

تفسیر :

امام ابن کثیر فرموده است: این وقتی است که جهنم احضار می‌شود؛ چون از اولین نعره‌اش همه کس به زانو مي نشيند. (مختصر ٣١٢/٣).

حضرت سفیان فرموده است که جثو آن نشستن را می گویند که تنها زانو و ظرف پایین پا ها به زمین بخورند، و اینگونه نشستن در صورت خوف وبیم میباشد، وظاهر لفظ امة، این است که این صورت خوف بر تمام اهل محشر چه مؤمن باشند یا کافر نیک باشند یا بد بر همه عارض می گردد، و آنچه در بعضی آیات وروایات دیگر أنبیاء وصلحا از این خوف ونزع اهل محشر مستثنی شده اند، با این منافی نیست، زیرا امکان دارد که این دهشت وخوف به مدت کوتاهی بر أنبیاء، صلحا هم عارض گردد، اما به علت خیلی کوتاه بودن مدتش در حکم عدم قرار داده شده است،واین هم می تواند باشد که مراد از کل امة عموم ان محشر نباشند، بلکه مراد از آن اکثر آن باشند، چناکه لفظ کل بسا اوقات به معنی اکثر گفته می شود، وبعضی جاثیه را به آن نشستن اطلاق کرده اند که به وقت نماز می نشینند، پس این اشکال خود به خود پایان می یابد، زیرا این نشست بنابر خوف نمی باشد، بلکه نشست مؤدبانه است.(معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«تُدْعي إِلي كِتَابِهَا»: برای دریافت نامه اعمال خود با دست راست و یا دست چپ فراخوانده میشود، و برابر آن محکمه می‌گردد، و سعادت و یا شقاوت میبینند.

قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 14، سورۀ اسراء) میفرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً﴿14﴾ (در روز قیامت به انسان گفته میشود:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خودت باشی).

قابل تذکر است که از لفظ «اقْرَأْ» آیه مبارکه معلوم می شود که: در قیامت، همه‌ی مردم قادر به خواندن اعمال نامه خوشان می باشد وقیامت یگانه محکمه است که: مجرم علیه خودش حکم می‌کند.

سختی های روز رستاخیز :

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ، از جمله روز های است که؛ بندگان هرگز چنین روزی را در زندگی خویش مشاهده و تصور هم نه نموده اند، و نخواهند دید. روز رستاخیز یکی از ترسناک ترین روز بحساب می آید:

- پروردگار با عظمت ما در (سورۀ: المطففین: آیات: 2-6) روز رستا خیز را با خصوصیات بزرگش چنین تعریف، توصیف وفورمولبندی نموده است: «ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ﴿2﴾ وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ﴿3﴾ أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ﴿4﴾ لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ﴿5﴾ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿6﴾. «کسانی که وقتی برای خود پیمانه می‌کنند، تمام و کمال و افزون بر اندازه‌ی لازم دریافت می‌دارند و چون برای دیگران پیمانه یا وزن می‌کنند، از آن می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردنددر روز بسیار بزرگ و هولناک،همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان برپا میایستند».

همچنان میفرماید: «إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلۡعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمۡ يَوۡما ثَقِيلا﴿27﴾ [الإنسان: 27]. «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و به روزسنگین بی‌توجهی می کنند». «فَذَٰلِكَ يَوۡمَئِذ يَوۡمٌ عَسِيرٌ﴿9﴾ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ غَيۡرُ يَسِير﴿10﴾ [المدثر: 9-10]. «پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود».

ترس بیم و وحشتی که در آن روزبندگان انسان ها را فرا می‌گیرد، آن چنان هولناک است، که مادر طفل شیرخوارش را فراموش می‌کند، زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردم دچار مستی و گیجی می‌شوند. گویی عقل‌شان را از دست داده‌اند: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيم﴿1﴾ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيد﴿2﴾ [الحج: 1-2]. «ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی‌گمان زلزلۀ روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می‌بینید، (آن چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) هر زن شیردهی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می‌کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ظالمان وستمکاران از شدت ترس خیره می‌شود.به چپ و راست نگاه می‌کنند و قلب های شان بر اثر ترس زیاد، از علم و دانش خالی می‌گردد. هیچ چیزی در آن‌ها جای نمی‌گیرد و چیزی نمی‌فهمند: «وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعۡمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمۡ لِيَوۡم تَشۡخَصُ فِيهِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ﴿42﴾ مُهۡطِعِينَ مُقۡنِعِي رُءُوسِهِمۡ لَا يَرۡتَدُّ إِلَيۡهِمۡ طَرۡفُهُمۡۖ وَأَفۡـِٔدَتُهُمۡ هَوَآء﴿43﴾ [إبراهيم: 42-43]. «گمان مبر که الله از کارهایی که ستمگران انجام میدهند، بی‌خبر است. (نه، بلکه مجازات) آنان را در روزی قرار میدهد که چشم‌ها (از ترس) باز می ماند. (ستمگران از ترس) سرهای خود را بالا گرفته و تنها (به سوی

نداده‌نده) می شتابند و چشمان شان (از دیدن عذاب) بسته نمی‌شود و دل‌هایشان (از فهم و اندیشه) تهی می‌گردد».
قلب های ظالمان وستمگران از شدت ترس به حلقوم شان میرسد، نه بیرون می‌آید و نه در جایِ اصلی خود ثابت میماند: «وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَۚ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ﴿18﴾ [غافر: 18]. «آنان را از روز نزدیک بترسان. آن زمان که دل ها (از ترس) به گلوگاه میرسند و تمام وجودشان آکنده از خشم و اندوه می‌گردد. ستمگران نه دوست دلسوزی دارند و نه میانجی‌گری که میانجی او پذیرفته گردد».
- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می‌گسلد. الله میفرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ﴿101﴾ [المؤمنون: 101]. (هنگامی‌که در صور دمیده شود، هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی ماند و در آن روز از حال همدیگر نمی پرسند).
- در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی‌کند حتی از محبوب ترین دوستان خود فرار می‌کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است.الله میفرماید: «فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ﴿33﴾ يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ﴿34﴾ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ﴿35﴾ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ﴿36﴾ لِكُلِّ ٱمۡرِيٖٕ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ﴿37﴾ [عبس: 33-37]. «هنگامی که صدای گوش خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار میکند. در آن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می‌کند».
«يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ وَٱخۡشَوۡاْ يَوۡمٗا لَّا يَجۡزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ» [لقمان: 33]. «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می‌دهد و نه فرزندی پدرش را. پیمان الله حق است».
- در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنّم، می‌خواهند هر چه که دارند حتی تمام جهان را بدهند. الله متعال میفرماید: «وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ» [یونس: 54]. «اگر آنچه در زمین است از آنِ کسی باشد که ستم کرده است و آن را (برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ» فدا کند».
طولانی بودن روز رستاخیز، بر شدت ترس و وحشت آن میافزاید: «تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ﴿4﴾ فَٱصۡبِرۡ صَبۡرٗا جَمِيلًا﴿5﴾ إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا﴿6﴾ وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا﴿7﴾ [المعارج: 4-7].
«فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می روند، در مدّتی که مقدارش پنجاه هزار سال است. به خوبی صبر پیشه کن. آنان آن روز را دور و ناممکن میپندارند و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم».

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٢٩﴾

این کتاب ماست که به حق با شما سخن مي‌گويد (و اعمال شما را بازگو مي‌كند) ما آنچه را که شما می‌کردید نسخه برداری کرده می‌نوشتیم. (۲۹)

تفسیر :
«يَنطِقُ عَلَيْكُمْ»: برای شما صحبت می‌کند. مراد از نطق، نوشته هائی است که با چشم دیده می شود و مطالب را بازگو می نماید.
در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا گاهی کتاب را به آنها و باری دیگر آن را به خدا نسبت میدهد؟ در جواب گفته میشود: از این رو به آنها نسبت داده میشود که حاوی اعمال آنها می باشد و از این جهت آن را به خدا نسبت می دهد که مالک آن است و همو است که به فرشتگان دستور نوشتن آن را داده است. (التسهیل ۴/۴۰).
«كُنَّا نَسْتَنسِخُ»: نگارش را می‌طلبیدیم. کاملاً می نگاشتیم. استنساخ، طلب نگاشتن، و یا مبالغه در نگاشتن است. «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»: نگارش کارهائی را از فرشتگان میخواستیم که می‌کردید. آنچه را می‌کردید کاملاً با دقّت می‌نگاشتیم و ثبت و ضبط می‌کردیم (ملاحظه شود سورۀ های: یونس / 21، زخرف / 80).
مفسران گفته‌اند: در اینجا «تنسخ» به معنی تکتب است. و حقیقت نسخ عبارت است از انتقال دادن یک متن از جایی به جایی دیگر. و ابن عباس(رض) گفته است: فرشتگان اعمال بندگان را می نویسند، آنگاه آن را به آسمان می‌برند، در آنجا فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال بندگان هستند آن را به دقت بازبینی می‌کنند و در دیوانی ثبت می‌کنند که در هر «لیلة القدر» از «لوح المحفوظ» برای آنها نمایان می شود که الله متعال در روز ازل آن را در اعمال بندگان رقم زده است ویک حرف کم و زیاد نمی‌شود. این است معنی «استنساخ». و ابن عباس(رض) گفته است: مگر شما عرب نیستید؟ آیا استنساخ جز نسخه برداری از اصل، چیزی دیگر است؟. (البحر ۵۱/۸ و مختصر ابن کثیر ۲۱۳/۳).
خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (30 الی 37) در مورد مکافات نیکان ومجازات بدان، بحث بعمل آمده است .
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴿٣٠﴾
و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پس پروردگارشان آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است. (۳۰).
تفسیر :
مفسرین کلمۀ «فوز» به معنی پیروزی و دست‌یابی به خیر همراه با سلامت و رسیدن به آرزو است آورده اند.
قابل تذکر است که کلمۀ «فوز» در قرآن عظیم الشأن، همیشه با کلمات «مبین»، «عظیم» و «کبیر» آمده است.
در ضمن از آیه مبارکه معلوم می شود که: در کنار ایمان، عمل صالح مطرح است ولی در کنار کفر، کار خیری نیست.
قابل یاد آوری است که کامیاب ورستگار اشخاصی اند که: ایمان، ونه تنها عمل صالح داشته باشند بلکه عمل صالح اش گسترده وسیع و جامع باشد.
و طوریکه یاد آور شدیم؛ دریافت رحمت الهی بدون ایمان و عمل صالح امکان پذیر نمی باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴿۳۱﴾
و اما کسانی که کفر ورزیدند [به آنان گفته می شود:] مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد؟ ولی شما [نسبت به پذیرش آن] تکبّر ورزیدید و قومی گنهکار بودید.؟ (۳۱)

تفسیر :

انسان به طور طبیعی خواهان رستگاری می باشد، واین دین مقدس اسلام، وقرآن عظیم الشأن است که برای انسان راه واقعی برای رسیدن به رستگاری حقیقی را رهنمایی و نشان می دهد. درضمن قابل یاد آوری است که؛ ریشه کفر همانا تکبّر است. وریشۀ جرم و گناه، همانا کفر و تکبّر است.

«غرور»: (به فتح غین) و «غُرور» (به ضم غین)؛ به معنی هر چیزی است که انسان را می فریبد و در غفلت فرو می برد خواه مال باشد، خواه مقام باشد یا شهوت و شیطان (راغب اصفهانی).

«غَرور»: چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند، مجهول و تاریک است (طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، جلد 3، صفحه 421).

ویا هم «غُرور» و «غِرَّة» به معنی فریب دادن و تطمیع به باطل کردن است.

ریشۀ اصلی این کلمه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است واز لوازم وآثار آن جهل، فریب، نیرنگ، نقصان، شکست و... میباشد.

در کتب علم اخلاق در معنی اصطلاحی «غرور» مینویسند: «غرور»؛ یعنی اطمینان و آرامش قلب نسبت به آنچه که با هوای نفس موافق بوده و طبیعت *الأمارة بالسوء* انسان به آن تمایل داشته باشد.

همه مفسرین بر این امر متفق اند که: منشأ این گرایش، جهالت یا وسوسه‌های شیطانی اند.

در آیۀ (24 سورۀ آل عمران)، در مورد نکوهش غرور آمده است: «این روی گردانی به خاطر آن است که گفتند: هرگز آتش (دوزخ در روز قیامت) جز چند روزی به ما نمی رسد و آنچه همواره افتراء و دروغ (به الله) می بستند، آنان را در دینشان مغرور کرده است.).

قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی در (آیۀ 33، سورۀ لقمان) میفرماید: «ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، و بترسید از روزی که هیچ پدری چیزی (از عذاب دوزخ را) از فرزندش دفع نمی‌کند، و نه هیچ فرزندی برطرف کننده چیزی از (عذاب) پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به (کرم و رحمت) خدا مغرور کند.)

و باز هم در(آیۀ 14، سورۀ حدید) میفرماید: «ای مؤمنان: آیا ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می‌گویند: چرا، ولی شما خود را (به سبب نفاق و دشمنی با الله و رسول) در بلا و هلاکت افکندید و به انتظار (خاموش شدن چراغ اسلام و نابودی پیامبر) نشستید و (نسبت به حقایق) در تردید بودید و آرزوها ی (دور و دراز و بی پایه، و بی اساس) شما را فریفت، تا فرمان خدا (به نابودی شما) در رسید و (شیطان) فریبنده، شما را فریب داد.

قران عظیم الشأن در (آیۀ 5، سورۀ فاطر) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ» (ای مردم، وعدۀ خدا حق است. زندگی دنیا شما را نفریبد و آن شیطان فریبنده به خدا مغرورتان نگرداند.)

قرآن کریم زندگی دنیا را یکی از عوامل غُرور و فریب میداند و به انسان هشدار میدهد تا متاع وزرِ و برقهای فریبنده این جهان او را غافل نکند.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ﴿٣٢﴾

وچون می گفتند: یقیناً وعده الله حق است و در وقوع قیامت هیچ شکی نیست، می‌گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست، ما تنها گمانی (دربارهٔ آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم. (٣٢)

تفسیر :

«قُلْتُمْ مٰا نَدْرِى مَا اَلسّٰاعَةُ»:«مَّا نَدرِي»: «ما نمی‌دانیم». از بس که سرکش و خیره‌سر بودید، می‌گفتید: قیامت چیست؟ آیا درست است یا باطل؟ بیضاوی گفته است: این را میگفتند؛ چون به نظر آنها عجیب و غریب و بعید بود. (حاشیه الجمل علي شرح المنهج 4/122)

«مُسْتَيْقِنِينَ»: باور دارندگان. یقین دارندگان،**«مَاالسَّاعَةُ»:** قیامت چه چیز است؟ قیامت چیست!

در آیهٔ مبارکه برای کافران گفته شده است که: وعده خداوند پاک درمورد زنده شدن بعد از مرگ حق است، قیامت قطعاً واقع میشود و در وقوع آن شکی و شکاکایت وجود ندارد.

ایمان داشتن به قیامت :

قابل یاد آوری است که: ایمان داشتن به روز آخرت رکنی از ارکان ایمان بشمار می آید، ایمان به روز آخرت و آنچه که در آن روز بوقوع می پیوندد و همچنین نشانه های آن از امور غیب محسوب میشود. اموری است که انسان نمی تواند با عقل خودش آن‌ها را درک بکند، بلکه راه شناخت آن ها فقط همانا وحی الهی است.

قرآن عظیم الشأن در (آیهٔ 177 سورهٔ البقرة) میفرماید: «لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ» (نیکو کاری این نیست که چهره هایتان را بطرف مشرق و مغرب متوجه سازید، و لیکن نیکوکارکسی است که ایمان آورد به خدا و روز قیامت...».

و میفرماید: «ذَٰلِكُمۡ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ» [الطلاق: 2] «با این حکم کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، پند داده میشود».

همچنین پیامبر ﷺ در احادیث متعددی ایمان به خدا و روز آخرت را یکجا ذکر می‌کند و به هم ربط می‌دهد، و میفرماید: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر...». کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد،....

روز آخرت مرحله بسیار مهمی در زندگی انسان میباشد «ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا﴿39﴾ [النبأ: 39]. «آن است روز حق، (و هر حقیقتی آشکار می‌گردد) پس هر کسی که راه نجات خود را می‌خواهد، راه باز گشت به درگاه پروردگار را بگیرد».

زندگی در تصور و جهان بینی اسلامی تنها زندگی کوتاه دنیوی نیست و تنها زندگی در همین عمر کوتاه انسان خلاصه نمی‌شود بلکه انسان مسلمان این دنیا را مرحله‌ای برای رسیدن به زندگی جاویدان و سعادت ابدی تلقی می‌کند و از زندگی دنیا و عمر محدودش برای زاد آخرتش توشه می‌گیرد و می‌داند که دنیا کشتزار آخرت است و برای آن روز زاد

و توشه می‌گیرد «وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰۖ» [البقرة: 197] «و توشه بر گیرید؛ که بهترین توشه پرهیزگاری است».

و فرد مسلمان از آنجای که به روز آخرت ایمان دارد و می داند که در ازای خوبی و نیکی پاداش و در ازای بدی عقاب دارد، برای انجام اعمال نیک و صالح کوشش وتلاش میکند، و برای بدست آوردن اجر و پاداش و خوشنودی پروردگارش در دنیا جهاد و تلاش میکند، و مشکلات و سختی‌ها را متحمل میگردد، و بر بلاها صبر میکند، و می‌داند آنچه که نزد پروردگارش در آن جهان دارد، بهتر و پا برجاتر است.

قرآن کریم در آیات بسیاری بر ایمان داشتن به روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ تأکید نموده است.

و از مقتضیات ایمان به روز آخرت ایمان داشتن به قرب وقوع قیامت می‌باشد و بر هر فردی واجب است خود را برای آن آماده سازد بدون اینکه خودش را به وقت وقوع آن، مشغول بسازد، زیرا که وقت آن از علم غیب است، که نه رسول مرسل، و نه فرشته مقرب آنرا می‌داند، و برای حکمتی که خداوند خودش به آن آگاهتر است، وقت حادثه قیامت را منحصر بخود گردانید.

هنگامی که شخص اعرابی از پیامبر خدا از قیامت پرسید حضرت در جواب فرمود: **«ماذا أعددت لها»؟** «چه چیزی بر آن روز آماده کرده ای؟» (صحیح بخاری (5815) وصحیح مسلم (2639).

و در حدیث جبریل هنگامی که پرسیده شد قیامت چه وقتی است؟فرمودند: «سوال کننده و پاسخ دهنده در این امر یکسان هستند».یا کسی که از وی سؤال شده از سؤال کننده آگاهتر نیست، ولی من تو را به نشانی‌های آن آگاه می‌سازم...» (صحیح بخاری (50) و صحیح مسلم (10).

قیامت نزدیک است :

خداوند بزرگ قبل از 14 قرن در قرآن کریم فرموده است که قیامت نزدیک است، و وقت بوقوع پیوستن آن آمده است. «ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ﴿1﴾ [القمر: 1]. «قیامت نزدیک شد وماه بشکافت».

و میفرماید: «يَسۡـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴿63﴾ [الأحزاب: 63]. «(ای پیامبر !) مردم تو را از (زمان قیام) قیامت میپرسند، بگو: «علم آن تنها نزد الله است» و تو چه می‌دانی شاید که قیامت نزدیک باشد».

و از آنجای که وقت وقوع آن بسیار نزدیک شده قرآن کریم چنان برای ما به تصویر می‌کشد که گویا اکنون آمده و حاضر شده است: «أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُ»[النحل: 1]. «فرمان خدا فرارسیده است، پس برای آن شتاب نکنید».

شاید کسی بپرسد: چگونه قیامت نزدیک است در حالیکه از خبر آمدنش، بیش از 1400 سال می‌گذرد؟!

باید در جواب آن‌ها عرض کرد: درعلم خدا وتقدیر الهی بسیار نزدیک است، اگرچه بشر با میزان ومقیاس خودش آنرا دور می‌پندارد.

«إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا٦ وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا﴿7﴾ [المعارج: 6-7]. «بی‌گمان آن‌ها آن (روز) را دور می بینند. و ما آن را نزدیک می بینیم»
و میفرماید: «فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗۖ فَقَدۡ جَآءَ أَشۡرَاطُهَاۚ» [محمد: 18].«پس آیا آن‌ها (= کافران) جز این انتظار دارند که قیامت ناگهان فرا رسد؟ به راستی نشانه هایش آمده است».
خداوند تبارک و تعالی بخاطر لطف و مرحمتش به بندگان خود، برای قرب قیامت، و همچنین برای وقت بوقوع پیوستن آن نشانه ها و علاماتی قرار داده تا اینکه افراد غافل بخود آیند وبسوی پروردگارشان رجوع و توبه کنند، و افراد متقی و پرهیزگار به اطاعت و عبادت خویش بیافزایند. اولین علامت و نشانه‌های قرب و نزدیک بودن قیامت، بعثت پیامبر ﷺ میباشد.
که فرموده است:«من و قیامت چنین مبعوث و بر انگیخته شده‌ایم». و با انگشت شهادت و میانه اشاره فرمودند. (امام بخاری (6502) و مسلم (2951) روایت کرده است).

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿٣٣﴾

در آن روز همه اعمال بدی که مرتکب شده اند، برای آنان آشکار میشود و عذابی که همواره آن را مسخره می کردند، آنان را فرا گرفت. (٣٣)
در روز قیامت اعمال بد و اعمال گناه و تکذیب کافران، برای آنان گفته میشود، و در نهایت، جزای تمسخر و استهزا به روز قیامت آنان را فرا خواهد گرفت.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴿٣٤﴾

و به آنها گفته مي‌شود: امروز شما را فراموش مي‌كنيم همانگونه كه شما ديدار امروز را فراموش كرديد، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ مددگاری نیست.(٣۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«نَنسَاكُمْ»: فراموشتان میکنیم. مراد از فراموش کردن، در عذاب رها کردن، و بی اعتنائی بدی شان و نادیده گرفتن آنان است. (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیه 51، توبه آیه 67، سجده آیه 14، طه آیه 126).

ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴿٣٥﴾

این (عذاب) به خاطر آن است که شما آیات الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دادید و زندگانی دنیا مغرورتان کرد، پس امروز از آن (دوزخ) بیرون آورده نمی شوند و نه از آنها
خواسته می شود که الله را خشنود سازند.(35)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ذَلِكُمْ»: گرفتار شدن شما بدین سرنوشت غم‌انگیز و عذاب دردناک.
«غَرَّتْكُمْ»: شما را فریب داده (سوره های: انعام آیه 70 و 130، اعراف آیه51).«يُسْتَعْتَبُونَ»:خشنود سازند(سوره‌های: نحل‌آیه84،روم‌آیه57، فصّلت آیه 24).

تفسیر :

عذابی که اکنون بر سر شما آمده بنابر علتی است که؛ شما به آیات و براهین الهی تکذیب

نمودید و با قوت و متانت و قبول آنها را نگرفتید، زرق و برق دنیای که فنا پذیر است، شما را فریب داد و با مظاهر آن به فتنه افتادید. اکنون از آتش بیرون نمی شوید و به سوی دنیا باز نمی گردید تا ایمان آورید و از کفر و تکذیب توبه کنید.

واقعاً هم کفر و عناد، تاریکی و ظلمتی است که سبب محروم شدن انسان از بهره‌گیری از ابزار شناخت میشود. و نتیجه‌ی تکذیب آیات الهی، اضلال و قهر الهی میگردد.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۳۶﴾

پس سپاس تنها مخصوص الله است پروردگار آسمانها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان است.(36)

تفسیر :

الله تعالی دارای صفات کمال، احسان بی پایان و افعال نیکوست. او که آفریدگار، صاحب اختیار و تدبیرکننده آسمانها و زمین و موجودات میان آنهاست و اوست که آفریدگار همه مخلوقات و صاحب تصرف در کائنات است.

ایمان به الله تعالی چگونه تحقق می یابد:

ایمان به الله تعالی با اسباب ذیل تحقق می یابد:

اول: اعتقاد به اینکه این جهان يك آفریدگار یکتایی دارد که در آفرینش، ملك، تدبیر، ادارۀ امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ پروردگاری جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام میدهد و هرگونه بخواهد حکم می‌راند، هر کس را بخواهد عزت میبخشد و هر کس را بخواهد ذلیل میسازد، اختیار و کنترل آسمان‌ها و زمین فقط در دست اوست او برهر چیزی توانا و داناست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادتی در دست اوست، در افعال و کردارش شريك و همتا ندارد و امرِ او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، که از دائرۀ ملك و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجاند.و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شريك است، هیچ احدی جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴿21﴾ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ﴿22﴾ [البقرة: 21-22]. «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان تان را آفریده است، پرستش کنید، ذاتی که زمین را (مانند) بساط و آسمان را (مانند) سقفی برایتان قرار داد. و از آسمان آبی باراند، سپس با آن از انواع فرآورده‌ها برای روزی شما بر آورد».

ومیفرماید: «قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴿26﴾ [آل‌عمران: 26]. «بگو خداوندا! ای دارندۀ فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی و از هر کس که خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامی داری و هر کس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری توانایی».

و میفرماید: «﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾(6) [هود: 6]. «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی‌اش بر (عهدۀ) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را میداند. هر يك (از آنها) در كتابى مبين (ثبت) است». و میفرماید: «﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾(54) [الأعراف: 54]. «بدان که فرما نروایی خاص اوست، پس بزرگ است خداوند، پروردگار جهانیان».

دوم: اعتقاد به اینکه خداوند یکتا بهترین اسماء وکامل‌ترین صفات را دارا است، که منحصر به ذات خودش است وبعضی ازآن را درکتاب مقدسش یا توسط پیامبر گرامی‌اش حضرت محمد ﷺ که خاتم پیامبران و رسولان است بیان داشته است. چنانکه ذات پاکش میفرماید: «﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾» [الأعراف: 180]. «و خداوند نام‌های نیك دارد، پس به آن (نام‌ها) او را به (دعا) بخوانید و آنان که در نامهایش کجروی می‌کنند سزای آ نچه را کرده‌اند، خواهند دید».

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٣٧﴾

و کبریایی و عظمت در آسمان ها و زمین مخصوص اوست، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(37)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْكِبْرِيَآءُ»: عظمت ورفعت. شاهی و والائی (ملاحظه شود سورۀ: یونس/78).

تفسیر :

عزت و جبروت، عظمت و غلبه، و جلال و کمال در آسمانها و زمین مخصوص الله سبحان وتعالی است. او پروردگار باعزتی است که هر که با وی زورآزمایی کند قهرش می کند و هر که با وی ستیزه کند شکستش می دهد. همچنان او در آفرینش و صنع، و در حکم و شریعتش با حکمت است.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند :یکی از صفات الهی اول بودن خداوند متعال است که هیچ آغاز و ابتدایی برای او تعالی نیست و همیشه زنده است؛ نه می‌میرد و نه نهایت و پایانی دارد؛ بی‌نیاز و قائم به ذات خویش است و به هیچ‌کس نیازی ندارد؛ یکتاست و شریکی ندارد؛ خداوند متعال میفرماید: بسم الله الرحمن الرحم «﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾(1) ﴿ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ﴾(2) ﴿لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ﴾(3) ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾(4) [الإخلاص: 1-4] ((1) (ای پیغمبر)! بگو: او الله یگانه است.(2) (و) الله از هرچیز بی‌نیاز (و برطرف کنندۀ نیازها) است.(3) نه کسی را زاده و نه او زاده شده است.(4) و هیچکس مانند و همتای او نیست.).

چون کفار از سید المرسلین راجع به صفات الله سبحان وتعالی سوال کردند، الله متعال این سوره را نازل کرد. و در این سوره رسول الله صلی الله علیه و سلّم را امر نمود که برای آن ها بگوید: الله یکتاست، شریکی برای او نیست؛ الله همیشه زنده‌ای مدبر است؛ سیادت مطلق بر هستی و انسان ها و هرچیزی تنها برای اوست؛ و واجب است که انسان ها در برآورده کردن نیازهای‌شان تنها به او مراجعه کنند.

نه (فرزندی) زاده و نه زاده شده است و نه پسری دارد نه دختری نه پدری و نه مادری؛ بلکه در این سوره و سوره‌های دیگر همه این‌ها را به شدت از خود نفی کرده است. چراکه

تسلسل در نسل و ولادت از صفات مخلوقات است؛ و خداوند متعال این سخن نصاری را رد می‌کند که گفتند: مسیح پسر خداست؛ چنانکه این سخن یهودیان را رد می‌کند که گفتند: عزیر پسر خداست. و نیز سخن کسانی را رد می‌کند که گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند و این سخن باطل را به شدت بر آن‌ها انکار و تقبیح نمود.
و خبر داده اوست که مسیح علیه السلام را با قدرتش بدون پدر از مادرش خلق کرده است. چنانکه آدم پدر بشر را از خاک خلق نمود و همچون خلقت حواء مادر بشر که او را از استخوان دنده آدم آفرید. و آدم او در کنار خود دید. سپس فرزندان آدم را از آب مرد و زنی خلق نمود. درحقیقت خداوند متعال هر چیزی را در ابتدا از عدم خلق نمود. و پس از این مرحله برای (خلقت) مخلوقاتش نظام و قانونی قرار داد که هیچ‌کس را یارای تغییر دادن آن نیست. اما چون خداوند متعال بخواهد این نظام و قانونی را که خود در نظام کائنات قرار داده تغییر دهد، چنین می‌کند. چنانکه عیسی علیه الصلاة والسلام را از مادرش و بدون پدر آفرید و چنانکه به او اجازه داد که در گهواره سخن بگوید و نیز عصای موسی علیه الصلاة والسلام را به اژدهایی متحرک تبدیل نمود، عصایی که چون آنرا به بحرزد، بحر شکافته شد و موسی و قومش از آن عبور کردند. و از این قبیل است آنجا که ماه را برای خاتم پیامبران محمد ﷺ به دو نیم کرد و به درختان امر نمود که به او سلام کنند و به حیوانات فرمان داد با صوتی که آنرا مردم نیز می‌شنیدند به رسالت پیامبر گواهی دهند. چنانکه می‌گفتند: شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی؛ و بلکه شبانه سوار بر براق از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد و از آنجا به آسمان عروج داده شد درحالیکه جبرئیل همراه او بود تا اینکه به بالای آسمان رسید و الله متعال با او سخن گفت و نماز را بر او فرض نمود و پس از آن به مسجد الحرام در زمین بازگشت و در مسیر بازگشت اهل هر آسمان را مشاهده نمود؛ و همه‌ای این‌ها تنها در یک شب اتفاق افتاد و قبل از طلوع فجر به پایان رسید؛ قصه اسرا و معراج در قران و احادیث نبوی و کتاب های تاریخ مشهور است.
از جملۀ صفات خداوند متعال شنوایی، بینایی، علم، قدرت و اراده است.
خداوند متعال همه چیز را می‌بیند و میشنود؛ و هیچ چیزی مانع شنیدن و دیدن او نمی شود. و از آنچه در رحم زنان است آگاه بوده و آنچه در سینه‌ها پنهان است، می داند. و بلکه آنچه را رُخ داده و اتفاق می افتد می داند. و او توانایی است که چون چیزی را اراده کند به آن می‌گوید: باش، پس میشود.
یکی دیگر از صفات خداوند متعال که ذات مقدسش را به آن توصیف نموده، کلام و سخن گفتن چنانکه بخواهد و هرگاه که بخواهد انجام میدهد.
چنانکه با موسی علیه الصلاة والسلام سخن گفت و نیز با رسول الله ﷺ سخن گفت؛ و قرآن کریم با حروف و معانی‌اش کلام الله متعال می‌باشد که آنرا بر رسولش محمد ﷺ نازل کرده است؛ و آن صفتی از صفات الله سبحان وتعالی است و مخلوق نیست چنانکه معتزلیان گمراه می‌گویند.

پایان جزء بیست وپنجم

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الکریم.
و من الله التوفیق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورة الأحقاف

جزء 26

سورة الأحقاف در مكهٔ مكرمه نازل شده و دارای سی وپنج آیه وچهار ركوع میباشد.

وجه تسميه :

نام گذاری این سوره به «احقاف»، بر اساس آیهٔ 21، در بیان ماجرای حضرت هود و قوم عاد است. كه خداوند متعال به سبب طغيان و جبروتشان آنها را نابود كرد. محل سكونت آنها در احقاف واقع در سرزمین یمن بود: «**وَ اُذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ**».

همچنان طوریکه در فوق یاد آور شدیم این سوره در مكهٔ مكرمه نازل شده است، جز آیه های 10 و 15 و 35 كه مدنی اند، و آیه هایش 34 یا 35 است.

این سورهٔ مباركه بدان جهت »احقاف» نامیده شد كه در آن از احقاف ـ كه منازل ومسكن قوم عاد در یمن بود والله تعالى به سبب طغيان و جبروتشان آنها را نابود كرد. «وَ اُذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ.»

این سوره، آخرین سورهٔ از سوره های هفتگانه ای است كه با حروف مقطّعه «حم» شروع شده و در تمامی آنها بعد از این حروف، سخن از نزول قرآن و اهميّت آن است.

تعداد آيات، كلمات و حروف سورة:

تعداد آیات این سوره به 35 آیه، تعداد كلمات آن به (648) كلمه، تعداد حروف آن به (2668) حرف میرسد. (تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را میتوانید در سورهٔ طور (تفسير احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط سوره احقاف با سوره الجاثيه :

- مطلع و شروع هر دو سوره مباركه یكی است: «حم. تزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم».
- پس از آنكه الله تعالى سوره الجاثيه را با یادی از توحيد، و مذمت اهل شرك و وعده های عذاب نسبت به آنان ختم نمود، این سوره را نیز ابتدا با توحيد و سپس با وعده های عذاب نسبت به گناهكاران شروع نموده است.
- همچنان پایان سوره ی قبلی و سرآغاز این سوره در نكوهش و هشدار مشركان است.

محتوای سورهٔ احقاف :

طوریكه در فوق یاد آور شدیم سورهٔ احقاف در مكهٔ معظمه نازل شده، و اهدافش راهمان اهداف سوره های مكی تشكيل میدهد؛ یعنی اصول عقیده كه عبارتند از: «توحيد، رسالت، بعث و جزا».

- موضوعات مورد بحث دراین سوره؛ عبارتند از:«رسالت»و«رسول»، تا درستی رسالت حضرت محمد صلّی الله عليه وسلّم و درستی قرآن را ثابت كند.
- این سوره در آغاز در مورد قرآن عظيم الشأن بحث خویش را آغاز نموده و بعداً به بررسی وبحث در مورد موضوع پرستش بُت ها كه هيچگونه سودی را برای بُت پرستان ببار آورده نمیتواند و نه اینكه ضرری را ازآنان دفع نماید با دقت وزیبای خاصی بیان میدارد.
- در سورهٔ متبركه در مورد شبههٔ مشركان در بارهای قرآن سخن به میان آورده است، و با دلایل كوبنده آن را رد می‌كند.

ـ همچنان در این سوره دو نمونه از انسان‌ها را در زمینه‌ای هدایت و گمراهی مورد بررسی قرار داده و در این راستا فرزند صالح را ذکر کرده است که فطرتش سالم است و نسبت به والدین خود نیکوکار است، و هر اندازه در عمر پیشرفت کند به همان اندازه پرهیزگاری و صلاح و نیکیش نسبت به والدین افزایش می یابد. و نمونه‌ای فرزند شقاوتمند و ناصالح و منحرف از فطرت را نیز یادآور شده است که با والدین خود بدرفتاری می‌کند و ایمان و حشر و نشر را مسخره می‌کند، و عاقبت هر یک از آن دو را بیان مینماید.

ـ در این سورۀ به منظور برحذر داشتن قریش از بغاوت وگردنکشی از فرمان الله متعال و تکذیب پیامبرصلّی الله علیه وسلم، قصه‌ای «هود» علیه السّلام و قوم سرکش و نافرمانش یعنی «عاد» رابازگفته است که در زمین به طغیان پرداختند وبا نیروو جبروتی که داشتند مغرور گشتند، و نتیجه و سرانجام آنها را خاطر نشان می سازد که خدا به وسیله‌ای باد عقیم آنها را نابود کرد.

ـ همچنان سوره با داستان چند نفر از جن خاتمه مییابد که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند و به میان قوم خود برگشته و آنان را برحذر داشته و به ایمان دعوت کردند، تا مخالفان و منکران انس یادآور شوند که جن در پذیرفتن اسلام از آنها پیشی و سبقت گرفته‌اند. (بنقل ازصفوه التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورۀ الأحقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

حم﴿۱﴾

حم. (مفهوم این حروف به الله معلوم است). (۱)

تفسیر :

(حم) الله سبحان وتعالی به هدف آن، خود داناتر است. (تفسیر جلالین: علامه جلال الدین محلی و جلال الدين سیوطی).

همچنان «حم» بیانگر آن است که قرآن عظیم الشأن از امثال این حروف هجایی ترکیب یافته است.(تفسیر صفوت التفاسیر محمد علی صابونی).

و هکذا قابل تذکر است که قرآئت «حم» عبارت است از: «حاء، میم».

طوریکه گفتیم: این دو حرف، از حروف مقطعه است.

مفسرین مینویسند که: پروردگاربا عظمت ما برخی از سوره ها را بدین حروف آغاز کرده است تا بدین وسیله اعجاز قرآن را بنمایاند و نشان دهد که این قرآن با وجود این که از همان حروفی فراهم آمده است که عربها سخن خویش را از آنها فراهم می نمایند ولیکن از ارائه کتابی چون قرآن، و حتی سورهای همانند آن، عاجز و ناتوان میباشند.

شیخ سید قطب رحمه الله در تفسیر خویش «فی ظلال القران» درباره سورۀ احقاف می نویسد: روند سوره در چهار مرحله‌ای مرتبط به پیش می‌رود، به گونه‌ای‌که گویا یک مرحله است و دارای چهار بند می باشد.

مرحلۀ نخستین می آغازد. همراه با آن، سوره با دو حرف: حا، میم، شروع میشود، هم بدان‌گونه که شش سوره‌ای قبل آن آغاز گردیده است. به دنبال دو حرف: حا، میم، به‌کتاب قرآن و وحی آن از سوی الله متعال اشاره میشود.

اعجاز قرآن کریم :

اعجاز در اصطلاح: وصفی را گویند که بالاتر از توان انسان در آوردن چیزی باشد، چه عمل باشد یا رأی یا تدبیر. و معجزه وصفی و پدیدۀ است که بر آیات و براهین أنبیاء و رسولان علیهم الصلاوت دلالت دارد، و این لفظ در قرآن کریم وارد نشده بلکه نشانه‌ها و براهین و نحوی آنرا آورده است.

قرآن کریم کلام الله تعالی است که در آن کمال و معانی آن، و زیبایی در آیات و کلمات و ساختار آن وجود دارد، که بشر از آوردن آن عاجزند، الله متعال می فرماید:«الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴿1﴾ (سورۀ هود: 1). «الر. این کتابی است که آیات آن استوار و محکم گردیده، سپس از سوی ذات حکیم و آگاه تشریح و بیان شده است».

مشرکان صدر اسلام همه ای سعی و تلاش خویش را بخرچ دادند، تا مردم را در مورد مصدر و منبع قرآن کریم مشکوک سازند و با جعل نمودن دروغها و پخش شبهات توجه ایشان را از قرآن دور و آنان را رویگردان سازند. اما الله تعالی آیاتی را نازل فرمود و

ایشان را به مقابله و چالش کشانید که اگر به راستی توان دارند پس مانند قرآن را بیاورند، یا ده سورۀ آنرا بیاورند و یا یک سوره آنرا بیاورند، اگر در دعوای خود صادق هستند.
ولی ایشان از آوردن آن عاجز و ناتوان بودند و اعتراف نمودند که با آن که قرآن کریم به زبان عربی است، اما مقابله با آن و آوردن چیزی همانند آن امکان ندارد، الله متعال میفرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿38﴾ (سورۀ یونس: 38).
«آیا می‌گویند: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست میگویید پس سوره ای مانند آن را بیاورید و در این کار هر کس را که میتوانید به جز الله را به کمک بطلبید».
قرآن کریم با آواز بلند و صراحت تام اعلام نمود که بشر چه انس و چه جن، همگی از آوردن مانند قرآن کریم عاجزاند، هر چند بعضی از ایشان همکار و همیار بعضی دیگر باشند چنانکه میفرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴿88﴾ (سورۀ الإسراء: 88). «بگو: اگر انس وجن گرد آیند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی توانند مانند آنرا بیاورند، هر چند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند».
قرآن کریم کتاب پر معجزه می باشد، زیرا کلام الله متعال است که سخن مخلوقات با آن هیچگونه شباهتی ندارد، و خود نشانه قدرت الهی و برهانی است که کلمات و عبارات و آیات و فصاحت و تصویرهای بیانی و بلاغی اش و آنچه از اخبار و حکایات واقعی و حقیقی که در آن ذکر شده، این حقیقت را ثابت می کند، همچنان مشتمل بودن آن بر احکام و تشریعات و قوانین، و قوت تأثیر آن بر روان و وجدان، و در برداشتن آن به حقائق علمی درخشان و شگفت آور، دلیلی واضحی بر اعجاز آن است.
و چه بسا دانشمندان طبیعت و فلک و متخصصان علوم جامعه شناسی و علوم طبی و غیره را حیران و شگفت زده ساخته است، چون قرآن کریم از حقائق علمی و نشانه های کونی که با علوم و تخصصات ایشان ارتباط دارد با عبارات دقیق و علمی سخن گفته است که تصور آن از پیامبری ناخوان در میان امت ناخوان نمی رود؛ آن هم در جهانی که از همچو پدیده های علمی و کونی اندک آگاهی نداشتند. همین امور باعث گردید تا برخی از این دانشمندان مسلمان شوند، زیرا ایشان به مرحلۀ یقین رسیدند و درک کردند که آنچه را قرآن بیان می‌کند ناممکن است کلام بشر باشد بلکه کلام خالق کون و مکان و بشر است.
و چه بسا آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که دلالت آشکار بر وحدانیت الله متعال و ابتکار در خلاقیت او می‌کند، چنانکه میفرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴿53﴾ (سورۀ فصلت: 53). «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های عالم و (هم) در نفس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن شود که آن حق است.آیا این کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟».

حروف مقطعات :

امام قرطبی می نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، رمز الله متعال در قرآن عظیم الشان است و جز خداوند متعال کسی دیگر این رمز

را نمی داند. سپس میافزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته اند: ما دوست داریم تا در بارۀ آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعات نهان است، جویا شویم و از معنی‌ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهور ترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند عربها را با این حروف مقطعات به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هماوردطلبی آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغتر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آنکه قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج‌نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به‌میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد».

زمخشری میفرماید: «حروف مقطعات همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هماورد خواهی قرآن بلیغتر و جدی‌تر باشد، همان گونه‌که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن‌کثیر می فرماید : «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتما ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره وسوره‌های: «الم﴿1﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴿2﴾ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴿3﴾ (آل‌عمران:1–3)، «المص﴿1﴾ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴿2﴾ (الأعراف: 1- 2)، «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ﴿1﴾ (إبراهيم:1)، «الم﴿1﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿2﴾ (السجدة: 1 – 2) حم﴿1﴾ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴿2﴾ [فصلت: 1 - 2]، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعات آغاز شده‌اند.

اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مفسر بزرگ معاصر درکتاب خویش چنین نوشته:

«در مورد حروف مقطّعات که در آغاز برخی از سوره ها آمده اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمیدانیم.»

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 6) در باره اثبات ذات پروردگارو نفی خدایان دروغین ، مورد بحث قرار میگیرد .

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴿٢﴾

فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز و حکیم است. (٢)

تشریح لغات واصطلاحات :

«**تَنْزِيلُ**» به معنی نزول تدریجی است. یعنی قرآن به تدریج نازل شده است، کلام و سخن پروردگار با عظمت عزیز و نفوذ ناپذیر است این بدین معنی است که: هیچ منطقی بشری قدرت و توانمندی آن را ندارد که آنر بشکند، و یا هم به مثل آن بیاورد. قرآن برای رهنمای مخلوقات (اعم از انس وجن) نازل شده، ووسیله عزت بشریت بشمار میرود. قرآن

کتابی است که راه برای کمال انسان و رسیدن آنان را به الله مساعد میسازد. قرآن کتابی است برای شناخت مبدأ و معاد است.
«عزیز»: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بربندد.
«حکیم»: صاحب حکمت است در همه امور.

تفسیر :

این کتاب مقدس از جانب پروردگار با عظمت نازل شده که در ملکش مقتدر و در آفرینش و هستی دادن به اشیا حکیم است.
یعنی: قرآن عظیم الشأن از طرف خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کِذب و اِفترایی در حق وی نیست.
قرآن کریم کتابی است که خداوند متعال آن را به طور وحی بر پیامبرش نازل فرموده است. الله تعالی ذات باعزتی است که دوستانش را عزت می دهد، دشمنانش را خوار وذلیل می سازد.
در این آیهٔ متبرکه الله تعالی کتاب خود را مورد تمجید و ستایش قرار می دهد و آن را به بزرگی یاد می کند. و درضمن بندگانی را راهنمایی می نماید تا در پرتو نور آن راهیاب گردند و به اندیشیدن در آیات آن روی آورند و گنجینه های آن را استخراج نمایند.
از اینکه نزول قرآن کریم از جانب الله سبحان وتعالی است که سرچشمه عزّت و حکمت است، بناً برنامه ها و دستورات این کتاب مقدس فرد و جامعه را به سوی عزّت و استواری سوق ورهبری میکند .

مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ﴿٣﴾

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق وتا وقت معین نه آفریده ایم. اما کافران از آنچه انذار میشوند رویگردان هستند. (۳)

تفسیر :

این حقانیت و عدل در امور جهان تا وقت محدود و معینی که در نزد پروردگار معلوم است اقامه میشود. امّا کسانی که با تکذیب آیات الهی و انکار از الوهیتش از آنچه قرآن و پیامبر ﷺ آنان را بیم داده رو گردان اند، بدان ایمان نمی آورند و آن را نمی پذیرند.
در اخیر باید گفت که: در عالم خلقت، چیزی ناموزون و ناسنجیده و مخالف حق یافته نمی‌شود، واین مجموعه، همان گونه که سرآغازی داشته است، سرانجامی نیز دارد، و با فرا رسیدن آن دنیا فانی می شود، و به دنبال آن جهان دیگری شروع میگردد، و نتائج اعمال در آن بررسی، و پاداش و پادافره داده میشود) ولیکن کافران (که این حقیقت را نمی پذیرند و) از آنچه از آن بیم داده می شوند (که فرا رسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می گردانند. (تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل).
«أَجَلٍ مُّسَمّيً»: سرآمد معیّن که قیامت است(ملاحظه شود: سورهٔ یونس آیهٔ/4، سورهٔ روم آیهٔ/8). **«عَمَّآ أُنذِرُوا»:** از آنچه بیم داده شده‌اند. هدف از آن روز رستاخیز و روز عدل الهی و حسابرسی و مکافات و مجازات آخرت است که با کتاب مقروء وتدوینی قرآن، و با کتاب منظور و تکوینی جهان، کافران هشدار و بیم داده می‌شوند، ولی نه به این توجّهی می‌کنند و نه به آن.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۴﴾

[به مشرکان] بگو: به من خبر دهید [و نشانم دهید] معبودانی که به جای خدا می پرستید چه
چیزی از زمین را آفریده اند؟یا مگر آنان را در آفرینش آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راستگو هستید، پس کتابي پيش از اين يا نشانه ای از علم (گذشتگان) را برای من بياوريد. (۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَرَأَيْتُمْ»: آيا ديده‌ايد و دقّت كرده‌ايد؟ **«أَرُونِی»:** نشانم دهيد. به من بنمائيد.

«شِرْكٌ»: مشاركت. شركت (ملاحظه شود:سورهٔ: سبأ / 22، فاطر / 40).

«أَثَارَةٍ»: باقيمانده و اثرى كه روايت گردد و گفته شود.

«إِئْتُونِی بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هذا»: در این قسمت، از کفّار دلیل نقلی منقول از زبان وحی آسمانی خواسته شده است. (تفسير نور دکتور مصطفی خرم دل).

«أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ»: دراین بخش، ازکفّار دلیل عقلی ومنطقی منقول ازدانشمندان خواسته شده است.

تفسير :

انحرافات فکری و اعتقادی، ازجمله شايع ترين انحرافات در بشريت ميباشد.

در این آیهٔ مبارکه به پیامبر ﷺ می فرماید: بگو: آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید.

حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: أثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴿۵﴾

و کیست گمراه تر از آن کس که به جای الله کسی را (به دعا) می خواند که تا روز قیامت (دعای) او را اجابت کرده نتواند و آنها (معبودان باطل) از دعایشان غافل و بی‌خبراند؟! (۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

« يَدْعُو » : به فرياد بخواند . عبادت كند . « دُعَآءِ » : به فرياد خواستن . عبادت كردن (ملاحظه شود سوره : فاطر / 13 و 14).

تفسير :

بالاترین گمراهی، انحراف در شناخت است و کسی که خدای علیم و قدیر و سمیع و بصیر را رها کرده و به سراغ غیر او می رود، گرفتار چنین گمراهی شده است، زیرا غیرالله سبحان وتعالی توان انجام هیچ کاری را ندارد.

واقعاً چه گمراهی و حماقت بزرگ تر ازین فعل خواهد بود که انسان از الله منصرف شده چنان مخلوق بیجان و یا بی اختیاری را حاجت روای خویش قرار دهند که به اختیار مستقل خود به فریاد کسی رسیده نمی توانند.

زیرا آنها جامد، مرده و ناتوان اند، بلکه سنگها و چوبهایی اند که از دعای عبادت گران خود غافل اند وچیزی را نمیدانند، نفعی را جلب کرده نمیتوانند و ضرری را دفع نمی کنند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴿۶﴾

و هنگامي که مردم محشور مي شوند معبودهاي آنها دشمنانشان خواهند بود، حتي عبادت آنها را انکار ميکنند! (۶)

تفسیر :

مفسرین در تفسیر این آیه مبارکه مینویسند که: الله تعالی در روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیر و شیاطین ـ که حیات دارند ـ نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت میکنند «و به عبادتشان انکار می ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم میکنند، منکر و تکذیب‌کننده آنان هستند و میگویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم. (انوار القرآن).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (7 الی 14) موضوعاتی در باره شبهاتی در مورد پیامبری و قرآن، به بحث گرفته میشود .

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿۷﴾

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می شود، کافران به محض این که حق و حقیقت بدیشان می رسد فوراً درباره آن می گویند: این جادوی آشکاری است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« بَيِّنَاتٍ » : روشن و آشکار . حال (آیات) است . « الْحَقِّ » : مراد آیات قرآن است . « لَمَّا جَآءَهُمْ » : زمانی که بدیشان می‌رسد . این بخش می‌رساند که کافران به محض شنیدن آیات ، بدون هیچ گونه تدبّر و تفکّری ، به آن نسبت سحر و جادو داده‌اند .

تفسیر :

در البحر آمده است: فرموده‌ی« **لَمّا جاءَهُمْ** » یادآور این مطلب است که در چیزی که بر آنان خوانده شد، دقت و تأمل به کار نبردند، بلکه در همان لحظه‌ای اول که آن را شنیدند، به انگیزه‌ی دشمنی و ظلم، آن را سحر آشکار نامیدند؛ یعنی سحر بودن آن آشکار است و شبهه‌ای در آن نیست. (البحر ۸/۵۶.).

شیوه برخورد کفار در مقابله با آیات قرآنی:

از مجموع آیات قرآنی این حقیقت و واقعیت با صراحت معلوم میشود که: منکران، زمانیکه آیات قرآن را می شنیدند، در مقابل آن عکس العمل های گونا گونی از خود تبارز میدادند: بطور مثال میگفتند:

ـ همچو کلام را ما قبلاً هم شنیده ایم، اگر شما بخواهید ما مثل آنرا برای شما باز گو میکنیم: طوریکه در (آیه:31 سورۀ انفال) آمده است: «إِذا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آياتُنا قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا» (و چون آیات ما بر آنها تلاوت شود، گویند: شنیدیم، و اگر بخواهیم ما هم مانند آن (قرآن) می‌گوییم، این چیزی نیست مگر افسانه های مردمان پیشین)

ـ در آیات متبرکه که در آن واقعیت وطرد بُت ها مطرح میشد، کفار میگفتند این ایات را تغییر دهید، ما حاضریم قرآن را بپذیریم: طوریکه در (آیۀ 15، سورۀ یونس) آمده است:

«ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ» (میگویند: قرآنی دیگر غیر از این بیاور، یا آن را عوض کن)
- همچنان در (آیۀ:73، سورۀ مریم) میخوانیم: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴿73﴾ (و چون آیات واضح ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است.)
موضوع مهم برای کفار کسب ثروت بود نه چیزی دیگری.
- بادرنظرداشت اینکه آیات قرآنی به آنان قرائت می گردید ولی آنان بطور متکبرانه به پشت پا میزدند: «قَدْ كانَتْ آياتِي تُتْلى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ تَنْكِصُونَ» (مؤمنون، 66.) (زیرا) آیات من بر شما خوانده می‌شد، ولی شما بر عقب تان باز می‌گشتید.).
- ویا هم آنرا مورد تکذیب قرار میدادند: «أَلَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ» (مؤمنون، 105.) (آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد، ولی شما آنها را دروغ می پنداشتید؟)
- ویا هم خودرا به کری می می انداختند، طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 7، سورۀ لقمان) این حالت را چنین بیان می دارد: «إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا وَلَّى مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها» (و چون آیات ما بر او تلاوت شود، تکبرکنان روی می‌گرداند، چنانکه گویا آن را نشنیده است، گویی در گوش‌هایش سنگینی و پرده است، پس او را به عذاب دردناک مژده بده).
- یا هم این آیات را افترا و بدعت می دانستند. «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿43﴾ (سورۀ سبأ، 43) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می‌گویند: این (شخص) جز مردی نیست، که میخواهد شما را از آنچه پدران شما پرستش می‌کردند باز دارد و می‌گویند: این جز دروغ خودساخته نیست (که به الله نسبت داده شده است). و کافران (درباره) حق چون به آنان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست.
- در نهایت باید گفت که با آیات قرآنی در مخالفت بودند، واین مخالفت ناشی از تعصب جاهلانه شان نسبت به آیات قرآنی بود ؛طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیۀ 25، سورۀ جاثیه) میفرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿25﴾ (و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان تلاوت شود، دلیل و حجتی ندارند جز اینکه میگویند: اگر راست میگوئید پدران ما را (زنده کرده) بیاورید.)
با تأسف باید گفت: کافران، به جای اندیشه در آیات خدا، آبا و اجداد خود را طلب میکنند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿٨﴾

آیا کافران می گویند: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلّم قرآن را از خود ساخته و وحیی از جانب خداوند نیست؟ ای پیامبر! برای آنان بگو: اگر آن را از خود ساخته باشم، آنگاه که الله تعالی تعذیبم را اراده کند، شما هرگز نمیتوانید عذابش را از من دفع نمایید. آنچه را در باره قرآن کریم و پیامبر محمد صلی الله علیه وسلّم میگویید و در آن فرورِوی میکنید همه را الله تعالی میداند. درباره آنچه به شما تبلیغ کردم و شما بدان پاسخ دادید گواهی پروردگار سبحان کافی است و بر شما شهادت می دهد. خداوند پاک برای کسی که توبه

کند آمرزگار است و به کسی که اخلاص ورزد و دعوت حق را بپذیرد مهربان میباشد. (۸)

تفسیر:

یعنی: خدای عزوجل به تکذیب تان و این سخن که قرآن جادو و فال بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می‌گویید و می پردازید، داناتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من شهادت میدهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی میدهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید.

«وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» واو بخشنده‌ی توبه کار است و نسبت به مؤمنان مهربان است. ابو حیان گفته است: در صورتی که از کفر برگردند، به آنها وعده‌ی بخشودگی و رحمت داده است. و آیه بیانگر حلم و حوصله‌ای خدا در قبال آنان می باشد؛ چرا که عذاب عاجل و زودرس را بر آنان نازل نکرده است. (البحر المحیط ۵۶/۸.)

بلی ! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی‌کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿۹﴾

بگو: من از بین رسولان، اولین پیغمبر نیستم و نمی‌دانم که با من و شما چگونه رفتار خواهد شد؟ من جز آنچه بر من وحی می شود پیروی نمی‌کنم و من جز بیم دهنده آشکار نیستم (۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بِدْعاً»: به معنی نوبر. نوظهور. اولین چیزی که پیش از آن چنین چیزی دیده نشده باشد.

«بِدْعاً مِّنَ الرُّسُلِ»: نو بر و اولین شخص از پیامبران.

تفسیر :

«بدع» و «بدیع» یعنی چیزی که قبلا نظیرش دیده نشده است، نوظهور.

ابن کثیر گفته است: یعنی من بر امری قرار ندارم که بی نظیر باشد و امری نوظهور نیاورده‌ام تا ایراد بگیرید و انکار کنید و آوردن آن را از من بعید بدانید؛ چون قبل از من پیامبران بسیاری در میان ملت‌ها مبعوث شده‌اند.

امام رازی رحمه الله علیه می‌گوید: «بدع» و «بدیع» به معنی «مبدع» است. و «بدعت» براساس آنچه که درسنت رسول صلّی‌الله علیه واله وسلم آمده است، یعنی آوردن حکمی جدید که قبلاً وجود نداشته است. (تفسیر کبیر ۷/۲۸).

«مَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلاَبِكُمْ»: این بخش از آیه بیانگر بشریّت پیغمبر است، و او بنده‌ای از بندگان است و غیب نمی‌داند، و مالک نفع و ضرری برای خود و برای دیگران نمی باشد جز بدان اندازه که خدا بخواهد. (ملاحظه شود سورهٔ: انعام/50، اعراف/188، هود/31، نمل/65). (تفسیر نورو).

پیامبرعلم غیب ندارد :

در این آیهٔ مبارکه پروردگار با عظمت مارا به یک اصل و یک قاعدهٔ اساسی که در دین مقدس وجود دارد، اشاره نموده و ضرور است که این قاعده را، باید هر مؤمن موحدی

درک وبرآن عقیده داشته باشد: احدی از مخلوقات خداوند علم غیب ندارند و غیب فقط و فقط نزد الله تعالی است و بس.
دلیل اساسی و قرآنی در این مورد عبارت اند از: الله تعالی میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورۀ نمل آیه: 65.) «بگو در آسمانها و زمین جز خداوند کسی غیب نمی داند» و میفرماید: «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سورۀ کهف 26.) «غیب آسمانها و زمین نزد خداوند است» و میفرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» (سورۀ رعد، آیۀ 9). «عالم و دانای عالم نهان و ظاهر خداوند بزرگ و متعال است». جز خداوند هیچ کس، نه ملائکه مقرب، نه پیامبر فرستاده شده چه برسد به کسی که در مقام پایین تر از آن دو باشد، غیب نمی داند.
قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 31، سوره: هود) از زبان نوح علیه السلام؛ میفرماید: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» «به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که علم غیب می دانم» و از زبان هود؛ میفرماید: «قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ» (سورۀ احقاف/ 23.) «گفت جز این نیست که علم نزد خداست و آنچه بخاطر آن ارسال شده ام به شما ابلاغ میکنم»
همچنان به پیامبر ﷺ در (آیۀ 50، سورۀ آنعام) میفرماید که بگوید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ». «بگو به شما نمیگویم که گنجینه های خداوند نزد من است و نمیگویم که غیب میدانم» و میفرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿31﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴿32﴾ (سورۀ بقره 31- 32.) «خداوند تمام نامها را به آدم یاد داد سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: به آن اسمها مرا خبر دهید اگر میدانید؟ گفتند: خداوندا تو پاک و منزهی ما جز آنچه به ما آموخته ای نمیدانیم همانا تو علیم و حکیم هستی».
بنابر همین احکام صریح قرآنی است که؛ هر مسلمانی واجب است که از شیادان و دروغگویان که ادعای علم غیب دارند و بر خداوند دروغ می بندند دوری جویند کسانی چون ساحران، دروغگویان و ستاره شناسان و غیر آنها که خود و بسیاری دیگر را گمراه نموده و از راه راست منحرف شده اند.
خوانندۀ محترم! طوریکه گفته شد بجز ذات باری تعالی احدی از مخلوقاتش غیب نمی دانند. ولی یک اصل را نباید فراموش کرد که: هرگاه الله تعالی اراده نماید بوسیلۀ وحی «رسولانش»را ازغیب آگاه می سازد، طوریکه این اصل را (آیات 26- 27 سورۀ جن) چنین بیان فرموده است:
«عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً﴿26﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً﴿27﴾. (یعنی: دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار میدهد.
اما باید دقت داشت که در این آیه نفرموده که هر کدام از مخلوقاتش را بخواهد از غیب آگاه می سازد! بلکه فرموده «رسولانی که آنان را برگزیده» و رسولان شامل دو صنف از مخلوقات باری تعالی میشوند:

1- ملائکه
2- انبیاء الهی
غیر این دو صنف شامل رسول نمی شوند.
بنابراین الله تعالی اگر بخواهد اخبار غیبی گذشته یا آینده را به این دو صنف می دهد چنانکه می بینیم که پیامبر ﷺ در مورد نشانه های قیامت و احوال امتش در آینده خبر میدهد و تمامی این اخبار توسط وحی و از جانب الله تعالی به او القاء شده است. و اگر از طریق وحی نمی بود، او یعنی پیامبر ﷺ در مورد گذشته و آینده چیزی نمی دانست چنانکه قرآن میفرماید: «قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف 188)یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب میدانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان میآورند نیستم. و در ورد سخنان پیامبر ﷺ میفرماید: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى﴿3﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴿4﴾ (نجم 3-4) یعنی: «و (محمد) از سر هوای نفس سخن نمیگوید» یعنی: محمد ﷺ از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی‌کند. «این سخن جز و حیی که به او فرستاده میشود نیست» یعنی: آنچه که محمد ﷺ بدان نطق می‌کند و حیی از جانب الله تعالی است که به سوی او فرستاده میشود و او نه در آن کم میکند و نه میافزاید.
پیامبر جز آن چه از هدایت و پرهیزگاری که بر او وحی می شود پیروی نمی کنند، و این دلالت مینماید که سنّت و حدیث از جانب خدا بر پیامبرش وحی می شود. همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيكَ الكِتَبَ وَالحِكمَةَ» و خداوند کتاب و حکمت = سنت را بر تو نازل فرموده است. و بر این دلالت می نماید که پیامبر در آن چه از خداوند خبر می دهد و در تبیین شریعت الهی معصوم است چون کلام او از روی هوی و هوس صادر نمی گردد، بلکه از وحی بر می آید که بر او وحی میشود.
«إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ»:
هدف ومقصد آیۀ فوق (آیۀ27، سورۀ جن) اینست که: «مگر کسی که بپسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می‌کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس‌خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد.
همچنان علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر (آیۀ 27، سورۀ جن) مینویسد: «**عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا**» خداوند دانای پنهان است و هیچ کسی از مردم را برغیب خود آگاه نمیسازد بلکه فقط خداوند به راز دل ها و اسرار پنهانی آگاه است.
«إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ» مگر کسانی را از رسولانی که خود بپسندد، پس او را به آن چه که حکمتش اقتضا نماید خبر میدهد. چون پیامبران مانند دیگران نیستند و خداوند آن ها را با چیزهایی کمک کرده که هیچ کس از مردم را چنان چیزی نداده است و آنچه را که خداوند به آن ها وحی نموده حفاظت می نماید تا آن را به صورت واقعی برسانند بدون آن که شیطان هایی نزدیک او گردند و چیزی را به وحی اضافه کنند یا از آن بکاهند. بنابراین

فرمود: «﴿فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾» و از میان فرشتگان محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می دارد.».

خلاصه کلام: بر طبق نصوص صریح آیات قرآن احدی از مخلوقات غیب نمی دانند، ولی گاهي الله تعالی برخی از پیامبران خود را از اخبار غیب آگاه می سازد، چنانکه پیامبر ﷺ در مورد آینده برای امتش بازگو نموده است و قطعاً آن اخبار ازسوی الله تعالی است که از طریق ملائکه‌ای وحی به او القاء شده است. بنابر این هرکس از غیر انبیاء الهی در مورد آینده غیب گویی نمود، بدون شک او کذاب و کافر است.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴿١٠﴾﴾

بگو: به من خبر دهید اگر این [قرآن] از سوی الله باشد و شما بدان کافر شده باشید، در حالیکه گواهی از بنی اسرائیل، بر مانند آن (تورات) گواهی داده و ایمان آورده، ولی شما همچنان تکبر می ورزید (پس آیا ظالم نیستید؟) حقا که الله قوم ظالم راهدایت نمی‌کند. (۱۰)

شأن نزول آیهٔ 10:

ـ طبرانی به سند صحیح از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده است: نبی کریم(ص) روز عید یهودیان در حالیکه من نیز همراه مبارک بودم به کنیسة یهودان داخل شد. آن ها از ورود ما به کنیسه نفرت کردند. رسول الله گفت: ای گروه یهود، دوازده نفر را از جمع خود به من نشان بدهید، که شهادت بدهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستادة اوست. خدا (برای همه یهودیانی که در زیر سقف آسمان زندگی دارند غضب خود را کم می‌کند. همة آن‌ها ساکت شدند و هیچکس جواب نداد. پیامبر برگشت، نزدیک بود از آنجا خارج شود که یکی از یهودان گفت: ای محمد همین جا بمان، پیامبر اکرم رو به سوی آن‌ها کرد. آن یهودی گفت: ای گروه یهود، مرا در بین خود چه مردی می‌دانید، گفتند: به خدا در بین خود کسی را سراغ نداریم که از تو و از پدر و پدر بزرگت آگاه تر به کتاب خدا و عالمتر به احکام شرع باشد. گفت: من شهادت می دهم این همان رسول موعود است که صفاتش را در تورات خوانده اید. یهودان گفتند: دروغ می‌گویی، سخنان او را رد کردند و ناسزاش گفتند. آنگاه الله سبحان وتعالی آیهٔ «﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِ﴾» را نازل کرد.(احمد 6 / 25، طبرانی 18 / 46، حاکم 3 / 415 از عوف بن مالک روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح شمرده اند.

955- بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص (روایت کرده اند: این کلام ربانی «﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ﴾» در بارة عبدالله بن سلام نازل شده است.صحیح است، بخاری 3812. مسلم 4 / 1930 ح 2483 از سعد بن وقاص روایت کرده اند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴿١١﴾﴾

و کافران در باره مؤمنان گفتند: اگر [دین محمّد] بهتر [از دین ما] بود [آنان در پذیرفتنش بر ما نسبت به آن پیشی نمی گرفتند [بلکه خود ما زودتر از آنان به این کتاب ایمان می آوردیم]. و چون [خودشان به خاطر کبر و عنادشان] به وسیله آن هدایت نیافتند، به زودی خواهند گفت: این یک دروغ قدیمی است. (۱۱)

تشريح لغات و اصطلاحات :
« لِلَّذِينَ ءَامَنُوا » : در حق مؤمنين . درباره مؤمنان . « لَوْ كَانَ خَيْراً » : اگر قرآن چيز خوبى بود . «إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ » : به خاطر عدم هدايتشان به قرآن . « إِفْكٌ قَدِيمٌ » : دروغ قديمى . مرادشان داستان از نوع داستان گذشتگان است.

تفسير :
«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْراً مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» كفار مكه به مؤمنان مى‌گفتند: اگر اين قرآن ودين خوب بودآن بينوايان ازما سبقت نميگرفتند. ابن كثير گفته است: منظور كفار، «بلال» و «عمار» و «صهيب» و «خباب» و ديگر مسلمانان مستضعف و برده و كنيز بود كه به پيامبر صلّى الله عليه و اله و سلم ايمان آوردند.
(مختصر ابن كثير ٣١٨/٣). يعنى: به سوى ايمان به رسالت و قرآن »پيشى نميگرفتند» پس گمان كافران در باره خودشان چنين بودكه مستحق پيشتازى وسبقت گرفتن به سوى هر كار نيک و با ارزشى هستند! ولى غافل از آن بودند كه خداى سبحان هر كس را كه بخواهد، به رحمت خويش مخصوص گردانيده و براى دين خويش بر ميگزيند. شايان ذكر است كه اين پندار كفار نسبت به خود، همان كبرى است كه رسول اكرم صلّى الله عليه و سلّم در حديث شريف ذيل درباره آن فرموده‌اند: «الكبر بطر الحق وغمط الناس: كبر؛ رد نمودن حق و حقير شمردن مردم است».
«و چون به آن» يعنى: به قرآن »هدايت نيافته‌اند، به زودى خواهند گفت: اين دروغى كهنه است» چنان‌كه قبل از آن گفتند: اين قرآن افسانه هاى پيشينيان است. (تفسير انوار القرآن: عبد الرووف مخلص هروى)

شأن نزول آية 11:

957- ابن جرير همچنين ازقتاده روايت كرده است: گروهى از مشركان گفتند: ما گرامى تر و عزيزتريم و ما... و ما... اگر ايمان آوردن به قرآن خير و نكيو ميبود فلان و فلان در اين كار از ما سبقت نمى جست. پس وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نازل شد (طبرى 31260 و 31261 اين مرسل است.).
- ابن منذر از عون بن ابوشداد روايت كرده است: عمر فاروق كنيزى به نام زنين داشت كه قبل از آن بزرگوار به اسلام مشرف شده بود.عمر (تا كه توان داشت او را مورد شكنجه قرار مى داد. كفار قريش مى‌گفتند: اگر در پذيرش اسلام خير و صلاحى بود زنين در اين كار از ما پيشى نمى‌گرفت. پس خدا (در خصوص زنين آية وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْراً - را نازل كرد.

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴿١٢﴾

و پيش از آن كتاب موسى رهنما و رحمت بود، و اين كتابى است تصديق كننده (آن) كه به زبان عربى نازل شده است، تا ظالمان [مشرك] را بترساند، و بشارتى براى نيكو كاران باشد. (١٢)

تشريح لغات و اصطلاحات :
« مِن قَبْلِهِ » : پيش از قرآن . «إِمَاماً وَ رَحْمَةً»: پيشوا و رحمت . حال (كِتَابٌ) است (ملاحظه شود : هود / 17) . يعنى وسيله اقتدا در دين و شريعت، و مايه و سبب رحمت براى مردمان بوده است .

« هذا كِتَابٌ » : این قرآن دین و شریعت است . « مُصَدِّقٌ » : تصدیق‌کننده تورات و کتابهای آسمانی پیشین . صفت کتاب است (انعام / 92). « لِسَاناً عَرَبِيّاً » : به زبان عربی . (لِسَاناً) حال ، و (عَرَبِيّاً) صفت است (نحل / 103 ، شعراء / 195) .

تفسیر :

قرآن عظیم الشأن با تصدیق کتب آسمانی قبلی که به زبان عربی نازل گردیده بود تصدیق وبدین ترتیب؛ حق بزرگی را به سایر کتب الهی به جا میآورد، و آنرا تصدیق و پیروان آنرا به متابعت از حق دعوت میکند قرآن برای اینکه کافران را از عذاب دوزخ بیم دهد و نیکوکاران را به بهشتهای جاودان در جایگاه راستین و مطمئنی مژده دهد.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴿١٣﴾

بی تردید کسانیکه گفتند: پروردگار ما الله است، سپس [درمیدان عمل براین حقیقت] استقامت ورزیدند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین میشوند.(١٣)

تفسیر :

در این آیۀ مبارکه واقعیت را بیان نموده است که: تنها کسانی از گذشته خویش نادم و پشیمان نمیشوند که همیشه بطور صادقانه و اخلاصمندانه در راه الله حرکت میکنند.

بناءً کسانیکه گفتند: پروردگار ما الله است از این خوف وترس ندارندکه گویا گرفتار، سختی ومشقت شوند، ویا اینکه گویا چیز محبوب ودوست داشتنی‌ای را در زندگی خویش از دست بدهند، نیز غمگین نمی شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

قابل تذکر می دانم که: هدف از گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ»، تنها ادای لفظ نیست، بلکه به گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ» گوینده اش برای خود راه را انتخاب میکند، وبه یک خط مشی واضح، حق وپایدار در حرکت می افتد، به مفهوم دیگر قبل از اینکه اظهار ایمان واقرار به توحید، نماید، «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» وبا این قوت میتواند با استقامت و پایداری براه خود ادامه دهد.

باید راه راکه در پیش میگیرد «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» باید خوف وترس نسبت به آینده «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» وبه گذشته خویش نباید غمگین باشد. در این هیچ جای شکی نیست که: پایداری برحق مشکل است، ولی با پاداش بزرگی مثل جنت نعیم پرنعمت و دور از حزن وغم را، آسان می سازد. لذا باید کارهای سخت را با پاداش های بزرگ جبران کرد.

جمله زیبا «فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِ» ما را به یک واقعیت انکار ناپذیر میرساند که: ایمان به الله، خوف از دیگران را در ذهن انسان از بین میبرد.

باید گفت: که: جنت را اشخاص مستحق می گردند که: اهل عمل باشند نه اهل سخن.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿١٤﴾

اینان اهل بهشت اند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالي است که انجام میدادند. (١۴)

تفسیر:

فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که : جنت ، محل مکافات اهل عمل است، نه اهل سخن.

خوانندگان گرامی !

در آيات متبركه (15 الی 20) درباره نیکی با پدر ومادر، فرزند خوب، فرزند نافرمان، وموضوع انكار قيامت ، بحث بعمل آمده است .

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴿١٥﴾

و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را به دنیا آورد، زایید. و دوران بارداری و از شیر جدا کردن او سی ماه را در بر می‌گیرد، تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید: ای پروردگارا! به من توفیق ده تا نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم بخشیده ای شکر گزارم و کار نیک انجام دهم که از آن راضی شوی و فرزندانم را نیز برایم نیک بگردان. همانا من به سوی تو باز گشته‌ام و از جمله مسلمانانم. (١٥)

تشريح لغات واصطلاحات :

«وَصَّيْنَا» : سفارش کردیم . در اینجا مفهوم امری دارد و معنی چنین می‌شود : دستور مؤكّد می‌دهیم . «إِحْسَاناً» : مفعول مطلق فعل محذوفی و تقدیر چنین است : «وَ وَصَّيْنَا الإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ أَن يُحْسِنَ اِحْسَاناً». «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً» : مادرش او را با ناراحتی و مشقت حمل کرده است.«**كُرْهًا**» به معنای سختی ومشقت درونی و «كره»، سختی از بیرون است. (مفردات راغب)« فِصَالُ»: از شیر بازگرفتن (لقمان / 14) . فصل در اصل به معنی جدا کردن و بریدن است. « **أَشُدَّهُ**»: نیرومندی در جوامع الجامع فرموده: آن حالت اجتماع عقل و كمال خلق و نیرو و تمیز است.«أَوْزِعْنِى» : توفیقم ده . به من الهام کن. شور و شوق آن را در من به وجود آور (نمل / 19) .«**أَوْزِعْنِي**» به معنای ایجاد علاقه و عشق برای انجام کاری است که به آن توفیق الهی گویند.   «أَصْلِحْ لِى فِى ذُرِّيَّتِى» : فرزندانم را شایسته و نیکو گردان ، و نیک بودن و خوب بودن را در میان دودمانم تداوم بخش.

تفسير:

در آیهٔ مبارکه با زیبای خاصی میفرماید: ما انسان را سفارش کردیم که به والدین خود نیکی کند، توجه باید کرد که حق مادر بیش از پدر است. پس از کلمه «والدين»، سخن از رنجهای مادر است. «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً» در اولین قدم میفرماید مادرش او را با سختی حمل کرد و با سختی به دنیا آورد و دوران حمل تا از شیر گرفتنش سی ماه (به طول کشد)، تا آنگاه که به رشد کامل رسد و چهل ساله میرسد.

در دین مقدس اسلام احسان به والدین، از مقام خاصی نزد پروردگار با عظمت برخوردار است. در قرآن عظیم الشأن، پنج بار کلمه «وَصَّيْنَا» مورد استعمال قرار گرفته است که ؛ سه بار آن مربوط به والدین است.

«بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» در این آیه مبارکه به دوران جنینی و نوزادی انسان تا سن چهل سالگی اشاره شده و این سنّ، اوج کمال جسمی انسان شمرده شده است.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» «تا آن‌گاه که چون به کمال رشد خود رسید»

«أشده»: طوریکه در فوق هم یادآور شدیم ؛ یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی‌وسه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: أنبیا علیه السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند.

از جانب دیگر بلوغ جسمی و کمال عقلی، بستر بلوغ معنوی است. و چهل سالگی قلّه توانمندی و رشد انسان است.

ابن‌کثیر میگوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی میرسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد».

در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی رسید، خداوند متعال حساب او را آسان می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، الله تعالی توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، الله تعالی حسناتش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند متعال همه گناهان گذشته و آینده وی را می آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع میگرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته میشود: او اسیر خداست در زمین وی». (ذکر ابن کثیر عن ابی یعلی و مسند احمد وغیره).

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آن‌ها نسبت به من در دوران کودکی‌ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن »و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت قدم و استوار گردان »هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش »و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود(رض) آمده است که رسول الله ﷺ به اصحاب خویش تعلیم میدادند تا در تشّهُد چنین بخوانند: «اللهم ألف بين قلوبنا، وأصلِح ذات بيننا، واهدنا سُبل السلام، ونجنا من الظلمات إلي النور، وجنبنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارك لنا في أسماعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذرياتنا، وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم، واجعلنا شاكرين لنعمتك، مثنين بها عليك قابليها وأتمها علينا».

بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلها و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان هستی وما را از شکرگزاران نعمتت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان«.

خوانندۀ محترم !

در آيۀ مباركه همچنان به مقام مادر به دليل دشوارى دوران حمل و لادت ودوران شيردهى، اشاره بعمل آمده است كه بنابر همين عامل است كه بر اولاد تاكيد و اهتمام بيشتر در اداى احسان به مادر بعمل آمده است.
خاطر نشان می‌شود كه حد اقل مدت حمل شش ماه است و بقيه اين مدت، حد اكثر مدت شير خوارگى مى باشد.
ابن عباس(رض) ميفرمايد: «اگر مادر در نه ماهگى وضع حمل نمود، بیست‌ویک ماه شيرخوارگى براى طفلش كافى است، اگر در هفت ماهگى وضع حمل نمود، بيست و سه ماه شيرخوارگى براى طفلش كافى است و اگر در شش ماهگى وضع حمل نمود، طفل بايد دو سال تمام شير بخورد، به دليل اين آيه كريمه كه مدت باردارى تا بازگرفتن طفل از شير را،
سى ماه معرفى كرده است».
درآيۀ كريمه به اين حقيقت اشاره دارد كه حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤكدتر ميباشد زيرا مادر او را به دشوارى به حمل گرفته، و به دشوارى وسختى وضع حمل نموده است، و بعد از آن هم او را از مايه وجود خويش شير داده و در آغوش خويش پرورانده است و در همه اين مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترين وجه به امور وى پرداخته است در حالى كه پدر در چيزى از اين امور با وى مشاركتى نداشته است، هرچند كه او هم در راه كسب درآمد و تأمين هزینه‌های زندگى رنج كشيده اما اين رنج وى با رنج هاى مادر همانند و برابر نيست.
در اين هيچ شكى نيست كه؛ سفارش احسان به والدين، در طول تاريخ بشريت و بخصوص در تمام اديان بوده است. زيرا كلمۀ «وَصَّيْنَا» در قالب ماضى مورد استعمال قرار گرفته است
استحكام بنياد خانواده و حفظ جايگاه والدين، مورد توجّه خاص پروردگار ميباشد.
جملۀ «وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ» اين مفهوم را ميرساند كه؛ احسان به والدين، از حقوق انسانى است كه هر پدر و مادرى بر گردن فرزندشان دارند.توجه بايد داشت كه در اداى در احسان به والدين، مسلمان و غير مسلمان بودن شرط نيست.
در ضمن قابل ياد آورى مى دانم كه كلمۀ «إِحْساناً» به صورت نكره آمده كه شامل هر نوع احسانى شود. يعنى اينكه، نه تنها انفاق و امداد و احترام، بلكه هر نوع نيكى نسبت به والدين لازم وواجبى است. در ضمن احسان به والدين بايد متداوم و برجسته باشد، نه به مقدار ضرورت و مقطعى.و كمال احسان به والدين، در آن است كه بى واسطه انجام گيرد.
«بِوالِدَيْهِ إِحْساناً» (حرف«ب»در«بِوالِدَيْهِ» نشانه آن است كه احسان به والدين بادست خودباشد.
نبايد فراموش كرد كه: ارزش عمل صالح به آن است كه پيوسته و دائمى باشد. «أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً» (فعل مضارع «اعمل»، نشانه دوام و استمرار است).
تشكّر فرزند از نعمت هايى كه الله تعالى به والدين او داده، وظيفه و نوعى احسان به والدين است. بهترين راه تشكر از نعمت هاى خداوند، انجام كار نيك است.

نيكى به والدين :

در احادیثی نبوی مبحث نیکی به والدین مورد توضیح همه جانبه قرار گرفته است، نیکی به والدین را از بهترین اعمال بحساب آورده و نافرمانی آن‌ها را از گناهان کبیره معرفی داشته است.از جمله در حدیث شریف آمده است:

«گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به الله، نافرمانی والدین، قتلِ نَفْس و سوگند غَموس». (الیمین الغموس؛ سوگند دروغ که صاحب خود را در گناه فروبرد سپس آن در دوزخ. یا سوگند دروغ که صاحبش دیده و دانسته کذب کند و سوگند خورد تا مال غیر را تلف نماید. (منتهی الارب).

قسم دروغ یا «یمین غموص به صاد نیز گویند. سوگندی که در این آیه از آن منع شده است: لایؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان. (قرآن 5/89)

همچنین در حدیث شریف به روایت أبی أسید (رض) آمده است که فرمود: «ما روزی در محضر رسول اکرم ﷺ بودیم که مردی از بنی‌سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آن‌ها بر ذمه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: بلی! «این ها بر ذمه‌ات باقی مانده است» دعاء نمودن برای آن ها، آمرزش خواستن برای آن ها، به اجراء گذاشتن عهد آن ها، صله رحمی که جز به سبب آن ها پیوسته نمی‌شود و گرامی داشتن دوست آن ها».

همچنان ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند: شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت: چه کسی برای خوش رفتاری من از دیگران سزاوارتر است؟ فرمود: «مادرت» عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت» پرسید: بعد از او چه کسی؟ فرمود: «مادرت» او باز عرض کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «پدرت». (صحیح بخاری 5971).

اگر هدایات، دساتیر، احکام قرآن عظیم الشان وسنت پیامبر ﷺ را با دقت و اهتمام خاص و منصفانه مورد مطالعه قرار دهیم، بو ضاحت تام در خواهیم یافت که دین اسلام در مورد احترام به مقام مادر و پدر هدایات خاصی را صادر نموده است.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً» (اگـر یکی از آن دو یا هردو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها حتی «اوف» مگو و به آنها پرخاش مکن و با آنها سخنی نیکووشایسته بگو و بزرگوانه با آنان باید سخن گفت» (سورۀ اسراء: آیۀ 23).

همچنان پروردگار باعظمت میفرماید: «و وصینا الانسان بو الدیه حسانا» (وما به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادر خویش به احسان رفتار نماید). (احقاف: ۱۵)

و باز میفرماید: «وقضی ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين إحسانا» و در همین سوره باز میفرماید «فلا تقل لهما اف ولا تنهر هما وقل لهما قولاً كريما» (سورۀ اسراء، آیۀ متبرکه ۲۳) خداوند پاك به ما دستور ارشاد فرموده است (که به جز از او کسی دیگری را پرستش نه کنیم و به پدر و مادر نیکی نمایم وهرگاه یکی از این دو یعنی پدر و یا مادر به سن پیری رسند باید با ایشان نیکی نمایم و کمترین اهانت نباید با ایشان صورت گیرد، انسان با مدار و بزرگوانه با آنان باید سخن زند.

همچنان پروردگار (سورۀ لقمان: آیۀ 14) میفرماید: «أن اشكر لي ولوالديك» (شکر گزار من و پدرت و مادرت باش.).

خداوند پاك بعد از اینکه از زحمات پدر ومادر یاد آوری بعمل میاورد، بطور جداگانه از زحمات مادر ذکری بعمل آورده و میفرماید «ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کر ها و وضعته کر ها وحمله وفصاله ثلاثونه شهراً» (قرآن زحمات سی ماه مادر یا دهانی میکند، دوران بارداری و حمل، دوران وضع حمل، دوران شیر خوارگی که برای مادر دشواراست همه و همه را به عنوان شرح خدمات مادر ذکر میکند.

اگر احکام الهی در قرآن عظیم الشأن در مورد حقوق والدین مورد برسی قرار گیرد، با تمام وضاحت در خواهایم یافت که این حقوق و احکام بر دو قسم تقسیم می یابد و یك قسمت آن حق شناسی مشترك پدر و مادر را بیان میدارد، و قسم دیگری آن مخصوص حق شناسی مادر است.

بطور مثال در برخی از آیات احکام خاصی را بیان میدارد، ودر ضمن میخواهد وظایف ما را در مورد مشخص سازد، بطور مثال (در آیۀ 233، سورۀ بَقَرَه) میفرماید: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (خوراك و پوشاك مادران به طور شایسته به عهده پدر فرزند است).

مگر زمانیکه سخن از تجلیل و بیان زحمات است، اسم مادر را بالخصوص ذکر میکتد.

حضرت عیسى علیه السلام میفرماید: «وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا وشقیاً» (خداوند مرا نسبت به مادرم نیکو کار قرار داده وجبار وشقی نگردانید).

پروردگار با عظمت ما میفرماید «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و یاطوریکه: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ» (سورۀ لقمان، آیۀ: ١۴) (وانسان باید به پدر و مادر نیکی کند.)

خوانندۀ محترم!

در آیات متبرکه و احادیث متعدد بوضاحت مشاهد میکنیم که مقام و منزلت مادر و پدر به اندزه اهمیت دارد که خداوند متعال بعد از عبادت و اطاعت بندگی به ذات خود، هشدار تکان دهنده به فرزندان داده است و به آنان هدایت میفرمایید: که با مادران خود نیکی بعمل آرید.

اگر به طورکلی هدایات الهی در قرآن عظیم الشان را مطالعه فرمایم در خواهایم یافت، که تعداد زیاد از آیات قرآنی در مورد حق شناسی از والدین و بخصوص در مورد حق شناسی از حقوق مادر تذکر رفته است.

در حدیث شریف آمده است که: روزی شخصی نزد پیغمبر بزرگوار آمده و گفت: ای رسول خدا! مادرم پیر وظهیر شده ونزد من زندگی میکند، او را همیشه در پشت خود حمل کرده و برای رفع ضروریات و حوائجش آنرا به این طرف و آن طرف می برم، واز معاش و در آمد خویش تمام حوائج و ضروریات آنرا برآورده می سازم. نمیگذارم که اذار وآذیت ببیند، بانهایت کمال، احترام وتعظیم با او رفتار میکنم. آیا بدین ترتیب گفته میتوانم که حق او را بجا آورده باشم؟

پیغمبر اسلام در جوابش فرمود: نه خیر، بخاطر آنکه شکم مادرمحل تواست، پستانهای او منبع تغذیه تو، قدم های او وسیله حرکت تو، دستهایش محافظ تو، وآغوش پاکش اش گهواره تو بوده است. او این همه خدامات را با رضایت خاطر برای تو انجام داده و

آرزو میدارد که تو زنده بمانی؛ ولی تو حالا همه این خدماتی را در برابر او انجام میدهی در حالیکه انتظار آنرا داری که او بمیرد.
و همچنان میفرماید: «بر أمك وأباك وأختك و أخاك، ثم أدناك فأدناك» (با مادر و پدرت، با خواهر و برادرت نیکی کن سپس به ترتیب هر کسی را که نزدیك تر است مورد محبت واحسان و نیکی قرار ده:
«در حدیث که روایی آن امام بخاری است میفرماید که: شخصی از نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و سؤال کرد: یا رسول الله؟ به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: با مادرت. سایل گفت! دیگر به چه کسی؟ فرمود: با مادرت. برای بار سوم پرسید: دیگربه چه کسی؟ مجدداً فرمود با مادرت. مجدد گفت چه کسی؟ فرمود با پدرت.
سقراط مي گويد: با پدر و مادر چنان رفتار کن که تواز اولاد خویش توقع آنرا داری.
و بصورت کل باید گفت: فرزند و نسل صالح، افتخاری برای والدین است.
احسان به والدین و شکر از پروردگار با عظمت، زمینه قبولی اعمال صالح انسان است.
همچنان احسان به والدین و شکر الهی، کلید جنت است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴿١۶﴾

اینانند کسانی که ما از آنان بهترین اعمالی که انجام داده اند می پذیریم، و از گناهانشان در می گذریم، و در میان جنتیان جاي دارند، این همان وعده راستی است که به آنان وعده داده میشد. (۱۶)

تشریح لغات واصطلاحات :
« نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا » : مراد این است که الله متعال از روی لطف ، خوب و خوبتر و خوبترین اعمالشان را به حساب خوبترین کردارشان می‌گیرد ومکافات می‌دهد (ملاحظه شود : نور / 38 ، عنکبوت / 7 ، زمر / 35) . «فِی أَصْحَابِ الْجَنَّةِ» : همراه با سایرجنتیان . « الصِّدْقِ » : صادق و راستین.

تفسیر :
این وعده از جانب الله سبحان وتعالی است که وعده اش را خلاف نمی کند؛ وعده راستینی است که در آن شک و شبهه یی وجود ندارد.

قبولی اعمال دارای مراتبی است:

قرآن عظیم الشأن در مورد قبولی اعمال مراتبی را بیان فرموده است:
اول: قبولی عادی: طوریکه در (آیه 27 سورۀ مائده) میخوانیم؛ «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (الله تعالی فقط از اهل تقوا می پذیرد.)
دوم: قبول نیکو: طوریکه قرآن عظیم الشأن در آیه 37 سورۀ آل عمران) می فرماید: «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ» خداوند، مریم را به خوبی پذیرفت.
سوم: قبول احسن. «نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا» (احقاف:16)
در واقعیت هم اگر کارهای انسان مورد قبول پروردگار با عظمت واقع نشود، حتّى ساختن خانه خدا کعبه هم بی فایده است. بطور مثال زمانیکه حضرت ابراهیم علیه السلام تهدب خانه کعبه را بالا میبرد، به خود و کار ی را که انجام داده بود افتخار نکرد، بلکه گفت:

«رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا» (سورۀ بقره:127) (پروردگارا! از ما پذيرا باش.) «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (و ياد آور شويد) وقتى كه ابراهيم و اسماعيل اساس و پايه‌هاى خانه كعبه را بلند ميكرد و گفتند: اى پروردگار ما! (بناى كعبه را) از ما قبول كن، چون تو شنوا و دانايى.).

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴿١٧﴾

و كسى كه به پدر و مادرش مى‌گفت أف بر شما! آيا به من وعده مى دهيد كه [از گور زنده بيرون آورده شوم، حال آنكه پيش از من اقوام و ملت هايى از جهان رفته‌اند (و زنده نشده‌اند) و آن دو (پدر و مادر) الله را ميخوانند (و ميگويند:) واى بر تو! ايمان بياور، بى‌گمان وعده الله حق است. اما او مى‌گويد: اين جز افسانه هاى مردمان گذشته نيست. (١٧)

تشريح لغات واصطلاحات :

«أُفٍّ»: به معناى اعلام بى زارى و ابراز ناخشنودى و نوعى توهين و تحقير و بى ادبى است.

تفسير :

مفسر تفسير «انوار القرآن »در ذيل اين آيه مباركه مى نويسد : «آنها از اين سخن نارواى وى به درگاه خداوند جلّ جلاله فرياد بر ميآورند و به فرزندشان ميگويند: «واى بر تو، ايمان بياور» به زندگى پس از مرگ »بى‌گمان وعده الهى راست است» و هيچ خلافى در آن نيست »ولى او» در تكذيب سخنشان »پاسخ مى دهد: اينها جز افسانه هاى پيشينيان نيست» يعنى: آنچه كه شما در باره زنده شدن پس از مرگ مى گوييد، جز افسانه‌ها و دروغبافى هايى كه پيشينيان در كتاب هاى خود به هم بافته اند، نيست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقيقت سخن باطلى است كه عقل آن را نمى پذيرد.»

خوانندۀ محترم !

در آيۀ قبل، آثار احسان به والدين و ايمان به خداوند متعال و شكر نعمت هاى الهى كه همان بهشت جاودان است، مطرح گرديده بود، ولى در اين در مورد فرزندان نا صالح وياغى صفت را غرض شناخت اولاد صالح و اولاد غير صالح به مقايسه قرار دهد.

در اين آيۀ مباركه اولاد نا اهل به والدين خود بدگويى و بى ادبى مى كند، ولى در مقابل ديده مى شود كه: ولى والدين با ايمان و دلسوز، براى هدايت فرزند خود، هم از خداوند متعال استمداد مى كنند و هم او را به خوبى ها امر و از بدى ها نهى ميكنند. در ضمن قابل ياد دهانى است كه: والدين، در كنار رشد و تغذيه جسمى فرزند، مسئول رشد معنوى اولاد خويش نيز مى باشد، او نيز هستند.

فرزندان بايد درك كنند كه؛ بدگويى و گستاخى بى احترامى در مقابل والدين، عذاب قطعى را به دنبال دارد. همچنان لجاجت فرزندان در كفر، مانع استجابت دعاى والدين در حق آنان ميشود.

گستاخى در برابر والدين، حتّى با گفتن كوچكترين حرفى، جرمى بزرگ و مورد نكوهش قرآن و مايه ى خسارت انسان است.

اسباب و شأن نزول آيۀ 17:

- ابن ابوحاتم از سدى روايت كرده است: ابوبكر (و همسرش پسر خود عبدالرحمن را كه از اسلام سركشى مى‌كرد دستور دادند كه ايمان بياورد اما او سخن آن‌ها را نمى‌پذيرفت و

تکذیب‌شان می‌کرد و می‌گفت: بزرگان قریش که سال‌ها قبل مرده اند، کجا هستند. آنگاه در بارۀ او آیۀ: «وَالَّذِی قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا»، نازل شد. پس ازمدتی اسلام آورد و به اسلام پابندی خوبی نشان داد. خداوند متعال پذیرش توبۀ او را در آیۀ: (وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا (احقاف: 19) نازل کرد.

961- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس همینگونه روایت کرده است.

طبری 31275 از عطیة عوفی از ابن عباس روایت کرده که می‌گوید: «این پسر ابوبکر است» صحیح نیست، زیرا عطیۀ عوفی ضعیف و کسی که از وی روایت کرده شناخته نشده است.«زاد المسیر» 1265 به تخریج محقق.

ـ لیکن بخاری از طریق یوسف بن مالک روایت کرده است: مروان در مورد عبدالرحمن پسر ابوبکر (گفت: این همان کسی است که خدا در باره‌اش آیۀ: (وَالَّذِی قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا) را نازل کرد. عایشه (رض) از پشت پرده گفت: خدا (در مورد ما وحی نفرستاده است، مگر آن که عذر مرا در کتاب عزیز خود بیان فرموده (بخاری 4827 از یوسف بن ماهک روایت کرده است.).

963- عبدالرزاق از طریق مینا روایت کرده است: از عایشه (رض) شنیدم که می‌گفت: این آیه در مورد عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق نازل نشده، بلکه در مورد مرد دیگری نازل شده است ـ نام آن مرد را هم میگرفت (عبدالرزاق 2860 از مینا روایت کرده است، اسناد این به خاطر یمنا واهی است زیرا او متروک است.).

حافظ ابن حجر می‌گوید: سخن عایشه (رض) در این موضوع قابل قبول و دارای اسناد صحیح‌تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿١٨﴾

آنها کساني هستند که وعده عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده، یقیناً آنان زیان کار بودند. (١٨)

قرطبی گفته است: یعنی عذاب بر آنان واجب آمده است، و کلمه‌ی خدا همان است. در حدیث آمده است: «آنها در آتش اند و من به آنها اهمیت نمی‌دهم». (قرطبی ۱۹۸/۱۶.)

تفسیر :

ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه در بارۀ عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعداً مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید».

حافظ ابن‌حجر هم میگوید: «عائشه رضی‌الله عنها نزول این آیه دربارۀ عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤیدآن، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است».

قرطبی می فرماید : «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿١٩﴾

وبرای هر یک (از آنها) درجاتی است به (حسب) آنچه عمل کرده اند، تا به این وسیله، الله سزای اعمالشان را به طور کامل به آنان بدهد و آنها مورد ظلم قرار نگیرند. (١٩).

تشریح لغات و اصطلاحات :
« لِكُلٍّ » : برای هر یک از دو گروه کافر و مؤمن . « دَرَجَاتٌ » : از باب تغلیب ، مراد هم درجات جنتیان و هم درکات دوزخیان است .
تفسیر :
واقعیت امر اینست که : سعادت و شقاوت دارای درجات و مراتبی بوده که ؛ انسان آنرا با عمل خویش کمایی میکند .هکذا گفته میتوانیم که : ملاك تعیین درجه و رتبه در قیامت، همانا عمل انسان است. واضح است که : یکی از اهداف برپایی قیامت، همانا رسیدگی به اعمال انسان است. بصورت کل باید گفت که : قیامت، روزی مکافات برای مؤمنان و سزا ومجازات برای ظالمان و تبهکاران است.
وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ﴿٢٠﴾
و روزی که کافران را به نزديك آتش [دوزخ] بدارند [و گویند] خیر و خوشي هایتان را در زندگانی دنیویتان به پایان بردید، و از آن بهره مند شدید، پس امروز به خاطر آنکه در روی زمین به ناحق استکبار می ورزیدید و به خاطرگناهاني که انجام مي دادید جزاي شما خواهد بود. (٢٠).

تفسیر:
در البحر آمده است: در اینجا «طیبات» عبارت از خوردنی ها و نوشیدنی‌ها و لباس و فرش و وسیله‌ای سواری و سایر نعمت هایی است که افراد مرفه از آن برخوردارند و از آن استفاده می‌کنند. (البحر المحيط ۲۸/۲۵.).
خوانندۀ محترم !
در این آیۀ مبارکه سرنوشت نهایی وننگین کفار به بیان گرفته شده، و بصورت کل این حقیقت را واضح و روشن می سازد که بهره برداری آنان از نعمت های دنیا به خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است.
قابل تذکر است که: آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می آورد لذا او در بهره گیری از نعمت های دنیا مورد سرزنش نیست.
در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم نزد اصحاب صفه رفتند در حالیکه آنها مشغول پینه زدن جامه های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی یافتند. پس آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زرباقتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده میشود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».
همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می یابید» یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی

است« به سزای آنکه در روی زمین به ناحق تکبر میورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتا پرستی‌اش »و به سبب آن‌که فسق می‌کردید» یعنی: از طاعت خداوند جلّ جلاله خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی دلایل توحید و نبوت که سران مشرک از آن روی برگرداند وبه آن پشت کردند، در لذایذ و خوشگذرانی غرق شدند، به دنیا دل بستند و آخرت را از یاد بردند. اینک در آیات متبرکه (21 الی 28) داستان وقصه حضرت هود علیه السلام و قوم او عادیان مورد بحث قرار داده میشود تا : بیداردلان را بیدارتر کند و دودلان را یقین بخشد.

وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿٢١﴾

و (هود) برادر (قوم) عاد را یاد کن وقتی که در منطقۀ ریگستان احقاف قوم خود را (از عذاب الله) بیم داد، و به راستی پیش از او و پس از او نیز بیم دهندگانی گذشته بودند (با این پیام) که جز الله را نپرستید. چون من از عذاب روز بزرگ بر شما می‌ترسم. (۲۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الأَحْقَافِ»: نام سر زمینی است در جنوب شرقی جزیرة العرب موقعیت دارد، برخی از باستان شناسان، از روی نوشته هائی که به دست آمده است، احقاف را در شرق عَقَبه می دانند و با إرَم مذکور در قرآن یکی می شمارند (ملاحظه شود: المنتخب).

احقاف، از لحاظ لغوی، جمع حِقْف، ریگزار. دارای ریگ های روان.

«مِن بَيْنِ يَدَيْهِ»: مراد گذشته‌های نزدیک است. یا مراد پیغمبرانی است که هم عصر با او بوده وازهمان چیزهائی قوم خود را بیم داده‌اند که او بیم داده است.

«مِنْ خَلْفِهِ»: مراد گذشته‌های دور است.

«عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»: عذاب ریشه‌کن‌کننده و از میان برنده دنیوی، یا عذاب سخت و طاقت‌فرسای اخروی. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

عایض بن عبد الله القرآنی مؤلف تفسیر مسیر درمورد ترجمه وتفسیر این آیۀ مبارکه می نویسد: «ای پیامبر! از روزی یاد آور که پیامبر الهی هود (ع) برادر نسبی قوم عاد، نه برادر دینی آنان، قومش را درصورتی که ایمان نیاورند به عذاب خداوند بیم داد؛ در حالیکه آنان در دیار خویش احقاف، در جنوب جزیرة العرب موقعیت داشتند. این در حالی بود که پیش از هود علیه السلام پیامبران دیگری نیز آمدند، اقوام شان را در صورت عدم ایمان از عذاب الهی ترساندند و به سوی توحید الهی و تخصیص عبادت برای او تعالی فراخواندند.

هود علیه السلام برای شان گفت: اگر به خداوند ایمان نیاورید و او را به یگانگی نشناسید، از نزول عذاب الهی بر شما می ترسم؛ از عذاب روزیکه سخت دشوار و بسیار هولناک است.

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴿٢٢﴾

آنها گفتند: تو آمده اي تا ما را از [پرستش] خدايانمان برگردانی؟ پس اگر راستگویی هستی آنچه را که به ما وعده میدهی، برای ما بیار. (۲۲)

تشريح لغات واصطلاحات :

«لِتَأْفِكَنَا»: تا ما را منصرف کنی و برگردانی.

تفسير :

ابن کثیر فرموده است: چون تحقق عذاب خدا را بعید می دانستند تعجیل آن را طلب کردند.(مختصر ۳۲۲/۳).

قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴿۲۳﴾

گفت: علم (زمان رسیدن عذاب) تنها نزد الله است، من چیزی را به شما ابلاغ میکنم که به تبلیغ آن فرستاده شده ام، ولی شما را قومی جاهل می بینم. (۲۳)

تشريح لغات واصطلاحات :

«الْعِلْمُ»: آگاهی. هدف ازآن آگاهی از وقوع قیامت، یا اطّلاع از موعد عذاب استیصال دنیوی است.«تَجْهَلُونَ»: نمی دانید. یعنی وظیفهٔ أنبیاء را نمی دانید، یا چون نادانید شتاب دارید که عذاب خدا هر چه زودتر در رسد.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿۲۴﴾

پس هنگامی که آن (عذاب) را به صورت ابری که رو به راه وادیهایشان است دیدند، (خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما (باران) می بارد» (هود گفت: نه) بلکه این همان (عذابی) است که در آمدنش شتاب میکردید، بادی است که عذاب دردناکی در آن است. (۲۴)

تشريح لغات واصطلاحات :

«عَارِضاً»: ابر. ابری که در عرض آسمان، یعنی در کرانه های افق پهن میشود و سپس بالا می آید چه بسا از نشانه های ابرهای بارانزا باشد.

«مُسْتَقْبِلَ»: رو آورنده، آینده.«أَوْدِيَة»: جمع وادی، درهها (ملاحظهٔ شود سورهٔ: رعد. 17). مراد سرزمینها است (ملاحظه شود سورهٔ: ابراهیم / 37، نمل / 18، قصص / 30، توبه / 121). «مُمْطِر»: بارنده.

تفسير :

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: رسول الله ﷺ هرگاه ابری را در آسمان میدیدند، به جلو و عقب میرفتند، وبه خانه می آمدند و بیرون میشدند، و چهره اش دگرگون میشد، وهمین که باران میبارید، این حالتش بر طرف میشد، ام المؤمنین عایشه سبب جویا شد، پیامبر ﷺ فرمودند: «نمی دانم, شاید این همانند ابری باشد که چون قوم عاد آن را دیدند, گفتند: این ابری است که بر ما باران میبارد....» (صحیح بخاری 3206).

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴿۲۵﴾

همه چیز را به دستور پروردگارش نابود می کند پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد،این چنین گروه مجرمان را سزا میدهیم. (۲۵)

تفسير:

امام فخر رازی گفته است: منظور از آن ترساندن اهل مکه میباشد. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۸)
تشریح لغات و اصطلاحات :
«تُدَمِّرُ»: درهم می‌کوبد. ویران و نابود می‌سازد. **«أَصْبَحُوا»:** گشتند و شدند.
تفسیر :
در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می‌وزید، رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌گفتند: «اللهم إنی أسألک خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به:
بار خدایا! من از تو می خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿۲۶﴾

و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها [چنان] امکاناتی نداده ایم و برای آنان گوش وچشمان و دلهایی [نیرومندتر از شما] قرار داده بودیم و[لی] چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند [نه] گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهایشان به هیچ وجه به
دردشان نخورد و آنچه که به آن تمسخر می‌کردند، آنان را احاطه کرد. (۲۶).

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴿۲۷﴾

و به راستی چه بسیار از قریه ها را که در اطراف شما قرار داشتند؛ نابود کردیم و آیات [خود] را به صورت های مختلف بیان کردیم، تا (از کفر خود) بازگردند. (۲۷).

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴿۲۸﴾

پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا به منزله معبودانی برای تقرب [به خدا] اختیار کرده بودند آنان را یاری نکردند؟ بلکه از نزد آنان محو شدند و این بود (عاقبت) دروغ و افترای شان. (۲۸)
تفسیر:
ابوسعود درتفسیر آیه مبارکه فرموده است: آیه متضمن ریشخند به آنها می باشد. گویا کمک نکردن شان به سبب غایب بودن شان بود. (ابو سعود ۵/۶۹).
خوانندگان محترم !
در آیات متبرکه (29 الی 35) در باره ایمان جن به قرآن، موضوع دلایل زنده شدن، ودستور به صبر و شکیبایی ، بحث بعمل آمده است .

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ﴿۲۹﴾

و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که تا قرآن را بشنوند پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند خاموش باشید پس چون (تلاوت قرآن) تمام شد به سوی قومشان بازگشتند تا آنها را بیم دهند. (۲۹)

این آیه روشن می‌کند که:

1 ـ رسول اکرم صلّی الله علیه وسلّم به سوی جِن و اِنس هردو فرستاده شده‌اند.

2 ـ گروهی از جِنیان به آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم ایمان آورده‌اند.

3 ـ رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم بعد از این‌که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی بود، آنها قوم خویش را بیم نمی دادند. پس ملاقات آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم با جنیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت عَلقَمَه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم با جِن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده‌اید؟ گفت: خیر! هیچ یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتیم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی میگذرد. حوالی بامداد ـ یا گفت: سحرگاه ـ بود که بناگاه دیدیم رسول الله ﷺ از سوی »حراء« می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! وحال خود را به آن حضرت صلّی الله علیه و سلّم بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إنه أتانی داعی الجن فأتیتهم، فقرأت علیهم القرآن: صورت واقعه این بود که دعوتگر جن نزد من آمد پس نزد آنها رفته و برای آنها قرآن خواندم». آنگاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتش‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن‌ابی‌شیبه در بیان شأن نزول این آیه از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرود آمدند که آن حضرت صلّی الله علیه وسلّم در «بطن نخله» قرآن میخواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

شأن نزول آیات 29 – 32:

964- ابن ابوشیبه از ابن مسعود (روایت کرده است: رسول الله (در حال قرائت قرآنکریم بود که نه نفر از جنیان که زوبعه (از ملوك جن یا رئیس جنیات) نیز در میان آنان بود، خدمت آنحضرت رسیدند. هنگامی که جنیان آیات روح پرور قرآن را شنیدند به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید، پس الله آیات ذیل را نازل کرد: «وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْکَ نَفَراً مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ﴿29﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ﴿30﴾ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴿31﴾ وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَولِيَاء أُوْلَئِکَ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴿32﴾.

حاکم 2 / 456 و بیهقی در «دلائل» 2 / 228 از عاصم بن بهدله از زربن حبیش از ابن مسعود روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح گفته اند. ترجمۀ آیات: «و چون گروهی از جنّیان را متوجّه تو ساختیم، قرآن را می‌شنیدند. آن گاه چون [در نزد] او

(پیامبر اکرم) حضور یافتند، گفتند: خاموش باشید. پس چون [تلاوت قرآن کریم] به پایان آمد، بیم‌کنان به سوی قومشان بازگشتند.
گفتند: ای قوم ما، به راستی ما [تلاوت] کتابی را شنیدیم که پس از موسی فرو فرستاده شده است. تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است. به حقّ و به راه راست رهنمون می‌شود.
ای قوم ما، [دعوت] دعوتگر الهی را بپذیرید و به او ایمان آورید. تا برخی از گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را از عذاب دردناک در امان دارد. و کسی که [دعوت] دعوتگر خدا را نپذیرد، در زمین [راه] گریزی نداشته و او در برابر خدا دوستانی ندارد. اینان در گمراهی آشکارند».
- عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی رسول خدا ﷺ با تنی چند از یارانش به سوی بازار عکاظ براه افتادند، واین در زمانی بود که از دسترسی شیاطین (جن ها) به اخبار آسمانها جلوگیری شده بود، وشهابهای آسمانی، آنها را تعقیب می کرد، پس شیاطین (جن ها) نزد قوم خود بازگشتند، قوم شان از آنها پرسیدند: شما را چه شده، چرا برگشتید؟ گفتند: بین ما واخبار آسمان ها جلوگیری شده است، و شهاب های آسمانی به تعقیب ما فرستاده شده است، آنها گفتند: حتماً اتفاق مهمّی بوقوع پیوسته است، بروید شرق وغرب زمین رابگردید، تا ببینید سبب جلوگیری چیست؟ پس آن عده (از جنی ها) که مأمور تحقیق بودند، گروهی بسوی تهامه رفتند، در آنجا با رسول الله ﷺ مواجه شدند که عازم بازار عکاظ بودند، و در محلی بنام نخله با یارانش در حال خواندن نماز فجر بودند، پس چون جن ها صدای قرآن را شنیدند، به آن گوش فرا دادند، وبه یکدیگر گفتند: به خدا سوگند، این (قرآن) همان چیزی است که بین ما و اخبار آسمان ها مانع شده است، این بود که به سوی قوم خود برگشتند، وگفتند: ای قوم! ما قرآن شگفت انگیزی شنیدیم... بعد از آن خداوند آیات سورۀ جن «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» بر پیامبر(ص) نازل فرمود. (صحیح بخاری 773).

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴿٣٠﴾

گفتند: ای قوم ما! به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است، تصدیق کننده همه کتاب های پیش از خود است، به سوی حق و به سوی راه راست هدایت می کند. (۳۰)

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: جن در مورد حضرت عیسی علیه السّلام چیزی را نشنیده بودند. (ابو سعود ۵/۷۰.)
این آیه دلالت می‌کند بر این‌که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها مکلف هستند.
حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می‌شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». امام ابوحنیفه (رح) نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی برآنند که جنیان نیز همانند انسان های اند و چنان‌که در قبال گناه مورد مجازات قرار می‌گیرند، در مقابل نیکوکاری نیز پاداش داده می شوند.

نیشاپوری می‌گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی آدم اند پس به بهشت وارد می شوند، می خورند و می‌آشامند». قشیری می‌گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد الله جلّ جلاله است».

یادداشت :

باید بعرض رسانید که : شناخت وجود جن برای انسان از رموز و نهانیهایی است که قرآن و سنت رسول الله ﷺ معلومات اندکی را در باره این مخلوق به ما ارائه داده است ؛زیرا دانش ناتمام انسانی در برابر رازها و نهانیهایی که در پهنه ی هستی جای دارد. و جز آفریدگار، کسی به آنها پی نخواهد برد ـ محدود و اندک است و توان و درک آن را نخواهد داشت و به پایان کلمات بیشمار آفریدگار نخواهد رسید. (سوره لقمان /۲۷).

پس انسان باید به راز و رموز جهان هستی به همین اندازه بسنده کند و پا فراتر از آن نگذارد تا خدا ناخواسته سرگردان نشود. ما هنوز بسیاری از اسرار و رموز در باره جسم ، وساختمان وجودی خویش

را نشناخته ایم، چه رسد به درک اسرار و رموز بی پایان جهان. **تنها از مفاهیم و اشارات این آیات و آیه هایی از سوره ی جن** وتعداد دیگر از آیات و اخبار معتبر و صحیح در این مورد می توانیم به یکی از میلیاردها پی ببریم و به آن اکتفا و دل خوش کنیم. آیات زیر، دلیل بر وجود آن موجود نادیدنی است. از جمله:

در سوره ی [بقره/۳۶]، اشاره به فرود آمدن و مستقر شدن جنیان در زمین؛ اما کجا و چگونه ما از آن خبر نداریم. آنان، گروهها و دسته هایی دارند. (اعراف/۲۷). شیطان ازجمله جنیان است. [کهف/۵۰]. جنیان، به دلیل این آیه به نقل از خود آنها می توانند در گرات دیگری زندگی کنند. [جن/۸ و ۹]. عده ای از آنان مؤمن و عده ای منحرف و نافرمانند. [جن/۱۴ و۱۵]. گروه غیر مؤمن، بر انسان خوب، هیچ سلطه ای ندارند؛ اما انسان بی اراده و ناتوان را به بیراهه می کشند. [ص/۸۲ و ۸۳] وغیره وغیره .

بلی ! وقتی جنیان، تلاوت را با جان و دل گوش دادند و به سینه سپردند و ایمان آوردند و از رهنمودهای پیامبر بهره مند شدند؛ به سوی قوم خویش رفتند و آنچه را شنیده و دیده بودند، باز گفتند و آنان را به ایمان به الله و پیامبر خاتم دعوت کردند و مژده دادند که: اگر به این قرآن ایمان بیاورند و راه راست در پیش گیرند، الله متعال از گناهانشان در می گذرد و از آتش دوزخ مصونشان می دارد.

ای قوم! ما به کتاب و تلاوتی گوش داده ایم که پس از موسی نازل شده است.

يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴿٣١﴾

ای قوم ما دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [الله] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد. (۳۱)

تفسیر :

اگر دعوت انبیاء را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهیم در خواهیم یافت که؛ انبیا مردم را به الله واحد دعوت می‌کنند یعنی «دَاعِيَ اللَّهِ» هستند، ودر تبلیغات شان هیچ وخت دیده نشده که مردم را به سوی خود دعوت نموده باشند.

از فحوی این آیه مبارکه این حقیقت را با زیبای خاصی بیان می دارد که؛ ایمان، برخی از گناهان مانند کفر و شرك را برطرف میکند، امّا برخی گناهان مانند تضییع حق مردم،

حساب دیگری دارد. زیرا در جمله «مِنْ ذُنُوبِكُمْ» ازکلمه «من»، یعنی بخشی از گناهانتان که بخشیده میشود. را بیان میدارد.

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٣٢﴾

و هر کس دعوت کننده الهي را نپذيرد، هرگز نمي‌تواند از چنگال عذاب الهي در زمين فرار کند، و برای او جز الله هیچ ولی و یاوری نیست، (بلکه) ایشان در گمراهی آشکارند. (۳۲)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که ؛هر راهی را انسان، به جز راه الله تعالی، انتخاب کند، بحیث راه گمراهی واضح بشار می رود. در ضمن باید گفت که: کفر، انسان را در بن بست جدی و دشواری قرار میدهد، که در نهایت؛ حالتی پیش میاید که خودش می تواند ازآن فرار کند، و نه کسی دیگری می تواند او را از این مصیبت تباه کن نجات دهد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿٣٣﴾

آيا آنها نمي دانند که الله همان ذاتی است که آسمانها و زمين را آفريده، و از آفرينش آنها عاجز وخسته نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ بلی؛ او بر هر کاری قادر است. (۳۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«لَمْ يَعْيَ» از «عی» به معنای ناتوانی می باشد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴿٣٤﴾

و روزی که کافران را بر آتش دوزخ عرضه کنند (به آنها گويند) آيا اين وعده دوزخ حقيقت

نبود؟ گويند: بلی به پروردگارمان قسم که حق بود. الله (به ايشان) می فرمايد: پس امروز به سبب آنکه کفر می ورزيديد سختی عذاب دوزخ را بچشيد. (۳۴)

تفسیر :

کفار با در نظر داشت اینکه در قیامت به ربوبیّت الله تعالی وحقانیّت روز رستاخیز و قیامت اعتراف می‌کنند. ولی این اعتراف شان، باز هم سودی به آنان نمی رساند، واز سختی عذاب جهنم که شامل عذاب جسمی،روحی و روانی، شان میگردد، نجات نخواهند یافت.

امام فخر رازی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد : منظور از آیه سرزنش آنها میباشد. و در مقابل استهزایشان به وعده و وعید خدا و این که می‌گفتند: **مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ** آنها را توبیخ کرده است. (تفسیر کبیر ۳۴/۲۸.).

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴿٣٥﴾

پس صبر کن طوری که پیغمبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در [نزول عذاب] شتاب مکن، روزی که آنچه را وعده داده می شوند، ببینند، گویی (در دنیا) جز ساعتی از روز نمانده‌اند، [این قرآن] ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز گروه فاسقان هلاک می شوند؟(۳۵)

لجاجت کفار و مشرکین در برابر پیامبران :

لجاجت، أذيّت و آزار کفارومشرکین در طول تأریخ بشریت، در برابر همه پیامبران، بخصوص پیامبران **أُولُوا الْعَزْمِ** واز جمله به پیامبر اسلام محمد ﷺ به قدری شدید، ظالمانه وغیر انسانی بود که پیامبر بزرگوار اسلام واقعاً به دلداری و تسلّی پروردگار با عظمت ضرورت داشت: طوریکه میفرماید **«فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ...»** (پس صبر کن طوری که سایر پیغمبران اولوالعزم صبر کردند) قابل تذکر است: همانطوریکه تمام انبیا ء دریك درجه نیستند، بناً صبر **«أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»** هم یکسان نمی باشد.

صبر انبیاء علیهم السلام :

قرآن عظیم الشأن درباره صبر انبیا ءآیات متعددو فراوانی را ذکر فرموده است که از جمله در (آیه 34 سورۀ انعام) میخوانیم: «وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتاهُمْ نَصْرُنا» (و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت‌های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. و برای (مصداق) سخن‌های الله هیچ تغیر دهنده نیست، و البته در این کتاب از خبر پیغمبران (پیشین) به تو آمده است.)

همچنان در (آیه 85 سورۀ انبیاء) تمام پیامبران را از صابران میداند. و میفرماید: «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ٨٥» (و نیز یاد کن اسماعیل و اِدریس و ذوالکفل را که هر یک از صابران بودند.).

پیامبران «أُولُوالْعَزْمِ» صاحب شریعت:

کلمۀ «عزم» هم به معنای اِراده و تصمیم آمده بوده، وهم به معنای عزیمة وشریعت می باشد، وهدف از «أُولُوالْعَزْمِ»، همانا پیامبران صاحب شریعت است. صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند.

پیامبران «أُولُو الْعَزْمِ» عبارتند از:

1 ـ حضرت نوح علیه السلام،

2 ـ حضرت ابراهیم علیه السلام،

3- حضرت موسی علیه السلام،

4- حضرت عیسی علیه السلام،

5- حضرت محمد ﷺ.

طوریکه در (آیۀ 7، سورۀ احزاب و آیۀ 13، سوره شوری) آمده است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (از (احکام) دین آنچه را به نوح فرمان داده بود و آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم و آنچه را به ابراهیم و موسی و عیسی فرمان داده بودیم، برای شما نیز مقرر نمود که دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نورزید.).

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ محمد
جزء 26

سورهٔ محمد در مدینه نازل شده ودارای سی و هشت آیه وچهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را ازآن جهت سورهٔ «مُحَمّد» می گویند که: در آیهٔ دوم از آن بیان فرو فرستادن قرآن کریم بر مُحَمّد ﷺ آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سورهٔ «قِتال» نیز نامیده می‌شود.

این سوره متصل بعد پس از هِجرت رسول أکرم صل الله علیه و سلّم به مدینهٔ منوره فوراً نازل شد.

طوری که صحابی جلیل القدر حضرت عبد الله بن عباس (رض) فرموده که آیهٔ 13 **«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ»** آیهٔ مکی است؛ زیرا زمانی نازل شد که آن حضرت ﷺ، به عزم هجرت از مکه بیرون آمده بود وبه آبادی مکه وبیت الله نگاه می کرد و میفرمود: ای مکه از تمام شهر های جهان تو پیش من محبوب تر هستی و اگر اهل مکه مرا ازاینجا بیرون نمی کردند، من به اختیار خودم مکه را ترک نمی کردم، ودر اصطلاح مفسرین به آیاتی که حین سفر هجرت به مدینه نازل شده، مکی می گویند.

خلاصه: این سوره متصل پس از هجرت نازل شده وپس از تشریف فرمایی آن حضرت ﷺ، به مدینه، احکام قتال و جهاد با کفار نازل شده است.

«صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مراد از«سَبِيلِ اللَّهِ» اسلام است، «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» مراد از اعمال کفار در جملهٔ کفار، در جملهٔ «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»، آن اعمالی است که فی نفسهِ و به ذات خود نیک باشند، مانند کمک به مساکین، حمایت و نگهبانی از همسایه، صدقه وخیرات وغیره که اگرچه این اعمال فی نفسه نیک وخوب هستند؛ اما مفید ومثمر بودن آنها در آخرت وابسته به شرط ایمان است وچون شرط ایمان در کفار یافت نمیشود، پس این اعمال نیز در آخرت سودی به آنها نخواهند بخشید. البته پاداش اعمال نیک شان در دنیا به صورت آرامش واستراحت به آنان می رسد.

«وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» اگرچه در جملهٔ گذشته ضمن بیان ایمان وعمل صالح، رسالت آن حضرت محمد صلی الله علیه وسلّم، و وحی نازل شده بر او نیز آمده بود، اما هدف از ذکر صریح آن در اینجا این است که بنیان اصیل ایمان مبتنـی بر قبول تمام تعالیم خاتم النبیین از صمیم قلب وصدق دل میباشد.

«وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ» لفظ «بال» گاهی به معنی شأن و حال می آید وگاهی به معنی قلب میآید، ودر اینجا میتوان هر دو معنی را مراد گرفت؛ در صورتی که معنی اول مراد باشد، مقصود آیه این می باشد که: خداوند متعال حال یعنی امور دنیا واخرت شأن را درست واصلاح نمود و در صورت دوم معنایش این است که: الله تعالی قلوب آنها را اصلاح فرمود و این نیز همان نتیجه را دارد که تمام کار های انان را درست کرد ؛ زیرا درست شدن امور با درست شدن قلب لازم و ملزوم میباشند. (معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

تعداد آیات، کلمات، و تعداد حروف:

قبل ازهمه باید گفت که ؛ این سوره هنگام هجرت در راه مدینه و پس از سوره حدید نازل شده وطوریکه در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات این سوره به سی وهشت آیه، و تعداد کلمات آن به ۵۴۲ کلمه و تعداد حروف آن به و ۲۴۲۴ حرف میرسد .(تفصیل معلومات

در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.).

نام مُحَمّد صلی الله علیه وسلّم در قرآن کریم:

باید یاد آور شد که نام «مُحَمّد» در قرآن عظیم الشأن صرف در چهارسوره به نام مُحَمّد یاد أوری شده که عبارتند از:

1- در سورۀ (آل عمران: آیه:144) «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُول»

2 - در سورۀ (احزاب: آیه:40): «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَد مِّن رِّجَالِكُمۡ»

3 - در این سوره (محمد: آیه:2): «وَءَامَنُواْ بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّد»

4- در سورۀ (الفتح: آیه:29): «مُّحَمَّد رَّسُولُ ٱللَّهِۚ» (الفتح:29). اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف »رسول» یا «نبی» یاد شده است.

ارتباط سورۀ محمد با سورۀ احقاف :

الله تعالی سوره احقاف را با عذاب های کافران ختم کرد و سورۀ محمد را نیز با کفّار شروع کرده است.این بدین معنی است که :سرآغاز سوره محمد با آیه ی پایانی سوره ی احقاف پیوند و ارتباط محکمی دارد که اگر «بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ» میانشان برداشته شود، از جهاتی پیوند معنوی پیدا می کنند و هیچ گونه ناسازگاری و ناهماهنگی با هم نخواهند داشت ، وبه اصطلاح یک سوره هستند.

فضیلت سورۀ محمد :

در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ در نماز مغرب سورۀ محمد را میخواندند».

محتوای سورۀ :

سوره محمد چون در مدینۀ منوره نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی، به احکام تشریعی توجه واهتمام نموده است.

محور ومحتوی اصلی سورۀ محمد برشمردن صفات مؤمنان وکافران و مقایسه عاقبت کار هر دو طائفه در قیامت ومسئله جهاد وجنگ بادشمنان اسلام است.

سورۀ محمد آغازی شگفت انگیز دارد، جنگی بی پروا را علیه کفار و دشمنان الله تعالی و پیامبرش اعلان کرده است، آنهایی که با اسلام سر ستیزومقابله داشتند و با مسلمانان جنگیدند، و پیامبر را تکذیب کردند، و در مقابل دعوت محمدی ﷺ ایستادند، تا از ورود مردم به دین الله (ج) جلوگیری کنند: «اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ...» (سورۀ محمد: 1)

ـ بعد از آن به مؤمنان دستور و هدایت داده شده است، که با جنگ کافران برخیزند، و با شمشیر جهاد آنها را درو کنند، تا عرصۀ زمین از ناپاکی آنها پاک شود. و شوکت و شأن و نیروی آنها را به کلی از میان بردارند. آنگاه مؤمنان را فرا خوانده است که بعد از این که جمعی از کفار را کشتند و تعدادی را زخمی کردند، آنها را به اسارت خود درآورند: «فَإِذٰا لَقِيتُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ اَلرِّقٰابِ حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا...» (محمد:آیه 4)

ـ همچنان این سورۀ مبارکه احکام قِتال و اسیران و غنائم جنگی و احوال منافقین را مورد بحث و بررسی قرار داده است. ولی طوریکه یاد آور شدیم محور اصلی سوره همانا «جهاد در راه الله جلّ جلاله» می باشد.

ـ دليل پرداختن به موضوع جنگ در بيشتر آيات اين سورۀ را به دليل همزمانی نزول آن با غزوه أُحُد دانسته‌اند. (غزوۀ أُحُد در نزديكی كوه احد در مدينه بين مسلمانان ومشركين قريش به رهبری ابو سفيان بود. جنگ احد دومين جنگی بود كه بين مسلمانان ومشركين قريش پس از غزوۀ بدر در سال سوم هجرت برابر به 625 ميلادی صورت گرفت).

ـ سورۀ مباركه محمد بعد از آن طريق سرفرازی و پيروزی را بيان كرده و برای برخورداری مؤمنان از ياری و نصرت خداوند متعال شروطی را قرار داده است كه با تَمَسُّک و دست‌آويزی به شريعت و نصرت دينش ميسر می‌گردد: «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اَللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدٰامَكُمْ...» (سورۀ محمد، آيۀ 7).

ـ اين سوره صفات منافقين را كه برای اسلام خطری جدی به شمار می آمد، به تفصيل مورد بحث قرار داده و تخريب و اعمال پليد آنها را بر ملا كرده است تا مردم از حيله و ناپاكی آنها بر حذر باشند: «وَ لَوْ نَشٰاءُ لَأَرَيْنٰاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمٰاهُمْ ...» (محمد آيه 30).

ـ اين سوره برای كفار مكه، كه مغرور و ستمگربودند، ملت‌های پيشين را مثال اورده كه چگونه خداوند متعال به سبب تبهكاری و طغيانشان آنان را نابود و ريشه‌كن نمود: «أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلْكٰافِرِينَ أَمْثٰالُهٰا.» (محمد آيه 10).

ـ و در خاتمه سوره مؤمنان را به پيش گرفتن راه سرفرازی و پيروزی فرا خوانده، و آنها را به جهاد در راه خداوند متعال دعوت كرده است، و اين كه در مقابل نيروی شر و طغيان ضعف و سستی از خود نشان ندهند، و به خاطر بقای حيات و حفظ جان با دشمنان صلح نكنند؛ زيرا حيات دنيا ناپايدار و رفتنی است و آنچه در نزد الله تعالی می باشد برای نيک مردان بهتر است: «فَلاٰ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى اَلسَّلْمِ وَ أَنْتُمُ اَلْأَعْلَوْنَ وَ اَللّٰهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ، إِنَّمَا اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لاٰ يَسْئَلْكُمْ أَمْوٰالَكُمْ.» (محمد آيات 35-36).

ـ بدين ترتيب سوره با دعوت به جهاد خاتمه يافته، همان‌طور كه با دعوت به آن شروع شده بود، تا عزم و تصميم مؤمنان را به جنبش درآورده و آن را تحريک نمايد، و شروع و پايان كاملاً با هم متناسب باشند.

ـ استفاده مكرر از دو اصطلاح «اضلال» يعني گمراه ساختن و«احباط» يعني باطل گردانيدن و هم به معنی تباه شدن و سود بخش نبودن اعمال كافران را در اين سوره به كفر و نفرت كفار از قرآن كريم مرتبط دانسته‌اند.

ترجمه و تفسیر سورهٔ مُحَمّد

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندهٔ ومهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴿١﴾

آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه الله منع کردند، (الله) اعمال شان را تباه کرد.(1)

تشریح لغات واصطلاحات :

« **صَدُّوا** »:صد و صدود گاهی به معنی اعراض و گاهی به معنی منع و برگرداندن آید،« **أَضَلَّ** » : تباه کرد، باطل نمود، بر باد داد.

تفسیر :

کفار که صد و مانع عن سبیل الله و راه الله ﷻ می کنند و مانع اعمال عبادی مسلمانان یا مانع گسترش پیام حق میشوند (و در مکه مسلمانان را ازار و اذیت زیادی کردند وپس از هجرت نیز اموالشان را مصادره و غصب کردند)، اعمالشان تباه است زیرا که از افکار و نیات باطلی پیروی مینمایند.

مراد از «اضلال»: اِبطال خود عمل و اثر آن است، به گونه‌ای که کافر نه از عمل خود سراغی می یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد.

بنا بر این، الله متعال اعمال نیک و مکارم اخلاقی‌ای ـ مانند صلهٔ رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان ـ را که کفار در کفر خویش انجام می‌دهند؛ ابطال نموده و هدر می‌گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و باز داشتن دیگران از راه الله، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

امام زمخشری فرموده است: حقیقت «اضلال اعمال» یعنی ضایع کردن آن به طوری که کسی آن را نپذیرد و موجب ثوابی نشود؛ مانند شتری گم گشته و بی صاحب که هیچ کس به حفاظت و پرستاری آن نمی پردازد. و منظور از اعمالشان اعمالی است که در کفر انجام داده‌اند و آن را «مکارم اخلاق» مینامیدند. از قبیل صله‌ی رحم و آزاد کردن اسیران و پذیرایی از مهمان و حفظ حقوق همسایگی. (تفسیر کشاف ۲۵۰/۴).

اسباب نزول آیات 1 – 2 :

ـ ابن ابو حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: «آیة الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» در بارهٔ مشرکان مکه و «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در شان انصار نازل شده است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمده است .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴿٢﴾

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام داده اند و به آنچه که بر محمد نازل شده است، ایمان آوردند، چون که آن حق است و از سوی پروردگارشان آمده است، (الله)

گناهانشان را از آنان محو می‌کند و حال و وضعشان را برای کارهای نیک اصلاح و سامان می بخشد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« نُزِّلَ »: نازل شد. « كَفَّرَ »: پوشید، زدود.«أَصْلَحَ»: روبه راه کرد، بهبود بخشید. « بَالَهُمْ »: حال و وضعشان، کار و بارشان، سرنوشتشان ، [یوسف / ۵۰]، [طه/۵۱].

تفسیر :

ولی کسانی که ایمان آورده و عمل صالح دارند و برانچه برمحمدﷺ نازل شده ایمان دارند، خدا گناهانشان را می پوشاند و حال آنها را اصلاح میکند چرا که از حق پیروی و متابعت میکنند.

در این هیچ جای شک نیست که: ایمان و عمل، از یکدیگر جدا شده نمیتواند، و ایمان هم زمان دارای ارزش و قیمتی است که به اطاعت کامل از دستورات الهی بیانجامد. و پیروی از دستورات أنبياء عليهم الصلوه أجمعين، طبق مِلاك و مِعيار حق است. و در یک جلمه باید گفت: احکام و شریعت دین مقدس اسلام، برای رُشد و تربیت انسان است. و معیار حقّ وحقیقت، مطابقت با وحی ودستورات الله تعالی است.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ﴿٣﴾

این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این چنین الله برای مردم مثال‌های ایشان را بیان می دارد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ» : الله برای مردم مثل هایشان را می زند، مثل هایشان را بیان می کند.

تفسیر :

عاقبت خوبی وبدی انسان، تابع افکار واعمال اوست، هر راهی که در مقابل حقّ قرار گیرد، باطل و بی اساس است و میان حق و باطل، راه سومی وجود ندارد.

باطل، ازجانب انسان است و به خدا نسبتی ندارد ولی حق از سوی الله تعالی است و حقایق آسمانی پوچ نیستند.

و نباید فراموش کرد که: باطل‌گرایی، در نهایت انسان را به کفرسوق میدهد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (4 الی 9) درباره حکم جهاد ، وموضوعاتی در باره ، اسیر و کشته در قرآن کریم ؛ بحث بعمل آمده است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴿٤﴾

هنگامي كه با كافران در میدان جنگ رو به رو میشوید گردنهایشان را بزنید، تا آنکه آنها را مغلوب سازید (و چون در دست شما اسیر شوند) پس آنان را محکم ببندید. باز آنان را به احسان یا در بدل فدیه رها کنید تا جنگ بارهای سنگین خود را بگذارد و پایان یابد، این

است (حکم الله) و اگر الله میخواست از آنان انتقام میگرفت ولی میخواهد برخی از شما را با برخی دیگر بیازماید. و کساني که در راه الله کشته شدند الله هرگز اعمالشان را ضایع نمیکند.(۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لَقِيتُمُ » : روبه رو شدید، برخورد کردید. «ضرب الرقاب» : ← ضرب، مصدر و به معنای فعل امر «إضربوا» است: گردن های شانرا را بزنید و ایشان را بکشید..

«رقاب:» رقبه: گردن. جمع آن رقاب است. «فَضَرْبَ الرِّقَابِ»: مصدر در معنی امر است .«أثخنتموهم»: ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف کردید و از پای درآوردید.«حتی تضع الحرب أوزارها»: تا جنگ به پایان می رسد.«شدوا»: فعل امر است از شد به معنی محکم بستن.«اثخنتموهم: ثخن (بر وزن عنب) غلیظ شدن و محکم شدن است. راغب گوید: «ثخن الشيء» آن گاه گویند که چیزی غلیظ شود و از جریان باز ماند (مثل غلیظ شدن شیره) و به آنکه زخم زنند و از حرکت باز ماند به طور استعاره گویند «ثخنته ضربا» منظور از آن در آیه زخمی کردن و عاجز نمودن است.

«شدوا» فعل امر است از شد به معنی محکم بستن.«الوثاق»: ریسمان و طنابی که اسیران و بندیان با آن محکم بسته می شوند.و یا هم «وثاق»: (بفتح واو و کسر آن) چیزی یا وسیلهٔ بستن مثل طناب است که با آن می بندند مانند زنجیر و ریسمان. به معنی بستن نیز آید نظیر «وَلا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ».

«أثخنتموهم»: از «ثخن» به معنای غلبه کامل و زمینگیر کردن دشمن است.

یعنی ایشان را با کشتن و مجروح کردن ضعیف نموده واز پای در آوردید (ملاحظه شود: (سورۀ: انفال آیۀ67).«منا:«منت گذاشتن، تقدیر آن «تمنون منا» است.«مَنّاً»: منّت نهادن. مراد آزاد کردن اسیر بدون عوض و تاوان و غرامت جنگی از دشمن است. مفعول مطلق فعل محذوفی است.«فداء: «فداء و فدیه: عوض، مصدر نیز آید به معنی عوض گرفتن تقدیر آن «تفدون فداء» است.«فِدَآءً»: فدیه تاوان و غرامت جنگی.«حتی تضع الحرب أوزارها»: تا جنگ به پایان می رسد.«اوزار»: اوزار در آیۀ مبارکه به معنی اسباب و سلاحهای جنگ است.«أَوْزَار»: جمع وِزْر، بارهای سنگین نیز آمده است. (ملاحظه شود: سورۀ: نحل، آیۀ 25، سورۀ طه، آیۀ 87). «حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»: تا جنگ به پایان می رسد. «ذلِکَ»: پروگرام این است. به همین منوال است . «إِنْتَصَرَ مِنْهُمْ»: بر آنان غالب و از ایشان انتقام گرفت.«فَلَن يُضِلَّ...»: (ملاحظه شود سورۀ: محمد، آیۀ1) (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل.)

تفسیر :

در تفسیر التسهیل لعلوم التنزیل: آمده است: در اصل «فاضربوا الرقاب ضربا»: بوده، بعدا فعل حذف و مصدر جانشین آن شده است. منظور این است که آنها را بِکُشید و از پا در بیاورید. اما به «ضرب الرقاب» بیان شده است که در غالب اوقات، قتل چنین است. (مراجعه شود به تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل: ۴/۴۶، تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741 ق).

«حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا اَلْوَثٰاقَ»: تا وقتی که آنها را شکست داده و کشته و زخمی فراوان از آنان گرفتید و نیروی مقاومتشان به آخر رسید، آنگاه از کشتن آنها دست بردارید و آنها را به اسارت بگیرید.

مفسر زمخشری فرموده است: در عبارت «فَضَرْبَ اَلرِّقٰابِ»: غلظت و شدتی مکنون است

که در لفظ «قتل» نیست؛ زیراقتل را به فجیع ترین وجه به تصویر میکشد. «ضرب الرقاب» یعنی قطع کردن گردن، و پراندن سر از بدن. سپس در مورد این غلظت افزوده و گفته است: «فَاضْرِبُوا فَوْقَ اَلْأَعْنٰاقِ وَ اِضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنٰانٍ». ومعنى «أَثْخَنْتُمُوهُمْ» یعنی بسی را کشتید و با آنان با خشونت برخورد کردید. «فَشُدُّوا اَلْوَثٰاقَ» یعنی آنها را اسیر کنید. وثاق یعنی بند، اعم ازاین که ریسمان باشد یا غیره فرقی ندارد.(تفسیر کشاف ۲۵۱/۴.).

اسباب نزول آيۀ 4 :

966- ابن ابو حاتم از قتاده روایت می‌کند: در روز احد رسول الله (در گردنه کوه قرار داشت و عده‌ای از یارانش زخمی و شهید شده بودند. مشرکان در آن روز به صدای بلند گفتند: اعلی هبل، مسلمانان فریاد زدند، الله اعلی و اجل: خدا برتر و بزرگوارتر است. مشرکان گفتند: ما عزی داریم و شما عزی ندارید. رسول الله به مسلمانان دستور داد بگویید: الله مولانا ولا مولی لکم: پروردگار یار ویاور ماست شما الله و یاور ندارید. بنابر این در آن روز«وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد.

«فَضَرْبَ الرِّقَابِ» «گردنهایشان را بزنید» چرا در آیۀ مبارکه برزدن گردن تأکید بعمل آمده است، مفسران به فهم اعجازی این جمله اشاره نموده میفرماید: اکثراً قتل ها با قطع گردن صورت می گیرد، و نیز بریدن گردن و درو کردن عضوی که رأس بدن که یکی از بالاترین و نیکوترین عضو بدن میباشد، دلیل واضح است به قیام و برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است.

خوانندۀ محترم !

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: «من»: به معنی رها کردن بدون عوض است و«فداء»: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت میرهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آنکه جنگ بارهای خود را فرو گذارد» یعنی: تا آنکه جنگجویان سلاح های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آنکه دشمنان محارب، سلاح هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند.

خاطر نشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان اینکه بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان اینکه به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا اینکه از آنان فدیه (عوض) به خواهد اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیه (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی جنگی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده برآن، به دلیل این فرموده خداوند

متعال: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ» (سورۀ الأنفال: 67).
«بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آنکه در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند».

فلسفۀ جِهاد در اِسلام :

قبل از همه باید گفت که: «جِهاد» به معنی کوشش در راه شناسانیدن دین الله اسلام به مردم جهان و نشرِ آن بین جهانیان.

جهاد یعنی جنگیدن در راه پیشرفت دین الله تعالی. جِهاد از جهد گرفته شده که به معنی مشقت

است. در اصطلاح فقهاء «الجهاد قتال الکفار لنصرة الاسلام». این باب به بیان احکام جهاد اختصاص دارد.

جهاد در راه الله یک سال بعد ازهجرت رسول الله ﷺ ازمکه مکرمه به مدینه منوره مشروع شد.

اصل در مشروع بودن جهاد در راه خدا کتاب، سنت و اجماع است. طوریکه در (آیۀ: 216 سورۀ البقره) که بر مشروعیت جهاد دلالت دارد، میخوانیم:

«كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ» (فرض شد بر شما جهاد).

ودر (آیۀ 36، سورۀ التوبه) آمده است: «وَقَٰتِلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةٗ كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةٗۚ». (با همه‌ی مشرکان جهاد کنید، همانگونه که همه‌شان با شما میجنگند).

همچنان درحدیثی آمده است: «الْجِهَادُ مَاضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: (جهاد تا روز قیامت بر قرار است و ادامه دارد. احادیث بی شماری نیز وجود دارد که فرضیت جهاد را می رسانند. از جمله در حدیث صحیحین آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: خدا به من امر فرمود تا با کافران جهاد نمایم تا موقعی که بگویند لا اله الله: نیست معبودی به حق در سراسر وجود غیر از الله.

اجماع امت نیز بر مشروع بودن جهاد در راه الله دلالت دارد. جهاد نه تنها به شمشیر و انواع سلاح‌ها است بلکه با زبان تبلیغ نمودن دینِ حق جهاد است، با قلم ثابتکردن حق بودن دین اسلام و به کافران رسانیدن دعوت اسلام همه جهاد است.

جِهاد بعد از هجرت فرض کفایی است در هر سال:

جهاد در راه الله (بعد الهجرة فرض کفاية کل سنة) یعنی جهاد بعد از هجرت رسول الله ﷺ ازمکّه مکرمه به مدینه منوره فرض کفایی است درهرسال برقسمتی از مسلمین تا عزت اسلام همیشه برقرار باشد و فرض عین نیست. برای اینکه اگر بر فرد فرد مسلمین جهادکردن فرض بود و همه به جهاد میپرداختند معاش و زندگی مردم تعطیل میشد. وقتی که همه‌ی مسلمین باید در میدان جهاد باشند چه کسی به زراعت، صنعت، تجارت، وغیره میرسید. درآیۀ 95، سوره النساء آمده است: «لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ».(برابر نیستند مردمی که بدون عذر در خانه نشسته‌اند با مردمی که مشغول جهاد در راه خدا هستند و خداوند به همه‌ی مؤمنان از مجاهدان و غیر مجاهدان وعده‌ی بهشت داد».

اگر جهاد فرض عین بود آنانیکه به جهاد نمی‌رفتند عاصی می شدند و عاصی هیچگاه وعده بهشت ندارد.

فرض کفایت جهاد به این صورت انجام می شود که امام و خلیفة المسلمین مرزهای کشور اسلام را با مردان لایق و با کفایت پر سازد، قلعه ها و خندق ها اطراف قریه های هم مرز با کافران را محکم سازد و به فرمانروایان دستور دهد که همیشه مرزها را محفوظ و دژها و پایگاه ها را معمور بدارند. همچنین فرض کفايي جهاد حاصل می شود که امام یا جانشین او به شهرهای کفر برای جهاد داخل شوند، تا همیشه عزت از آن مسلمین باشد و کافران را یاری تعدّی بر دیار اسلام نباشد. همچنان که گفته شد جهاد در راه خدا همیشه فرض کفایت است که اگر تعدادی از مسلمانان به این امر مهم قیام نمایند گناه آن از گردن امت می افتد و اگر همه مسلمین دست از جهاد بکشند همه گنهکار می‌شوند. جهاد با کافران همیشه فرض کفايي است:

جهاد چه وخت فرض عین می شود:

جهاد زمانی فرض میشود (الا ان یحیط العدو بنا فیصیر فرض عین) یعنی در صورتی که کفار داخل یکی از شهرهای ما بشوند. در این صورت جنگیدن برای بیرون راندن کفار بر همه‌ای ما مسلمانان فرض عین می شود، بر فقیر و غنی، کوچک و بزرگ و زنی که نیرو و قدرتی داشته باشد و مرد، برده و آزاد؛ چه کسانی که در آن شهر هستند و چه کسانی که نزدیک آن شهر باشند. تسلیم شدن درست نیست مگر برای کسیکه آمادگی به جنگ نیابد و وسایل و سلاح نداشته باشد او میان تسلیم‌شدن و جنگیدن مخیَّر است. زن مسلمان وقتی می تواند تسلیم شود که بداند به ذِلّت نمی افتد.

«ویقاتل اهل الردة قبل اهل الحرب مقبلن ومدبرین ولا یقبل منهم الا الاسلام او السیف». با مرتدان پیش از جنگ با کافران حربی باید جنگیده شود؛ برای اینکه ردّه زشت‌ترین انواع کفر است. با مرتدان جنگ می‌شود خواه در حال پیشروی باشند یا در حال عقب نشینی. از مرتدان جز اسلام که مسلمان بشوند و یا از دم تیغ بگذرند چیز دیگری قبول نمی شود. یعنی اول مطالبه می شود به مسلمان شدن. اگر قبول نکردند با شمشیر کارشان ساخته می شود.

ویجب عرض الاسلام اولاً علی الکفار:

واجب است که ابتداء اسلام را بر کفّار عرضه بداریم؛ این در صورتی است که میدانستیم دعوت اسلام به آنان نرسیده. آنان را اختیار دهیم که از سه کار یکی را اختیار نمایند: مسلمان شدن که اگر اسلام را قبول نمودند با ما برادر خواهند شد و ما و ایشان در حقوق برابر خواهیم بود. جزیه دادن در صورتی که اسلام را قبول نکنند و بخواهند بر دین خود بمانند. این برای کسانی است که کتاب آسمانی داشته‌اند مثل یهود، نصارا و کسانی که شبهه‌ی کتاب داشته‌اند مثل مجوس و زردشتیان. آخرین طریق یعنی قبول جنگ در صورتی که نه اسلام را پذیرفتند و نه حاضر شدند جزیه بدهند.

اسلام می‌خواهد راه دعوت برایش باز باشد و بتواند دعوت اسلام را به همه‌ای مردم جهان برساند، تا مردم با اسلام آشنا بشوند. وقتیکه مردم دانستند اسلام چگونه دینی است و پیروی آن مایه‌ای نیکبختی دنیا و آخرت است اگر قبول نکردند: «لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ» [البقرة: 256]. «اجباری در دین نیست؛ راه راست از گمراهی جدا شده است».

اختیار در دست مردم است، وقتیکه اسلام این را نشان داد از همه‌ای آن‌هایی که اسلام را قبول کرده‌اند دفاع می نماید و از قبول مبلغ ناچیز جزیه در حفظ حقوق شان، خواهانِ آزادی انتشار اسلام است.

کافران بر دو قسمند: ذمّی که در ذمه و عهده‌ی مسلمین هستند و همچنین کسانی که به آن ها امان داده شد و همچنین مردمی که میان آنان و مسلمانان آتش بس برقرار شده است در این قسم داخل‌اند.

شأن نزول آیهٔ مبارکه :

در مورد شأن نزول این آیهٔ مبارکه ابن ابی حاتم از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: «**وَٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ**» (محمد: 4) درروز اُحُد درحالی نازل شد که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

حکم قرآن عظیم الشأن در بارهٔ اسراء جنگی غیر مسلمان:

حکم قرآن عظیم الشأن در باره‌ی اسیران جنگی غیر مسلمان، نه به برده گرفتن است و نه کشتن؛ بلکه آزاد نمودن ایشان است بدون عوض یا در قبال چیزی!

قبل از همه باید گفت که: به هیچ وجه درست نیست غیرمسلمانان بیطرف یا غیر جنگجو و صلح طلب، توسط مسلمانان آزار داده شده و با ایشان وارد جنگ شوند؛ اما غیر مسلمانانی که به امت اسلامی تعدی نموده و با آنان وارد جنگ شوند، مسلمانان می‌توانند مقابله به مثل کرده و از خود دفاع نمایند، طوریکه (آیه 194 سوره بقره) میفرماید: «فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ» (پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید.).

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ﴿٥﴾

به زودی ایشان را هدایت میکند و حال و وضعشان را نیکو و اصلاح میسازد.(5)

تفسیر :

شهادت در راه الله ، همه‌ی نابسامانی های انسان را جبران می‌کند؛ لغزش‌ها بخشیده و عیب ها نادیده گرفته می شود.

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ﴿٦﴾

و آنان را در جنتی که در دنیا براي آنان وصف کرده وارد میکند.(6)

تشریح لغات واصطلاحات :

« عَرَّفَهَا لَهُمْ » : توسط پیغمبران و کتابهای آسمانی بهشت را برای شان شناسانده است .منازل وقصر ها وخصوصیت ونوعیت هر یک را با الهام بدیشان معرفی نموده است ، بگونه‌ای که هر کس جایگاه زندگی پرنعمت خود را در جنت می‌داند ، و به هنگام ورود به جنت یکسره به سوی مقام و مکان خود می‌رود .

تفسیر :

یعنی: شناخت شان از جنت تا سرحدی است که بی هیچ راهنمایی‌ای ضرورت دیده نمیشود، زمانیکه وارد جنت میشوند، یکراست به سوی منازل خویش میروند، گویی از همان زمانیکه متولد شده اند ساکن جنت باشند.

مجاهد گفته است: هر کس به منزل و مسکن خود راه مییابد و اشتباه نمی‌کند، طوریکه از ابتدای خلقت در آن ساکن بوده‌اند. (البحر ۷۵/۸.)

در حديث شريف به‌روايت بخارى آمده است كه رسول الله ﷺ فرمودند: «والذي نفسي بيده إن أحدهم بمنزله في الجنة أهدي منه بمنزله الذي كان في الدنيا». «سوگند به ذاتى كه جانم در دست اوست، شخص بهشتى، به منزل خود در بهشت راهياب‌تر است نسبت به منزلى كه در دنيا داشته است».

به قولى معنى «عَرَّفَهَا لَهُمۡ» اين است: الله تعالى جنت را براى جنتيان به خوشبوترين عطرها و خوشبويى‌ها معطر و خوشبو گردانيده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴿٧﴾

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! اگر الله را يارى كنيد ؛ الله (هم) شما را يارى ميكند و گامهايتان را استوار وثابت ميدارد. (٧)

تفسير:

يعنى اى كسانى كه به الله متعال و رسولش ايمان داريد، اگر الله سبحان وتعالى را با اطاعت از اوامرش، متابعت پيامبرش، عمل به شريعتش و جهاد در راهش با نفس، مال، زبان، قلم و ديگر روشها يارى كنيد، الله شما را بر دشمنان تان يارى كرده عزت مى بخشد و با فرود آوردن آرامش و ثبات، شما را در جنگ ثابت قدم مى سازد و آنگاه از جنگ نمى گريزيد.

در ضمن قابل ياد آورى است كه: دريافت الطاف الهى، به تلاش خود انسان بستگى دارد.

و اين بدين معنى است كه: انتظار نصرت الهى بدون سعى و تلاش، توقّعى بى جاى است وبيمورد.

ازجانب ديگر در آيهٔ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ...» لازمهٔ ايمان، اقدام عملى در جهت نشر و بخش دين الهى است.«تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» مكافات و مجازات الهى، با عملكرد انسان همگون است.

ـ طوريكه گفته آمديم هركس با فكر، زبان و عمل خويش، دين اسلام را يارى كند، خداوند متعال نيز او را حمايت مى‌كند. در ضمن بايد گفت كه: در ميان امدادهاى الهى، ثابت قدم بودن، برجسته‌ترين آنهاست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴿٨﴾

و كساني كه كفر ورزيدند، مرگ و هلاكت بر آنان باد و الله اعمال شان را تباه داد.(٨)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«**تعسا**» هلاک. نابودى.

تفسير :

اين بدين معنى است كه : قدمهاى مؤمنان استوار وثابت كرده ميشود برعكس كافران بر روى انداخته ميشوند – و همچنانكه از طرف الله تعالى بمؤمنان كمك و امداد ميرسد برخلاف آن كارهاى كفار بر باد داده ميشود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴿٩﴾

اين براى آن است كه آنان آنچه را خدا نازل كرده است مكروه پنداشتند، پس الله هم اعمالشان را تباه و بى اثر كرد. (٩)

تفسير :

مفسر زمخشرى در تفسير آيه مباركه مى نويسد : يعنى از قرآن و تكاليف و احكام مندرج

در آن ناخرسند بودند؛ چون آنان با لجام گسیختگی و فرو رفتن در شهوات و هوس‌ها و بی بندوباری و لذت بردن انس گرفته بودند، پس قرآن و احکام آن بر دوش آنان سنگینی می‌کرد و بر آنان گران می آمد. (کشاف ۲۵۳/۴.)
فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴿9﴾ لذا اعمال آنها را ضایع و تباه می‌کند؛ زیرا ایمان شرط قبول اعمال است و شرک تباه‌کننده‌ی عمل است. (در تفسیر الظلال القرآن آمده است : احباط اعمال تعبیری تصویری و از شیوه‌های قرآن است. حبوط یعنی باد کردن شکم حیوان بر اثر خوردن علف یا گیاهی سمی که آن را تلف میکند، و کافران هم اعمالشان باد می‌کند و منجر به نابودی و تباهی میشود. صورت و حرکتی است که باحال ناخرسندان از آیات منزل از جانب خدا مطابقت دارد.
سپس به اعمال باد کرده و همچون شکم حیوانی که گیاه سمی خورده است، مباهات کردند. الظلال القرآن ۲۵/۶۰.) یعنی «این» تباهی، ناکامی و سیه روزی شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که الله فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» الله تعالی به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر انجام میدادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمیشود.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی ازچگونگی احوال کافران و مؤمنان بحث بعمل آمد ، اینک در آیات متبرکه (10 الی 15) یکبار دیگر بندگان را به توجه و تأمل در آثار پیشینیان بدکردار ونافرمان ، واحوال مؤمنان وچگونگی بهشت وا می دارد، که شاید مایه ی عبرت و بیداری باشد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا﴿۱۰﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنان بوده‌اند چگونه بود، چطور شد؟ الله آنان را نابود کرد و برای کافران نیز (سزای بد) مانند آن خواهد بود.(10)

تشریح لغات واصطلاحات :

« أَفَلَمْ يَسِيرُوا »:آیا سیر و سفر نکرده اند؟ « دَمَّرَ اللَّهُ »: الله نابود کرد، خدا هلاک کرد.
« أَمْثَالُهَا »: نظایر و همانند آن.

تفسیر :

در قرآن عظیم الشأن ازنابودی و هلاکت مردم، بر اساس عملکرد و خلق و خوی آنان که صورت گرفته است، یاد آوری بعمل اورده است، برخی از این مردمان از اینکه دست به تمرد وطغیان زدند به غضب وهلاکت دچار شده اند، بطور مثال قوم عاد وثمود: «**فَأَمَّا ثَمُودُ** فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (سورۀ حاقّه، آیۀ 5) (پس قوم ثمود به خاطر طغیان‌گری نابود شدند.) «ثَمُودُ»: از جمله اقوامی است که پیامبر آن صالح نام داشت. این قوم بر اثر حادثه و بلائی که بی نهایت شدید یعنی «الطَّاغِيَة» بود از بین رفتند.
ثمود ازجمله اقوامی اند در شبه جزیره عربستان، هزارسال قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد ﷺ در عربستان زندگی بسر می بردند.

داستان قوم ثمود را پروردگار با عظمت چند باری در قرآن عظیم الشأن از آن جمله در سوره های (هود) و (شعراء) و (قمر) و (شمس) ذکر نموده است که از همه مشرح تر در مورد احوال قوم ثمود در داستان سورۀ هود می باشد.

هلاکت قوم ثمود:

در سورۀ الشمس داستان طغیان این قوم سرکش چنین بیان یافته است: «كَذَّبَتۡ ثَمُودُ بِطَغۡوَىٰهَآ﴿11﴾ إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا﴿12﴾ فَقَالَ لَهُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقۡيَٰهَا﴿13﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمۡدَمَ عَلَيۡهِمۡ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمۡ فَسَوَّىٰهَا﴿14﴾ وَلَا يَخَافُ عُقۡبَٰهَا﴿15﴾ [الشمس: 11-15].

(مانند) قوم ثمود که به سبب سرکشی رسول الله را تکذیب نمودند.(12) آن وقت که بدبخت‌ترین آن‌ها برخواست.(13) پس رسول الله به آن ها گفت: شترِ (آفریدۀ) الله و آب خوردن آن را بگذارید. (14) پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان را هلاک کرد و آن عقوبت همۀ آن‌ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمیترسد.)

مفسرین می نویسند اولین کسی که بر شتر حمله ور شد شخصی بنام «قُدار پسر سالف» نام داشت، تعداد مجموعی این افراد لجوج که در قتل شتر دست داشتند و بر شمشیر های خویش بدان حمله ور شدند به 9 نفر میرسید، طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیۀ 48 سورۀ النمل میفرماید: «وَكَانَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ تِسۡعَةُ رَهۡط يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ﴿48﴾ مفسرین می افزایند: در آن شهر (که حجر نام داشت) نُه گروهک بودند که در سر زمین تباهی میکردند و به اصلاح نمی پرداختند.

این یاغیان مفسد بعد از اینکه شتر را بقتل رسانیدند، خواستند، حضرت صالح، رانیز بقتل برسانند، بخصوص بعد از اینکه آن‌ها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد. «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمۡ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٖۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ» [هود:65].(پس آن ماده شتر را کشتند، پس (صالح) گفت: تا سه روز در خانه‌های خود برخوردار شوید، این وعدۀ بی دروغ است.)

الله تعالی سنگ هایی از آسمان بر این 9 نفر حواله کرد همگی آن ها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر میفرماید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آن‌ها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع آفتاب صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آن ها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه های بی جان و لاشه های پوسیده و گندیده شان نقش بر زمین شد:«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمۡدَمَ عَلَيۡهِمۡ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمۡ فَسَوَّىٰهَا﴿14﴾ وَلَا يَخَافُ عُقۡبَٰهَا﴿15﴾ [الشمس: 14- 15]. (پس او را تکذیب نمودند و شتر را کشتند، پس به سزای گناهانشان، پروردگارشان بر آنان عذاب نازل کرد و ایشان راهلاک کرد وآن عقوبت همۀ آن ها را با خاک برابر کرد. (15) و الله از عاقبت کار نمی ترسد.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری).

هلاکت قوم عاد به باد «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج خود رسید و نصیحت او برای آن ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را برمناطق مسکونی شان قطع نمود. تا اینکه بلا و سختی بر آن ها شدت گرفت به فریاد رسی و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری بر آن ها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، طوری فکر کردند که این ابر ها نشانه و مژدهی بارش باران است و به اصطلاح دعای آن ها قبول شده و مشمول رحمت خداوند واقع شدهاند. ولی زمانیکه سایه ابر ها بالای سر شان رسید آنرا بسیار سیاه یافتند، خوف و ترس وجود آن ها رافرا گرفت. بعد باد بر آن ها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند متعال هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آن ها مسلط کرد سر انجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و اجساد مردۀ آن ها همچو تنۀ درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

الله تعالی هود و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم و نشان های از دیار آن ها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

«فَلَمَّا رَأَوۡهُ عَارِضا مُّسۡتَقۡبِلَ أَوۡدِيَتِهِمۡ قَالُواْ هَٰذَا عَارِض مُّمۡطِرُنَاۚ بَلۡ هُوَ مَا ٱسۡتَعۡجَلۡتُم بِهِۦۖ رِيح فِيهَا عَذَابٌ أَلِيم﴿24﴾ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيۡءِۭ بِأَمۡرِ رَبِّهَا فَأَصۡبَحُواْ لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمۡۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي
ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ﴿25﴾ (الأحقاف: 24- 25).

(پس چون تودۀ ابر را دیدند که بهسوی درههایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب میخواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است.(25) همه چیز را به امر پروردگارش نابود میکند. پس چنان شدند که جز خانه هایشان چیزی دیده نمی شد، این چنین مجرمان را سزا می دهیم.).

باد «ریح العقیم»:

قرآن عظیم الشأن این باد را بنام «ریح العقیم» نامگذاری نموده میفرماید: «وَفِي عَادٍ إِذۡ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمُ ٱلرِّيحَ ٱلۡعَقِيمَ﴿41﴾ مَا تَذَرُ مِن شَيۡءٍ أَتَتۡ عَلَيۡهِ إِلَّا جَعَلَتۡهُ كَٱلرَّمِيمِ﴿42﴾ (سورۀ الذاریات: 41- 42). (و در (داستان) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (42) بر هر چیزی که می وزید آن را باقی نمیگذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده میگردانید.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته شیخ علی صابونی (عقرب 1394شمسی، 1436 هجری)

نزول عذاب الهی :

خداوند متعال در برخی از اوقات به دلیل فساد جامعه و یا ارتکاب به معصیت و خارج شدن از حد و مرزها، برای متنبه کردن انسانها و یا تنبیه دنیوی آنها، بر سرشان مصیبت و بلا های نازل میکند وآنان را مشمول قهر و غضب الهی قرار میدهد، طوریکه در قرآن عظیم الشأن در داستان قوم عاد و ثمود بدان اشاره شده است.

واقعاً این اقوام در یاغی گیری و بغاوت، از حد و مرزها خارج شده بودند و امیدی به اصلاح در میانشان نبود، و لذا با دعای انبیای خود مورد قهر و غضب پروردگار با عظمت قرار گرفتند.
ولی ناگفته نماند که در طول تاریخ حالتی پیش آمده است که پروردگار با عظمت به قصد آزمایش و ابتلای انسانها، آنان را در مصایب و گرفتاری و بلاها می اندازد و بدین وسیله آنها را مورد امتحان قرار می دهد.
و هرگاه بر بنده ی مسلمانی مصیبت و بلایی نازل شد، بشرطیکه ناشکری نکنند و صبوری پیشه نماید و با توکل به خداوند متعال در مسیر رفع بلا گام بردارد، خداوند عزوجل آن سختی را از دوشش بر می دارد و حتی آنرا کفاره ی گناهانش می کند.
طوریکه در حدیثی روایت شده حضرت ابو هریره رضی الله عنه می خوانیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِبْ مِنْهُ».
(بخاری:5645) یعنی: رسول الله ﷺ فرمود: «به هرکس که خداوند اراده خیر داشته باشد, او را گرفتار بلا میسازد».
و باز ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَّأُ بِالْبَلاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخاری:5644) یعنی: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مؤمن، مانند ساقة گیاهی است که از هر طرف، بادی به سراغ اش می آید و او را کج می کند. و هنگامی که باد، آرام می گیرد، راست می شود. (همیشه در بلا و مصیبت بسر می برد و این مصیبت ها باعث کفارة گناهان اش میگردند).
اما فرد فاجر، مانند درخت کاج، سخت و استوار است تا اینکه مرگ اش فرا میرسد و خداوند اورا نابود میگرداند». (یعنی کمتر دچار گرفتاری میشود).
و ابوسعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما میگویند: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلا وَصَبٍ، وَلا هَمٍّ وَلا حُزْنٍ، وَلا أَذًى وَلا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلاَّ كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخاری:5642) یعنی: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان، دچار هیچگونه خستگی، بیماری، نگرانی، ناراحتی، گرفتاری و غمی نمیشود مگر اینکه خداوند به وسیلة آنها، گناهانش را میبخشد. حتی خاری که به پایش میخورد» (باعث کفارة گناهانش میشود).
بنابر این هرگاه بنده ی مومن متقی در بلا و مصیبتی قرار گرفت، باید آنرا به نعمت تبدیل کند! چگونه؟ با صبوری و سپاسگذاری کردن و راضی شدن به تقدیر الهی وتوکل کردن به او در دفع آن سختی. تا بدین ترتیب آنرا کفاره‌ی گناهانش کند.
با این وجود ممکن است گاهی بعضی از انسانها از حدود الهی تجاوز کنند و در اعماق گناه فرو روند، و خداوند متعال قسمتی از گناهانش را در این دنیا مجازات می کند و وی را در بلا می اندازد تا شاید بخود آید و دست از معصیت بدارد و توبه کند، و یا به سبب فسادشان بر روی زمین، آنها را به مصائب بزرگ می اندازد و بدین طریق آنها را محو نابود سازد.

چنانکه الله تعالى ميفرمايد: «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ» (شورى 30). يعنى: اگر شما را مصيبتى رسد، به خاطر كارهايى است كه مى كنيد و خدا بسيارى از گناهان را عفو مى كند.

علامه عبدالرحمن سعدى در تفسير (شورى 30) مينويسد: «خداوند متعال خبر ميدهد كه هر مصيبتى به جسم يا اموال يا فرزندان بندگان ميرسد يا آنچه را كه دوست دارند و برايشان عزيز است، از دست مى دهند، به خاطر كارهاى بدى است كه انجام مى دهند و خداوند از بسيارى از كارهاى بندگان گذشت مى كند. پس خداوند متعال بر بندگان ستم نمى كند ولى آنها خودشان بر خويشتن ستم ميكنند. «وَلَو يؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهرِهَا مِن دَآبَّة» و اگر خداوند مردم را به خاطر كارهايى كه كرده اند، مواخذه مى كرد، هيچ جنبنده اى را روى زمين باقى نمى گذاشت. خداوند كه كيفرها و عذاب ها را به تاخير مى اندازد بدان خاطر نيست كه آن را فراموش كرده يا توانايى ندارد، بلكه در مى گذرد».

و به قول بعضى از مفسرين: آيۀ كريمه (شورى 30) مخصوص به كافران ميباشد. يعنى: كافران به‌سبب گناهانشان به مصيبتها دچار مى‌گردند، بى‌آن‌كه اين مصيبتها كفاره‌كننده گناهى از گناهانشان بوده يا پاداشى را برايشان به همراه داشته باشد چنان‌كه الله تعالى، مجازات دنيوى آنان را در برابر بسيارى ديگر از گناهانشان فرو گذاشته و به‌سبب آن گناهان در دنيا عذابشان نميكند بلكه تا سراى آخرت مهلتشان ميدهد.

و باز الله سبحان وتعالى ميفرمايد: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِى عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم 41).

يعنى: فساد، در خشكى و دريا بخاطر كارهايى كه مردم انجام داده‌اند آشكار شده است؛ خدا مى‌خواهد نتيجه بعضى از اعمالشان را به آنان بچشاند، شايد (بسوى حق) بازگردند!

خلاصه اينكه: خداوند متعال به چند علت بر انسانها مصيبت وارد مى سازد:

اول: به دليل افتادن شخص يا انسانها در گناه و معصيت و فساد،

- تا اينكه اين قوم متنبه شوند و دست از معصيت بردارند و توبه كنند.
- يا آنها را به دليل فساد بر روى زمين، محو و نابود سازد.

دوم: به دليل ابتلا و آزمايش انسانها.

سوم: به كفاره ى گناهان مسلمان تبديل شود.

خوانندۀ محترم !

در اين هيچ جاى شک نيست كه: مطالعه تاريخ و شناخت سرنوشت ملّت ها، و اقوام گذشته، بخصوص آنعده ازاقوام كه در مقابل پيامبران خويش بغاوت و نافرمانى نموده اند، در جهان بينى و ايمان انسان نقش دارد. سير و سياحت در جهان براى بررسى تاريخ ملّت ها و عامل عبرت و رشد باشد، اشخاص كه از هلاكت گذشتگان عبرت نمى‌گيرند، قابل توبيخ و سرزنش هستند. و بايد گفت: اراده خداوند بر تاريخ و طاغوت ها، غالب و حاكم است.

ياد از تاريخ گذشتگان، عامل صبر در برابر سختى ها و مشكلات است.

قهر الهى در يك و يا هم چند نمونه خلاصه نمى شود، بلكه، او مى تواند به اشكال مختلفى قهر خود را نشان دهد.

همچنان قابل یاد آوری و تذکر است که: تمام جزا ها وعقوبت ها صرف در رورز قیامت بوقوع نمی پیوندد، بلکه برخی از اقوام وبرخی از انسانها، حتی در همین دنیا جزای اعمال را که مرتکب شده می بیند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ﴿١١﴾

این به خاطر آن است که الله کارساز مؤمنان است و کافران هیچ کارسازی ندارند.(11)

تشریح لغات واصطلاحات :

« مَوْلَى » سرپرست، دوست، حمایت گر، یاور. [انفال/۴۰، المولي]، [حج/۱۳ و ۷۸، المولي]، [دخان/۴۱].

شأن نزول :

قتاده در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: اساساً آیه در روز احد نازل شد آنگاه که رسول الله ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان چیغ می زدند: روزی در برابر روزی! ما بت »عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول الله ﷺ فرمودند: «درجواب آنان بگویید: الله مولانا، ولا مولی لکم: الله تعالی مولای ماست و شما مولایی ندارید».(تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴿١٢﴾

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادهاند به باغهایی داخل میکند که نهرها از زیر (قصرها و درختان) آن روان است. و کافران (در دنیا) برخوردار میشوند و می‌خورند (بدون فرق حلال و حرام) طوری که چهار پایان میخورند و در آخرت دوزخ جایگاه آنهاست. (۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

« يَتَمَتَّعُونَ »: بهره مند می شوند، لذت می برند. « مَثْوًى »: جایگاه.

تفسیر :

واقعیت امر این که: اهل ایمان و عمل صالح در مقام و منزلت هستند که الله تعالی خود عهده

دار وارد ساختن آنان به جنت است.

امام فخر رازی میفرماید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف جنت اکتفا می‌کند، «**جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**» زیراهر جا که نهر ها باشد، در آنجا اشجاروسر سبزی است و در هر جا اشجاروسرسبزی باشد، در آنجا میوه است. (تفسیر انوار القرآن).

در ضمن قابل یادآوری است که: مِلاك، پایان کار است وگرنه بهره گیری‌های مادّی، کم و بیش برای همه ای انسانها مساعد است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ﴿١٣﴾

و چه بسیار (اهالی) قریه‌های که آنها از اهالی شهری که تو را از آن بیرون کردند قدرتمندتر بودند و ما آنان را نابود کردیم پس هیچ یار و مددگاری نداشتند.(13)

تشریح لغات واصطلاحات :

« كَأَيِّنْ »: چه بسیار، بسا! [حج/۴۵ و ۴۸]، [همین سوره /۱۳]. « أَشَدُّ قُوَّةً »: نیرومندتر، پرتوان تر.

اسباب نزول آیه 13:

967- ابویعلی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (به قصد هجرت از مکه خارج شد و مقابل غار رسید به سوی مکه نگاه کرد و گفت: تو در نزد من محبوب‌ترین شهر خدا هستی، اگر فرزندانت به زور و ستم مرا بیرون نمی‌کردند هرگز از مکه خارج نمی‌شدم. پس خدا «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ ...» را نازل کرد.

خوانندۀ محترم !

در بسیاری از حالت و اوضاع حوادثی در تاریخ بشریت و بخصوص زندگی پیامبران الهی طوری پیش آمده است، که فشارها و سختی‌ها، و مهاجرات های جبری، عامل حرکت و برکت شده است. از جمله مهاجرت رسول الله ﷺ از مکه به مدینه با فشار ها وسختی ها مواجه بود ولی این هجرت برکت ونور عظیمی را برای بشریت به ارمغان آورد. این مهاجرت و اوضاع و حالت مشقت بار رسول الله ﷺ درس آموزنده برای مصلحان و مبلّغان دینی است که ؛ باید آمادگی کامل برای هر گونه اذیّت و آزاری را از جانب مخالفان خود داشته باشند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴿۱۴﴾

آيا كسي كه دليل روشني از سوي پروردگارش دارد، مانند کسی است که کردار بدش برای او مزین شده و ایشان از هوی و هوس خود پیروی کردند؟(۱۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

« عَلَى بَيِّنَةٍ »: بر دلیلی، بر راه روشنی، بر شناخت کامل.

تفسیر :

«بَيِّنَةٍ» ازکلمۀ «بینونة» (جدایی) آست. در اصل به چیزی میگویند که میان دو چیز فاصله و جدایی ایجاد میکند، طوریکه دیگر هیچ گونه ربط و اتصالی با هم در بین این دو چیز نباشد. بنابر همین دلیل روشن و آشکارا است که؛ حقّ را از باطل جدا می‌کند آنرا «بیّنه» می‌گویند.

پیامبر ﷺ با منطق و بیّنه با دلائل و معجزات به سراغ مردم میآید، ولی کفار به پیروی از هوس‌های خویش با او برخورد می کردند.

بناءً باید گفت که: رسالت پیامبر اسلام همراه با بیّنه است. آن حضرت از جانب الله تعالی مأمور است و از پیش خود حرفی ندارد و بر این امر تأکید می‌ورزد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید: «إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي» (بگو: همانا من ازطرف پروردگارم بر دلیل آشکاری هستم)(سورۀ انعام، 57.).

کُفّار درمقابل این دعوت حق رسول الله ﷺ میگفتند: اگر راست میگویی، چرا قهر خدا بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» نظیر آیه‌ای که میگفتند: اگر این مطلب راست است، خدایا! بر ما سنگ باران، «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ» (انفال، 32.) «استعجال» و عذاب خواهی در اقوام دیگر هم بوده و به حضرت هود و صالح و نوح هم می‌گفتند: اگر

راست میگویی عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنا بِما تَعِدُنا» (اعراف، 70 و 77؛ هود، 32.).

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴿١٥﴾

وصف جنتی که به پرهیزگاران وعده داده شده (چنین است که) در آن جویهایی از آب (زلال و خاص) است که بدبو شدنی نیست، و جویهایی از شیری که مزه‌اش تغییرناپذیر است، و جویهایی از شرابی است که برای نوشندگان لذت بخش است وجویهایی از عسلی است که ناب وخالص است و در آن جا برای آنان هرگونه میوه است و از آمرزش پروردگار شان برخوردارند. (آیا ایشان) مانند کسانی هستند که در آتش دوزخ دائمی‌اند؟ و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که روده هایشان را پاره پاره می‌کند.(15)

تشریح لغات واصطلاحات :

« مَثَلُ » : وصف، صفت. «غیر آسن»: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر نکرده وفاسد نشده باشد، یعنی غیر متغیر. باید متذکر شد که: نعمت های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند.

«مصفی»: صاف و خالص، پالوده، پاک. . باید متذکر شد که: نعمت‌های بهشتی از هر گونه آفت و نقص و تغییر به دورند. در ضمن آب و هوای بهشت، نعمت ها را متغیّر و مسموم و بد بو نمی سازد.

تفسیر :

ابن مسعود گفته است: رود خانه های بهشت از کوهی از مشک می جوشند (مختصر ۲۳۲/۳.) (وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ) و رودخانه هایی از شیری که بی نهایت سفید و شیرین و پرچربی است و هرچند بماند نمی ترشد و آنطور که شیر دنیا فاسد می‌شود، فاسد نمی‌گردد. و در حدیثی مرفوع آمده است: «از پستان حیوانات نیامده است» (مختصر ۲۳۲/۳.)

«وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» و رودخانه هایی از عسل بسیار صاف و خوشرنگ و بو در آن جاری است که از شکم زنبور عسل خارج نشده است. ابو سعود گفته است: «عسل مصفی» یعنی موم و فضولات زنبور عسل با آن مخلوط نیست. (ابو سعود ۷۴/۵.)

«وَ لَهُمْ فِيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ» انها در بهشت از انواع و اصناف متعدد میوه و ثمر برخور دارند.

در حاشیه‌ای بیضاوی آمده است: آوردن ثمرات بعد از نوشیدنی نشان دهنده‌ی آن است که خوردنی های اهل بهشت برای لذت است نه برای رفع احتیاج. (شیخ زاده ۳۴۸/۳) «وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ» علاوه بر تمام اینها، از نعمت‌های روحی نیکو برخور دارند که عبارت است از بخشودگی و مهر و رضایت خدا. در حدیث آمده است: «رضایت من شامل حال شما شده است و بعد از آن هرگز از شما ناراضی نمیشوم». صاوی گفته است: در بهشت در مورد خوردن و نوشیدن باز خواست و محاسبه به عمل نمی‌آید. به عکس دنیا که بر

خوردن و نوشیدن آن باز خواست و عقاب مطرح است. اما در مقابل نعمت های آخرت حساب و عذابی مقررنیست. (صاوی ۸۴/۴)

«كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي ٱلنَّارِ» آیا چنین کسانی به چنین اوصاف و نعمت‌هایی مانند کسی است که برای همیشه در دوزخ میماند؟ استفهام برای انکار است.

یعنی آن‌که در آن نعمت پایدار قرار دارد با کسی که برای همیشه در آتش است، برابر نیست؟ وَ«سُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ»به جای آن نوشیدنی‌ها، آبی بسیار داغ می‌نوشند، و از فرط داغی و حرارتش روده‌ها را پاره می‌کند؟ مفسران گفته‌اند: آب به آخرین درجه‌ی حرارتش می‌رسد، که وقتی به آن نزدیک شوند صورتشان کباب می شود و پوست سرشان می‌افتد. و وقتی آن را بنوشند روده‌ها قطع شده و از دبرشان بیرون می‌ریزد.(تفسیرقرطبی ۲۳۷/۶.)

خوانندۀ محترم !

در آیۀ 12 بطور مختصر در مورد وصفت جنت مطالبی بیان شد «جَنَّاتٍ تَجْرِي»، ولی در این آیه مبارکه تفصیل آن بیان می یابد. «فِيها أَنْهارٌ ... وَ أَنْهارٌ ... وَ أَنْهارٌ» «دلیل این‌که خداوند متعال در این آیه مبارکه؛ از این چهار نوع جویبار ذکری بعمل آورده اینست که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را باهم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش.

برای هر چیزی کمالی است، کمال آب، بو نداشتن و کمال شیر، تغییر نکردن مزه آن و کمال نوشیدنی‌ها، لذیذ بودن و کمال عسل، خالص بودن آن است.

با توجّه به تكرار كلمه «انهار» ميتوان فهميد كه هر يك از شير و عسل و شراب و آب، دارای چندین نهر است.

در حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند».

قابل تذکر است که: تعدّد و تنوّع طلبی، خواست طبیعی بشر است. در بهشت، در کنار نعمت های مادّی و جسمانی، نعمت های معنوی و روحی نیز هست.

نعمت هایی را که بهشتیان دریافت مي كنند، در سایه مغفرت پروردگار است. همچنان باید گفت که: حساب جسم و بدن انسان در قیامت، با جسم و بدن او در دنیا فرق می‌کند.

«حمیم»: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه باهم برابر نیستند.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه وضعیت حال مؤمنان و کافران در هر دو سرا به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (16 الی 23) در باره حال ووضعیت منافقان که از جمله کافران اند وحال ووضعیت مهتدون (راه یافتگان) هنگام گوش فرادادن به آیات عقیدتی و هنگام نزول آیات عملی قرآن عظیم الشأن ، بحث بعمل می آورد .

یادداشت :

در آیات (16 الی 19) در بیان حال کافر، منافق و مؤمن مهتدی در وقت گوش فرا دادن به آیات عقیده و عملی چون: توحید، حشر و نشر، زنده شدن و... است و آیات 20 تا 23 آیات عملی مانند: جهاد، نماز، زکات و امثال اینهاست که مؤمنان راه یافته در انتظار نزول

این آیات و برای آمدنش بی صبرانه چشم به راه بودند، تا بدان وسیله به الله سبحان وتعالی خود نزدیکتر شوند و او را خشنود گردانند؛ اما منافقان هر گاه چیزی از تکالیف بدنی یا مالی نازل می شد، برایشان سنگین بود و به انواع عذر تراشی شروع می کردند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾

و از آنان (منافقان) کسانی هستند که به تو (در ظاهر) گوش می‌دهند، اما وقتی که از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که به آنان علم و دانش بخشیده شده است (به طور تمسخر) می‌گویند: او هم اکنون چه گفت؟ ایشان کسانی‌اند که الله بر دل‌هایشان مهر نهاده است واز هوی و هوس‌هایشان پیروی کرده‌اند.(16)

تشریح لغات واصطلاحات :

«آنفا» چند لحظه پیش.

« يَسْتَمِعُ »: گوش فرا می دهد. « أُوتُوا الْعِلْمَ »:: دانش داده شدند، اهل دانش، دانش یافتگان. «آنفا»: هم اکنون، الآن، هم اینک. « طَبَعَ »:مهر نهاد. [توبه/۹۳]، [نحل/۱۰۸].

تفسیر :

در این آیۀ مبارکه خطاب به رسول الله ﷺ می فرماید: کافرانی که در ظاهر مسلمان هستند، در مجالس تو شرکت میکنند و به قرآن گوش می دهند، از اینکه به حقانیّت تو وکتاب تو ایمان ندارند، قادربه درك و پذیرش آن هم نیستند، بدین بنیاد زمانیکه به پیروانت که نسبت به سخنان تو علم دارند می‌رسند، با تحقیر و تمسخر می گویند: این چه سخنانی است که این مرد می‌گوید؟!

ولی ای پیامبر! گمان نکنی که سخنان تو قابل درك نیست، بلکه روحیه عناد و لجاجت آنها باعث گردیده که خداوند بر دل آنها مُهر نهد و آنان قدرت درك حقیقت را نداشته باشند و فقط تابع هوا و هوس‌های خویش باشند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْکَ»: در میان آن منافقان گروهی به سخنان تو گوش میدهند. «حَتَّى إِذٰا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ»: تا وقتی که از مجلست بیرون می‌روند. «قٰالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ مٰا ذٰا قٰالَ آنِفاً»، به دانشمندان صحابه از قبیل ابن عباس و ابن مسعود می‌گویند: محمد چند لحظه قبل چه گفت؟ ابن کثیر گفته است: خدای متعال از کودنی و کم فهمی منافقان خبر داده است. به طوری که در مجلس پیامبر صلّی الله علیه واله و سلم می نشینند وبه گفتارش گوش میدهند، اما چیزی از آن نمی فهمند. وقتی از نزد او بیرون می‌روند به یارانش میگویند: همین حالا محمد چه گفت؟ سخنان او را درک نمیکنند و به آن اهمیت نمیدهند. (مختصر ۳۳۳/۳.)

«أُولٰئِکَ اَلَّذِينَ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ»: الله متعال به سبب کفرشان بر قلب آنان مهر زده است. «وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ (۱۶)»: و از هوس‌های باطل خود تبعیت کردند.

اسباب نزول آیۀ 16:

968- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: مسلمانان و منافقان با هم دور نبی کریم (جمع می شدند. مسلمانان سخنان پیغمبر را به گوش جان می‌شنیدند و به آن قلباً توجه می‌کردند. منافقان نیز گفتار پیامبر را می‌شنیدند، اما توجه قلبی نمیکردند چون از حضور

مبارک خارج میشدند از مسلمانان می پرسیدند که پیامبر همین اکنون چه گفت؟ پس آیهٔ «وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ.....» نازل شد.

شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴿١٧﴾

و کسانی که هدایت یافته اند خدا بر هدایت شان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است(17)

تشریح لغات واصطلاحات :

« اهْتَدَوْا»: هدایت یافتند. «زَادَ»: افزود. «تَقْوَاهُمْ»: تقوائی که برای نجات انسان از دوزخ و رسیدن آنان به جنت لازم است.در ضمن باید متذکر شد که: تقوا، هدیه و مکافات الهی برای هدایت پذیران است. هدایت واقعی آن است که انسان را به تقوا برساند.

تفسیر :

امام فخر رازي در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: بعد از این که الله متعال توضیح داد که منافق گوش میدهد اما سود نمی برد، دوباره گوش می کند اما فایده نمی برد، بیان کرده است که حال مؤمن هدایت شده به عکس آن است؛ چون گوش می‌دهد و می‌فهمد و به علم خود عمل می‌کند. فایده‌ای که اینجا وجود دارد قطع عذر منافق می‌باشد؛ چون اگر بگوید به خاطر ابهام، گفتار پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم را نفهمیدم، در رد او گفته می‌شود: مؤمن فهمید و مطلب را دریافت نمود، و نفهمیدن تو از تیرگی قلب تو است نه از ابهام سخن او. (تفسیر کبیر ۵۸/۲۸.).

فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ﴿١٨﴾

پس انتظار ندارند مگر قیامت را که به ناگهان به سراغشان آید، که به راستی هم اکنون نشانه‌های آن ظاهر شده است، پس چون قیامت به سراغشان بیاید، عبرت گرفتن‌شان چه سودی برای آنان خواهد داشت؟ (١٨).

تشریح لغات واصطلاحات :

« يَنظُرُونَ »: می نگرند. چشم به راه اند. « بَغْتَةً »: ناگهان، به ناگاه. «أَشْرَاطُهَا »: جمع شرط، علامتها، نشانه ها. «ذکري»: بیدار شدن، اندرز گرفتن، به خود آمدن.

تفسیر :

کافران جز روز قیامت را که الله تعالی برای آنان وعده داده انتظار نمی کشند. اما قیامت به طور ناگهانی چنان می آید که آنان در غرور به سر می برند و هیچ آگاهی ندارند. آری! نشانه های قیامت آمد، ولی آنان از با ایمان و توبه بدان آمادگی نگرفتند، اکنون که به طور ناگهانی فرا رسید و وقت توبه و ایمان گذشت از چگونه پند پذیری ممکن است؟

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ﴿١٩﴾

پس بدان که معبودي جز الله نیست، و براي گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و الله گردش و آرامیدن تان را می داند. (١٩).

تفسير :
«متقلبکم و مثواکم» همه حرکات و سکنات شما. (به قولی معنی این است: که الله تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه‌تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می داند.
شاه ولی الله دهلوی میگوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی». (تفسیر انوار القرآن)
«استغفار» از ریشه «غفر» در لغت به معنی «پوشش»،(ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج 5، ص 25،) «محو» و «پاک» کردن است. اما در اصطلاح به معنی درخواست زبانی یا عملی آمرزش و پاک کردن گناهان از پیشگاه خداوند است. راغب اصفهانی).
در فرهنگ دینی، درخواست آمرزش از پیشگاه پروردگار با عظمت، دارای چنان اهمیتی است که قرآن عظیم الشأن به آن تاکید نموده طوریکه میفرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» (سورۀ نوح 10) و «وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مزمل، 20.) حتی پیامبران الهی از خداوند طلب درخواست آمرزش داشتند: «وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»؛ (مؤمنون، 118.)وبگو: پروردگارا! مرا ببخش و رحمت کن و تو بهترین رحم کنندگانی. «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِأَخی وَ أَدْخِلْنا فی رَحْمَتِکَ»؛(موسی)گفت: پروردگارا! من و برادرم را بیامرز، و ما را در رحمت خود داخل فرما. (اعراف، 151.)
در آیهٔ «وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» ملاحظه نمودیم که: زنان و مردان، هر دو مشمول دعای پیامبرند و ملاك دعای پیامبر، مؤمن بودن است نه جنسیّت.
از فحوی آیه «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْواكُمْ» معلوم می گردد که: تنها به استغفار پیامبر تکیه نکنید، بلکه خودتان نیز الله تعالی را حاضر و شاهد دانسته و از گناه در محضر او حیا کنید. همه انسانها حتّی رسولان الهی نیازمند لطف و رحمت الله تعالی هستند.
احاطۀ علمی خداوند بر تمام حالات انسان ها است، راه نجات از عقوبت لغزشها همانا روی آوردن به استغفار است.
در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابو هریره (رض) آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إني لأستغفر الله وأتوب إليه فياليوم مائة مرة». «همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می کنم«. یا معنی این است: ای پیامبر ﷺ ! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه.
درحدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش‌خواهی ـ چنین دعا میکردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي فيأمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدي وخطئي وعمدي، وكل ذلك عندي». «بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من

داناتر هستی، بیامرز. بار الها! بیامرز بر من امور غیر جدی و جدی‌ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است».

همچنین در حديث شريف به روايت مسلم از علي بن ابي طالب رضي الله عنه آمده است که آن حضرت (ص) در آخر نماز چنین دعا می‌کردند: «اللهم اغفرلي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت». «بار الها! بیامرز بر من آنچه را که پنهانی انجام داده‌ام و آنچه را که آشکار کرده‌ام و بیامرز بر من زیاده روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست».

همچنین در حديث شريف به روايت ابوبکر صديق(رض) آمده است که رسول الله(ص) فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس‌ها هلاک‌شان ساختم پس آنان (به غلط) می‌پندارند که راه یافته‌اند».

همچنان در حدیثی آمده است که: هرکس دعای زیرا بخواند، خداوند گناهانش را می آمرزد، اگر چه از میدان جهاد گریخته باشد: «أَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيْمَ الَّذِیْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَيُّوْمُ وَأَتُوْبُ إِلَيْهِ».

(من از خدای بزرگی که هیچ معبودی بجز او «بحق» وجود ندارد و زنده و پاینده است، آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم). ألبانی آنرا صحیح دانسته است، نگا: صحيح الترمذی 182/3 وجامع الأصول لأحاديث الرسول ص 389/4 - 390 به تحقیق أرناؤوط.

به زبان آوردن گناهان در هنگام توبه :

هر زمانیکه شخصی مرتکب گناهی میشود بعد قلباً پشیمان گشته و تصمیمش را عزم میکند تا آن گناه را دیگر تکرار نکند واز خداوند میخواهد تا گناهش را ببخشد، بعبارتی قصد توبه مینماید، پس همین نیت درونی بیانگر آنست که او از کدام گناه می خواهد توبه نماید، بنابراین بر زبان آوردن گناه در هنگام توبه گفتن نیازی نیست، کافیست تا شخص از خدا طلب مغفرت

نماید و خداوند از قلب او اگاهست و می داند از چه گناهی توبه می کند.

پس کافیست تا لفظ توبه و استغفار ورد زبانش باشد، زیرا توبه بایستی هم در قلب و هم در زبان باشد، در قلب خود پشیمان شود و با زبان توبه و استغفار کند ولی نیازی به ذکر گناه نیست، از ابو هريره رضی الله عنه روایت است که گفت: سمِعْتُ رسُول اللَّهِ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّم يقُول: «واللَّهِ إِنِّی لأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وأَتُوبُ إِلَيْهِ فی الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سبْعِين مَرَّةً» رواه البخاری.

از رسول الله ﷺ شنیدم که میفرمود: سوگند به خدا که من در روز بیش از هفتاد بار استغفرالله و اتوب اليه می گویم.

از اغر مزنی رضی الله عنه روایت شده که: أَنَّ رسُول اللَّهِ صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّم قَال: «إِنَّهُ لَيُغَانُ على قَلْبی، وَإِنی لأَسْتغْفِرُ اللَّه فی الْيوْمِ مِئَةَ مرَّةٍ» رواهُ مُسلِم. (رسول الله ﷺ فرمود:

همانا بر دلم از ذکر فتور و سستی پیدا میشود (در لحظه های گرفتاری) و من روزی صد بار استغفرالله می گویم.)که مسلما این توبه و استغفار با زبان جاری شده و قلب با آن همراه بوده است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ﴿٢٠﴾

كساني كه ايمان آورده اند مي‌گويند چرا سوره اي نازل نمي‌شود؟ (كه در آن فرمان جهاد باشد) پس چون سوره روشن و محكم (غير منسوخ و واضح) نازل شود و در آن جنگ ذكر گردد، آنان را كه در دل هايشان مرض نفاق است می بینی مانند کسی به تو نگاه می‌کنند که به سبب مرگ بيهوش شده باشد، پس همان مرگ برايشان بهتر است. (٢٠)

تشریح لغات واصطلاحات :

« لَوْلَا نُزِّلَتْ» : چرا نازل نشد؟ « مُحْكَمَةٌ »: قاطع و استوار. « نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ »: هم چون نگاه کردن کسی که در حال بیهوشی و مرگ است، مانند نگاه کردن محتضر که چشمانش از حرکت بازمانده اند، «أولی لهم»: مرگ بر آنان. [قیامت /٣۴ و ٣۵].

تفسیر :

مفسر شیخ قرطبی گفته است: مُحْكَمَةٌ یعنی نسخ نشده. و قتاده گفته است: هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شده است، محکم به شمار می‌آید، شدیدترین بخش قرآن برای منافقین، بخش جهاد است. (تفسیر قرطبی ۲۴۳/۱۶.)

«فَأَوْلىٰ لَهُمْ» وای به حالشان! در التسهیل آمده است: کلمه‌ای است که برای تهدید و نفرین به کار می‌رود. مانند فرموده‌ی: أَوْلىٰ لَکَ فَأَوْلىٰ. (التسهیل ۴/۴۹. بعضی از مفسران گفته‌اند: فَأَوْلىٰ لَهُمْ یعنی برای آنان شایسته‌تر است. خبر آن عبارت است از طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و آنچه که ما ذکر کردیم روشن‌تر است و قرطبی آن را پذیرفته است.)

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴿٢١﴾

فرمانبرداراى و گفتار نیک برای آنها بهتر است، پس چون امر (جنگ) قطعی شد، اگربه الله راست گویند (وصادقانه بجنگند) حتما برایشان خیر است.(21)

تشریح لغات واصطلاحات :

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ»:: سخن پسندیده. « عَزَمَ الْأَمْرُ »: کار قطعی شد.« کان خیرا»: بهتر بود.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴿٢٢﴾

شما منافقان اگر (از فرمان خدا و اطاعت قرآن) روی بگردانید جز این از شما انتظار نمی رود که در زمین فساد کنید و پیوندهای خویشاوندی تان را قطع کنید؟(22)

تفسیر :

ابن کثیر در معنی آن میفرماید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوه
دوران جاهلیت ـ مانند فساد افروزی در زمین و غیره ـ برگردید.

قتاده گفته است: یعنی وقتی آنها به کتاب خدا پشت کردند، آنان را چگونه دیدید؟ آیا به خون ریختن نپرداختند، و صله‌ی رحم را قطع نکردند، و از فرمان رحمان سر برنتافتند؟! ابو

حیان گفته است: منظور دوران فترت بعد از زمان پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم است.(البحر ۸۲/۸.)
کلمهٔ »عسی» بر توقع رخدادی که بعداً به وقوع می پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به طور یکسان دانا و محیط می باشد پس »عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع.
در حدیث شریف آمده است: »ما من ذنب أحري أن يعجل الله تعالي عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم». «هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیستکه خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد ـ بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند ـ مانند بغاوت و قطع پیوند رحم». (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤوف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ﴿٢٣﴾

اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را کر و چشم هاي شان را کور کرده است.(23)

تفسیر :

امام قرطبی گفته است: خدا فرموده است: هر کس چنان عمل کند نفرین بر او باد! و بهره گیری ازشنوایی و بینایی را ازاو سلب می‌کند، تا به حق راهیاب نشود هر چند آن راهم بشنود. بدین ترتیب اورا به صورت حیوان بی خبری در می آورد. (تفسیر قرطبی ۲۴۶/۱۶.).

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (24 الی 35) در مورد حال منافقان هنگام جان دادن و فلسفه ی جهاد، حال و روز برخی از کافران اهل کتاب و برخی از مؤمنان در روز قیامت، را به بحث قرار میدهد .

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴿٢٤﴾

آیا منافقان در آیات قرآن تفکر نمی‌کنند یا بر دلهاشان خود قفل ها (جهل و نفاق) زده‌اند. (۲۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

« يَتَدَبَّرُونَ »:(دبر): می اندیشند، تدبر می کنند. « أَقْفَالُ »: جمع قفل، قفلها.

تفسیر:

«أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها» ام به معنی «بل» است و برای انتقال از توبیخی به توبیخ دیگر است؛ زیرا ظلمت و قسوت قلوبشان به حدی افزایش یافته است که تفکر و اندیشه را نمی پذیرد، یعنی قلب آنان سخت و تیره میباشد و انگار با قفل‌های آهنین قفل شده است، نه نوری در آن نفوذ می‌کند و نه ایمانی.
امام فخر رازی گفته است:قلب برای شناسایی و معرفت خلق شده است. وقتی معرفت در آن نباشد، مرده است. به انسان موذی می‌گویند: انسان نیست، وحشی است. و این قلب نیست، بلکه سنگ است. (تفسیر کبیر ۶۶/۲۸.).

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ﴿۲۵﴾

بی‌گمان کسانی که پس از آنکه راه هدایت بر آنان روشن شده است، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان آن را در چشمشان آراسته است جلوه داد و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است. (۲۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ارْتَدُّوا»: بازگشتند. پس رفتند. « سَوَّلَ »: آراست، زینت داد. « أَمْلَى لَهُمْ »: زندگانی را طولانی در نظرشان جلوه داد.

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: توجّه و گوش دادن به وسوسه های شیطان، از آفات ایمان است و سر انجامی جز ارتداد و بد عاقبت شدن ندارد.

«سَوَّلَ لَهُمْ» یا به معنای زیبا ساختن زشتی ها و وارونه نمایاندن واقعیّات است و یا به معنی «تسهیل» و آسان سازی است، یعنی شیطان راه انحراف را برای انسان آسان جلوه میدهد. بناءً باید گفت که: زیبا جلوه دادن بدی‌ها و آرزوهای طولانی، از جمله وسایل کار شیطان است. (هر کس زشتی‌ها را زیبا جلوه دهد، شیطان صفت است)

فعالیت های شرّیرانه شیطان که درقرآن ازآن یادآوري شده است:

فعالیت های شریرانه که در قرآن عظیم الشأن بدان اشاره شده عبارتنداز: وسوسه: (ناس، 4 و 5.)، امر به فحشا و بدی ها: (نور، 21)، زینت دادن کارهای بدوزشت: (انفال، 48 و انعام، 43.)، ایجاد ترس و وحشت: (آل‌عمران، 175.) و دشمنی (مائده، 91.)، وعده فقر و تنکدستی (بقره، 268)، بد قولی و خلف وعده (ابراهیم، 27.)، اسراف: (اسراء، 27) و بازداشتن از یاد الله (نساء، 60.)، اختلاف و تفرقه (اسراء، 53 و طه، 20.)، تمرد و نافرمانی: (مریم، 44.)، ایجاد شك و تردید (حج، 3.)، شرك و انحراف: (نمل، 24؛ قصص، 15.) و آرزوهای طولانی و دراز (محمّد، 25).

راه مقابله و مبارزه با شیطان :

قرآن عظیم الشأن راه مقابله ومبارزه انسان دربرابر شیطان رادر دو چیز معرّفی میکند: یکی آن که به دید دشمن به اودیده شود؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴿6﴾ (آیه 6 سوره فاطر) (بی‌گمان، شیطان دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار ودسته‌ی خود را فرا میخواند تا

از اصحاب دوزخ باشند.)

دیگر اینکه در برابر شرور شیطان، به الله متعال پناه برد. «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿200﴾ (آیه 200 سوره اعراف) (و اگر از طرف شیطان (و شیطان صفتان) کمترین وسوسه و تحریك و سوء نیّتی به تو رسید، پس به الله سبحان وتعالی پناه آور که قطعاً او شنوا و داناست.) در غیر آن شیطان خارجی، «الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ﴿25﴾ وشیطان درونی، «وَ كَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (آیه:96 سوره طه) انسان را به هلاکت و نابودی میرسانند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴿۲۶﴾

اين بخاطر آن است که آنها به کساني که نزول وحي الهي را کراهت داشتند گفتند ما در بعضي از امور از شما پيروي ميکنيم، در حاليکه الله اسرار آنها را ميداند.(۲۶)

تشريح لغات واصطلاحات :

« كَرِهُوا »: نپسنديدند، ناخوش داشتند، دشمن داشتند. «إِسْرَارَ»: جمع سر، رازها، نهانيها، نهان کاريها.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ﴿۲۷﴾

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می گیرند در حاليکه بر صورت و پشتشان [تازيانه عذاب] می زنند، چگونه خواهد بود؟(۲۷)

تشريح لغات واصطلاحات :

«توفت»: ميراند، روحش را گرفت. «أدبار» : جمع دبر، پشتها.

تفسير :

مفسر قرطبی فرموده است: اين تخويف و تهديد است. يعنی اگر عذاب آنها به تأخير بيفتد تا فرا رسيدن اجل و پايان عمر تأخير ميشود. (تفسير قرطبی ۲۵۰/۱۶).

حضرت ابن عباس(ض) گفته است: هر تبهکاری که بميرد فرشتگان به صورت و پشت او تازيانه می زنند. (البحر ۸۴/۸).

ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴿۲۸﴾

اين عذاب بدين سبب است که آنان از آنچه که الله را ناراض می‌سازد پيروی کردند و کسب رضايت او را ناخوش داشتند، خدا هم اعمالشان را محو و باطل گردانيد. (۲۸)

تشريح لغات واصطلاحات :

« أَسْخَطَ»: خشمگين کرد، به خشم آورد. «احبط »: باطل کرد، نابود کرد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴿۲۹﴾

آيا کساني که در دلهايشان مرض (نفاق پنهان)است گمان کردند خدا کينه های (پنهانی) شان را آشکار نخواهد ساخت. (۲۹)

تشريح لغات واصطلاحات :

« لَنْ يُخْرِجَ»: هرگز فاش نخواهد کرد، بيرون نخواهد آورد.« أَضْغَانَهُمْ » : جمع ضغن، کينه ها، بدخواهيها، دشمنيها .

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴿۳۰﴾

و اگر بخواهيم، آنان را يک يک به تونشان می داديم پس ايشان را به سيمای [حقيقی] شان ميشناسی و بی ترديد آنان را از شيوه سخن گفتن خواهی شناخت؛ و الله کارهای شما را می داند. (۳۰)

تشريح لغات واصطلاحات :

« لَأَرَيْنَاكَهُمْ »: البته آنها را به تو نمايانديم. ـ ل + ارينا + ک + هم : حتما + نمايانديم + به تو + آنان را. «بِسِيمَاهُمْ» سيما، قيافه، علامت.« لتعرفن» : حتما می شناسی. « لَحْنِ الْقَوْلِ »: طرز و شيوه ی گفتار.

تفسیر :

«وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»: مفسر کلبی درمورد فرموده است: بعد از نزول این آیه هر منافقی در محضر پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم زبان مي گشود، پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم او را می شناخت. (تفسیر قرطبی ۱۶/۲۵۳.)

رسوایی گنهکاران انتظار به بر پای روز قیامت نیست، بلکه در دنیا نیز امکان رسوائی آنها حتمی است، زیرا خلق و خوی درونی انسان، در قیافه و چهره انسانها تأثیر گذار است وسیمای انسان تا حدود زیادی بیانگر سیرت او میباشد به همین خاطر پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيماهُمْ» از جانب دیگر نه فقط اصل سخن، بلکه لحن سخن نیز باید مؤدّبانه باشد. بی ادبی منافقان در سخن گفتن، نفاق درونی آنان را آشکار می سازد.

طوریکه در آیه مبارکه به این اصل با زیبای خاصی اشاره بعمل آمده است «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (البته آنان را از شیوه وتن گفتار شان می‌شناسی».

هدف از لحن قول: در این آیهٔ مبارکه؛ روش و فحوی سخن گفتن است.

طوریکه عادت منافقان است که همیشه به عیبجویي مسلمانان و گفتن سخنان نیش‌دار و زننده می پردازند به طوری که از لحن سخن‌شان درست فهمیده میشود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. (تفسیر انوار القرآن). انس بن مالک (رض) می فرماید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است».

در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ﷺ گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که فرمود: «رسول اکرم ص برای ما سخنرانی‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش الله تعالی فرمودند: «إن فیکم منافقین، فمن سمیت فلیقم» بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هرکس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آنگاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آنکه سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می‌افزاید: «عمر (رض) از نزد مردی از همانان که رسول اکرم ﷺ نامش را برده بودند درحالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون عمر (رض) از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ﷺ را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر (رض) بر او چیغ زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگار!».

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴿۳۱﴾

به یقین ما شما را امتحان می کنیم تا مجاهدان و صابران شما را معلوم کنیم و احوالتان را بشناسانیم (۳۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

« حَتَّی نَعْلَمَ»: تا معلوم بداریم. [-بقره/۱۴۳، لنعلم]، [آل عمران/۱۴۰، لیعلم، [سبأ/۲۱، لنعلم].« نَبْلُوَ»:(بلو) : بررسی می کنیم، می آزماییم.

تفسیر :
در التسهيل آمده است: منظور از گفتهی «حَتّٰى نَعْلَمَ»: یعنی آشکارا آن را بدانیم تا به وسیلهی آن بتوان بر شما استدلال کرد و اقامهی حجت نمود، وگرنه الله متعال قبل از وقوع اشیا آن را میداند، اما خواسته است بر مبنای اعمال صادر شده از آنها بر بندگانش اقامهی حجت بکند. فضيل بن عياض هر وقت این آیه را تلاوت می نمود گریه میکرد و میگفت: بار الهی ! مرا آزمایش مفرما؛ زیرا وقتی ما را امتحان کنی ما را افشا نموده وپردهی اسرار ما را پاره میکنی. (التسهيل ۴/۵۰.).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ﴿۳۲﴾

بی‌گمان کسانی که پس از این که هدایت بر ایشان روشن شد، کفر ورزیدند و مردم را از راه الله باز داشتند و با پیغمبر مخالفت کردند هرگز به خداوند زیانی نمی‌رسانند، و به زودي اعمالشان را نابود مي‌كند. (۳۲)

تشریح لغات واصطلاحات :
«صَدُّوا »: باز داشتند . «شاقوا»: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبرﷺ در شق و جانب دیگری.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴿۳۳﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید ! الله را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل مسازید! (۳۳)

تفسیر :
«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»: الله تعالی در این آیۀ مبارکه خطر نشان می سازد که؛ لازمۀ ایمان، تسلیم بودن و اطاعت از احکام ودساتیر الله ورسول الله ﷺ است. به صورت کل گفته میتوانیم که هدایت و فرامین دین را میتوان دو نوع خلاصه و جمعبندی نمود؛ احکام الهی که همانا احکام قرآنی است دستاتیر است که جانب الله تعالی وضع گردیده است وسنت رسول الله صلی الله علیه سلم که در احادیث توضیح یافته است. ودر ضمن احکام و دساتیر است که؛ دساتیر متغییر که؛ به مقتضای ضرورت‌ها ونیازها مردم وجوامع بشری از طرف حاکم اسلامی صادر میشود.

اسباب نزول آیۀ 33 :
969- ابن ابوحاتم و محمد بن نصر مروزی در «کتاب الصلاة» از ابوعالیه روایت کرده اند: یاران رسول الله (فکر می‌کردند، هرکسی که به ذات اقدس الهی ایمان داشته باشد ارتکاب گناهان برایش ضرر و زیان ندارد، چنانچه با کفر انجام اعمال نیکو سود نمی بخشد. پس «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» نازل شد. پس ترسیدند که ارتکاب گناه اعمال نیک را باطل میکند.

«وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (و اعمال خود را باطل نگردانید) یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید.
ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».
همچنان آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. امام مالک و امام ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را

شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب میباشد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴿۳۴﴾

آنان که کافر شدند و راه خدا را (به روی خلق) بستند و به حال کفر مردند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید. (۳۴)

تفسیر :

«فَلَنْ يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ» الله هرگز و در هیچ حالی آنها را نمیبخشاید. این بیان به طور یقین وقطعی نشان میدهد که هرکس برکفر بمیرد خدا او را نمي بخشد؛ چون گفته است: إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ. ابو سعود گفته است: این حکم شامل تمام افرادی می‌شود که بر کفر می‌میرند، هرچند درست هم باشد که در مورد اهل قلیب نازل شده است.(ابو سعود ۷۸/۵.)

قليب در لغت به معني چاه است که دهانه آن سنگ چین نشده باشد و اصحاب قليب به سران قريش گفته ميشد که در جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شده و در چاه بدر مدفون گرديده اند.

سيره پيامبر(ص) چنين بود که هرگاه مرده‌اي را مي ديد فرمان دفن او ميداد و در اين جهت ميان کافر و مسلمان فرق نميگذاشت ولي در جنگ بدر چون شماري گشته شده گان دشمن زياد بود و دفن هريك از آنان براي مسلمان دشوار بود بناءً پيامبر(ص) فرمان داد تا جنازه همه سران شريك را در چاه کثيف و بد بو افگنند سرف جسد اميه ابن غلف را در همانجا که افتاده بود دفن کردند چون او زياد فربه وچاق بود در زره خود متورم شده و پنديده بود.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴿۳۵﴾

هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید، چرا که شما برترید والله با شماست وهرگز(اجر و پاداش) اعمالتان را کم نمیکند.(۳۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«السَّلْمِ» صلح.

تفسیر :

جملهٔ «فَلاَ تَهِنُوا» این فهم عالی را برای ما میآموزاند که: مؤمن، نباید به خود سستی راه دهند، یعنی: شما آغازگر فراخوانی کُفار به صلح وسازش نباشید زیرا صلح با کفار ـ جز در هنگام ضعف ـ به هیچ حال دیگری جایز نیست.

بنابر این، مسلمانان تا آنگاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی درعین‌حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره اید، پس آخر الأمر پیروزی از آن شماست، هرچند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش »و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. (تفسیر انوار القرآن)

«وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ» و از پاداش اعمالتان هرگز چيزى نمى‌كاهد. ابن كثير گفته است: در فرمودهٔ وَ اَللّهُ مَعَكُمْ (الله تعالى با شماست) مژده‌اى بزرگ مبنى بر پيروزى و غلبه بر دشمنان مقرر است. (مختصر ٣٣٨/٣).

خوانندگان گرامى !

الله سبحان وتعالى در آيات قبلى فرمان جهاد ومبارزه را بيان فرمود و مؤمنان را از سستى تنبلى وكاهلى در ميدان مبارزه و ساز شكارى و مصالحه ى بدون دليل با دشمن جنگجو منع نمود.اينک در آيات متبركه (36 الى 38) مسلمانان را به جهاد با جان و مال و انفاق در راه الله و خوار و بى مقدار شمردن دنيا و عشق به ايمان وتقوا تشويق وترغيب مى كند، تا همه ى خير و بهره مندى اش به خود انسان باز گردد. و در پايان سوره هشدار مى دهد كه اگر كسى از ايمان و جهاد و پرهيزگارى دست بردارد وبه جهاد پشت كند، خداوند متعال ملتى ديگر را به جاى آنان بر مى گزيند كه از هر جهت بهتر و برتر و پاينده تر باشند و حرمت دين را نگه ومحفوظ دارند .

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿٣٦﴾

زندگى اين دنيا لهو و لعبى بيش نيست و اگر ايمان بياوريد و پرهيزگارى كنيد پاداش هايتان را به شما ميدهد و اموالتان را [در عوض] نمى خواهد.(٣۶)

تفسير :

ابن‌كثير مى‌فرمايد :«يعنى حق تعالى از شما بى‌نياز است و چيزى را از شما نمى‌طلبد و صدقاتى هم كه در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن غمخورى ومددكارى با برادران فقير شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

«إِنَّمَا الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» اگر دنيا مزرعهٔ آخرت قرار نگيرد، بازيچه پيش نيست. خير بودن آخرت به خاطر آن است كه هم لذّت هايش آميخته به رنج نيست و هم زودگذر و موهوم و خيالى نيست. بادرنظر داشت ساير آيات قرآنى، كه در معرفى دنيا به «لَعِبٌ وَلَهْوٌ» شده نبايد انرا بمثابه دعوت مردم به رهبانيّت و ترك دنيا تعريف و تفسير نمود. زيرا دين مقدس اسلام در مخالفت صريح با رهبانيت ميباشد.

رهبانيت همانا به معنى انزوا وگوشه گيرى وگوشه نشينى است ما در اسلام رهبانيت وگوشه گيرى نداريم «لا رهبانيه فى الاسلام» آنچه در اسلام وجود دارد زُهد است. زهد به معناى ساده زيستى است كه مورد تائيد دين مقدس اسلام و علماى اخلاق ميباشد. در ضمن بايد گفت كه: دنيا گرايى مثل بازى است، و انسان را از اهداف مهم باز ميدارد.

كلمه هاى «لعب و لهو» در كنار يكديگر، در شش سوره از قرآن عظيم الشأن آمده كه در چهار مورد كلمهٔ «لَعب» مقدّم بر «لَهو» شده است؛ مانند آيهٔ شريفهٔ«و مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذينَ يَتَّقُون..». انعام، 32؛ محمد، 36؛ حديد، 20؛ انعام، 70).

و در دو جاى ديگر كلمه لهو مقدّم بر لعب شده است؛ مانند آيهٔ شريفهٔ «وَ ما هٰذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدّارَ الْآخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوان....» (عنكبوت، 64؛ اعراف، 51).

کلمه «لَعب»، در لغت به معنای بازی است. (قاموس قرآن، ج 6، ص 191)
و «لهو»، آن چیزی است که انسان را از آنچه که برای او لازم و مهم است، باز میدارد (قاموس قرآن، ج 6، ص 211.)
به بیان دیگر، لهو، به معنای مشغول شدن توأم با غفلت است . امّا در بعضی از کتاب های لغت، لهو را به معنای لعب دانسته اند. و چون لعب چیزی است که نفس انسان را به سوی خود جذب نموده، و از کارهای عقلایی و واقعی، و دارای اثر باز می دارد، یکی از مصادیق لهو هم خواهد بود.
قرآن عظیم الشأن در (آیه 32 سورۀ انعام) میفرماید: «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ» (و زندگانی دنیا جز بازی و مشغولی نیست و البته خانه آخرت برای آنانی که پرهیزگاری میکنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید (عقل ندارید ؟.).
«يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ» تعقّل و تقوا، ملازم یکدیگرند. و تقوا از آثار ایمان و مرحله‌ای بالاتر است.
ایمان و تقوا دو عاملی است که دنیای انسان را از بیهودگی بیرون می آورد.
و در نهایت با یک کلام باید گفت که: ایمان و تقوا، منافاتی با داشتن ثروت ندارد.
«وَ لا يَسْئَلْكُمْ أَمْوالَكُمْ» و از شما نمی خواهد که تمام اموال خود را انفاق کنید، بلکه فقط ادای زکات فرض شده را از شما می‌خواهد. ابن کثیر گفته است: یعنی خدا از شما بی نیاز است و چیزی از شما نمی خواهد، و فقط به خاطر دلداری و آرامش و کمک به برادران بینوا زکات اموال را بر شما فرض کرده است. تا نفع و ثواب آن به خودتان برگردد. (مختصر ۳۳۸/۳.).

إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ ﴿۳۷﴾

اگر الله مال هایتان را از شما بخواهد و (بر این امر) اصرار بورزد بخل خواهید ورزید و (این در خواست) کینه های شما را آشکار می‌کند. (۳۷).

تشریح لغات واصطلاحات :

«يُحْفِكُمْ» : از شما اصرار بکند و مصرانه بخواهد . از مصدر (إحفاء) به معنی إلحاح و إصرار . «تبخلوا» بخل: خود داری از احسان. «يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ» : اشاره به دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است، و در حقیقت یک نوع ملامت و سرزنش آنان، و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است.
همچنین بیانگر این واقعیت که دوستی اموال و عشق به دارائی، خمیره ذاتی و یک صفت ذاتی انسان است.

تفسیر :

به تأسف باید گفت: دلبستگی برخی انسان ها به مال دنیا به اندازه است که حتّی اگر الله تعالی هم از آنان چیزی را مطالبه کند، کینه او را به دل می‌گیرند.
در حالیکه دلبستگی شدید به دنیا و بخل ورزیدن، از جمله مواردی است که؛ سرزنش و نقد دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

درالتسهیل آمده است: چون انسان برمحبت مال پرورش یافته است. درصورتی که محبوبش از او گرفته شود، نیت و نهادش بر ملا میشود. پس بر مبنای رحمت خدا نسبت به بندگان درتکالیف سخت نگرفته است. (التسهیل ۴/۵۰.)

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴿۳۸﴾

آگاه باشید! شما همان مردمی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت میشوید، (و لیکن) بعضی از شما بخل میورزند و هر کس که بخل ورزد در حق خود بخل میروزد. و الله بی نیاز است و شما نیازمندانید، و هرگاه سرپیچي کنید خداوند گروه دیگري را بجاي شما مي آورد که مانند شما نخواهند بود.(۳۸)

تفسیر :

«وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ» کسی که بخل می‌ورزد، گمان می‌کند مردم را از مال خود محروم کرده، در حالیکه خودش را از محبوبیّت و عزّت وقرب الهی محروم کرده است. «وَ اَللّٰهُ اَلْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ اَلْفُقَرٰاءُ»: الله از انفاق شما بی‌نیاز است و به اموال شما احتیاجی ندارد، بلکه شما به او محتاج و نیازمند هستید.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ الفتح

جزء 26

سورۀ فتح در مدینه نازل شده و دارای بیست ونه آیه وچهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره به سبب افتتاح آن با بشارت فتح مُبین ودرخشانی،برای پیامبرﷺ، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل (رض) آمده است که فرمود: «در سال فتح (یعنی فتح مکه) رسول الله ﷺ در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)».

شأن نزول سورۀ فتح :

970- حاکم و غیره از مسور بن مخرمه و مروان بن حکم روایت کرده اند: سورۀ فتح ازاول تا آخردر مسیرراه مکه تا مدینه در شان حدیبیه نازل شده است.(حاکم 2 / 459).

فضیلت سورۀ فتح :

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) درباره فضیلت این سوره آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «عَنْ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ثُمَّ قَرَأَ «إِنَّا فَتَحنَا لَكَ فَتحا مُّبِينا﴿١﴾ عمر بن خطاب (رضی الله عنه) میفرماید: رسول الله ﷺ فرمود: «امشب برمن سورۀ نازل گردید که نزد من از هرآنچه که آفتاب د برآن می‌تابد (تمام دنیا) محبوب تر است، و آن سورۀ فتح میباشد». (صحیح بخاری.).

بلی! این سورۀ بزرگ، به تعقیب بازگشت رسول الله ﷺ از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «قَالَ رَسُولُ الله «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ آيَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا جَمِيعًا «إِنَّا فَتَحنَا لَكَ فَتحا مُّبِينا﴿١﴾... (از انس بن مالک (رض) روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «آیۀ بر من نازل شده است که نزد من از تمام دنیا محبوب‌تر است، و آن «إِنَّا فَتَحنَا لَكَ فَتحا مُّبِينا﴿١﴾ می باشد. (صحیح مسلم.).

تعداد آیات، کلمات و حروف:

سورۀ فتح پس از سورهٔی جمعه نازل شده،و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، به اجماع مفسّرین دارای بیست ونه آیه میباشد. تعداد کلمات این سورۀ به (پانصدوشصت) کلمه میرسد. هکذا تعداد حروف این سورۀ به (دوهزارو چهارصدوسیو هشت) حرف بالغ میگردد.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

واقعۀ حدیبیه :

قبل از همه باید گفت که: حدیبیه نام منطقه است در خارج از مکه، متصل به حرم که امروز بنام منطقه «شمیسه» یاد می گردد، و این واقعه در آن جا به وقوع پیوست.

ارتباط سورۀ فتح با سورۀ محمد :

الله متعال سوره محمد را به جملات: «وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ» ختم فرموده است، و از بی نیازی پروردگار است که (در ابتدای سورۀ فتح) برای پیامبرش آنچه را که در دین و دنیایش بدان نیاز داشت برایش فتح کرد.

- هردو سوره در بیان اوصاف مؤمنان، مشرکان و منافقان است.
- در سورهٔی محمد الله سبحان وتعالی به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد تا برای زنان و مردان با ایمان آمورزش طلبد. [←١٩] و سرآغاز در این سوره نیز با آمرزش شروع می‌شود.

معنی نام سوره :
«فتح» به معنای پیروزی و گشودن دروازه دشمن است.
دور نمای کُلی سوره :
طوریکه یاد آور شدیم؛ اصلاًاین سوره در مدینهٔ منوره نازل شده ومانند سایر سورهٔ های مدنی دارای موضوعات معاملات، عبادت واخلاق و رهنمایی های اجتماعی میباشد.
دور نمای کلی سوره را میتوان در سه بخش ذیل جمعبندی و خلاصه نمود:
ـ امیدآفرینی با یادآوری فتح مبین: یعنی فتح تاریخی مکه معظمه ؛اساساً صلح حدیبیه که در سال ششم هجری در بین رسول الله ﷺ و مشرکین صورت گرفت، وبمثابه پیروززی بزرگی یعنی فتح مکه انجامید درواقعیت امر صلح سراسری وپیروزی واستقرار مؤمنان تکمیل شد و مردم گروه گروه به دین مقدس اسلام مشرف شدند،
ـ همچنان در این سورهٔ مباحث جداسازی مرز بین مؤمنان و کافران و منافقان؛ مورد بحث قرار گفته و در اخیر سورهٔ سیمایی از یاران پیامبراکرم ﷺ بیان یافته است.
ـ در این سورهٔ مطالبی درمورد بیعت تاریخی بنام بیعت رضوان مورد اشاره قرار گرفته است.
هدف کلی سوره :
مضامین آیات این سوره با فصول مختلفی که دارد انطباقش بر قصهٔ صلح
حدیبیه که در سال ششم از هجرت به وقوع پیوسته روشن است، و همچنین با سایر وقایعی که پیرامون این قصه اتفاق افتاد، مانند داستان تخلف اعراب از شرکت در این جنگ و نیز جلوگیری وممانعت مشرکین از ورود مسلمانان به مکه، و نیز بیعتی که بعضی از مسلمانان در زیر درختی انجام داده اند.
همچنان در این سورهٔ بیان منتی است که الله متعال به رسول الله نهاده، و در این سفر فتحی آشکار نصیبش فرموده. و نیز منتی که بر مؤمنین همراه وی نهاده و مدح شایانی است که از آنان کرده، و وعدهٔ جمیلی است که به همه کسانی از ایشان داده که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند.
خصوصیات استثنایی این سوره :
خصوصیت بی نهایت زیبا این سوره همانا خوشحالی و در جنب مژده و بشارت است و مایه دلگرمی و امیدواری مسلمین میباشد.
همچنین پیشگویی و اخبار غیبی قرآن را بازگو میکند. و در پایان این سوره (آیهٔ 29) اوصاف و نشانه های یاران با ایمان الله متعال و چگونگی رشد و نموی اسلام را خیلی زیبا ترسیم میکند.
محتوای سورهٔ فتح :
طوریکه در فوق یاد آور شدیم، این سوره در مدینهٔ منوره شرف نزول یافته است و مانند دیگر سوره های مدنی موضوع معاملات و عبادات و اخلاق و راهنمایی‌های اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.
اما محتوی کلی و اساسی این سوره اساساً از بخش های ذیل تشکیل یافته است.
این سورهٔ مبارکه با مسالهٔ بشارت فتح مکه آغاز می‌شود، و آیات پایانی آن نیز به همین مساله مربوط است، و تاکید بر تحقق خواب پیامبر ﷺ مربوط به وارد شدن به مکه و انجام مناسك عمره است؛
ـ در این سورهٔ مبارکه از «صلح حدیبیه بحث بعمل آمد ه است، که در سال ششم هجری در بین پیامبر صلّی الله علیه و سلم و مشرکین صورت گرفت، و سرآغاز فتح و پیروزی اعظم یعنی «فتح مکه» شد، و با این صلح پربار سرافرازی و پیروزی و استقرار مؤمنان تکمیل شد، و مردم گروه گروه به دین الله جذب شدند. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً.»

ـ همچنان در این سورۀ دربارۀ «بیعة الرضوان» بحث بعمل آمده،که در آن یاران بر سر جهاد در راه الله، تا آخرین لحظه‌ی حیات با پیامبر صلّی الله علیه و سلم بیعت کردند. بیعتی گرانقدر بود، که در تاریخ اسلام بنام بیعت مبارک معروف می باشد. قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی در مورد میفرماید: «لَّقَدْ رَضِىَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ...» (آیۀ 18، سورۀ فتح)

در قسمت دیگری این سورۀ از كارشكني های منافقان و نمونه‌هایی از عذرهای واهي شان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده برمی‌دارد.

همچنان دربخش دیگری سوره، تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس میسازد.

ـ سورۀ فتح در مورد مذمت و افشای اعرابی که قلبشان مریض بود و منافقینی که در مورد پیامبر صلّی الله علیه و سلم و مؤمنان گمان ناپسند بردند و با آنان برای جهاد بیرون نرفتند، به بحث پرداخته است و آیاتی در مورد افشا و بر ملا ساختن نهادشان نازل شد: «سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَ أَهْلُونَا...» (آیۀ 11، سورۀ فتح)

ـ در این سورۀ دربارۀ رؤیای پیامبر صلّی الله علیه وسلم که در مدینۀ منوره در خواب دیده بود و آن را برای یاران بازگفت و در نتیجه بس شاد و مسرور گشتند، بحث به میان آمده است: «لَقَدْ صَدَقَ ٱللَّهُ رَسُولَهُ ٱلرُّؤْيَا بِٱلْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ إِنْ شَاءَ ٱللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ.» (آیۀ 27 سورۀ فتح)

و در قسمتی دیگر سوره کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می‌کند.

و بالآخره در بخشی نیز از خصوصیات پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام ﷴ صلی‌الله علیه وسلم و صفات مخصوص آنها سخن می‌گوید.

رویهمرفته آیات این سوره فوق‌العاده حساس و سرنوشت ساز و مخصوصاً برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام بخش و الهام آفرین است.

ـ سورۀ مبارکۀ فتح با تعریف و تمجید از پیامبر صلّی الله علیه و سلم و یاران نیک و پاکش خاتمه یافته است: «**مُحَمَّدٌ رَسُولُ ٱللَّهِ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...**». (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورۀ الفتح

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا(١)
به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم.(١)
تفسير :
«فَتَحْنَا»: گشوده‌ایم و پیش آورده‌ایم. ذکر فعل به صورت ماضی، به خاطر تحقق یا قطعیت موضوع است. در آیه مبارکه خطاب به رسول الله ﷺ میفرماید: ای پیامبر! پروردگار با عظمت کامیابی و پیروزی آشکار و بزرگی را برایت عطا نمود؛ آن پیروزیی که به وسیله آن تو را بر دشمنانت نصرت داد، در روی زمین قدرتمندت ساخت، عزت و غلبه بخشید و قدر و منزلت تو را بالا برد.
«فَتْحاً مُّبِيناً»: هدف از آن صلح حدیبیه است که به خاطر خیرات و برکات و فتوحات مترتب بر آن، فتح آشکار نامیده شده است. یا مراد فتح مکه است که دو سال بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست و انتشار اسلام، شکوه وجلال مسلمانان را بدنبال داشت.
باید یاد اور شد که هدف از فتح در شرع مقدس اسلامی، حکمرانی نمیباشد، بلکه هدف از آن غلبه دین مقدس اسلام می باشد، وبا فتح مکه این هدف ومقصود با مقیاس وسیعی بر آورده شد؛ زیرا تمام قبایل عرب منتظر بودند که اگر آن حضرت ﷺ بر قوم خودغالب آید، ما نیز ازاواطاعت خواهیم کرد چون مکه فتح شد، قبایل از اطراف چهارگانه به سوی اسلام هجوم آوردند، و مستقیماً و یا با واسطه به دین اسلام مشرف شدند.(رواه البخاری عن عمر بن سلمه)
ـ صلح حدیبیّه از آن جهت مهم است که سرآغاز فتح مکّه و پیروزی های مهم پس از آن بوده است،علاوه بر آنکه تا آن روز مشرکان تنها به نابودی مسلمانان می اندیشیدند و برای آنان جایگاهی قائل نبودند،امّا با پذیرش صلح، در حقیقت مسلمانان را پذیرفتند که این در واقع پیروزی بزرگی در صحنه سیاسی اجتماعی بود.
ـ فتح مبین از آن جهت بود که در سال ششم، تنها یک هزار و چهارصد نفر رسول الله ﷺ را همراهی میکردند ولی بعد از دو سال، الحمد الله این عدد به ده هزار نفر رسید که پیامبر اسلام را در فتح مکّه همراهی میکردند.

صلح حدیبیه یا فتح مُبین :

صلح حدیبیه حدود سه سال قبل از نزول سوره فتح صورت گرفته است. در مدت این سه سال تغییرات و تحولات متعدد و مهمّی در احوال و اوضاع مسلمانان مدینه پیش آمد. این تحولات و دگرگونی ها در موقعیت دشمنان شان، و دگرگونی های مهمّی در حالت روانی و صفت ایمانی مسلمانان و استقرار درک و فهم کامل آنان بر برنامه ایمانی، صورت گرفت.
قبل از اینکه در بارهٔ این سوره بحث تفصیلی بعمل آید، بهتر خواهد بود تا مختصری در مورد این سوره و فضا و معنای آن اشاره نمایم:
طوریکه در فوق هم اشاره نمودیم که: «حُدَیبیه» نام منطقه‌ای است که در (حدود 24 کیلومتر) حرم شریف موقعیت دارد.
نام «حدیبیه» از چاه حدیبیه یا درختی به نام «حَدْباء» گرفته شده است که در آن منطقه وجود دارد.(یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل مادّه «حدیبیه».)
از مهمترین حوادث صلح حدیبیه که بین پیامبر ﷺ و مشرکین در سال ششم هجری به امضاء رسید همانا بیعت رضوان بود.
مؤرخین در مورد علت بیعت رضوان می نویسند که این بیعت؛ چیزی جز اطاعت و حمایت از رسول الله ﷺ در برابر کفار نبود، بعد از اینکه به رسول الله ﷺ خبر رسید که عثمان رضی الله عنه (که نمایندهٔ اعزامی پیامبر به سوی قریش بود) توسط مشرکان مکه کشته شده است، ایشان یاران خود را فرا خواند و از آنان بر جنگ و مبارزه و مرگ بیعت گرفت (بخاری (4169).

«اصحاب نیز بی درنگ با او بیعت کردند و آماده کارزار شدند، به جز فردی از منافقان به نام جد بن قیس که از بیعت خود داری نمود». (السیرة النبویه فی ضوء المصادر الاصلیه، صفحه 486.)
در روایت دیگری از امام بخاری آمده است که: «پیامبر ﷺ از آنها بیعت بر صبر و استقامت گرفت» بخاری (4196).
ودر روایت مسلم آمده است که: «بیعت برفرار ننمودن از جنگ گرفت» مسلم (1856). که این سه مورد با همدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا بیعت گرفتن بر مرگ، مستلزم صبر و استقامت است.

خوانندۀ محترم !

طوریکه یاد آور شدیم که: صلح نامۀ حدیبیه، در سال ششم هجری میان پیامبر اسلام محمد ﷺ و نمایندۀ مشرکان به امضا رسید. این پیمان، با توجه به آثار و نتایج درخشانش، پیروزی بی شماری را برای مسلمانان ببار آورد . طوریکه در بدایت این سوره، می خوانیم: «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» والله تعالی، این صلح را بمثابه فتح آشکار اعلام داشت، و در ادامهٔ، با ابراز رضایت از بیعت‌کنندگان با پیامبر در حُدیبیه (که به بیعت رضوان شهرت یافت)، پاداش آنان را«فتح قریب» دانسته است.
بنابر این، می توان مجموعهٔ تحولات مربوط به صلح حدیبیه تا فتح مکه را فتح قریب بر شمرد.
ـ واقعاً هم: صلح حدیبیه، یک فتح بدون جنگ بود؛ مفسرین می نویسند بعد از اینکه رسول الله ﷺ از حدیبیه دوباره به سوی مدینه باز میگشت، وسورۀ فتح نازل شد. یکی از اصحاب حضور رسول الله ﷺ عرض داشت: این چه فتحی است که مشرکین ما را از زیارت خانهٔ خدا باز داشتند و مانع قربانی ما هم شدند؟
پیامبر ﷺ فرمود: بد سخنی گفتی؛ بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت‌آمیز، شما را از سرزمین خود دور کنند و به شما پیشنهاد صلح دهند و با آن همه ناراحتی که قبلاً دیده‌اند، تمایل به ترک تعرض نشان داده‌اند.
سپس پیامبر ﷺ، مشکلاتی که مسلمانان در بدر و احزاب تحمل کردند، به آن‌ها یادآور شد و مسلمانان تصدیق کردند که این، اعظم فتوح بوده است و آن‌ها از روی نا آگاهی قضاوت کردند.
قریش برای اولین بار، اسلام مسلمانان را به رسمیت شناخت و این امر، نشان دهنده تثبیت موقعیت مسلمانان در (جزیرة العرب) بود.
درنهایت باید به عرض رسانید که بشارات فتح مکه «انا فتحنا لك فتحا مبینا» برای رسول الله صلی اله علیه وسلم محبوبتر وشرینتر ازفتح تمام جهان بود.

امتیازات صلح حدیبیه :

در پیمان صلح حدیبیه، موارد متعددی دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانانیکه از مدینه وارد مکه میشدند، همچنین 10 سال متارکۀ جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی گنجانیده شده بود و.... در حقیقت این پیمان، يك پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهاي مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتاً پایان مي داد.
يك مقایسه اجمالي میان وضع مسلمانان در سال 6 هجری (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد از آن، که با نقض پیمان صلح توسط مشرکان، لشکر اسلام با ده هزار سرباز مجهز براي فتح مکه حرکت کرد تا به این نقض پیمان، پاسخ دندان شکنی دهند و سر انجام با کمترین برخورد نظامی مکه را فتح کردند، نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه

اندازه گسترده بود. به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح ذیل به دست آوردند:

1- عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و براي شهر مقدس مکه و خانه کعبه احترام فراوان قائل اند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

2- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت ایشان در جزیرة العرب بود.

3- بعد از صلح حدیبیه، مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از نزدیك تماس پیدا کردند، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

4- بعد از صلح حدیبیه راه براي نشر اسلام در سراسر جزیرهٔ عرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر(ص) اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبرﷺ داشتند به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاده.

5- صلح حدیبیه راه را برای گشودن خیبر و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب مي شد را هموار ساخت.

6- اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبرﷺ که هیچ سلاح مهم جنگي با خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح، خود عامل مهمی براي تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.

7- بعد از ماجرای حدیبیه پیامبرﷺ، از جهت سیاسی فرصت یافت نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشته و آنها را به سوی اسلام دعوت کند.

8- این صلح، زمینه را در مراحل بعدی برای فتح مکّه که مهم ترین مرکز و دژ بت پرستی در آن روزگار به شمار می آمد مهیا ساخت.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 7) در باره فضایل صلح حدیبیه و آثار آن در مردان و زنان مؤمن و منافقان و مشرکان ، مورد بحث قرار گرفته است .

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴿٢﴾

تا (سر انجام) الله همه گناهان گذشته و آیندۀ تو را درگذرد و نعمتش را بر تو تمام سازد و تو را به راه راست هدایت کند.(٢)

تشریح لغات واصطلاحات :

«لِيَغفِرَ»: (غَفَرَ): تا بیامرزد، تا در گذرد، تا ببخشاید.« يُتِمَّ»: تمام کند، تمام و کامل کند.

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: با توجه به منصب و مقام والای حضرت، «ترک اولی» به گناه موسوم است. (ابو سعود ۵/۸۰).

و ابن کثیر فرموده است: این از خصوصیات حضرت رسول است و هیچ کس را درآن سهمی نیست، ونیز متضمن تمجید و تحسین عظیمی است برای حضرت رسول صلّی الله علیه وسلم؛ زیرا حضرتش به طور مطلق کامل‌ترین انسان و سرور دنیا و آخرت بشریت است. و تمام امور و اعمالش عبارت بود از طاعت و نیکي و استقامت و پایداری، به طوری که هیچ کس نه در اولین و نه در آخرین جز او به آن مقام نایل نمی‌آید. و چون

مطیع‌ترین خلق خدا بود، خدا مژده‌ی فتح را به او داد و از گناهان اول و آخرش صرف‌نظر فرمود. (مختصر ۳/۳۴۰).
در این آیه مبارکه می فرماید ای پیامبر! الله تعالی این پیروزی بزرگ را برایت عطا فرمود تا سبب آمرزش گناهان گذشته و آینده ات باشد. این بدین معنا است که بعد از صلح حُدیبیه تعداد کثیری از مشرکین وقریش به دین اسلام مشرف شدند، جهاد کردند و به عبادت حق تعالی پرداختند و از اثر آن برای تونیز پاداش وآمرزش به دست آمد؛ زیرا توآنان رابه سوی خیر وایمان دلالت نمودی و حق تعالی به اندازه مزدهای پیروانت برای توهم پاداش بخشید.
همچنان تو در برابر مشقت اذیت کافران و جهاد ودعوت، صبر و استقامت ورزیدی که این عمل کفاره همه گناهانت گردید. الله با این پیروزی نعمتش را بر تو کامل ساخت؛ بدین گونه که نصرتش را برایت ارزانی داشت، دینت را غلبه بخشید، دشمنانت را سرکوب کرد و تو را برای رفتن در راه مستقیم که به رضای الهی و بهشتش وصل می گرداند توفیق بخشید. (تفسیر مسیر: عایض بن عبد الله القرآنی).

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴿٣﴾

والله تو را به نصرتی توانمندانه و شکست ناپذیر یاری دهد. (۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عَزِيزاً»: چیزی که نادر است و کمتر به دست میآید. نیرومند. مایه عزت. بدون شکست. « **نَصْرًا عَزِيزًا** »: یعنی اینکه: به طور محکم و استوار شما را بر دشمنانت چیره و پیروز نماید، نصرتی متضمن عزت و غلبه و سرفرازی دنیا و آخرت باشد.

تفسیر :

واقعیت امر همین است که قرار داد صلح حُدیبیه یکی از نصرت و پیروزی های بزرگ است که نصیب رسول الله ﷺ، نصیب دین اسلام و در نهایت کافه مسلمانان گردید، ببرکت همین صلح حدیبیه بود که در نهایت رسول الله ﷺ با برقراری صلح با مشرکین واینکه در سال آینده برای ادای عمره تشریف بیاورد، دست یافت.
بر اساس همین پیمان تأریخی بود، که قریشیان اجازه آنرا یافتند که میتوانند بطور آزادانه وبدون خوف در پیمان رسول الله صلی اله علیه وسلم داخل شوند، وحتی براثر مفاد این پیمان بود که؛ مسلمانان اگر میخواستند بطور آزادانه میتوانستند در پیمان قریشیان داخل شوند.
بر اثر همین قرارداد حدیبیه بود که فضای کامل امنیت و آسایش در بین مردم ایجاد کرد، دایره و شعاع فراخوانی به سوی دین مقدس اسلام گسترش پیدا کرد، و هر مؤمنی که در هر مکانی از آن منطقه قرار داشت حق داشت که سایرین به دین مقدس اسلام دعوت نماید.
صلح حدیبیه زمینه را فراهم کرد تا هرکس که می خواهد درباره ی حقیقت اسلام تحقیق کند، به طور آزادنه می توانند، تحقیق نمایند، بنابر همین حکمت بود که تعداد زیاد از مشرکین در این مدت، گروه گروه به صفوف دین مقدس اسلام جذب شدند. بنابر همین حکمت بود که قرار داد صلح حدیبیه فتح و پیروی نامید و آن را به پیروزی و فتح آشکار توصیف کرد، چون هدف از گشودن و فتح شرهای مشرکین قوّت گرفتن دین خدا و پیروز شدن مسلمان هاست، که این هدف با آن فتح و ظفر تحقق پیدا کرد.
و به دنبال این فتح خداوند متعال چند چیز را پیش آورد، و فرمود: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» تا سرانجام خداوند متعال همه ی گناهان گذشته و آینده ی تو را ببخشاید و الله اعلم این بدان جهت است که به سبب فتح وگرویدن زیاد مردم به دین، عبادات، و طاعات زیادی انجام گرفته است.

و پیامبر شرایطی را در عالم اسباب در این صلح تَحَمّل کرد که جز پیامبران اولوالعزم کسی
نمی تواند برآن شکیبایی ورزد، واین از بزرگترین فضیلت ها و کرامت های اوست که خداوند گناهان گذشته و آینده ی او را بخشید.
در این هیچ جای شک نیست که: لشکریان آسمان ها و زمین تحت فرمان وامر پروردگار هستند و او تعالی از دوستانش هر که را بخواهد نصرت می بخشد، از دشمنانش هر که را بخواهد خوار وذلیل می سازد و در این امر به یاری کسی از مردم نیازی نیست. امّا جهاد در برابر کافران را فرض کرده تا مؤمنان را امتحان کند، شهیدانی را برگزیند و دل های پرهیزگاران را در هنگام روبرو شدن با دشمنان بیازماید. خداوند به مصلحت بندگان داناست و به اموری که در دنیا و آخرت مقدر کرده با حکمت است.
«وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» و تا با قوّت دادن به دین تو و یاری کردنت در مقابل دشمنانت و وسیع تر شدن دایره ی پیام و سخن تو نعمت خود را بر تو تمام نماید، «وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا» و تا تو را به راه راست رهنماي كند كه به وسیله ی آن به سعادت همیشگی و رستگاری جاودانی دست یابی.
«وَيَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» و خداوند به پیروزی و نصرتی قوی تو را یاری دهد که اسلام در آن سست و ضعیف نمی گردد بلکه پیروزی کامل را به دست می آورد و کافران ریشه کن و خوار می گردند و کم میشوند و مومنان بیش تر میگردند و خودشان و مالهایشان رشد می نمایند.
سپس آثار و پیامدهای این فتح را برای مومنان بیان کرد و فرمود:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا(۴)

اوست ذاتی که در دل مؤمنان سکون و اطمینان را نازل کرد تا ایمانی بر ایمان خود بافزایند. ولشکرهای آسمان وزمین از الله است والله دانا وحکیم است.(۴)
ابن کثیر گفته است: اگر تنها یک فرشته علیه آنان بگمارد، ریشه وبنیاد آنان را نابود می‌کند. اما خدا جهاد را بر بندگان مشروع و مقرر فرموده است؛ چون در این امر دلیل قطعی و حکمت فراوان مقرر است.(مختصر ۳۴۱/۳).

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَنْزَلَ السَّكِينَةَ... لِيُدْخِلَ... فَوْزاً عَظِيماً» سعادت و رستگاری واقعی وبزرگ یک نفر مؤمن درآن است که در دنیا دلی آرام داشته باشد و در آخرت هم جنتی باشد. «اَلسَّكِينَةَ»: یعنی آرامش و ثبات، وقوت قلب. «اَلسَّوْءِ»: غم و اندوه درد. جوهری می‌گوید: «ساءة سواء» به فتح سین، متضاد «سِرّه» میباشد. و«الإسم السوء» و «دائرة السُوء» به ضم سین به معنی شر و شکست می باشد.
«طمأنينه»: مراد اطمینان خاطری است که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می‌کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد (ملاحظه شود سورۀ توبه آيۀ 26).
«جُنُودُ»: جمع جُنْد، لشکرها. سپاه‌ها. مراد همه چیزهائی است که وسیله تنفیذ أوامر الهی اند، از قبیل: فرشتگان، انسان ها، سنگ ها، زلزله ها، رعد و برق ها، و... (ملاحظه شود: سورۀ: احزاب آيۀ 9، مدثر آيۀ 31) (تفسیر نور: داكتر مصطفى خرمدل).

تفسیر:

«وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»: خدا به احوال مخلوقاتش آگاه است و در تعیین و تدبیر امور حکیم است. مفسران گفته اند: منظور از نازل کردن آرامش بر قلوب مؤمنان، «اهل حديبيه» می‌باشند که وقتی به پیامبر صلّی الله علیه و سلم در مورد شرکت در جنگ با ساکنان مکه

بیعت کردند، از کفار اعمالی سرزد که نفس را آزار و قلب را دردمند می‌کرد، از جمله از ورود یاران پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم به مکه ممانعت به عمل آوردند و یاران پیامبر صلّی الله علیه و سلم بدون رسیدن به مقصود خود برگشتند، اما با این که مردم شوریدند حتی یک نفر از آنان از ایمان برنگشت. هیجان زده و آشفته شدند، تا جایی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه نزد پیامبر آمد و اظهار داشت: مگر تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ فرمود: بله هستم، و حضرت عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا هستند. گفت: پس چرا در دین خود ضعف و سستی را بپذیریم؟ پیامبر صلّی الله علیه و سلم فرمود: من پیامبر خدا می‌باشم و از فرمانش سرپیچی نمی‌کنم و همو یاور من است.(تفاصیل این موضوع در صحیح بخاری و سیره‌ی ابن هشام وجود دارد).

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴿٥﴾

تا سرانجام مردان مؤمن و زنان مؤمن را در باغ‌های در آورد که در زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها جاری است و همیشه در آن خواهند بود، و اینکه بدی‌هایشان را محو سازد و این در نزد الله رستگاری بزرگی است. (۵)

شأن نزول آیهٔ 5 :

971- بخاری، مسلم، ترمذی و حاکم از انس (رض) روایت می‌کنند: وقت بازگشت از حدیبیه این کلام عزیز «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح: 2) به رسول الله صلی علیه وسلم نازل گشت. پیامبر گفت: برایم آیه‌ای نازل شده است که در نزد من از همه دارایي و ثروت روی زمین محبوب‌تر است و آیه را برای مسلمانان قراءت کرد. گفتند: مبارکت وگوارایت باد ای محبوب خدا! خدا گفته است که به تو چه عطا خواهد کرد. پس به ما چه خواهد داد؟ آنگاه آیهٔ «لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... تا... اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4177، ترمذی 3262، نسائي در «تفسیر» 519 و احمد 1 / 31 روایت کرده اند. تفسیر ابن کثیر 6122).

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار نماز می‌گزاردند تا بدانجا که پاهایشان متورم می‌شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که الله تعالی گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده‌است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار میآورید؟ فرمودند: «أفلا أكون عبدا شكورا»: آیا بنده شکرگزاری نباشم؟».

وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴿٦﴾

و تا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرك و زنان مشرك را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده که دوزخ بد جایگاه است. (۶)

تفسیر :

«**سوء:**» این کلمه به فتح اول مصدر است به معنی بدی و به ضمّ آن اسم است به معنی بد. اما به فتح سین نوعاً به معنی فاعل آمده است یعنی پیشامد ناراحت کننده.

«الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»: سوء ظنّ، به الله کار منافقان و مشرکان است ورنه مؤمنان، امید و عشق و توکّل به الله را دارند. قابل یاد آوری است که: منافق و مشرك، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور هستند. «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً» الله تعالی بر آنان غضب کرده واز رحمت خود دورشان ساخته و برایشان جهنّم را آماده کرده است که نهایت بدی است.

مفسر قرطبی فرموده است: آنها گمان می‌بردند وقتی پیامبر به قصد حدیبیه بیرون آمد، پیامبر و هیچ یک از یارانش به مدینه برنمی‌گردند.(تفسیر قرطبی ۲۶۵/۱۶).

یادداشت :

در این آیه مبارکه ، نام منافق ومنافقات قبل از مشرك ومشركات تذكر یافته ، این بدین معنی است که : نفاق از شرك و منافق از مشرك بدتر است.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴿٧﴾

لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.(۷)

تفسیر :

الله تعالی، کار خود را از طریق اسباب و علل انجام میدهد. و نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما هم برای لطف به مؤمنان لشکریان فراوان دارد و هم برای نزول قهر بر غضب شدگان. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» امام فخر رازی گفته است: لفظ را تکرار کرده است؛ چون گاهی نزول سربازان او برای رحمت است، و گاهی برای عذاب، پس ذکر آنان در مرحله‌ی اول برای نازل کردن رحمت بر مؤمنین است و در مرحله‌ی دوم برای نازل کردن عذاب بر کافران است. (تفسیر کبیر ۸۴/۲۸.)

شیخ احمد بن محمد صاوی گفته است: این آیه را در مرحله‌ی اول برای به نمایش گذاشتن خلق و تدبیر خود آورده، و به دنبال آن عَلِیماً حَکِیماً را آورده است. و در مرحله‌ی دوم آن را برای به نمایش گذاشتن انتقام از کافران آورده است، پس به دنبال آن فرموده است: عَزِیزاً حَکِیماً (حاشیه صاوی علی تفسیر الجلالین ۹۲/۴.) و این بی نهایت نیکو به نظر می‌رسد؛ زیرا خدای متعال سربازان رحمت را برای یاری نمودن مؤمنان نازل می‌کند، و سربازان عذاب را برای نابودی کافران اعزام می دارد.

خواننده معزز !

قابل تذکر ویادآوری است که : در آیه مبارکه (4 و7) هر دو به لشکریان آسمانها و زمین اشاره بعمل أورده است ؛ ولی در آیه (4) نشان لشکر رحمت و برکت است و آیه (7) نشان لشکر عذاب و خشم و غضب. پس، اولی از مؤمنان سخن می گوید و دومی عذاب منافقان و ... را به تصویر می کشد.

یادداشت :

این فتح روشن، موجب چهار چیز گشت:

1 ـ آمرزش ،2 ـ عطا کردن نعمت به تمام و کمال ، 3ـ هدایت به سوی راه راست و سعادت، 4 ـ پیروزی ارزنده و سرنوشت ساز . و به علاوه، موجب آرامش خاطر مؤمنان و ازدیاد ایمان آنان گردید.

ضمناً این فتح به قول شیخ طنطاوی ، فتح مکه و پیش از آن، خیبر و فدک و صلح حدیبیه و پس از آن، فتح سرزمین فارس و روم و سایر ممالکی است که از اسلام استقبال کردند و خود را از اسارت شاهان و فرمانروایان زر و زور و استکبار آزاد نمودند. (تفسیر نور)

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (8 الی 11) در باره پیامبر گرامی، برگزیدن او و بیعت یاران بزرگوارش در حدیبیه، به بحث گرفته است .

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴿٨﴾

ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُبَشِّراً» : بشارت دهنده، بشارتگر، مژده رسان. «نَذیراً»: بیم دهنده.

تفسیر :

وظیفه پیامبر، نظارت بر اعمال و بیم و بشارت است. «شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً» و وظیفه مردم، دفاع از حریم الهی و پیامبر الله و تکریم اوست.

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴿٩﴾

تا به الله ورسولش ایمان بیاورید و و از او دفاع کنید، و او را بزرگ بدارید. و صبح و شام الله را به پاکی یاد کنید. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تُعَزِّرُوهُ» از «تعزیر» به معنای بازداشتن است و مقصود آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم را از هرگونه اذیّت و آزار حفظ کنید .قابل توجه است که : یاری دادن الله هم با یاری دادن دین او میسر است.

«تُوَقِّرُوهُ»: تا خدا را بزرگ دارید و تعظیمش کنید، او را محترم بدارید. «تُسَبِّحُوهُ»: او را نیایش کنید، او را بستایید، او را تسبیح گویید.«بُكرَةً» : بامدادان، سحرگاهان. «أصیلاً» : آخر روز، شامگاه.

تفسیر :

لازمه‌ی ایمان، حمایت و حراست از حریم دین و رسول الله است.**«تُعَزِّرُوهُ»** یاری و حراست از پیامبر، باید همراه تعظیم و تکریم و برخاسته از عشق و معرفت ایمان به پیامبر و نصرت و تکریم او باید به صورت يك تعهّد و جریان همیشگی ومتداوم باشد، نه برنامه‌ای موقّت وبه اصطلاح فصلی و موسمی.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴿١٠﴾

به يقين كسانی كه با تو بیعت میکنند، جز این نیست که با الله بیعت می‌کردند. دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هرکس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی میکند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفاکند، پس(الله) به زودی پاداش بزرگی به اوخواهد داد.(۱۰)

تفسیر :

«بیعت»: به معنای پیمان و تعهّد است. کسی که با دیگری بیعت می‌کند، بدین معنی است که : گویا مال و جان خود را برای اهداف او در معرضِ بیع و فروش قرار می‌دهد.نباید فراموش کرد که: «**يُبَايِعُونَكَ... يُبَايِعُونَ اللَّهَ**» بیعت با پیامبرﷺ، بیعت با پروردگار با عظمت است.

«**يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**»: این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیغمبر یک بیعت الهی است. یعنی اینکه دست خدا بالای دست آنان قرار گرفته است و دردست ایشان گذارده شده است. یعنی این تعبیر طوری است کسیکه با پیامبر ﷺ بیعت میکند به مفهوم بیعت باپروردگار با عظمت است.

امام ابن کثیر گفته است: الله متعال حاضر است و در کنار آنها میباشد و گفتار آنان را میشنود و جای آنان را مي بیند، و از نهان و ظاهر آنها باخبر است.

پس بیعت با خدا توسط پیامبرش انجام می پذیرد. (مختصر ۳۴۲/۳).

زمخشری میفرماید: گفته است: منظور این است دست پیامبر صلّی الله علیه و سلم که روی دست آنها قرار دارد همانند دست خداست؛ یعنی هر کس با پیامبر صلّی الله علیه و سلم بیعت کند، با خدا بیعت کرده است. مانند فرموده‌ی من یطع الرسول فقط أطاع الله. (تفسیر کشاف ۲۶۵/۴).

«نَکَثَ»: پیمان شکنی کرد. (تفسیر نور: مرحوم خرمدل)
از قرائن وشأن نزول آیهٔ مبارکه طوری درس گرفته میتوانیم که: زُعَما و رهبران جوامع اسلامی، باید در شرایط بحرانی واضطراری بر وفاداری مردم، اقدام تجدید پیمان می نمایند، طوریکه از سیرت رسول الله صلی اله علیه وسلم معلوم شد که: آنحضرت در شرایط بحرانی قبل از صلح حدیبیّه، از مردم بیعت گرفت. در ضمن قابل یاد آوری است که: بیعت، يك تعهد شرعی است که وفای به آن لازم و شکستن آن حرام است و عقاب دارد.
«فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» پس هرکس پیمان شکنی کند پس به زیان خود پیمان شکنی می‌کند، و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد. در این آیهٔ مبارکه اشاره به «بیعة الرضوان» است که در آن اصحاب کرام با پیامبر ﷺ بیعت کردند و با او پیمان بستند که از جنگ فرار نکنند.
همچنان الله تعالی در این مبارکه با تمام صراحت بیان داشته است که: «فَمَن نَّكَثَ» پس هرکس پیمان شکنی کند و به عهدی که با الله تعالی بسته است وفا ننماید، «فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» پیمان شکنی او به زیان خودش است، چون سر انجام بدِ آن به خودش بر می گردد و کیفر آن به او خواهد رسید.
«وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ» و هرکس به عهدی که با خداوند بسته است وفا نماید وآن را به طور کامل انجام دهد، «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» خداوند به او پاداش بزرگی می دهد و اندازه آن را جز خدایی که آن را بخشیده و داده است کسی نمی داند.
«أَجْرًا عَظِيمًا» کلمهٔ «اجر» در لغت به معنی مُزد، ثواب و پاداشی دنیوی یا أُخروی که در مقابل عمل نیک، به انسان می رسد، آمده است. (قاموس قرآن، ج 1، ص 25، دار الکتب الإسلامية)
این کلمه در قرآن عظیم الشأن به «اجر کبیر» و «اجر عظیم» و «اجر کریم» در چندین آیات متبرکه تکرار شده است، و در همه آیات صفت برای اجر قرار گرفته‌اند. و مفسرین آنرا به معنی ثواب وپاداش بزرگ وفروان تفسیر نموده اند. و برخی از مفسرین «اجر کبیر»، «اجر عظیم» و «اجر کریم» را بهشت دانسته اند.«کریم»: از ریشهٔ «کَرَم» به معنای «سخی»، «نفیس» و «عزیز» است.
«کَرَم» اگر وصف خدا واقع شود، مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود به کسی کریم نگویند مگر بعد از آن که آن اخلاق و افعالی از وی ظاهر شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود.(قاموس قرآن، ج 6، ص 103.)
«کبیر» به معنای عظیم القدر(قدرومنزلت بزرگ) است. در ضمن باید گفت که «کبیر»، از أسماء و صفات حسنای الاهی به معنای بزرگ و صاحب کبریایی است.(ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، جلد 5، صفحه 125 و 126، دار صادر، بیروت).

فرق بین «کبیر» و «عظیم» :

«عظیم» در مقابل «حقیر» بوده و تقابلشان به تضاد است، اما «کبیر» در مقابل «صغیر» است. تقابل کبیر و صغیر نسبی است؛ یعنی یک چیز نسبت به چیز دیگر میتواند کبیر باشد، ولی به تناسب چیز بزرگ تر میتواند صغیر محسوب شود به خلاف «عظیم» که هیچ وقت برآن اطلاق حقیر، نمیشود.(مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، جلد 10، صفحه 17)
ـ عظیم، قوی ترین مرتبه و بالاترین درجه از کبیر است و دلالت می کند بر مرتبهٔ رفیعه، امّا کبیر، دلالت می کند بر مطلق رفعت.(مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن

الکریم، ج 10، ص 17).

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه شرح حال نفاق پیشگان به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) یکبار دیگرصورت حال عربهای بیابان خیمه نشین را مورد بحث قرار میدهد که در سفر حدیبیه از دستور پیامبرﷺ سر پیچی وطوری تصورو گمان کردند که از این سفر جور و سلامت بازنخواهند گشتند؛ بناً پیامبر ﷺ را به حجت ودلایل ذیل ملازمت وهمراهی نکردند .

ـ اعتذار از تخلف و سرپیچی به دلیل سرگرمی به اموال و بستگانشان؛
ـ درخواست مشارکت در معرکه خیبر،
ـ دعوت قرآن از آنان برای پیکار با مردمی رزمنده و سلحشور، به استثنای مریضان .

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴿۱۱﴾

زود است که پس ماندگان عرب‌های بادیه نشین به تو بگویند: اموال و خانواده، ما را به خود مشغول ساخت، پس برای ما آمرزش بخواه، با زبان های شان چیزی را میگویند که در دل هایشان نیست، بگو: چه کسی میتواند برایتان در برابر الله اگر در حق شما زیانی بخواهد و یا در حق شما نفعی را اراده کند اختیاری دارد، بلکه الله به آنچه می‌کنید آگاه است. (۱۱).

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْمُخَلَّفونَ »:ــ المُتَخَلَّفون : واماندگان، بر جای ماندگان. اعراب قبایل صحرا نشین چهار اطراف مدینه مانند: «اَسلَم، جُهَینه، مُزَینه،غِفار، اشجع و دیل» که پیامبرصلی الله علیه وسلم در سال حدیبیه از آنان خواست با او به مکه برای مراسم عَمره بروند، آنان به دلیل سستی عقیده و بیم از مردم قریش بهانه تراشی کردند و نرفتند.

«شَغَلَتنا» : ما را سرگرم کرد، به ما فرصت نداد. «أهلونا← أهلونَنا»: خانوادهٔ ما، خویشان و کسان ما. «ألسِنَتهم»: جمع لسان، زبانهایشان. ما : آن چه، چیزی.« لَیسَ»: نیست. «فَمَن یَملِكُ»: چه کسی می تواند؟ یعنی، کسی نمی‌تواند. [←مائده/۱۷، فَمَن یَملِكُ مِنَ اللهِ شیئاً]. چه کسی می تواند در برابر خدا دفاع کند؟ چه کسی در برابر فرمان خدا اختیار دارد؟ کسی اختیار و اقتدار ندارد.« خَبیراً» : آگاه، باخبر.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت :هیچ‌کس توان ندارد خیر و خوبیی را که الله برایش مقدّر کرده از خود بگرداند، یا شرّ و ناخوشایندیی را که بر او مقدّر کرده باشد از خود دفع نماید.

واقعیت مطابق پندار شما نیست که خداوند به رازهای دل های شما آگاه نباشد، بلکه او به چیزهای پنهان و آشکار داناست، هیچ امر پوشیده‌ای از او مخفی نمی باشد و قطعاً شما را به اعمالی که انجام دادید مورد محاسبه قرار میدهد.«**قُلْ فَمَنْ يَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعاً**» به آنها بگو: چه کسی شما را از خواست خدا حفظ می‌کند اگر بخواهد به شما زیانی همچون شکست یا نفعی از قبیل پیروزی و غنیمت به شما برساند؟

امام قرطبی فرموده است: بدین وسیله گمان آنها را رد می‌کند که گمان می‌بردند تخلف از همراهی پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم زیان آنان را دفع و نفع را برای آنان جلب می‌کند.(تفسیر قرطبی).

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴿۱۲﴾

بلکه شما گمان کردید که رسول و مؤمنان هرگز به‌سوی خانواده‌هایشان باز نخواهند گشت و این در دل‌هایتان آراسته شد و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید. (۱۲).

تشریح لغات واصطلاحات :

« ظَنَنتُم »: گمان بردید.« أَن لَن يَنقلِبَ »: که دیگر برنمی گردد. «ظَنَّ السَّوءِ »: گمان بد.
«بُوراً»: تباه گشتگان، نابودشدگان، جمع بایر. [—فرقان/ ۱۸۸].

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا﴿۱۳﴾

و هر کس به خداوند و پیامبر او ایمان نیاورد [بداند که] ما برای کافران آتشی افروخته آماده ساخته‌ایم.(۱۳)

تشریح لغات واصطلاحات :

« أَعْتَدْنَا»: مهیا کردیم، آماده کردیم.« سَعيراً »: آتش برافروخته، آتش سوزان.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴿۱۴﴾

و مالکیّت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره الله است، هر کس را بخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند؛ و الله همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴).

تشریح لغات واصطلاحات :

« غَفوراً» : بسیار آمرزنده. «رَحيماً»: پر مهر و محبت.

تفسیر :

قابل یادآوری است :در مواردی که قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: «خداوند هر کس را بخواهد می‌بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند»، بادرنظر داشت اینکه الله سبحان وتعالی هم عادل است و هم حکیم، مراد آن است که در موارد لطف و بخشش، انسان خود را لایق دریافت بخشش الهی کرده ولی باتأسف باید گفت که: در موارد قهر و عذاب، انسان خود را از قابلیّت انداخته است.

در ضمن نباید فراموش کنید که :الله سبحان وتعالی علاوه بر بخشش گذشته، با رحمت خود، آینده انسان را نیز تأمین می‌کند.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴿۱۵﴾

زود است همان پس ماندگان (غزوۀ حدیبیه) بگویند، وقتی که شما برای به دست آوردن غنیمتهای (خیبر) روان شوید، بگذارید که همراه شما برویم، میخواهند سخن الله را تغییر دهند. بگو: هرگز با ما نخواهید رفت، الله از پیش این چنین (در بارۀ شما) فرموده است، پس خواهند گفت: (الله نگفته است) بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید. (مسلمانان حسد نمی ورزند) ولی آنان جز اندکی نمی فهمند. (۱۵).

تشریح لغات واصطلاحات :

« انْطَلَقْتُمْ»: حرکت کردید، رهسپار شدید. « مَغانِمَ »: جمع مَغنَم، غنیمتها، غنایم خیبر که به مؤمنان حدیبیه اختصاص داشت. « ذَرُونَا »: ما را بگذارید. بگذارید ما را. «ذَرونا

نَتَّبِعكُم»: بگذارید ما هم همراه شما باشیم، بگذارید ما هم به دنبال شما بیایم، از پی شما بیاییم.« لَنْ تَتَّبِعُونَا»: هرگز از پی ما نخواهید آمد، هرگز از ما پیروی نخواهید کرد.
« تَحْسُدُونَنَا »: بر ما حسد می برید، به ما رَشک می ورزید. « لَا يَفْقَهُونَ »: نمی فهمند.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴿١٦﴾

به پس ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی از شما دعوت خواهد شد که به‌سوی قوم جنگ جو و قدرتمند بروید، تا با آنان بجنگید، یا آنکه اسلام آورند. پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیک به شما خواهد داد. و اگر روی بگردانید، طوریکه پیش از این روی گرداندید، شما
را به عذاب دردناک شکنجه خواهد کرد. (١۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« سَتُدْعَوْنَ »: دعوت خواهید شد. «قَوْمٍ»: مراد بنوحنیفه، قوم مُسَیلمه کذّاب، یعنی اهل رِدّه است که چهار سال بعد از نزول این آیات در زمان ابوبکر میان ایشان و مؤمنان جنگ سختی درگرفت. (ملاحظه شود : التفسير القرآني للقرآن). « أُولِي بَأْسٍ »: نیرومند، جنگاور و سلحشور، صاحب توان و قدرت، رزم آور. «تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ»: با آنان می جنگید یا مسلمان می شوند. یعنی باید با آنان بجنگید تا اسلام را می پذیرند. راه دیگری از ایشان پذیرفته نمیشود.

شان نزول آیۀ 16:

حضرت ابن عباس(رض) در شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: چون آیه: «وَإِن تَتَوَلَّوا۟ كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ» (سورۀ الفتح: 16) نازل شد، مریضان و اشخاص زمین‌گیر گفتند: یا رسول‌الله! تکلیف ما چه می‌شود؟ پس این آیۀ نازل شد.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا﴿١٧﴾

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر مریض گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکند) و هرکس از الله و پیغمبرش اطاعت کند، الله او را به باغ هایی وارد میسازد که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهر ها روان است. و هرکس روی بگرداند، اورا به عذاب دردناک، عذاب خواهدداد.(١٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَرَج»: گناه. (ملاحظه شود سورۀ: توبه، آیۀ91، سورۀ نور، آیۀ 61). «اَعرَج»: لنگ.« يَتَوَلَّ»: روی برمی گرداند، روی برمی تابد.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: با داشتن معلولیت کرامت مقام ومنزلت انسانی پایین نمی آید و نباید به آنانی که یکی از اعضای بدن خود را بنابر دلایل مختلف از دست داده اند به چشم حقارت دیده شود.
مُلَقَبْ قرار دادن به عیب معین از جمله گناهان کبیره بشمار می رود، قرآن عظیم الشأن نسبت دادن اصطلاحات معیوبیت به مسلمانان را از جمله (کر، کور و شل و امثال آن) ناروا دانسته و آنر منع نموده است.

خداوند تبارک و تعالی عادل است. ولی دانست که لازمه عدل الهی این نیست که همه را بر یک وضعیت مشابه خلق نماید! بلکه عدل الهی آنست که اگر انسانها را بر اوضاع و شرایط مختلف خلق نمود، مسئولیت پذیری آنها در دنیا و جواب دهی آنها در آخرت نیز در پی شرایط شان متفاوت باشد. یعنی خداوند کسی را که مثلاً معلول کرده در دنیا به انجام هر کاری مکلف نکرده و در قیامت نیز از چیزیکه او را به آن چیز مکلف ننموده بازخواست نمیکند.

بطور مثال ما این امر را در شرع می بینیم؛ یعنی شخصی که ثروتمند وپولدار است، مطمئناً از شخصی که فقیر است مسئولیت بیشتری نیز برگردن دارد، و کسی که علم دارد با کسی که علم اندک دارد متفاوت است و الله تعالی از شخص عالم تر بازخواست بیشتری خواهد کرد. و همینطور کسی که سالم است به نسبت معلول هم در دنیا و در آخرت مسئولیتش بیشتر است و همه ی اینها به دلیل وجود آزمایش بین خلایق است.

ابن ام مکتوم «عبدالله بن قیس قرشی عامری» از جمله یکی از صحابه جلیل القدری در اسلام است که به هردو چشم نابینا بود. وی از جمله اولین کسانی بود، که اسلام آورد وهجرت کرد. هجرت وی پس از مصعب بن عمیر(رضی الله عنه) و پیش از رسول الله صلی الله

علیه وسلم بود. وی در مدینه منوره به تعلیم قرآن عظیم الشان مصروف بود.

مؤرخین می نویسند که: ابن ام مکتوم نابینا بود و به همراه بلال و سعد و القرظ و ابو محذورة (که مؤذن مکه بود) به دستور رسول الله ﷺ آذان می گفت.

همچنین رسول الله ﷺ در غزوات و هنگامی که خود در مدینه نبود وی را به جانشینی خود انتخاب می‌کرد تا برای مردمی که در مدینه بودند امامت کند. گفته شده است پیامبر ﷺ سیزده بار وی را بجای خود امیر مدینه قرار داده است.

عروة می‌گوید: رسول الله ﷺ با تعدادی از مردان قریش نشسته بود که در میانشان عتبة بن ربیعه نیز وجود داشت پس ابن ام مکتوم آمد در حالی که سوالی داشت. پس رسول الله ﷺ (به دلیل مشغول بودن به سران قریش) از وی روی گرداند که این آیه نازل گردید: «**عبس وتولى. أن جاءه الأعمى**». (چهره درهم کشید و روی گرداند آنگاه نابینا به نزد وی آمد).

از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی آیهٔ «**مؤمنان خانه نشین با مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد میکنند یکسان نمی‌باشند**» نازل گردید، رسول الله ﷺ، زید را صدا زد و او را دستور داد که آن را بنویسد. زید استخوان کتف شتری را آورد و آن را نوشت. پس در این هنگام ابن ام مکتوم آمد و از نابیایی خود شکایت برد پس این بخش از آیه نازل شد: «**غير أولي الضرر**» (آنانی که زیان دیده نیستند).

از ابو لیلی روایت است که ابن ام مکتوم گفت: ای پروردگارم! عذر من را نازل کن. پس این آیه نازل شد که: «**غير أولي الضرر**» اما وی بعد ها نیز به جهاد می رفت و می‌گفت: بیرق را به من بدهید که من کورم و نمی توانم فرار کنم! و مرا میان دو صف قرار دهید.

وی در دوران عمر بن خطاب به همراه سعد بن ابی وقاص در نبرد قادسیه شرکت جُست و گفته شده است در همان نبرد به شهادت رسیده است و گفته شده که پس از بازگشت از این نبرد در مدینه وفات یافته است. والله اعلم.(نزهة الفضلاء 1/62 - البداية والنهاية 7/49)

برخی از مفسرین می نویسند که: وی روزی به نزد رسول الله ﷺ آمد وگفت: یا رسول الله من از فیض جهاد محروم شدم و از جمله قاعدین هستم، در این زمان از فوق عرش الهی برای تسلی خاطر این مرد نابینا خطاب رسید که «ای رسول من، به این مرد بگو: بر نابینا و لنگ ومریض گناهی نیست(اگر درمیدان جهاد شرکت نکنند). هرکس از خدا و فرستاده‌اش فرانبرداری کند، خدا او را به باغ های بهشتی وارد می سازد که رودبارها در

زیر (کاخ‌ها و درختان) آن روان است، و هر کس که سرپیچی کند، خدا او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازد.
در روایتی آمده است که حضرت ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از باز ایستادگان از غزوه بدر و آنان که به جهاد رفتند. وقتی آیه نازل شد «ابن ام مکتوم» برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا برای من رخصتی هست؟ به خدا قسم اگر میتوانستم به جهاد می رفتم. آنگاه خدا آیه ی (غیر أولي الضرر) را نازل کرد.
أهل ضَرر: اهل معاذیراند که عذرهایی چون مریضی، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که ازجهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می‌رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته وهمانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که درحدیث شریف آمده است: رسول الله ﷺ دریکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت سر نگذاشته‌اید، مگر اینکه با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یارسول الله! درحالی‌که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را بازداشته است».
خوانندۀ محترم !
از فحوی آیۀ متبرکه این حقیقت واضح می شود که: تکالیف الهی، به مقدار قدرت و توان است. همچنان این واقعیت وعدل الهی که اشخاص معذور، از بهشت محروم نمی‌شوند، به شرط آنکه در حدّ توان، مطیع باشند.
خوانندگان محترم !
بعد از اینکه حال ووضعیت واپس ماندگان صحرا نشین در سفر حدیبیه، به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (18 الی 26) در باره مکافات و اطمینان خاطر مسلمانان درمورد بیعت رضوان که الله سبحان وتعالی از آنان راضی و خرسند است، بحث بعمل می آید.
همچنین درادامه‌ی این آیات به فتوحات مسلسل وپی‌درپی - چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم و چه در زمان حیات خلفای راشدین - اشاره بعمل می آید و به مؤمنان امتنان می‌دهد که از دست آزار مشرکان و بی‌باوران رستگار شده‌اند.
لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴿١٨﴾
هر آئینه که الله از مؤمنان، چون با تو در زیر آن درخت بیعت کردند، راضی شد، پس آنچه را که در دل هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد. (۱۸)
تشریح لغات واصطلاحات :
«رَضِيَ»: خشنود شد. .«إِذْ»: آن دم. بدانگاه. « تَحتَ الشَّجَرَةِ»: زیر آن درخت معهود.« السَّكِينَة»: آرامش. [- درهمین سوره /۴]. «أَثَابَهُم»: به آنان پاداش داد
تفسیر :
«الشَّجَرَةِ»: مراد درخت بزرگ وضخیم است که در حدیبیه بود و مؤمنان در زیر سایه آن با پیغمبر تجدید بیعت کردند و این پیمان به سبب خوشنودی خدا از آن مؤمنان «بَيْعَةُالرِّضْوان» نام گرفت.
«فَتْحاً قَرِيباً»: مراد صلح حدیبیه است که منشأ آزادی دعوت اسلام وفتوحات بیشمار گردید. وبرخی از مفسرین آنرا به فتح خیبر در هنگام بازگشت مسلمانان از حدیبیه رخ داد و برخی آنرا به فتح مکه تفسیر نموده اند.
خیبر:
منطقه سرسبزی در (160) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در عهد پیامبر صلی

الله علیه وسلم، محل سکونت یهودیان بود و در سال (7) هجری قمری پس از (6) هفته محاصره از سوی پیامبر ﷺ و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

شأن نزول آیۀ 18:

چنان‌که مفسران در بیان شأن نزول این آیه از سلمه بن اکوع (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم ﷺ ندا سر داد که: أیها الناس! روح‌القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی‌که ایشان در زیر درخت طلح (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت ﷺ با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان (رض) که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می‌کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اگر او، این و این مقدارسال در مکه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی‌کند». آن‌گاه این آیه نازل شد. «لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» را نازل کرد. (ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 225/4 آمده روایت کرده است. تفسیر «زاد المسیر» 1291.).

قطع درخت بیعت الرضوان:

درختی که در این آیه ذکر شده درخت «مغیلان» است، و مشهور است که بعد از وفات رسول الله ﷺ، بعضی از مردم زیرا آن درخت میرفتند و برای کسب ثواب در آنجا نماز می خواندند.

ابن سعد با سند صحیح در حدیثی از نافع روایت فرموده است که: در یکی از روز ها به حضرت عمر(رض) خبر رسید که تعدادی از مسلمانان به پیش درخت بیعت الرضوان می روند و در آنجا به ظن اینکه محل متبرک است، نماز بجا می آورند. بعد از اینکه حضرت عمر این داستان را شنید، هدایت فرمود تا آن درخت را قطع کنند. (التاریخ الاسلامی 260/19، طبقات ابن سعد (100/2)

مؤرخین در مورد اینکه: چرا حضرت عمر درختی بیعت‌الرضوان را که پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش زیر آن بیعت کرده بودند، قطع کرد، مینویسند: این عمل در زمانی صورت گرفت که: حضرت عمر رضی الله عنه متوجه شد بعضی از مردم به آنجا می‌روند علت را از آن‌ها جویا شد. گفتند: مردم در آن‌جا نماز می‌خوانند، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسیر حج در آن‌جا نماز خوانده است عمر رضی الله عنه خشمگین شد و فرمود: همانا پیشینیان به سبب تقدس آثار پیامبران شان به هلاکت رسیدند. (مجموع الفتاوی 171/27)

شیخ الاسلام ابن تیمیه در این بابت می فرماید: صحابه و تابعین بر آثار پیامبران و صالحان (مانند نشستن پیامبر در جای مخصوص و یا، نماز خواندن ایشان در یک مکان مشخص و غیره...) بناء یا مسجدی نساختند، حتی بزرگان صحابه از جمله عمر بن خطاب رضی الله عنه و... مردم را از نماز خواندن در مکانی که پیامبر ﷺ اتفاقی در آنجا نماز خوانده نهی کرده‌اند. مجموع الفتاوی (466/17).

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴿١٩﴾

و غنائم بسياري كه آنرا به دست مي‌آورند، و الله غالب باحكمت است. (١٩)

تفسیر :

«وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا »«غنایم» هدف از آن همه غنیمت‌هائی است که تا روز آخرت مسلمانان بدست می آورند. ابن کثیر فرموده است: این «خیر کثیر» عبارت است از اجرای صلح در بین آنها و دشمنانشان که الله سبحان وتعالی آن را به وسیله‌ی آنها اجرا

کرد و از طریق خیر و برکت فراوانی با فتح خیبر به دست آمد. و بعد از آن، فتح و گشودن دیگر سرزمین‌ها و ولایات، و عزت و پیروزی و رفعت مقام دنیا و آخرت را نصیب آنها نمود(مختصر ۳۴۵/۳). «وَ كَانَ اَللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً» الله در کار خود مقتدر و در تدبیر و صنعش حکیم است. از این جهت است که شما را بر آنان غالب کرد و سرزمین و اموال و دیار آنها را به غنیمت شما درآورد.

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴿٢٠﴾

الله غنیمت‌های فراوانی را به شما در آینده وعده کرده است که آنها را به دست می‌آورید و این (غنیمت) را زودتر به شما داد و دست تجاوز مردم را از شما باز داشت. تا نشانه ای (نصرت الهی) برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند.(۲۰)

تفسير :

ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی غنایمی که تا روز رستاخیز برقرار میباشد. (تفسیر قرطبی ۲۷۸/۱۶).

در البحر آمده است: دایره‌ی نفوذ اسلام گسترش یافت و مسلمانان به فتوحاتی بی‌شمار دست

یافتند و غنیمت های فراوانی را در مشرق و مغرب و در هندوستان و سودان به دست آوردندو وعده‌ی خدا به حقیقت پیوست و یکی از شاهان «غانه» بر سرزمین «تکرور» حکومت می‌کرد، به اسلام در آمد و بیش از پانزده ولایت از سودان را گشود و با او به اسلام درآمدند و بعضی از شاهان آنها با او به حج رفتند. (تفسیر کبیر ۹۶/۲۸).

«فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ» غنایم خیبر را بدون تلاش و زحمت و جنگ برایتان فراهم آورد.

«وَ كَفَّ أَيْدِيَ اَلنَّاسِ عَنْكُمْ» و اجازه نداد مردم دست تجاوز و ستم به سویتان دراز کنند. مفسران گفته‌اند: منظور اهل خیبر و هم پیمانان آنها، یعنی بنی اسد و عطفان است که وقتی برای کمک به اهل خیبر آمدند، خدا بیم و هراس را به دل آنها القاء کرد.

امام فخر رازي فرموده است: آیه به این مطلب اشاره دارد که فتح و غنایم اعطا شده تمام ثواب و پاداشی نیست که خداوند به آنها عطا می‌کند، بلکه پاداش واقعی را در آخرت دریافت می‌کنند و اینها فقط چیزی است که در این دنیا به آنها اعطا شده است تا از آن سود ببرند و برای نسل‌های مؤمن بعد از آنان دلیل باشد و بر صدق وعده‌ی خدا دلالت کند و نسل‌های بعد از شما به یقین بدانند همان‌طور که شما به وعده‌ی مقرر نایل آمده‌اید آنها نیز به وعده‌ی مقرر نایل می‌آیند.(راجح همان است که ابن کثیر آورده است و طبری و ابو حیان آن را پذیرفته‌اند. و این مطلب از قتاده و حسن نیز نقل شده است و آیه‌ی لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا آن را تأیید میکند و نشان میدهد که برای فتح آن تلاش شده است و آن هم با فتح «مکه» منطبق است. و گویا منظور فتح فارس و روم است و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور تلاش هوازن در حنین است. و قول ارجح همان است که ما نقل نمودیم.) (تفسیر صفوة التفاسیر).

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴿٢١﴾

والله به شما باز وعده غنیمتهای دیگری فرموده که هنوز بر آن قادر نیستید و علم خدا محیط بر آن است و خدا بر هر چیز تواناست. (۲۱)

تشريح لغات واصطلاحات :
«أُخرى» : دیگری، غنیمتهای دیگری.« **لَمْ تَقْدِرُوا»:** بر آن چیره نشدید، بر آن قدرت نداشتید.

تفسیر :
ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد :یعنی غنیمتی دیگر و پیروزی دیگر را برایتان فراهم کرد که قدرت به دست آوردن آن را نداشتید و آن را برای شما میسّر نمود؛ چون الله بندگان پرهیزگار را ازراهی روزی میدهد که حسابی برای آن نکردهاند.همانا دراین آیه منظور «فتح مکه» میباشد.نظر طبری چنین است.(البحر ۹۷/۸).

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴿٢٢﴾

واگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما میجنگیدند به زودی فرار مینمودند، سپس ولی و یاوری نمی یافتید. (۲۲)

تشريح لغات واصطلاحات :
«لَو قاتَلَ» : اگر برزمد، اگر جنگ کند. «لَوَلَّوُا الأدبارَ»: قطعاً پشت کردند← قطعاً پشت می کنند. [← آل عمرن/۱۱۱، يَوَ لُّوكُمُ الأدبار]، [← نفال /۱۵، فَلا تُوَلّوهُمُ الأدبارَ]، [← حزب/۱۵، لا يُوَلَّونَ الأدبارَ].

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴿٢٣﴾

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۲۳)

تفسیر :
در البحر آمده است الله تعالی برای پیامبران خود روش و طریقهای را مقرر فرموده است که عبارت است از:« كَتَبَ اَللّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي.»(البحر ۹۷/۸.)«وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اَللّهِ تَبْدِيلاً» و روش و طریقهی خدا تغییر پذیر نیست.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴿٢٤﴾

او همان ذاتی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در داخل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت، و الله به آنچه میکنید، بیناست.(۲۴)

تشريح لغات واصطلاحات :
«**بَطْنِ مَكَّةَ»:** وسط مکه، درون مکه. مراد سرزمین حدیبیه است که نزدیک مکه است.«**أَظْفَرَكُمْ»:** شما را پیروز گرداند. «أظفَرَ كُم عَلَيهِم»: شما را بر آنها پیروز کرد.

شأن نزول آیهٔ 24 :
مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که هدف از: «بطن مکه» اشاره به همین واقعه حدیبیه است، زیرا درشأن نزول این می نویسند:
973- مسلم، ترمذی و نسائی از انس (رض) روایت کرده اند: هنگام غزوه حدیبیه هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم ﷺ و یارانشان فِرود آمدند و میخواستند تا غافلگیرانه برایشان حمله نمایند، ولی یارانرسول اکرم ﷺ آنان را دستگیر کردند و سپس آن حضرت ﷺ آنها را آزاد کردند.
در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش ﷺ بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را دستگیر نمودند، سپس رسول اکرم ﷺ آنها را آزاد کردند. پس پروردگار متعال آیهٔ: «وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ

عَنْهُمْ...» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 1808، ابوداود 2688، ترمذی 3264، نسائی در «تفسیر» 530، واحدی 751 از أنس روایت کرده اند.«تفسیر شوکانی» 2447)

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴿٢٥﴾

آنانند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام منع کردند و نگذاشتند قربانی‌ای که موقوف داشته شده بود، به جایگاهش برسد و اگر مردان و زنانی مؤمن [و مستضعف در مکّه] نبودند که آنان را نمی شناسید [و ممکن بود] پایمالشان کنید آن گاه نادانسته درباره آنان رنجی وآسیب به شما می‌رسید.

(الله هرگز مانع این جنگ نمیشد) تا الله هرکسی را بخواهد در رحمت خود در آورد. اگر (مؤمنان و مشرکان) از هم جدا بودند حتما کافران را به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم. (۲۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَعْكُوفاً»: محبوس و ممنوع. در اینجا هدف نگاه داشته شده و اختصاص یافته به فقرای بیت‌الله است. «مَحِلَّهُ»: قربانگاه. محل ذبح (ملاحظه شود: بقره / 196، حج / 33).«أن تطووهم»: اگر بیم آن نبود اینکه ایشان را لگد مال و نابود کنید.«معرة»: ننگ و عار. زیان وضرر. در اینجا مراد کار ناپسندی است که موجب تأسف شود.«تَزَيَّلُوا»: جدا شده بودند. یعنی اگر مؤمنان و کافران جدا از هم می‌زیستند و قابل تشخیص از هم بودند.

شأن نزول آیهٔ 25 :

977- طبرانی و ابویعلی از ابوجمعه جنبذ بن سبع روایت کرده اند: در اول یک روز در حالی که کافر بودم با رسول الله جنگیدم و در آخر همان روز به دین اسلام مشرف شدم و در صف مسلمانان با دشمنان شان می جنگیدیم. ما سه مرد وهفت زن بودیم. این کلام حق«وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ» در بارهٔ ما نازل شده است. (ابو یعلی 1560، طبرانی 2204 از ابو جمعه روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11346 می‌گوید: «طبرانی به دو اسناد روایت کرده است راوی های یکی از این دو اسناد ثقه هستند» سیوطی در «در المنثور» 6 / 76 جید گفته است. «تفسیر شوکانی» 2450).

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴿٢٦﴾

آنگاه که کافران تعصب و ننگ جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند، پس الله سکون و آرامش خود رابر رسول خویش و (نیز) بر مؤمنان نازل کرد و آنان را به کلمه تقوا ملزم ساخت و آنان به آن سزاوارتر و اهل آن بودند و الله به هر چیز داناست. (۲۶)

تفسیر :

«حمیت» در اصل از ماده «حمی» به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعداً به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است.

مفسرین میفرمایند که هدف از «حميّة الجاهلية» تعصب عرب جاهلی به خدایانشان بود که موجب میشد از پرستش غیر آن‌ها خود داری ورزند؛ یعنی، نوعی گردن فرازی که مانع هر نوع تسلیم و انقیاد می‌گردید. هدف از حمیت جاهلی را تن زدن مردم از اعتراف به رسالت رسول الله ﷺ نیز دانسته اند.

امام فخر رازی میفرماید حمیت خود صفتی مذموم است و اضافه شدن آن به جاهلیت برقبح آن افزوده است.
«غیرت مذمومه» عبارت است از این که انسان از کسی یا چیزی که شرعاً و عقلاً حمایتش سزاوار نیست، چه به صورت گفتار و چه به صورت کردار حمایت کند. اسم این را غیرت مذمومه میگذارند.
«كَلِمَةَ التَّقْوي»: سخن پرهیزگارانه. سخنی که با گفتن آن، انسان خود را از عذاب می رهاند که سخن توحید یعنی: «لآ إِلهَ إِلاَّ اللهُ» است. روحیه پرهیزگاری.
اما ظاهر این است که منظور از کلمه‌ی تقوی عبارت است از اخلاص و اطاعت آنان برای خدا و پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم، آنگاه که در موقع نوشتن مواد صلح فرمانبرداری کردند، هرچند که در ظاهر تضییع حق مؤمنان را در برداشت، اما خدا مؤمنان را بر اطاعت از پیامبر تثبیت کرد و همین امر باعث شد که خیر فراوانی به مسلمانان برسد.(این چیزی است که به هنگام تفسیر آیات مربوط به صلح حدیبیه خدا آن را به من الهام کرد.) (تفسیر صفوة التفاسیر) .«أَحَقَّ»: سزاوارتر و شایسته‌تر. «أَهْلَهَا»: درخور و برازنده آن، مستحق آن.

خوانندگان محترم !

در ایات متبرکه (27 الی 29) در باره تحقق بخشیدن رؤیای پیامبر، اوصاف والا و یاران برگزیده‌اش ، بحث بعمل آمده است .

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴿٢٧﴾

به راستی که الله رؤیای پیامبرخود را به حقیقت پیوست، که شما ان شاء الله در امن و امان در حالیکه موی سرتان را تراشیده و کوتاه کرده اید بدون ترس وارد مسجد الحرام خواهید شد. ولی الله چیزهایی را می دانست که شما نمیدانستید. (و در این تاخیر حکمتی بود) و قبل
از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد. (۲۷).

تشریح لغات واصطلاحات :

«رؤیا »: خواب، خواب صادق.« لَتَدخُلُنَّ» : قطعة داخل خواهید شد.
«ءَامِنِينَ»: جمع ءَامِن، در امن و امان.«مُحَلِّقِينَ»: سرتراشیدگان. «مُقَصِّرِينَ»: مو کوتاه کردگان. حاجیان پس از فراغت از انجام مناسک حج، با تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن موی سر، از احرام بدر می‌آیند. «مَا»: مراد مصلحت نهفته در صلح حدیبیه که ورود به مکه است. «مِن دُونِ ذٰلِكَ»: پیش از آن، یعنی قبل از ورود شما به مکه. «فَتْحاً قَرِيباً»: مراد فتح خیبر، یا صلح حدیبیه، و یا هردوی آنها است.(ملاحظه شود: صفوة البیان، لمعانی القرآن).

شأن نزول آیة 27 :

978- فریابی، عبد بن حمید و بیهقی در «دلائل» از مجاهد روایت کرده اند: رسول الله(ص) در حدیبیه خواب دید که خودش و یاران اش در نهایت امن و امان به مکه داخل می شوند و موی سرخویش را در آنجا می‌تراشند و یا کوتاه می‌کنند. چون آن بزرگوار قربانی‌های خود را در حدیبیه ذبح کرد. یارانش گفتند: ای رسول خدا! خواب و رویای شما کجا شد؟ پس آیهٔ «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ...» نازل شد.(طبری 31601 از مجاهد روایت کرده مرسل و ضعیف است.)

تفسیر :

«الرُّؤْيَا»: خواب. هدف خوابی است که پیامبر ﷺ در مدینه دیده بود. پیامبر ﷺ، در خواب

دید که او و اصحاب اش داخل مکه شده‌اند و کعبه را طواف می‌کنند، سپس سرها را تراشیده و موها را کوتاه نموده‌اند.

خواب «الرُّؤْيَا»:

رسول الله ﷺ در باره خواب «الرُّؤْيَا» میفرماید: «**الرؤيا جزء من ستٍ وأربعين جزءاً من النبوة»:** «خواب جزءی از چهل و شش جزء نبوت است».و دلیل اینکه رؤیا جزئی از نبوت است، این است که در خواب حوادثی برای انسان رخ می دهد که دردنیای واقعی از انجام آنها عاجز و ناتوان است.

اهل حق اتفاق نظر دارند بر اینکه رؤیای صادقه حق و از جانب خداوند است. کسی آن را انکار نمی‌کند مگر اهل الحاد و جمعی از معتزله. [تفسیر قرطبی، 124/9].

خطّابی فرموده است که در معنای رؤیای صادقه گفته شده است: رؤیای صادقه موافق با نبوت می‌آید، نه اینکه جزء باقی مانده از نبوت است. و برخی گفته‌اند: رؤیای صادقه جزئی از علم نبوت است، چون نبوّت اگرچه به پایان رسیده، اما علم آن همچنان باقی است. خطابی کلام خود را به قول امام مالک خاتمه داده طوریکه ابن عبدالبرّ آن را نقل کرده و از امام مالک پرسیده است: که آیا هرکس میتواند خواب را تعبیر کند؟ در جواب گفته است: آیا می‌شود نبوت را به بازی گرفت، پس گفت: رؤیا جزئی از نبوت است، و نبوّت را نمی‌توان به بازی گرفت؟ خطابی جواب داده که منظور امام مالک این نبوده که رؤیای صادقه نبوّت باقی مانده است، بلکه منظورش این بوده چون رؤیای صادقه از جهت اطلاع بر جزئی از

غیب مشابه نبوت است، جایز نیست که بدون علم و آگاهی در مورد آن صحبت شود.

ابن بطال گفته است اینکه رؤیا جزئی از نبوت است بر شأن و شکوه رؤیا می‌افزاید، ولو اینکه یک جزء از هزار جزء باشد. گفته می‌شود: که لفظ نبوت از لفظ «إنباء» گرفته شده است و «إنباء» در لغت به معنای إعلام و پخش خبر است، پس بر این اساس، معنا چنین می‌شود که رؤیا خبری صادق از جانب خداوند است، همچنانکه نبوّت خبری است صادق از طرف خداوند، که هیچ دروغی در آن روا نیست. [فتح الباری، 363/12].

پس رؤیا در صدق خبر با نبوّت مشابهت پیدا می‌کند.

ابودرداء (رض) از پیامبر ﷺ در مورد این آیه سؤال کرد که خداوند میفرماید: «لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴿64﴾ (سورۀ یونس: 64). (در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور)ند؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است! این است آن رستگاری بزرگ).

پیامبر ﷺ فرمود: «ما سألني أحدٌ عنها غيرُك منذ أنزلت، هي الرؤيا الصالحة يراها المسلم أو ترى له»: «از روزی که این آیه نازل شده کسی جز تو در مورد آن سؤال نکرده است «منظور از بشری در آیه» رؤیای صالحه‌ای است که یا مسلمان خودش آن را می بیند و یا دیگری به او خواب می بینند». (سنن ترمذی، 2273، ترمذی میگوید: حدیث حسن است. و آلبانی می‌گوید: صحیح است.مراجعه شود: «الصحيحة (1786)». و این حدیث از عبادة بن الصامت (رض) نیز با الفاظ دیگر در سنن ترمذی، (2275) روایت شده است. تفسیر قرطبی، 8/ 358).

اقسام خواب ها :

بصورت کل خواب برسه نوع است:

اول: رؤیای صالحه یا خوابی نیکو که مژده‌ای است از طرف خداوند برای بینندۀ آن است وطوریکه یاد اور شدیم «الرُّؤْيَا» و یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت پیامبران است. (بخاری و مسلم)

دوم: «الرُّؤْيَا» یا خواب ناپسند و ناخوشایند که از طرف شیطان است و برای مسخره کردن و آزار دادن بینندۀ خواب می باشد.
شیطان از مسلمان در حالت خواب بهره برداری می‌کند. مخصوصاً آنعده اشخاصیکه در حین خواب رفتن آداب خوابیدن را مراعات نه نموده باشد از جمله:
بدون وضوء به بستر خواب رفته باشد، اذکارناخوانده به بستر خواب رفته باشد، و یا سایر تعلیمات و دساتیر خواب را رعایت نه نموده باشد. بناءً شیطان از این فرصت ها استفاده نموده، وبه وسوسه شیطاني خویش متوسل شده و به اصطلاح ازاین فرصت، جهت فریب انسان استفاده بعمل می آورد. واو را به وسوسه های شیطانی آغشته می سازد، و به طُرق مختلف او را فریب می دهد.
طوریکه در حدیثی صحیح آمده است که مردی به پیامبرص عرض کرد که در خواب دیدم سرم از تنم جدا شده است و من به دنبال سرم راه میروم. پیامبر ص فرمود: «لا تخبر بتلعّب الشيطان بك في المنام». [سیر اعلام النبلاء ذهبی، (4/617) واسناد آن صحیح است. و نگاه به التقریب شماره (7289)، ص 572].
- شیطان کوشش میکند: تا در خواب چیزی های را به او نشان دهد که باعث حزن و اندوه او شود.
بطور مثال در زیادتر از موارد طوری اتفاق می افتد که: مسلمان خود را در حال ارتکاب محرّمات و گناه کبیره می بیند. یا در مورد الله و پیامبران سخنانی میگوید که شایسته ساحت مقدس آنها نیست. یا چیزی را از غیبیات انکار میکند وامثال آنها. قصد شیطان ازاین کار این است که انسان مسلمان را نسبت به دینش مشکوک کند، وتخم نفاق وعدم اطمینان را در درون وی بکارد.
- چیزی را به مسلمان نشان می‌دهد که باعث تفرقه و آشفتگی بین مسلمانان می‌شود: مثل اینکه می بیند که بر خلاف احکام ثابت شرعی نظر می دهد. یا علیه برخی مسلمانان حکم کفر صادر می‌کند یا ملائکهٔ می بیند که او را به انجام معاصی دستور می‌دهد یا خود را صالح ترین و بهترین مردم می‌داند یا می‌بیند که مهدیّ زمان خود شده است و امثال آنها.
بنابر این هرگاه انسان چنین چیزهای به خواب دید، باید به طور یقین بداند که این ها وسوسه های شیطان است که به منظور ایجاد تفرقه در بین مسلمانان و ایجاد فساد در دین صورت می‌گیرد و به هنگام چنین خواب های ناخوشایندی باید از سنت پیامبر ﷺ پیروی بعمل ارد.
سوم: خوابی که ناشی از خیالات و تفکرات انسان و اعمال روزمرۀ اوست. خواب‌هایی که به علت عادت های روزمره می باشند، در این طبقه جای می‌گیرند؛ مثلاً، شخص عادت نموده است که در ساعت معینی از روز غذا بخورد، اگر روزی برخلاف عادت در آن ساعت، غذا نخورد و بخوابد، ممکن است خواب غذا خوردن را ببیند یا اگر در حالت بیداری غذای زیاد خورده باشد، ممکن است در خواب ببیند که استفراغ می‌کند. غیر از این سه نوع، هر خوابی که دیده شود، خواب‌های پریشان و باطل است و نمی‌توان آن‌ها را تعبیر نمود، زیرا براساس قاعده‌ی مشخصی قرار نگرفته‌اند.
اول: اگر خواب خوشایند و نیکو باشد، شایسته است که بینندۀ آن، چهار عمل زیر را انجام دهد:
1- خداوند را به خاطر دیدن آن خواب، سپاس گوید.
2 - به دیگران در مورد آن، مژده دهد. آن را فرخنده و مبارک شمارد.
3 - نزد هرکس که دوست دارد، آن را بیان کند. نه کسانی که دوستشان ندارد.
4 - نزد خود، آن را به امری نیک و شایسته تعبیر نماید، زیرا خواب براساس چگونگی تعبیر آن تحقّق می‌یابد.

دوم: اگر خواب ناپسند و ناخوشایند باشد، شایسته است که بینندەی آن اعمال ذیل را انجام دهد که در صورت انجام دادن آن‌ها، از آن خواب به ارادۀ پروردگار دچار ضرر و زیان نمی‌گردد؛ و از شرّ این خواب به خداوند پناه ببرد.
1- با سه بار گفتن «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» از شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد.
2- سه مرتبه، به طرف چپ خود تف کند. [بدون پرت کردن آب دهان.]
3- پناه بردن به خدا از شر شیطان.
4- تغییر دادن جهتی که بر آن خوابیده است به امید اینکه حالش به احسن حال تغییر کند.
5 - خواندن دو رکعت نماز یا بیشتر تا قلبش آرامش پیدا کند و از خدا بخواهد که از شرّ این خواب مصوئنش دارد.
6- آن را برای هیچ کس بازگو نکند، و اگر مجبور شد آن را فقط برای شخصی عالمی یا ناصحی تعریف کند.
دلیل تمام موارد بالا، احادیثی از پیامبر ﷺ می‌باشند.
امام بخاری از ابوسعید خدری، روایت می‌کند که پیامبر خداص فرموده است: «اذا رأى احدكم رؤيا يحبها فانما هی من الله فليحمدالله عليها وليحدث بها واذا رأى غير ذالك مما يكره فانما هی من الشيطان فليستعذ من شرها ولا يذكرها لاحد فانها لا تضره»؛ یعنی، (هرگاه، یکی از شما خوابی دید که از آن خوشش آمد، آن از طرف خداست، پس خداوند را بر آن سپاس گوید و آن را برای دیگران نیز، بیان نماید و اگر خواب ناخوشایندی ببیند، آن از طرف شیطان است، پس از شرّ آن به خداوند پناه ببرد و آن را نزد کسی بیان نکند که در این صورت، از آن خواب دچار ضرر و زیان نمی‌گردد).
ترمذی نیز، از ابو هریره روایت نموده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «اذا رأى احدكم الرؤيا الحسنه فليفسرها وليخبر بها واذا رأى الرؤيا القبيح فلا يفسرها ولا يخبر بها»؛ یعنی، اگر یکی از شما خواب خوبی دید آن را تعبیر نموده و نزد دیگران بازگو نماید و اگر خواب بد و ناخوشایندی دید آن را تعبیر نکند و نزد دیگران نیز،قصه ننماید).
بخاری و مسلم از ابوسلمه، روایت نموده‌اند که گفته است: «لقد كنت أرى الرؤيا فتمرضنی حتی سمعت ابا قتاده يقول وانا كنت أرى الرؤيا تمرضنی حتی سمعت النبيص يقول الرؤيا الحسنه من الله فذا أرى احدكم فلا يحدث به الا من يحب واذا رأى ما يكره فليتعوذ بالله من شرها ومن شرالشيطان وليتفل ثلاثاً ولا يحدث بها احداً فانها لن تضره»؛ یعنی، (من خواب می‌دیدم و به علت آن مریض میشدم تا اینکه شنیدم که ابوقتاده نیز، همانند من به واسطەی خواب هایش دچار مریضی می شد، وگفته است که از پیامبرص شنیدم که فرمودند: خواب نیکو از طرف خداوند است، پس هرکس ببیند، جز نزد آن‌کس که دوستش دارد، آن را بازگو نکند و اگر کسی خواب ناخوشایند و نامطلوبی را ببیند پس از شرّ آن و شرّ شیطان به خداوند پناه ببرد و سه بار تف نماید و آن را نزد کسی بازگو ننماید که در این صورت، دچار زیان نمی‌گردد). در روایت مسلم آمده است: (اگر کسی خوابی مطلوب و نیک ببیند آن را مژده دهد و نزد کسی بازگو نماید که دوستش دارد).
اما مسلم از جابر، روایت می‌کند که پیامبر(ص) فرمودند: «اذا رأى احدكم الرؤيا يكرهها فليبصق عن يساره ثلاثاً وليتعذ بالله من الشيطان ثلاثاً وليتحول عن جنبه الذي كان عليه»؛ یعنی، اگر یکی از شما خوابی نامطلوب و ناپسند را دید، سه بار به طرف چپ خود تف نماید و سه بار بگوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و از آن سمت که خوابیده است روی برگرداند و به سمت دیگر بخوابد).

و نیز، امام مسلم از ابو هریره، روایت نموده است که پیامبر خدا (ص) فرمودند: «فان رأی احدکم ما یکره فلیقم فلیصل ولا یحدث بهاالناس»؛ یعنی، (اگر یکی از شما خواب ناخوشایندی دید پس برخیزد و نماز بخواند و آن را برای کسی بازگو ننماید).

تعبیر خواب :

برای دست یافتن به تعبیری درست از خواب باید به مراحل زیر، توجه نمود:

اول: آن قسمت از خواب باید مورد تعبیرقرار گیرد که: دارای اهمیت است، به امری واقعی اشاره دارد، برای تنبیه بینندهٔ خواب است، مژده‌ای برای او یا سودی دنیوی و اخروی در آن باشد. ولی آن بخشی از خواب که پریشان و نامفهومند و تعبیر درستی ندارند، نباید توجه صورت گیرد.

دوم: برای تعبیر همهٔ بخش های مهم خواب باید اصطلاحات قرآنی، احادیثی نبوی، قیاس، تشبیه، واژه‌شناسی و معنی اسامی، اصل وریشهٔ آنرا یافت.

تعبیر خواب دعائی است بیمه شده از جانب فرشته:

اگر دعاء خیر باشد عاقبتش خیر، و اگر دعاء شر باشد عاقبتش نیز شر خواهد بود. و هیچ چیز قضاء را ردّ نمی‌کند جز دعاء.

بطور مثال: روایت شده که زنی با کودک شیرخوارش به حلقه‌ی درس ابن سیرین در مسجد آمد از او جویا شد یکی از شادگردان که به کم خردی مشهور بود به او گفت: برای چه آمده‌ای؟ زن گفت: به خاطر خوابی که در مورد این کودک دیده‌ام. گفت: چه دیده‌ای؟ زن گفت: در خواب دیدم که دریای نوشید. شاگرد فوری تعبیر کرد و گفت: کیسهٔ صفرایش می‌ترکد و میمیرد. کودک در حال فریاد زد و آخرین نفسش را کشید و مُرد. در حالیکه مادرش گریه می کرد، ابن سیرین آمد و گفت: اگر او را به حال خود رها میکردید به یکی از دانشمندان این مملکت تبدیل میشد، چون در دریا یاقوت و درّ و مرجان هست.

باید معبّر تا آنجا که ممکن است، خواب را به فال نیک بگیرد، چون فرشته حرف خود را بیمه کرده است.

حدود رؤیا :

بهترین چیزی که در این مورد گفته شود، قول امام شاطبی/است که می‌گوید: فائدهٔ رؤیا نوید و هشدار است، نه تشریع و احکام و قضاوت. به خاطر آرامش و کسب علم ذکر میشود، نه بخاطر اینکه موضع استدلال واقع گردد، و شرط عمل به مقتضای رؤیا این است که هیچ حکمی از احکام شرعی و یا هیچ قاعدهٔ ثابتی را نقض نکند، و فقط در صورتی اعتبار دارد که با شریعت موافقت داشته باشد، و یا متضمن فائده، یا بشارتی باشد که انسان را به چیزی آگاه کند، و یا در برگیرندهٔ تحذیر از شری باشد تا انسان خود را برای رویاروئی با آن، آماده نماید. و این همچنانکه در این امت واقع است در امت های دیگر نیز واقع بوده است. (الموافقات: للشاطبي 457/2). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: تعبیر خواب در پرتو قرآن و سنت مؤلف: خالد بن علی العنبری(جدی 1394شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)، وکتاب: (قواعد ناب در تعبیر خواب، القواعد الحسنی في تأويل الرؤى مؤلف: عبدالله السدحان، (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری)

فتح عظیم مکّه:

شیخ ابن قیم الجوزیه در مورد فتح مکه می فرماید: این بزرگترین فتحی است که الله تعالی بوسیله آن دین، پیامبر، لشکر و حزب خود را که حامل امانت او بودند، عزت بخشید و با همین فتح بود که خداوند، خانه خود و شهری را که مرکز هدایت جهانیان قرار داده است، از چنگال کفار و مشرکین نجات داد.

این فتح، چنان با عظمت بود که آسمانیان آن را به یکدیگر بشارت می‌دادند و خیمه‌های عزت آن را بر فراز جوزاء، برافراشتند و درپرتو این پیروزی بزرگ بود که مردم گروه

گروه به دین خدا درآمدند و زمین، غرق در نور و روشنایی شد. (زادالمعاد (160/2)

انگیزۀ فتح مکه:

در یکی از بندهای صلح حدیبیه نوشته شده بود هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان محمد درآید، آزاد است و نیز هرکس بخواهد می‌تواند هم پیمان قریش گردد. براساس این قرار داد، هم پیمانان هر گروه، به مثابه جزئی از همان گروه بحساب می‌آمد؛ لذا تعدی و تجاوز به هم پیمانان هر گروه، به معنای تعدی و تجاوز به خود آن گروه قلمداد گردید.

براساس این بند از صلحنامه حدیبیه، طایفه خزاعه با پیامبر ﷺ پیمان دوستی بستند و بنی بکر با قریش، و بدین سان از ناحیه یکدیگر آسوده خاطر شدند؛ زیرا بین این دو قبیله، دشمنی دیرینه‌ای وجود داشت که با آمدن اسلام و بسته شدن قرارداد حدیبیه، این دو طایفه از ناحیه همدیگر، ایمن شدند. اما بنوبکر تصمیم گرفتند از این فرصت استفاده کنند و انتقام گذشته شان را بگیرند. نوفل بن معاویه با جماعتی از بنی بکر در ماه شعبان سال هشتم هجری شبانه به خزاعه حمله کرد. در آن شب افراد طایفه خزاعه در کنار چشم‌های بنام «وتیر» اطراق کرده بودند. بنی بکر تعدادی از مردان خزاعه را کشتند و قریش نیز به بنی بکر اسلحه رسانیدند و حتی تعدادی از مردان قریش با بنی بکر علیه خزاعه جنگیدند؛ آن ها به گمان خودشان از تاریکی شب استفاده کرده بودند. مردان خزاعه مجبور شدند به حرم پناه ببرند. و چون به آنجا رسیدند، بنوبکر گفتند: ای نوفل! به زمین حرم داخل شده ایم؛ از خدا بترس. آن وقت بود که نوفل گفت: امروز خدایی نیست! ای بنی بکر اینک انتقام عزیزانتان را بگیرید! شما که در حرم دزدی می‌کنید، پس چرا میخواهید دست از خونخواهی عزیزان خود بردارید؟! مردان خزاعه وارد مکه شدند و به خانه بدیل بن ورقاء خزاعی و منزل یکی از موالی خود که رافِع نام داشت، پناهنده شدند. عمرو بن سالم خزاعی با سرعت به سوی مدینه حرکت کرد و همچنان رفت تا به مدینه رسید. و یک راست به مسجد رفت و پیامبر ﷺ را از موضوع مطلع وخواستار کمک شد.

پیامبر ﷺ به ایشان وعده کمک داد. سیرت نویسان می نویسند بعد از اینکه به عمرو! وعده کمک داد در همین وقت، ابری در آسمان ظاهر شد. پیامبر ﷺ فرمود: این ابر نشانۀ نصرت و پیروزی بنی کعب است. گویند بدیل بن ورقاء خزاعی هم با تنی چند از بنی خزاعه از مکه نزد رسول الله ﷺ آمد و او را در جریان کامل ماجرا قرار داد و گفت: قریش، بنی بکر را پشتیبانی کرده اند؛ و سپس به مکه بازگشت.

ملاقات ابو سفیان با پیامبر اسلام :

قریش بعد از اینکه متوجه شدند که در مورد عهد مرتکب خیانت شده اند، ابوسفیان رابه نمایندگی ازقریش به مدینه بفرستند تاپیمان صلح راتجدید کند.

ابوسفیان به مدینه آمد و راساً به خانه دخترش ام حبیبه، رفت. خواست روی تشک پیامبر ﷺ بنشیند، اما ام حبیبه تشک را جمع کرد! ابوسفیان گفت: دخترم! نفهمیدم من قابل آن نیستم که روی تشک بنشینم یا تشک قابل آن نبود که من روی آن بنشینم؟ ام حبیبه گفت: این، زیرانداز رسول الله است و تو، مردی مشرک و نجس هستی! دوست ندارم که تو روی زیرانداز پیامبر ﷺ بنشینی.

ابوسفیان گفت: به خدا قسم پس از اینکه از من جدا شده‌ای، شری دامنگیر تو شده است. سپس از آن جا بیرون شد و نزد پیامبر ﷺ رفت و با ایشان صحبت کرد.

اما پیامبر ﷺ جوابی به او نداد. نزد ابوبکر(رض) رفت و از او خواست تا میانجیگری کند. ابوبکر گفت: من این کار را نمی‌کنم، نزد عمر(رض) رفت و از او خواست که با رسول الله ﷺ حرف بزند. عمر گفت: آیا من، سفارش شما را نزد رسول خدا بکنم؟! به خدا قسم اگر هیچ همدستی جز مورچگان نیابم با شما جهاد خواهم نمود! آنگاه به خانه علی(رض) رفت.

علی(رض) گفت: وای برتو! چه می‌گویی وقتی رسول الله ﷺ تصمیمی بگیرد، ما نمی‌توانیم درباره آن حرفی بزنیم!

آماده باش جنگی رسول الله ﷺ:

در روایت طبرانی آمده رسول الله ﷺ سه روز پیش از گزارش پیمان شکنی قریش، به عایشه دستور داد که جهاز سفر ایشان را آماده کند و کسی از این موضوع با خبر نشود.
در این حال بود که ابوبکر صدیق (رض) بر عایشه وارد شد و گفت: دخترم!
این آمادگی برای چیست؟ عایشه گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم!
ابوبکرصدیق گفت: به خدا اکنون وقت جنگ با رومیان نیست، پس پیامبر ﷺ، قصد کجا را دارد؟!
عایشه گفت: به خدا خبر ندارم، صبح روز سوم عمرو بن سالم خزاعی با چهل سوار آمد و آن شعرش را خواند. پس از آن مردم متوجه عهد شکنی قریش شدند؛ بعد از او بدیل آمد و سپس ابوسفیان. در نتیجه مردم از پیمان شکنی قریش باخبر شدند. پیامبرﷺ دستور داد مردم آماده شوند و به مردم اعلام کرد که عازم مکه است و چنین دعا کرد: «پروردگارا! جاسوسان واخبار را ازقریش مخفی بدار تا ناگهانی وارد سرزمینشان شویم و غافلگیرشان سازیم! همچنین به خاطر مخفی نگهداشتن قصد عزیمت به مکه، پیامبر ﷺ سریه‌ای متشکل از 80 نفر به فرماندهی ابی قتاده بن ربعی به «بطن اضم» در بین ذی خشب و ذی مروه فرستاد.».

حرکت سپاه اسلام به سوی مکه:

در دهم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجری، رسول الله ﷺ از مدینه به قصد مکه خارج شد؛ در حالی که ده هزار تن از صحابه، ایشان را همراهی میکردند و ابو رهم غفاری را در مدینه به عنوان جانشین خود تعیین نمود.

ورود سپاهیان اسلام به مکه:

تمام دسته‌های سپاه اسلام، مطابق مأموریت خود وارد مکه شدند و تنها خالد بن ولید مجبور به درگیری با مشرکین شد و دو نفر به نام های کرز بن جابر فهری و خنیس بن خالد بن ربیعه از گروه او دور مانده و از راه دیگری رفته بودند؛ در نتیجه کشته شدند. اما سفیهان قریش در خندمه با خالد روبرو شدند که پس از لحظاتی زد و خورد، 12 نفر از مشرکین کشته شدند و شکست خوردند و حماس بن قیس که برای جنگ با مسلمین اسلحه آماده می‌کرد، شکست خورد و به خانه‌اش گریخت و به همسرش گفت: درب را ببند. زنش، پرسید: آن همه ادعایت چه شد؟! وی درجواب گفت: «اگر تو روز حادثه خندمه را از نزدیک می دیدی که صفوان و عکرمه چگونه گریختند و مسلمانان با شمشیر هایشان به مقابله ما آمدند و دست و پاها و سرها را قطع می‌کردند و اگر مشاهده میکردی آن زد و خوردی را که آنجا فقط صدای غرش قهرمانان از پشت سر به گوش میرسید و تنها همهمهٔ جنگجویان شنیده می‌شد، یک کلمه هم برای سرزنش و نکوهش من، بر زبان نمی آوردی»! خالد (رض) پیش رفت و وارد مکه شد و پس از پشت سر نهادن کوچه‌ها و خیابان های مکه در کوه صفا به پیامبرﷺ پیوست. زبیر(رض) نیز به پیش رفت تا روی تپۀ حجون پرچم رسول الله ﷺ را در محل مسجد فتح نصب نمود و در آنجا برای رسول الله ﷺ خیمه برپا کرد و همان جا ماند تا رسول الله ﷺ آمد.

ورود پیامبر اسلام به مسجدالحرام :

پیامبرﷺ برخاست و در حالیکه مهاجرین و انصار در چهار طرفش حرکت میکردند، همچنان رفت تاوارد مسجدالحرام شد و حجرالاسود را استلام نمود و پس از طواف خانه، با کمانی که در دست داشت، به 360 بتي مي زد که در اطراف کعبه وجود داشت. رسول الله ﷺ درآن أثنا میفرمود: «وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا﴿81﴾ [الإسراء: 81]. یعنی: «حق آمد و باطل رفت، زیرا باطل، همیشه از بین رفتنی است».
«قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴿49﴾ (سورهٔ سبأ: 49). یعنی: «حق آمد و باطل، نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد و نه میتواند (نقش گذشته‌اش) را از سر بگیرد».

بتها، یکی پس از دیگری به زمین می افتاد. پیامبرﷺ سوار بر ناقه خویش طواف می‌کرد و در آن اثنا احرام نبسته بود و به طواف اکتفا نمود. آنگاه عثمان بن طلحه را به حضور خواست و کلید کعبه را از او گرفت و دستور داد درب را گشودند. پیامبر ﷺ واردکعبه شد و در درون کعبه عکس ابراهیم و اسماعیل را مشاهده کرد که آنان را در حال فالگیری با چوبه های تیر به تصویر کشیده بودند. رسول الله ﷺ فرمود: «خدا آنان را بکشد؛ بخدا قسم که ابراهیم و اسماعیل، هرگز با چوبه های تیر فال نگرفته اند». رسول الله ﷺ در خانه خدا کبوتری را دید که از چوب ساخته شده بود؛ آن را با دست خود شکست و دستور داد که تصویرها و مجسمه‌ها را نابود کنند.

نمازگزاردن رسول الله و ایراد سخنرانی در برابر قریش:

آنگاه پیامبر ﷺ دروازه خانه کعبه را بستند؛ اسامه و بلال نیز همراه ایشان بودند. پیامبر ﷺ به سمت دیواری که روبروی دروازه بود رفت، تا این که به اندازه سه ذراع با دیوار فاصله داشت و طوری ایستاد که از شش رکن خانه، دو ستون در سمت چپ و یک ستون در سمت راست و سه ستون در پشت سرشان قرار گرفت و همان جا نماز خواند و سپس در خانه قدم زد و در نقاط مختلف آن، **«الله اکبر و لا اله الا الله»** گفت. سپس دروازه را باز کرد؛ مردم در بیرون از خانه منتظر بودند. دو طرف چارچوب در خانه را گرفت و خطاب به قریشیان، چنین فرمود: «معبود بر حقی جز الله نیست؛ یکتاست و شریک، مثل ومانند ندارد؛ به وعده خود وفا کرد و به بنده‌اش یاری رسانید، و خود به تنهایی احزاب را شکست داد. بدانید که هرگونه امتیاز قبیله‌ای یا طلب مال و خون خواهی، زیر این دو پای من است به جز، پرده داری و سقایت حاجیان. هان، بدانید که قتل خطا، شبه عمد است و دیه مغلظه دارد: یعنی یکصد شتر که چهل نفر آن‌ها، آبستن باشند».

«ای گروه قریش! خداوند نخوت جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخته است؛ همه مردم از آدمند و آدم از خاک» و سپس آیه سیزدهم سوره حجرات را تلاوت نمود که بدین مفهوم است: (ای مردم! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوا) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است).

سپس فرمود: «ای قریشیان! فکر می‌کنید که من با شما چگونه رفتار می‌کنم؟» گفتند: رفتار نیک؛ چراکه برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی.

پیامبر ﷺ فرمود: «من، همان جمله‌ای را به شما میگویم که یوسف به برادرانش گفت: «لا تثریب علیکم الیوم»: امروز سرزنش و انتقامی، متوجه شما نیست؛ بروید که شما آزاد هستید».

بازگرداندن کلید خانه کعبه به کلیددار سابق آن:

آنگاه پیامبر ﷺ در مسجد نشست؛ علی در حالی که کلیدهای کعبه را در دست داشت، گفت: ای رسول الله! درود بر شما: این منصب و نیز سقایت حجاج را به ما بسپار! در روایت دیگری آمده که گوینده این جمله، عباس(رض) بوده است. پیامبر ﷺ پرسید: عثمان بن طلحه کجاست؟ او را فراخواندند. پیامبر ﷺ به او گفت: «ای عثمان! بیا و کلیدهایت را بگیر؛ امروز روز نیکوکاری و وفاست». در روایت ابن سعد آمده که فرمود: «کلید را برای همیشه بگیر و جز ظالمان، کسی دیگر منصب کلیدداری را از شما نخواهد گرفت. ای عثمان! خداوند، شما را امین خانه‌اش گردانیده است؛ لذا شما نیز از آنچه که از بابت این خانه به شما می‌رسد، درست و صحیح استفاده کنید».

اولین آذان بر بام کعبه :

وقت نماز فرا رسید. پیامبر ﷺ به حضرت بِلال دستور داد که بر بام کعبه آذان بگوید. بلال آذان گفت: ابوسفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حارث بن هشام درجوار کعبه نشسته بودند. عتاب بن اسید گفت: خداوند پدرم را گرامی داشت که زنده نماند تا این صدا را

بشنود و از شنیدن آن خشمگین شود. حارث گفت: به خدا قسم اگر می‌دانستم که او بر حق است، از او پیروی می‌کردم. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی‌گویم؛ زیرا اگر حرفی بزنم، همین سنگریزه‌ها سخن مرا به او خبر می‌دهند. پیامبر ﷺ پیش آمد و گفت: از آنچه گفتید، با خبر شدم و برای هر یک صحبتش را نقل کرد. حارث و عتاب گفتند، گواهی می‌دهیم که تو، رسول خدایی؛ به خدا سوگند کسی نزد ما نبود که بگوییم حرف‌های ما را به تو خبر داده است.

نماز فتح یا نماز شکرانه :

مؤرخین می نویسند؛ در آن روز پیامبر ﷺ به خانه‌ام هانی دختر ابی طالب رفت و غسل گرفت و هشت رکعت نماز خواند. و چون وقت چاشت بود برخی فکر کردند که نماز ظهر را گزارده است؛ اماآنحضرت نماز فتح بجاء آورد. ام هانی در آن روز دو نفر از اقوام شوهرش را امان داد.

پیامبر ﷺ گفت: ای ام هانی آن کسی را که پناه دادی ما نیز امان می دهیم. برادرش علی بن ابی طالب (رض) قصد داشت آن‌ها را بکشد! اما ام هانی دروازه خانه را
بست و از پیامبر ﷺ برای آن ها امان خواست؛ پیامبر ﷺ نیز پذیرفت و همان پاسخی را داد که پیشتر گذشت. (سیرت رسول اکرم، الرحیق المختوم صفی الرحمن مبارک پوری1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴿۲۸﴾

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا [بر وقوع این حقیقت] گواه باشد.(۲۸)

تفسیر :

نباید فراموش کرد که: در شرایط سخت، و دشوار و اضطرار، نوید و امید دادن به زندگی ارام وخوشبخت، حکمت حکیمانهٔ است. طوریکه در جمله «**لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ**» این فهم با زیبای خاصی بیان یافته است، درزمانی که کفّار مکّه به مسلمانان اجازه ورود به مسجد الحرام را نمی‌دادند، الله تعالی به پیامبر ﷺ مژده و پیروزی بر تمام جهان را میدهد که شما نه تنها بر مشرکان مکّه بلکه بر تمام ادیان جهان، غالب خواهید شد.

وعده پیروزی اسلام بر همه ادیان، بارها در قرآن عظیم الشأن تکرار شده است. این پیروزی، هم میتواند از جهت علمی، منطقی وغلبه در استدلال باشد، که همشیه چنین بوده، و هم اشاره به آینده تاریخ باشد که اسلام جهان را فراخواهد گرفت و وارثان زمین، بندگان صالح خواهند بود. طوریکه الله تعالی در(آیهٔ 55، سورهٔ نور) میفرماید: «وعد اللّه الّذین ءامنوا منکم وعملوا الصّلحت لیستخلفنّهم فی الأرض کما استخلف الّذین من قبلهم... ولیبدّلنّهم مّن بعد خوفهم أمنا...» (خداوند به کساني که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده مي‌دهد که آنها را قطعا خلیفه روي زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روي زمین بخشید... و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل مي‌کند....) بناءً اگرما به الوهیّت او ایمان داریم، به وعده‌های او نیزباید اعتماد داشته باشیم.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴿۲۹﴾
محمد (ﷺ) فرستاده الله است و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند، بر رخسارشان از اثر سجده نشانه های نورانیّت پدیدار است.
این وصف آنان در تورات است، و اما توصیف شان در انجیل چنین است که مانند کشتزاری هستند که جوانه‌هایش را بیرون آورده و آنها را نیرو داده و محکم نموده، پس بر ساقه های خویش راست ایستاده باشد، طوریکه کشاورزان را در تعجب می اندازد تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. الله به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است. (۲۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَشِدَّآءُ»: جمع شَدِید، تند و سرسخت. قوی و نیرومند.**«رُحَمَآءُ»:** جمع رَحِیم، مهربان و دلسوز.«رکع» جمع «راکع» به معنای رکوع کننده و؛«سجد» جمع «ساجد» به معنای سجده کننده است. این دو کلمه برای آنعده اشخاصی به کار برده می شود: که بسیار اهل سجده و رکوع و نمازخوان باشند و بر آن مداومت کنند.**«سِيمَا»:** نشانه. علامت. **«شَطْأَ»:** جوانه. مراد سنبل و خوشه است. **«إِسْتَوَي»:** راست ایستاد و پابرجا گردید.**«سُوقِ»:** جمع ساق، تنه.
«ءَازَرَ»: یاری داد. نیرو داد. **«إِسْتَغْلَظَ»:** سخت و محکم گردید. یعنی خوشه‌های نازک و ضعیف سخت و سفت شد. **«الزُّرَّاعَ»:** جمع زارِع، برزگ.

تفسیر :

ابو سعود فرموده است: یعنی: در مقابل مخالفین دینشان، شدت و سختگیری و در مقابل موافقان دین خود، مهر و نرمش و عطوفت نشان میدهند. (ابو سعود ۸۶/۵)
«سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ اَلسُّجُودِ» نشانه و علامتشان بر اثر کثرت سجود و نماز در سیمایشان مشاهده میشود.
مفسر قرطبی فرموده است: در سیمایشان نشانه‌های نماز تهجد شبانه و آثار شب زنده داری نمایان است. ابن جریج گفته است: این علامات عبارت است از وقار و برازندگی. و مجاهد گفته است: عبارت است از خشوع و فروتنی.
منصور گفته است: از مجاهد در مورد فرموده‌ی «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ» پرسیدم و گفتم: آیا نشانه و اثری هست که در میان دو چشم انسان دیده شود؟ گفت: نه، چه بسا در پیشانی انسان مانند سفیدی پیشانی بز دیده شود در حالی که سنگدل ترین انسان است. اما نوری است از خشوع و فروتنی که در سیمایشان می درخشد. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۶).

درسنامۀ تشبه زیبا:

الله تعالی در این ایۀ مبارکه، شیوه‌ی ارتباطات یك مؤمن مسلمان را به چه زیبای مورد ترسیم وتعریف قرار داده است:
- درکلمه **«أَشِدَّاءُ»** این مفهوم را به توضیح می گیرد که:رابطه با بیگانگان، شدت و سختی دارد.
- ودر کلمۀ «رُحَمَاءُ» این فومرمول را توضیح میدارد که رابطه با خویشاندان، باید با محبت و مهربانی باشد.
- در جملۀ **«رُكَّعاً سُجَّداً»** به حکمت این امر می پردازد که: رابطه انسان با الله تعالی وپروردگار خویش باید درفضای کامل عبودیت و بندگی صورت گیرد
- همچنان در کلمۀ: **«يَبْتَغُونَ»** این فهم را می رساند که رابطه انسان با خودش که انسان

در تلاش وسعی دایمی امید به فضل الهی باشد.

دروس حاصله از آيۀ مباركه:

ـ اولین درس حاصله در آیۀ متبرکه «**أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ**» همین است که؛ مسلمانان باید در برابر دشمن؛ خشونت، قاطعیّت، صلابت و شدّت داشته و در برابر دیگر مؤمنان؛ رأفت، مودّت، رحمت و عطوفت، مهر و احساسات داشته باشند.

ـ دومین درس در این آیۀ متبرکه، برای ما همین است که نباید بی تفاوت باشیم، طوریکه در آیۀ مبارکه می آید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بی‌تفاوتی برای شخص مسلمان ممنوع، مسلمان باید مظهر حبّ و بغض باشد.

ـ سومین درس حاصله این آیۀ مبارکه«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» همین است که: ملاك مهر و قهر، ایمان و کفر است، نه قوم و قبیله و مال و ثروت.

ـ چهارمین درس حاصله از این آیه: «تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً»
عبادت برای یک شخص مسلمانان باید بمثابه یک عادت دایمی تبدیل شود، نه یک عمل فصلی و موسمی.

ـ پنجمین درس حاصله: از این آیۀ مبارکه همین است که: عبادتی مورد ستایش پروردگار است که: همراه با کثرت و مداومت باشد.

ـ ششمین درس حاصله: آن بخش های از: تورات و اِنجیل فعلی، دست نخورده و تحریف نشده است، قرآن عظیم الشأن به آنها استناد می‌کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سوره الحجرات

جزء – (26)

سورۀ حجرات درمدینه نازل شده است و دارای هجده آیه ودو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نام این سوره «حجرات» که از آیۀ چارم این سوره گرفته شده است. در این سوره تعلیم آداب برای آنعده از أعراب که رسول الله ﷺ را از پشت حُجره‌های زنان مؤمن و پاک نهادش (رضی الله عنهن) صدا میکردند.

سورۀ شریف به نام سوره‌ی «حجرات» موسوم شد؛ زیرا الله متعال درآن احترام خانه های پیامبر یعنی حُجره‌های که همسرانش یعنی مادران مؤمنان (رضی الله عنهنّ) در آن سکونت داشته، یادآور شده است.

قابل ذکر است که: سوره‌ای «حجرات» به سوره‌ی «اخلاق و آداب» نیز مسمی می باشد. طوریکه متذکر شدیم این سوره انسان را به مکارم اخلاق و فضایل اعمال هدایت و رهبری می‌کند، و مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است و پنج بار «مؤمنان» را منادی قرار داده است. و در هر بار مؤمن را به یکی از مکارم اخلاق و فضایل اعمال فرا میخواند. و این آداب والا را در چند بخش ذیل مطالعه می داریم:

اول: وجوب اطاعت از اوامر الله تعالی و پیامبر و عدم پیشی گرفتنِ از پیامبر صلّی الله علیه و سلم خواه در گفتار باشد یا در ابراز رأی و نظر: «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ.» (آیۀ: حجرات) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در هیچ کاری بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است.

دوم: احترام و تعظیم مقام پیامبر صلّی الله علیه و سلم: «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ اَلنَّبِيِّ...» (آیه 2 حجرات).

سوم: و جوب تحقیق در مورد اخبار و گزارش‌های رسیده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ» (آیه 6 حجرات)

چهارم: نهی از اهانت ومسخره کردن مردم: «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ...» (آیه 11 حجرات).

پنجم: نهی کردن از تجسس و غیبت و سوظن: «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ اَلظَّنِّ...) (آیه 12 حجرات).

ارتباط سورۀ حجرات با سوره فتح:

بعد از اینکه الله تعالی سورۀ فتح را با یاد پیامبرش ﷺ ختم نمود سورۀ حجرات را نیز با فضائل و تجلیل و تعظیم او شروع کرد.

- درسوره ی فتح حکم جهاد با کافران را به بیان گرفته شده ، ودر سوره حجرات هم حکم مبارزه وجهاد با شورشیان داخلی به بیان گرفته میشود.
- هر دو سوره بزرگداشت و ارجمندی پیامبر خاتم را به بیان میگیرد.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سورۀ حجرات به 18 هجده آیه، تعداد کلمات آن به (سیصدوچهل‌وسه کلمه) وتعداد حروف آن به (هزاروچهارصدوهفتاد وپنج) حرف می رسند. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات وحروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سورۀ طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

محتوای سورۀ حجرات:

سورۀ حجرات مشتمل بر مسائلی از احکام وآداب دینی است، که رعایت آن‌ها موجب سعادت انسان در زندگی شخصی و برقراری نظام صالح و طیب در مجتمع او مستقر می‌گردد. بعضی از آن مسائل ادب جمیلی است که باید بین بنده و الله سبحان وتعالی رعایت شود، وبرخی آن آدابی است که بندگان الله باید در مورد رسول الله ﷺ آنرا رعایت کنند، که در پنج آیۀ اول سوره آمده اند. بعضی دیگر آن، احکام مربوط به مسائلی است که مردم در برخورد با یکدیگر در مجتمع زندگی خود باید آن را رعایت کنند.

قسمتی دیگر مربوط به برتریهایی است که بعضی اشخاص بر بعض دیگر دارند، و تفاضل و برتری اشخاص وافراد از اهم اموری است که جامعه مدنی انسان با آن منتظم می‌شود، و انسان را به سوی زندگی توأم با سعادت و عیش پاك و گوارا هدایت میکند، و با آن بین دین حق و باطل فرق می‌گذارد، و می‌فهمد کدام دین حق است، و کدام از سنن اجتماعی قومی است. و در آخر، سوره را با اشاره به حقیقت ایمان و اسلام ختم نموده، بر بشریت منت میگذارد که نور ایمان را به او افاضه فرموده است.

ترجمه و تفسیر سورۀ الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در مقابل الله و رسولش پیش دستی نکنید، و تقواي الهي پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست. (١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُقَدِّمُوا»: پیشی مگیرید، پیش نیفتید.« بَيْنَ يَدَيِ»: در حضور، در برابر فرمان.

تفسیر:

ای مؤمنان، هیچ‌گونه پیشنهادی به الله متعال و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم نکنید، نه در باره‌کارهای بخصوص ومربوط به خودتان، و نه در باره‌کارهای مربوط به زندگی پیرامونتان. در باره کاری سخن نگوئید پیش از این‌که راجع بدان حکم الهی را از زبان پیغمبرش محمد ﷺ بشنوید. در باره‌کاری هم حکم صادر نکنید پیش از این که به حکم الله و به دستور و هدایت پیامبر ﷺ مراجعه ننمائید و دستورشان را ندانید.

مفسر قتاده‌فرموده است: برای ما روایت شده است که مردمانی می‌گفته‌اند: کاش در باره این چیز و آن چیز آیاتی نازل میشد. اگر آن چیز صحیح میبود... خداوند بزرگوار چنین‌کاری را بد وزشت شمرد. عوفی‌گفته است: مسلمانان نهی شدند از این‌که در حضور پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن بگویند.

مجاهد گفته است: برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به هیچ وجه حکمی را صادر نکنید و چیزی را مقرر ندارید، تا زمانی‌که خدای بزرگوار فرمان خود را در باره آن صادر میفرماید و بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم جاری مینماید. ضحاک گفته است: حکمی از احکام دین خود را تا فرمان خدا و پیغمبرش (صلی الله علیه و سلم) بر آن نباشد اجراء نکنید.

«لَا تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيِ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ» پیشی مگیرید. پیش دستی مکنید. یعنی اینکه برخلاف احکام قرآن عظیم الشأن و سنت رسول الله ﷺ چیزی مگویید و در مخالفت به آن عمل هم نکنید.

حکم این آیۀ مبارکه به وضاحت تام می رساند که: حرام ساختن حلال خداوند متعال و یا حلال کردن حرام‌ها، نوعی پیشی گرفتن در مقابل پروردگار با عظمت ورسول الله ﷺ است، که در دین مقدس اسلام از آن با صراحت وقاطعیت منع بعمل آمده است، بناءً با تمام صراحت باید گفت ؛ در جای که حکم پروردگاروحکم رسول الله ﷺ وجود داشته باشد، نباید از خود حکم صادر کرد، ویا گفت به فکر من چنین وچنان شود،بهتر است.

بلکه ما باید همیشه گوش به فرمان ومطیع حکم الله تعالی وپیامبر ﷺ باشیم.
و بدون شک حکم رسول الله، حکم الله است، و بی احترامی به او بی احترامی به الله است.
در ضمن باید گفت که: پیشی گرفتن از حکم الله و رسول، بی‌تقوایی است. وآنعده اشخاصیکه به اصطلاح به حکم وفکر خویش عمل می نماید وبر حکم الله ورسولش پیشی می‌گیرند، از ایمان و تقوا دور شده‌اند.
مفسران می نویسند که: درهیچ امر و عملی بر الله تعالی و پیامبرش رسول الله ﷺ پیشی مجویید. به منظور تعمیم، مفعول حذف شده است تا شامل هرگفته وعملی شود که امکان تقدیم را داشته باشد. مثلاً اگر در محضر پیامبر ﷺ مسأله‌ای مطرح شود نباید قبل ازاو نظر بدهند و وقتی غذا بیاورند نباید قبل ازاو بخورند، و اگر با او راه بروند، نباید از او پیشی بگیرند، و امثال اینها. (تفسیر صفوة التفاسیر: شیخ محمد علی صابونی).
ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی از سخن گفتن در بین سخنان رسول الله ﷺ منع بعمل آمده است. و ضحاک گفته است: یعنی هیچ امری از امور شرایع دین خود را بدون فرمان خداوند متعال و پیامبرﷺ انجام ندهید. (مختصر ابن کثیر ۳۵۷/۳.) و امام بیضاوی گفته است: یعنی قبل از این که الله و پیامبر دستور دهند، هیچ امری را انجام ندهید.
همچنان برخی از مفسران گفته‌اند: یعنی در محضر و پیشگاه پیامبر. و لفظ «الله» به عنوان تعظیم و تمجید پیامبر ﷺ آمده و بیانگر آن است که در پیشگاه خدا از چنان جایگاهی برخوردار است که شایسته‌ی هرگونه ستایش و تمجیدی است.(حاشیه‌ی بیضاوی ۳۶۵/۳)

حکم حدیث و قرآن شانه به شانه!

سنت رسول الله ﷺ در ترتیب قانون گذاری همراه و همگام با قرآن عظیم الشأن است.
برای درک حکم شریعت ما اول به قرآن مراجعه میکنیم، اگر حکم ثابت و واضحی نیافیتم متعاقباً به سنت رسول الله ﷺ مراجعه می‌کنیم.
طوریکه در حدیث شریف آمده است زمانیکه رسول الله ﷺ معاذ بن جبل (رض) را به یمن می فرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت:
طوریکه در حدیث شریف احمد، ابوداوود، ترمذی، ابن ماجه از معاذ (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ زمانیکه وی را به یمن میفرستادند، به وی یک قانون بنیادی را مطرح ساخت بدو فرمود: **«بم تحكم؟»**.«به چه چیز حکم می کنی؟» گفت: به کتاب الله. فرمودند: «فإن لم تجد؟«. «اگر حکمی را در کتاب الله نیافتی؟». گفت: به سنت رسول الله ﷺ حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟».
گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ﷺ به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: «الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله». «ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد».
تربیت اصحاب تا بدانجا بودکه اگر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و سلم) از ایشان می پرسید: امروز چه روزی است؟ شما در کجا هستید؟ هر چند آنان دقیق می دانستند، ازجواب دادن خود داری می‌کردند، مگر این‌که همراه با جواب بگویند: «الله ورسوله أعلم». «خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند».
این هم از ترس آن بود که نکند سخنشان پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیغمبرش

(صلی الله علیه و سلم) شمار آید!
در حدیث روایت شده از ابوبکره نفیع پسر حارث ثقفی (رضی الله عنه) آمده استکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حجةالوداع پرسید:
(أی شهر هذا). «این ماه، چه ماهی است؟». گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر میدانند و آگاه ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم ساکت شد، تا بدانجاکه گمان بردیم نام ماه را اشتباه خواهدگفت: سپس فرمود: «ألیس ذا الحجة».
«مگر ذوالحجه نیست؟».
گفتیم: بلی. فرمود: «أی بلد هذا». «این چه شهری است؟».
گفتیم: خدا و پیغمرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند. پیغمبر صلی الله علیه و سلم سکوت‌کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. سپس فرمود: «ألیس البلدة الحرام». «مگر شهر حرام نیست؟». گفتیم: بلی. فرمود: «فأی یوم هذا». «امروز چه روزی است؟».
گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند و آگاه ترند. سکوت‌کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را اشتباه خواهد گفت. فرمود: «ألیس یوم النحر». «آیا روز قربانی کردن نیست؟». گفتیم: بلی!.. تا آخر...
این تصویری از ادب و دوری ازگناه، و تصویری از پرهیزگاری است، پرهیزگاری‌ای که مسلمانان پس از شنیدن آن ندای ملکوتی و آن رهنمود الهی و اشاره بدان پرهیزگاری و ترس و هراس از پروردگار با عظمت است.

شأن نزول آیات 1 – 5:

979- بخاری و غیره از طریق ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده اند: سوارانی به نمایندگی از بنی تمیم نزد رسول الله ﷺ آمدند. ابوبکر صدیق(رض) پیشنهاد کرد که قعقاع بن معبد را فرماندار بنی تمیم تعیین کن، عمر فاروق(رض) گفت: اقرع بن حابس تمیمي.
و گفت قصد من مخالفت با تو نبود، باهم مجادله کردند تا این که صدای شان بسیار بلند شد.
آنگاه در باره کلام عزیز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا... تا... وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا» نازل شد. (بخاری 4367 و 4847، نسائی 8 / 226 و در «تفسیر» 534، ابویعلی 6816، واحدی در «اسباب نزول» 752 بغوی در «معالم التنزیل» 1990) همه از ابن جریج از ابن ابوملیکه از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند. «احکام القرآن» 1985).

- ابن منذر از حسن (رض) روایت کرده است: عده‌ای از مردم روز دهم ذی الحجه قربانی‌های خود را پیش از رسول الله سر بریدند. پیامبر به آن‌ها دستور داد که دوباره قربانی کنند. پس آیهٔ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد (جداً ضعیف است، عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 2923 از حسن به قسم مرسل روایت کرده است. در این سند بین معمر و حسن انقطاع است با این وصف مراسیل حسن واهی هستند، چنانچه به علمای این فن روشن است. طبری 31660 و 41661 از حسن روایت کرده صحیح دراین موضوع حدیث بخاری است چنانچه گذشت. «زاد المسیر» 1305).

981- ابن ابو الدنیا در کتاب «اضاحی» روایت کرده است: یک نفر قبل از نماز عید قربان قربانی خود را ذبح کرد پس این آیة نازل گردید.

982- طبرانی در «معجم اوسط» از عایشه (رض) روایت کرده است: عده‌ای پیش از ماه رمضان قبل از رسول الله ﷺ روزه گرفتند. [روزهٔ رمضان] بنابراین آیهٔ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد. (طبرانی در «معجم اوسط» 2734. در این سند جبال بن رفیده مجهول و اسناد ضعیف است.)

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: عده‌ای از مردم می‌گفتند: کاش در باره چنین و چنان چیزها وحی نازل می شد. آنگاه خدا **«لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»** را نازل کرد. (طبری 31661 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده است. «زاد المسیر» 1306).
- و از او روایت کرده است: مرسوم بود که صدای خود را در حضور رسول الله بلند می کردند و بلند سخن می گفتند، پس خدا **«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»** را نازل کرد. (طبری 31666.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) موضوع رعایت ادب در گفتار و در خطاب با پیامبر ﷺ مورد بحث قرار میگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید، و طوریکه با یکدیگر بلند گفتگو می‌کنید با پیغمبر به آواز بلند سخن نگویید تا مبادا اعمال شما نابود گردد در حالي كه نمیدانید! (٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَرْفَعُوا»: بلند نکنید، بالا نبرید.« وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ»: بلند صحبت نکنید. «جهر»: آشکار و بلند کردن صدا، بلند صحبت کردن. « أَنْ تَحْبَطَ »: که نابود گردد، این که تباه شود.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی، بیان یافت که: از پیشی‌گرفتن بر رسول الله و دستورات الهی در عمل نهی شده است.و در این آیه، حکم شده تا از بلند کردن صدا در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم در گفتار و سخن گفتن پرهیز نمایم.هکذا در (63 سوره‌ی نور) نیز تاکید شده که پیامبر ﷺ را مانند خود صدا نزنیم ، بلکه با احترام و مؤدّبانه نام اورا برزبان اریم.

«لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» در مجلس با رسول الله ﷺ نباید صدای خویش راطوری بلند نمایم، که از صدای ان حضرت ﷺ بلند تر باسد ونیز صحبت کردن با بی باکی وصدای بلند آنچنان که با همدیگر صحبت می کنند، این هم نوع بی آدبی وگستاخی به شمار میرود. بناءً در حین صحبت با رسول الله ﷺ باید با صدای پایین و آرامش کامل و وقار صحبت و با نهایت ادب او را مورد خطاب باید قرار دهیم.

یادداشت:

در این سوره مبارکه بصورت کل پنج بار « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا »:آمده و اصول آن آداب ، نیز پنج است:1 ـ پیروی از الله و پیامبر 2- بزرگداشت مقام پیامبر 3- بررسی در

مورد خبرهای رسیده 4- تحریم تمسخر و ریشخند به این و آن و تحریم تجسس 5- غیبت و بدگویی و گمان بد.

تأثیرات این آیه بر صحابۀ کرام:

سیرت نویسان می نویسند که؛ با نزول این آیۀ مبارکه چنان تحول ودیگر گونی در میان صحابه پدید آمد که حضرت ابوبکر صدیق قسم یاد کرد که یا رسول الله! تا دم مرگ چنان با شما صحبت خواهم کرد که کسی با دیگری نجوی ودر گوشی بکند. (در منثور از بیهقی).

حضرت عمر(رض) چنان آهسته صحبت می کرد که بسا اوقات به پرسش تکرار ضرور دیده میشد. «کذا فی الصحاح» وحضرت ثابت بن قیس جهیر الصوت بود و با شنیدن این آیه لرزه به اندامش افتاد و گریه سر داد وصدای خود را کم کرد. (بیان القرآن از در منثور)

ابن‌کثیر مفسر کبیر جهان اسلام میفرماید: بلند کردن صدا حتی در برابر قبر رسول اکرم ﷺ نیز همچون بلند کردن صدا در حیات شان مکروه است زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همیشه در زندگی و مرگ محترم‌اند. «مبادا بی آن که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند شما را از صدا بلند کردن درحضور پیامبر خویش ﷺ نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود.

ابن‌کثیر میافزاید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش ﷺ نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ﷺ، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

شأن نزول آیه:

- و همچنین از محمد بن ثابت بن قیس بن شماس نیز روایت کرده است: وقتی این کلام جلیل «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» نازل گشت، ثابت بن قیس در سر راه نشسته گریه می‌کرد. عاصم بن عدی بن عجلان از کنار او گذشت و گفت: علت گریه تو چیست؟ گفت: صدای من بلند است، می‌ترسم این آیه در حق من نازل شده باشد. عاصم سخن او را به پیامبر رساند. او ﷺ ثابت را خواست و گفت: آیا خوشنود نمی‌شوی که به خوبی و پسندیدگی زندگی کنی و به راه خدا شهید و وارد بهشت شوي، گفت: خوش حالم اما صدای خویش را هرگز از صدای پیامبر بلند نمیکنم. پس الله تعالی آیۀ «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ...» را نازل کرد.(طبری 131669، «زاد المسیر 1309).

آداب واخلاق در اسلام:

در قرآن عظیم الشأن آمده است که؛ در جمله، دهمین و آخرین نصیحت حضرت لقمان به فرزندش آمده است: «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ». (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه‌رو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش ترین صداها، آواز خران است.) (آیۀ 19، سورۀ لقمان)

در دين مقدس اسلام اخلاق و آداب اسلامي داراي ارزش و مقام خاصی بوده، پیامبر ﷺ میفرماید: ثقيل ترين عمل در ترازوي اعمال يك مسلمان اخلاق نيك است و انسان با ایمان بواسطه اخلاق درجات نمازگزاران و روزه داران را حاصل مینماید.

روی این اصل پیامبرﷺ به اخلاق، معامله نیك، تبسم در مقابل دیگران، حفظ زبان از سخنان بیهوده و بی معنی، و آداب اسلامي مسلمانان را تشويق و ترغيب نموده است.

مراعات ادب و اخلاق برای یک مسلمان در درجه اول با پروردگار با عظمت، پیامبر ﷺ، صحابه کرام (رضی الله عنهم)، قرآن عظیم الشأن و سایر مقدسات اسلام دارای اهمیت بسیار عالی میباشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴿٣﴾

کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر الله پایین می آورند، آنان کساني هستند که الله تعالی قلوبشان را براي تقوي خالص نموده، و براي آنها آمرزش و پاداش عظيمي است. (٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَغُضُّونَ»: پایین می آورند. آهسته بر می آورند.«ٱمۡتَحَنَ» «آزموده است، خالص گردانیده».

تفسیر:

تقوا و پرهیزگاری عطاء بزرگی است. الله متعال برای تقوا و پرهیزگاری دلهائی را برمیگزیند، پس از آنکه آنها را امتحان می‌کند و میآزماید، و پس از آنکه آنها را پاکیزه مینماید. خداوند تقوا و پرهیزگاری را به دلی وارد نمیگرداند مگر این‌که آن دل برای پذیرش تقوا و پرهیزگاری آمادگی پیدا کرده باشد، و ثابت شده باشد که آن دل سزاوار تقوا و پرهیزگاری است. کسانی‌که صدای خود را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) پائین آورده‌اند و آهسته برآورده‌اند، خدا دلهایشان را امتحان‌کرده است و آزموده است و آن دلها را برای دریافت آن عطاء آماده نموده است، عطای تقوا و پرهیزگاری.

خداوند همراه با این عطاء، مغفرت و پاداش بزرگی را بر ایشان مقرر فرموده است، و لازم گردانده است.

از حضرت عمر (رضی الله عنه) روایت شده است که صدای دو مرد را در مسجد النبی (صلی الله علیه و سلم) شنید. دید که صدا های شان بلندگردیده است و اوج‌گرفته است. به پیش ایشان رفت و گفت: آیا میدانید کجا هستید! سپس فرمود: اهل‌کجائید؟ گفتند: اهل طائف هستیم. فرمود: اگر از اهالی مدینه بودید با شلاق زدن به دردتان می‌آوردم!

امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر (رض) نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشتهای معصیت را دارد و نه مرتکب آن میشود پس مقام وی چگونه است؟ عمر(رض) در جواب نوشت: کسانی‌که اشتهای معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی شوند، همانان هستند که الله تعالی دل هایشان را برای تقوی آزموده است». «آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

شیوۀ سخن گفتن رسول الله ﷺ:

سیرت نویسان می نویسند که: پیامبر ﷺ اکثر اوقات ساکت بود و جز در مواقع ضرورت حرف نمی زد و میفرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيصْمُتْ».

[صحیح بخاری (۶۰۱۸) و صحیح مسلم (۴۷)]«کسی‌که به الله و روز آخرت ایمان دارد، پس سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».
رسول الله ﷺ هنگام تکلّم از اول تا به آخر به آرامی لب به سخن باز می‌کرد و کلام شان کوتاه وجامع وخالی از طول و تفصیل بیجا و وافی به تمام مقصود بود، هنگام سخن گفتن تبسم می کرد وکلامشان روشن بود به طوری که هر شنونده آن را می فهمید.
بلی! سخن نمی‌گفت، مگر جایی که امید ثواب میداشت. هنگام سخن گفتن چنان حاضران را به خود جذب می‌کرد که گویا روی سر آن ها پرنده نشسته است و چون ساکت می شد، آنان سخن می گفتند. کلمات گفتارش به یک دیگر پیوستگی داشت. کلماتش را به طوری شمرده بیان میکرد که شنونده آن رابه خوبی به خاطر بسپارد. جوهره صدایش بلند و آهنگ صدایش از همه زیباتر بود.
رسول الله ﷺ فصیح‌ترین مردم در سخن گفتن بود و از همه مردم در سخن گفتن اختصار را رعایت می‌کرد و در عین حال تمام آنچه را که میخواست در ضمن جملاتی کوتاه ادا میفرمود. ام المؤمنین عایشه(رض) میگوید: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْرُدُ سَرْدَكُمْ هَذَا، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُبَيِّنُهُ، فَصْلٌ، يَحْفَظُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ».
«رسول الله ﷺ مانند شما پشت سر هم و بی وقفه سخن نمی‌گفت، بلکه بسیار روشن و شمرده صحبت می کرد؛ طوری که افرادی که آنجا نشسته بودند، سخنانش را حفظ میکردند». [سنن ترمذی (3639)]
رسول الله ﷺ، انسانی باتحمل و بردبار بود و دوست داشت که مردم، سخنانش را بفهمند. از آنجا که به امتش بسیار علاقه‌مند بود، تفاوت های مردم و میزان درک و شناخت آنان را در نظر می‌گرفت و همین مسأله، باعث میشد تا شخصیت برد بار وصبور باشد.
عایشه(رض) میگوید:«كَانَ كَلَامُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَامًا فَصْلًا يَفْهَمُهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ». «رسول الله ﷺ شمرده سخن می‌گفت، طوری که هر شنونده‌ای، آن را می فهمید». [سنن ابوداود (4839)]
رسول الله ﷺ ازحوصله ووسعت صدر بی‌مثیل برخوردداربود و سخنانش را تکرار میکرد تا همه آن را در یابند. انس بن مالک(رض) میفرماید:«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعِيدُ الْكَلِمَةَ ثَلَاثًا لِتُعْقَلَ عَنْهُ».
«رسول الله ﷺ یک کلمه را در صورت نیاز سه بار تکرار می کرد تا مردم بفهمند».
پیامبر اسلام با مردم با ملاطفت، برخورد می‌کرد و می‌کوشید تا از ترس و وحشت آنان بکاهد؛ چرا که بعضی از مردم از هیبتش احساس ترس می‌کردند.
عبد الله ابن مسعود (رض) میگوید: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ، فَكَلَّمَهُ، فَجَعَلَ تُرْعَدُ فَرَائِصُهُ، فَقَالَ لَهُ: هَوِّنْ عَلَيْكَ، فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ». «مردی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و شروع به صحبت کردن با ایشان نمود. در حالی که بازوهایش می لرزید.
پیامبر ﷺ فرمود: «بر خود آسان بگیر؛ زیرا من، پادشاهی نیستم؛ بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشک میخورد». [سنن ابن ماجه (3312)].

مأموریت پیامبر ﷺ چیست؟

ماموريت پیامبر ﷺ دعوت و تبلیغ مردم به سوی هدایت و کامیابی است،
خداوند متعالی میفرماید: «يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده (جهت هدایت و رشد انسان‌ها به مردم) برسان». و پیامبر ﷺ پس از اتمام رسالت در اجتماع حجة الوداع به صحابه فرمود: «ألا هل بلغت؟» (رواه الترمذی 1306/3(1679). صحابهٔ کرام فرمودند: «نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ» (رواه مسلم 890/2 (1218). «ما شهادت میدهیم که بیشک تو پیغام رسالت را ابلاغ کردی». سپس پیامبر ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» «ای پروردگارا تو گواه باش». (رواه مسلم 890/2 (1218).

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴿۴﴾

(ولي) کساني که تو را از پشت حجرهها با صدای بلند صدا می زنند، بیش ترشان نمی فهمند. (۴)

این آیه متضمن سومین ادب، نسبت به رسول الله ﷺ می باشد؛ چون رسول الله ﷺ در خانه و استراحتگاه خویش تشریف داشته باشد، از بیرون او را صدا کردن وآنهم با نام، نوعی از بی ادبی و در نهایت وکار عاقلانه نیست.

بیضاوی فرموده است گویا آنان که پیامبر صلّی الله علیه و سلم را ندا می‌دادند عبارت بودند از: «عیینه بن حصین» و «اقرع بن حابس» که ریاست هیأتی هفتاد نفره از بنی تمیم را به عهده داشتند و در موقع ظهر هنگامی که پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم در خواب نیمروز بود، رسیدند، و صدا در آوردند که «ای محمد بیا بیرون» (تفسیر بیضاوی ۳/۳۶۷).

«الْحُجُرَاتِ»: جمع حُجْرَة، اطاق‌ها. هدف از آن اطاق های ازواج مطهرت، رسول الله ﷺ است که تعداد آن نه نفر بود که هر کدام برای خود حجره جداگانه ای داشت، که در کنار مسجد نبوی اعمار گردید ه بود.

به تأسف باید گفت در بدو برخی از اشخاصی ازبیرون، پیامبر ﷺ را صدا می کردند که بیرون بیا.

صدا زدن به بهترین نام:

در این هیچ جای شکی نیست که مردم دوست دارند که آنان را باید با نام های قشنگشان صدا کنند. رسول الله ﷺ همیشه اصحاب و یاران خویش را با بهترین اسم صدا می‌کرد، حتی بعضی وقت ها اطفال خورد را با کنایه های قشنگ و دلنشین صدا می زد، بطور مثال رسول الله ﷺ به روایت حضرت أنس (رض) میفرمود: «یا أبا عمیر ما ذا فعل النغیر».

حضرت أنس(رض) میفرماید: رسول الله صلی اله علیه وسلم اخلاقش از همه زیباتر و نیکوتر بود برادری داشتم که به او ابوعمیر می‌گفتند: تازه از شیر مادرجدا شده بود.

حضرت انس می افزاید: زمانیکه رسول الله ﷺ آمد و او را دید فرمود: ای ابا عمیر نغیر چکار می کند؟ (نغیر اسم مصغرنغر است به معنای بلبل، چوچه گنجشك) و پیامبر به جهت شوخی و محبت کردن او را با این کنایه قشنگ صدا زد.

رسول الله ﷺ در باره مدح و تعریف از یاران خود میفرماید: «أرحم أمتي بأمتي أبو بكر وأشدهم في أمر الله عمر، وأصدقهم حياء عثمان وأقرؤهم لكتاب الله أبي بن كعب وأفرضهم زيد بن ثابت وأعلمهم با الحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمين هذة الأمة أبو عبيدة بن الجراح» رواه احمد والترمذی.»
(مهربان‌ترین کس نسبت به امتم حضرت ابوبکر(رض) است وسخت‌ترین آنان دراجرای دستورات الهی حضرت عمر(رض) و صادق ترین آنان از نظر حیا وحشمت عثمان (رض) است و قاری ترین آنان به کتاب الله (قرآن) ابی بن کعب است، داناترین و عارف ترین آنان به واجبات زید بن ثابت و آگاه‌ترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل است و در هر امتی امینی است، امین این امت ابوعبیده بن جراح است).
همانطور که مشاهده می کنید: رسول الله ﷺ هر کدام از اصحاب و یاران خود را با صفتی که او را از دیگری جدا می سازد، مدح و تعریف کرده است.
علماء بدین عقیده اند که یکی از راز های موفقیت برای یک رئیس ومسول امور در جمله سایر خصوصیات حسنه اینست که نام کارمندان خویش را حتی المقدر در حفظ داشته باشد، ویا اینکه در حین صحبت با ذکر نام با ایشان صحبت نماید کاری پسندیده ی است. تجربه ثابت کرده است این نوع رفتار و برخورد باعث دلگرمی و تقویت روحی دیگران درکار می گردد.
وبدین حالت اینست زمانیکه با مردم روبرو شود، و از اسم آنان سوال کند،این نوع برخورد نشان دهنده عدم اهتمام و توجه به دیگران است، برعکس سوال کردن از نام‌های دیگران، دلالت بر اهتمام و توجه و علاقه به دیگران می‌کند.
رسول الله ﷺ میفرماید: «المؤمن يألف ويؤلف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف وخير الناس أنفعهم للناس». (مومن انس والفت میکند و مورد انس و الف قرار می‌گیرد و کسیکه انس و الفت نمی‌کند و مورد اُنس و اُلفت واقع نمی‌شود هیچ خیری وجود ندارد و بهترین مردم کسانی هستند که بیشترین نفع و سود را برای دیگران داشته باشند». (صحیح الجامع الصغیر، من حدیث سهل بن سعد.).

شأن نزول آیهٔ 4:

986- طبرانی و ابو یعلی با سند حسن از زید بن ارقم (رض) روایت کرده اند: مردانی از عرب نزدیک حجره‌های نبی اکرم آمدند و با صدای بلند گفتند: ای محمد، ای محمد. آنگاه خداوند متعالی آیهٔ: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» را نازل کرد. (طبری 31678، طبرانی 5123 و واحدی 757 از زید بن ارقم روایت کرده اند. حافظ در «مطالب عالیه» 3743 این را به ابوعالیه، مسدد و ابن اسحاق هم نسبت داده. این حدیث را سیوطی در «دُر المنثور» حسن گفته است «تفسیر شوکانی» 2461»
ـ عبدالرزاق از معمر از قتاده روایت کرده است: مردی خدمت نبی اکرم آمد و گفت: ای محمد! بدون شک مدح و ستایش من زینت است و پایین آوردن مقام و منزلت من زشت و ناپسند. نبی ﷺ گفت: آن ذات پاک یکتاست که ستودنش زینت و نکوهشش ناپسند است. پس آیهٔ «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...» نازل شد. (طبری 31681 [و عبدالرزاق «تفسیر قرآن» 3 / 231 تحقیق دکتر مصطفی محمد مسلم] از قتاده به قسم مرسل روایت کرده اند.) این حدیث مرسل است و دارای شواهد مرفوع از قبیل حدیث.

988- ترمذی از براء و دیگران این حدیث را بدون نزول آیه روایت کرده است. (ترمذی 3267 و نسائی در «تفسیر» 535 روایت کرده اند. اسناد این حسن و راوی های اش ثقه هستند به حدیث پیش شاهد است. «تفسیر شوکانی» 2460)

أدب حضرت عمر(رض) در برابر پیامبر اسلام:

قرآن عظیم الشأن در بارهٔ رسول الله ﷺ میفرماید: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (برای شما در رسول خدا سر مشقی نیکوست) واضح است که معنی سرمشق و مثالی بودن، پیروی در تمامی مراحل زندگی میباشد.

محدثین می نویسند حضرت عمر(رض) در حضور رسول الله خاموش و ساکت مینشست، تا زمانی حرف نمی زد، که پیامبر صلی الله از او سوال را بعمل میآورد، و یا هم ضرورت می بود در مسایل که رسول الله علاقمند صحبت در موضوع بود، حتی بخاطر رعایت ادب از بلند کردن صدای درشت خود در حضور پیامبر اسلام خود داری میکرد. (اخبار عمر، صفحه 338 و الفایق، جلد1،صفحه 10) (قابل تذکر: در همین کتاب در فصل اول، درمورد شمایل حضرت عمر آمده است که: صدای عمر بحدی پرقوت، قوی ودرشت بود که وقتی حرف می زند درقلب برخی از مردم از ترس و وحشت ایجاد میکرد.).

محدثین می افزایند در یکی از روز ها حضرت عمر(رض) یکجا با پسر خویش عبد الله با پیامبر ﷺ با سواری آسب در یکی از سفرها همراه بودند، در همین اثناء شتر عبد الله در مسیر راه سرکشی کرد و وضع به حدی رسید که از آسب پیامبر اسلام پیشی گرفت، حضرت عمر با بسیار اضطراب و نا خوش ایند بسوی پسر خویش اشاره میکند که شتر خویش را به عقب بران وبا بسیار عجله خود را به پسر خویش میرساند وبا کلمات نزدیک گوش پسر خویش میگوید «ای پسرم! برای هیچ کس شایسته نیست که بر پیامبر خود تقدم کند) (اخبار عمر، صفحه 426 و الریاض النضره، جلد 2، صفحه 25.)

خوانندهٔ محترم!

در صحیح بخاری وغیره از حضرت ابن عباس منقول است که فرمود: چون من می خواستم از یکی از علمای صحابه، حدیثی در یافت کنم، به هنگام رسیدن بر در خانه، از در زدن اجتناب می ورزیدم وبیرون در می نشستم تا وقتیکه او بیرون می آمد، آنگاه حدیث را از او در یافت می کردم واو با دیدن من می گفت: ای پسر عم پیامبر صلی الله علیه وسلم! چرا در را نزدید ؟ سپس ابن عباس فرمود که: عالم در میان قوم خویش چون پیامبر ﷺ است. وخداوند در شان نبی ﷺ فرموده است که بیرون از در باید در انتظار او نشست.

حضرت ابو عبیده فرموده است: من هر وقت به در خانه ی عالمی رفته ام، در را نزده ام؛ بلکه بیرون در، به انتظار او نشسته ام، وقتی خود او بیرون آمد، با او ملاقات می کردم. (روح المعانی).

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿٥﴾

و اگر آنها صبر می‌کردند تا تو به‌سوی آنان بیرون آیی برایشان بهتر بود و (باز هم اگر توبه کنند) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵)

«حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ»:ازفحوی این آیه مبارکه معلوم می شود که صبر وانتظار باید تا زمانی ادامه یابد که رسول الله به خاطر ملاقات وگفتگو با مردم بیرون تشریف، بیاورند

و اگرآن حضرت صلی الله علیه وسلّم، به قصد ملاقات با دیگری بیرون بیاید و فرصتی مناسبی برای در میان گذاشتن مطلب آنان نمیباشد، باید انتظار بکشد تا آنحضرت ﷺ، خود متوجه آنان گردند، آنگاه مطلب خود را با او در میان بگذارند.
قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ از مردم کناره نمیگرفتند و در خانه خویش نمی ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات خویش مشغول میبودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود. (تفسیر معارف القرآن علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (6 الی 8) در باره آداب اجتماعی و تحقیق و بررسی خبرها و مطالبی که شنیده می شود، به بحث گرفته میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴿۶﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی خبری را برایتان آورد دربارهٔ آن تحقیق کنید تا (مبادا) به نادانی به گروهی زیان رسانید پس بر آنچه مرتکب شده اید پشیمان شوید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فاسق»: نافرمان، شخصیکه که از اطاعت الله سبحان وتعالی بیرون رفته باشد.« نبأ»: خبر، خبر مهم.« تبينوا » (بين): بررسی کنید به تحقیق بپردازید. « أَنْ تُصِيبُوا »: (صوب): که نکند آسیب برسانید.

فاسق کیست؟

فاسق بر گرفته از ریشه فسق به معنی کسی که از حدود شرع خارج شده است. در واقع فسق زیر پا گذاشتن دستورات الهی و عمل نکردن به آن است.
کلمه «فسق»، درمفاهیم وتعابیر مختلفه، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده و در موضوعات و مصادیق مختلفی به کار رفته است.
شیخ ابن عثیمین درمورد فاسق می فرماید:«فاسق یعنی کسی که ازاطاعت الله وپیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی رسد).
مثال فسق اکبر این فرموده الله تبارک و تعالی در سوره سجده است که میفرماید: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلاً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» (سجده 18-20).
یعنی: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند. امّا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست به پاداش آنچه انجام می دادند. و امّا کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند و راه کفر در پیش گرفته‌اند)، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن بازمیگردانند وبه آنان گفته میشود:«بچشید عذاب آتشی راکه انکار میکردید».

فِسق در اینجا به معنای کفراست، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمی رسد، مانند این آیه (هفتم سورۀ حجرات) در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز بتنهایی و عصیان را هم که غیر از فسق است را هریک جداگانه ذکر کرده است. (برگرفته از: فتاوی نور على الدرب (2/4).

نشانه های فاسق در قرآن کریم:

قرآن عظیم‌الشأن ببرخی ازنشانه های فاسقین اشاره بعمل آورده که عبارتند از:

- عدم توجه به احکام الهی: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»؛ (مائده، 47) (و کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند. پس آنان همان فاسقانند).
- سخن واخبار آنها بی اعتبار است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ»؛ (آیه 6 سوره حجرات)
- خداوند اعمالشان را نمیپذیرد: «لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ.» (توبه، 53.)
- قابل هدایت نیستند: «و الله لایهدی القوم الفاسقین»؛ (صف، 5.) (خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند.
- فاسقان منافق اند: «انّ المنافقین همُ الفاسقون» (سوره توبه، 67.)
- کسی که به زنان پاک دامن تهمت زند فاسق است: «يَرمُونَ المحصنات... اولئک هم الفاسقون» (سوره نور، 4)
- فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا راپس از آنکه محکم ساختند میشکنند: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ» (سوره بقره، 27.)
- آنها پیوندهایی راکه خدا دستور داده برقرار سازند، قطع میکنند: «وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (سوره: رعد 25)
- فساد کننده بر روی زمین هستند: «وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ»؛ (48سورۀ نمل) آنها فساد در زمین می‌کنند.
- فاسقان حرام خوارند: «حُرّمت علیکم المَیتَهُ و الدّم... ذلکم فِسق» (سوره مائده، 3.)

نهایت سرنوشت فاسقان:

- عدم رضایت الهی: «يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضى عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ» (برای شما قسم می خورند تا شما از آنان راضی شوید. (بدانید که شما هم) اگر از آنان راضی شوید، قطعاً خداوند از گروه فاسق، خشنود نخواهد شد.) (سورۀ توبه آیۀ: 96.).

توجه باید داشت که: منافقان، در پی جلب نظر مردم و حفظ پایگاه، مقام وبه اصطلاح سیطره خویش در بین مردم اند، وهیچ کاری را برای رضای الله وتوبه ندارند. ولی فراموش نموده اند که انسان باید در پی جلب رضای الهی باشد، نه رضای مردم، گذشتِ مردم مهّم نیست، عفو وقهر الهی مهّم است.

و نباید فراموش کرد که: جلب رضای مؤمنان در همه جا، مستلزم جلب رضای الله تعالی نیست. و الله تعالی هرگز از فاسق تا زمانیکه در فسق است راضی نمیشود.

- ذلت و خواری: «وَ لِيُخْزِىَ الْفاسِقِين» (و (خداوند میخواست) فاسقان را خوار گرداند.) (سورۀ حشر، 5.)
- آتش جهنم: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ»؛ (سجده، 20) (و امّا کسانی که (از مدار ایمان خارج و) فاسق شدند، پس جایگاه شان آتش است).

شأن نزول آیات 6 – 8:

992- احمد و دیگران به سند قوی از حارث بن ضِرار خُزاعی (رض) روایت کرده اند: خدمت رسول الله ﷺ آمدم، به اسلام دعوتم کرد، گفتارش را پذیرفتم و اسلام آوردم به پرداخت زکات دستورم داد با ادای زکات موافقت کردم و گفتم: ای رسول خدا! به نزد قوم خودم میروم و آن‌ها را به اسلام و ادای زکات دعوت می‌کنم، هرکه دعوتم را پذیرفت زکاتش را جمع می‌کنم، خودت در فلان وقت شخصی را به نزدم بفرست تا زکات جمع‌آوری شده را برایت بفرستم، چون حارث زکات را جمع کرد و موقع معین فرا رسید برای رسول خدا گرفتاری های پیش آمد و نزد او کسی را نفرستاد، حارث گمان کرد حادثه‌ای پیش آمده و رسول الله خشمگین شده است. بنابراین، سران قوم خود را جمع کرد و گفت: رسول الله ﷺ وقت تعیین کرده بود تا کسی را برای گرفتن زکات جمع‌آوری شده به نزد من بفرستد. هیچگاه رسول خدا خلاف وعده کار نمی‌کند. برای نیامدن نمایندۀ او هیچ علتی نمی‌دانم، مگر این که بر ما خشم گرفته است خودمان برویم و زکات را به رسول خدا برسانیم. پیامبر ولید بن عقبه را فرستاد تا زکات جمع‌آوری شده در نزد حارث را از او بگیرد چون ولید آنجا رفت ترسید و برگشت و به رسول خدا گفت: حارث زکات را به من نداد و خواست مرا بکُشَد.

رسول الله ﷺ گروهی از سپاه اسلام را آماده کرد و به سوی حارث فرستاد. حارث با بزرگان قوم به سوی مدینه می‌آمدند که ناگاه با لشکر اعزامی پیامبر روبرو شدند. حارث به لشکر اسلام گفت: به کجا اعزام شده اید ؟ گفتند: به جنگ تو. گفت: برای چه؟ گفتند: پیامبر ولید بن عقبه را به نزدت فرستاده بود. او برگشت و برای پیامبر گفت: تو زکات را به او نپرداختی و قصد کشتن او را داشتی. حارث گفت: قسم به خدایی که مُحمّد را به حق فرستاده من نه فرستادۀ او را دیدم و نه او به نزد من آمده است. چون خدمت رسول الله شرفیاب شد. پیامبر گفت: از پرداخت زکات خودداری کردی و تصمیم داشتی نمایندۀ مرا به قتل برسانی؟ گفت: سوگند به ذات أقدس که تو را به حق فرستاده من این کار را نکردم. آنگاه آیۀ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ... تا... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل شد. کسانی که این حدیث را روایت کرده اند ثقه هستند.

993- طبرانی از جابر بن عبدالله و عقلمه بن ناجیه و ام سلمه به این معنی روایت کرده است.

خوانندۀ محترم !

اگر چه آیۀ مبارکه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است.
حسن بصری میگوید: «هر چند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان‌که

درحديث شريف آمده است: «التأني من الله والعجلة من‌الشيطان». «تأنی ودرنگ کردن ازخداوند أو عجله وشتاب ازشیطان است».

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴿۷﴾

و بدانید که پیغمبر الله در میانتان است، اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی الله ایمان را در نظرتان محبوب گرداند و آن را در دلهایتان زینت بخشید و کفر و فسق و نافرمانی را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داد. اینهااند که راه یافته‌اند.(7)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَنِتُّمْ» در رنج و سختی می افتید، دچار رنج و مشقت می گردید.

«حَبَّبَ» محبوب ودوست داشتنی گرداند.«كَرَّهَ» ناپسند گرداند. «الْفُسُوقَ»: نافرمانی، خروج از حدود شریعت، پرده دری در گناه. «الْعِصْيَانَ »: گناه و معصیت سر کشی، خلاف امر حق. « الرَّاشِدُونَ »: راه یافتگان، رشد یافتگان.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی بحث از ندامت و پشیمانی مطرح شده بود ، در این آیه مبارکه بیان می یابد که: به پیامبرﷺ مراجعه کنید تا از کارهای ندامت‌آور بیمه شوید.

از فحوی آیۀ مبارکه این دستور به وضاحت معلوم میگردد: این مردم باید بدانید که پیامبر ﷺ در میان شما زندگی می‌کند، با تعظیم وی حقّش را بشناسید؛ زیرا آن حضرت در اموری میکوشد که به نفع شماست، شما با نادانی به انجام کارهایی اقدام میکنید که به ضرر شماست، امّا وی شما را از آن باز می دارد. اگر در بیشتری اموری که انجام آن را اراده دارید با شما موافقه کند به مشقّت گرفتار میآیید، امّا خداوندأ ایمان را محبوب‌تان ساخت؛ اطاعت پیامبر ﷺ بر شما آسان شد، آن را درقلب های شما نیکو جلوه داد؛ فرمان حق‌تعالی را به کار بستید، کفر به پروردگار را در نظرتان ناخوشایند ساخت؛ به او تعالی ایمان آورید، فسق را بدجلوه داد؛ معاصی را ترک نمودید، عصیانگری را مکروه نشان داد؛ گناهان را بد شمردید و از آن توبه کردید. کسانی که بدین صفات موصوف‌اند راه یافته و هدایت شده‌اند و از سیه چال گمراهی نجات حاصل کردند؛ زیرا راه حق را باز شناخته‌اند.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۸﴾

خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده، و الله دانا و حکیم است.(8)

خوانندگان گرامی!

در ایات قبلی دریافتیم که:مؤنان را از پذیرفتن خبر بدون تحقیق از طرف شخص فاسق هشدار می دهد، تا آشوب برپا نگردد و به کسی آسیب نرسد. اینک در آیات متبرکه (9 الی 10) به مقابله ومبارزه دو گروه مؤمن اشاره می کند که باید میانشان آشتی برقرار گردد. حال اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز را روا داشت، باید مسلمانان با آن گروه بجنگند تا فرمان الله سبحان وتعالی را قبول واطاعت فرمایند.(بصورت کل در این آیات به موضوع حل و فصل آشوبهای داخلی و چگونگی برخورد با تجاوزگران ، مورد بحث قرار میگیرد.).

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴿٩﴾

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند پرداختند،بین آن دو گروه آشتی و صلح برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند با آن گروهی که تجاوز می‌کند بجنگید تا این که به حکم الله بر گردد، پس چون بازگشت در میان ایشان عادلانه صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« **اقْتَتَلُوا** »: جنگیدند، به جنگ پرداختند، مبارزه کردند، درافتادند.
« **فَأَصْلِحُوا** »: آشتی برقرار کنید، صلح برقرار کنید، روبه راه کنید، بهبود بخشید. « **بَغَتْ** »: (بغي): تجاوز کرد، ظلم ورزید. « **الْأُخْرَى** »: دیگری. « **تَبْغِي** »: ظلم می کند، تجاوز می کند. « **حَتَّى تَفِيءَ** » (فيء): تا برگردد، تا تسلیم شود. [بقره/۲۲۶]. « **فَاءَتْ** »: برگشت، باز آمد. « **أَقْسِطُوا**»: دادگر باشید، عدالت ورزید. « **الْمُقْسِطِينَ** »: دادگستران، عدالت ورزان.

تفسیر:

مفسربیضاوی فرموده است: آیه مبارکه در مورد جنگی نازل شد که در زمان پیامبر صلّی الله علیه و سلم در بین «اوس و خزرج» رخ داد. و با شاخه‌های درخت خرما و لنگه کفش به جان هم افتادند.
و آیه نشان میدهد که «یاغی» مسلمان است و وقتی از جنگ دست کشید، باید او را به حال خود گذاشت. و نیز نصیحت و اندرز و تلاش برای آشتی دادن آنها واجب است. (تفسیر بیضاوی ۳۷۱/۳.)
همچنان قابل تذکر است که: در آیات گذشته، موضوعات در باره حقوق وآداب که یک شخص مسلمان در احترام با رسول الله ﷺ انجام دهد وباید ازآن اعمالی اجتناب وخود داری نماید که موجب آیذای واذار آن حضرت ﷺ می گردید.
از این آیات ببعد احکامی مورد بررسی قرار می گیرد که: مشتمل بر احکام عمومی معاشرت هستند که در آن ها آداب اجتماعی، انفرادی و حقوق یکدیگر بیان و فورمولبندی می گردد، ولی بحث اساسی همانا اجتناب از ازار رسانی است.

خواننده محترم!

در آیۀ فوق ملاحظه میفرماید که: سه بار سخن از بر قراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» اصولاً، آفرینش بر اساس حقّ وعدل است.
«لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، 25) در جوامع امروزی، تحقّق عدالت ملازم قانون‌مداری و بی‌عدالتی مرادف قانون گریزی است.
آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق

انسان بر پایه‌ی علم وحکمت ولطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اوّلین عامل به آن است.

ـ «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما»: مسلمانان در برابر یکدیگر مسئول اند و بی تفاوتی در برابر جنگ ها بین مسلمانان پذیرفتنی نیست. در وقتیکه بین دو گروه امت اسلامی جنگ ونزاعی درگیرد، باید برای آشتی دادن و برقراری صلح میان آنها، با سرعت و بدون تأخیر عمل شود، طوریکه: (حرف فاء در «فَأَصْلِحُوا» نشانه‌ی سرعت است).

باید متذکر شدکه: صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب الله نیست واز فحوی جمله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» با تمام وضاحت معلوم میگردد.

شأن نزول آیه 9:

996- بخاری و مسلم از انس (رض) روایت کرده اند: رسول الله ﷺ مرکبی را سوار شد و به نزد عبدالله بن ابی رفت. عبدالله گفت: از من دور شو به خدا بوی بد خرت آزارم می دهد. مردی از انصار گفت: سوگند به خدا! خر او از تو خوشبوتر است. مردی از قوم عبدالله برآشفت و از عبدالله طرفداری کرد. دوستان و یاران هردو گروه خشمگین شدند و به طرفداری از گرو] خود برخاستند و یکدیگر را با چوب، مشت و لگد زدند. آنگاه آیة: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2691، مسلم 1799، احمد 3 / 157 ابویعلی 4083، طبری 31699).«جامع احکام القرآن» 5563 و «الکشاف» 1066).

ـ سعید بن منصور وابن جریر از ابومالک روایت کرده اند: دو نفر از مسلمانان با یکدیگر دشمنی کردند. خویشاوندان هر کدام برآشفتند و از آن جانب داری کردند و یکدیگر را با مشت و لگد زدند. آنگاه آیة «وَإِنْ طَائِفَتَانِ...» نازل شد. (طبری 31700 و 31701 از ابومالک به قسم روایت کرده است.

998- ابن جریر و ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده اند: ام زید همسر یکی از انصار به نام عمران بود و خواست به دیدار خانواده خود برود. شوهرش او را در طبقة بالای خانه حبس کرد. ام زید کسی را به دنبال خانواده خود فرستاد آن‌ها آمدند و او را پایین آوردند تا با خود ببرند، عمران بیرون رفت و از نزدیکان خود کمک خواست. پسران کاکای او آمدند تا میان زن و خانوادة او حایل شوند، یکدیگر را با مشت و لگد زدند. پس در باره آن‌ها آیهٔ «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» نازل شد.

رسول الله ﷺ دنبال آنان شخصي را فرستاد و در بین شان صلح کرد و آن ها به امر الله متعال گردن نهادند. (طبری 31705 این مرسل است.).

ـ ابن جریر از حسن روایت کرده است: بین دو قبیله که خصومت وجنگی واقع میشد و از آنها دعوت به عمل می‌آمد که تن به فیصله بدهند نمیپذیرفتند، پس خدای بزرگ آیهٔ «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...» را نازل کرد. (طبری 31704 این مرسل است.).

1000- و از قتاده روایت کرده است: دو نفر از انصار حقوق مشترک داشتند برایشان مشکلی پیش آمد که باعث دوری آن‌ها از هم شد. یکی از آن‌ها که خویشان و کسان زیاد داشت به دیگری گفت: بزور حقم را از تو می‌گیرم.

دیگری از او خواهش کرد که نزد رسول الله بروند حکم پیامبر را پذیرند. اما او سرپیچی کرد، هردو در این کار اصرار کردند تا این که وابستگان‌شان یکدیگر را به مشت و لگد

گرفتند. اما دست به شمشیر نبردند. این آیه در بارۀ آن دو نازل شد. (طبری 31707 این مرسل است.).

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴿۱۰﴾

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح وآشتی برقرار کنید، و از الله بترسید تا مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰).

تفسیر:

در آیه متبرکه رابطه‌ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه‌ی دو برادر دانسته که در این تعبیر میتوان به نکات ذیل آشاره بعمل آورد:

- دوستی بین دو برادر، دوستی عمیق و پایدار است.
- دوستی دو برادر، متقابل است، نه يك طرفه ویک جانبه.
- دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه‌های مادی و دنیوی.
- دو برادر در برابر بیگانه، یگانه‌اند وبازوی یکدیگربشمار می روند.
- اصل و ریشه دو برادر یکی است.
- توجّه به برادری مایه‌ی گذشت و چشم‌پوشی است. در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 13) درباره وظیفه ی مؤمن نسبت به مؤمن و غیرمؤمن ، بحث بعمل امده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴿۱۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از شما گروهی دیگری را مسخره کند شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی زنانی دیگر را مسخره کنند شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و در میان تان عیب جویی نکنید و یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسند صدا نزنید، بسیار بد است که بر کسي بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.(۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا يَسْخَرْ»: مسخره نکند. مورد استهزاء ریشخند ، تحقیر قرار ندهد. « عَسَى»: چه بسا، شاید.«لا تلمزوا»: طعنه نزنید. عیبجویی نکنید.(توبه / 58 و 79).«لمز» عیب جویی در روبرو و «همز» عیب‌جویی در پشت سر است. ونباید فراموش کنید که: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» عیب جویی از مردم، در حقیقت عیب جویی از خود است. و در نهایت؛ نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است. « لَا تَنَابَزُوا »: (نبز): یکدیگر را لقب دار نکنید، مخوانید، نام نبرید، با لقب نام نبرید، نامید. « بِئْسَ »: چه ناپسند است. « الِاسْمُ الْفُسُوقُ »: نام فسق، نام بد و پست، عنوان پلید.« لَمْ يَتُبْ»: توبه نکرد.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی، مسئله‌ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه مبارکه اموری مطرح می‌شودکه برادری را از بین می‌برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و

اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام کردن است اشاره بعمل آمده است.
واقعیت همین است که یکی از برکات عمل به دستورات دین مقدس اسلام، همانا سالم‌سازی محیط و جلوگیری از درگیری‌های اجتماعی است.
«وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»: «یکدیگر رابه القاب زشت، قبیح وناپسند ملقب نکنید».
صدا کردن دیگرآن به القاب که او از آن بد میبرد، در آیهٔ مبارکه از آن نهی بعمل آمده است. بطور مثال صدا کردن به شخصی دیگر (کور، کورک، لنگ، لنگگ) وسایر القاب بد و تاثر آور.
از یاد نبریم که: بد صدا کردن ها، يك طرفه باقی نمی ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف هم کشانیده میشود. زیرا **«تَنَابَزُوا»** برای کار طرفینی است.
«بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»: چه بد است کسی را فاسق یا کافر نامید و او مؤمن باشد. برای مسلمانان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، از یکدیگر به بدی یاد کنند، و بجای
ذکر خیر، ذکر شر کنند.
و در نهایت باید گفت:مسخره کردن دیگران، تجاوز به حریم اشخاص بوده واگر مسخره کننده توبه نکند، مطابق حکم آیه مبارکه ظالم است.
طوریکه یاد آور شدیم: مسخره کردن و بدنام کردن، گناه است که توبه را لازم دارد. امام بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: آیه نشان میدهد که لقب زشت و قبیح دادن به دیگران فسق محسوب میشود و جمع آن با ایمان ناپسند است. (تفسیر بیضاوی ۳/۳۷۳.)
حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که هدف: **«وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»** این است که کسی مرتکب گناه و یا کاری بدی بشود، و سپس از آن کار توبه نماید، باز هم مردم او را به همان نام بد صدا بزنند، مانند: دزد، زانی، شراب خوار وغیره، در حالی که او از دزدی، زنا و شراب خواری توبه کرده است؛ پس او را شرامساری ساختن به سبب آن کار، وتحقیر وتذلیل نمودن وی، حرام است، در حدیثی رسول الله ﷺ، آمده است که: هر کسی مسلمانی را به خاطر گناهی، شرمنده سازد که او از آن گناه توبه کرده است، خداوند متعال تعهد کرده است که شخص عیب جورا به همان گناه مبتلا سازد ودر دنیا وآخرت رسوایش کند. (تفسیر قرطبی).

تمسخر و استهزای دیگران:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ استهزا و مسخره کردن دیگران، در ظاهر يك گناه، ولی در باطن دارایی چندین گناه میباشد: از جمله گناهانی مانند: تحقیر، خوارکردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحريك، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه‌های تمسخر:

ریشه تمسخر را میتوان در نکات ذیل چنین جمعبندی و خلاصه نمود:
- در برخی از اوقات مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن میفرماید: «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مالًا وَ عَدَّدَهُ» (همزه، 1- 2.) (وای بر کسی که به

خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب جویی میکند.)

- گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرك تحصیلی است که قرآن در باره این گروه میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿83﴾ (غافر، 83.) (پس چون پیغمبرانشان با معجزه ها به سوی آنان آمدند، به آن مقدار علمی که داشتند خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبیاء را بپذیرند) وآنچه را که به تمسخر میگرفتند، آنان را فراگرفت.)
- گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفّار می گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (فصّلت، 15.) (کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟)
- گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب اجتماعی است. کفّار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و میگفتند: «ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا» (هود، 27.) (ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی بینیم.)
- گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته میشوند.
- گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران میشود.

جماعتی از پیامبر ﷺ درباره‌ی زکات عیب‌جویی می‌کردند، طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴿58﴾ (توبه: 58.)

و بعضی از آنها (منافقین) در باره (تقسیم) صدقات بر تو عیب و انتقاد می‌گیرند، پس اگر به آنها از آن داده شود، راضی میشوند، و اگر از آن داده نشوند، ناگهان ناراض (و خشمگین) میشوند.)

- گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی‌اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ» (بقره، 67.) به الله پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.
- گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه‌گیری و شخصیت‌شکنی است.

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿79﴾ (آیه 79 التوبه) (کسانی که از مؤمنان داوطلب در صدقات عیبجویی می‌کنند، و از مردمانی که جز به اندازه توان‌شان چیزی (برای انفاق در راه الله) نمی‌یابند، عیبجویی می‌کنند و آنان را مسخره می‌کنند، الله ایشان را مورد تمسخر قرار میدهد و آنها عذاب دردناک دارند.)

احتیاط و دقت در شوخی و مزاح:

هستند کسانیکه در محافل ومجالس، خود اگاه ویا هم ناخود اگاه، سخنی به زبان می آورند، که منجر به اذیت دیگران، کفر ویا هم فسق میشود. هست مواردیکه از روی رسالت و وجیبهء اسلامی و انسانی به وجه برایش توضیح داده می شود که این سخن مناسب نیست و یا افاده و سخن گفته شده سخن کفری، سخن اذیت بی مورد ویا هم فسق

است که انسان خوب و هوشیار متوجه شده و تصحیح به عمل آورده و یا آنچه ممکن است نجات می دهد واین حالت موجب مسرت نیز میشود.

آن کس که بداند و بداند که بداند
اسب خرد از گنبد گردون بجهاند
آن کس که بداند و نداند که بداند
آگاه نمایید که بس خفته نماند
آن کس که نداند و بداند که نداند
لنگان خرک خویش به منزل برساند
آن کس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند

اما هست مواردیکه انسان غبی و شقی شده، لجاجت و مریضی جانکاهش سبب ایجاد مشکل به خود و سبب اذیت دیگران و به شقاوت ادامه میدهد. آنکس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابد الدهر بماند.

هست مواردیکه چنین شخص تأکید دارد که شوخی ویا هم مزاق میکرد. بلی درست وبجاست که شوخی ومزاق جز از زندگی است ولی شوخی ومزاق که منتج به کفر ویا هم فسق و اذیت دیگران شود مجاز نبوده و حرام میباشد. دین مقدس اسلام از همچو شوخی ها!؟ بطور جدی ممانعت بعمل آورده است:

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» (سوره التوبه آیه:65) (و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار میدهید؟) البته میگویند: ما شوخی و بازی می‌کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می‌کردید؟)

«خوض» در زبان عربی به معنای، پانهادن در گِل است و در قرآن به ورود در کارهای ناپسند گفته می‌شود.

همچنان قرآن عظیم الشأن باز هم در (سوره التوبه آیه 66) «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» ((اکنون) عذر پیش نکنید، چون شما بعد از (اظهار) ایمان تان کافر شده اید، اگر گروهی از شما را عفو کنیم، گروهی دیگر را به سبب آنکه (توبه نکردند و) گناهکار بودند، عذاب میدهیم.)

خوانندۀ محترم!

پروردگار با عظمت ما را از ارتکاب همچو خطا ها و بخصوص از مزاق و شوخی های بیجا و بیمورد در آمان داشته، و به آنعده از انسان های که احیاناً همچو شوخی ها و مزاق ها را ناخود اگاه بزبان نموده باشد خواستارعفه و بخشش هستیم، امید است همچو انسانها به دربار خداوند توبه و استغفار نمایند.

همچنان در احادیثی متعددی رسول الله ﷺ مسلمانان را از بعضی رذائل اخلاقی نهی فرموده، و در احادیث نبوی نیز بر همین مطلب تاکید شده است. طوریکه میفرماید: «از گمان بد، اجتناب کنید، زیرا دروغ ترین سخن است، و دنبال عیوب مردم نباشید، و تجسس نکنید، قیمت کالا را بدون قصد خرید بالا نبرید، و به یکدیگر حسادت نورزید و با یکدیگر دشمنی و کینه توزی نکنید، و به یکدیگر پشت ننمایید، بندگان الله، برادران

همدیگر باشید». (صحیح بخاری 6066) و در حدیث دیگر میفرماید: سخن‌چین، وارد بهشت نمی شود». (صحیح بخاری 6056).

شأن نزول آیه 11:

ضحاک در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیلۀ بنی‌تمیم نازل شد که فقرای صحابه (ازجمله: عُمار، خُباب، ابن فهیره، بِلال، صُهیب، سالم، سلمان و غیر ایشان) را مورد تمسخر قرار دادند آن گاه که ایشان را با جامه‌های کهنه و حالتی ژولیده دیدند.

همچنان در شأن نزول روایت دیگری هم آمده‌است از جمله این‌که: صفیه دختر حیی بن اخطب (رض) نزد رسول الله ﷺ آمدو گفت: یا رسول‌الله! زنان به من طعنه مید هند و می‌گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول الله ﷺ به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، کاکایم موسی و شوهرم محمد علیهم الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد.

قابل تذکر است که: مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در شأن نزول یک آیه آمده است، میتواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هرحال، سبب نزول هرچه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمیسازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

1001- در سنن چهارگانه (سنن ترمذی، سنن ابوداود، سنن نسائی و سنن ابن ماجه.)از ابوجَبِرَه بن ضَحَّاک (رض) روایت شده است: در بین ما مردانی بودند که دو و یا سه اسم داشتند و از بعضی از لقب هاشان متنفر بودند. پس این کلام عزیز **«وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»** نازل شد. ترمذی میگوید: این حدیث حسن است. (جید است، ابوداود 4962، ترمذی 3268، نسائی در «تفسیر» 536، ابن ماجه 3741، احمد 4 / 260، بخاری در«ادب مفرد» 330 حاکم 2 / 463 و 4 / 281 و 282.

1002- حاکم و غیره نیز از ابوجبیره(رض) روایت کرده اند: در جاهلیت افراد را به القاب مختلف صدا میکردند رسول الله ﷺ شخصی را به لقبش صدا کرد. گفتند: ای رسول الله! این شخص از لقب خود نفرت دارد. پس خدا **«وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»** را نازل کرد.

1003- احمد از او روایت کرده: رسول الله ﷺ به مدینه که آمد در بین ما کسی نبود دویا سه لقب نداشته باشد و هرگاه پیامبر یکی از آن‌ها را به همان لقب صدا میکرد. میگفتند: ای رسول خدا! این شخص از شنیدن این لقب خود خشمگین میشود. پس این کلام خداوند متعال نازل شد.

تأثیر آیۀ منع تمسخر و سخریه برسلف صالح:

بعد از اینکه این آیۀ مبارکه به گوش سلف صالحین رسید، چنان حالتی در بین شان پدید آمد که عمرو بن شرحبیل فرموده است که: اگرکسی را ببینم که پستان گوسفندی را به دهن گرفته وآن را می مَکد واز آن خنده ام بیاید، میترسم که شاید مستحق تو بیخ آیه باشیم، حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است اگر سگ را استهزا کنم، می ترسم که مباد سگی شوم. (تفسیر قرطبی).

در صحیح مسلم از حضرت ابو هریره مروی است که رسول الله ﷺ فرمود: خداوند متعال به صورت، مال و ثروت مسلمانان نظر نمیفرماید؛ بلکه قلوب واعمال آنها را می نگرد.

قرطبی فرموده است: قانون وضابطه ای از این حدیث معلوم می شود که حکم کردن با مشاهده ای حال ظاهری اشخاص جایز نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد شخصی که ما اعمال او را خوب تصور می کنیم، خداوند متعال بر کیفیات قلبی و احوال باطنی او آگاه است، و اینها به نزد او مذموم میباشد، کسی که احوال ظاهری او بد باشد، امکان دارد احوال باطنی وکیفیات قلبی او کفاره ی اعمال بد او قرار گیرند؛ لذا چون کسی را در وضعی بد ویا به اعمال بد مشاهده کردید، این وضع او را بد بدانید، ولی اجازه ندارید خود او را ذلیل وحقیر بدانید.

خواننده محترم!

تمسخر دیگران به هر شکلی و هر وسیله که باشد گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه بااهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت میشود، دارای مجازات کیفری و قانونی می باشد.

کلمه تمسخر و سُخریه از «سخر» به معنی چیرگی است. کسی که تمسخر میکند و دیگری را به سخریه می‌گیرد، بر این باور است که خود برتر از او و فرهنگش است. در حقیقت تمسخرکننده دچار نوعی تخیل تفاخری است و بر این باور است که خودش به نوعی دارای برتری هایی است که می تواند بر دیگری غالب شود و هر نوع گفتار و اعمال را داشته باشد. بی‌گمان چنین اشخاصی دچار توهم خودپسندی، خود برتربینی، کبر، تکبر، غرور و عُجب هستند. بدین اساس، باید آنان را قطار و هم سطح اِبلیس به شمار اوریم که دچار توهمات خود بر تربینی نسبت به حضرت آدم علیه السلام بود و گفتار و رفتاری را در پیش گرفت که بیانگر این روحیه او بوده است.

در فرهنگ قرآنی هکذا کلمه «سخر» کلمۀ استهزاء از ریشۀ «هزء» به معنی تمسخر کردن به کار رفته است.

مفسرین در تعریف استهزاء می‌نویسد: استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره‌ای کنی، و یا عملاً تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید بخندند. (ترجمه المیزان، ج18، ص: 481) در حقیقت مولفه های تمسخر و استهزاء عبارتند از: گفتار یا رفتاری مستقیم یا اشاره‌ای درباره شخصی برای خنده و یا خنداندن دیگری.

در آیات قرآن برای بیان این معنا از کلمات مانند «ضحك»، «غمز»، «لمز»، «همز» و مانند آنها استفاده شده است.

از نظر قرآن، چنین عمل به عنوان یک عمل ضد اخلاقی شناخته شده و منحیث عمل حرام با آن مقابله شده است.(بقره، آیات 104 و 231؛ حجرات، آیۀ 11) به سخن دیگر، تمسخر دیگران به هر شکلی و وسایل که باشد، گناه و حرام است و در برخی از موارد به سبب آنکه همراه با اهانت، توهین، تهمت و بهتان است یا موجب تخریب وحدت اجتماعی و انسجام امت می‌شود، دارای مجازات می باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چون بعضی از گمان‌ها گناه می‌باشد. و جاسوسی مکنید و برخی از شما برخی دیگر را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ به یقین که آن را کریه و ناپسند می‌دانید، و از الله بترسید، یقینا الله توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَنِبُوا»: بپرهیزید، دوری بگیرید، فاصله بگیرید. «لَا تَجَسَّسُواْ»: خبرچینی نکنید، جاسوسی و پرده دری نکنید. «وَ لَا تَجَسَّسُواْ»: جاسوسی آن است که کسی در جستجوبدی ها و زشتی های مؤمنان باشد.

«لَا يَغْتَب»: غیبت نکند، بدگویی روا مدارد.« لَحْمَ»: گوشت.« كَرِهْتُمُوهُ»: از آن بیزار شدید، از آن نفرت داشتید.

تفسیر:

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: «مادام که بتوانی گفته‌ی برادر مؤمن خود را بر خیر حمل کنی، در مورد گفتار او گمان بد مبر. (مختصر ۳۶۴/۳.)

هدف اساسی این آیه مبارکه همانا: گمان بد زدن به اهل خیر می باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزنیم که از اعمال آنان بر ما نمایان می‌شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه‌های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا برکسی که در باره وی گمان بد می زند گناهی نیست تا آن‌گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به مصداق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، دراین صورت گنهکار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» «هرآینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث متعددی روایت شده که از آنجمله ؛ حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که فرمود: رسول اکرم صلّی الله علیه و سلّم را دیدم که در حال طواف به کعبه می‌گفتند: «ما أطيبک وأطيب ريحک، وما أعظمک وأعظم حرمتک والذی نفس محمد بيده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالى حرمة منک، ماله ودمه وإن يظن به إلا خيرا: ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترامت بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد دردست اوست،همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال ازحرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و اینکه در حق وی جز گمان خیر برده نشود».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث...: هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ ترین سخنهاست...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

1 - گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدی بی: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده‌است: «لا یموتن

أحدكم إلا وهو يحسن الظن بالله: هرگز یکی از شما نمیرد، مگر اینکه به خداوند گمان نیک داشته باشد».

2 - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و اینکه به وی گمان بد زده شود». اما چنانکه گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید میشود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار میدهد، حرام نیست.

3 - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان‌دهنده فسق است.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من الحزم سوءالظن: سوءظن از دور اندیشی و هشیاری است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

4 - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به‌وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکیات نماز ـ که مثلاً سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

«وَلَا تَجَسَّسُوا» «و تجسس نکنید» طوریکه در فوق هم متذکر شدیم ؛تجسس: کنجکاوی و جست‌وجو در مورد عیبها و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین »تحسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم در حالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنشان گوش فرا دهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی های خیر مباح می‌باشد چنان که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام میفرماید: (فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ): (بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تحسس کنید) «یوسف / 87».

در حدیث شریف آمده است: «یا معشر من آمن بلسانه ولم یدخل الإیمان إلی قلبه، لاتتبعوا عورات المسلمین، فإن من تتبع عورات المسلمین، فضحه الله فی قعر بیته: ای‌گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب های مسلمین را جست وجو نکنید زیرا هر کس جست و جوگر عیب های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه‌اش رسوا می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف‌کننده آنها از کسانی است که در آنها در افتاده‌اند؟ فرمودند: إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض: چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است.

«وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُمْ بَعْضًا» «و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی

بگویید که ناخوشایند وی باشد، هر چند آنچه درباره وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت میدهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بربسته‌اید، این کار شما ـ چنانکه در حدیث شریف آمده است ـ بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص ـ هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم درآید، ایشان فرمودند: «ائذنوا له، بئس أخو العشيرة: به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومش».

شایان ذکر استکه حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنانکه این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» «آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی شود، همین گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند در حالی‌که شخص حاضر گاهی می تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر وایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می دارد، گذشته از این‌که این کار شرعا نیز حرام است.

«فَكَرِهْتُمُوهُ» «از آن کراهت دارید» یعنی: چنانکه ازخوردن گوشت مرده تنفر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز بپرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در اوامر و نواهی وی که »بی‌گمان خدا توبه پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده وعزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و ازکسی که غیبتش را کرده است حلالیت بطلبد. جمعی دیگر ازعلما میگویند: حلالیت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان »غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که در باره برادر مسلمانت چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی

بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت اند از:

1 - تظلم و دادخواهی: کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهیدکه سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق میتواند از خود دفاع کند.

2 - یاری جستن ازکسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به‌شخصی بازگو میکند که فکر میکند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: (لاَّ يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ): الله متعال دوست ندارد کسي با سخنان خود، (بديهاي ديگران) را اظهار کند، مگر کسي که مورد ستم واقع شده باشد. «نساء / 148» که تفسیر آن گذشت.

3 - استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آنکه این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل اینکه هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم چنین شکایت کرد: «ابو سفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: آری! برگیر».

4 - هشدار دادن از آفت فساق و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سرمی‌کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فیه کی یحذره الناس: فاسق رابه آنچه که در وی است، معرفی کنید تامردم از او حذر کنند».

5 - اعلام و هشداردهی در باره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیانی که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

6 - معرفی‌کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، درصورتی‌که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها. (تفسیر انوارالقرآن)

شأن نزول آیهٔ 12:

1004- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: بعضی‌ها معتقدند که این آیه در باره سلمان فارسی (رض) نازل شده است، او بعد از غذا خوابید، یکی راجع به خوردن و خوابیدن او سخنانی گفت. پس این آیه نازل گردید.

(مرسل بلکه معضل است، مراسیل ابن جریج واهی و ناچیز هستند. اصبهانی در «الترغیب» 2231 از عبدالرحمن بن ابولیلی به همین معنی روایت کرده این هم مرسل و ضعیف است. «کشاف» 1078 و ابن کثیر 6256.).

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴿١٣﴾

ای مردم! ما شما را ازمرد و زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قراردادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی ترین شما نزد الله با تقوا ترین شماست.
یقیناً خدا دانا و آگاه است. (١٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكَرٍ وَ أُنثَی»: (یک مرد و یک زن). مراد آدم و حواء است.«شُعُوباً»: جمع شَعْب، تیره، قوم و ملتها. جمع عظیمی از مردم که دارای اصل واحدی بوده و قبیله ها از آن منشعب میگردد.

تفسیر:

«لِتَعَارَفُوا»(عرف): تا یکدیگر را بشناسید و از هم جدا کنید. اشاره به این است که تفاوتهای بیرونی و درونی انسانها سبب شناسائی آنان است و اگر همه یکسان و شبیه همدیگر باشند، زندگی اجتماعی مردمان مختل و ناممکن میگردد. مجاهد فرموده است: یعنی تا انسان نسب خود را بداند و گفته شود: فلان ابن فلان از فلان قبیله است. (مختصر ٣٦٧/٣.)

«لِتَعَارَفُوا» در اصل «لتتعارفوا» بوده و به منظور تخفیف یکی از دو تاء حذف شده است. شیخ زاده گفته است: یعنی حکمت در این که شما را به صورت ملت‌ها و قبایل درآورده، این است که نسب یکدیگر را بشناسید و انسان را به غیر از پدرانش نسبت ندهید، نه اینکه به پدران و نسب خود مباهات و تفاخر کنید.

هرچند که حسب و نسب از لحاظ عرف و شرع معتبر است و نباید شریف با پست ازدواج
کند. اما در مقابل ایمان و تقوی اعتباری ندارند. همان طور که در موقع طلوع آفتاب ستارگان پیدا نمیشوند. (شیخ زاده ٣٧٥/٣.)

برخی از مفسرین در تفاسیر خویش: این آیه را مرتبط با آیات قبل این سورۀ دانسته و گفته اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیّه‌ی خود بر تربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می فرماید: ملاك برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نه قوم و نسب.

این آیۀ مبارکه دارای سه اصل اساسی و مهم می باشد:

اول: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد،
دوم: اصل تفاوت در خصوصیت های بشری
سوم: و اصل این‌که تقوا ملاك برتری است.

البتّه در آیات دیگر قرآنی تفاوت ملاك‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می خورد.

خوانندۀ محترم!

در این آیه یک اصل را با تمام وضاحت بیان داشته است که: خلقت همه ما وشما از: آدم و حواء علیهماالسلام می باشد، هدف این است که انسان ها همه باهم در اصل انسانیت برابرند، از آن‌رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر باهم جمع می کند بنابر این، فخر نمودن بعضی از آن ها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی منطقی ندارد زیرا همه آن ها در اصل انسانیت، باهم برابرند.
«شعب»: امتی است بزرگ که چندین قبیله را باهم جمع می‌کند و در دری / فارسی به آن »ملت» می گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیعه» که هریک چندین قبیله را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می باشد، مانند قبیله «بنی‌بکر» از شعب «ربیعه» وقبیله »بنی‌تمیم» از شعب »مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه های عجم اند و «قبایل» شاخه های عرب.
شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعداً عماره، سپس بطن، بعدا فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عباس» عشیره است.
بلی! شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم «تا با یک دیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگررا بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هرکس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید.
در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابو هریره (رض) آمده است که فرمود: «از رسول الله ﷺ سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: گرامی‌ترین آنان نزد خداوند پرهیزگارترین آن‌هاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی‌خدا فرزند نبی‌خدا فرزند خلیل الله است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من در باره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: بلی! فرمودند: بهترین آن ها در جاهلیت، بهترین آن‌ها در اسلام اند به شرط آنکه اهل فهم و دانش باشند».
در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والكرم التقوى». «حسب به مال است و کرامت به تقوی«.
همچنین در حدیث شریف آمده است: «كلكم بنو آدم وآدم خلق من تراب، ولينتهين قوم يفخرون بآبائهم أو ليكونن أهوي علي الله تعالي من الجعلان». «همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد الله تعالی بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنغزک) خواهند بود».
همچنین در حدیث شریف آمده‌است: رسول الله ﷺ سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «يا أيها الناس ألا إن ربكم واحد وإن أباكم واحد، ألا لا فضل لعربي علي عجمي ولا لعجمي علي عربي ولا لأسود علي أحمر ولا لأحمر علي أسود إلا

بالتقوي، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فليبلغ الشاهد الغائب». «هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

اسباب نزول آیۀ 13:

1005- ابن ابوحاتم از ابن ابومُلَیکَه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال رضی الله عنه بر بام کعبه بالا رفت و اذان داد، تعداده‌ای از مشرکان گفتند: آیا این غلام سیاه بر بام کعبه اذان میگوید؟ دیگری گفت: اگراین عملِ او خدا راخشمگین کند تباه و سرنگونش می‌سازد.« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...» را نازل کرد. (واحدی 766 این مرسل و ضعیف است.)

1006- ابن عساکر در «مبهمات» گفته است به خط ابن بشکوال دریافتم که ابوبکر بن ابو داود در «تفسیر» خود روایت کرده است: رسول الله ﷺ به بنی بیاضه دستور داد که از بین خود زنی را به ازدواج ابوهند درآورند. گفتند: ای رسول خدا! آیا دختران خود را به بردگان خود بدهیم، این آیه در بارۀ ابوهند نازل شد. (ابوداود 230 در مراسیل از زهری روایت کرده و ضعیف شمرده است، زیرا شافعی و دیگران گفته اند: مراسیل زهری قبیح هستند، حدیث را به شکل مرسل روایت نمیکند، مگر به روی علتی. ذکر نزول آیه وهن است. اما اصل حدیث دارای شواهد است. «تفسیر شوکانی» 2472 به تخریج محقق. شواهد این حدیث را بدون نزول آیه در «احکام القرآن» 2011 تخریج محقق نگاه کنید.)

خوانندۀ محترم!

سورۀ حجرات که از جمله سُوَر اخلاقی در قرآن عظیم الشأن شمرده میشود
پس ازآنکه استهزاء وتحقیر دیگران را تخطئه میفرماید وطعن زدن بر سایرین را عملی بد و ستمگرانه می شمرد و مؤمنان را از گمان بد دربارۀ همدیگر شان باز می دارد و از تجسّس در احوال خصوصی آنان نهی می‌کند و غیبت و بدگویی از برادران ایمانی را تقبیح می فرماید، سپس به امری اساسی و ریشه‌ای روی می آورَد بدین معنی که همهٔ انسان‌های روی زمین را به اصل واحدی منسوب می‌دارد و میفرماید: «يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ» ای مردمان (به هوش باشد) که ما همۀ شما را از مرد و زنی آفریدیم. بنابر این همگی بنیادی یگانه و ریشه‌ای واحد دارید پس فخر فروشی و مباهات به نژاد و قوم و قبیله را باید فرو گذارید و بدانید که اگر فضیلت و برتری نزد الله برای کسی وجود دارد، تنها در سایۀ تقوی یعنی خودداری از تجاوز به حقوق دیگران و دوری از نفس پرستی حاصل می‌آید و بس! نقطه قابل بحث همانا کلمۀ «لِتَعارَفُوا» است. این کلمه درمقام تعلیل آمده تا علّت یا حکمت انشعاب بشر را به دسته‌های بزرگ و کوچک توضیح دهد. مفسّران بزرگ قرآن عظیم الشأن در این مورد تفاسیر را ارایه داشته اند از جمله: زمخشری در تفسیر «کشّاف» می‌نویسد: «والمَعني: أنَّ الحِكمَةَ الَّتي مِن أجلِها رَتَّبَكم عَلي شُعُوبٍ وَقَبائِلَ هِي أن يعرِفَ بَعضُكم نَسَبَ بَعضٍ فَلا يعتَزِي إلي غَيرِ آبائِهِ، لا أن تَتَفاخَرُوا بِالآباءِ وَالأجدادِ» (تفسیر الکشّاف، ج4، ص 375.) یعنی:

«حکمتی که خدای تعالی شما را به‌خاطر آن به شکل گروه‌های بزرگ وکوچک مرتّب نموده آنست که برخی از شما، نسَب شخص دیگر را بشناسد و او را به غیر پدرانش نسبت ندهد، نه آنکه شما به پدران و اجدادتان افتخار کنید». (تفاوت میان شعوب و قبائل ـ چنان‌که مفسّران آورده‌اند ـ اینست که شُعوب به قبائل بزرگ اطلاق می‌شود (که در فارسی امروز از آن به «ملّت‌ها» تعبیر می‌کنیم در حالیکه ملّت در عربی به معنای کیش و آئین است) و قبائل، دسته‌های کوچک‌تر را می‌گویند. مثلاً گویند: فلانکس از شَعب مُضَر و از قبیلهٔ تَمیم است (به تفسیر طبری، ج21، صفحه383 نگاه کنید).
در اینجا از توضیح نکته‌ای دقیق غفلت شده و آن نکته اینست که می‌دانیم برای شناسایی افراد، علاوه بر شناخت قوم و قبیلهٔ آن‌ها، آشنایی با ویژگی های دیگری نیز لازم است و تنها به این‌که فلان شخص مثلاً از کدام گروه و دسته است، نمی‌توان اورا بدرستی شناخت یا معرّفی کرد. پس چرا در آیهٔ شریفه به ذکر «شعوب و قبائل» بسنده شده و از آوردن بقیّهٔ خصوصیّات بشر سخنی به میان نیامده است؟!. اینجا است که مفسّران قرآن باید گره‌گشایی کنند تا پیام اصلی آیهٔ کریمه را دریابند و گرنه، توضیح این‌که اگر افراد، یکدیگر را نشناسند، نظام روابط اجتماعی برهم می‌خورد، در حکم توضیح واضحات شمرده می شود.
حقیقت آنستکه این آیهٔ شریفه هنگامی نازل شده که عرب‌ها به ویژه قریش به نژاد و قبیلهٔ خود سخت می‌بالیدند و آندو را مایهٔ فخر فروشی قرار داده بودند، در چنان محیطی، قرآن کریم پیام می دهد که عرب بودن یا پدران قریشی داشتن، مایهٔ افتخار نیست زیرا همهٔ نژادها و تیره‌های بشری به آدم و حوّا می‌رسند و همگی شاخه‌های یک درخت هستند. امّا امتیاز حقیقی را باید در سایهٔ «تقوی» جستجو کرد. این همان پیام ارجمند و پایداری است که بشر همواره بدان نیاز داشته و دارد به ویژه که می‌دانیم لازمهٔ «تقوی» علم و آگاهی به نیک و بد و جذب نیکی و دفع بدی شمرده می شود. ضمناً مناسب است که بدانیم رسول الله(ص) بنا به گزارش مورّخان و سیره نویسان، در «فتح مکّه» همین آیهٔ کریمه را در حضور سران قریش قرائت نمود و اعلام داشت: «یا مَعشَرَ قُرَیشٍ! إنَّ اللهَ تَعالی قَد أذهَبَ عَنکم نَخوَةَ الـجاهِلِیةِ وَتَعَظُّمَها بِالآباءِ. النّاسُ مِن آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِن تُرابٍ. ثُمَّ تَلا رَسُولُ اللهِ (ص): یا أیهَا النّاسُ إنّا خَلَقناکم مِن ذَکرٍ وَأُنثی وَجَعَلناکم شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إنَّ أکرَمَکم عِندَ اللهِ أتقیٰکُم». «ای گروه قریش! همانا خدای بزرگ، تکبّرِ دوران جاهلیّت و بزرگ نمایی به پدران را در آن دوره، از شما زدود. همهٔ مردم از آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است. سپس رسول اکرم (ص) آیهٔ شریفهٔ (یا أیهَا النّاسُ إنّا خَلَقناکم مِن ذَکرٍ وَأُنثي...) را تلاوت نمود». (تاریخ الطّبری، ج2، ص459 و سیرهٔ ابن هشام (السّیرة النّبویة)، ج4، ص52.)
(برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به رساله: بازنگری در معانی قرآن مصطفی حسین طباطبایی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (14 الی 18) در باره پایه ی ایمان درست، بحث بعمل آمده است.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿١٤﴾

بادیه نشینان اعراب گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم، بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید: مسلمان شده‌ایم و ایمان هنوز به دلهایتان وارد نشده است. و اگر خدا و

پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْأَعْرَابُ »: صحرا نشینان، اعراب صحرانشین. « لَمْ تُؤْمِنُوا »: ایمان نیاورده اید.« أَسْلَمْنَا»: تسلیم شده ایم، شهادتین آورده ایم و نمی جنگیم. « لَمَّا يَدْخُلِ »: هنوز داخل نشده، هنوز راه پیدا نکرده. « لَا يَلِتْكُمْ » (لیت، لات): از ارزش شما کم نمی کند، از ارزش شما نمی کاهد.

شأن نزول: مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی اسد بن خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آن‌ها به رسول الله صلی الله ﷺ می‌گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و دارونداز خود گوش به فرمان نزد تو آمده‌ایم و چنانکه بنی‌فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبرﷺ منت می‌گذاشتند تا بدانجا که رسول الله ﷺ فرمودند: «در حقیقت فهم‌شان بسی اندک است و همانا شیطان به زبان‌هایشان سخن می‌گوید».

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل علیه السلام نیز بر این معنی دلالت‌می‌کند آن‌گاه که جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آنگاه در باره احسان سؤال کرد وپله به پله ازعام به سوی خاص و ازخاص به‌سوی اخص بالا رفت.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴿۱۵﴾

همانا مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده‌اند، باز هرگز شک به دل راه نداده‌اند، ودرراه خدا به مال وجانشان جهاد کرده‌اند، ایشان در ایمان خود همان راستگویانند. (۱۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمْ يَرْتَابُوا»: تردید نکردند، تردید به دل راه ندادند.« الصَّادِقُونَ»: راستگویان.

قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴿۱۶﴾

بگو: آیا شما می‌خواهید خدا را به دین خود آگاه سازید (که اظهار دیانت میکنید)؟ و حال آنکه خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه را می داند و به کلّیّه امور عالم داناست.(16)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ »: آیا به الله یاد می دهید؟ مگر به الله خبر می دهید؟ آیا الله را آگاه می کنید؟

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۱۷﴾

از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند؛ بگو: با اسلام خود بر من منت مگذارید بلکه الله بر شما منت می‌گزارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادعاي ايمان) راستگو هستید.(17)
الله تعالی در این آیهٔ مبارکه میفرماید که این احسان الله تعالی است که شما را به ایمان توفیق بخشیده و به راه مستقیم هدایت نموده است، پس اگر در ایمان‌تان راستگوی هستید بر الله و رسولش منّت نگذارید.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یمنون»: منت می گذارند. « أَنْ هَدَاكُمْ »: که شما را هدایت کرد.
« إِنْ كُنْتُمْ »: اگر هستید.

شأن نزول آیهٔ :17

1007- طبرانی به سند حسن از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده است: جماعتی از عرب گفتند: ای رسول الله! ما بدون جنگ و نبرد اسلام را پذیرفتیم، اما فلان قبیله با تو جنگ وپیکار کرد. آنگاه خدا آیهٔ: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...) را نازل کرد. (طبرانی در «معجم کبیر» و «معجم اوسط» چنانچه در «مجمع الزوائد» 11361 آمده روایت کرده است. هیثمی میگوید: در این اسناد حجاج بن ارطات ثقه اما مدلس است و باقی راوی های این ثقه هستند. «تفسیر شوکانی» 2474.)
1008- بزار از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض)مانند این روایت کرده است.
1009- ابن ابوحاتم از حسن (رض) همانگونه روایت کرده است: این قضیه هنگام فتح مکه صورت گرفته است.
1010- ابن سعد از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: سال نهم هجرت ده نفر از بنی اسد به همرای طلیحه بن خویلد خدمت رسول الله ﷺ که با یاران خود در مسجد نشسته بود شرف یاب شدند.
سخنگوی آن‌ها گفت: ای رسول خدا! ما شهادت می‌دهیم که **«لاَ إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيْكَ لَهُ وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»** «نیست خدایی مگر خدای واحد و یگانه او را شریکی نیست و تو بندهٔ او و فرستادهٔ اوستی» ای رسول خدا! تو دنبال ما نفرستادی ما خود نزد تو آمدیم و با زنان و فرزندان اسلام را پذیرفتیم. آنگاه آیهٔ **«يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...»** نازل شد. (مرسل و ضعیف است، ابن سعد 1 / 292 از ابوقلابه به همین معنی روایت کرده است.)
1011- سعید بن منصور در «سنن» خود از سعید بن جبیر روایت کرده است: گروهی از عرب از قبیلهٔ بنی اسد خدمت رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: ما خود به نزد تو بدون جنگ و خونریزی آمدیم. پس خدا آیه «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا...» را نازل کرد.(مرسل است، این روایات به مجموع قوی هستند. «تفسیر بغوی» 2017 و «زاد المسیر» 1336).

ایمان و اسلام:

اسلام عبارت از شهادت دادن بر این امر است که معبود و مشکل گشای بر حقی جز الله یگانه نیست و محمد رسولُ الله و فرستاده اوست، این شهادت باید با زبان و قلب وجوارح انجام گیرد، و معنای این شهادت آنقدر جامع ووسیع است که ایمان به ارکان ششگانه اعتقادی و عمل به ارکان پنجگانه عملی اسلام ونیز احسان را در بر میگیرد، که این

عبارت ازآخرین دین از ادیان الهی است که خداوند مهربان آنرا برخاتم پیامبران حضرت محمد مصطفي(ص) نازل فرموده است. دین مقدس اسلام یگانه دین برحقی است که خداوند متعال جز این دین، دین دیگری از هیچ احدی نمی‌پذیرد.

پروردگارباعظمت این دین را بقدری سهل و آسان گردنیده که هیچ گونه سختی و مشقتی در آن نیست، چیزی بر پیروان آن فرض نگردانیده که نتوانند انجامش دهند و آنان را به چیزی مکلّف نکرده که از عهدهٔ آن برنیایند.

دین اسلام دینی است که پایهٔ آن توحید، شعارآن صداقت، معیارآن عدالت، مسیرآن حقیقت و روحش رحمت است، اسلام مکتب بزرگی است که انسان‌ها را به هرآنچه درزندگی دنیوی و آخروی برایشان مفید باشد راهنمایی می‌کند و ازهر آنچه در دنیا و آخرت برایشان زیان آور باشد باز می‌دارد.

اسلام دینی است که خداوند بوسیلهٔ آن عقاید و اخلاق را صیقل می‌دهد، و دنیا و آخرت را بدان اصلاح می‌کند، و بوسیله آن در میان دلهای پراگنده، و اندیشه‌های متضاد الفت و محبت می‌اندازد و آن ها را از تاریکی های باطل می رهاند و به شاهراه حق و صراط مستقیم رهنمون می‌گردد.

اسلام مکتبی است که همه اصول و مبانی، احکام و قوانین و دستورات و برنامه هایش، محکم و استوار و خلل ناپذیر است جز به حق و راستی خبر نمی‌دهد، و جز به نیکی و عدالت حکم نمی کند، اعتقاداتش سالم و متین، عباداتش سازنده و رشک آفرین و اخلاقش برازنده و فخر آفرین است.

خوانندهٔ محترم!

مهمترین اهدافی راکه دین مقدس اسلام غرض تحقق آن سعی وتلاش میکند عبارتند از:

- آشناکردن انسان‌ها به خالق و آفریدگارشان، به ذات لایزالی که همواره باقی خواهد بود، به اسمای نیکویش که همنام دیگری ندارد، و به صفات متعالی‌اش که بی نظیر و بی مانند است، به افعال حکیمانه‌اش که در انجام آن‌ها به هیچ شریک و همتایی محتاج نیست و به عبادت و حق بندگی‌اش که صرفاً او مستحق و لایق هر گونه پرستش و بندگی است.
- دعوت انسان‌ها به سوی عبادت و پرستش ذات یکتای پروردگار، بدین صورت که تمامی آنچه را که خداوند متعال در کتاب مقدّسش و سنت پیامبرش اعم از اوامر و نواهی که سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها در آن نهفته است بیان داشته مورد عمل قرار دهند.
- متوجه کردن انسان‌ها به حقیقت زندگی، که این دنیا داری فانی است و زندگی حقیقی پس از مرگ شروع می شود و مراحل سعادت یا شقاوت انسان از قبر شروع شده تا هنگام برانگیخته شدن بعد از مرگ، و سپس حساب و کتاب، که آنگاه مصیر هر کس مشخص خواهد شد وهر کس مطابق اعمالش یابه بهشت و یا به دوزخ خواهد رفت اگر خوب کرده خوبی می بیند و اگر بد کرده بدی.

بطور کل قواعد اساسی اسلام را میتوان چنین خلاصه نمود:

- اسلام شکل ظاهر و آشکار دین، یعنی گفتن شهادتین و اقرار به زبان است؛ بدین معنا که هرکس شهادتین بگوید و در ظاهر اسلام را بپذیرد درجمله مسلمانان وارد

شده و احکام اسلام بر او جاری می شود، ولی ایمان امری واقعی و باطنی و جایگاه آن در قلب انسان است، نه در زبان و ظاهر انسان.

ایمان:

- معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. بطور مثال در دنیا ما بسیاری از انسانهای منافق هم وجود دارد که: به زبان میگویند: ایمان آوردهایم «وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ﴿8﴾ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ﴿9﴾ [البقرة: 8-9]. «و از مردمند کسانی که می‌گویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالی که به هیچ وجه ایمان نیاورده‌اند. خدا را و کسانی را که به راستی ایمان آورده‌اند فریب میدهند، در حالی که فریب نمی دهند، مگر خودشان را و در نمی یابند».
- معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام میدهند، ما نیز انجام بدهیم.
- معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند.
- حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست.

ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که باید در اعماق روان انسان نفوذ می‌کند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در برمی‌گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار می‌دهد.

- قرآن عظیم الشأن همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکردهای درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که داشتن این خصوصیت باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است. «قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ﴿1﴾ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ﴿٢﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ﴿3﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ﴿4﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ﴿5﴾ [المؤمنون:1-5]. «رستگار گردیند مؤمنان. آن کسانی که در نمازشان خشوع دارند و آن کسانی که از بیهوده‌گویی و بیهوده‌کاری کناری می جویند. و آن کسانی که زکات را به اهلش می رسانند و آن کسانی که شرمگاه خود را کنترل و مواظبت می‌کنند»

خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین میفرماید: «إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴿15﴾ [الحجرات: 15]. «مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی ها و جان هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویانند»

شهید اسلام استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» می‌گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به الله و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچگونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی در راه الله از آن سرچشمه می‌گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین

ایمانی را چشید و از چشمۀ گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی‌شک و تردید، تلاش می‌کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت‌های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می‌خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می‌کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یکپارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت‌های اطرافش مشاهده می‌کند تاب و تحمل نمی‌آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می‌سازد! و از اینجاست که به سوی میدان جهاد در راه الله با مال و جان می شتابد و بسیج می شود و این یک بسیج طوفندۀ درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می‌گیرد، و انسان مؤمن اراده می‌کند که آن چهرۀ نورانی و زیبای نقش بسته دردلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیانش نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت می‌گیرد که انسان با ایمان نمی‌تواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیمابین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی‌اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت های عملی و ناقص، بد و منحرف جامعه‌اش از آن ایده‌های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی‌اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه‌اش ادامه یابد تا وقتیکه این جاهلیت حاکم بر جامعۀ بشری به آن ایده‌ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که برشمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه‌ریزی می‌کنند. و هرگاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی‌توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! بلی، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که افتابش بر سراسر منظومۀ جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی‌های او نفوذ کند! بلی، چنین عقیده‌ای به عقل انسان نفوذ می‌کند و آن را قانع و مطمئن می‌گرداند.

در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آن را به جنب و جوش و حرکت در میآورد. ارادۀ انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت وامی‌دارد و جهت می‌بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت درآمد، و اراده جهت گرفت، همۀ اعضاء و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ می‌دهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می‌شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند!

عزت ایمان فراتر از عزت انسانیت:

انسان با ایمان احساس میکند که همواره با الله تعالی و در کنار او است.

الله متعالی که همیشه از او مواظبت می‌کند و با دیدگانش که هرگز به خواب نمی‌روند، از او نگهبانی میکند، و در آغوش مهرش که از هر آفت و گزندی در امان است از او نگهداری میکند، و با لشکریان پیروزش که هرگز شکست نمیخورد، از او حمایت میکند و به او کمک میرساند «وَأَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ» (سورۀ الأنفال: 19) (و الله با مؤمنان است).

انسان با ایمان احساس می‌کند که در حمایت الله تعالی قدرتمند تواناست که از او دفاع می‌کند، و تیرهای مکار تجاوزگران را از سینهٔ او بر می‌گرداند.
«إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ» (سورهٔ الحج: 38).
(الله از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، خدا هیچ خیانتگر ناسپاس را دوست ندارد.)
قرآن مجید انسان های با ایمان را معیاری برای تشخیص کارهای شایسته و کارهای ناشایست قرار می دهد و نظارت شان را بر کردار دیگران همسنگ نظارت الله و رسول الله قرار داده است: «وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ» (سورهٔ التوبه: 105). «و بگو: به کارهای خود مشغول باشید که خداوند متعال و رسولش و مؤمنان کردار شما را خواهند دید».
(ملاحظه شود رساله ؛نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی).

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴿١٨﴾

یقیناً الله غیب آسمان ها و زمین را میداند و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست. (۱۸)

تفسیر:

پروردگار با عظمت به گفتار، کردار و احوال شما بینا و داناست و قطعاً از شما حساب میگیرد؛ اعمالتان را بر می شمارد ثبت و ضبط می نماید و آن را به تمام و کمال به شما می دهد و شما را طبق آن به اقتضای رحمت و حکمت رسایش سزا و جزا می دهد. یعنی نیکوکاران را پاداش نیکو میدهد و بدکاران را مجازات میکند.
قابل یاد آوری است که ؛ انگیزه‌های پنهان بشر، در بسیاری از أوقات به مراتب پیچیده‌تر از غیب آسمان‌ها و زمین است.(بطور مثال در مورد آسمان‌ها، کلمه «يَعْلَمُ» به کار رفته ولی در مورد عمل انسان‌ها، کلمه «بَصِيرٌ» مورد استفاده قرار گرفته است.).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ ق

جزء 26

سورۀ «ق» در مکۀ مکرمه نازل شده، دارای چهل وپنج آیه وسه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام »قاف» یعنی همان حرف هجاییای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.نام دیگر این سوره «باسقات» است.

تلاوت سورۀ ق :

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام؛ مانند جمعهها و عیدین؛ خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازات های دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرائت آن در این مناسبت ها، احادیثی است که در این باره نقل شده اند. از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام هِشام بنت حارِث است که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم ﷺ فراگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می کردند، بر منبر می خواندند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب (رض) از ابوواقد لیثی سؤال کرد که رسول اکرم ﷺ در نماز های عید قربان و عید فطر چه سوره هایی را می خواندند؟ او جواب فرمود: ایشان در آن «قٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡمَجِيدِ» [ق: 1] و «ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ» [القمر: 1] را میخواندند».

حکمت تلاوت آن :

حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است

پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدآن های حساب باشد.

فضیلت سورۀ (ق) :

عَنْ أُمِّ هِشَامٍ بِنْتِ حَارِثَةَ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَتْ: «لَقَدْ كَانَ تَنُّورُنَا وَتَنُّورُ رَسُولِ اللَّهِ وَاحِدًا سَنَتَيْنِ أَوْ سَنَةً وَبَعْضَ سَنَةٍ وَمَا أَخَذْتُ (ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) إِلاَّ عَنْ لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ يَقْرَؤُهَا كُلَّ يَوْمِ جُمُعَةٍ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذَا خَطَبَ النَّاسَ».

ام هشام دختر حارثه بن نعمان (رض) میگوید: دو سال یا یک سال یا بخشی از یک سال ما و رسول الله ﷺ از یک تنور استفاده مینمودیم، و سورۀ (ق) را من صرفاً از زبان پیامبر اکرم ﷺ فرا گرفتم، آنحضرت ﷺ روز جمعه، هنگام سخنرانی، بالای منبر آن را میخواند. (صحیح مسلم.).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

باید یادآور شد که سوره «قاف » پس ازسوره مرسلات نازل شده و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سورۀ **«ق»** دارای 45 (چهلوپنج) آیه، و373 کلمه و1507 حرف می باشد.(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را

میتوانید در سورۀ طور (تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

ارتباط سوره «ق» با سوره حجرات :

بعد از اینکه پروردگار با عظمت سوره حجرات را با یادآوری ایمان و شرایط آن برای بندگان ختم فرمود، سوره ق را با یاد نمودن چیزهایی که ایمان به آن واجب است مانند قرآن و ادلّه توحید شروع کرده است.

پایان سوره ی حجرات از اعراب صحرا نشین بحث نموده که می گفتند: ما ایمان آورده ایم، در صورتی که ایمان درست نیاورده و هنوز منکر پیامبری و روز رستاخیز بودند. سرآغازسوره «ق» نیز از انکار کردن مشرکان در مورد پیامبری و قیامت بحث بعمل می آورد .

محتوای و موضوعات مورد بحث :

این سوره یکی از سوره های مکی است که اصول عقیدەی اسلامی یعنی «توحید، نبوت و زنده شدن بعد از مرگ» را مورد بررسی قرار می‌دهد. اما محور اصلی آن پیرامون «حشر و نشر» است. تا جایی که مسألەی حشر و نشر تقریبا فضای حاکم بر کل سوره را در بر می‌گیرد. قرآن کریم آن را با دلیل واضح و حجت کوبنده مورد بررسی قرار داده است.

فضای حاکم بر این سوره هراس انگیز است و به شدت بر انسان اثر میگذارد.

قلب را به شدت تکان می دهد و نفس و نهاد را به هیجان و حرکت در میآورد، و حاوی ترغیب و ترهیب فراوانی است و در نهاد انسان بیم و شگفتی ایجاد میکند.

سایر موضوعات مطرح شده تقریباً جنبی می باشد.

با آنهم موضوعات ومسائل مطرح در این سورۀ قرار ذیل میباشد:

- انکار و تعجب کافران از مسئله معاد. (معاد جسمانی) تعجب کافران از سخنان پیامبر - درباره حیات دوباره انسان (آیه 1- 3)
- علم الله سبحان وتعالی به جایگاه اجزای بدن مردگان در زمین (آیات 4 - 5)
- قدرت الله تعالی در آفرینش و تدبیر جهان (آیات 6-7)
- استدلال بر معاد از طریق توجه به نظام آفرینش و بخصوص احیای زمین‌های مرده به وسیله نزول باران (آیآت 9 - 14)
- قدرت الله در آفرینش اولین خلقت انسان (آیۀ 15)
- شبهه در ثبت و محاسبه افکار و اعمال انسان (آیات 16- 35)
- علم خداوند متعال به همه حالات انسان (آیۀ 16)
- ثبت دقیق اعمال توسط فرشتگان (آیات 17 - 35)
- هشدار به منکران معاد (آیات 36 - 45)
- ضرورت پندآموزی کافران از هلاکت امت های گذشته (آیات 36 - 37)
- قدرت الله تعالی بر خلقت، دلیل بطلان عقاید منکران (آیۀ 38)
- وظایف پیامبر در برابر منکران معاد (آیات 39 - 45)

همچنان در این سوره موضوعات:

- استدلال بر مسئله معاد(باز گشت بعدازمرگ) از طریق توجه به اولین خلقت.
- اشاره به مسئلۀ ثبت اعمال و اقوال برای روز حساب
- مسائل مربوط به مرگ
- گوشه‌ای از حوادث روز قیامت واوصاف جنت ودوزخ.

ـ اشاره به حوادث تکان دهنده پایان جهان.
ـ اشاره به وضع اقوام طغیان‌گر و سرنوشت دردناک آنها.
ـ دستور به ذکر الله و عظمت قرآن.
ـ تحت مراقبت بودن انسان در تمام مراحل زندگی.
ـ و سوره با بحث در مورد «صیحة الحق» خاتمه مي يابد. که عبارت است از بانگی که بر اثر آن مرده‌ها از قبر بیرون آمده و به صورت ملخ های پراگنده پخش شده و به میدان حساب و کتاب کشانده می شوند. و احدی از نظر خدا مخفی نخواهد ماند. و آیه متضمن اثبات حشر (رستاخیز، قیامت، نشور، معاد) و نشر است که مشرکان آن را تکذیب کردند: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴿41﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴿42﴾ (سوره ق آيات 41 و42) (و گوش به (زنگ) روزی باش که ندادهنده از مکان نزدیک ندا کند. روزی که بانگ مرگبار حقیقی را می‌شنوند، آن روز، روز بیرون آمدن (از قبرها) است.)

ترجمه و تفسیر سورۀ ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴿١﴾

ق، [قاف]، قسم به قرآن که دارای مجد و بزرگی است.(1)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ق»: یکی از حروف مقطع و نشان معجزه بودن قرآن است. « **الْمَجِيدِ** »: پر ارزش و فایده، باشکوه و ارجمند و والامرتبه.

تفسیر :

قبل از همه باید یاد آور شد که حروف مقطعه، (حرف های گسسته) حروف هستند که در ابتدای 29 سوره از سوره های قرآن آمده که تعداد مجموعی آن به 78 حرف میرسد، که با حذف مکررات، مجموعاً 14 حرف میشود، و در عبارت (صراط على حق نمسكه) جمع است. (صريح طريقک مع السنه) یعنی راه و روش تو بر اساس هماهنگی از سنت صحیح است، را ساخته اند.

مفسرین در موردحروف مقطعه ی در قرآن نظریات مختلفی آرایه داشته اند که از آنجمله شیخ امام قرطبی میفرماید: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی داند. سپس می افزاید: اما جمع بسیاری از علماء گفته‌اند: ما دوست داریم تا در باره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جویا شویم و از معانی‌ای که می توان از آنها دریافتکرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهور ترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرا میخواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن میگویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و مقابله آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغتر و رساتر میگردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد».

زمخشری مفسر مشهور جهان اسلام مینوسد: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و مقابله قرآن بلیغتر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدار های الهی به بندگان است».

ابن‌کثیر میگوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتما ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: «الم﴿1﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴿٢﴾ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴿3﴾ (آل عمران: 1 – 3)، «المص﴿1﴾ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴿٢﴾ (الأعراف: 1-2)، «الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» (إبراهيم:1)،«الم﴿1﴾ تَنْزِيلُ

الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿۲﴾ (السجدة: 1–2) «حم﴿1﴾ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴿۲﴾ (فصلت:1–2)، و دیگر سوره هایی که باحروف مقطعه آغازشده اند.
اما علامه عبدالرحمن سعدی رحمه الله مینویسد: «در مورد حروف مقطّعه که در آغاز برخی از سوره ها آمده اند، بهتر است سکوت کنیم و (بدون در دست داشتن سند و مدرک شرع پسند) به بیان معانی آن نپردازیم، ضمن اینکه باید یقین داشت که خداوند این حروف را بیهوده نازل نکرده است، بلکه حکمت فراوانی در آن نهفته است ولی ما آن را نمی دانیم.».
امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگند هایی که خداوند متعال در قرآن‌کریم به حروف هجاء و غیر آن‌ها یاد کرده است، تصنیف و دسته بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می‌کنیم:
1 ـ گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «والعصر» و «والنجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.
2ـ گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی والليل» و «والسماء و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «يس» و «حم» است.
3 ـ گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالزاجرات... فالتاليات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و«الر» است.
4 ـ گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده‌است؛ مثال چهار چیز: (والذاريات... فالحاملات... فالجاريات... فالمقسمات...)، (والسماء ذات البروج...)، (والتين والزيتون...)؛ و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره »اعراف» و«المر» در اول سوره «رعد» است.
5 ـ گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده‌است؛ مثال پنج چیز: (والطور...)، (والمرسلات...)، (النازعات...) و (والفجر...) و مثال پنج حرف: (كهيعص) و (حمعسق) است.
6 ـ خداوند جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره: (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.
7 ـ خداوند متعال در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز دراوایل سوره‌ها، دردیگر مواضع قرآن کریم نیامده است».
خاطر نشان میشود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ یک از آن‌ها دلیلی وجود ندارد بنابر این، از ذکر آن ها صرف نظر میگردد.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (1 الی 11) در باره انکار مشرکان، اززنده شدن بعد از مرگ ، و ردّ انکارشان ، را مورد بحث قرار میدهد .

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴿۲﴾

آنها تعجب کردند که پیامبري بیم دهنده ای از میان خودشان به سوی آنان آمده، پس کافران گفتند: این چیز عجیبی است. (۲)

تشريح لغات واصطلاحات :

«**عَجِبُوا أ**»: در شگفت ماندند، تعجب کردند. « **مُنْذِرٌ** »: هشداردهنده، بیم دهنده.

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴿۳﴾

آیا چون مردیم وخاك شدیم دوباره زنده میشویم؟ این بازگشتی بعید است!(3)

تشريح لغات واصطلاحات :

« **مِتْنَا**»: مردیم. « **تُرَابًا** »: خاک. « **رَجْعٌ** »: بازگشت.

تفسير :
هدف کفّار از «رَجْعٌ بَعِيدٌ»، بعيد بودن از نظر عقل و عادت است. يعنى بازگشت دوباره انسان، از جهت عقل و عادت، امرى بعيد است. بنابراين آنها دليلى بر انكار معاد ندارند و تنها استبعاد مى‌كنند.

زنده شدن بعد از مرگ: (بَعَث بعد الموت)

در همه کُتب سماوى که بر پيامبران نازل گرديده، به اين حقيقت خبر داده شده است که، الله تعالى انسان را بعد از مرگ دوباره زنده مى‌کند، و او را در برابر عملى که انجام داده مورد محاسبه قرار مى دهد؛ زيرا انسان با مرگ از دنياى عمل و فنا به جهان پاداش و جاودانگى انتقال ميابد. و اين بعد از مرگ مى باشد. هرگاه مدتى را که خداوند متعال براى انسان مُقَدَر نموده تا در اين دنيا زندگى کند، تمام شود، به فرشتۀ مرگ دستور مى دهد که روح انسان را از بدنش جدا کند؛ انسان بعد از اينکه تلخى جان کندن را قبل از خروج روح از بدنش مى چشد، مى ميرد.
روحى که به الله متعال ايمان داشته باشد و مطيع وفرمانبردارذات الهى باشد، الله تعالى جايگاه و مقام آنرا در بهشت قرار مى دهد و اگر اين روح به خداوند متعال کافر بوده و برانگيخته شدن دو باره و حسابرسى بعد از مرگ را تکذيب مى‌کرده، خداوند متعال آن را در دوزخ قرار مى دهد تا اينکه پايان دنيا فرا رسد و قيامت بر پا گردد و تمام مخلوقاتى که تا آن روز زنده بودند بميرند، بنابر اين جز خداوند متعال کسى باقى نمى ماند؛ سپس خداوند متعال همه مخلوقات حتى حيوانات را زنده ميکند و هر روحى پس از تشکيل دوباره جسم بسان اول به آن باز ميگردد. اين براى آغاز حسابرسى انسان ها ميباشد و اينکه در برابر اعمال شان پاداش و جزا دريافت کنند. به زنان، مردان، رئيس و مرئوس، ثروتمند وفقير، به هيچکس درآن روز ظلم نميشود؛ حق مظلوم از ظالم گرفته ميشود و ظالم در برابر ظلمش قصاص ميشود حتى حيوانات از کسانيکه برآن ها ظلم کرده‌اند و نيز ازيکديگر قصاص ميگيرند سپس به حيوانات ميگويند: خاک شويد،چراکه حيوانات وارد بهشت ودوزخ نميشوند.
انسان‌ها و جنيان در برابر اعمالى که انجام داده‌اند مورد محاسبه قرار ميگيرند چنانکه مؤمنان به خداوند متعال، کسانى که از ذات الهى اطاعت نمودند و از پيامبرانش پيروى نمودند، داخل جنت ميشوند هرچند فقيرترين انسان‌ها بوده باشند و در طرف مقابل کافرانى که دوزخ را تکذيب مى‌کردند هرچند پيش از اين در دنيا و در ميان مردم از ثروتمندان و بزرگان بوده‌اند وارد آتش دوزخ مى‌شوند. الله متعال ميفرمايد: «إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ» (سورۀ الحجرات: 13) «همانا گرامى‌ترين شما نزد الله پرهيزگارترين شماست».

قَدۡ عَلِمۡنَا مَا تَنقُصُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۡهُمۡۖ وَعِندَنَا كِتَٰبٌ حَفِيظٌ﴿۴﴾

به يقين ما مى دانيم آنچه را از زمين از بدن آنها مى کاهد و نزد ما کتابى است که همه چيز را در خود حفظ مى‌کند. (۴)

تشريح لغات واصطلاحات :
«كِتَٰبٌ»: هدف ازآن لوح محفوظ است. که همه چيز را به تفصيل بر ميشمارد. (تفاصيل موضوع را ميتوان در سورۀ هاى: انعام:59 ، يس: 12).
«حَفِيظٌ»: صيغه مبالغه است و به معنى بسيار نگاه دارنده تفصيلات و دقائق هر چيزى است.(ملاحظه شود سورۀ:هود:57) ويااين که فَعيل به معنى فاعِل، يعنى حافِظ است

(ملاحظه شود سورۀ:انعام:104). یا فَعیل به معنی مَفْعول، یعنی مَحْفوظ ازخطر اشتباه وبدور ازدسترس است (ملاحظه شود سورۀ: بروج: 22).

ثبت اعمال و اقوال انسان ها :

پروردگار با عظمت خبر داده است: او تعالی آنچه را که هر انسانی در آینده میگوید و هر
عمل خوب و بدی را که آشکارا یا در نهان انجام میدهد میداند؛ و خبر داده که این موارد را در لوح محفوظ نزد خودش نوشته و ثبت کرده است قبل از اینکه آسمان و زمین و انسان و دیگر موجودات را خلق کند؛ و خبر داده که علاوه بر این دو فرشته را مامور هر انسانی قرار داده است یکی در سمت راست او که نیکی‌هایش را ثبت میکند و دیگری در سمت چپ که بدی‌هایش را ثبت می‌کند؛ چنانکه از ثبت هیچ عملی دریغ نمی کنند و چیزی از قلم آن‌ها نمی‌افتد. و خداوند متعال خبر داده که در روز قیامت به هر انسانی دوسیه اعمالش داده می شود؛ دوسیه ای که در آن همه اقوال و اعمالش ثبت شده اند. پس آن‌ها را می‌خواند و چیزی از آن ها را انکار نمیکند و هرکس چیزی از آن‌ها را انکار کند خداوند متعال گوش و چشم و دستان و پاها و پوستش را به سخن می آورد تا تمام انچه را انجام دادند بازگو کنند.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در (18 سورۀ ق) می فرماید (هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزدش مراقبی حاضر (و آماده نوشتن) است).

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴿۵﴾

بلکه آنان وقتی حق برایشان آمد، دروغ شمردند، لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند! (۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«الْحَقِّ»: قرآنکه حق وحقیقت محض است(ملاحظه شود سورۀ: یونس/108).**«مَرِيجٍ»:** مختلط و مضطرب. آمیخته و آشفته.

«فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ»: دارای حال آشفته و کار پریشانی هستند ، نا بسامان .یعنی گاهی پیغمبر را ساحر، گاهیً شاعر، وقتی مجنون، وقتی کاهن، و... می نامند و بر یک حال نمی مانند.

تفسیر :

یعنی آنها دچار تحیّر و سرگردانی شده‌اند، گاهی در مورد پیامبر ﷺ میگویند: ساحر است، و گاهی او را شاعرقلمداد کردند ، و زمانی او را کاهن مي نامند. و در مورد قرآن نیز میگویند: سحر یا شعر است. یا میگویند: افسانه‌های پیشینیان است.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴿۶﴾

مگر به آسمان بالای سرشان نگاه نکرده‌اند که ما چگونه آن را بنا کرده‌ایم و با ستارگان آن را زینتش داده ایم که در آن هیچ شگافی نیست؟ (۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

« فَوْقَهُمْ »: برفرازشان، بالای سرشان. **« بَنَيْنَاهَا »**: آن را ساخته ایم. **«زَيَّنَّاهَا»**: آن را با ستارگان زینت داده‌ایم (ملاحظه شود سورۀ: صافات: 6، ملک: 5). **«فُرُوجٍ»**: شقوق. درزها و شکاف ها. هدف از آن خلل و ناموزونی است.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴿۷﴾

و زمین را هموار کردیم و کوه‌های محکم و استوار را در آن افگندیم و در آن از هر نوع (گیاه) پسندیده رویانیدیم.(7)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَدَدْنَاهَا»: گسترانیده‌ایم. گسترش داده‌ایم (ملاحظه شود سورۀ: حجر: 19). « أَلْقَيْنَا»:

افکندیم. « رَوَاسِيَ »: جمع راسیه، کوههای استوار و محکم.«زَوْجٍ بَهِيجٍ»: انواع گیاهان با طراوت و سبز و خرم « بَهِيجٍ »: مسرت بخش، باطراوت و شادی آور.

﴿تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴿٨﴾

تا وسیله بینائي و بيداري براي هر بنده توبه کننده باشد.(8)

تشريح لغات واصطلاحات :

«تَبْصِرَةً»: بینا کردن، بینش بخشیدن ، بصیرت دادن. مفعول‌له یا مفعول مطلق است.

«ذِكْرَي»: بیدار کردن. یادآور شدن.یاد کردن .**«مُنِيبٍ»:** باز گردنده، رو آورنده، توبه کار .

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ﴿٩﴾

و از آسمان آبی بسیار پر برکت را فرود آوردیم و به وسیلۀ آن باغها و دانه‌هائی که درو مي‌کنند رویاندیم. (٩)

تشريح لغات واصطلاحات :

«الْحَصِيدِ»: درو شده. **«حَبَّ الْحَصِيدِ»:** دانه های کشتزارهای درو شده، حبوبات درو كردني.

﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ﴿١٠﴾

و درختان بلند خرما را (رویانیدیم) که آن میوۀ باهم پیوسته دارد.(١٠)

تفسير :

«باسقات»: بلندبالا و تناور. مفسر ابو حیان فرموده است: منظور فزونی شاخه و متراکم بودن آن و فزونی ثمر است که در سرآغاز ظهور میوه مانند دانه‌ی انار به صورت مرتب روی هم چیده شده منظم و مرتب می باشند. اما وقتی که از خوشه خارج شد منظم و مرتب باقی نمی ماند. (البحر ١٢٢/٨)

«طلع»: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می‌آید و سپس در سه مرحله از آن بهره برداری صورت میگیرد :

1- بلح: خرمایی است ناپوخته و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.

2 - رطب: غوره خرمای رسیده است.

3- تمر: خرمایی است که بعد از طی نمودن دو مرحله بلح و رطب، به پختگی وکمال خود میرسد.

نضيد: خوشه خرمای که به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

﴿رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ﴿١١﴾

تا روزی بندگان باشد، و بدان سرزمینی مرده را زنده کردیم، خروج از قبر(نیز) این طوراست.(١١)

تشريح لغات واصطلاحات :

« الْخُرُوجُ »: بیرون آمدن، اشاره به زنده شدن و بیرون آمدن از گور است.

تفسير :

ابن کثیر فرموده است: این زمین خشک و بی‌جان شده بود، و به محض اینکه باران بر آن نازل شد، تکان خورده و بالا آمده و به بار می‌نشیند و از هر جفتی زیبا از قبیل انواع گل‌ها و غیره در آن رویاندیم که چشم از حسن و جمال آن متحیر می‌ماند بعد از اینکه گیاهی در آن نبود، از سبزه موج می زند. این هم مانند زنده شدن بعد از مرگ است. پس همانطور که خدا زمین را بعد از مردن زنده کرد، همانطور هم مردگان را زنده میکند. (مختصر ابن كثير ٣٧٢/٣).

انسان در روز قیامت از قبر خارج می شود و یا از اجداث:

مکان که جسد انسان دردنیا در آن دفن می شود عبارت از قبر می باشد، ولی زمانیکه انسان در روز قیامت حشر میشود نمی گویند که از قبر خارج میشود بلکه از اجداث خارج میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ﴿7﴾ (سوره القمر) (آنان درحالی که چشم هایشان (از ترس و وحشت) فرو افتاده، همچون ملخ‌های پراکنده، از قبرها خارج می شوند.)

- «اجداث» جمع «جدث» به معنای قبر است وکلمه جدث که معني قبر میباشد و جمع آن اجداث مهجم المقايس الغه (ج1، ص436) و در تفاوت به قبر گفته اند که ماده قبر بر دفن کردن و مخفي کردن و پوشاندن دلالت دارد از این رو از آن اسم مکان (مقبره) و مانند آن ساخته میشود اما جدث همان موضع و مکاني است که قبر و مقبره در آن سات و دیگر از آن اسم مکان و... ساخته نمیشود (التحقيق في كلمات القران كريم ج 2 صفحه 59).

- فروافتادن چشم که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ یا از شدّت ترس است و یا هم ازشدّتِ شرمساری که موجب ذلّت و خواری می شود.

- تشبیه مجرمان در قیامت به ملخ‌های پراکنده، بیانگر سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرها یعني «اجداث» است.

همچنان میفرماید: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ﴿43﴾ (سوره المعارج» (روزی که شتابان از قبر ها بیرون آیند، چنان که گویی به سوی نشان‌هایی نصب شده می‌دوند.)

همچنان در (آیه:51 سوریس) میفرماید «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ﴿51﴾ (و در صور دمیده شود، پس ناگاه آنان از گورها (برخاسته،) شتابان به سوی پروردگارشان می‌آیند.

حالا اگر به آیات فوق الذكر دقت نماییم در میابیم بشکل واضح که انسان از اجداث خارج میشوند نه از قبر، پس چرا و فرق بین قبر و اجداث چیست؟

و این همه قبرها چه شد؟

بعد از تأمل و تفکر میتوان چنین جواب داد:

أولاً قبرها به اثر زلزله و سایر حوادث طبیعي و انفجارات تبدیل به اجداث و ذرات میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ﴿48﴾ (روزی که زمین به غیر این زمین و آسمان ها (به آسمان های دیگر) تبدیل شوند و (همه مردم) در پیشگاه خداوند یگانه قهّار حاضر شوند.) (سوره ابراهیم آیت 48)

تغییر و تحوّل زمین در روز قیامت، در آیات متعدّدی بیان شده است. در آن روز زلزله بسیار شدیدی به وقوع می پیوندد، کوه ها از زمین کنده شود و به حرکت در آیند و مانند پشم و پنبه نرم شوند. (سوره زلزال، 1) روزی که زمین به صورت قطعه‌ای صاف و هموار و مسطح درآید. طوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّي نَسْفاً فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً» (طه، 105- 106.) ولی تبدیل آسمان ها با خاموش شدن آفتاب ودرهم پیچیده شدن آسمان‌ها انجام میگیرد. به هر حال، این نظام موجود پایانی دارد.

ثانیاً: قبل از اینکه معنی اجداث را بیان کنیم تحقیق می نماییم که سرنوشت قبرها چه می شود چنانچه قبلا یادآور شدیم قبرها نیز تبدیل به اجداث میشود چنانچه خداوند متعال میفرماید:- «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴿4﴾ (سوره الانفطار)

از این آیات چنین استنباط میگردد که قبرها از هم میپاشند و از بین می روند و به سبب تغییرات جغرافیایی مانند زلزله ها تبدیل به ذرات شده به فضا و هوا پراگنده و پاشان میشود.
بناءً قبرها متلاشی و منهدم میشوند و تنها چیزی که باقي میماند اجداث و ذرات کوچک است که با خاک مخلوط میگردد و در همه جا پراگنده، تیت و پاشان میشود.

مردگان از اجداث چگونه خارج می شوند؟

جواب این سؤال در آیات (9 الی 11 سوره ق) که میفرماید: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ﴿9﴾ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ﴿10﴾ رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ ۖ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا ۚ كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ﴿11﴾ با تمام دقت بیان گردید.
اگر در آیات فوق بطور دقیق تأمل و تفکر صورت گیرد و لفظ (كذلك الخروج) آیه یازدهم مورد بحث قرار گیرد این نتیجه بدست می آید.
از این لفظ چنین واضح میشود که کیفیت و چگونگی خروج از اجداث مانند دانه و تخم های است که به اثر باریدن باران از زمین میروید و ما به یقین میدانیم که زمین مملو از ذرات کوچک و بذر و تخم های است که از آن درختان، سبزیجات و علف ها میروید.
پس اجداث عبارت از ذرات کوچک است که در خلایای جسد متناهی می گردد و در روز قیامت به أمر خداوند متعال از آن انسان ها می رویند و دوباره به شکل انسان می درآیند چنانچه خداوند متعال میفرماید: «وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴿17﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴿18﴾ (18 سوره نوح) (و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند. سپس شما را در همان زمین باز میگرداند و شما را بیرون می‌آورد.)
خوانندگان گرامی !
در آیات قبلی بحث بعمل آمد که ؛ مشرکان عرب پیامبر ﷺ را دروغگو بشمار می آوردند ، اینک درآیات متبرکه (12 الی 22) یکبار دیگر به آنان هشدار می دهد که اگر دست برندارند، سرانجام وسرنوشت شان مانند ملتهای دروغین قبلی خواهد شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ﴿١٢﴾

پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب الرَّسِّ (که پیغمبر خود را به چاه افکندند) و قوم ثمود (پیغمبرانشان را) تکذیب کردند. (١٢)

تشریح لغات واصطلاحات :

« كَذَّبَتْ »: تکذیب کرد، دروغ انگاشت .«أَصْحَابُ الرَّسِّ»: به قولی اصحاب اخدود مذکور هستند (سورۀ بروج آیه: 4) که در سر زمین یمن زندگی میکردند. اصحاب اخدود رس؛ یعنی، چاهی که سنگ چین نشده باشد، گودال، حفره. [فرقان/٣٨].

تکذیب پیامبران :

در آیات (12، 13، 14 سورۀ ق) یکبار دیگر، به پیامبر ﷺ خطاب نموده، میفرماید که: «پیش از آنان، قوم نوح و اصحاب رسّ و ثمود تکذیب پیشه کردند. و نیز عاد و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم تبع، همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند» این سلسله در اقوام گذاشته نیز وجود داشت که پیامبران خویش را تکذیب می نمودند.

اقوام باغی که به تکذیب پیامبران خویش پرداخته اند:

اوّلین: قومی که در این آیات از آنان ذکری بعمل آمده است همانا قوم نوح علیه السلام است که یا در نظرداشت همه تلاش ها که در حدود هزار ساله توسط حضرت نوح (علیه السلام) برای هدایت قوم صورت گرفت، با آنهم قوم نوح از یاغی گری و بغاوت خویش لجوجانه خویش دست نه برداشت و حاضر به ایمان اوردن نشدند، همانا که در نهایت به مصیبت خطرناک طوفان مبتلا شدند و در آب غرق گردیدند.

دومین: گروه که درآیۀ متبرکه بدان اشاره صورت گرفته است گروهی «اصحاب الرَّس»هستند، اگر چه، نام پیامبر آن ها به طور دقیق در تأریخ ثبت نگردیده.
سومین: قومِ که در آیۀ مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است؛ قوم ثمود هستند که پیامبرشان حضرت صالح (علیه السلام) است.
چهارمین: قوم که به تکذیب پیامبر خویش پرداخته اند ؛ قوم عاد هستند که پیامبرشان حضرت هود (علیه السلام) بود.
پنجمین: قوم که در مقابل پیامبر خویش به بغاوت پرداخته اند، فرعون است که پیامبر شان حضرت موسی علیه السلام است.
ششمین: گروه که به بغاوت علیه پیامبر پرداختند همانا «اخوان لوط» هستند که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.
پیامبر شان حضرت لوط علیه السلام است که با عذابی وحشتناک نابود شدند.
هفتمین: گروه «اصحاب الایکه» هستند که تفصیل آن در(آیۀ 14، سورۀ ق) آمده است.
هشتمین: گروه قوم تُبَّع هستند، که در یمن زندگی می کردند.
قوم تُبَّع: و مراد از «قوم تبع» قوم «أسعد أبو کرب بن ملیک حِمیَری» پادشاه یمن میباشد که از آتش پرستان بود ولی، مسلمان شد و قومش را بسوی اسلام فراخواند اما آنها او را تکذیب کردند. علت نامگذاری او به «تبع» این بود که پادشاهان یمن اتباع و پیروان زیادی داشتند و لذا به آن نام معروف شدند. او 700 سال قبل از اسلام میزیست و اولین کسی بود که خانه کعبه را با پرده پوشاند.
قابل تذکر است که؛ تُبّع یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود، مانند «کسری» برای سلاطین ایران، و «خاقان» برای شاهان ترک، و «فرعون» برای سلاطین مصر، و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تُبّع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق میشد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.
اصحاب الرَّسّ: «اصحاب رسّ» و یا «صاحبان چاه» وبه قولی «اصحاب الرس»، از جمله بازماندگان قوم ثمود میباشند، که پس از نزول عذاب باقی ماندند.
مفسر معروف جهان اسلام ضحاک و تعدادی دیگری از مفسران تعریف داستان «اصحاب رسّ» را چنین بیان میدارند:
وقتی که قوم حضرت صالح، دچار عذاب شد، چهار هزار نفر آنان که بر حضرت صالح علیه السلام ایمان اورده بودند، از عذاب محفوظ ماندند، واز جایگاه خود به حضر موت رفتند ودر انجا سکونت اختیار کردند.
حضرت صالح نیز با آنان همراه بود تا بر سر چاهی سکنیٰ گزیدند، وحضرت صالح درآنجا فوت نمود وآنجا به حضر موت «مرگ حاضر شد» موسوم گردید و آن طایفه همانجا ماندند، سپس نسل آنان بت پرستی را در پیش گرفتند، پروردگار با عظمت پیامبر را جهت اصلاح آنان اعزام داشت که آنها او را به قتل رسانیدند، انگاه عذاب الهی بر آنها نازل گردید، وجایگاه شان خالی از سکنه ماند، وچاهی که آنان منحصراً از آن استفاده می کردند بی کار ماند، وساختمان ها به خرابه تبدیل شدند که قرآن عظیم الشأن در (در آیۀ 45 سورۀ حج) در این باره میفرماید: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ» یعنی چاه بی آب و ساختمان های ویران ی آنان برای اهل بصیرت جهت عبر کافی است.
(تفسیرمعارف القرآن مولف علامه مفتی محمدشفیع عثمانی دیوبندی سورهق)
اگر چه برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب الرَّسّ» از قوم شعیب علیه السلام است که با مواشی خویش درچهار اطراف آن چاه معروفی زندگی بسر می بردند، و بتان را پرستش می کردند. به قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد بدین جا آمده است.

اصحاب الرَّسِّ چه كساني هستند؟

همچنان در مورد اصحاب «رَّس» در (آيۀ 38، سوره فرقان) و (آيۀ 12، سورۀ ق) بحث بعمل آمده است: طوريكه در (آيۀ 38، سورۀ فرقان) ميفرمايد: **«وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذلِكَ كَثِيرا»** (وعاد را وثمود را واصحاب رسّ را ونسل های بسیاری را كه ميان آنها بودند)

و در آيۀ (2 سورۀ ق) كه آمده است: (پيش از ايشان قوم نوح و اصحاب الرَّسِّ (كه پيغمبر خود را به چاه افگندند) و قوم ثمود (پيغمبرانشان را) تكذيب كردند).

مفسران درباره «اصحاب رَّس»نظریات گوناگونی ابرازداشته اند. یکی از معانی کلمۀ «رسّ» چاه قديمي وكهنه است. (فرهنگ ابجدی، مهيار، رضا، بی تا، بی نا، ص429).

برخی از مفسران بدين باور اند كه: «اصحاب رَّس» مردمی بودند كه بعد از قوم ثمود روی كار آمدند و در كنار چاهی زندگی می كردند و خداوند متعال پيغمبری به سويشان فرستاد، ولی او را تكذيب كردند و خداوند متعال ايشان را هلاكشان كرد.در زبان عربی، معانی مختلفی دارد، ومعنای مشهور آن، چاهی كه دهنه ی آن با سنگ وسمنت وغيره بسته نباشد.

وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾

و نیز قوم عاد و فرعون و برادران لوط. (١٣)

و قوم ثمود و عاد و فرعون و برادران لوط. ازاین‌رو آنها را برادران لوط خوانده است كه لوط از آنان زن گرفت.

تفسير :

ثمود، امت حضرت صالح عليه السلام، است كه داستان آنان در قرآن عظيم الشأن بيان گرديده است.

عاد قومی بود كه در شكل هئيت، قوت وشجاعت ضرب المثل بود، حضرت هود عليه السلام برای آنان مبعوث گرديد، وانان اورا مورد اذيت قرار دادند، و از او نافرمانی كردند، سر انجام عذاب الهی در طوفان باد ظهور نمود و همه‌ی آنان را از بين برد.

فرعون شخصی معروف ومشهور است كه پادشاه مصر بود.

اخوان لوط امت حضرت لوط عليه السلام است كه داستان شان چندين بار در قرآن عظيم الشأن تذكر رفته است.

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ﴿١٤﴾

و اصحاب الايكه (قوم شعيب) و قوم تبع (كه در سرزمين يمن زندگي ميكردند) هر یک از آنها پيغمبران را تكذيب كردند و وعده عذاب من درباره ايشان قطعی شد. (١۴)

تشريح لغات واصطلاحات :

«ايكه»: به معنای درخت، و جمع آن «أيْك» به معنای جنگل درختان است.

(لسان‌العرب، ج1، ص289).**«أَصْحَابُ الأَيْكَةِ»:** قوم شعيب هستند.

«قَوْمُ تُبَّعٍ»: گروهی از مردم يمن كه پيرو پادشاه خوبی به نام تُبّع الْحِمْيَری بودند. (ملاحظه شود سورۀ: دخان: 37).

تفسير :

برخی از مفسران در مورد «اصحاب ايكه» كه چهار بار نام شان در قرآن عظيم الشأن تذكر رفته، آنان را همان اصحاب مَدين بحساب می اورند، و برخی ديگر از مفسرين آنان را قومی می‌دانند كه در منطقه‌ای نزديك مَدين زندگی ميكردند. هر دو قوم، امت حضرت شعيب عليه السلام و مخاطب حضرت شعيب بوده‌اند.

اصحاب «ایکه» در قرآن :

بصورت کل چهار بارنامی از اصحاب «ایکه» در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است که عبارتند از: (آیات:176، 177، 178 و179 سورۀ شعراء) طوریکه میفرماید: «كَذَّبَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ﴿176﴾ إِذْ قالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلا تَتَّقُونَ﴿177﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴿178﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ﴿179﴾ (اصحاب ایکه (جنگل) پیغمبران را تکذیب کردند.(177) وقتی که شعیب به آنان گفت: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟(178) البته من برای شما پیغمبر امین هستم.(179) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید.).

علت نامگذاری به اصحاب ایکه:

یکی از علت های که قوم به اصحاب «ایکه» شهرت یافتند این بود که این قوم در منطقه زراعتی زندگی می کردند، که مناطق سکونت شان دارای باغ های میوه دار بودند، اگرچه برخی از مفسران علت آنرا پرستش (درختی) توسط این قوم قلم داد نموده اند. (قصص‌الانبیاء، صفحه 171).

اساسی ترین انحرف اصحاب «ایکه» :

اساسی ترین وبزرگترین انحراف اصحاب «ایکه» را مفسرین کم فروشی در وزن می شمارند، بنابر همین فهم است که: حضرت شعیب علیه السلام ضمن دعوت آن ها به کامل دادن پیمانه دعوت نموده و آنان را از کم فروشی نهی نموده و از آنان خواسته است که با ترازوی درست و کفه های برابر وزن کنند و از ارزش اموال مردم نکاهند که چنین کاری فساد است و آنان نباید با کم فروشی خویش در زمین موجب فساد شوند. طوریکه قرآن عظیم الشأن در این مورد میفرماید:«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (حق پیمانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید)، و دیگران را به خسارت نیفکنید و با ترازوی صحیح وزن کنید و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین تلاش برای فساد نکنید.)(شعراء، 183-181).

برخی از مفسران فساد مورد اشاره این آیه را به راهزنی، غارت اموال، نابود کردن زراعت و احیاناً قتل، تفسیر نموده اند، و این اعمال را نیز از جمله انحراف ها و کارهای ناروای اصحاب ایکه برشمرده اند.

اصحاب «ایکه» در مخالفت حضرت شعیب :

باید متذکر شد که مردم مدین اهل تجارت و زراعت پیشه بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» درتوزین و پیمانه میان شان رواج یافت، اجناس خویش را به قیمت گزاف به مردم می فروختند ودر مقابل اجناس مردم را به قیمت نازل از مردم خریداری می نمودند، وبدین ترتیب موجب فساد در روی زمین شدند.

پروردگار با عظمت حضرت شعیب را در میان آن‌ها مبعوث کرد.

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم بِبَعِيدٖ» (سورۀ هود 89) (قوم لوط از شما چندان دور نیست.)

رسالت شعیب قبل از رسالت موسی بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بحث از موسی به میان می آورد. «ثُمَّ بَعَثۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ» (سورۀ الأعراف 103). (سپس به دنبال آنان موسی را همراه

با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.) این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب قبل از موسی و هارون زیسته است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب چند قرن بعد از موسی مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیرمذکور در قرآن است شعیب گرفته‌اند و خطاء از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند.

خوانندۀ محترم !

حضرت شعیب اصحاب «ایکه» را توحید دعوت نموده، وآنان را از عذاب الهی در حضر داشتند، و آنان را از تطفیف در پیمانه و توزین باز منع نموده وبه صلاح و عدم فساد امر می نمود. تعداد قلیلی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان درنهایت گمراهی وانکار بسر میبردند. سر راه مردم می ایستادند و آن‌ها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن به آن باز می داشتند و کسانی را که ایمان می آوردند به شدت مورد تهدید قرار میدادند. طوریکه قرآن عظیم الشأن اززبان شعیب چنین نقل میکند: «وَلَا تَقۡعُدُواْ بِكُلِّ صِرَٰطٖ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَتَبۡغُونَهَا عِوَجٗاۚ» (سورۀ الأعراف: 86). (شما بر سر راه‌ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید.).

و چون حضرت شعیب بر دعوت و موعظه‌ی آن ها اصرار می ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی فهمند و هدف وی نمی دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست بکشد او را میکشند. «قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفٗاۖ وَلَوۡلَا رَهۡطُكَ لَرَجَمۡنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡنَا بِعَزِيزٖ». (سورۀ هود: 91).

(گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.)

بعد او را به اخراج از شهر تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آن‌ها برنگردند، اخراجشان نمایند.

«قَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ لَنُخۡرِجَنَّكَ يَٰشُعَيۡبُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَكَ مِن قَرۡيَتِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَاۚ قَالَ أَوَلَوۡ كُنَّا كَٰرِهِينَ» (سورۀ الأعراف: 88) (اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر اینکه به آئین ما در آئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می آییم در حالی که دوست نمی داریم و نمی پسندیم.).

هلاکت قوم ایکه :

آنها از فرط حماقت از شعیب خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آن ها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آن ها فرود آمد خداوند به مدت 7 روز سرمای شدیدی بر آن ها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آن ها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آن‌ها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آن‌ها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمِ ٱلظُّلَّةِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٍ﴿189﴾» (سورۀ الشعراء: 189) (پس او را دروغزن انگاشتند و عذاب روز ابر سایه‌گستر آنان را فروگرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود.)

شعیب بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف و تولد و نشأت موسی) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم

أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴿۱۵﴾

آیا ما از آفرینش اول درمانده و ناتوان شدیم؟ (هرگز) بلکه آنان دربارۀ آفرینش جدید شک و تردید دارند. (۱۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَفَعَيِينَا»: آیا ناتوان و درمانده بوده‌ایم؟ (ملاحظه شود: سورۀ: احقاف: 33).

«بِالْخَلْقِ الأَوَّلِ»: در اولین خلقت.**«لَبْسٍ»:** شک و تردید. **«خَلْقٍ جَدِيدٍ»:** مراد آفرینش دوباره و رستاخیز مردگان است.

تفسیر :

مفسرآلوسی میفرماید: از این جهت خلق را نکره آورده و آن را به «جدید» توصیف کرده و نگفته است: «من الخلق الثانی» تا نشان دهد که آنها آن را بعید می دانند، در صورتی که خلقی عظیم است و باید مهم به حساب آید و مورد توجه قرار گیرد(روح المعانی ۱۷۸/۲۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴿۱۶﴾

و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ گردن [او] به او نزدیکتریم.(16)

تفسیر :

«حَبْلِ الْوَرِيدِ»: شاهرگ گردن. اضافه (حَبْلِ) به (الْوَرِيدِ) بیانیه است. یعنی رشته‌ای که ورید نام دارد. وریدها دو رگ هستند که در دو طرف گردن قرار دارند و به دو استخوان پشت گوش متصلند و با قطع هر یک انسان می‌میرد (ملاحظه شود: المصحف المیسر).

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ...»: قُرب خدا قُرب علمی است؛ نه مکانی.

ابن کثیر گفته است: یعنی فرشتگان از رگ گردن (شارگ گردن- این در قول ابن کثیر بالمفهوم است.) به انسان نزدیکترند. وانگهی حلول و اتحاد به اجماع منتفی است. خدا را از آن مبرا و مقدس می‌دانیم. در مختصر آمده است که خداوند متعال در رابطه با شخصی که به حالت احتضاررسیده است، میگوید: **«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَا تُبْصِرُونَ»** ما از شما به او نزدیکتریم اما شما نمی‌بینید»، منظورش فرشتگان است.(مختصر ۳۷۳/۳.).

خوانندۀ محترم !

کلمه ورید به معنای رگی است که از قلب جدا شده و در تمامی بدن منتشر می شود، و خون در آن جریان دارد که آنرا شا رگ گردن گویند. بعضی هم گفته‌اند: به معنای رگ گردن و حلق است.

مفسران مینویسند: آیۀ متبرکه این فهم را به انسان میرساند، که ما به انسان از رگ وریدش که در تمامی اعضایش دویده و در داخل جسم اش جا گرفته ونقش مهمی در زندگی انسان دارد، نزدیکتریم، آن وقت چگونه به او و به آنچه در دل او می‌گذرد آگاه نیستیم؟

منظور از نزدیک تر از رگ گردن در اینجا این است که وقتی الله تعالی از خطورات قلبی انسانها و وسوسه های زودگذری که از فکر آنها می‌گذرد آگاه است مسلماً از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها نیز با خبر می باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگاه می دارد.

جملۀ (و لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ - به تحقیق خلق کرده ایم انسان را) ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بیخبر بماند، آنهم خلقتی که دائم و مستمر است، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می‌رسد که اگر یک دم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می‌شویم، همانگونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره افتاب جدا می‌شود و در فضا پخش می‌گردد (بلکه چنان که خواهیم گفت ارتباط ما با ذات مقدس او از اینهم بالاتر است).
بلی او خالق است، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بیخبر باشد؟! و در ذیل آیه برای روشنتر ساختن مطلب می افزاید: و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیکتریم (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).
چه تعبیر جالب و تکان دهنده‌ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می‌رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رُخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می‌آید.
الله سبحان وتعالی از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است. این همان است که در جای دیگر میگوید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل میشود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد (انفال 24).
البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از اینهم برتر و بالاتر است، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی شود.

تأثیر نزدیکی خداوند در اعمال انسان :

با احاطه وجودی و علمی الله سبحان وتعالی به ما و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است، و نه اندیشه‌ها و نیات، و حتی وسوسه هایی که از قلب ما می‌گذرد.
توجه به این واقعیت انسان را بیدار می‌کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در محکمه عدل الهی آشنا می‌سازد، و از انسان بیخبر و بی تفاوت، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می‌آورد.

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴿۱۷﴾

آنگاه که دو فرشته (ملازم انسان) از راست و چپ (به مراقبت) نشسته (اعمال انسان را) دریافت می دارند.(17)

تفسیر :

امام مجاهدفرموده است: خداوند متعال علی‌رغم این که به تمام احوالات انسان آگاهی دارد، دو فرشته را نیز مأمور ثبت و ضبط اعمال او کرده است، یکی از آنها در طرف راست نیکی‌ها و حسنات را می‌نویسد و دیگری در طرف چپ گناهان را یاداشت می‌کند تا حجّت را بر انسان تمام کند. این است معنی عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. (قرطبی ۹/۱۷).
ومفسرآلوسی میفرماید: منظور این است در همان حال که فرشتگان گفته‌ی انسان را ثبت و حفظ میکنند، خدا از هر ناظر و مراقبی به احوال انسان آگاهتر است. و این نشان می دهد که خدای عز و جل از مراقب قرار دادن ملکین بی نیاز است؛ زیرا خدا از آنها آگاهتر است و از راز نهان بر آنان نیز مطلع است.
اما حکمت خداوند متعال اقتضاء کرده است که ملکین اعمال را بنویسند تا در روز قیامت که گواهان بر ضد فرد مجرم گواهی می دهند، آن اوراق و سندهای مکتوب را ارائه دهند؛ چون وقتی انسان از آن با خبر شود با این که می داند علم خدا فراگیر است، رغبتش به حسنات افزایش می‌یابد و دست از گناهان می‌کشد. (روح المعانی ۱۷۹/۲۶).

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴿۱۸﴾

هيچ سخنى را بر زبان نمى آورد، مگر اينکه نزدش فرشته ای مراقبى حاضر (و آماده نوشتن) است.(18)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«رَقِيبٌ»: مراقب و مواظب. «عَتِيدٌ»: مهیای انجام مأموریت و آماده انجام کار. در اینجا مراد آماده برای دریافتن و نوشتن است.

تفسير :

در این آیه مبارکه، الله تعالی خبر می دهد که: برای هر انسانی دو فرشته مامور و مؤظف کرده است، یکی در سمت راست، که نام آن «رقیب» بوده که مسؤلیت نوشتن نیکی ها را دارا می باشد، و فرشته دیگری بطرف چپ که «عتید» نام دارد و مسولیت نوشتن بدی های انسان می باشد.

قرآن عظیم الشأن در (آیات 10-12 سورۀ الانفطار) «وَإِنَّ عَلَيۡكُمۡ لَحَٰفِظِينَ، كِرَامٗا كَٰتِبِينَ، يَعۡلَمُونَ مَا تَفۡعَلُونَ». (و بی‌گمان نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما گماشته شده‌اند. که نویسندگانی بزرگوار هستند. آنچه را انجام میدهید میدانند (و اعمال نیک و بد شما را یادداشت می‌کنند).

مطابق نصوص قرآنی به فرشته ها؛ قدرت و توانایی اطلاع و آگاهی به تمام افعال انسان و ثبت آن‌ها را داده است. چنانکه خود آن‌ها را می‌داند و قبل از خلقت ایشان آن‌ها را در لوح محفوظ نزد خود ثبت نموده است.

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: هر گفته‌ی خیر یا شر را مي نويسد. (مختصر ۳۷۴/۳).

و امام حسن(رض) فرموده است: وقتی انسان بمیرد نامه‌ی اعمالش بسته میشود. و در روز قیامت به او گفته میشود: «نامه‌ی عملت را بخوان امروز گواهی خودت کافی است». (البحر ۱۲۴/۸).

برخی از مفسرین بدین عقیده اند که: آن‌ها همه چیز انسان حتی ناله وی درمریضی اش را هم می نویسند:

ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح میدهد که: این دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمیگیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که میگوید و میکند، میدانند و مینویسند.

در حدیث شریف به روایت ابی امامه (رض) آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «نویسندۀ نیکی‌ها در جانب راست انسان و نویسندۀ بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیکی‌ها بر نویسندۀ بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیکی را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش بخواهد».

ولی باید دانست‌که بر وسوسه نفس و خواطر و خلجانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است: «إن الله تجاوز لأمتي عما حدثت به أنفسها ما لم تتكلم به أو تعمل به». «خداوند متعال از امت من آنچه را که نفس هایشان بدان حدیث میگوید، در گذشته است تا آنگاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَاۤءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ﴿١٩﴾

و سکرات مرگ به راستی بیاید، (به انسان گفته میشود:) این همان چیزی است که از آن مي گریختی. (۱۹)

تفسير :

«سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ»:

مستی و منگی مرگ. مراد بیهوشی ها و سختی هائی است که به هنگام وداع با این جهان به انسان دست می دهد. چرا که در این لحظه بی ثباتی و ناچیزی جهان را با چشم خود می بیند و جهان بقا را دو را دور مینگرد و وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می‌گیرد و حالتی شبیه به مستی پیدا میکند. **«جَآءَتْ... بِالْحَقِّ»:** به راستی فرا می رسد. واقعیت را می آورد و نشان میدهد. «کُنتَ... تَحِيدُ»: کناره‌گیری می‌کردی. می‌گریختی.

سکره موت:

سختی و فشار مرگ است که انسان را بی هوش کرده و بر عقلش غالب میشود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه(رض) آمده است که پیامبر ﷺ در حال سکرات مرگ تحت فشار آن قرارگرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سکرات: پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی هایی است». «این» مرگ »همان است که از آن کناره میگرفتی» و از آن می گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

سکرات مرگ:

از عائشه (رض) روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لا إله إلاَّ الله إنَّ للموت لسکرات» [البخاری و أحمد]. «نیست معبودی بحق مگر خدای یکتا، همانا برای مرگ سختی‌ها است».

هنگام مرگ ایمان کافر پذیرفته نمی شود:

از عبدالله بن عباس(رض) روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لمّا أغرق الله فرعون قال: «آمنتُ أنَّه لا إله إلاَّ الذي آمنتْ به بنو إسرائيل، قال جبريل: يا مُحَمَّد فلو رأيتني وأنا آخذ من حال البحر فأدُسّه في فيه مخافة أن تدركه الرحمة» [أحمد، الترمذی، صحيح الجامع حديث 5082].

«وقتی خداوند فرعون را در بحر غرق می‌کرد فرعون گفت: ایمان آوردم که جز خدائی که بنو إسرائيل، یعنی: فرزندان إسرائيل، آن را می پرستیدند، خدایی دیگر وجود ندارد، جبریل علیه السلام در این حال به رسول الله ﷺ گفت: اگر مرا می دیدی که گِل و لای سیاه دریا را گرفته در دهان فرعون می‌گذاشتم از اینکه مبادا رحمت خداوندی به او برسد».

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴿٢٠﴾

و در صور دمیده شود، این روز وعده عذاب است.(۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نُفِخَ فِيالصُّورِ»: هدف از آن نفخه دوم است (ملاحظه شود سورۀ: زمر: 68).

«يَوْمُ الْوَعِيدِ»: روز تحقق بیم دادن های الهی است. یعنی وقوع آن چیزهائی است که در جهان کافران از آنها بیم داده می شدند.

تفسیر :

در حدیثی که رسول الله ﷺ فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی‌که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! [وقتی شما که پیامبر اولی‌العزم هستید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت ﷺ فرمودند؛ بگویید: «حسبنا الله ونعم الوكيل». «خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازی است«. اصحاب گفتند: «حسبنا الله ونعم الوكيل».

﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴿٢١﴾

هر کسی در حالی (به میدان محشر) میآید که سوق دهنده و گواهی، با خود دارد. (۲۱)

تفسیر :

«وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ»:هر يك از انسان‌ها در قيامت حاضر شده و همچون محاكم دنيوى، همراه با فرشته‌اى مراقب است كه او را تحت نظر دارد.واضح است كه :در قيامت، نه توان فرار وجود دارد و نه توان انكار.

«سَآئِقٌ»: راننده و سوق دهنده. هدف از آن فرشته‌اى است كه او را به‌سوى جايگاه محشر مى برد و رهنمون او مى‌شود (ملاحظه شود: روح المعانى). «شَهِيدٌ»:گواه. شاهد. هدف ازآن فرشته‌اى است كه براعمال اوگواهى ميدهد(روح‌المعانى).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: سوق دهنده فرشته است و گواهى دهنده از خود آنها مى باشد كه عبارت است از دست ها و پاها.

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.»

امام مجاهد گفته است: هم «سائق» و هم «شاهد» فرشته مى باشند. فرشته‌اى او را سوق مى دهد و فرشته‌اى بر او گواهى ميدهد. (ما در اينجا نظر مجاهد را انتخاب كرده‌ايم؛ چرا كه از آيه‌ى شريفه همين مطلب به نظر مى رسد، و طبرى و ابن كثير نيز آن را ترجيح داده‌اند.).

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴿۲۲﴾

يقيناً از اين (روز) در غفلت بودى، پس پرده غفلت را ازچشم تو كنار زديم و امروز چشم بصيرتت بيناتر گرديد. (۲۲)

تشريح لغات واصطلاحات :

«غِطَآءَ»: پوشش. پرده. هدف از آن پرده‌هاى جهان مادى و علائق دنيوى است كه انسان را از ديدن حقائق بازمى‌دارند. «حَدِيدٌ»: تيزبين و قوى.

-انسان غافل، در دنيا سطحى‌نگر است و ديد عميق ندارد ولى روز قيامت چشمش باز و تيزبين مى‌شود. فِي غَفْلَةٍ ... الْيَوْمَ حَدِيدٌ

خوانندگان گرامى !

در آيات متبركه (23 الى 35) در باره گفتگوى انسان كافر و فرشته ى مأمور در قيامت، وحالات پرهيزگاران را به بيان ميگيرد .

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ﴿۲۳﴾

و [فرشته] همراهش مى گويد: اين است نامه اعمالش كه همراه من آماده است. (۲۳)

تشريح لغات واصطلاحات :

«قرين» : همدم، همنشين، منظور از فرشته ى همراه و موكّل است.« لَدَيَّ»: نزد من.

عتيد : آماده و حاضر .

تفسير :

امام مجاهد در معنى آن مى‌گويد: «آن فرشته به پروردگار سبحان مى‌گويد: اينک آنچه كه مرا در كار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم بر گماشته بودى، آماده است، اينک خود او و ديوان عملش را حاضر كرده‌ام».

بهشت :

بهشت سر زمين نعمت‌هاست؛ در آن انواع نعمت‌ها وجود دارد چنانكه كسى را يارای توصيف آن‌ها نيست. در بهشت صد درجه وجود دارد، در هر درجه ساكنانى بر حسب قوت ايمان شان به الله متعال و اطاعت از او وجود دارد؛ و كمترين درجه‌اى كه در بهشت وجود دارد در آن به ساكنانش هفتاد برابر نعمت هايى داده ميشود كه در دنيا به بهترين و مرفه‌ترين پادشاهان داده شده است.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴿۲۴﴾

[به آن دو فرشته خطاب مى شود] هر كافر سركشى را به دوزخ باندازيد.(24)

تفسير:

«أَلْقِيَا»: پرت كنيد و بيندازيد. مخاطب دو فرشته ثبت و ضبط اعمال و يا دو فرشته راهنما و گواه است.

«عَنِيدٍ»: سرسخت، لجوج، ستيزه جو، سركش. الله سبحان وتعالى به فرشتگان «سائق و شهيد» می‌گويد: هر كافر و منكرى را كه به روز حساب ايمان ندارد به جهنم دراندازيد.ملاحظه ميداريم كه : احكام محكمه عدل الهى به قدرى محكم و حكيمانه است كه تجديد نظر ندارد.

قابل تذكر است كه :در قيامت، مراحل طبيعي يك محكمه طى مى‌شود تا حكم صادر شود: در بدو همانا حضور شاهد «سائِقٌ وَ شَهِيدٌ 21»، پس از آن، محاكمه و تفهيم جرم، «كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ- 22» و سپس صدور حكم. «أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ - 24 »:

ملاحظه ميفرمايد كه : ملاك در قيامت، عملكردخود انسان است، فرق نميكند كه زن باشد ويا مرد ويا هم از هرقوم ونژادى باشد .

دوزخ :

دوزخ مكان عذاب در آخرت و بعد از مرگ می‌باشد؛ در آن انواع عذاب و شكنجه وجود دارد كه قلب از ذكر آن ها به لرزه آمده و اشک بر ديدگان جارى می‌گردد.

اگر مرگ در آخرت وجود می‌داشت دوزخيان به مجرد ديدن دوزخ می‌مردند. اما مرگ تنها يک بار است كه انسان با آن از دنيا به آخرت منتقل ميشود؛ در قرآن توصيف كامل مرگ و برانگيخته شدن دوباره و حسابرسى و جزا و پاداش و بهشت و دوزخ آمده است؛ و آنچه در اين زمينه ذكر نموديم تنها اشاره‌ای به اين موارد بود.

دلايل برانگيخته شدن پس از مرگ و حسابرسى و جزا و پاداش بسيار زياد است..قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «مِنهَا خَلَقنَٰكُم وَفِيهَا نُعِيدُكُم وَمِنهَا نُخرِجُكُم تَارَةً أُخرَىٰ» (سوره طه: 55) «(ما) شما را از آن (=زمين) آفريديم و در آن باز می‌گردانيم و بار ديگر شما را از آن بيرون می‌آوريم».

در اين آيه مباركه الله تعالى انسان را خبر مى دهد كه: انسان را از زمين خلق كرده است و اين زمانى بوده كه پدرشان آدم را از خاک خلق كرده است و خبر مى دهد كه بعد از مرگ دوباره آن ها را جهت گرامى داشت آن ها به قبور باز می‌گرداند و نيز خبر می‌دهد كه براى بار ديگر آن‌ها را از زمين بيرون می‌آورد و همه آن ها را زنده از قبورشان خارج كرده و مورد حسابرسى قرار داده و به هريک (با توجه به اعمالش) پاداش مى دهد.

مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ﴿٢٥﴾

آن كسي كه شديدا مانع خير است (و) تجاوزگر شک انداز است. (٢٥)

تفسير:

«مَنَّاعٍ»: كسى كه خويشتن را از انجام خوبيها بدور داشته است، و يا مانع ديگران از انجام خوبيها بوده است. «مُعْتَدٍ»: تجاوزپيشه. كسى كه از قوانين آسمانى سرپيچى كند و از حدود مقررات بگذرد، و يا به حقوق ديگران تجاوز كند. «مُرِيبٍ»: متردد. شک انداز ،دودل. از مصدر (إِرَابَة) كه به صورت لازم و متعدى آمده است .

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ﴿٢٦﴾

كسى كه در جنب خداوند به خدايى ديگر قائل است، پس او را در عذاب سخت (دوزخ) باندازيد.(26)

تفسیر :
در اسلام شرک در مقابل توحید قرار دارد و مفهوم آن اعتقاد داشتن به چند خدایی(وجود چند خدا) یا فرض نمودن شریک برای خداست. شرک کلمه عربی و به معنی شریک بودن است. شرک یگانه گناه که قابل بخشش نمیباشد. الله تعالی شرک به خود را نمی بخشد ولی سایر گناهان را برای هرکه بخواهد می‌آمرزد.
قرآن عظیم الشأن در (آیه 190 سورۀ اعراف) میفرماید: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا ۚ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». (آیا موجودی را شریک خدا قرار میدهند که چیزی خلق نکرده و خود مخلوق است؟).
در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش در حالی‌که سخن می‌گوید، در روز قیامت بیرون میآید و میگوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده‌ام:
1- بر هر سرکش ستیزه جویی.
2- بر کسی که با الله متعال ، خدایی دیگر قرار داده است.
3- بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آنگاه [گردن آتش] برآنان در می پیچد و همه را در گودال‌های جهنم می‌افگند».
برخی از مفسران در شان نزول آیات (24-26) گفته‌اند: این آیات درباره ولیدبن‌مغیره نازل شد آن‌گاه که او فرزندان برادرش را از خیر ـ که اسلام است بازداشت.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلَكِن كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴿٢٧﴾

همنشین او گوید پروردگارا من او را گمراه نساخته بودم، بلکه خود او در گمراهی دور از حق بود. (٢٧)
تفسیر:
« قَرِينُهُ » : شیطان همدم و همراه او در دنیا که همیشه وی را به گمراهی و بدکرداری دعوت کرده است .« مَآ أَطْغَيْتُهُ » : او را به سرکشی و تجاوز وا نداشته‌ام و به نافرمانی نکشانده‌ام . مراد این است که خودش به وسوسه‌های من گوش فرا داده است و من قدرت بر اجبار و اکراه نداشته‌ام .

قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ﴿٢٨﴾

الله میفرماید: نزد من با یکدیگر مخاصمه مکنید و بی‌گمان (پیش از این) برایتان بیم و وعده عذاب داده بودم. (٢٨).
تفسیر :
«قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالْوَعِيدِ » :یعنی توسط پیغمبران قبلاً به شما اخطار کرده‌ام و شما را از چنین روزی و سرنوشتی ترسانده‌ام .

مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴿٢٩﴾

پیش من حکم تغییر داده نمی‌شود و من [نسبت] به بندگانم ظالم نیستم. (٢٩)
تفسیر :
مفسران در این مورد میفرمایند: منظور وعده‌ی عذاب کافران است که الله وعده‌ی آن را داده و عبارت است از همیشه ماندن آنها در آتش دوزخ که فرموده است: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ اَلْجِنَّةِ وَ اَلنَّاسِ أَجْمَعِينَ.»(حاشیه‌ی جمل ٩٢/۴ و قرطبی ١٧/١٧).

«وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» و من ظالم نیستم و بدون استحقاق کسی را عذاب نمی‌دهم و بدون جرم او را مؤاخذه نمی‌کنم.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴿٣٠﴾

روزی که به دوزخ بگوییم: آیا پر شده ای؟ و (دوزخ) می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ (٣٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« هَلِ امْتَلاَتِ »: آیا پر شده‌ای ؟ حرف استفهام ، تقریری است . یعنی بگو که پر شده‌ای و ما به وعده خود (سجده / 13 ، ص / 85) وفا کرده‌ایم . « هَلِ امْتَلاَتِ . . . مَزِيدٍ » : معنی دیگر : آیا پر شده‌ای ؟ دوزخ می‌گوید : آیا افزون بر این هم هست ؟ در این صورت افزون‌طلبی دوزخ بر اثر خشم وقهربر دوزخیان و تقاضای تضییق مکان بر آنان و رویهم متراکم شدن ایشان است

تفسیر :

در حدیث آمده است: «همواره [مجرمان]در جهنم انداخته میشوند و میگوید: آیا بیش از این هم هست؟ تا این که پروردگار پایش را در آن می‌نهد، آنگاه می‌گوید: قسم به عزت و کرمت بس است، آنگاه جمع شده و به هم می‌آید».

(روایت از بخاری و مسلم)

قول ظاهر بر آن است که سؤال و جواب بر همان معنی حقیقی خود حمل می‌شوند و خدا بر همه چیز مقتدر است؛ زیرا به زبان آوردن جماد و درخت و سنگ، عقلاً جایز است و شرعاً تحقق یافته است. در قرآن کریم آمده است که مورچه به زبان آمده، و همه چیز خدا را ثناخوان و تسبیح‌گو می‌باشد.

در صحیح مسلم آمده است که «در آخر زمان مسلمانان با یهود می‌جنگند، و یهودی در پشت
درخت و سنگ خود را مخفی می‌کند، خدا درخت و سنگ را به زبان می‌آورد». و بنا به قولی آیه بر تمثیل حمل میشود و جهنم و وسعت آن را نشان می‌دهد، به طوری که اگر تمام کفار و مجرمان در آن انداخته شوند، گنجایش آنها را دارد. و مانند مثلی است که می‌گوید: دیوار به میخ گفت: چرا مرا سوراخ میکنی؟ میخ گفت: از آن بپرس که مرا می‌کوبد.(تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وسعت و عمق دوزخ :

دوزخ بسیار گسترده، بسیار ژرف و گوشه‌های آن از یکدیگر بسیار دور است. شواهد این ادعا به شرح زیر می‌باشد:

1- شمار کسانی که وارد دوزخ میشوند، از حد حساب بیرون است و نیز این‌که، جسم هرکدام از دوزخیان به اندازه‌ای بزرگ میشود، که دندان هر یک به اندازه‌ی کوه احد و فاصله میان دو شانه‌ی آن‌ها برابر مسافت سه روز می‌باشد. اما با این وجود، دوزخ همه‌ی کافران و گناهکاران طول تاریخ حیات بشریت را در خود جای میدهد و باز هم برای دیگران جایی باقی می‌ماند. طوریکه در آیه فوق خواندیم:«روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!». [ق: 30].

دوزخ مانند آسیابی است که صدها هزار تن گندم در آن می ریزند، دانه به دانه همه را به آرد تبدیل می‌کند و از کار باز نمی ماند. گندم ها تمام میشوند و سنگ های آسیاب هم چنان در انتظار دانه های دیگر می چرخند.

در حدیث احتجاج بهشت و دوزخ آمده است که الله متعال به دوزخ میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتِ

عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ قَطْ قَطْ فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» «تو عذاب من هستی. هرکس را که بخواهم بوسیلهٔ‌ی تو عذاب می‌دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آن‌ها را پُر کنند. اما دوزخ پُر نخواهد شد تا وقتی‌که الله متعال پایش را بر آن می گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پُر شد، گوشه‌های آن جمع شده و مچاله می‌شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی کند». (جامع الاصول: (544/10). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (4850) و صحیح مسلم، شماره: (2846)

همچنان در مورد بزرگی و وسعت جهنم در حدیثی که حضرت انس (رض) از پیامبر صلی اله علیه وسلم روایت فرموده آمده است: «یلقی فی‌النار، وتقول: هل من مزید؟ حتی یضع قدمه فیها، فتقول: قط

قط: دوزخیان در جهنم افگنده می شوند و جهنم می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آنکه حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است». (مشکاه المصابیح: (109/3). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (6661) صحیح مسلم، شماره: (2848)

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴿٣١﴾

وجنت برای پرهیزگاران نزدیك آورده شود و دور نباشد. (٣١)

تفسیر :

یعنی در آن روزجنت به کسانی که با انجام اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار پرهیزگاری نمودند نزدیک ساخته می شود؛ یعنی از ایشان دور نیست و آن را می بینند تا از دیدارش لذت برند.

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ﴿٣٢﴾

گفته شود: این است آنچه به شما وعده داده می شد، که برای هر توبه کار و حافظ (حدود الهی) است. (٣٢).

تفسیر:

«لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ»:

یعنی جنت به کسی وعده داده شده که أَوَّابٍ و حفیظ باشد، و معنی اواب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان.

به قولی: أَوَّاب، کسی است که تسبیح میگوید. به قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای از آن ها آمرزش میخواهد.

حفیظ: یعنی نگهدار گناهان خویش است تا آن‌گاه که از آن‌ها توبه کند پس از برابر گناهانش بی پروا نگذشته و آن ها را از یاد نمی برد.

یا حفیظ: یعنی نگاهدارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابرالله تعالی.

حضرت ابن عباس (رض) معنای حفیظ را چنین بیان فرموده است، که او کسی است که گناهان خود را یاد نموده، از آنها برگشته وآنها را تلافی کند.ودر روایتی دیگری آمده که: **«الحفیظ هو الحافظ لامر الله»** یعنی حفیظ کسی است که احکام خدارا یاد کند، و در حدیثی از حضرت ابو هریره آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: هرکسی که درابتدای روز، چهار رکعت نماز اشراق بخواند او أَوَّابٍ وحفیظ است. (تفسیر قرطبی).

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴿٣٣﴾

برای کسی که در نهان از پروردگار مهربان بترسد و با دل توبه کار پیش (به سوی الله) آید.(33)

تفسیر :

«وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»: اَبوبَکرِ وَرّاق، محمد بن عمر حکیم تِرمِذی بلخی، می فرماید: علامت

منیب آن است که ادب حق تعالی جل شأنه را همیشه مستحضر داشته و در حضور او تواضع و عجز بنماید، و خواهش های نفسانی را ترک کند.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴿۳۴﴾

به سلامت وارد جنت شوید. امروز روز جاودانی است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« أُدْخُلُوهَا » : داخل بهشت شوید . «بِسَلَامٍ » : با درود ما بر شما ، با سلامت از هرگونه بدی وخستگی و آفت و بلا ومجازات و عذاب . با سلامت کامل از نظر جسم و جان . در امن و امان . « يَوْمُ الْخُلُودِ » : روزی که الله سبحان وتعالی وعده جاودانه زیستن در آن را به شما داده بود .

در آیات متبرکه قبلی ، چهار کمال برای متّقین به بیان گرفته شد: «أَوَّابٍ» توبه کار، «حَفِيظٍ» حافظ خود و حدود الهی، «خشیت» ترس از الله متعال ، «قلب منیب» دارای قلب خاضع و خاشع و در این آیه مبارکه ، برای جنت چهار خصوصیتی به بیان گرفته شده است :«سلام» امنیّت و سلامتی، «خلود» ابدیّت و جاودانگی، «ما یشاءون 35 » تنوّع و کامیابی،« **وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ** ـ 35» گستردگی و وسعت نعمت‌ها.

لَهُم مَّا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴿۳۵﴾

در آنجا هرچه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت های] بیشتری است. (۳۵)

تفسیر:

یعنی هرچه آرزو بکنند، فوراً برای آنها آماده وحاضر می گردد، وزحمت انتظار وتأخیر پیش نمی آید. در مسند امام احمد از حضرت ابو سعید خدری روایت است که رسول الله ﷺ فرموده است: اگر کسی در جنت به فرزندی آرزو کند، حمل و زایمان و رشد آن در یک آن واحد، صورت می پذیرد. (تفسیرابن کثیر)

«وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» یعنی چنان نعمتی در نزد ما وجود دارد که حتی وهم وگمان انسان به آنجا نمی رسد؛ لذا نمی تواند آنها را ارزو بکند.

حضرت انس (رض) وحضرت جابر (رض) فرموده اند که نعمت مزید، دیدار بلا کیف حق تعالی است، که اهل جنت به آن نایل می آیند. الهی نصیب ما هم بگردانی.

نعمت های بهشت مثل و مانندی ندارد :

نعمت های بهشت قابل توصیف نیستند و کسی نمی تواند آن ها را تصور کند. نعمت های بهشت بی نظیر هستند و با نعمت‌های دنیا قابل مقایسه نمی‌باشند. نعمت های جنت را به هیچ عنوانی نمیتوان با نعمت های دنیا در مقایسه گرفت. طوریکه آمده است: بهشت دارای نوری درخشنده، گلی خوشبو، ساختمانی بسیار استوار، دریا های روان، میوه‌ای رسیده، همسری زیبا، زیور آلات بسیار و خوراکی‌های پاک فراوان است؛ تمامی این‌ها همیشگی و در حد کمال خویش میباشند.

در حدیث شریف آمده است که اصحاب رسول الله از عمارت های و ساختمان های بهشت از رسول الله صلی علیه وسلم سوال کردند. پیامبر صلی علیه وسلم فرمود: «لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلْهَا يَخْلُدْ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَبْؤُسُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَ صَدَقَ الله حيث يقول: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيما وَمُلكا كَبِيرًا﴿20﴾ [الإنسان: 20]. «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران می‌باشد. هرکس داخل آن شود، برای همیشه در آن میماند، بهره‌مند میشود و بینوا نمیگردد، پیر نمیشود، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود:«و چون به آنجا نگاه کنی، نعمت فراوان و مُلکی عظیم می‌بینی.»

آن نعمت های بهشتی که الله از ما پنهان کرده است، بسیار با ارزش‌تر و بزرگتر از آن است که عقل آن را درک کند و به عمق آن پی ببرد و خیال آنرا تصور کند. «فَلَا تَعْلَمُ نَفس مَّا أُخفِيَ لَهُم مِّن

قُرَّةِ أَعيُن جَزَاءَ بِمَا كَانُواْ يَعمَلُونَ» (السجدة:17). «هیچ‌کس نمی داند که در برابر آن چه انجام می‌دهد، چه چیز شادی‌آفرینی برای ایشان پنهان شده است».در حدیث صحیح آمده است: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» «الله متعال می فرماید: برای بندگان شایسته‌ام نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده و هرگز بشری آنرا تصور نکرده است».

آیه‌ی ذیل در تأیید همین گفتار است: «فَلَا تَعلَمُ نَفس مَّا أُخفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعيُن» (السجدة: 17).و امام مسلم از چند طریق از ابو هریره (رض) حدیث یادشده را با این تعبیر روایت کرده است: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ بَلْهَ مَا أَطْلَعَكُمْ اللهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَرَأَ «فَلَا تَعلَمُ نَفس مَّا أُخفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعيُن جَزَاءَ بِمَا كَانُواْ يَعمَلُونَ﴿17﴾ [السجدة: 17]». «برای بندگان شایسته‌ام نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده و هرگز بشری آن را تصور نکرده است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود که الله متعال میفرماید: هیچکس نمیداند که در برابر آنچه انجام میدهد، چه چیز شادی‌آفرینی برای ایشان پنهان شده است».

امام مسلم از سهل بن سعد ساعدی (رض) چنین نقل کرده است که رسول الله ﷺ در توصیف بهشت در پایان حدیث یادشده آیه‌ی زیر را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوفا وَطَمَعا وَمِمَّا رَزَقنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴿16﴾ فَلَا تَعلَمُ نَفس مَّا أُخفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعيُن جَزَاءَ بِمَا كَانُواْ يَعمَلُونَ﴿17﴾ [السجدة: 16-17]. «پهلو هایشان از بسترها به دور میشود و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد میخوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، می بخشند. هیچکس نمی داند که در برابر آنچه انجام می دهند، چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است». الله تعالی نصیب همه ای ما بگرداند. آمین یارب العالمین .

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی منکران بعث بعد الموت (زنده شدن مجدد) به عذاب سخت و دردآور قیامت هشدار داد شد ؛ اینک در آیات متبرکه (36 الی 45) یکبار دیگر آنان را به عذاب کشنده و نابودی در دنیا بیم می دهد و می فرماید: نابودی و رسوایی منکران و بی باوران در این دنیا، مایه ی پندپذیری و عبرت خردمندان است.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ﴿٣٦﴾

و پیش از آنان اقوام زیادی را هلاک ساختیم که از ایشان قویتر بودند و در شهرها سیر کردند و آنرا گشودند، اما آیا برای آنها راه گریزی بود؟ (۳۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

« بَطْشاً » : گرفتن چیزی با قوت و قدرت . یورش و ستیز.« نَقَّبُوا » : راهها را شکافته‌اند و کشورها را گشوده‌اند . در جهان حرکت کرده‌اند و پیشروی نموده‌اند.« نَقَّبُوا فِي الْبِلادِ » : کشورها و شهرها را گشوده‌اند و در آنجاها گشته‌اند . به جستجونواحی و کندوکاو مکانها پرداخته‌اند . کشورها و شهرها را جستجو کرده‌اند تا جاودانه بمانند و از مرگ ، خودرا در پناه قصر ها وسنگر ها محفوظ میدارند .« مَحِيصٍ » : راه فرار . گریزگاه .

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴿٣٧﴾

بی‌گمان در این عبرت است برای کسی که قلب (آگاه) داشته باشد و با حضور قلب (به سخنان) گوش فرا دهد. (۳۷)

تفسیر :

سفیان میفرماید: آنکه قلبش غایب است خود حاضر نیست. و ضحاک گفته است: عرب میگویند: «ألقى فلان سمعه» یعنی با قلبی آماده گوش را فراداد. (مختصر ۳۷۸/۳).

از عقل به «قلب» تعبیر کرده است؛ چون قلب جایگاه عقل است. طوریکه خداوند متعال در (46 سورۀ حج) میفرماید: «أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴿46﴾ (آيا آنان درزمين سير نكردند تا دل‌هايى داشته باشند كه با آن حقيقت را درك كنند، يا گوش هايى كه با آن حقيقت را بشنوند؟ البتّه چشم هاى آنان كور نيست، لكن دل هايى كه در سينه دارند نابينا است.).

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴿٣٨﴾

و در حقيقت آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفريديم و احساس خستگى نكرديم. (٣٨).

تفسیر :

«لغوب»: به معنی خستگی و ماندگی است. آیۀ کریمه اثبات‌کننده معاد (روز باز گشت) است زیرا کسی که بر آفرینش آسمان‌ها و زمین قادر بوده واز آفرینش آن‌ها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

شأن نزول آیات 38 - 39:

حاکم در بیان شأن نزول این آیۀ کریمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمان‌ها و زمین سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافعی را که در آن‌هاست، در روز سه شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و شهر ها و خرابی ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمان ها را در روز پنجشنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و آفتاب و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افگند که مردم از آن ها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگارچه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر میرسانندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این سخن یهودیان به قهر شد. آنگاه این آیه در تکذیب سخنشان نازل شد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... تا... عَلَى مَا يَقُولُونَ» نازل شد.(حاکم 2 / 543 و واحدی در «شأن نزول» 769 از ابوبکر بن عیاش از ابوسعد بقال از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند.

طبری 31960 از ابوسنان از ابوبکر روایت کرده است.«زاد المسیر» 1343).

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴿٣٩﴾

پس بر آنچه می‌گویند شكيبايى‌ورز و سپاسگزارانه پروردگارت را پيش از طلوع آفتاب و پيش از غروب [آن] تسبيح گوى.(٣٩).

تفسیر :

یعنی ای پیامبر! در برابر سخن کافران که تو را تکذیب و استهزا می کنند صبر پیشه

کن؛ زیرا الله سبحان وتعالی طور قطعی جزای اعمال آنان را می دهد. همچنان نماز صبح را پیش از طلوع آفتاب و نماز عصر را پیش از غروب آن باثنا و ستایش حق تعالی ادا نما.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ﴿٤٠﴾

و در بخشی از شب و در عقب نمازها نیز او را به پاکی یاد کن. (۴۰)

تفسیر :

«وَأَدْبَارَ السُّجُودِ» حضرت مجاهد در تفسیر این آیهٔ مبارکه می فرماید: که هدف از **«سجود»** نماز های فرض است، و هدف از **«أَدْبَارَ السجود»** تسبیحاتی است که فضیلت خواندن آنها بعد از نماز ها، در احادیث مرفوعه بیان شده است، از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: هر کس که بعد از هر نماز فرض 33 بار سبحان الله و33 بار الحمد الله و33 بار الله اکبر ویک بار **«لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت وهو على كل شيءٍ قدير»** را بخواند خطایای او عفو می شوند، اگرچه به اندازه ی امواج دریا باشند. (بخاری ومسلم) ومراد از ادبار السجود می تواند سنتهایی باشند که خواندن آنها بعد از نماز فرایض در احادیث وارد شده است. (مظهری)

ابن کثیر فرموده است: قبل از اسراء نماز مکتوب عبارت بود از دو رکعت قبل از طلوع آفتاب و دو رکعت قبل از غروب، و قیام اللیل به مدت یک سال بر پیامبر صلّی الله علیه و سلم و امتش واجب بود اما بعدا وجوب آن در مورد امت نسخ شد و در شب اسراء تمام آن نسخ و نمازهای فرض پنجگانه جای آن را گرفت، ونماز صبح و عصر باقی ماندند که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن خوانده میشوند.(تفسیر صفوة التفاسیر).

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴿٤١﴾

و گوش فرا ده ومنتظر روزی باش که منادی ازجایی نزدیك ندا می‌دهد.(41)

تفسیر :

«يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (روزی که فرشته ی ندا دهند از نزدیک ندا میکند) ابن عسکر از زید بن جابر شافعی روایت کرده است که این فرشته حضرت اسرافیل علیه السلام میباشد، که بر صخره ی بیت المقدس ایستاده، تمام مردگان جهان را خطاب می کند که ای استخوانهای پوسیده، پوستهای تکه تکه شده وموبهای پراگنده، بشنویدکه خداوند متعال به شما دستور می دهد که برای حساب جمع شوید. (تفسیر مظهری تألیف: قاضی محمد ثناءالله پانی پتی عثمانی (1143-1225ق/1730-1810م)

بدیهی است که این بیان نفخه ی ثانیه است که با آن، عالم بار دیگر زنده میشود، و مراد از مکان قریب، آن است که در آن موقع صدای فرشته به همه ی مردم دور و نزدیک یکسان می رسد، که گویی از نزدیک صدا می کند.

حضرت عکرمه (رض) فرموده است این صدا چنان شنیده می شود که کسی در گوش دیگری صدا کند، و بعضی فرموده اند که مراد از مکان قریب صخره ی بیت المقدس است؛ زیرا آن در وسط زمین است ومسافت آن از هر طرف یکسان است. (قرطبی)

ابو سعود فرموده است: متضمن هراس‌انگیزی خبر است. و نداء دهنده عبارت است از اِسرافیل علیه السّلام که می‌گوید:

ای استخوان‌های پوسیده!
و ای اعضای متلاشی گشته!
و ای گوش‌های پاره شده و موهای پراکنده گشته!
خدا به شما فرمان مي دهد که برای رسیدگی و قضاوت گرد هم آیید. (ابو سعود ۹۶/۵.)

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴿۴۲﴾

روزی که همگان صیحه رستاخیزرا به حق مي‌شنوند، آن روز روز بیرون آمدن (از قبرها است.(42)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: صیحه آسمانی (صور اسرافیل) در آستانه قیامت، امری قطعی و بجاست (نه تشریفاتی).

عرب ها در ادبیات خویش میگویند: «نَشَرَ المَيِّتُ نُشُوراً» یعنی: پس از مرگ زنده شد. «أنشَرَهُ اللهُ» یعنی: الله او را زنده گردانید.

پروردگار باعظمت ما، صحنه‌ی شگفت‌انگیز زنده شدن مردگان را، این‌گونه برای بندگان خویش به تصویر میکشد: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴿49﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴿50﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴿51﴾ (سورة يس: 49-51). (جز یک بانگ تند را انتظار نمی‌کشند که ایشان را در حالی فرا می‌گیرد که با یکدیگر ستیزه و جدال می‌کنند.(50) پس نه وصیتی می‌توانند و نه به‌سوی خانواده شان باز می‌گردند.(51) و در صور دمیده میشود و ناگهان همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند.)

در حدیث آمده است که پیش از صور دوم، بارانی از آسمان می‌بارد و اجساد بندگان بر اثر آن، مانند گیاه رشد می کنند و زنده می‌گردند.

در صحیح مسلم، از عبدالله بن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ثُمَّ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَلَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا أَصْغَى لِيتًا وَرَفَعَ لِيتًا قَالَ وَأَوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إِبِلِهِ قَالَ فَيَصْعَقُ وَيَصْعَقُ النَّاسُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللهُ أَوْ قَالَ يُنْزِلُ اللهُ مَطَرًا كَأَنَّهُ الطَّلُّ أَوْ الظِّلُّ نُعْمَانُ الشَّاكُّ فَتَنْبُتُ مِنْهُ أَجْسَادُ النَّاسِ ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ». «سپس در صور دمیده می شود. هر کس آن را بشنود، گردنش را بالا و پایین می برد، اولین شخصی که آن را میشنود، مردی است که مشغول تعمیر حوض شترش میباشد. او بیهوش میشود و سپس مردم بیهوش میشوند. سپس الله بارانی، مانند رطوبت یا سایه، را میفرستد، اجساد انسان‌ها در اثر آن رشد میکنند و بار دوم در صور دمیده میشود. آن‌ها با شنیدن صدای آن، از قبرها بلند شده و نگاه میکنند». (مسلم، کتاب الفتن (2259/4) شماره (2940)

روییدن اجساد از خاک پس از باران، مانند روییدن گیاهان است. این‌جاست که الله متعال، در جای از کلام پاکش، بعث و نشر را به زنده کردن زمین و رویانیدن گیاهان دردنیا تشبیه میفرماید:«وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَقَلَّتۡ سَحَابٗا ثِقَالٗا سُقۡنَٰهُ لِبَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَنزَلۡنَا بِهِ ٱلۡمَآءَ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ» (سورة الأعراف: 57).

(و او (الله) همان ذاتی است که بادها را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود (پیش از باران) میفرستد، تا آن که چون ابر گران را بردارد، (پس) آن را به‌سوی زمین مرده (خشک

روان میکنیم، باز (به وسیلهٔ آن) آب را میبارانیم، باز از آن از هر قسم میوه بیرون می‌کنیم، این گونه مرده‌ها را (زنده نموده) بیرون می‌کنیم. (این قیاس برای این است) تا شما پند گیرید.)

«وَٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابا فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَد مَّيِّت فَأَحۡيَيۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ» (سورهٔ فاطر: 9) (الله کسی است که بادها را روان می‌دارد و بادها ابرها را برمی‌انگیزند و ما ابرها را به سوی سرزمین‌های مرده می‌رانیم و آن سرزمین‌های مرده را زنده می‌گردانیم. زنده کردن مردگان این چنین است).در آیات یادشده، به دو جمله‌ی ذیل توجه نمایید: «كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ» و«كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ». این دوجمله، بیان‌گر تشابه میان برگرداندن اجسام و رویاندن از خاک، پس از نازل شدن باران و پیش از صور دوم، و میان رویاندن گیاهان پس از باران می باشد. برای ما روشن است که گیاهان از دانه‌های بسیار کوچکی به وجود می‌آیند و این دانه ها، درحالی که خاموش و آرام هستند، در زمین پنهان می گردند. وقتی باران می بارد، زندگی در آن ها جریان می یابد و در زمین ریشه می دوانند و تنه‌ی آن ها به سوی آسمان بلند می شود؛ آن‌گاه به صورت گیاهانی سبز و شاداب و کامل در می آیند.

زنده شدن انسان هم از این قاعده جدا نیست؛ وقتی که باران یادشده در حدیث، بر زمین می بارد و عجب الذنب (استخوان کوچکی در پایین ستون فقرات.)، از آن باران سیراب می‌شود، مانند گیاه شروع به رشد می‌کند، و در پایان، انسانی کامل سر از زمین بیرون می‌آورد.

در بخاری و مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ ثُمَّ يُنْزِلُ الله مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ البَقْلُ، لَيْسَ مِنَ الانسان شَيْءٌ إِلاَّ يَبْلَى، إِلاَّ عَظْمًا وَاحِدًا، وَهُوَ عَجْبُ الذَّنَبِ، وَمِنْهُ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «میان دمیدن نخست و دوم، چهل فاصله است. پس از دمیدن نخست، بارانی از آسمان نازل می‌گردد و اجساد مردگان را مانند گیاهان می رویاند، در حالی که هیچ بخشی از بخش‌های بدن انسان نیست که ریزه ریزه نشده باشد، مگر استخوان پایین ستون فقرات به نام عجب الذنب، زندگی دو باره، از آن بخش کوچک آغاز می‌گردد». در روایت امام مسلم آمده است: «إِنَّ فِي الْانسان عَظْمًا لَا تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ أَبَدًا فِيهِ يُرَكَّبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا أَيُّ عَظْمٍ هُوَ يَا رَسُولَ الله قَالَ عَجْبُ الذَّنَبِ». «در انسان استخوانی وجود دارد، که زمین هرگز آن را نمی‌خورد. در روز رستاخیز، جسد انسان از همان استخوان شکل می‌گیرد. اصحاب ش پرسیدند: کدام بخش است که نابود نمی شود؟ فرمود: عجب الذنب».

در موطا، سنن ابی داؤد و نسائي، آمده است: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ الْأَرْضُ إِلَّا عَجْبَ الذَّنَبِ مِنْهُ خُلِقَ وَفِيهِ يُرَكَّبُ». (زمین، تمام بدن انسان را می‌خورد، مگر بخش کوچکی به نام عجب الذنب، که انسان ازآن آفریده شده است و زندگی دوباره از آن شکل می گیرد.) (جامع الاصول (421/12) شماره (7942).

در روایات صحیحی آمده است که:که اجساد پیامبران مانند اجساد انسان‌های دیگر، نمی‌پوسند و از بین نمی‌روند. در حدیثی که امام ابو داود و ابن خذیفه، آن را روایت کرده‌اند، آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ الله حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ». (الله متعال بر زمین حرام کرده است که اجساد پیامبران را بپوساند.) (فتح الباری(488) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الکبری) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر).

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴿۴۳﴾

همانا این ما هستیم که زنده می‌کنیم و می میرانیم و بازگشت (همه) به‌سوی ماست.(۴۳)

تفسیر :

فحوی این آیۀ مبارکه با تمام صراحت میرساند که: در مورد وقوع قیامت نباید جز ترین شک و شکاکیت را بخود راه دهیم. وقوع آن حتمی است چه ما وقوع آنرا قبول کنیم ویا هم نکنیم.

دومین نقطه را که میتوانیم از فحوی آیه مبارکه بدست اریم: همانا مرگ وزندگی با دست الله تعالی است، ما برای اماده ساختن شما برای حشر وبرای خروج شما از قبرها، زمین را می‌شکافیم. «تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً» (ق:44) و(انسان‌های پراگنده را جمع می‌کنیم.) «ذٰلِكَ حَشْرٌ» این کار هیچ سختی ندارد.

زنده شدن، آفرینش تازه‌ای است :

پروردگار با عظمت میفرماید: مرگ و حیات شما به دست ماست. الله تعالی همان انسان‌های مرده را زنده می‌کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت های فراوان، نابود نمی شود. الله تعالی میفرماید: «وَيَأۡتِيهِ ٱلۡمَوۡتُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٖ (سورۀ إبراهیم: 17).(مرگ از هر سو بدو روی می‌آورد و حال آن‌که نمی میرد).

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می‌کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی‌اود، من فرستاده‌ی رسول الله ﷺ هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید. پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این بازگشت، ماندگاراست وکسی کوچ نمی‌کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم هایی که نمی میرند. (سلسلة الاحادیث الصحیحه (231/4) شماره (1668).

از دیگر تفاوت‌ها، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن.

یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز میفرماید: هر دو زندگی، از یک جنس میباشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می نامند؛ چرا که هرچیزی به مبدأ و اساس خود بر میگردد.

بنابر این، کلمه «إعادة» به معنای مبدأ و معاد است. (مجموع الفتاوی (253/17) (سیمای روز رستاخیز (القیامة الکبری) مؤلف: دکتر عمر سلیمان اشقر، تاریخ نشر: (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری).

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴿۴۴﴾

روزی که زمین به سرعت از [اجساد] آنان جدا و شکافته می شود این حشری است که بر ما آسان خواهد بود. (۴۴)

تفسیر :

یعنی روزی که قبرهای مردگان شکافته می شود، همه از قبرهای خویش برای حساب بیرون می شوند وبا عجله شتابان به میدان محشر جمع می آیند. این جمع آوری و حساب بر الله سبحان وتعالی کار آسان و ساده یی است؛ چون قدرتش کامل است.

حشر بندگان :

حشر به معنی زنده کردن مردگان در قیامت است، و در لسان العرب درباره حشر می نویسد: «و الحشر جمع الناس یوم القیمة» حشر به معنای جمع کردن مردم در روز

قیامت است. این لغت بار ها در قرآن تکرار یافته، و در بسیاری موارد به معنای برانگیختن، زنده کردن آمده وهکذا یکی از نام های قیامت «یوم الحشر» نیز می باشد.
مطابق روایتی که در احادیث تذکر رفته است که حشر انسان‌ها، به صورت پابرهنه، لخت و ختنه نشده محشور میشوند. در صحیح مسلم و صحیح بخاری، از حضرت ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ: (كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلق نُّعِيدُهُۥ وَعدًا عَلَينَآ إِنَّا كُنَّا فَعِلِينَ) (الأنبياء: 104). شما پابرهنه، لوچ و ختنه نشده برانگیخته می‌شوید. سپس این آیه را برای یاران تلاوت فرمود: «همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهده‌ی ما، که ما آن را انجام می دهیم».
وقتی حضرت بی بی عایشه (رض)، از رسول الله ﷺ شنید که انسان‌ها در روز قیامت برهنه حشر خواهند شد، عرض کرد: ای پیامبر ﷺ ! زنان و مردان همه به سوی همدیگر نگاه خواهند کرد؟ رسول الله ﷺ فرمودند: ای عایشه، صحنه آنروز خطرناکتر از آن است که مردم به سوی همدیگر ببینند. (مشكاة المصابيح (57/3)
البته در برخی روایات آمده است، که انسان در همان لباسی که هنگام مردن به تن داشته است، محشور میشود.
ابو داود، ابن‌حبان و حاکم، از ابو سعید خدری (رض) نقل کرده‌اند، که وی در هنگام مرگ، از اطرافیان خواست تا لباس تازه‌ای برای او بیاورند، سپس آنرا پوشید و فرمود: از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُبْعَثُ فِي ثِيَابِهِ الَّتِي يَمُوتُ فِيهَا» (سلسله احادیث صحیحه (4/ 234) شماره (1671) «بی تردید، مرده درهمان لباسی که در آن میمیرد، محشور میشود»
حاکم می‌گوید: این حدیث، بنا به شرایط امام بخاری و امام مسلم، صحیح است. ذهبی و آلبانی نیز، همین نظر را دارند.
امام بیهقی، درسه مورد میان این حدیث وحدیث پیشین، توافق ایجاد نموده است:
1- لباسی که هنگام مرگ به تن داشته‌اند، پس از بلند شدن از قبر پاره می‌شود؛ در نتیجه، برهنه محشور می‌شوند، اما پس از حشر، لباس بهشتی بر تن می‌کنند.
2- زمانی که پیامبران و پس از آن ها صدیقین و به دنبال آنان، بنا به مراتب، انسان‌های دیگر لباس می‌پوشند، جنس لباس هر کدام از همان لباسی است که هنگام مرگ به تن داشته است؛ ولی هنگام ورود به بهشت برین، لباس بهشتی به تن می‌کنند.
3- منظور از لباس در حدیث بعدی، اعمال می باشد. یعنی هر انسان در حال انجام کاری حشر می شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است. الله میفرماید: «وَلِبَاسُ ٱلتَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيرٌ» [الأعراف: 26]. «لباس تقوا، بهترین لباس است» ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ٤﴾ [المدثر: 4]. «و جامه‌ی خویش را پاکیزه دار».
امام بیهقی، برای توجیه مورد سوم، به حدیثی از اعمش، استدلال می‌کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «**يُبْعَثُ كُلُّ عَبْدٍ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ**» «هر انسان، در حال انجام عملی برانگبخته می شود، که هنگام مردن، مشغول انجام آن بوده است». (النهاية ابن كثير (288/1)
از حدیث جابر، در صحیح مسلم، نمی‌توان برداشت کرد که انسان در همان لباسی حشر می‌شود، که در آن وفات کرده است؛ چون مفهوم حدیث، بنا به دلایل دیگر این است که انسان اگر هنگام مرگ، بر کفر یا ایمان، شک یا یقین، جهان را بدرود گفته باشد، در روز

رستاخیز هم، به همان حالت زنده می‌شود و به بارگاه الهی می شتابد. همان‌گونه که در حدیث دیگری آمده است که انسان بر همان کرداری حشر می‌گردد، که هنگام مرگ آن را انجام میداده است. حدیث مسلم از عبدالله بن عمر(رض)، این مفهوم را تأیید مینماید؛ آنجا که میفرماید: از رسول الله ص شنیدم که فرمودند: «إِذَا أَرَادَ الله بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». «اگر الله بخواهد قومی را در دنیا مجازات کند، آن‌ها را نابود می‌سازد.سپس با همان حالت، آن‌ها را زنده می کند. (صحیح مسلم (2206/2) شماره (2879)

اگر کسی در حالت احرام بمیرد، روز رستاخیز، در حال لبیک گفتن حشر میشود. در بخاری و مسلم، از عبدالله بن عباس (رض) روایت شده است که: مردی در سفر حج با رسول الله ﷺ همراه بود، از روی شتر خود افتاد، گردنش شکست و مرد. رسول الله ص فرمودند: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ وَلَا تُحَنِّطُوهُ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا».

(با آب و سدر او را غسل دهید و در همان دو پارچه‌ی احرام، او را کفن کنید، به او عطر نزنید و سرش را نپوشانید؛ چون در روز رستاخیز، لبیک گویان محشور میشود.) (صحیح مسلم (23/4)، شماره (2948)، صحیح بخاری (425/1)، شماره (1207)

در روز رستاخیز، شهید در حالی حشر می شود، که از زخمش خون می ریزد، خونی سرخ رنگ، که از آن بوی عطر بر می خیزد.

با توجه به گفتارهای یادشده، تلقین لااله‌الاالله در حالت مردن، مستحب است؛ تاشخص درحالت توحید بمیرد و روز رستاخیز در حالت توحید محشور شود.

پوشش بندگان در رستاخیز :

طوریکه قبلاً گفتیم، که انسان پابرهنه، لخت و ختنه نشده محشور می‌شود، سپس لباس بر تن می‌کند. به نیکان و صالحان، لباس کرامت و به نگون بختان، لباس قیر و خارش‌آور می پوشند.

نخستین کسی از انسان‌ها، که لباس پوشانده می‌شود، ابراهیم خلیل الله خواهد بود. در صحیح بخاری، از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ». «نخستین کسی که روز رستاخیز لباس بر او پوشانده می‌شود، ابراهیم علیه السلام است.» (بخاری، کتاب الرقاق. فتح الباری(377/11)

دانشمندان، دلیل پیشی گرفتن ابراهیم(ع) در این کار، را چنین بیان کرده‌اند: چون ابراهیم علیه السلام از همه‌ای انسان‌ها بیشتر از الله هراس داشت، برای اطمینان قلب او، پیش از دیگران لباس به تن می‌کند.

همچنین گفته‌اند: چون در حدیث آمده است، که ابراهیم خلیل الله، نخستین کسی است که برای پوشاندن بهتر شرمگاه در هنگام نماز و برخورد نکردن آن با جای نماز، از شلوار استفاده کرد، الله متعال، در روز رستاخیز به عنوان پاداش، او را پیش از دیگران لباس می پوشاند. هم چنین گفته‌اند: هنگامی که ابراهیم خلیل الله را در آتش انداختند، او را برهنه کردند و الله متعال به عنوان پاداش، در روز رستاخیز او را پیش از دیگران لباس میپوشاند. (التذکرة قرطبی: 209.).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴿۴۵﴾

ما به آنچه میگویند داناتریم و تو مأمور به اجبار مردم (به ایمان آوردن) نیستی. پس هر کس را که از وعده عذاب من می‌ترسد، به وسیلهٔ قرآن پند ده.(۴۵)

تفسیر :

« نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ» ما به آن چه آنان به تو می گویند و تو را غمگین واندوهگین می سازد از تو آگاهتریم. پس وقتی ما آن را بهتر می دانیم تو می دانی که چگونه مورد توجّه ما هستی و چگونه کارهایت را آسان می گردانیم و تو را در برابر دشمنانت یاری می دهیم. پس بایددلت شاد و خاطرت جمع باشد، و بدان که ما از خودت نسبت به تو مهربانتر هستیم. پس چیزی برایت باقی نمی ماند جز این که منتظر وعده خداوند باشی و از پیامبران اولوالعزم سرمشق برداری ، کنی.»

« وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ» و تو بر آنان مسلطّ نیستی. یعنی تو بر آنان مسلط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی »پس هرکه را از وعده عذاب من» برای نافرمانان «می ترسد به قرآن پند ده» ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرز دادن به آن‌ها هیچ سود و فایده ندارد.

« إِنَّما أَنتَ مُنذِرُ وَلِكُلِّ قَومٍ هَادٍ» بلکه تو فقط بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایتگری هست. بنابراین فرمود:«فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» باید گفت که: پندپذیر کسی است که از قیامت خوف داشته باشد، پس هر کس از وعید و تهدید من می ترسد، او را با این قرآن نصیحت کن و اندرز بده.

حقایق دین در نهاد انسان نهفته است، تنها يادآوري لازم است. وقابل یاد آوری است،کسی که قیامت را نمی‌پذیرد، به یاد داشته باشید که واعظ بهترین تبلیغ‌ها از بهترین مبلّغان به حال او سودی وفایده ای را نمی رساند.

خوانندۀ محترم !

برای اینکه آغاز و انتهای سوره با هم هماهنگ باشند، سوره را با یادآور شدن به وسیله‌ای
قرآن خاتمه داده است همان طور که آن را با قسم به قرآن شروع کرده بود.

شأن نزول آیۀ 45:

- ابن جریر از طریق عمرو بن قیس ملائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای گفتند: ای رسول الله، کاش ما را می ترساندی، پس «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ» نازل شد. (طبری 32005).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ الذاریات

جزء 26-27

سورۀ ذاریات در مکه نازل شده است، دارای شصت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

«الذَّارِيَاتِ»: جمع ذَارِيَة، بادهای ایکه ابرها را به حرکت در میآورند. نام این سوره «ذاریات» واین نام از اولین آیۀ این سوره گرفته شده است: **«وَ الذَّارِيَاتِ ذَرْواً»** طوریکه یادآور شدیم، به معنای بادهای تندی اند که أشیا را پراگنده میکند. البته سوگند الله متعال به باد، دلیل اهمیت آن میباشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم این سوره پس از سوره ی احقاف نازل شده،تعداد آیات این سوره به شصت آیه، وتعداد کلمات آن به سیصدوشصت کلمه و تعداد حروف آن به هزارودوصدو هشتادو هفت حرف میرسد.

علت اختلاف نظر چیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشأن تحقیقات گرانبهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند. دلایل این تفاوت نظر عبارتند از:

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سورۀ توبه) «بسم الله الرّحمن الرّحيم» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بسم الله» را در ابتدای سورۀ حمد یک آیۀ مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف درتعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.

- برخی از علماء احیاناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قُرّاء،«مالِکِ یومِ الدین» را «مَلِکِ يَومِ الدین» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.

- نوع خطّی که قرآن عظیم الشأن با آن نوشته میشود، متفاوت است که این تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان در تعداد حروف و کلمات میشود و است.

- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها ویا نوع خطّی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائكه»، «ملـئكه»، «شيطان» و «شيطـن»

- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه میشمارند.

قابل دقت است که داشتن همچو دقت ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می آید، که توجه اساسی در معانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی قرآن عظیم الشأن اهتمام بعمل آید.

ما مسلمانان اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه میداریم (آیه 9 سورل حجر)

ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید در کامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

ارتباط سورۀ ذاریات با سورۀ قبلی:

قبل از همه باید گفت که: بعد ازسورۀ صافات، سورۀ ذاریات دومین سوره‌ای است که با قسم های مکرر خداوند متعال آغاز میشود.

همچنان پس از آنکه خداوند متعال سورۀ ق را با وعده های عذاب الهی ختم کرد، این که سورۀ ذاریات را با تحقّق یافتن وعده های عذاب شروع کرده است.

- سوره ی ق به اجمال از هلاکت و نابودی ملتهای دروغ پرداز بحث نموده و این سوره، هم در تبیین آن از ابراهیم، لوط، موسی، هود، صالح و نوح علیهم السلام بحث بعمل آورده است .

زمان نزول:

تأریخ و زمان نزول این سوره بعد از سورۀ اسراء و قبل ازهجرت پیامبرصلی الله علیه وسلم به مدینۀ منوره است. قابل تذکراست که این سوره بعد از سورۀ احقاف نازل شده است.

محتوای و موضوعات مندرج در این سوره:

در این سوره موضوعات متعلق به آخرت، قیامت، زنده شدن مردگان، حساب و کتاب، ثواب وعقاب مطرح گردیده است.

از جمله آغاز و پایان این سوره با معاد (روز بازگشت و واپس زنده شدن) است و مباحثی دربارە‌ی توحید و نشانه‌های خداوند متعال در هستی، داستان فرشتگانی که مهمان حضرت ابراهیم علیه السلام شدند و به او بشارت فرزند را دادند، اخطاربه قلع و قمع قوم لوط و اشاره‌ای به داستان برخی پیامبران، همچون موسی و نوح (علیهم صلوات) و قوم عاد و ثمود، بیشترین آیات این سوره را در بر میگیرد.

قرآن پاک با بیان تأریخ أنبیای گذشته و سختی ها و مشکلات آنان در راه هدایت مردم، پیامبر اسلام ﷴ صلی الله علیه و وسلم را به صبر و استقامت دعوت می‌کند.

عمده ترین هدف آموزشی سورۀ ذاریات:

عمده ترین و مهمترین مباحث و هدف تعلیمی این سوره عبارت اند از:

- مبحث توحید.
- یاد آوری موضوعات متعلق به حوادث روز قیامت.
- دل‌داری وتسلی به رسول الله ﷺ با ذکر سرگذشت پیامبران پیشین و اقوام آنان.

ترجمه و تفسیر سورۀ ذاریات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا﴿١﴾
قسم به بادهایی که (هر چیز را) با شدت پراگنده می‌کنند. (١)

تشریح لغات واصطلاحات :
الذاریات: بادهایی که ذره می افشانند و ابرها را به حرکت در می آورند و تخم های نباتات و غیره را به هر طرف می پراکنند.ذروا: پاکندن ، پخش ومنتشرکردن. ذرو و ذروه: جای بلند، بلندترین قسمت هر چیز. [کهف/۴۵، تذروه الریاح].

تفسیر :
درحدیثی موقوف از حضرت عمر (رض) وحضرت علی کرم الله وجهه چنین روایت شده است که: مراد از «ذاریات» باد های است که همراه با آنها غبار بر می خیزد، و معنای لفظی «حاملات وقرا» بار بردار است، و مراد از آن ابرهای اند،که بر دارنده ی بار آب هستند، و مراد از «جاریات یسرا» کشتی های اند که بر روی آب به آسانی حرکت میکنند، و مراد از «مقسمات أمرا» فرشتگانی هستند که از طرف خداوند متعال در میان عموم خلایق رزق، آب، باران و اقسام مختلف راحتی ومشقت را طبق تقدیر الهی توزیع مینمایند.

خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (1 آلی 14) موضوعات : قسم خوردن الهی در اثبات زنده شدن و روز معاد ، مورد بحث قرار کرفته است .

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا﴿٢﴾
قسم به آن ابرها که بار سنگینی (از باران را) با خود حمل می کنند،(٢)

تشریح لغات واصطلاحات :
«الْحَامِلاتِ»: جمع حَامِلَة، ابرهای که آبستن به آب و بردارندگان آن هستند.«وِقْراً»: بارسنگین. هدف ازآن ابرهای سنگین و متراکم است (ملاحظه شود: سورۀ اعراف)

تفسیر :
پروردگار با عظمت ما در آیات مختلفی ازقرآن عظیم الشأن البته با عبارت مختلفی به باد ها قسم یاد نموده است از جمله: (باد های آرام، باد رحمت، تندبادها، بادهای پراگنده کننده، بادهای حمل کننده ابر باران زا، بادهای تقسیم کننده ابرها).

فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا﴿٣﴾
قسم به کشتی هایی که به آسانی حرکت می کنند(٣)
«فَالْجَارِيَاتِ» جمع جاریة، کشتی ها ، سبک باران، سبک بالان ، سبک سیران، روان سیران، آسان روانان.هدف از آن ابرهای اند که در عین سنگین باری و ضخامت، بسیار به نرمی وسهولت به آنجای روان میشوند که خداوند متعال میخواهد تا برآن ببارند.« يُسْرًا»: آسان و روان و سبک.

فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا﴿٤﴾
و قسم به فرشتگانی که کارها را (به امر الله) تقسیم می‌کنند. (۴)
«المقسمات»: جمع مقسه، تقسیم کنندگان، فرشتگانی که هر یک مسؤول کاری اند.

تفسیر :

برخی از مفسران بدین باور اند که هدف از همه این تعابیر، یعنی: «ذارایات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» بادها اند، زیرا بادها به تمام این اوصاف موصوف می شوند. یعنی: هم خاکها را می پراگنند، هم ابرها را بر می دارند، هم در هوا به سهولت جاری میشوند و هم باران‌ها را تقسیم می‌کنند.
به قولی دیگر: یعنی هر فرشته به کاری مخصوص مأمور است؛ بطور مثال جبرئیل مأمور وحی به پیامبران است، میکائیل مأمور رزق و رحمت است، اسرافیل مأمور صور(توله روز قیامت) وعزرائیل مأمور گرفتن ارواح (حاشیه‌ی جمل ۲۰۱/۴).
همچنان مفسران می نویسند که: الله تعالی به این أشیاء قسم یاد کرده است؛ چون دارای شرف اند و بر صنعت عجیب و قدرت خداوند متعال دلالت دارند.
بعد از آن جواب قسم را اینچنین آورده است:

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴿۵﴾

بی‌گمان آنچه که وعده داده می شوید راست است.(۵)

تشریح لغات واصطللاحات :

« تُوعَدُونَ»: وعده داده می شوند.
پاداش ومکافات بدی و حشر و نشری که وعده‌ی آنها را به شما میدهند، امری است محقق و دروغی در آن نیست.

تفسیر :

مسلّماً ای مردم! اموری چون زنده شدن بعد از مرگ و حساب اعمال که الله سبحان وتعالی برای شما وعده کرده خواهی نخواهی واقع شدنی است و در وقوع آن شک و شبهه یی وجود ندارد، راست و قطعی است .

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴿۶﴾

و حتماً روز جزا (قیامت) واقع شدنی است. (۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

« الدِّينَ»: روز جزا و مکافات [فاتحه/۴]، [حجر/۳۵]، [شعراء/۸۲]. «واقع»: روی دادنی، واقع شدنی، آمدنی، واقعیت.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴿۷﴾

قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است. (۷)
«الْحُبُكِ» جمع حبیکة، راهها، مسیر ستارگان.

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: یعنی دارای ساختار نیکو و هموار است. (تفسیر خازن ۲۰۰/۴.)

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴿۸﴾

همانا شما در سخنان گوناگون سرگردان هستید. (۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

« قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ »: نظریات و سخنان گوناگون، گفتار رنگارنگ.

تفسیر :

یعنی ای گروه کفار! شما در مورد محمد ﷺ نظر و گفتاری آشفته دارید، بعضی از شما میگویند: محمد ساحر است. و بعضی شما میگویند: شاعر است. و بعضی میگویند: دیوانه

است، و دیگر اقوال متفاوت و مختلف که بر زبان مي رانيد.(صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابونی).

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴿٩﴾

کساني از ايمان به آن (روز جزا) منحرف ميشوند که از قبول حق سر باز ميزنند.(٩)

تفسیر
:

«يُؤْفَكُ» از «افك» به معنای منصرف ساختن و به انحراف کشاندن است. لذا به دروغ که انحراف از حقیقت و مایه‌ی انحراف است، «افك» گویند.

قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴿١٠﴾

مرگ بر دروغ پردازان (که بدون دلیل وبرهان و به ناحق درباره قرآن و حقایقش وروز سخن می گویند.) (١٠)

تفسیر :

«خراص» از «خرص» گرفته شده است که: به کلامی گفته میشود که هیچ پایه واساس علمی نداشته باشد و برحدس وگمان، و به اصطلاح تخمین، بنا شده باشد. از فحوى جمله «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ» آیۀ متبرکه میتوان این اصل را بدست آورد؛ که سخن بی‌دلیل و بی اساس و به اصطلاح تکیه بر حدس و گمان ها، موجب لعنت الهی می گردد. تکیه‌گاه انسان باید همیشه برعلم و دانش استوار باشد، نه حدس و گمان. قرآن عظیم الشأن در(آیۀ 12 سورۀ حجرات) با چه زیبای میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها اجتناب کنید، چون بعضی از گمان ها گناه میباشد.)

توجه باید کرد: در دین مقدس اسلام اصطلاح بن‌بست وجود ندارد، فقط با توبه کردن می‌توان گناه گذشته را جبران نمایم.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ﴿١١﴾

آنان که در ضلالت و غفلت غرقند. (١١)

تفسیر :

«غَمْرَةٍ» به آب گفته می شود که عمق ان نا معلوم باشد، هدف این کلمه در آیه متبرکه اشاره به همانا جهالت و نادانی عمیقی است که برخی از انسان ها را فراگیرد.«غَمْرَةٍ» گرداب و ورطه. هداف از آن گرداب و ورطه غفلت و بی خبری و نادانی است.

«سَاهُونَ»: جمع ساهی، غافل. دچار اشتباه. مراد غافل از أدلّه و براهين يقينی و قطعی است.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ﴿١٢﴾

و پیوسته سؤ ال می کنند که روز جزاکی خواهد بود؟ (١٢)

تفسیر
:

«أَيَّانَ»: کی؟ چه وقت؟ پرسش کفار هم جنبه اِستهزاء دارد و هم جنبه بعید به نظر رسیدن وقوع قیامت.

مفهوم ایمان به روز آخرت:

ایمان به روز قیامت شامل تمامی اخباری که در بارۀ این روز بیان شده و امور مربوط به آن است؛ مانند ایمان به نشانه های قیامت و علاماتی که پیش از آن روز به وقوع می پیوندد، مرگ و آنچه پس از آن واقع میشود؛ همچون فتنۀ قبر، عذاب یا نعمت های آن و نیز ایمان به دمیده شدن در صور،

بیرون‌آمدن مردم از قبرها، عذاب یا پاداش، حساب، وحشت و ترس موقعیّت قیامت، جزئیّات محشر، انتشار و گشوده شدن نامه‌های اعمال، نهادن ترازوی اعمال، صراط، پُل، حوض، شفاعت و... و همچنین ایمان به بهشت و نعمت هایش که برترین نعمت آن، نگاه به چهرهٔ الله سبحان وتعالی است، و نیز باور به آتش و عذاب‌هایش که بدترین عذاب دوزخ، محروم شدن از دیدار و رؤیت پروردگاراست.
(أعلام السّنّة المنشورة، حافظ حکمی، صفحه 65)

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴿١٣﴾

همان روزی است که آنان را در آتش بسوزانند و معذّب کنند. (١٣)

تشریح لغات واصطلاحات :

«يُفْتَنُونَ» ذوب و گداخته می شوند. عذاب می گردند. مراد تعذیب ایشان با دوزخ است.

تفسیر :

یعنی روز حساب روزی است که کافران در آتش دوزخ به عذاب سختی گرفتار می شوند و در آن می سوزند.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

بچشید عذاب تان را، این همان عذابی است که در بارهٔ آن عجله داشتید. (١۴)

تفسیر :

«فِتْنَتَكُمْ»: « فتنه» در اصل به معنای گداختن طلا و نقره در آتش برای جداسازی خالص از ناخالصی‌های آن است و در اینجا به معنای شدّت عذاب کفّار است.
منکران، به انبیا می‌گفتند: «فَأْتِنا بِما تَعِدُنا»(اعراف، 70 و هود، 32.).آن عذابی که خبر می‌دادی برای ما بیاور.در اینجا قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: این همان عذابی است که آن را با عجله درخواست می‌کردید.

مؤ جزی درباره هویت دوزخیان منحرف :

دوزخیان منحرف در همه حالات مصروف تناقض گویی هستند ، «لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» از حقّ روی می‌گردانند، «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» در سهو و اشتباه غرق می‌شوند، «فِي غَمْرَةٍ ساهُونَ» نظام فکری خود را بر حدسیّات استوار می‌سازند، «الْخَرَّاصُونَ» پندارهای بی‌اساس و سؤالات نابجا دارند و در تحقق وعده‌های الهی شتاب می‌ورزند. «يَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ»

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی بحثی در باره وضع بدکاران بداقبال و تکذیب کنندگان روز قیامت بعمل آمد ، اینک در آیات متبرکه (15 الی 30) از مؤمنان پرهیزگار و اوصاف و مکافات روز آخرتشان بحث بعمل می آورد .

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴿١٥﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و چشمه سارها خواهند بود. (١۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عُيُونٍ »: جمع عین، چشمه ساران، سرچشمه ها،

تفسیر :

واقعاً آنعده اشخاصیکه با انجام طاعات و پرهیز از معاصی پروردگارشان ترسیدند در باغهای دلپسند، درختستانهای بزرگ و چشمه های آب خوشگوار و جاری قرار دارند.

چگونه میتوان متقی شد:

ـ اولین قدم در مورد اینکه چگونه میتوان متقی شد ؛ همانا ایمان داشتن به غیب بدون اینکه آنرا دیده باشید، «ایمان داشتن به الله، ایمان به؛ فرشتگان ـ قیامت ـ بهشت و دوزخ».
ـ خواندن نماز بطور درست وبه موقع «بدون ریا و سستی».
ـ انفاق مال، زکات و صدقات «زکات سلامتی جسم(روزه) زکات مال و فراموش نکردن محتاجان گدایان وبینوایان».
ـ ایمان داشتن بر اینکه به محمد ﷺ وسایر پیامبران و کتاب های آسمانی قبل از آن «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... زبور، صحف، تورات و انجیل».
طوریکه این فهم عالی در (آیه 177 سورۀ بقره) چنین با دقت وزیبای فورمولبندی گردیده است:«لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ» (نیکی (تنها) این نیست که روی خود را به طرف مشرق و یا به طرف مغرب بگردانید، لیکن نیکوکار کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب‌های الله و پیغمبران ایمان آورد، ومال (خود) را (در راه الله) با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و مسافران و گداها، و در آزاد نمودن برده‌ها (یا قرض داران) دهد، و نماز را برپا کند و زکوت را بدهد، و وفا کنندگان به عهد خود چون عهد کنند، و صبر کنندگان در وقت تنگدستی و سختی و در وقت جهاد، این گروه کسانی اند که (در دعوای ایمان خود) راست گفتند و همین گروه پرهیزگارانند.)
و طوریکه در (آیۀ 134- 135 سورۀ آل عمران) میفرماید: «ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ، وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ». (آنان که مال هایشان را در حال ثروتمندی و تنگدستی (در راه الله) انفاق میکنند، و غضب خود را فرو می برند و از اشتباهات مردم میگذرند، و الله (اینچنین) خوبی کنندگان را دوست دارد. (135) وآنان که چون عملی زشت (و گناهی) را مرتکب شوند یا بر خویش ظلم کنند، (فوراً) الله را یاد میکنند پس برای (محو) گناهان خود (از الله) آمرزش میخواهند، و می‌دانند که چه کسی به جز الله می‌تواند گناهان مردم را بیامرزد؟ و به آنچه (از کردار بد) کرده‌اند اصرار (و مداومت) نمی ورزند، در حالیکه انجام بد آن را میدانند.).

آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ﴿۱۶﴾

آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می کنند؛ زیرا که آنان پیش از این همواره نیکوکار بودند. (۱۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ءَاخِذِينَ»: جمع آخذ، دریافت‌کنندگان و خوشنود شوندگان.

كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴿۱۷﴾

آنها اندکی از شب را می خوابیدند. (۱۷)

تفسیر :

«يَهْجَعُونَ» از «هجوع» مشتق است که به معنای خفتن در شب میآید، درصفت مؤمنین پرهیزگار چنین آمده است که شب را در عبادت خداوند متعال سپری میکنند، و کم میخوابند، وبیشتربیدار و اوقات خود را در عبادت و نماز و ذکر الهی میگذارنند.
حضرت ابن عباس (رض) در معنای «يَهْجَعُونَ» میفرماید که: «آنان کمتر شبی را تا صبح میخوابیدند بلکه اکثر شب ها و بیشترین اوقات آن ها را به نماز میگذرانیدند».
حضرت حسن بصری از احنف بن قیس نقل کرده است که او فرموده که من عملم را با عمل اهل جنت مقایسه کردم؛ دیدم که آنان قومی بس بالتر وممتاز از ما هستند، واعمال ما با آنها نمی رسد؛ زیرا آنان در شب کم میخوابند، و بیشتر عبادت میکنند، و باز اعمالم را با اعمال اهل دوزخ مقایسه کردم، مشاهده نمودم، که آنان مکذب خداوند و رسول و منکر قیامت هستند، (که خداوند متعال ما را از آن مصوٌن داشته است) لذا اعمال ما به هنگام موازنه نه به اعمال اهل جنت می رسند، ونه بحمد الله با اعمال اهل جهنم آمیزش دارند؛ پس معلوم می شود که پایه ی ما از جهت عمل در حدی است که قرآن مجید در آیهٔ 102 سورهای توبه فرموده است. «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴿102﴾ (و دیگرانیاند که به گناهان خود اعتراف نمودهاند (چون) عمل نیک را با عمل دیگر که بد است خلط نمودهاند، امید است که الله توبه آنها را بپذیرد، چون الله آمرزنده و مهربان است.)
پس بهترین ما کسی است که حد اقل در حد و پایهای این گروه باقی بماند، و عبد الرحمن بن زید بن اسلم فرموده است که شخصی از بنو تمیم به پدرم گفت: ای ابو اسامه! ما در خود آن صفاتی را نمی یابیم که خداوند برای متقیان بیان فرموده است. «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» زیرا ما وضعی داریم که «قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَانقوم» یعنی شب کم بیدار میشویم، و عبادت میکنیم او در جواب فرمود: «طوبی لمن رقد اذا نعس واتقی الله اذا استیقظ» خوشا به حال کسی که هرگاه خوابش بیاید بخوابد، و چون بیدار شود از خدا بترسد، وعملی خلاف شرع انجام ندهد. (ابن کثیر) خلاصه مطلب آن که مقبولیت تنها در شب بیداری منحصر نیست، پس کسی که در فشار خواب به اجبار می خوابد وبیشتر شب بیداری نیست ولی در بیداری از گناه و معصیت پر هیز می کند، شایسته تبریک می باشد.

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴿١٨﴾

وسحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت میکردند. (۱۸)

تشریح لغات واصطلاحات :

سحر: یک ششم حصه آخر شب است.

تفسیر :

نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، از جمله کار های همیشگی متقین بشمار میرود. و نباید فرامش کرد که استغفار در سحر، اوج عبادت است.
ابو سعود فرموده است: یعنی آنان با این که کم می خوابند و زیاد نماز میخوانند، در آخر شب به استغفار ادامه میدهند، طوریکه فکر میکردند که سر شب را در ارتکاب جرایم به سر برده اند. (ارشاد العقل السلیم ۵/ ۲۴۰) و این هم مدح دوم نیکوکاران است.
در حدیث شریفآمده است: «إن الله تعالي ينزل كل ليلة إلي السماء الدنيا، حتي يبقي ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من تائب فأتوب عليه؟ هل من مستغفر فأغفر له؟ هل من سائل فيعطي سؤاله؟ حتي يطلع الفجر». «خداوند متعال، در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود

می آید تا آن‌که چون یک سوم اخیر شب باقی میماند، میگوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش‌خواهی هست تا بر وی بیامرزم؟ آیا درخواست‌کننده‌ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند».

تهجد و قیام شب :

یکی دیگر از صفات عباد الرحمن خواندن نماز تجهد است، آنان در حال سجده و قیام پروردگارشان را عبادت میکنند و از عذابش ترسان و به پاداشش امیدوارند، خداوند میفرماید: «وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا﴿64﴾ [الفرقان: 64]. «وکسانی که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان میگذرانند».

همچنین حدیث در باره قیام شب و نماز تجهد در هفدهمین عمل گذشت.

عبدالله بن سلام از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ای مردم! سلام را پخش کنید و به نیازمندان غذا بدهید و صله‌ی ارحام بجای آورید و در حالی که بیشتر مردم در خواب هستند، نماز شب بخوانید، بسلامتی وارد جنت می شوید» (مسند احمد (331/17) و ترمذی (2485) و دارمی (405/1) وحاکم (129/4) و تصحیح آلبانی در صحیح الجامع (7865).

بهترين ذکر :

روزي پیامبر ﷺ از کنار جمعي از اصحاب رد می شد، به آن‌ها فرمود: (ما أجلسكم؟) یعنی: «برای چه منظوری نشسته‌اید؟» گفتند: نشسته‌ایم تا خداوند را ذکر نموده وبخاطر هدایت ما به دین اسلام و منت‌هایی که برما نهاده است او را سپاس بگوییم. رسول خدا ﷺ فرمود: (الله ما أجلسكم إلا ذلك؟) یعنی: «به خداوند قسم می خورید که جز آن برای چیزی دیگر ننشسته‌اید؟» گفتند: سوگند به خدا که جز آن برای چیز دیگری ننشسته‌ایم. پیامبر ﷺ فرمود: (أما إني لم أستحلفكم تهمة لكم، ولكنه أتاني جبريل فأخبرني أن الله-عز وجل- يباهي بكم الملائكة) یعني: «بدانید که من برای آن شما را قسم ندادم که به شما بدگمان بوده‌ام. بلکه جبرئیل نزد من آمد و مرا آگاه ساخت که خداوند عزوجل بخاطر شما بر ملائکه مباهات میکند.» [مسلم].

مجالس ذکر :

مجالس فضیلت و ارج بسیار داشته و دارای اجر فراوانی می باشند. خداوند سبحان به خاطر آن در نزد فرشتگانش فخر نموده و بر آن مجالس رحمت و آرامش نازل مینماید.

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «... وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله، يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إلا نزلت عليهم السكينة، وغشيتهم الرحمة وحفَّتهم الملائكة، وذكرهم الله فيمن عنده» [مسلم] یعنی: «گرد نمی آید گروهی در خانه ای از خانه‌های خدا، که کتاب خدا را تلاوت نموده، و یا هم به شکل درس تکرار کنند، مگر اینکه حالت اطمینان قلب به آن‌ها دست داده و رحمت شامل حالشان شده، وملائکه ایشان را احاطه میکنند، و خداوند آن‌ها را در نزد کسانی که نزد اویند یاد میکند.».

پایبندي به برترين ذکر :

برترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن کریم، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد الله) و

تكبير(الله أكبر) وتهليل (لا إله إلا الله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم) ميباشد. به این
ترتیب شایسته است که فرد مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند تداوم داشته باشد.
خوانندۀ محترم !
طوریکه یاد آور شدیم: بهترین ذکر، ذکر خداوند متعال است، ذکر خداوند متعال دارای اجر وثواب بسیار زیادی میباشد، طوریکه رسول الله ﷺ میفرماید: «أَلا أُنَبِّئُكُم بِخَيْرِ أَعْمَالِكُم، وأَزْكَاهَا عِند مليكِكم، وأَرْفعِها فی دَرجاتِكم، وخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ إِنْفَاق الذَّهَبِ والفضَّة، وخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عدُوَّكم، فَتَضربُوا أَعْنَاقَهُم، ويضرِبوا أَعْنَاقكُم؟» قالوا: بلَى، قال: «ذِكْر اللَّهِ تَعالی» (صحیح - روایت ترمذی) «آیا شما را از بهترین و پاکترین اعمالتان در نزد پادشاه تان خبر نسازم؟ اعمالی که از همه بیشتر سبب ازدیاد درجات شما گردیده و از خرج کردن طلا و نقره و از اینکه با دشمن تان روبرو شده گردنهای شان را بزنید و یا گردنهای شما را بزنند، بهتر است؟ گفتند: آری! فرمود: یاد خداوند تعالی». و بهترین ذکر، تلاوت قرآن کریم با تدبر است، مخصوصاً اگر در نماز خوانده شود.
بنابر این بهترین ذکر قرائت قرآن و در نماز میباشد و مخصوصاً در وقت سحر و در یک سوم اخیر شب، هنگام قیام اللیل که خداوند متعال آنرا از صفات متقین مینامد و آنها را تحسین میکند، و میفرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِی جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (الذاریات: 18-15) «متقیان در باغها و چشمه سارانند * آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است می‌گیرند * زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند * به این وصف بودند که اندکی از شب را می خوابیدند و در سحرگاه استغفار می کردند»
ولی نا گفته نماند که شتافتن به کمک و یاری مسلمانان و یا دنبال رزق و روزی خانوداده و عیال رفتن نیز نوعی عبادت است که نباید فراموش شود.

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴿١٩﴾

و در اموالشان حقی برای گدا و بینوا بود. (١٩)

تشریح لغات واصطلاحات :

«السَّآئِلِ»: گدا. فقیری که طلب صدقه و احسان می‌کند. **«الْمُحْرُومِ»:** بی‌چیز. مراد فقیری است که روی گدائی را ندارد و درخواست چیزی از مردم نمی‌کند.

تفسیر :

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که رساندن کمک ومساعدت که به سائل ومحروم بعمل میآید، این بدین معنا است که: ماحق خودشان را بجاء میآوریم، این بدین معنای است که: پروردگار باعظمت، در اموال مردم حقی برای آنان قرار داده است، پس بر آنان منّت نگذارید. از جانب دیگر از حکمت این آیه مبارکه معلوم میشود که: نباید منتظر ماند تا محرومان سؤال ودرخواست کمک ومایحتاج خویش را مطرح کنند و بعد ما اقدام کنیم، باید توجه داشته باشیم که؛ آبرو و حرمت اشخاص در این مورد حفظ شود.
در حدیثی از أنس بن مالک آمده است که رسول الله ﷺ میفرماید:

«مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا عُرْيَانًا وَآوَى مُسَافِرًا أَعَاذَهُ اللهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ القِيَامَةِ» «هر کس گرسنه‌ای را سیر کند و عریانی (فاقد لباسی) را لباس دهد و مسافری را مکان و جای بدهد، خداوند اورا از شداید روز قامت مصون و محفوظ نگاه خواهد داشت». (این روایت را بروسوی در روح البیان (1/ 295) بدون سند نقل کرده وهمچنین قرطبی (التذكرة بأحوال الموتى وأمور الآخرة صفحه: 596) از أبو هدبة إبراهيم بن هدبة روايت كرده میگوید: حدثنا أنس بن مالك قال: قال رسول الله: «مَنْ أَشْبَعَ جَائِعًا وَكَسَا عُرْيَانًا وَآوَى مُسَافِرًا أَعَاذَهُ اللهُ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ القِيَامَةِ» این حدیث موضوع و ساختگی است به علت این که راوی از انس بن مالک متهم به دروغ است. [مصحح]

صدقه از اعمال بسیار مهم است که صاحبش را از جهنم باز میدارد، و گناهان را نابود میکند و از ورود به میادین فحشا مانع میشود و به کارها و امور خیر نزدیک میگرداند.

حضرت عدی بن حاتم (رض) در حدیثی می فرماید که: رسول الله ﷺ فرمودند: از آتش جهنم اجتناب کنید، پس صورت خویش را برگرداند باز فرمود: از آتش جهنم دوری کنید، سپس تا سه بار روی خویش را برگرداند تا این که ما چنین پنداشتیم که به سوی آن می نگرد و آنگاه فرمود: از آتش اجتناب کنید، اگر چه با نصف یک دانه خرما باشد و اگر کسی آن را هم نیافت با گفتار پسندیده.) (صحیح بخاری: ک رقاق 11 / 417 از فتح، صحیح مسلم: ک زکوة 2 / 704.)

و در حدیث مفصل حضرت معاذ (رض) آمده که پیامبر ﷺ فرموده اند: «آیا تو را به راه‌های خیر راهنمایی نکنم؟ روزه سپر است و صدقه گناهان را از بین می برد، آنچنان که آب آتش را از بین می‌برد.»

همچنان ازحضرت حذیفه(رض) روایت است که حضرت پیامبر ﷺ فرمودند: گناه برخورد نادرست فرد با اعضای خانواده و همسایگانش ومصارف بی مورد مالی‌اش به وسیله نماز، روزه و صدقه جبران میشود. (صحیح بخاری: ک مواقیت الصلاة.)

سائل: فقیری است که چیزی را نمی‌یابد لذا خود را بر دیگران پیش‌افگنده و طالب یاری آنان میشود. محروم: کسی است که باوجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می ورزد تا بدانجاکه مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی کنند. به‌قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم صلی الله فرمودند: «مسکین کسی نیست که تو یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرمایی به او می دهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی یابد تا او را بی نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی برد تا به وی صدقه دهد».

امام قرطبی میفرماید: «قول قوی تر در تفسیر (حق) در این آیه این استکه مراد از آن فریضه زکات میباشد زیرا خداوندا در سوره (معارج) میفرماید: «وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ۝ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ» (المعارج: 24-25]. «و آنان که در اموال شان حقی است معلوم برای سائل و محروم». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد».

خوانندۀ محترم!

توجه باید بعمل آید تا در تادیه زکات، صدقات وسایر مساعدت ها مالی به فقر ازریا جلوگیری بعمل آید ودراین بابت احتیاط لازمی درپیش گرفته شود.

سفیان ثوری میفرماید: شنیده‌ام که یکی از بندگان خدا میخواهد در خفا کار نیکی انجام دهد، شیطان او را وسوسه می‌کند تا کارش را علنی گرداند، اما او بر شیطان مستولی میگردد، دوباره او را وسوسه میکند، و این تا بدانجا ادامه مییابد که در دل، دوست بدارد که برای انجام کارش مورد ستایش واقع شود، و بدین وسیله به زمره‌ی ریاکاران در می‌آید. پناه بر خدا از وسوسه‌ی شیطان.

شأن نزول آیهٔ 19:

1015- ابن جریر و ابن ابو حاتم از حسن بن محمد بن حنفیه (رح) روایت کرده اند: رسول الله ﷺ دسته‌ای از سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جنگ فرستاد، آن‌ها فاتح و پیروز شدند و غنایم فراوان به دست آوردند وعده‌ای بعد از فراغت آن‌ها از تقسیم غنیمت آمدند. پس آیهٔ «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» نازل گشت.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴿۲۰﴾

و در زمین مایه‌های عبرتی برای اهل یقین هست.(۲۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ءَايَاتٌ»: دلائل روشن. نشانه‌های آشکار. «لِلْمُوقِنِينَ»: برای اشخاصی که خواهان یقین هستند. کسانی که اهل یقین هستند.

تفسیر :

نشانه های قدرت و حکمت الهی در زمین، همراه با پیشرفت علم و کشف اسرار طبیعت، روز به روز آشکارتر می شود.

ابن کثیر فرموده است: یعنی در زمین دلایل دال بر عظمت و قدرت نمایان خالق مقرر است، دلایلی از قبیل انواع نباتات و حیوانات و جبال و دشت و دریاها و رودخانه‌ها، و اختلاف زبان و رنگ انسان و تفاوت عقل و خرد و درک انسان‌ها و سعادت و شقاوت، و ترکیبات بدیع خلق آنان، که همه بر قدرت و عظمت خدا دلالت دارند.(مختصر ۳۸۴/۳).

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴿۲۱﴾

و در وجود خود شما (نيز آياتي است) آيا نمي بينيد؟ (۲۱)

تفسیر :

طوریکه گفته شد در خلقت و در آفرینش انسان آیات وبراهینی است که عظمت و قدرت و صُنع با استحکام پروردگار را ثابت ساخته به یگانگی وی دلالت میکند؛ زیرا هر که در آفرینش اوتعالی بیندیشد از عجایب قدرتش شگفت‌زده میشوند و ایمانش فزونی می یابد.

«فِي أَنفُسِكُمْ»: همه جهاز های که در بدن انسان است، از جمله: قلب، جگر، گورده و دهها هزار کیلومتر رگهای بزرگ وکوچک، ده میلیون میلیارد سلول، حواسی همچون بینائی و شنوائی، لمسی وغیره... هریکی از اینها نشانه های از عظمت است.

«أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟»: مگر غافل شده‌اید و نمی بینید؟

ابن عباس میفرماید: منظور اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و طبایع و سمع و بصر و عقل و دیگر عجایبی است که در انسان به ودیعه نهاده شده است. (تفسیر خازن ۲۰۳/۴)

قتاده گفته است: هر کس در ساختار وترکیب وجودی خود بیندیشد در می یابد که فقط به جهت عبادت و پرستش خدا از این ساختار زیبا و انعطاف پذیری مفاصل برخوردار شده است.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴿۲۲﴾

و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است. (۲۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

« مَا تُوعَدُونَ » : آنچه به آن وعده داده می‌شوید و آنچه از آن بیم داده می‌شوید .

تفسیر :

رزق و روزی مردم و همچنان اموری مانند مکافات و جزا، خیر و شر، و منافع و زیانهایی که الله سبحان وتعالی برای بندگانش وعده کرده در آسمان است؛ به طوری که همه در لوح محفوظ نوشته و مقدر شده است.

نباید فراموش کرد که: سرچشمه‌ی رزق، در آسمان است.که از جمله میتوان از (باران، نور، باد، ابر و هوا و...) نام برد.

فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴿۲۳﴾

پس قسم به پروردگار آسمان و زمین که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می گویید. (۲۳)

تفسیر :

مفسران گفته‌اند: این بیان بر سبیل تمثیل آمده است؛ یعنی به طور یقین روزی شما در آسمان تقسیم شده است، پس باید در مورد آن به خود تردیدی راه ندهید. مانند اینکه یک نفر میگوید: این مطلب حق است، همچنان‌که وجود تو در این مکان امری است حقیقی و هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد. و همانطور که تو میبینی و میشنوی، آن هم محقق است. (البحر ۱۳۷/۸)

پس روزی مانند نطق و سخن گفتن است و در هیچ حالی انسان را ترک نمی‌کند. و در حدیث آمده است: «اگر انسان از روزی خود فرار کند، روزی او را مانند مرگ دنبال میکند». (تفسیر قرطبی ۴۳/۱۷.)

نطق و سخن گفتن نعمت الهی است !

قدرت نطق و سخن گفتن، از جمله؛ بخشش ها و انعام ها خاصی پروردگار به انسان است که خداوند برای حقیقی بودن سخن و وعده‌ی خود، به سخن گفتن بشر مثل می‌زند.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربهم، ثم لم يصدقوا». «خداوند نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصدیق نکردند».

اصمعی میگوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی‌ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اصمع هستم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده میشود. گفت: پس برمن بخوان. شروع به خواندن «والذاريات» کردم و چون به آیهٔ: ﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ﴾ [الذاريات: 22] رسیدم، گفت: کافی است. آنگاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آنگاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هردو را

شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون باهارون‌الرشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می‌خواند. چون به او نگریستم، متوجه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس برمن سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سورهٔ: «والذاریات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیهٔ: ﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ﴿22﴾ [الذاريات: 22] رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده است، راست‌یافتیم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: ﴿فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الذاريات: 23]. در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد وجان به جان‌آفرین تسلیم کرد».

لطیفهٔ زیبا:

آورده اند که عربی شنید یک نفر آیه‌ی و فی السماء رزقکم و ما توعدون، فو رب السماء و الأرض إنه لحق مثل ما أنکم تنطقون را می‌خواند، گفت: سبحان الله! چه کسی خدای جلیل را خشمگین کرده است، تا قسم بخورد! آیا او را در گفتارش تصدیق نکرده‌اند تا به قسم پناه ببرد؟ وای بر انسان! (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ﴿٢٤﴾

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم (فرشتگان) به تو رسیده است؟(٢۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

« ضَيۡفِ » : مهمانها . این کلمه برای مفرد ومثنی و جمع و مذکرو مؤنث بکار می‌رود ، مراد فرشتگانی است که به صورت انسان به پیش حضرت ابراهیم آمدند.« ٱلۡمُكۡرَمِينَ » : بزرگواران.

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: منظور از مهمانان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است.(تفسیر قرطبی ۴۴/۱۷) از بس که در پیشگاه الله مکرّم اند، به مکرمین موسوم شده‌اند.

إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗاۖ قَالَ سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ﴿٢٥﴾

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام گفت و فرمود که شما مردمی ناشناس میباشید. (٢۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مُنكِرُونَ»: افراد ناآشنا و ناشناس (ملاحظه شود: حجر / 62).

تفسیر :

ابن کثیر میفرماید: از این رو آنها را ناآشنا و بیگانه دانست که آنها به صورت جوانانی برازنده و نیکو صورت و با هیبت آمده بودند، به این سبب آنها را ناآشنا دانست.(مختصر ٣٨۵/٣).

ابو حیان در آیه مینویسد : بهتر آن است که بگوییم حضرت ابراهیم این‌گونه با آنان سخن نگفته است؛ چرا که این لحن کلام بسیار نامأنوس و عاری از هر گونه محبّت و مهمان نوازی است. بلکه بهتر است که بگوییم: ابراهیم این را در دل خود گفت، یا این که آن را به پیروان و غلامان خود گفته است، آن هم به صورت نهانی، و مهمانان آن را نشنیدند. (البحر ۱۳۹/۸).

فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴿۲۶﴾

سپس به سوی خانواده‌اش بازگشت وگوساله ای فربه[وبریان شده] آورد.(۲۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«رَاغَ» پنهانی رفت. **«عِجْلٍ»** عجل: گوساله.**«سَمِينٍ»** چاق و فربه.

تفسیر :

ابن قتیبه فرموده است: زود نزد آنان برگشت؛ زیرا (رواغ) یعنی رفتن و برگشتن سریع نهانی.(زاد المسیر ۳۶/۸).

«فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ» :گوساله‌ای چاق و کباب شده را نزد آنان آورد. عجل یعنی گوساله، که تمام دارایی ابراهیم همان بود. و گوساله‌ای چاق را به منظور تکریم آنان آورد.

سلسله نسب حضرت نوح علیه السلام :

در آغاز باید گفت که: سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از نه پشت به حضرت نوح می‌رسد یا به عبارت دیگر حضرت نوح، جد دهم حضرت ابراهیم علیه السلام است، حضرت ابراهیم بعد از گذشت 21 قرن از طوفان حضرت نوح، در شهر «فدارام» که در کردستان فعلی عراق موقعیت دارد، متولد شده است. که در آن موقع شخصی به نام «نمرود» پادشاه آن مملکت بود و ادعای معبودیت می کرد و مردم آن زمان بیشتر بت پرست بودند.

مؤرخین می نویسند که: یکی از فضایل حضرت ابراهیم علیه سخاوت و مهمان‌داری بود. چند روزی بدون مهمان بود و از این جهت بسیار غمگین و ناراحت بود. روزی چند مهمان نجیب و مؤدب و زیبا اندام و با اخلاق به منزل حضرت ابراهیم تشریف اوردند، و حضرت ابراهیم علیه السلام به بسیار خوشحالی از آنان استقبال بعمل آورد: «فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجلٍ حَنِيذٍ» (سورهٔ هود: آیه 69).

حضرت ابراهیم گوساله بریانی را برای مهمانان پوخت: «فَلَمَّا رَءَآ أَيدِيَهُم لَا تَصِلُ إِلَيهِ نَكِرَهُم وَأَوجَسَ مِنهُم خِيفَةً قَالُواْ لَا تَخَف إِنَّآ أُرسِلنَآ إِلَىٰ قَومِ لُوط» (سورهٔهود: 70).

«هنگامی که حضرت ابراهیم دید که آنان دست به سوی آن دراز نمی‌کنند و لب به غذا نمی‌زنند پیش خود فکر کرد که از جمله دوستان نیستند لذا از ایشان ترسید. مهمانان گفتند مترس ما فرشتگان خداییم و به سوی قوم لوط روانه شدیم» (تا آنان را هلاک کنیم و هم مأموریت داریم که به شما مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از همسرت ساراخاتون بدهیم) و از همسر اسحاق نیز فرزندی به نام یعقوب متولد میشود، طوریکه قرآن عظیم الشأن در سوره «هود» میفرماید: «وَٱمرَأَتُهُ قَآئِمَة فَضَحِكَت فَبَشَّرنَٰهَا بِإِسحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسحَٰقَ يَعقُوبَ» (سورهٔ هود: 71). «همسر ابراهیم ساراخاتون که در آنجا ایستاده بود (از شنیدن این خبر که آنان فرشتگان خدایند و غیر از مأموریت نجات برادرزاده شوهرش «لوط» و سایر مؤمنان از دست کفار، مژده تولد فرزندی به نام اسحاق از او و به دنبال وی تولد

فرزندی نیز از همسر اسحاق به نام یعقوب) شادمان شد و خندید و تعجب کرد و گفت چگونه ما در این سن و سال دارای چنین فرزندی میشویم».
چنانکه خداوند متعال در سورۀ هود میفرماید: «قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ» (سورۀ هود: 73).
(فرشتگان گفتند «آیا از کار الله تعجب می‌کنی ای همسر حضرت ابراهیم.
رحمت و برکات خداوند شامل حال شما است (ای خانواده حضرت ابرهیم، پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطا نفرموده باشد.) بی‌گمان خداوند ستوده در همه افعال و بزرگوار در همه احوال است».
در نتیجه فرزندی از همسرش ساراخاتون حضرت ابراهیم متولد شد و او را به نام اسحاق نامگذاری کردند. چنانکه خداوند در سوره الصافات میفرماید: **«وَبَشَّرۡنَٰهُ بِإِسۡحَٰقَ نَبِيّٗا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ»** (سورۀالصافات: 112). «خداوند میفرماید: ما حضرت ابراهیم را به تولد اسحاق که پیغمبر و از زمره صالحان بود مژده دادیم».(برای مزید معلومات ملاحظه شود : کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماشی .).

فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ﴿٢٧﴾

پس آن را نزديك ايشان نهادند گفت چرا نمی‌خوريد؟(٢٧)

تفسیر :

گوساله بریان شده را آورد و در پیش روی شان گذاشت وبا مهربانی تعارف نمود و ایشان را به خوردن طعام فراخواند و گفت: چرا نمی خورید؟!

«أَلَا تَأۡكُلُونَ»؟: مگر نمیخورید؟ چرا نمیخورید؟

ابن کثیر فرموده است: آیه نشان دهنده‌ی لطافت طبع و برخورد کریمانه و خوش‌گفتاری است.

آیه آداب میزبانی و مهمان نوازی را به نظم کشیده است؛ زیرا بدون این که آنها دریابند، غذا را آماده کرد و منتی بر آنان نه نهاد و نگفت: اجازه بدهید برایتان غذا بیاورم، بلکه به سرعت و به گونه‌ای که آنها متوجه نشدند، آن را آماده کرد و بهترین غذای موجود را آورد که عبارت بود از کباب گوساله‌ی چاق و فربه، و آن را بر زمین نه نهاد و تعارف کرد و گفت: بفرمایید و نزدیک شوید. و به صورتی قاطعانه و آمرانه نگفت: بخورید که بر آنان گران آید، بلکه گفت: چرا میل نمیکنید؟ آن هم به صورت تعارف، همچنان‌که یک نفر به دوستش میگوید: بفرما و بر من منت بگذار و مرا رهین لطف و عنایت خویش قرار بده. (مختصر ٣/٣٨٥).

مهمان داری در اسلام :

ابن کثیر در فهم آیۀ مبارکه میفرماید که: در این آیه آدابی چند در خصوص پذیرایی از مهمانان از جانب میزبان ذکر شده، که از جمله اینست که از مهمان نباید پرسیده شود که آیه برای شما غذا بیاورم یا خیر، از همین جهت حضرت ابراهیم علیه السلام به پنهانی وآهسته رفت، وجهت پذیرایی آنان بهترین غذای را که میسر بود، تدارک دید، یعنی اینکه گوساله را ذبح وکباب نموده وخدمت مهمانان تقدیم داشت.

دوم اینکه مهمان را نباید به زحمت مواجه ساخت که آنان را بر سر سُفره بخواهیم، در صورتیکه ممکن باشد کوشش بعمل آریم تا سُفره را نزد در پیشروی مهمانان در جای که نشسته است، ببریم.

طوريكه ميفرمايد: **«فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ»** همچنان ازجمله **«أَلَا تَأْكُلُونَ»** معلوم ميشود كه در حين تقديم غذا اِصراری در خوردن غذا در ميان نبود بلكه گفته شد كه: آيا غذا نميخوريد؟ از اين جمله معلوم ميشود كه با در نظر داشت اينكه شما نيازی به خوردن غذا نداريدولی به خاطرما قدری تناول فرمايد.

حدود تشريفات برای مهمان :

نبايد برای مهمان آن قدر تشريفات و تَكَلُفْ اجراء شود كه از حد معقول خارج شود. برای
آنكه تشريفات دركل مورد نهی قرارگرفته است. از حضرت ابن عمر رضي الله عنه روايت
شده كه ميفرمايد: **«نهينا عن التكلف».**
يعنی: «ما از تكلف منع شده‌ايم.» برای تشخيص حد و مرز تكلف به عرف رجوع مي‌شود، آماده كردن غذا برای مهمان بايد به گونه‌ای باشد كه متناسب باشد كه از اِسراف (زياده روی) و بُخل ورزی پرهيز گردد. پيامبر ﷺ ميفرمايد: **«طعام الواحد يكفي الاثنين وطعام الاثنين يكفي الأربعة، وطعام الأربعة يكفي الثمانية.»** يعنی: «غذای يک نفر برای دو نفر و غذای دو نفر برای چهار نفر و غذای چهار نفر برای هشت نفر كفايت ميكند.» [رواه مسلم وأحمد والترمذي و ابن ماجه].
رسول الله ﷺ از خوردن غذای دو نفر رقابت كننده باهم (متباريان)، كه هركدام چنان عمل مينمايد تا معلوم شود كداميک در مهمان نوازی و پذيرايي و زياده روی در آماده ساختن انواع و اقسام أغذيه بر ديگری برتری مي يابد، نهی فرموده است. اين كار به خاطر ريا و چشم و هم چشمي موجود در آن مكروه دانسته شده و برای آنكه شامل زمره ای **«أكل المالِ بالباطِلِ»** خوردن مال بصورت باطل ميگردد كه خداوند نهی فرموده است.

دعای مهمان برای مهماندار :

دعايی كه مهمان پس از فراغت خوردن غذا برای صاحب خانه ميخواند بايد در مطابق به هدايات اسلامی باشد. از حضرت انس رضي الله عنه روايت شده كه نقل مينمايد: «أن النبي ﷺ جاء إلى سعد بن عبادة فجاء بخُبزٍ وزيتٍ فأكل ثم قال النبي ﷺ: أفطر عندكم الصائمون وأكل طعامكم الأبرار وصلت عليكم الملائكة». يعني: «رسول الله صلى الله عليه وسلم نزد سعد بن عباده رفتند و او نان و روغن آورد. پيامبر صلى الله عليه وسلم غذا را ميل نموده و فرمود: «افطر عندكم...» روزه داران بر سفرهايتان افطار كنند و از غذايتان نيكوكاران بخورند و فرشتگان بر شما درود فرستند.» [رواه أبو داوود وأحمد والدارمي وابن ماجه]
بعضي از علماء اين دعا را تنها به هنگام افطار نمودن اختصاص داده‌اند ولي بيشتر آنان دعا را براي هنگام افطار و غير آن جايز مي دانند.
عبد الله ابن بسر روايت كرده كه پدرش غذايي را براي پيامبر ﷺ آماده ساخت و ايشان را دعوت كرده و آنحضرت صلي الله عليه وسلم دعوتش را اجابت فرمود. وقتيكه پيامبر صلي الله عليه وسلم از صرف غذا فارغ شدند چنين فرمودند: **«اللهم اغفر لهم وارحمهم وبارك لهم فيما رزقتهم»** يعني: «بارالها! آنان را بيامرز و بر آنان رحم فرما

و در آنچه روزيشان دادهاي فزوني ده!» [رواه مسلم وأحمد والترمذي وأبو داوود والدارمي].

بدرقه كردن مهمان مستحب است:

سنگ تمام مهمان نوازى و توجه مطلوب به مهمان و همراهى وى تا هنگام ترک منزل، بدرقه اى او است. حديث صحيحى بر اين موضوع در دست نيست. تنها سيره اى پيشينيان اين امت و امامان آن در اين رابطه وجود دارد كه تنها به بيان نمونه اي از آن ها بسنده ميكنيم: ابو عبيد القاسم ابن سلام به ديدار امام احمد ابن حنبل رفت. ابوعبيد ميگويد: «وقتى كه خواستم برخيزم او نيز با من برخاست.گفتم: نه، چه كار ميكنى، اى ابا عبدالله؟ گفت: شعبى گفته است كه كمال برخورد با ديداركننده در آن است كه با وى تا در خانه

بروى و در ركابش باشي...».

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴿٢٨﴾

و از اين كار احساس ترس كرد. گفتند: نترس، و او را به پسر دانا مژده دادند.(٢٨)

تفسير :

«أَوْجَسَ»: احساس ترس كرد. خوف وهراس به دلش راه يافت. البته حضرت ابراهيم عليه السلام اين ترس و خوف را بدیشان ميگويد (مراجعه شود: سورۀ: حجر / 52).

علت خوف ابراهيم عليه السلام اين بوده كه برابر عرف آن زمان، اگر مهمان غذاى مهماندار را نمى خورد، نشانه اين بود كه براى دشمنى وكار خطرناكى آمده است.

(ملاحظه شود سورۀ: هود / 69 و 70).

ابو حيان گفته است: اين مژده بيانگر آن است كه زنده ميماند و دانشمند نيز ميشود. (البحر ١٣٩/٨).وجمهور برآنند كه مژدهی تولد اسحاق را به او دادند؛ چون در سورهی هود آمده است:«فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ.».

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ﴿٢٩﴾

پس همسرش (باشنيدن مژده فرزند) فريادكنان پيش آمد، و بر چهرۀ خود زد و گفت (آيا پسري خواهم آورد در حالي كه) پيرزنى نازا هستم؟(٢٩)

تشريح لغات واصطلاحات :

«صَرَّةٍ»: فرياد.**«صَكَّتْ»:** سيلى زد، چک زد،

تفسير :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: همانطور كه زنان از خبرى مهم تعجب میكنند، او هم تعجب كرده و صورت خود را زد. (مختصر ٣٨٥/٣).

امام جلال گفته است: در آن موقع در سن نود و نه سالگى بود، و ابراهيم در سن يک صد و بيست سالگى قرار داشت.(حاشيهی تفسير جلالين ١٢٦/۴).

قَالُوا كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴿٣٠﴾

[فرشتگان] گفتند: پروردگارتو اين چينن فرموده است، چون او باحكمتِ داناست. (٣٠)

تفسير:

فرشتگان براى ساره گفتند: پروردگارت همچنان گفته و طورى كه به شما مژده داديم مقدّر كرده است. الله تعالى بر هر چيزى تواناست و هيچ امرى او را ناتوان ساخته نمى

تواند. او یقیناً در تدبیر و تقدیرش با حکمت است، هر چیزی را در جایش می نهد و به مصالح و منافع بندگان داناست.

پایان جزء بیست و ششم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 46) ادامه ی قصه وداستان ی پیامبران الهی ، ازجمله حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت موسی وسایر پیامبران به بیان گرفته میشود .

قَالَ فَمَا خَطۡبُكُمۡ أَيُّهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ﴿٣١﴾

ابراهیم گفت: ای فرستادگان! (بعد از مژده، مأموریت شما چیست و) چه کار مهمی دارید؟(۳۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«خَطْبُ»: کار، کار با ارزش و مهم. [یوسف/۵۱ خطبکن]، [حجر/۵۷]، [طه/۹۵]، منظور و هدف. [قصص/۲۳، خطبکما].

مفسربیضاوی فرموده است: از این رو از آنها پرسید که میدانست آنها جز به خاطر امری بسیار مهم و بزرگ به صورت دسته جمعی اعزام نمیشوند. (تفسیربیضاوی ۱۶۷/۴).

قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ﴿٣٢﴾

گفتند: همانا ما به سوی قوم مجرم و گناهکار (یعنی قوم لوط) فرستاده شده‌ایم.(۳۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

« **أُرْسِلْنَا**»: فرستاده شده ایم. « **قَوْمٍ مُجْرِمِينَ** »: مردمی پلید کار، گنهکاران ،از قوم لوط علیه السلام .

خوانندهٔ محترم !

بعد از اینکه حضرت لوط علیه السلام قبل از نبوت از ولایت فلسطین به طرف ولایت اردن رفت در شهر سدوم اقامت گزید.

ولایت اردن در آن زمان شامل پنج شهر بود که به آنها «مؤتفکات» می گفتند.

«موتفکات» مشتق از افک است که به معنی وارونه کردن و زیر و رو شدن است و نیز به معنی دروغ است، چون دروغ قلب حقایق است گفته میشد.

زیرا مردم این ولایت بسیار بدکار و دروغگو و دور از دین و ناموس بودند و در نهایت به علت این رفتار بد که داشتند و دعوت حضرت لوط علیه را نپذیرفتند به عذاب سخت الهی گرفتار شدند و این پنج شهر بر اثر زلزله زیر و رو شدند.

زمانیکه حضرت جبرئیل با اراده و فرمان الهی به نزد لوط علیه السلام آمد و گفت: خداوند ترا به عنوان پیامبر این قوم انتخاب نموده است و شما مأمور تبلیغ خداشناسی به این قوم میباشید. حضرت لوط به فرمان الله تعالی را برای خداپرستی و پرهیز از کار بد دعوت کرد.

طوری که پروردگار با عظمت ما در مورد می فرماید: «إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ﴿162﴾فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ﴿163﴾وَمَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ

ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿164﴾ أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿165﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ﴿166﴾ قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُخۡرَجِينَ﴿167﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ ٱلۡقَالِينَ﴿168﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهۡلِي مِمَّا يَعۡمَلُونَ﴿169﴾ (سورة الشعراء: 162-169)

.(البته من برای شما پیغمبر امین هستم.(163) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (164) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (165) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (166) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (167) گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برنداری، حتما از بیرون راندهشدگان خواهی بود. (1683) (لوط) گفت: من از دشمنان (این) کارتان هستم. (169) ای پروردگارم! مرا و خانوادهام را از شر آنچه می کنند نجات ده.)

به تأسف باید گفت که تعداد قلیلی دعوت لوط را قبول و سایرین به تمرد و اعمال بد اخلاقی خویش ادامه دادند، که یکی از ایىان خانم خود حضرت لوط بود، زمینه نزول عذاب الهی و پذیرفتن دعای لوط فراهم شد. «فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا جَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهَا حِجَارَةٗ مِّن سِجِّيلٖ مَّنضُودٖ» (سورۀ هود: 82). «هنگامی که فرمان ما مبنی بر هلاک قوم لوط فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گل های متحجر و پیاپی سنگباران کردیم». «مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَۖ وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٖ» (سورۀ هود: 83).

«سنگ هایی را که از سوی پروردگار تو نشان‌دار بودند و معلوم و مشخص شده بودند که به کجا و به چه کسی اصابت کنند و به چه نقطه و مکان معلومی نشانه روند. این چنین سنگ هایی از ستمکاران دیگر هم به دور نیست و هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه‌ای چنین سرنوشتی در انتظارشان میباشد».

مؤرخین می نویسند که: به تعداد چهار صد هزار نفر در این پنج شهر هلاک شدند و اکنون جای این پنج شهر به بحرتبدیل شده که بنام «بحرالمیت» شهرت دارد. مطابق برخی از معلومات ها قبر حضرت لوط علیه السلام در فلسطین می باشد.(برای مزید معلومات مراجعه فرماید به کتاب: زندگانی پیامبران: مؤلف: استاد محمد شلماشی.).

لِنُرۡسِلَ عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةٗ مِّن طِينٖ﴿٣٣﴾

تا بر آنان بارانی از سنگ - گل بر آنها بفرستیم. (٣٣)

تشریح لغات واصطلاحات :

«حِجَارَةٗ مِّن طِينٖ»: سنگهایی از گل، سجیل، سنگ گل .[هود/٨٢]، [حجر/٧۴] با کلمه (سِجِّيل= سنگ گِل) بیان شده است و کیفیت آن بر ما معلوم نیست.

مفسر ابو حیان فرموده است: سجیل عبارت است از گل پخته شده، مانند خشت که به صورت سنگ سخت در می‌آید. (البحر المحيط ٨/١۴٠).

مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلۡمُسۡرِفِينَ﴿٣۴﴾

این سنگ‌ها، از جانب پروردگارت، برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود. (٣۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مُسَوَّمَةً»: دارای علامت و نشانه، نشاندار (ملاحظه شود: آل عمران / 14، هود /

83). «مسرفين» (سرف): اسراف کاران.

تفسیر :

مفسر صاوی فرموده است: در دهات لوط شش صد هزار نفر زندگی میکردند. جبرئیل بالش را در زیر زمین قرار داد و آن روستا را از جا کند و بالا برد تا حدی که ساکنان آسمان صدای آنها را میشنیدند. آنگاه آنها را زیر و رو کرد، سپس ساکنان آنها را سنگباران کردند.(حاشیه‌ی صاوی ۱۲۶/۴.).

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿۳۵﴾

پس هر که از مؤمنان در آن [شهرها] بود بیرون بردیم. (۳۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

« فِيهَا » :در شهرهای قوم لوط .« الْمُؤْمِنِينَ » : کسانی که ایمان داشته باشند ، و آن عقائد است.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴿۳۶﴾

در آنجا جز یک خانه از مسلمانان نیافتیم. (۳۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بَيْتٍ»: اهل یک خانواده یا خاندان. هدف خانواده یا خاندان لوط علیه السلام است.

«الْمُسْلِمِينَ»: کسانی که اسلام داشته باشند، و آن اعمال است، از قبیل: نماز و روزه. مراد از این خانواده و یا خاندان، کسانی است که ایمان و اسلام را یکجا در خود گرد آورده و در گفتار و کردار فرمانبردار آفریدگار بوده‌اند.

تفسیر :

مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از خود لوط و دو دخترش. اما هدف آیه بیان اندک بودن مؤمنان رهیده از عذاب و بسیاری کافران نابود شده میباشد. امام جلال گفته است: به ایمان و اسلام توصیف شده‌اند، یعنی قبلاً تصدیق داشتند و عملاً به انجام عبادت اقدام کردند. (تفسیر جلالین ۲۰۵/۴.)

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴿۳۷﴾

ودرآنجا نشانه‌ای برای کسانیکه ازعذاب دردناك میترسند، باقی نهادیم.(۳۷)

تفسیر :

الله تعالی در آن قریه نشانهٔ آشکاری را باقی گذاشت که بر قدرت، عظمت و قهر اوتعالی بر دشمنان دلالت کند و این پندی از جانب وی بود؛ برای کسانی که از عذاب دردآورش میترسند.

ابن کثیر فرموده است: معنی آیه‌ی **«وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً»** این است: عذاب و آزار نازل شده بر آنان را علامت عبرت قرار دادیم، و جایگاه آنها را به صورت دریاچه‌ی بدبو و ناپاک درآوردیم و این برای مؤمنانی که از عذاب دردناک میترسند، مایه‌ی عبرت شد. (مختصر ۳۸۵/۳.)

یادداشت :

امام رازی گفته است: در داستان حضرت ابراهیم تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم مکنون است، به این معنی که دیگر پیامبران نیز مانند او بودند. و داستان ابراهیم

را از این رو انتخاب کرده است که او پیشوای پیامبران است و پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم در بعضی از امور از سنت او پیروی می‌کند. و نیز قصه متضمن انذار و برحذر داشتن قوم او میباشد؛ چون گویای جریان سنگباران گناهکاران گمراه کننده است. (تفسیر کبیر ۷/۶۶۶.).

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿۳۸﴾

و [نیز] در [قصهٔ] موسی چون او را با دلیلی آشکار به سوی فرعون گسیل داشتیم. (۳۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«سُلْطَانٍ مُّبِينٍ»: قدرت آشکار. مراد معجزات موسی علیه السلام است، از قبیل عصا و ید بیضاء (ملاحظه شود سورهٔ: هود/96، مؤمنون / 45، غافر / 23).

تفسیر :

بلی !در قصه ی موسی علیه السلام و سایر پیامبران (سلام الله علیهم) برای اهل عقل ، پند و اندرز و رهنمود و دعوت به سوی حق و دوری از پلیدی وگنهکاری است. الله سبحان وتعالی به موسی علیه السلام قدرت و شوکت عطا فرمود و با دلایل و براهین گویا، او را به نزد فرعون و پیروانش روانه کرد، تا پیام آسمانی را به آنان برساند.(تفصیل بحث را میتوان در سوره شعراء آیات 27 و34) مطالعه فرماید .

فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴿۳۹﴾

سپس رو به سپاه خویش برگشت و گفت [او] ساحر یا دیوانه است.(۳۹)

تفسیر :

فرعون با تکبّر رو گشتاند و با غروری که از نیرومندی به وی دست داده بود اعراض کرد و دربارهٔ موسی علیه السلام گفت: او جادوگری است که در عقلش خلل وارد آمده یا دیوانه‌ای است که عقلش را از دست داده است.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ﴿۴۰﴾

ما هم او ولشکریانش را (به قهر خود) گرفتار کردیم و آنها را در بحرانداختیم در حالیکه او سزاوار سرزنش بود. (۴۰)

تفسیر :

خداوند قهّار فرعون و لشکریانش را به قهرش گرفت و در بحر غرق نمود. بلی ! فرعون اعمال کفر، تکذیب و سرکشی را به اندازه‌ای انجام داده بود که مورد ملامت قرار می‌گرفت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴿۴۱﴾

همچنین در (قصه ی) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (۴۱)

تفسیر:

در سرگذشت قوم عاد و نابودی آنان اندرزهایی و نصایحی برای اندیشمندان وجود دارد؛ آنگاه که الله تعالی بر آنان بادی را فرستاد که خیر و نفعی را با خود نداشت، زیرا چنین بادی نه باران با خود داشت و نه سبب تلقیح و باروری درختان میشود. بلکه فقط ویرانگر بود. و به دبور موسوم است. در خبر صحیح آمده است: «من به باد صبا نصرت یافتم و عاد به دبور نابود شد».

مفسران گفته‌اند: آن باد به «باد نازا» موسوم شده است؛ چون همچون زن خشک است که هیچ حملی ندارد. آن باد نیز نه خیری دارد و نه برکتی، و چون باران با خود ندارد، به زن نازا تشبیه شده است.(تفسیر صفوة التفاسیر).

مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ﴿۴۲﴾

بر هر چیزی که می وزید آن را باقی نمی گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید. (۴۲)

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: الرمیم: یعنی چیز پوسیده و از بین رفته. و سدی گفته است رمیم: یعنی خاک و ماسه‌ی له شده. (تفسیر خازن ۲۰۵/۴.) همان‌گونه که خداوند متعال فرموده است: «تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا».

مفسران گفته‌اند: بادی که بر آنان نازل شد عبارت از تند باد شدیدی بود که با صدای بلند و سرعتی بیش از حد که هشت روز تمام ادامه داشت، بر آنان وزید. بادی که تعمیرات و خانه ها را ویران میکرد و این باد چنان از قوت و شدت برخوردار بود که: انسان رابه هوا بلند میکرد، طوریکه مانند پرنده به نظر می آمد، آنگاه جسد و لاشه‌ی مردار او را به زمین می‌انداخت.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ﴿۴۳﴾

ونیز در قصۀ قوم ثمود عبرتی است، وقتیکه به ایشان گفته شد: تا مدتی (از نعمت‌های دنیا) مستفید شوید. (و سپس منتظر عذاب). (۴۳)

تفسیر :

در داستان قوم ثمود و نابودی آنان نصیحتی برای پند پذیران است؛ آنگاه که برای آنان گفته شد: از نعمت هایی که خداوند منّان برای شما ارزانی نموده بهره جویید.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴿۴۴﴾

سپس از فرمان پروردگارشان سرکشی کردند در نتیجه صاعقه (مرگ) آنان را فرا گرفت در حالیکه نگاه می‌کردند. (۴۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«عَتَوْا» سرکشی کرد.

تفسیر :

ابن کثیر گفته است: آنها سه روز در انتظار عذاب بودند و در صبح روز چهارم بر آنان نازل شد. (مختصر ابن کثیر ۳۸۶/۳.)

مفسرآلوسی فرموده است: حضرت صالح علیه السّلام به آنها وعده داده بود که بعد از سه روز عذاب بر آنان نازل میشود و گفته بود: فردا چهره شما زرد و رنگ پریده میشود. و پس فردا سرخ و در روز سوم سیاه میشود. آنگاه درصبح عذاب بر شما نازل میشود. و چون علامت های بیان شده را مشاهده کردند، خواستند او را به قتل برسانند، اما الله تعالی او را نجات داد. و در روز چهارم به وسیله‌ی صایقه آسمانی نابود شدند. (روح المعانی ۱۶/۲۷)

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ﴿۴۵﴾

درحالیکه نه هیچ توانایی برخاستن داشتند ونه هیچ یار ومددکاری یافتند.(۴۵)

تفسیر
:
آنگاه که از اثر عذابی که از جانب خداوند که به آنان رسیده بود توان برخواستن را نداشتند، نمی توانستند از سرنوشت خود بگریزند و از خویشتن دفاع کنند.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴿۴۶﴾

همچنین قوم نوح را قبل از آنها هلاك کردیم، چرا که قوم فاسقی بودند.(۴۶)

تفسیر :

الله تعالی قوم نوح علیه السلام را پیش از امت‌های یاد شده عذاب نمود؛ زیرا آنان از حدود الهی تجاوز کردند و در عصیانگری زیاده روی نمودند.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (47 الی 60) نشانه های هستی در اثبات وحدانیت وقدرت الهی را به بحث گرفته است .

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴿۴۷﴾

و آسمان را توانمندانه برافراشتیم و یقیناً ما وسعت دهنده‌ایم.(۴۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَيْدٍ» قدرت و قوت.

تفسیر :

خداوند سبحان آسمان را مرتفع ساخت و برابر داشت، بنایش را با توانایی و نیروی خویش استحکام بخشید و ساختمان و اطرافش را وسعت داد.

حضرت ابن عباس(رض) گفته است: **«بِأَيْدٍ»** یعنی با قدرت و نیرو و توانایی. (تفسیر ابن جوزی ۸/۴۰.)

یک تعدا د مفسرآن درمورد کلمه «أید» نوشته اند که : **«أَيْدٍ»** هم می‌تواند جمع «ید» به معنای دست باشد، همانند آیه »أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها» (اعراف، 195) و هم می‌تواند مصدر، به معنای قوّت و قدرت باشد. چنانکه در قرآن عظیم الشأن از این ریشه، کلمه های مختلفی به معنای تأیید آمده است، مانند: «هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال، 62).

«وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ» و ما همواره آسمان را توسعه و گسترش میدهیم، و زمین و فضای محیط به آن از قبیل آب و هوا همانند حلقه‌ی کوچکی است در یک بیابان وسیع. چنین امری در بعضی احادیث نیز آمده است. (با چشم بصیرت به عظمت عالم هستی بنگر تا عظمت خالق را دریابی. این زمینی که بر آن قرار دادی جز یک ذره‌ی کوچک و نقطه‌ی شناور در این گیتی وسیع نیست و جز خدا احدی از وسعت آن خبر ندارد، خدای ایجاد کننده و خالق انسان. با خواندن این آیه: **وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ** عظمت جهان هستی را در نظر بیاور و همراه باثناگویان وتسبیح خوانان، با قلب وزبان به ثنا وتمجید خداوند سبحان بپرداز.)

و حضرت ابن عباس(رض) گفته است: **«لَمُوسِعُونَ»** یعنی قادر هستیم. از وسع به معنی توانایی آمده است.

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴿۴۸﴾

و زمین را هموار کردیم پس چه خوب هموار کننده‌ایم. (۴۸)

تفسیر :
الله متعال زمین را فرشی برای مخلوقات مقرّر داشت، آن را گهواره‌ای ساخت و برابر نمود تا هر مخلوقی بر روی آن استقرار یابد. آری! خداوند منّان زمین را چگونه هموار داشته و چه خوب گهواره‌ای ساخته است.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴿۴۹﴾

و از هر چیزی دو نوع (جُفت وجوره) آفریدیم تا شما پند گیرید. (۴۹)

تفسیر :
خداوند پاک از همه انواع مخلوقات دو نوع مختلف نر و ماده را مقرّر داشت تا شما یگانگی و عظمتش را به یاد آورید. بدین‌گونه که همه مخلوقات جُفت اند امّا حق تعالی یگانه است، دومی ندارد، شریکی برایش نیست و از همسر و فرزند منزّه و مبرّاست.

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿۵۰﴾

پس به سوی الله بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهنده ای آشکاری هستم.(۵۰)

تشریح لغات واصطلاحات :
« فِرُّوا » : بگریزید . هدف گریختن از کفر و بت‌پرستی، به سوی الله شناسی و یکتاپرستی ، و از گناهان و سیئات ، به سوی عبادات و حسنات است . خلاصه گریز از موجبات عذاب و شقاوت ، به سوی موجبات نعمت و سعادت . « مُبِينٌ » : آشکار. یعنی پیغمبری من با دلائل و معجزات ، روشن است ، و برای شما ناشناخته نیست .

تفسیر :
پس ای بندگان! از عذاب خداوند متعال با انجام طاعات به سوی رحمتش بگریزید. به یقین ای مردم! من یعنی پیامبر بیم دهنده‌ای هستم که با حجّتی قوی، سخنی راست و بیم‌دادنی آشکار شما را از عذاب حق‌تعالی میترسانم.

ابو حیان در تفسیرالبحرمی نویسد: فرار کردن به سوی خدا یعنی ایمان آوردن و امتثال فرمان او. از این رو آن را به فرار تعبیر کرده است تا یادآور شود که مجازات و عذاب انسان را تعقیب میکند و شایسته است از آن فرار نماید. پس برحذر داشتن و استدعا را با هم می رساند. مانند فرموده‌ی پیامبر صلّی الله علیه و اله و سلم «هیچ پناهگاه و محل نجاتی از تو جز به سوی تو نیست و نجات دهنده‌ای از عذابت نیست جز تو». (البحر ۱۴۲/۸.)

ابن جوزی در تفسیر خویش فرموده است: یعنی از کفر و عصیان بگریزید که موجب عذاب است، و به ایمان و طاعت که موجب ثواب و پاداش است، رو بیاورید.(تفسیر ابن جوزی ۴۱/۸.)

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿۵۱﴾

و با الله معبودی دیگر قرار ندهید، یقیناً من از سوی او بیم دهنده ای آشکاری هستم. (۵۱)

تفسیر :
خازن فرموده است: ازاین‌رو در امر به طاعت و نهی از شرک لفظ را تکرار کرده است تا به مردم بیاموزد همان‌طور که عمل بدون ایمان سودی ندارد، ایمان بدون عمل نیز مفید نیست. و جز کسی که آن دو را با هم دارد، بهره‌مند نمی‌شود و نجات نمییابد. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

كَذٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴿۵۲﴾

همچنين هيچ پيامبری بر كسانی كه پيش از اينان بودند نيامد مگر اينكه گفتند: جادوگر يا ديوانه است! (۵۲)

تفسير :

اين آيه مباركه بمثابه نتيجه‌گيری از آيات گذشته و به عنوان دلداری پيامبر ﷺ بوده اگر مشركان مكّه با تو چنين برخوردهايی می‌كنند، بدان كه پيش از اينان نيز با پيامبران پيش از تو چنين برخوردهايی را داشته‌اند.

متهم كردن پيامبران به جادوگر و ديوانه :

متهم ساختن پيامبران الهی به ديوانگی، و جادوگری چيزی جديد نبود كه رسول الله ﷺ را بدان متهم می ساختند، بلكه اين يكی از شيوه‌های منطق مخالفين و معاندين اديان الهی وآسمانی است كه وقتی در برابر قدرت معنوی و غيبی پيامبران عاجز ميگرديدند، به عجله بدين منطق وشيوه هميشگی خويش تمسک می ورزيدند و پيامبران الهی را گاهی به سحر و گاهی به شاعری وگاهی به جنون و كهانت (كاهن بودن) و امثال اين عناوين متهم ميكردند.

پروردگار با عظمت ما در آيۀ (52 سورۀ الذاريات) می فرمايد:«همچنين هيچ پيامبری بر كسانی كه پيش از اينان بودند نيامد مگر اينكه گفتند: جادوگر يا ديوانه است!»

طوريكه ياد آور شديم: اِتهام زدن يكی از ابزار وسلاح مقابله مشركان برأنبياء الهی بود، طوريكه در طول تأريخ عالم بشريت هيچ پيامبر را از اتهام جادوگر، ساحر ومجنون در امان نه مانده است.

«كَذٰلِكَ» يعنی: كار بر همين منوال ادامه دارد كه: «مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» يعنی: هيچ گاه برای امتهای پيش ازآنان كفار مكه پيامبری نيامده است مگرآنكه گفته اند او ساحر و حيله گر است يا مجنون يعنی كسی كه يا مجنون است، كه همانا از نعمت بی بهره می باشد، و چيزی را درک كرده نمی تواند.

اتهام ديگری كه بر رسول الله ﷺ می بستند همانا افترا ديوانگی وجنون است، طوريكه قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» (آيۀ 6 سورۀ حجر) (و كفّار گفتند: ای كسيكه (ادّعا داری) ذكر (الهی) بر اونازل شده! به يقين تو ديوانه‌ای!).

اين جمله از سخنان بود كه: كفار ازباب تمسخر و استهزاء به رسول الله ﷺ و كتاب نازل بر او گفته اند.

مفسرين ميفرمايد كه: **«لَمَجْنُونٌ» به معنای** بی‌عقل نيست، بلكه به معنای جِنّ زده است. همانطوريكه كلمۀ «ديوانه» به معنای ديوزده است و در جاهليّت اعتقاد داشتند كه شاعر به خاطر ارتباطی كه با جنّ دارد می‌تواند شعر بگويد.

أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴿۵۳﴾

آيا همديگر را به اين [سخن] سفارش كرده بودند [نه] بلكه آنان قومي طغيانگرند! (۵۳)

تفسير :

آيا پيشينيان، متأخّران را به تكذيب پيامبران وصيت كردند و از اين رو همه آنان به تكذيب اتفاق كرده‌اند؟ چنين نيست، بلكه آنان قومی اند كه در عصيانگری از حد گذشتند،

دل های آنان را شبهه فرا گرفته و در اعمال خود به تکذیب و کفر توافق دارند. بنابر این سخن متأخّران مانند متقدّمان است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴿۵۴﴾

پس، از آنان روی بگردان که تو سزاوار نکوهش و ملامتی نیستی.(۵۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

«مَلُومٍ» سزاوار سرزنش.

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴿۵۵﴾

و پیوسته پند ده یقیناً که پند دادن به مؤمنان سودمند است. (۵۵)

تشریح لغات واصطلاحات :

« الذِّكْرَى » : موعظه حسنه . پند و اندرزی که انسان را به یاد الله می‌اندازد و موجب تقویت ایمان و افزایش تقوا می‌گردد .

تفسیر :

یعنی پند و اندرز بده ، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند (و کاری می‌کند که الله سبحان وتعالی را فراموش نکنند ، و پیوسته بر ایمان و یقینشان بیفزایند) .

شأن نزول آیهٔ 55 :

1016- ابن منیع وابن راهویه وهیثم بن کلیب هرکدام در «مسند» خود از طریق مجاهد ازعلی(رض) روایت کرده اند: چون «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ»پس از این‌ها روی بگردان و تو هرگز درخور ملامت و نکوهش نیستی» (ذاریات: 54) نازل شد. و به پیامبر خود دستور داد که از ما روی بگرداند.

هیچکس در بین ما باقی نماند، مگر این که به هلاکت خود یقین پیدا کرد.

پس خدای بزرگ و توانا آیهٔ «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» را نازل و دل‌های ما را شاد کرد.

1017- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» نازل شد. اصحاب غمگین شدند و فکر کردند وحی منقطع وعذاب پدیدار گشت. پس آیهٔ «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» نازل شد. (طبری 32260 این مرسل و ضعیف و متن منکر است.).

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴿۵۶﴾

و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا عبادت کنند. (۵۶)

تفسیر :

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: **«إلا ليعبدون»** یعنی تا عبادت مرا به میل و رغبت و یا با اجبار و اکراه به جا آورند. مجاهد گفته است: یعنی تا مرا بشناسند. (تفسیر قرطبی ۵۵/۱۷.) و رازی گفته است: بعد از این که حال تکذیب کنندگان را بیان کرد، با این آیه زشتی عمل آنها را نشان می دهد؛ چون با این که خدا آنان را خلعت هستی بخشیده است، آنها پرستش او را کنار گذاشتند. در صورتی که هدف از آفرینش آنها چیزی جز عبادت نیست. (تفسیر رازی ۶۸۵/۷).

يادداشت :

قايل تذکر ویاددهانی است که :جنّ، قبل از انسان خلق شده ، و دارای تکلیف است.
طوریکه در این مبارکه ملاحظه میداریم که نام جن قبل از انسان تذکر یافته است . «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ».هکذا باید گفت که در قرآن عظیم الشأن ، تمام آفرینش هابر اساس حق است وهیچ مخلوقی باطل افریده نشده است ، طوریکه می فرماید : «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ» (حجر، 85) .درضمن باید که خلقت همه ای این مخلوقات برای استفاده انسان است.بطور مثال در (آیه 29 بقره) میفرماید : «خَلَقَ لَكُمْ» ویا می فرماید :«سَخَّرَ لَكُمْ» (جاثیه، 13) ویا می فرماید : «مَتاعاً لَكُمْ» (نازعات، 33). ودرضمن انسان نیز برای هدفی متعالی آفریده شده که راه رسیدن به آن، عبادت الله سبحان وتعالی است. «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» .

عبادت :

عبادت اسم جامعي است که تمام آنچه را که الله تعالی دوست مي دارد و به آن خوشنود ميگردد در بر ميگيرد اعم از عقايد و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالي که بنده را به الله تعالی نزديك ميکند.
بنابر اين همه آنچه که الله تعالی در کتابش و سنت رسولش محمد ﷺ مشروع قرار داده در تعريف عبادت داخل است، عبادت انواع مختلفي دارد، بعضي عبادات قلبي است، مانند: ارکان ششگانة ايمان، ترس، رجاء، توکل، رغبت، رهبت و غيره، و بعضي عبادات ظاهري است، مانند: نماز، زکات، روزه و حج.
عبادت صحيح نميشود مگر اينکه بر دو اصل مبتني باشد.
اول: اينکه خالص براي الله انجام گيرد و به او شرك آورده نشود. طوريکه ميفرمايد: «وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ» (سورة البينة: 5). «درحالي که به ايشان دستور داده نشده بود مگر اينکه مخلصانه وحقگرايانه خدا را بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات بپردازند و اين است آيين راستين».
دوم: پيروي از رسول الله ﷺ به اين شکل که بنده مثل پيامبرﷺ عمل کند بدون اينکه چيزي از آن کم کند يا به آن بيفزايد، و اين معناي گواهي محمد رسول الله است. لذا ميفرمايد: «قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ» (سورة آلعمران: 31). «بگو اگر خدا را دوست ميداريد از من پيروی کنيد تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برايتان بيامرزد». و ميفرمايد: «وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ» (الحشر: 7]. «و آنچه رسول (خدا) به شما بدهد، آن را بگيريد. و از آنچه که شما را از آن باز دارد اجتناب کنيد».

عبوديت کامل متحقق نمي شود مگر به دو چيز:

اول: کمال محبت الله، به طوري که بنده محبت خدا و محبت آنچه که در نزد خدا محبوب است را بر محبت هر چيز ديگري مقدم بدارد.
دوم: کمال عاجزي و کُرنش براي الله به طوري که بنده در تنفيذ اوامر و اجتناب از نواهي همواره در برابر او خاضع و فرمانبردار باشد.
پس عبوديت آن است که کمال محبت وکمال خضوع و تَذَلُّل و خوف و رجاء در آن جمع باشد، و بنده زماني به محبت و خوشنودي خدا ميرسد که عبوديت را به شکل کامل آن

انجام دهد. پس خداوند دوست دارد كه بنده‌اش با انجام فرايضي كه او را بدانها مكلف كرده خود را به او نزديك كند و هر چه بنده عبادت مستحب بيشتر انجام دهد به خدا نزديك‌تر ميشود و منزلت او در نزد پروردگار با عظمت بالاتر مي‌رود، و به فضل و رحمت او تعالي اين تقرب از اسباب رسيدنش به بهشت خواهد گرديد.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ﴿۵۷﴾

من از آنان هيچ رزقی نمی خواهم، و نمی خواهم كه مرا طعام دهند. (۵۷)

تفسير :

امام بيضاوی در تفسير اين آيه مباركه فرموده است:منظور يادآوری اين نكته می‌باشد كه شأن و موقعيت خدا با بندگان مانند وضع مالكان با بردگان نيست؛ چون مالكان به منظور ياری جستن و بهره‌گيری در امور معاش، بردگان را در اختيار ميگيرند. (تفسير بيضاوی ۱۶۸/۴)

بناءً الله تعالی می فرمايد: نمی‌خواهم آن‌طور كه مالكان از بردگان كمک می گيرند، از شما ياری بجويم. پس به عبادت من مشغول شويد كه به خاطر آن خلق شده‌ايد.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴿۵۸﴾

بی‌گمان خداوند است كه روزی بخش نيرومند استوار است.(۵۸)

تفسير :

«ذُوالْقُوَّةِ»: دارای نيرو. «الْمَتِينُ»: دارای نيروی فراوان.تأكيد (ذُوالْقُوَّةِ) است . تأكيد (ذُوالْقُوَّةِ) است.وبه معنای ثابت واستوار است، يعنی اينكه الله تعالی «هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ» در توان روزی رسانی كمبودی ندارد، و با گذشت زمان، قدرت روزی رسانی خداوند تقليل نمييابد وكمرنگ هم نميشود.

چی زيبا ميفرمايد: «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللَّهِ رِزْقُها وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ فی كِتابٍ مُبين» (هيچ جنبنده ای در زمين نيست مگر اينكه روزی او بر الله است! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند؛ همه اينها در كتاب آشكاری ثبت است! (هود/6)

در حديث شريف قدسی از رسول اكرم ﷺ روايت شده است كه خداوند متعال فرمود: «يا ابن آدم، تفرغ لعبادتي أملأ صدرك غني وأسد فقرك وإلا تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرك».«ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، كه درآن صورت سينه‌ات را از توانگری و بی نيازی پر می سازم و در فقر را به رويت می بندم ولی اگر چنين نكنی، سينه‌ات را از گرفتاری پر می سازم و در فقرت را نيز نمی بندم».

خوانندۀ محترم !

طوريكه درأيۀ 56 خوانديم: «من جنّ و انس را نيافريدم جز برای اينكه عبادتم كنند (و از اين راه تكامل يابند و به من نزديک شوند.»

انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است كه خداوند متعال جسم را مَركب و ابزار روح - جهت تعالی و تكامل و انجام عبادات- قرار داده است. اگرجسم نباشد روح به تنهايی امكان عبادت را ندارد. همچنان جسم نيز چون مادی است، برای قوام و بقای خود ضرورت به غذا، آب، هوا و... دارد كه همگی از امور مادی هستند و اگر به جسم، آب و غذا و هوا نرسد فرسوده شده و از بين می رود، آن‌گاه روح بدون ابزار و اسباب مادی

قادر به انجام عبادات و کارهای معنوی نیست و هدف آفرینش انسان محقق نخواهد شد، پس رزق و روزی برای جسم امری ضروری و حیاتی است.
دین مقدس اسلام برای انسان در یک جمله زیبا شعار ذیل قرآنی مطرح نموده است: «لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ الَّا مَا سَعَى» (سوره فجر، آیه ۳۹) بهره انسان را منحصراً در کوشش و کار قرار میدهد.
بنابر این، بر انجام کسب و کار، جهت به دست آوردن روزی حلال فراوان تأکید شده است، تا جسم قوام و بقا داشته باشد و انسان بتواند پروردگار را عبادت نماید.
در حقیقت، عبادت و کسب رزق و روزی لازم و ملزوم یکدیگرند؛ طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: روح بدون جسم قادر به انجام عبادت نیست و جسم هم بدون غذا دارای قوام و ثبات نیست؛ از این رو خداوند سبحان بعد از بیان هدف آفرینش انسان، بحث رزق و روزی را مطرح نموده و میفرماید: «خداوند روزی دهنده و صاحب قوّت و قدرت است».
خوانندۀ محترم !
این همه اصرار که در اعتدال طلب روزی به عمل می اید، به این معنا نیست که اسلام جلوی تلاش را میگیرد. برخی افراد سست و بی حال با اتّکا به تعبیراتی همانند آیه ۶ سوره هود که میفرماید: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي‌الْأَرْضِ الَّا عَلَى‌اللهِ رِزْقُهَا: «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست». یا روایاتی که روزی را مقدّر و معیّن میداند، چنین می‌اندیشند که لزومی ندارد انسان برای تهیّه معاش، زیاد تلاش کند، زیرا روزی مقدّر است و به هرحال به انسان میرسد. درحالیکه مختصر آشنایی با قرآن و احادیث نبوی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادّی و معنوی انسان را کوشش می شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی: لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ الَّا مَا سَعَى (سورۀ فجر، آیۀ ۳۹) بهرۀ انسان را منحصراً در کوشش و کار قرار میدهد.
ما هم می گوییم روزی هرکس مقدّر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت.

میعاد اجل و رزق :

اجل و رزق انسانها مانند سائر چیزها به قضاء و قدر ارتباط دارد، خداوند به کسی که از بندگان خویش بخواهد روزیش را فراخ می‌گرداند و از کسی که بخواهد روزیش را تنگ میسازد، چنانچه میفرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُم لَا يَستَأخِرُونَ سَاعَة وَلَا يَستَقدِمُونَ» (الأعراف: 34). (و برای هر امتی اجلی (مقرر) است، پس چون اجلشان آید نه ساعتی پس میشود، و نه پیش میشود.) و در (62 سورۀ العنکبوت) میفرماید: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الله روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده می‌گرداند، و برای هرکس که بخواهد تنگ میگرداند. چون الله به هر چیزی داناست.).

اسبابی که باعث زیادت و یا کمی عمر و رزق انسان می‌گردد:

عمر و رزق از جملۀ چیزهایی است که الله تعالی آنرا مقدر نموده است، و به قضاء و قدر خداوند بوجود می‌آید، با آنهم عمر و رزق مانند سایر چیزها دارای اسباب دینی، و

اسباب طبیعی و مادی میباشد. و این اسباب تابع قضاء و قدر خداوند بوده و هیچ سببی از اسباب بر قضاء و قدر خداوند سبقت نمی‌کند بلکه تابع قضاء و قدر خداوند می‌باشد.

اسباب دینی :

از جمله اسباب دینی برای زیادتی عمر و رزق انسان تقوا و خوف وترس بنده از الله تعالی

و نیکوکاری به مخلوق خداوند می‌باشد مخصوصاً نیکی نمودن به اقارب انسان چنانچه رسول الله ﷺ میفرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ رِزْقُهُ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ -أى يُطِيلَ في عُمُرِهِ-، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ».

«کسی که دوست دارد خداوند در رزق وی فراخی کند و عمرش را طولانی نماید رحم خویش را وصل کند». (صحیح بخاری، حدیث (5986) وصحیح مسلم حدیث (25579)]. زیرا که خداوند بندۀ خویش را از جنس عملش پاداش می دهد بناءً کسی که رحم خویش را وصل می‌کند خداوند رزق و اجلش را وصل مینماید باین معنی که خداوند در رزقش برکت میگزارد و عمرش را طولانی میگرداند و عکس آن، کسی که قطع صلۀ رحم مینماید خداوند در رزق و عمرش کوتاهی میاورد، یعنی رزق وی را کم و عمرش را کوتاه میسازد.

الله تعالی میفرماید: «وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجعَل لَّهُ مَخرَجا﴿٢﴾ وَيَرزُقهُ مِن حَيثُ لَا يَحتَسِبُۚ﴿3﴾ (الطلاق: 2-3). «و هر که از خداوند بترسد (خدا) برایش راه بیرون شدن ازمشکل رافراهم میسازد. واو را ازطریقی که گمان نکند روزی میدهد».

و از اسباب دینی برای کوتاهی عمر، ظلم و بغاوت بر انسانها است؛ شخص باغی بزودی هلاک می‌گردد، و خداوند از عملکرد ظالم غافل نمی‌باشد و او را در دنیا به کمی عمر مجازات میکند.

از جملۀ اسباب دینی برای کمی رزق، معاملات حرام سودی، خیانت نمودن، خوردن مال یتیم، و مال مردم به باطل است.

انسان فکر می‌کند که این کارها رزقش را زیاد می گرداند از اینرو با جرأت تمام به این کارها مبادرت میورزد مگر خداوند به عکس عقیده اش روزی او را تنگ می‌سازد چنانچه میفرماید: «يَمحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُربِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ» (سورة البقرة: 276). «خداوند سود را نابود میسازد و صدقات را افزون می‌گرداند».

معاملات ربوی عمر شخصی معامله کننده را کوتاه می‌گرداند و برکت را از مالش میبرد، اگر در ظاهر امر استفادۀ محدودی نماید مگر در نتیجه سبب کمی و بی‌برکتی در مالش میشود مثلیکه برای صدقه دهنده خداوند دروازه های رزق را باز میکند، چنانچه رسول الله ﷺ میفرمایند: «مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ».«صدقه مال صدقه دهنده راکم نمیکند».(صحیح مسلم).

بهمین قسم خیانت، چل و فریب، تزویر، خوردن مال یتیم و اوقاف از جمله بزرگترین اسباب از بین رفتن برکت مال می گردد، و علاوه بر آن در روز قیامت انسان عذاب هم میشود.

و در اخیر میگویم که: «اللَّهُمَّ إِنِّيْ أَسأَلُکَ عِلْماً نَافِعاً، وَرِزْقاً طَيِّباً، وَعَمَلاً مُتَقَبَّلاً».

[هنگام صبح آنرا بخواند]. (بارالها! از توعلم سودمند، رزق پاک وعمل مقبول مسألت

مینمایم). (ابن ماجه شماره ی 925 و عبدالقادر و شعیب الأرناؤوط در تحقیق کتاب: زاد المعاد 375/2 سندش را حسن دانسته اند.) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: عقیده اهل سنت و جماعت مؤلف دکتور نظام الدین نافع.).

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ﴿۵۹﴾

پس برای کسانی که ظلم کردند نصیبی از عذاب همانند نصیب عذاب یاران [قبلی] شان پس [بگو] در خواستن عذاب از من شتابزدگی نکنند. (۵۹)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ذَنُوبًا» سطل بزرگ، دلو های بزرگی که دنباله دارند.

تفسیر :

هر آینه برای کسانی که با کفر ورزیدن به الله با عظمت و تکذیب پیامبرش بر خویشتن ظلم وستم روا داشته‌اند حصه‌ای از عذاب الهی رسیدنی است و حتماً آنان را خواهد گرفت؛ همچنان که برای موافقان آنان از امّت‌های تکذیب کنندۀ پیشین بخشی از عذاب رسید. بنابر این در عذاب عجله نکنند و آمدنش را دیر ندانند؛ زیرا بدون شک بر آنان فرود میآید.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴿۶۰﴾

(پس وای [شدّت عذاب] بر کافران از آن روزشان که وعده داده می شوند) یعنی روز قیامت.(۶۰)

تفسیر :

پس هلاکت و تباهی، عاقبت ناپسند و احوال ناخوشایند روز قیامت بر کافران باد؛ احوالی که الله سبحان وتعالی در دنیا برای آنان وعده کرده بود!

در آن روز به انواع عذاب و شکنجه ها گرفتارومبتلا می شوند و به زنجیرها بسته خواهند شد. پس هیچ فریادرسی ندارند و هیچ کسی نیست که آن ها را از عذاب الله نجات دهد از این عذاب به الله متعال پناه می جوئیم.

خواننده محترم !

در فرهنگ قرآن، شرك و کفر، ازجمله بزرگترین ظلم بحساب می رود؛ ظلم به الله که مخلوقش در کنار او یا به جای او قرار گیرد، ظلم به خود که به جای خالق، سراغ مخلوق میرود و ظلم به خانواده که از شناخت حق و پیروی آن محروم میگردند.

همچنان در این سوره مبارکه در یافتیم که: آغاز این سوره با «تُوعَدُونَ» بود و پایان آن با «يُوعَدُونَ» و این نشان میدهد که هدف این سوره بیان مسئله معاد بوده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2 - تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

3 - تفسیر معالم التنزیل ـ بغوی:
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی ـ12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

5 - البحر المحيط في التفسير القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علي بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است .

6 - تفسیر القرآن الکریم ـ ابن کثیر:
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 - تفسیر بیضاوی:
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8 - تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .

9 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن ـ تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 ـ 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

10 -تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11 -تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12 -تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13 -تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 -تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
15 -تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).
16 -تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
17 -تفسیر معارف القران:
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.
18 -تفسیر خازان:
نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)
19 -روح المعانی (آلوسی):
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)
20 -جلال الدین سیوطی:
«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)
21 -زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:
مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری ـ 311 هجری 855 -923 ـ میلادی)
22 -تفسیر ابن عطیة:
نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفی: 542 هـ)
23 -تفسیر قَتادة :
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۶۸۰-۷۳۶م) شیخ قتادة ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.
24 -تفسیر بیضاوی:
تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.
25 -تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:
«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف.
مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 ـ 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 -تفسیر مختصر:
تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 -مفسر صاوی المالکی:
«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فی التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.
28 -فیض الباری شرح صحیح البخاری:
داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016
29 -صحیح مسلم – و صحیح البخاری:
گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)
30 -سعید حوی:
حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.
31 -مفردات الفاظ القرآن:
از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمهٔ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغية الوعاة 2 / 297، وأساس التقديس صفحه 7.).

ترجمه و تفسیرجزء بیست و پنج (25) وبیست و شش (26)

تتبع ونگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتـیـژیکی افغان
و مسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره - جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

بازگشت به صفحه اصلی
http://www.said-afghani.org